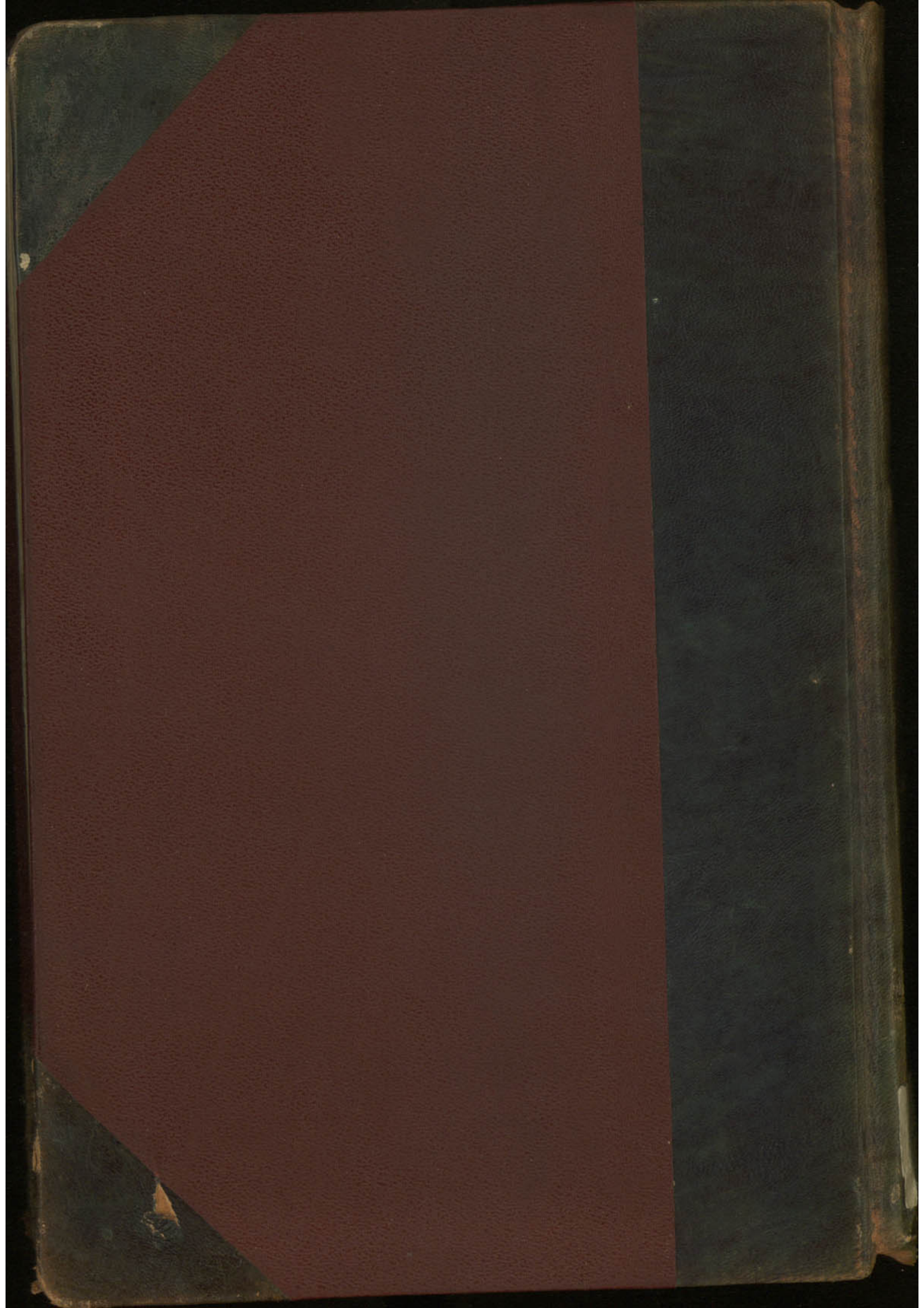
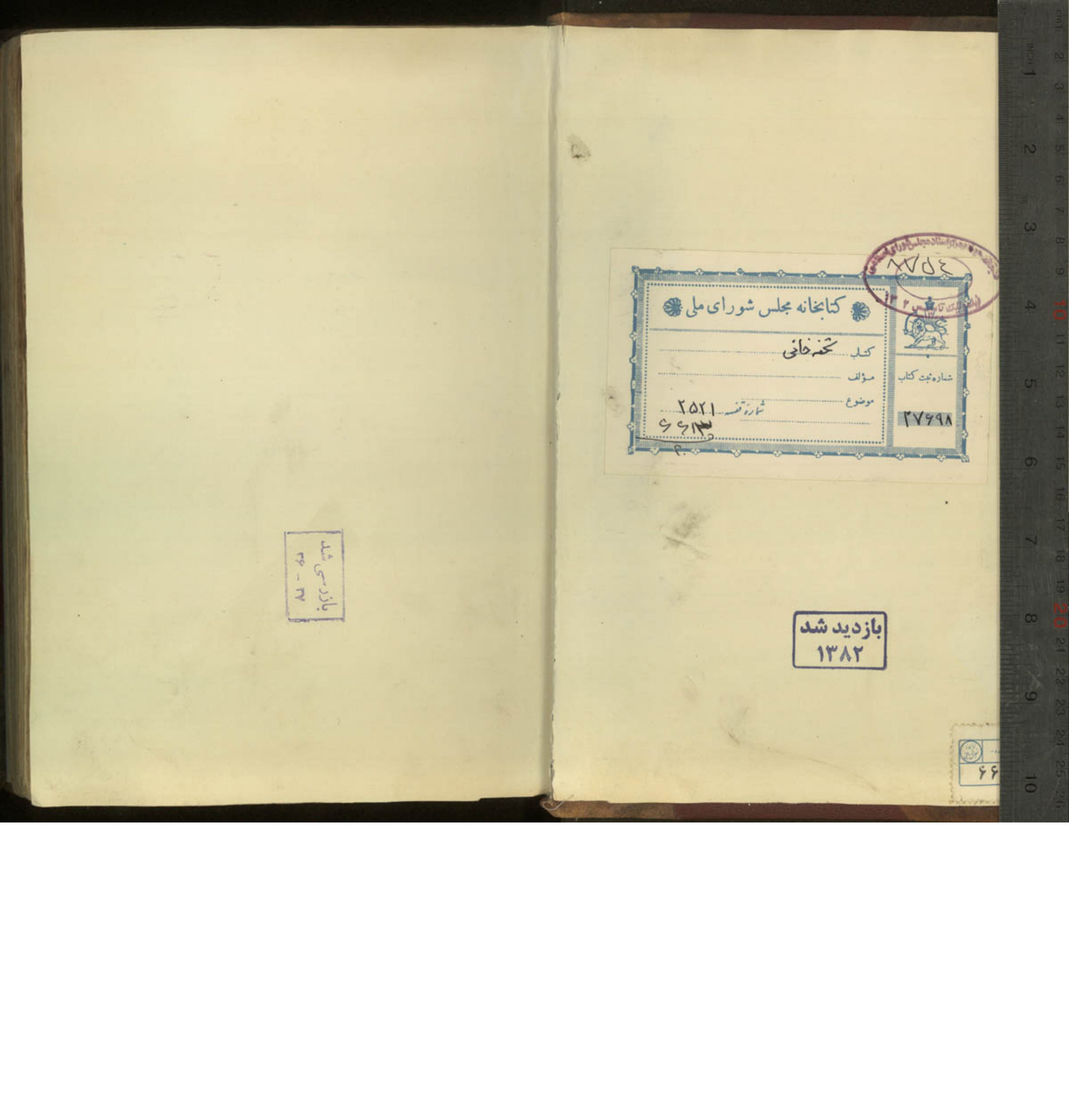
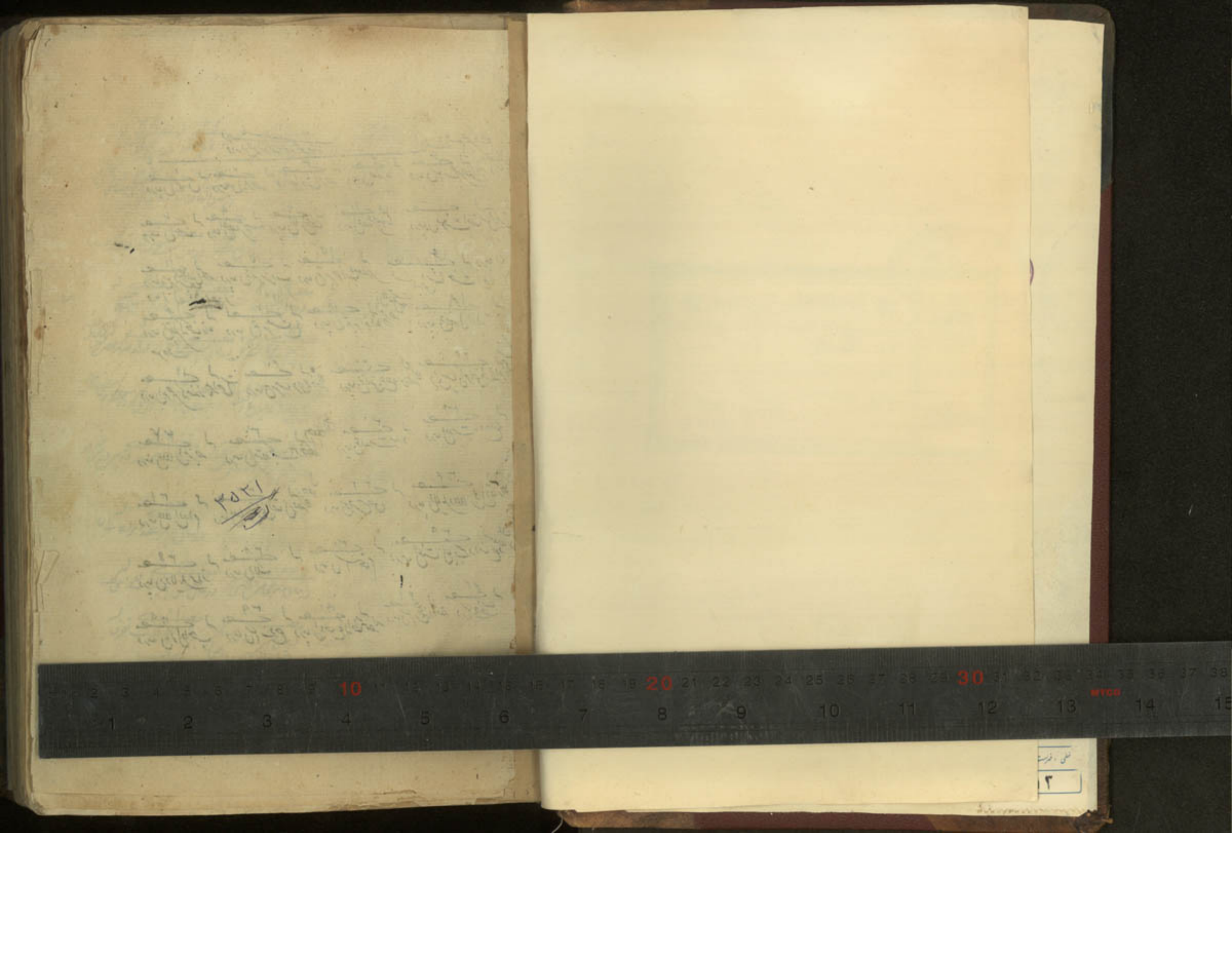
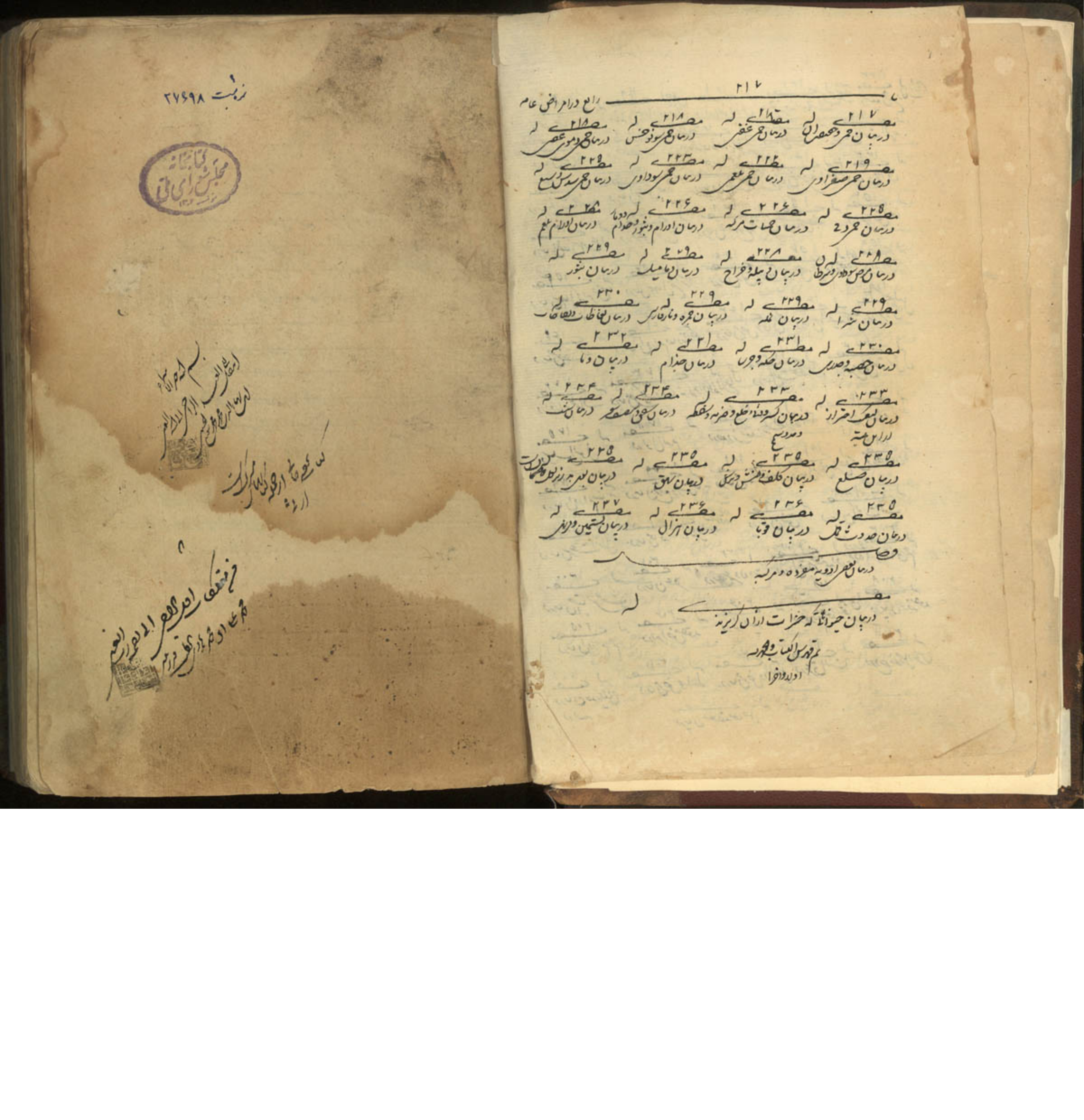






[illegible] در امراض مختصه باعضای انسان



رابع در امراض عام

تم فهرس الکتاب [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الانسان في احسن تقويم وهو يحيي العظام وهي رميم والصلوة
والسلام على حبيبه ونبيه محمد يشفي الام الضلالة واسقام الجهالة وعلى آله واصحابه
الهادين الى طريق الحق وسبيل العدالة اما بعد عرض ميدارد راقم اين سواد حقير قليل
البضاعه محمود بن محمد عبد الله بن عبيد الله بن محمود نور الله مثواهم که چون در اوان شباب
بواسطه کثرت طريان امراض مزمن ضعيف را در نيت بود از صناعت طبابت چيزی بداند و بقدر
وسع سعی در ملازمت و معالجت مرضی نمايد تا آنکه در سنه اثنين وتسعمايه به نيت تحصيل توجه
بلده فاخره شيراز صانها الله وساير بلاد المسلمين عن الآفات والعاهات نمود و مدت سه
سال در آن توقف کرد و آن روز خطه فاخره مذکور مزين و محلی باجماع افاضل و علما بود و محط
رحال مستعدان و مستفيدان از اطراف و اکناف گشته الحق مصداق اين مضمون که **بيت**
بشيراز آی و فيض روح قدسی // بجوی از مردم صاحب کمالش // گشته و درين مدت اکثر اوقات
در ملازمت حضرت مولوی مخدومی علامی مولانا جلال الملة والدين محمد الصديقی الدوانی
طيب الله مضجعه وجعل مقعد الصدق مرجعه **بيت** برده آن گوی سبق از ميدان //
نه زميدان که برد از اقران // مستعدان مباحث طلبش // مستفيدان مفاخر از درس می‌بود
و از حديث و علم کلام و رسايل حکمت و رسايل نفيسش مطالعه ميکرد و چون بلده مذکوره مسکن
حذاق الاطبا بود و آن روز مخدوم نامی رئيس الاطبا مولانا عماد الملة والدين محمود نور الله مرقده
مدرس کتب اين فن و معالجت مرضی متعين بود و شفقت تمام به نسبت خواص و عوام داشت
داعيه مثنويه تازه گشت و مدت دو سال تمام در خدمتش مطالعه کتب متداوله اين فن مثل قرابادين
تمام و طرفی از کليات قانون و طرفی از شرح موجز مولانا نفيس و ايضاح محجة العلاج طاهر محمد سجزی

وشرح

وشرح جالينوس کرده شد و چون قواعد و قوانين طبی بيمن همت و شفقت خدمتش مربوط و
مضبوط گشت در خاطر بود که نسخه فارسی درين فن که جامع طرفين علمی و عملی و امراض و اسباب
و علامات و معالجات آن باشد بنويسد و اين نيت و عزيمت در تراخی بود الآن فاستخرت الله تعالی
واستعنت به فی ابتدايه واختتامه باعث بر تحريرش نام خجسته فرجام عصمين روحه خاقانی
وثمره شجره خاقانی اعنی خان بن خان المؤيد من الملك المنان ابو الغازی سلطان سعيد
بهادر خان خلد الله ملکه وابد الله دولته و طول الله عمره و نصر الله اعوانه و انصاره و ضاعف
اقتداره بحق محمد سيد السادات و منبع الجود والسعادات و اين کتاب مشتمل بر چهار باب است
و يک فصل و هر باب مشتمل بر مقالات است **باب اول** در بيان قسم علمی و عملی
ازين فن **باب دوم** در بيان امراض مختصه باعضای انسان **باب سيوم**
در بيان امراض مختصه برجال و نسا **باب چهارم** در بيان امراض عامه که اختصاص
بعضوی دون عضوی مردی و زنی ندارد **فصل** در بيان پاره از ادويه مفرده
و مرکب و خواص بعضی حيوانات و معرفت از ايشان و تدبير آن بعد از حصول معرفت و اين
کتاب مسماست بتحفه خانی والله الموفق للاتمام **باب اول در بيان قسم علمی و عملی** و اين باب
مشتمل بر مقالاتست و درين اولا معرفت چند چيزی است که دانستن آن بر طبيب لابد
است و ضروريست و انما ابتنت که مذکور ميگردد بر ضمير خبير و اتقيا از صناعت پوشيده
نگردد که طبيب را از تصور جميع معانی طبی لازم است و بايد که اقتصار بر ما يتخيل عوام
نکند و بايد که معتقد صدق قضايا و مسايل طبی باشد اگر چه بعضی ازين قضايا او را بطريق
تقليد حاصل خواهد شد از غير و بعضی بطريق برهان و دليل **مقاله در بيان ارکان**
و ارکان عبارت از اجساميست که منقسم نشود باجسام مختلف الصور و حدوث مرکبات
از ترکيب ايشانست و يقين که مراد بمرکبات مواليد ثلثه است که معدن و نبات و حيوانست
و اگر چه موضوع و مرکب مبحوث عنه درين فن خاص است که آن بدن انسانست يا مطلق بدن انسان

تا بحث از ادویه و اغذیه را نیز شامل باشد و ارکان چهار است آتش و هوا و آب و خاک و طبع
آتش گرم و خشک است و موضع و مقر طبیعی او فوق عناصر است و طبع هوای صرف گرم و تر است
و موضع طبیعی او تحت نار است و طبع آب سرد و تر است و موضع او تحت هوا است و طبع
خاک سرد و خشک است و موضع طبیعی او تحت عناصر است و مراد بمکان طبیعی عنصر آنست
که هرگاه که دران مکان باشد ساکن و مستقر باشد و میل بجائی نکند اذا خلی و طبعه و اگر بقهر
انتقال کند این حرکت غیر طبیعی باشد و اگر بمکان خود ثانیا معاودت کند این حرکت طبیعی
خواهد بود و آتش خفیف مطلق است زیرا که حرکت می کند بالطبع الا بجهت فوق و هوا خفیف نسبی است
یعنی نسبت باب خفیف است و الا نسبت باتش ثقیل است زیرا که حرکت او بالطبع بفوق
وقتیست که تحت موضع طبیعی خود باشد و هرگاه فوق موضع طبیعی خود باشد حرکت بجانب
تحت میکند و آب نیز ثقیل است اما ثقیل نسبتی است نه مطلق زیرا که ثقیل نسبت بهوا است
و خفتش نسبت بارض است و ارض ثقیل مطلق است زیرا که حرکت میکند بالطبع الا اسفل

مقاله در بیان امزجه بر واقف از صناعت طبابت مخفی نماند که هرگاه که ارکان یعنی
عناصر اربعه اجزاء صغار منصغر شوند و تماس بایکدیگر کنند و تفاعل میان ایشان واقع شود
بدین معنی که حار کیفیت بارد را بشکند و بارد کیفیت حار را بشکند و علی هذا القیاس رطب سورت
یابس و یابس سورت رطب از این تفاعل و تکاثر کیفیات کیفیتی در مرکب حاصل شود
ثانوی که آن نبوده باشد این را مزاج می نامند و درین مقام میان طبیب و حکیم مخالفت است
زیرا که طبیب این کیفیت متوسطه ساریه را که از تفاعل حاصل شده مزاج می نامد و حکیم میگوید
که در تفاعل کیفیت اولی لذ عناصر دور می شود از کیفیت متشابهه در مرکب طاری میشود
و مزاج اینست و مزاج باعتبار تجویز عقل منقسم میشود باین طریق که خالی ازین نیست که در خلق
وسط است بین الکیفیات اربعه که در ارکانست یا نه چنین است قسم اول را مزاج معتدل
بالفرض می نامند زیرا که معتدل حقیقی از مزاج محال است زیرا که ممتزج بمزاج حقیقی وقتی متصور باشد

که عناصر در مرکب بحسب کم و کیف علی السویه باشند هرگاه که اجزا بحسب کم و کیف علی السویه
باشند هر یک میل بجای خود خواهد نمود پس مرکب حاصل نشود پس مزاج معتدل حقیقی موجود
نشود الا معتدل بالفرض و یا معتدل از عدل در قسمت و ثانی خالی ازین نیست که گرم تر از اعتدال
بالفرض است سرد تر از وست و یا رطب تر از و و یا خشک تر از و و باعتبار ترکیب یا گرم
تر و خشک تر از و و یا گرم تر و رطب تر از و و یا سرد تر و خشک تر از و و یا سرد تر و رطب تر
از و و این امزجه مذکوره مقسومه مسماست با مزاج مقابل مر اعتدال بالفرض را و لفظ اعتدال را
وگاه بر تکافؤ و همسری اجزا مرکب اطلاق میکنند مثل تساوی جزء ناری با ارض در بعضی مرکب
و گاهی اطلاق بر تکافؤ و برابری قوا میکنند مثل عدم غلبه قوتی بر قوتی در مرکب و گاه اطلاق
بر معنی دیگر نیز میکنند و آن آنست که موضوعی از موضوعات را نوع مزاجیست که آن مزاج اصلح
امزجه است به نسبت آن موضوع مثل انسان که نوعی از حیوانست و او را مزاجیست که
نسبت با او آن مزاج اصلح و الیق است قیاس با مزجه انواع دیگر و این مزاج را معتدل
نوعی می نامند و همچنین مر هر یک از انواع حیوان را مزاج خاص با اوست که آن مزاج بآن نوع
اصلح و الیق است قیاس با مزجه انواع دیگر و این مزاج را معتدل نوعی می نامند و همچنین مر هر یک
از انواع حیوان را مزاج خاص با اوست که آن مزاج بآن نوع اصلح و الیق امزجه است
و مراد بعدل در قسمت اینست انسانی اقرب امزجه است باعتدال بالفرض و طبیب را
تسلیم ثبت واجبست از غیر **مقاله بر واقف خبیر** برین فن پوشیده نگردد که در مزاج
انسان بحسب ماهیت تفاوت نمیرود زیرا که بحسب ماهیت نوعیه متحد است با شخاص
این نوع و تفاوتی که هست بحسب عدد است زیرا که مزاجی که زید راست مخالف است
مر مزاجی که عمرو راست و مع هذا هر دو شریکند در مزاج انسانی پس اختلاف با عدد باشد
نه اتحاد با ماهیت و مزاج نوعی دو طرف افراط و تفریط دارد و محال است که شخصی از اشخاص
نوع باقی باشد و موصوف بمزاج نباشد زیرا که بطلان مزاج نوعی موجب بطلان استحکام [illegible]

که شخصی از اشخاص نوع انسانی که او اعدل اشخاص است و شخصی اقرب از او که با عتدال بالفرض
نیست و درین هنگام مر مثل این شخص را اعتدال دیگر است و این اعتدال نیست مگر بحسب
قیاس نوع الی ما هو داخل فیه یعنی شخص و مردی که داخل است درین نوع همچنانکه اعتدال
نوعی نیست مگر بحسب قیاس نوع الی ما هو خارج عنه یعنی بجز خارج از نوع مثل قیاس
مزاج نوع انسان بمزاج غنم یا ارنب و همچنین در صنف پس زیراکه در هر صنف از اصناف
انسان مثل ترک و هند و غیر ذلک من الاصناف و امزاجیست خاص با آن صنف که قیاس
آن مزاج با آن صنف قیاس نوعیست با نسان و این مزاج را اعتدال صنفی می نامند و همچنین
در هر صنف از اصناف شخصیست که نسبتش با آن صنف نسبت اعدل ناس است از روی
مزاج بنوع انسانی و این اعتدال نیست مگر بحسب قیاس و صنف الی ما هو داخل فیه همچنانکه
اعتدال صنفی نیست مگر بحسب قیاس صنف الی ما هو خارج عن ذلک الصنف همچنانکه سابقا
مذکور شد و همچنین مر هر شخص از اشخاص انسانی را مزاجیست خاص با او که ممکن نیست با نادر
که با او مشارک باشند در ان مزاج شخص دیگر از اشخاص انسانی و آن مزاج مر ان شخص را
که بآن متقوم است آن شخص درین مزاج و این مزاج را اعتدال شخصی می نامند قیاس با غیر شخص
از اشخاص نوع و همچنین مر آن شخص را مزاجیست معتدل که بران مزاج بر افضل احوال
نیست درین حین و آن شخص باقیست حین تغیر مزاجش بر اعتدال مزاجش که سابقا
بود یکی درین حین بر افضل احوال نیست پس در اعتدال مزاج هر شخص بحسب احوال متفاوت
عارضست زیراکه اعتدال مزاجی که او بر افضل احوالست غیر اعتدال مزاج سابق است
و این را اعتدال بحسب ذات شخص می نامند و باعتبار قیاس بغیر شخص از اشخاص و همچنین
در هر عضو مزاجیست خاص بآن عضو که آن عضو متقوم بآن مزاجست و این مزاج را
اعتدال عضوی می نامند و همچنین اعضا را مزاجی بر افضل احوال می باشد که در بعضی اوقات بود
و این مزاج دیگریست و این مزاج حین تغیر حالست و این مزاج را اعتدال بحسب عضو وحده می نامند

وقیاس

نه قیاس بغیر شخص از اعضا پس در نوع انسانی نیست وجه از اعتدال مزاج مقصود است
و هم اعتدال مزاج یک نوع است که انسانیست غایتش بتجویز عقل اقسام پیدا میشود
و هیچیک از اینها خارج مزاج انسانی نیست پس باید دانست که اعدل انواع بحسب
مزاج انسانست و اعدل اصناف سکان خط استوا است بنابر اکثر و بعد از آن
سکان اقلیم رابع بنابر بعضی و هر یک ازین دو طایفه را بر مدعای خود دلایل روشنست و این
از جمله مسلمات و اجسته الا دعاست نزد الجبا و اعدل اشخاص اعدل شخص از اعدل
صنف است و اعدل اعضا جلدست خصوصا جلد کف و خصوصا جلد اصابع ید و خصوصا
جلد انمله السبابه که آنرا سبحه نیز می نامند و بر پهلوی ابهام است و ازین جهة که اعدل است
حاکمست در کیفیت ملموسات زیراکه حاکم را واجبست که متساوی المیل بین الطرفین باشد
و از جمله اشیا که بآن استدلال اعتدال جلد میکنند آنست که منفعل نمیشود از جسم
مرکب از حار و بارد که هر دو جزو درین جسم متشابه القوه باشند یعنی حار قوت بارد
قوه حار شکسته باشد و متکافیة القوه در انکسار همین معنی دارد که غلبه قوت در هیچکدام
از طرفین نباشد و هر جگاه چنین باشد معتدل منفعل نمی شود و بر همین قیاس فرکنند
منفعله پس هر جگاه چنین اعتدال مزاج معلوم شد سوء المزاج نیز معلوم است زیراکه
سوء المزاج خروج صحیح است از اعتدال و سوء مزاج منقسم بهشت قسم میشود زیراکه خالی
ازین نیست که احر مما ینبغی است یا ابرد مما ینبغی است یا ارطب یا ایبس مما ینبغی
و بر سبیل ترکیب و ازدواج نیز یعنی یا حار رطب است و یا بارد رطب است یا حار یابس است
و یا بارد یابس است و هر یک ازین اقسام یا مادیست و یا ساذج است و سوء مزاج مادی یا
بواسطه خلطیست از اخلاط که او را کیفیت ردیست مثل صفرا و غیر او و از اخلاط اربعه که
بدن متکیف بکیفیت ردی شده است بسبب این خلط و سوء المزاج ساذج آنست که بسبب حصول
وجود او خلطی از اخلاط بدن نیست مثل برودت هوا و گردیدن در برف و یا نفس سردی از و و گرد

که از مزاج اخلاط باشد مثل حرارت مدقوق که ناشی از خلطی و تعفن آن نیست بلکه حرارتیست
صادر از قلب و تأثیرش در رطوبات محمود و در هر مرتبه شروع در افنای رطوبات
مسما باسمی میشود و سوء المزاج منقسم بشانزده قسم میشود هشت ازینجمله مادیست و هشت ساذج

مقاله در بیان اخلاط

باید دانست که هرچگاه که غذا بمعده وارد میشود استحاله حاصل
در و یعنی خلع صورت غذایی و لبس صورت شبیه بآب کشک غلیظ می کند در چند ساعتی
که مقرر داشته اند و این نیز بحسب مزاج و قوه بدن متفاوت میشود و اینرا جوهر مستحیل
را کیلوس می نامند و درین حین صفاوه و نقاره او از طریق ماساریقا که اورده چند موضع
است من عند الله از برای جذب همین بجانب کبد و بمعده چسبیده است و اینجا طبخ
می یابد و از انجا مناسب هر عضوی منقسم میشود و از عروق وارده موضوعه من عند الله
از برای همین مصلحت گذشته در و صلاحیح بدن می نشیند تبارک الله احسن الخالقین
و مراد بغذا جسمیست رطب که جزو مغتذی شود که آن بدن است و در تعریف خلط گفته
که جسم رطب سیال مستحیل الیه الغذا و خلط محمود آنست که صلاحیت آن داشته باشد
که وحده یا بغایه جزو مغتذی شود مثل دم صافی یا با غیرش از اخلاط جزو مغتذی تواند
شد و خلط غیر صالح یا فاسد آنست که چیزی عارض او شده باشد که ابطال صلوحش کرده
باشد چه اگر عارض فاسد او را پیش نیامدی صالح بودی پس او در حد ذات خود خلط صالح
بوده قطع نظر از عارض و ردیست و غیر صالح باعتبار عارض یا عارض بحسب کمیة و کیفیت
حد بوده باشد باین اعتبار و رداه متفاوت می شود و اخلاط صالحه و فاسده منحصر در
چهار جنس است خون و صفرا و سودا و بلغم و باید دانست که رطوبات بدنی دو قسم است
اولی و ثانوی اولی اخلاط اربعه مذکوره است و ثانوی فضول است و یا غیر فضول و آنچه
فضولست در مبحث اخلاط ردی مذکور خواهد شد اما رطوبتی که فضول نیست آنست که مستحیل
در کیموسیت شده و نفوذ در اعضا کرده اما هنوز جزو از اعضای مفرده نشده است زیراکه فعلش

تام بود

تام بوده و را استحاله و اصناف رطوبات چهار است یکی رطوبتی که محصور است در تجاویف
اطراف عروق صغار و مجاور است مر اعضا را و ساقی اعضاست عند الاحتیاج چه اگر این
رطوبات نباشد اعضا را جفاف و یبوست طاری می شود و حکمت باهره الهی مقتضی
وجود اوست و ثانی رطوبتی است منبث در اعضا که بمنزله شبنم است و مستعد آنست
که بغذا به اعضا کند هر چگاه که اعضا فاقد غذا باشند و ثالث رطوبتی که قریب العهد بانعقاد
عضویست یعنی استحاله بعضو از جهة مزاج شده اما مستحیل از جهة قوام منعقد نشده و رابع
رطوبتی که مداخل جواهر اعضای اصلیه است و این رطوبت مخلوق از جهة اتصال اجزای
عضو با یکدیگر است و از اجناس اربعه مذکوره مانده رطوبت یکی خونست و خون یا طبیعی
است و یا غیر طبیعی است و خون طبیعی آنست که بعدیه بدن کند و نافع او باشد و از عدم
و قلت او سوء مزاج حاصل شود بلکه از عدمش عدم حیوة باشد و غیر طبیعی مقابل اوست
و علامة خون طبیعی آنست که احمر ناصع باشد و بوی ناخوش نداشته باشد بحسب طعم شیرین
باشد و گاه خون طبیعی غیر طبیعی میگردد و این یا بواسطه متکیف شدن اوست در ذات خود
باین طریق که اسخن از حال طبیعی باشد یا ابرد از و و این تغیر می تواند که گاه بواسطه
مخالطه خلطی غیر طبیعی شود و او را متکیف بکیفیت زایده کرد اند و این دو قسم می تواند
بود یکی آنکه این مخالطه از خون باشد باین طریق که جزو از خون متعفن شود و تأثیر در بقیه
اجزا کند درین حال هر اینه اسخن ما ینبغی خواهد شد و قسم ثانی آنست که ورود مخالطه از خلط
دیگر باشد مثل صفرای غیر طبیعی و یا خلط دیگر بانفراده یا باجتماع اخلاط فاسده متعفنه
باشد و او را از صلاح و طبیعت بیرون آرد و فایده دیگر در وجود خون طبیعی در بدن از
خالی نگاشتن اغذاء بدن از و تسخین و ترطیب مر بدن را و افاده حسن لون و تبریق
بشره است و اما صفرای طبیعی رغوة و کف خونست و علامت آنکه طبیعت احمر ناصع است
و خفیف ناصع یعنی لون آتشی و رصوف که برنگ زعفران باشد خفیف یعنی در وزن خون الطف

اخلاط است چنین خواهد بود و فایدهٔ او در بدن آنست که مختلط با خون باشد تا اعضای بدن
از خون و خون را ترقیق کند که نفوذش در مجاری ضیقه آسان باشد و تقطیع رطوبات
لزجه کند که موجب انسداد طرق و مجاریست و تغذیه بعضی اعضا که غذای ایشان از صفراست
بکند و تسخین بعضی اعضا که در آن اعضا تسخین مطلوبست کند و فایدهٔ تام اش آنکه چون
هاضمه بعد از خدمت بدن فارغ شود که بیکوس است قدری ازو از مراره بمعده بریزد تا
منبه بر دفع فضله و براز باشد و صفرای غیر طبیعی هفت قسم است و یکی ازین هفت مرة الصفراء
و آن صفراییست مخلوط با رطوبت رقیقهٔ مائیه و دیگر صفرای محییست که او را تشبیه در
لون و قوام بزردهٔ تخم مرغ کرده اند زیراکه مح زردهٔ تخم مرغ است و این صفراییست مخلوط
با رطوبت غلیظ که عبارت از بلغم است و دیگر صفرای کراثیست و او را تشبیه بآب گندنا
کرده اند زیراکه در لون و قوام بآب گندنا می‌ماند و کراث گندنا است و این صفرا متولدست
از صفرای محترقه که سوداست و از سودای محرق مثل جسم مختلط با زرنیخ و آب نیل زیراکه
این لون از ترکیب صفرت و سواد حاصل می‌شود و دیگر صفرای زنگاریست که او را تشبیه بزنگار
کرده اند در لون و این اسخن احرق اقسام صفراست و قریب بسموم است و بکیفیت ردی
و اهلاک و ذکر صفرای محترقه در نفس خود است و او مسمی باسمی از اسمایش نیست کما سبق
من الاقسام و لون او سوداست چون احتراق یافته است بایستی که این قسم در سودا
داخل بودی زیراکه سودا از احتراق اخلاط حاصل می‌شود حتی که سودا نیز اگر احتراق
یابد سودا می‌شود و قسم دیگر آنچه لطیف از دم است و متمیز ازو چنانچه در بعضی نزفها
و رعافها مشاهده افتاده است که خون بسیار بر کاسی یا جامهٔ سفید رسیده بعضی مواضع
ازو زرد شده است و بواسطهٔ رقت از خون منفصل و متمیز شده است و اما جنس بلغم
طبیعی ازو آنست که صلاحیت آن داشته باشد که خون صالح شود چه در عروق همراه و جاری
مجرای دم است کانه که جوهریست از نضج تام قاصر و فایدهٔ وجود او در بدن آنست که از خون اگر نقصان

وتغیر

٦

وتغیری شود آماده باشد از برای استحاله بدم و تغذیه بدن و ترطیب اعضا را خصوصاً که
مفاصل را که بواسطهٔ حرکت و احتکاک و برهم ساییدن جفاف و یبوست می‌یابد اما
بلغم غیر طبیعی از جهت طعم چهار قسم است و از جهت قوام چهار قسم اما آنچه از جهت طعم است
که بی‌مزه است و مالح که شور است و حامض که ترش است و عفص که دهن را درهم می‌آرد
مثل مازو و نسبت تسمیه همین است و تفه آنست که طعم ندارد و یا دارد و ذایقه ادراک
آن نمیکند و این هر دو قسم معدود از طعم است اما ثانی را منع می‌نمایند و از طعم معدود شده
و مطعوم تفه را غالب بر جوهر مائیست و از جمله آن مطعوم بارد رطب است و بلغم مالح که
شور است در حقیقت بلغم تفه بوده که بواسطهٔ مخالطه و انضمام مرهٔ تلخ محترق با او این طعم
حاصل کرده و او را در کیفیت مثل صفرا داشته اند و این قسم اسخن انواع بلغم است و کیفیت
او حار یابس است و بلغم حامض که ترش است بنابرین که در وی تأثیر حرارت قلیل است و بحد
نضج نرسیده است این طعم حاصل کرده است و او در کیفیت بارد یابس است یعنی سرد خشک
باشد و بلغم عفص که طعمش دهن درهم آرد بمثال طعم مازو برای غالب اجزای ارضیت
و او اکثف و اغلظ انواع بلغم است و در کیفیت بارد یابس و اما اقسام اربعه اش از جهت
قوام خام و جصی و مائی و زجاجیست و بلغم خام بلغمیست که مختلف الاجزاست در رقت
و غلظ بحسب حقیقت و او را مطلق می‌نامند و بسبب حس او را بلغم مخاطی می‌نامند تشبیه بمخاط
کرده اند که آب بینی باشد زیراکه اختلاف قوام دارد و بحسب حس رقیق و غلیظ
حس ادراک نمیتواند کرد و وجه عدم ادراکش آنست که ازو قدری اگر بر خاک افتد جزو
رقیق زود غوص میکند و غلیظ فوق او ایستاده است باین طریق از یکدیگر جدا متمیز می‌شوند
و بلغم جصی بلغمیست مشابه گچ گداخته در آب در لون و قوام در غلظت و سفیدی زیراکه اجزای
لطیفهٔ او در بدن بتحلیل رفته و غلیظ متحجر شده و بلغم مائی بلغمیست رقیق در قوام مشابه آب و کیفیت
و طبع او بارد رطب است و بلغم زجاجی بلغمیست مشابه شیشهٔ سفید گداخته در قوام و لون و او ابرد از اول

بلغم است و باید دانست که هریک از اصناف بلغم که معدود شد از جهة طعم حصول طعوم مذکوره
یا از ذات اوست و یا بواسطهٔ امتزاج و اختلاط اخلاط دیگر همچنانکه در بلغم حامض بسبب قلة
تاثیر حرارت باشد و می تواند که بواسطهٔ مخالطت و امتزاج سودا باشد چه طعم سودا حامض است
و همچنین در سایر اصناف چه می تواند که بمخالطهٔ این طعوم حاصل شود اما قسم طبیعی از و عکر و دردی
خونست و غیر طبیعی خلط محترق از اخلاط اربعه حتی سودا طبیعی که اگر احتراق می یابد سودا
سودای شود و فایده سودای طبیعی در بدن از خالق تعالی آنست که جزوی ازو با خون که
غذای اعضا می شود مختلط باشد مثل استخوان که غذای او سوداست و دیگر آنکه خون غلیظ
است خون مایی و غلظی بخشد تا عند الاعتذار رود و نگذارد تا اعضا بهرهٔ خود از خون
کما ینبغی توانند گرفت چه او بمثابهٔ سرینجم است که خون را در مواضعی که می باید امساک میکند
و فایده دیگر آنکه جزوی ازو از سپرز طحال بر فم معده بریزد تا منبه بر شهوت غذا باشد زیرا که
طعم سودا حامض است و بخصوصی و ترشی که دارد فم معده را عند الوصول لرزش و گزیدگی میکند
و این معنی بر جوع است و این را در خارج مثالی هست و آن آنست که اشخاصی که اشتها
کم شهوة غذا کم است اگر چیزی ترش میخورند البتة شهوة طعام پیدا می شود

مقاله در بیان اسباب

و مراد باسباب اینجا محتاج الیهاست که آن علل اربعست که مادی و صوری و فاعلی
و غایی باشند و مراد اسباب امراضست زیرا که هریک از اخلاط اربعه را در تکون خود
احتیاج بماده و صورت و فاعل و غایت هست و طبیب متدرب را از دانستن علل و اسباب
تکون اخلاط و سبب امراض ناگزیر است تا بر تدبیر و علاج تشاریع علی وجه البصیرة باشد
در اینجا و اسباب و اعدامش علی حسب الامکان و باید دانست که معظم و اینده اخلاط
در بدن خونست زیرا که غذای اکثر بدن اوست اگرچه بعضی از اعضا مخصوص ببعض از اخلاط
هستند مثل عظام که سودا غذای اوست و مثل دماغ که بلغم مخصوص او شده است اما فایده
و تغذیه خون بدن را بسیار است بر سبیل عموم است و اصلاح او صلاح بدن است و بنا داد نهاد

بدن است

بدن است و فساد او موجب امراض ردیه مهلکه است و او را در وجود و تکون خود اسباب
و سبب مادی خون طبیعی غذای صالح است بحسب کم و کیف و سبب صوری او نضج کامل
تمام کبدی که آن کیموس صالح حاصل شد و سبب فاعلی او قوة منضجه است و آلت او
درین نضج حرارتست و سبب غایی او تغذیه بدنست و سبب مادی صفرای طبیعی غذای
لطیف حار حریف و یا شیرین و چرب و سبب صوری او نضج فاصل کامل و غیر طبیعی از نضج
متجاوز از حد افراط و سبب فاعلی صفرای طبیعی حرارت معتدله و سبب فاعلی صفرای
غیر طبیعی حرارت شدید و سبب غایی او آنچه مذکور در فایده وجود صفرا شد و سبب
مادی بلغم طبیعی غذای غلیظ لزج بارد رطب است و سبب صوری او قصور نضج است بسبب حرارت
قاصره و سبب فاعلی او حرارت قاصره در تاثیر و علة غایی آنچه در فایده وجود او مبین شده
سبب مادی سودای طبیعی خون غذای غلیظ یابس قوی الحرارة است و سبب صوری او
سفل مترتب است و سبب درین دو وجه میتواند بود یا بسبب آنکه سیلان نمی کند زیرا که
غلیظ است و یا بواسطه آنکه سیلان نمی کند بتحلیل نمیرود بسبب آنکه لزج است و غلیظ و
سبب فاعلی سودای طبیعی حرارت معتدله است و سبب فاعلی سودای غیر طبیعی حرارت
قویه است که او را باحتراق رساینده است سبب غایی آنکه فایده در وجودش مذکور شد

مقاله در بیان اسنان ابدان

که مراد بآن اعمار و مدت حیوة اوست و این بر چهار جنس
است یکی سن نموست که او را سن حداثت نیز می نامند و او قریب سی سالست و دیگر سن
وقوف است که قریب سی و پنج سالست و تا بنفس چهل سالست اگر رطوبت عزیزی باشد
باشد و اقوی که مرکب حرارت غریزی است در خلقت او را سن شباب نیز می نامند و دیگر سن
انحطاط است با ظهور ضعف و این سن را سن کهولت می نامند تا آخر عمر و بر جمیع خبیر از پیش
پوشیده نگردد که منافی در سن نمو تا زمان نقصان نمو مسامات شباب و از ابتدای نمو نیز
تا ابتدای سن حداثت مسامات بطبیعی و حق درین مقام اینست که فرقست میان حرارت صبی و شباب.

زیراکه محل و مرکب حرارت که رطوبت است در صبی ارطب والین است و در شباب اجد و ایبس
و حرارت واحده باعتبار محلین مختلف میشود زیراکه آتش را احراق در هیزم خشک و تأثیر
بیش است از هیزم تر و حرارت صبی الین قایم برطوبت کثیره الین است از حرارت
قایم برطوبه ضعیفه پس حرارت صبی الین و اضعف از حرارت شباب باشد زیراکه انسان از اول
شروع در سن ارطبست در مزاج اصلی خود و تا سالش زیاد میشود بواسطه تأثیر حرارتش
در رطوبت که جای حرارت غریزیست از فنا تا انتهای سن نمو که بعد از آن سن وقوف است
حرارت را بواسطه شدت در آن اوان در رطوبت غریزی و چون سن وقوف که منتهی میشود بروز
بروز در رطوبت غریزی که مرکب حرارت غریزیست نقصانی میشود و بعد از نقصان از رطوبت
نقصان از رطوبت نقصان در حرارت میشود و در خارج مثالش فتیله روغنیست که باو باز
قایم است و شکی نیست که فنای روغن که نار باو قایم است بالآخر مستلزم فنای نار است
پس تا زمانی که روغن باقیست نار باقیست و همچنین که روغن آخر شد نار نیز آخر شد این
مثال حرارت و رطوبت غریزی که سبب حیوة انسانست و جمیع حیوانات و همچنین که مذکور شد
چون نقصان بعد از سن نمو رطوبت غریزی میشود اگرچه در رطوبت غریبی که موجب امراض
می افزاید و چون رطوبت غریبی که حامل و مرکب حرارت غریزی نیست نافع نبوند مدد حیوة نیست
و ازین جهت که رطوبت غریزی فانی میشود و شخص در سن کهولت و شیخوخت الی آخر العمر بحسب
مزاج بارد یابس میشود نسبت باسنان سابقه و مزاج رجال اجد و ایبس است نسبت بمزاج نسوان

مقاله در بیان اعضا

و اعضا عبارت از اجزای متماسکه که متالفست و متکونست
بدن انسان ازین اجزا و این اعضا منقسم میگردد بمفرد و مرکب و عضو مفرد آنست
که هر جزو محسوس از او در اسم واحد شریک باکل باشد یعنی اسم کل بر جزو درست باشد و
تعریف کل بر او صادق آید مثل موکه هر جزو او را مو می نامند و تعریف بر جزو صادق است
مثل لحم که او نیز برهمین وجه است و عضو مرکب مقابل این مثل راس **استخوان** عضویست بسبب مخلوق

شد

شده من عند الله زیراکه او اساس و عمد بدنست و دعامه حرکات و حکمت باهره الهی مقتضی
اینست که این مخلوق را حرکات آسان باشد و ازین جهة است که اکثر استخوانها با وجود
صلابت مجوف مخلوق است و فایده در تجویف آنست که سبک باشد تا مشی و تردد برو
ثقیل نباشد و حکمت منو در استخوانها آنست که در بعضی اوقات حرکات عنیفه خفاف و ثبوت
برو طاری نشود فتبارک الله احسن الخالقین **غضروف** نرم تر از استخوانست و اصلب
از سایر اعضا و در وجود او آنچه نزد الحکما مقرر شده از منافع چهار است یکی حسن اتصال
اعضای صلبه با عضای لینه مثل استخوان با گوشت همچنانچه اتصال شانه با گوشت واسطه
این اتصال غضروفست و در این اتصال از اعظم مراعات مناسبت میان لحم و استخوان با
شانه باشد و اتصال طرفین عظم و لحم شایسته باشد و فایده دیگر صیانت مفاصل از
ساییدن با استخوان عند الحرکات و گرفته شدن اینها و دیگر با قادر باشد عضل در استناد
و تکیه بر غضروف و دیگر آنکه غضروف متعلق عضل باشد در بعضی مواضع همچنانکه در حنجره زیراکه
عضلات حنجره متعلق بغضروفیست که آنجاست **و اعصاب** اجسامیست که از دماغ و نخاع رسته است
و ارتجاع که حرام مغز می نامند و او در لون سفید است و نرم در انعطاف و پیچ شدن
و صلب و سخت در انفصال و پاره شدن او بآسانی نیست و او مخلوق است من عند الله
از برای فواید و اعظم فایده اش رسانیدن قوه حس و حرکت ارادی است باعضای حساسه
متحرک بالاراده و این بواسطه روحیست که حامل اوست **عضله** عضویست مرکب از
عصب و از جسمی که از اطراف استخوان و از غشای مجلل روینده است یعنی محیط و فرا
گرفته است و شبیه بعصبست و او را عقب رباط می نامند و خلقت او از برای تحریک
اعضاست بحسب اراده بجای مبدا عصب که آن مبدا دماغ است و این تحریک برین
وجه است که عصب در جای متصل میگردد برباط و هر یک چنگ بیکدیگر می زنند و متشبث میشوند
کانه که شی واحد میشود و اراده هرگاه که مقتضی تحریک عضوی از اعضا شود حرکت میکند قوه

محکم کرده است عضل را بدین سبب که عصبی که او جزو از عضل است و یا بطریق تشنج عضل
و در این حال مستلزم حرکت عضو است بجانب مبدا و یا بطریق ارخا و سست ساختن عضله است
ولی مستلزم حرکت عضو است بجانب خلاف مبدا اگر آن تمدد است **واوتار** را جامعیت که او
رویند است از اطراف بعضی عضلات و این قید بعضی از برای آنست که عضلهای پیشانی
را وتر نیست و اوتار شبیه بعصب است و متصل است اطراف که متقابل عصب است با عضای متحرکه
و وتر مرکب است در اکثر از عصبی که آن جزو از عضله است و از رباطات و قید اکثر اینجا
نیز از برای آنست که وترهای متخالف و مرکب از غیر عصب و رباط نیز میباشد همچو وتر
عقب که پاشنه است زیرا که او مرکب از اوتار عضلاتیست که بر ساق است **ورباطات**
نیز عضایست بجسم مانند از استخوان و روینده است بجانب عضل و هیچ یک از رباط
را حس نیست و حکمت باهره الهی مقتضی اینست زیرا که اینها را و اکثر حیوانات را از حرکات عضو
و غیر آن چاره نیست و اگر چنانچه رباطات را حس بودی بواسطه مصادمات و کوفتن
ها که در حرکات واقع میشود همیشه متاذی و متالم بودندی **وشریانها** جسمیت مجوف و رویند از
قلب و رباطی الجوهر است و همیشه متحرک است بحرکات انبساطی و انقباضی از جهت ترویح و تنفیس
بخار دخانی و واسطه وصول روح بجمیع اجزا و اعضای بدنست **ووریدها** که اورا ورید نیز خوانند
جسمیت شبیه بشریان و او رویند از کبد است و او آلت توزیع و تقسیم خون بر اعضاست
وغشا جسمیت منتسج و یافته شده از لیف عصبانی غیر محسوس باین معنی که شبیه بعصبست
نه آنکه او عصب باشد و او قلیل الثخن است یعنی غلظت و سطبری ندارد و ستر و ضخت
و تننه سطوح اجسام دیگر میکند و در غشا او فواید است یکی آنکه عضو متغشی را حفظ بر هیئتی
که دارد میکند که اگر این غشا نباشد از هم بپاشد مثل جرم کرده و کبد دیگر آنکه عضوی که ملفوف
و پوشیده بغشا شده است او را معلاقی و بندی باشد و دیگر آنکه اعضای عدیم الحس بواسطه
حسی که در غشا است معرض در آفات باشند مثل کلیه و کبد و غیر ذلک **ولحم** عضویست که حشو فرج اعضا

میشود

میشود یعنی پر میکند و مشخص آن ها آن فرج در صورت منکر نماید چنانکه حیوانی لاغر شود و بواسطه
یکی فرج از لحم خالی شده بسیار کریه مینماید و دیگر آنکه تسخین اعضا کند بحرارت و چون که
درروست و دفع آفات از اعضا و بسیار از اعضا را مثل وعاء است اگرچه عمادش
اکثر بر عظم است و بسیار را اعتماد بر وست و باید دانست که اعضای متولد مثلاً
استخوان و غضروف و رباط و عصب و وتر و غشا که پرده است و گوشت و فوای و شرائن
و اوردة همه از منی متکون که اورا با به خون متکون شده است و عاقد خون حرارت است
و عاقد منی و شحم برودت **مقاله در بیان اعضای** و از جمله اعضا اعضای رئیسه است
رئیسه یعنی مبدا و اصل هر قوایی را که محتاج الکاف در بقای شخص و نوع زیرا که شخص
با نوع را احتیاج باوست در بقا و محتاج الیه مفید از اعضا عضو ایسی مفید قوتست
مر غیر را از اعضا و اگر اعتبار افاده و قبول کرده شود چهار قسم حاصل میشود زیرا که عضو
باین اعتبار خالی از این نیست که مفید غیر قابل است و یا قابل غیر مفید و یا هم مفید و قابل
و یا نه قابل و نه مفید و دل نزد محققان حکما مفید است غیر قابل زیرا که محقق شده است
پیش ایشان که قوای نفسانی فایض میشود از مبدا فیاض بر روح متولد در قلب و بعد از آن
روح او را رسانیده شد بغیر قلب از اعضا میرساند و اما قابل غیر مفید و در وجود او اختلاف
کرده اند و آن مثل گوشتست از اعضا زیرا که حساس است و قبول قوه حسی کرده است از
غیر و مفید این قوه نیست مر غیر را عند الاضطرار و احتیاج در بقای شخص با نوع و اما
قابل مفید و در وی نیز خلافی نیست مثل کبد زیرا که قبول قوه حیوة از قلب کرده افاده
قوه تغذیه مر غیر را از اعضا میکند لیکن مفید علی الاطلاق نیست زیرا که بعد از قبول از
قلب افاده میکند و اما نزد جالینوس افاده او اولی است نه بر طریق مذکور و اما آنکه
متصف بافاده و قبول هیچکدام نیست در وجود او خلاف شده زیرا که بعضی از حکما گمان برده اند
که عظم و لحم غیر حساس را قوتی هست در ایشان نه بر سبیل قبول از عضو دیگر و بعضی از حکما مثل
ارسطو بر آن رفته است و معتقدند که این قوا بر بند و عضو مذکور از غیر قابض شده است که آن
کبد است در اول تکون و بعد از آن استوار یافته در ایشان و در این مقام بر طبیبست که مرتبه آنچه حق است

از مذهب جدا اند زیراکه عند اهل التوا در علاج این علم و معرفه را مدخلی نیست بلکه لازم بود نیست
که اعتقاد کنند که اگر جابجا امر بوجه معتقد فرق نایست پس قبول بعضی اعضا قوة را بجهتی
که اگر به طریق میان معتقد و قایل شود آن نیست که ابطال حس در قابل کند اینجا آنکه اگر معتقد
شود طریق عصبی که مودی قوة حس است بعضوی از اعضا هرآینه باطل میشود قوة حس از آن
عضو قایل بعضی اگر قول ثانی که منسوب بارسطو و تبع اوست درست شد چنین باشد
مقاله در بیان ارباب اعضا و قلب عضویست رئیس بحسب بقای شخص زیراکه او مبدا
قوة حیوتست و دیگر دماغ است و او عضویست که مبدا قوة حس و حرکت است بسایر
اعضا و دیگر کبد است و او مبدا قوة تغذیه است و اما بحسب بقای نوع این سه که گفته
شد و چهارم انثیان است که مختص بنوعست و هر یک ازین اعضا رئیسه را خادمیست
زیراکه شریانها که مودی قوة حیوتست بسایر اعضا خادم قلبست و اعضایی که مودی قوة
حس و حرکتست بسایر اعضا خادم دماغست و عروق وارده که مودی منیست بمحلش
که آن رحم است و در رو تمامی منفعت منیست که آن تکون جنین و فرزند است در رحم و باید
دانست که در اعضا که ارضی مکون شده است که اگر از هم منفصل شود انجبار و بانفصال
حقیقی بر سبیل ندرت می باشد و این نیز بوقت صبی و در بعضی اوقات دگر مثل استخوان
و عصب از اورده غیر شریان که او قابل اتصال بعد از قطع نیست و هرجاگاه که ازین
اعضا جزوی ناقص شود یا تمام باطل شود عوض آن متولد نمی شود مگر انچنان که ثقات
حکما و اطبا مشاهده کرده اند که بعد از انعدام بدل متولد شده است **مقاله بر ضمیر خبیر**
واقف بر صناعت طبابت واضح و لایح میگردد که اعضا خاصه منحصر که گاه مبدا حس
و حرکة واحد می باشد و گاه جداگانه می باشد و درین حین که مبدا حس غیر مبدا حرکت باشد
آفة هر یک فقط مستلزم بطلان حس یا حرکت در عضویست و هرجاگاه که هر دو یکی باشند
و آفة یا بند و آفة بمبدا متوجه شود حرکت عضو باطل شود اما حس آن عضو باطل نمی شود
و هرگاه که آفة بهر دو متوجه شود هر دو باطل میشود و جایز نیست که بطلان حس شود و حرکة
باقی باشد زیراکه حرکة محتاج و محتاج است بماده بیشتر از ماده حس و قوة حرکه اکثر از قوة فاعلی

حس

حس پس نتواند که حس باطل شود و حرکت باقی باشد و اما هرجاگاه که مبدا مختلف باشد
بطلان هر یک جایز است و این و تثبیت که سبب بطلان مختص بیکی ازین دو باشد
و جایز است نیز که بطلان جمیع شود و حتی که سبب عام باشد **مقاله در بیان اعضای عصبانی**
و باید دانست که اعضای عصبانی که محیط است باحشای که غیر ایشانست برود
وجه است زیراکه بعضی دو طبقه مخلوق شده اند و بعضی یک طبقه و وقوع او حق علیه الله
باین صفت منحصر است در چهار وجه یکی وثاقت و دستواری که جسم اوست زیراکه
شریان چون در فایده اعظم است از ورید و عروق در روز زیادتی استواری مقصود و مطلوب
و دیگر شده احتیاط و صیانت آن عوض که شریانها و محیط است و آن روح و دم شریانی
نیست و فایده ثالثه اینست که اگر عضوی را احتیاج بجذب قوی و دفع عنیف واقع
شود چون شریان حاوی روح و دم است دو طبقتین واقع شده است تا اگر آفت
در یکی واقع شود آن دیگر سالم و آماده باشد در ایصال منفعت خود مانع از لحوق ضرر
پس تو بیف میان انسب اصوب باشد مثل معده و امعا زیراکه معده مرکبست از طبقتین
که داخلش طویل اللیف واقع است از برای فایده جذب و خارجش عریض اللیف
از برای منفعت دفع و فایده رابعه آنست که گاهی عضو را احتیاج بدو فعل است و واجبست
که محل قوتین مختلف باشد مثل معده که در وی دو قوة است قوة هاضمه و قوة حساسه
و محل هاضمه واجبست که حار رطب لحمی باشد تا افاده هضم غذا کند و محل حساسه واجبست
که عصبی باشد تا احساس کند پس بحسب خلقت خالق عز اسمه دو طبقتین واقع شد که داخلش
عصبانیست و خارجش لحمانی زیراکه حس لمسی را واجبست ملاقات محسوس خود و قوة
هاضمه را جایز است که ملاقی مهضوم نباشد بلکه موثر بواسطه باشد **مقاله در بیان**
معرفت احتباس قوا بر واقف این صناعت مخفی نماند که مصدر و مبدا هر فعل
قوتیست که این فعل از و صادر می شود و این مصدر و مبدا فاعل قریب اوست و قوا سه
قسم است قوة حیوانی و قوة طبیعی و قوة نفسانی و قوة حیوانی قوتیست که بدن را آماده
و مهیا سازد از برای قبول فیض حیوة و افعالش و این قوة منبعث از قلبست و روح لطیف

کاری که میکنیم از لطایف اخلاط است حمل این قوه کرده بسایر اعضا برساند و این جسم
لطیف در قلب اول قابلیت که قوی نفسانی را عند الاطبا و طریق وصول او با عضا نیز باشد
و هر گاه الّتی از آلات وصول این روح منعدم شود یا طریق وصول روح با عضا مسدود
گردد بدن میت باشد او زیرا که موجب عفونت و فساد بدن می‌شود و این قوه حیوانی
تحریک قلب و شرایین میکند بسطا و قبضا و اعراض نفسانی منسوب باوست مثل غضب و فرح
و غم و آنچه مشابه اینهاست و اما قوای طبیعیه دو قسم است قسمی متصرف است در غذا از برای
بقای شخص و قسم دیگر متصرف است بعد از تصرف از برای بقای نوع و از قوای طبیعیه
بعضی رتبه خادم دارند و بعضی رتبه مخدوم و آنچه رتبه مخدوم دارد چهار است غاذیه و نامیه
و مولده و مصوره و غاذیه قوتیست که احاله غذا میکند باین طریق که مشابه مغتذی میگرداند
و نامی فعل او بتحصیل جوهر غذاست و تشبیه و الصاق او ببدن و اعضا و قوه نامیه قوتیست
موجب زیادتی در اقطار بدنست مثل طول و عرض و عمق بر نسبه مخصوصه یعنی طبیعیه تا او را
ازین خارج شود تا باین ازدیاد بکمال مقداری رسد و بعد از بلوغ بکمال فعل او باطل میشود
و مولده قوتیست که محصل منیست که مستعد قبول صورت انسانیست و مصوره قوتیست
که صادر میشود از او افعال که متعلقست بنهایات مقادیر بدن مثل اشکال و خادم این چهار
قوت دیگرست که جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه باشد و خلقت جاذبه از برای جذب نافع
است و ماسکه از برای آنکه او را نگاه دارد تا مدت تمامی فعل هاضمه که او از برای احاله غذا
بقوام صالح بترقیق غلیظ و بتغلیظ رقیق و دافعه از برای دفع چیزی که هاضمه از فعل او فارغ
شده و بدن را باو احتیاجی نیست مثل براز و بول و این چهار قوت را نیز چهار خادم
است از کیفیات اربعه که حرارت و برودت و یبوست و رطوبت باشد و خدمت حرارت
بالذات و خدمت برودت بالعرض زیرا که افعال این قوا تحریکاتست و حرارت معین
حرکت و برودت مانع از آن و جاذبه و هاضمه احوج قواست بحرارت همچنانکه ماسکه احوج
قواست به یبوست و هاضمه در کیفیت منفعله احوجست برطوبت و دافعه را احتیاج به
یبوست قلیل است و حرارت قلیل و جاذبه احوجست که به یبوست از آن سه دیگر اما قوای نفسانیه

منقسم

منقسم میشود بمدرکه و محرکه و مدرکه نیز منقسم میشود بحسی و عقلی و حسی نیز منقسم میشود بحس ظاهر
و حس باطن و اما حواس خمسه ظاهره باصره و سامعه و شامه و ذایقه و لامسه است و اما حواس
خمسه باطنه اول حس مشترکست که او را بزبان یونانی بنطاسیا مینامند و این قوتیست
که جمیع صور محسوسات بحواس ظاهره متادی باو میشود و او حکم حوضی دارد که پنج جوی درو
ریزد و محل او اول بطن مقدم از دماغست و ثانی خیال است که او را مصوره نیز مینامند
و او قوتیست که آنچه حس مشترک قابل اوست و او از آن حافظ است از صور محسوسه
بوقت غیبت آن و محل او بطن اول از دماغست و ثالث متخیله است که او متصرف
است در صور محسوسه بوقت غیبت آن و محل او بطن اول از دماغست معانی جز[illegible]
که قایم باوست بترکیب و تفصیل مثل حمل حیوانی باو و سر دادن ترکیب اوست و یا
انسانی بی سر و این تفصیل اوست و لا یزال فعل او ازینهاست و اگر صدور فعل
ازو بر وفق اطاعت عقلست و او را مفکره مینامند و محل او بطن اوسط از دماغست
و رابع قوه واهمه است و او قوتیست که مدرک معانی جزئیه که متعلق بمحسوساتست
از موافقت و عدم آن و صداقت و عداوت و محل او بطن اوسط از دماغ است
و خامس حافظ است و او قوتیست که خزانه جواهر معانی مدرکه واهمه است همچنانکه خیال
خزانه صور محسوسه است و محل حافظه بطن آخر از دماغ است و اما مدرکه عقلی و کلام
طبیب و سعی او درین مقام اضاعت بضاعت است زیرا که خلل او در افعال عقلی و کلام
واقع نمیشود و الا ملحوق آفه در یکی ازین قوای مدرکه و تدبیر در نقصان و بطلان افعال
عقلی تدبیر این قواست و طبیب متدرب محتاج بتفحص نظر باین افعال و منافی او است
و این از جمله مسلمات اطباست و اما قوای محرکه منقسم است بباعثه و فاعله و قوه باعثه
قوتیست متداعی حرکت بجانب نافع بحسب امر مظنون و متداعی حرکت بجانب ضار
بحسب امر مظنون فاسد و مدرکه فاعله قوتیست مستعمل عضل مطیع مر باعثه را و در
مبحث عضل وجه اطاعت او مذکور شد و افعال نیز منقسم است باعتبار انقسام قوا و افعال
حیوانیت و طبیعی و نفسانی و فعل صادر از قوه [illegible] بسیط مینامند و صدور فعل از قوای

متعدده را مرکب می‌نامند مثل جوع که فصول او دو چیز است که آن جذب طبیعی و احساس

مقاله در بیان موجب صحت و مرض

و مرض را چنین تعریف کرده‌اند که هیئة بدنیست که جمیع
افعال صادره ماوف و غیر سالم باشد و صحت هیئة بدنی طبیعی که جمیع افعال صادر بالوجه صحیح
و سالم باشد و آفة در فعل سه قسم است تغیر و نقصان و بطلان مثال تغیر مثل تخیل انسان
صورتها را که در خارج وجود ندارد و مثال نقصان مثل ضعف بصر و بطلان آنکه منعدم بصر گردد
پس هیئة بدنی که موجب آفة باشند بی‌واسطه آنرا مرض می‌نامند و هیئة بدنی که موجب آفة
بواسطه باشند آنرا سبب می‌نامند زیراکه تابع مرض باشد عرض می‌نامند مثال مرض هرچگاه که
موجب آفة در فعل باشد صداع مثلا و مثال سبب ادویه و اغذیه حاده حریفه و یا بارده ثقیله
و مثال عرض حدوث التهاب و سوزش و خلیدن بعض از حصول صداع و معرفه این بان
طریقست که با انعدام عرض می‌شود چه اگر صداع زایل شود و التهاب باقی باشند بتبعه ثابت
نمیشود و عرضیه او چنان نیست بلکه او مرضیست علاحده پس عرض آنست که تابع مرض باشد
باین معنی که وجود او مترتب بر وجود مرض شود و عدمش بر عدم آن همچو حدوث قولنج که او
عبارت از احتباس ثفل است در امعاء و یا ریاح و وجع شدید که مترتب برین انسداد
و احتباس شود عرضیست و سکون وجع تابع انعدام احتباس و زوال انسداد ثفل است
و گاه مرضی بسبب مرض دیگر میشود و درین مقام دو اعتبار است زیراکه باین ملاحظه احداث
مرض کرده است سببست و باین ملاحظه که هیئة بدنیست که در حد ذات خود جمیع افعال
صادره باو ماوف است مرضیست و گاه باشد که در شیء واحد اعتبار سبب و مرض و عرض
در یک آن جاری باشد با اعتبارات مختلفه مثلا ذات الجنب که مرضیست حاد که یکی از اعراض
او سعال است و هرچگاه که این عرض مستحکم شود موجب تفرق اتصال است در عضو باطنی
مثلا اغشیه و معالیق که بعض اجزای آن او نخ است مثلا ریه و غیر ذلک و یا تفرق در مجاری
ریه می‌شود و این عبارت از سل است پس بر هر تقدیر اجتماع سبب و اجتماع مرض و عرض
در شیء واحد برین وجه تواند شد اما با اعتبارات مختلفه و اسباب سه قسم است بادی و سابق
و واصل و سبب بادی آنست که بدنی نباشند یعنی اخلاط بدن سبب نباشند بلکه از خارج مونه باشند مثل

وارد

حرارت آفتاب و برودت هوا مثل غضب و فزع که او نیز از اعراض نفسانیست و بادیست
زیراکه نفس غیر بدنست و خارج بدن و سبب سابق آنست که میان او و مرض واسطه
باشد و سبب واصل آنکه میان او و مرض واسطه نباشد پس انسداد مجری و عدم وصول هوا که
از اسباب تعفن است مر اخلاط را این سبب سابق باشد مر حمای عفنی را و حصول تعفن
سبب واصل باشد مر این حار را زیراکه بعد از تعفن حدوث بالفعل است و هیچ واسطه
و پوشیده نماند که اکثر اشیا ردیه با نیکو دفع شهوه مای است مر غذا را و بر حافظ صحت واجبست
که چون شهوه طعام که صادق باشد او را دفع نکند که طبیعه را یاس حاصل میشود و همین که شهوه
غذا شد بالفعل می‌باید خورد زیراکه بعد از حصول شهوه صادقه غذا وارد نشود رطوبات فجوه
بدن منجذب میشود بمعده زیراکه بعد از حصول شهوة آنچه مطلوب او بود بوقت وارد نشد
و آنچه منجذب میشود اکثر چنانست که صفرا ست زیراکه ارق و الطف اخلاط در بدن اوست
و هرچگاه منجذب شود و مجتمع با حصول و رطوبات معده گردد و حرارت معده که بسبب جوع
اشتداد یافته است آنرا حرارت غریزی اعانت می‌نماید و این حصول منجذبه را مثل صدید
میکرداند که مراد بآن خونابه است و این سبب اسهال مزمن میگردد و از مراعاة حفظ صحت آنست
که تا فصل ان غذا بارد بالفعل می‌باید و در زمستان غذای حار بالفعل زیراکه اگر در تابستان غذا
حار بالفعل واقع شود حرارت حقیقی موجب تحلیل کثیر شود زیراکه غذای حار بالفعل و هوا
حار بالفعل تناول اغذیه و ادویه که سببی و بی ملاحظه علاج صاحب حفظ صحت را بسیار
رویت و احتیاط رعایت باید کرد مثلا آتش بسیار تحلیل و امثال این اغذیه و اگر بسبیل خطا واقع
شود تدارک آن بایراد در کیفیت ضد باید کرد و افراط اشیا بدن ادخال طعام است و
آن عبارت از خوردن غذائیست فوق غذایی که اول هنوز هضم نیافته باشد و از معده نگذشته
و حرکت خفیفه بعد از خوردن غذا جایز است و اما حرکت عنیفه شدید ممنوعست و سبب منع
از حرکت عنیفه آنست که غذا را پیش از هضم بر نجاحت میگذراند و این بتدریج موجب ضعف
معده است و براز و کیلوس و کیموس ردی که موجب امراضست حاصل می‌شود و سبب تجویز
حرکت خفیفه آنست که حرارت غریزی محرکه غذاست بقعر معده و همچنین حرکات نفسانی بعد از غذا اکردت

و واجبست که بعد از شروع ترک غذا کرده شود میباید که چنان باشد که بعد از ترک غذا اشتهی این مقدار
باشد که اگر برجوع و اکل کند مقدار سابق باسانی تواند خوردن و شهوه باقی باشد زیراکه ان
شهوه که بعد از غذای اول بود باطل می‌شود و اگر ملاحظه نکند ثقل و ضعف معده حاصل شود
و موجب آفات و امراض دیگر نیز هست و غذا در زمستان و بتخصیص در ایام قوی البرد
اکثر و اقوی میباید زیراکه حرارت غریزی در زمستان متوجه داخل است و هاضمه باین سبب
قوییت و اعانت تمام میکند و اما در تابستان غذای معتدل در کم و کیف میباید و هم در مقدار و حجم
و واجبست که بعد از شروع غذا در هضم خواب باعتدال کرده شود یعنی بسیار نباشد که موجب
ثقل شود و بسیار کم هم نباشد که طبیعه استغنا دراحت نکرده باشد و میباید که در اختیار خواب
اول تکیه بیمین کند زمانی قلیل و بعد از ان بجانب یسار زمانی طویل و بعد از ان بیمین اطول از
سابق و خود را بپوشیدن و ترک بالین کردن موجب نزول و انحدار غذاست از معده بقعر او
و اختیار این ترتیب در هضم اقواست و واجبست که تقدیر غذا و تعیین بر حسب عادت و قوه
باشد و اختیار بسیار از طعام بحیثیتی که موجب ثقل معده شود و تمدد آن ممنوعست و اشیای
که موجب ارق و قواق و قراقر شود و احداث و خصوصا تنگی نفس کند زیراکه این حاصل
نمی‌شود الا بمزاحمت معده حجاب و آلات نفس را و این طریق خوردن بدترین اقسام
غذاست و ازینجاست که گفته اند   دکم خوردن جوانهو دیدم و بدم   زیر خوردن بسی را
مرده دیدم   و باید دانست که انکس را که در عقب خوردن غذا حرارت شود باید که در
طعام تقلیل نماید و اندک اندک خورد تا حالتی که مسما بناقصست که تغیر از و بلرزیدن میکند
عارض نشود زیراکه بعد از حصول این حرارت بسیارست که موجب تب میشود و انکس
عاجزست از هضم غذای کافی در عادت او را اکثر بحسب عدد میباید کرد در غذا یعنی که
در مقدار تقلیل کند و اعداد عادی را بدو سه دفعه باید تناول کند و غذا بسوداوی المزاج
حار رطب میباید زیراکه مزاج سوداوی بواسطه غلظ سودا بارد یابس شده است و غذای
صفراوی بارد رطب میباید چه مزاج او بواسطه این خلط حار رطبست و از برای تحصیل تعدیل
این ترتیب اغذیه امر میباید داشت و حذر از اتباع غذای رقیق سریع الهضم فوق غذای بطی الهضم

باید کرد

باید کرد زیراکه رقیق سریع الهضم اگر فوق غلیظ بطی الهضم واقع شود چون غلیظ مانع نفوذ رقیق
است موجب فساد رقیق می‌شود و چون مکث کند فوق او و نفوذ نکند غلیظ فاسد شود و اگر
غذای بطی الانهضام واقع شود بقعر معده فرود آمده باشد و درین حین اگر رقیق خورده شود
چندان ضرری ندارد زیراکه زمان تهضیمین متقاربست و اگر متوالی و متعاقب واقع شود
ضرر بیناست و همچنین غذای زلق فوق غلیظ مجوز نیست زیراکه خود مکث و لبث نمیکند
و غلیظ را نیز پیش از تحرف و مکث ازلاق میکند و اگر بغذای زلق مداومت کند شخص مبتلا
بمرض زلق الامعا شود و این از جمله اسهالات عسر العلاج است زیراکه اول منجر بضعف
معده که جرم آن بارد شده و رطوبات بسیار جمع کرده و بزر معده را املسان ساخته است و درین
مقام معالجات قویه از قوابض استعمال میباید داد و به حاره قابضه و این نیز موجب انحراف
مزاج شود پس علاج صعب باشد و بر حافظ صحت واجبست که رعایت اکل و شرب خود بطریق
اعتدال کند پس صوابست که غذای غلیظ و زلق در معده باهم جمع نکند و تا می تواند غذایی که
موجب زلق که مراد باین لزاینده است مثل آلوی بخارا و هر چیز که در لغزیدن مثل او باشد
اختیار نکند الا بضرورت و آن نیز میباید قلیل باشد زیراکه غذای بطی الانحدار هرگاه
که مقدم بر این لطیف خورده شود و لطیف از عقب آن غلیظ منع لطیف میکند از انحدار
و افراط عمل حرارت معده در غذای شود و افساد غذا می کند و باید دانست که از ناس بسیاری
را حال بر وجهی میباشد که غذای لطیف در معده فاسد می‌شود و غلیظ بطی الهضم بسرعه هضم
می‌شود و این بواسطه آنست که معده ایشان ناریست و حرارت غریزی و حرارت معدی
در ایشان وافرست و بسیاری را حال بضد اینست و هر یک ازین دو طایفه را تدبیر
در غذا بحسب واجب میباید کرد و مراد از خواص است که از آن خواص بتجاربی دریافت پس
حفظ و ملاحظه ایشان باید کرد و خلط در اغذیه نباید کرد و بسیاری را رهنماه که آن عبارت از
شوربای بابرکه است مضرتست و بسیاری را نافع و هر کسی که از استمرای غذای غلیظ میکند باید
که نافع نشود و اعتماد نماید زیراکه بمرور ایام ازان اخلاط ردیه حاصل می‌شود که موجب امراض
ردیه قتالات و هر انکس که گوشت بسیار می‌خورد بر او لازم است که در چندگاه فصدی کند خصوصا که آثار

دموی ظاهر شود زیراکه گوشت مادهٔ خونست و بمقدار آن خون تولد میکند و خون
حار رطبست بمقدار آن از کیفیت حرارت بآن قایم است و این موجب امراض دمویست
پس بر حافظ صحت مراعات اکل و شرب باعتدال می‌باید تا بدن ممتلی از الام و انتقام
نکرده و نفس و روح متاذی و متالم نشود و فصد بقدر قوت و طاقت باید و اگر زمان
شباب و محرور المزاج باشد مراعات فصد و اخراج خون ضروریست و اگر بارد المزاج
باشد معتمد گوارشهای معتدل در حرارت باید شد و باید دانست که اثر و اخر اشیا
بیوی جمیع اغذیه مختلف است و بعد از آن در اوان و احوال زمان اکل است زیراکه احوال
منضوم به نسبت ماکول مختلف میشود و اوفق غذا ببدن آنست که لذیذ باشد و مقدارش
معتدل باشد بحسب حجم زیراکه اگر لذیذ باشد و مقدارش بیش باشد موجب ثقل و فساد
معده است زیراکه طبیعت با طعمهٔ لذیذ بیش اقبال مینماید و در دفع آن عاجز است
و اوفق مراعات غذا در اختیارات آنست که یکروز یکبار خورد میان روز و روز دیگر
دو بار خورد وقت چاشت و بیش از عصر مقدار صالح معتدل و مراعات عادت واجبست
و ترک عادت مضره باید کرد اما بتدریج مثل عادت خواب روز زیراکه مضرت او بسیار است
از فساد لون و مضرت طحال و بوی بد دهان و ارخای همه قوت نفسانی و ابدان حاری
محتاج بتفریق غذا و سرعت تغذی و تقدیم غذا قبل از استحمام است و اما ابدانی که حرارت
بعضی در وضو ابش حاصل نمی‌شود و تقدیم استحمام بر اکل واجبست و این وقتیست که شخص
معتاد بحمام باشد و چیزی اصلح از برای امزجه که همیشه در معدهٔ ایشان غذا ما سدی شود بهتر
از قی نیست خصوصا که ملازم و معتاد اکل حلاوی و دسومات باشد و آن قی بسکنجبین باید
و آب ترب و اگر بیش از آن ماهی نمک خورند بهتر باشد و آب بسیار خوردن فوق طعام موجب تفریق
غذاست میان غذا و معده و عدم اشتمال معده بر غذا و این همه موجب قصور در هضم
است و اگر عطش در حال سیری غلبه کند بطریق مص آب از کوزه ضیق الفم باید خورد زیراکه
مراد اینجا کم خوردن آبست با آنکه مصابره بر عطش نافع اصحاب امزجه بارده است چه با وجود
مزاج بارد اگر آب بسیار اختیار کرده شود موجب امراض بارده ردیه است مثل استسقا و فالج و لقوه و رعشه

وغیر

وغیر ذلک من الامراض الباردة و اصحاب امزجه حاره را مصابره مانع بر عطش مضرت است
خصوصا که مزاج حار باشد و تشنگی غالب و همچنین برجوع نیز اصحاب امزجه بارده را از انفع
اساست و اصحاب امزجه حاره را اساست زیراکه اگر محرور مصابره برجوع نماید حرارت
جوع و حرارت مزاج استیلا یافته منجر به تب میشود و دیگر فضول مراری بدون غذا بر معده ریزد
و در این حین اگر اختیار غذا کند غذا نیز فاسد شود و اگر طبیعت در این حین اجابت نماید
فیها و الاحتیاج بملین باید شد مثل شیرخشت و آب آلوی بخارا و بمرور عادت طبیعت
شود که بی اعانت از خود نتواند کرد فضول واجب الدفع بی اعانت دافعی از خارج
مندفع نشود و اختیار حلاوی بر غذا موجب سده است زیراکه طبیعت را میل تمام بحلویات
و بیشتر از اغذیه دیگر جذب میکند و دلیل برین مدعا آنست که اگر کسی اختیار شیرینی فوق غذا
کرد و بعد از آن قی شد بعد از آن اغذیه سابق بیرون می‌آید و این نمی‌تواند و اما بواسطه
حب جذب طبیعت حلویات را و اختیار را بسبیل کثرت موجب سده است زیراکه بواسطه حب
آن بسیار بخود جذب میکند و از دفع آن عاجز می‌آید و فضلات غلیظ میماند و این موجب امراض
که تابع سده است میشود مثل استسقا و باید دانست که غلط هواوات موجب فساد غذاست
و اگر حار المزاج فوق غذا قدحی آب خورد جایز است زیراکه اگر چنانچه آب نخورد در ثقل
یبوست و جفاف حاصل می‌شود و اگر بیشتر مکث باید سبب قولنج شود و احتراق در ثقل
واجب الدفع حاصل شود و اگر آب خورد سبب بدرقه و اعانت قوه هاضمه کند و بارد المزاج
را خصوصا که مرطوب باشد از آن اجتناب است و باید که بارد المزاج مثل مصطکی و کندر و عود فوق
غذا اختیار کند تا اعانت بر هضم کند و هرگاه معده مشتمل شود بر غذای لطیف و آن را هضم
میکند و آن در معده میگوارد و منغمر میشود از غذای غلیظ و اقبال بر هضم آن نمی‌نماید و حافظ
صحت باید که از اختیار غذای لطیف بعد از غلیظ محترز و مجتنب باشد و اگر غذا با فراط
واقع شود مبادرت بقی باید کرد مگر آنکه مانع از قی باشد مثل ضیق النفس و سرفه و ضیق
صدر خلقتا که درین احوال قی مخاطره است و بعد از وجود مانع سعی در اطلاق طبیعت باید کرد
و محرور را بمثل اطریفل و گلقند مشوی بملین مناسبست و مبرود را بمثل معجون کمونی که اجزای ورا

نرم نکوفته باشد وازانچه موجب انحدار غذاست از معده سه نخود صبر سقوطری با نصف درم
ونیم درم علک البطم که صمغ حبة الخضراست ودانگی بوره ارمنی یا رومی وازینها خف دو نخود
یا سه نخود علک البطم است وگاهی با این نقل او یا اقل از او از بوره بیامیزند صواب بود
اگر با اینها احتباس طبیعت نکشاید اندکی افتیمون با شربت بادرنجبویه آمیخته یا آب گرم
مقداری که طبیب مناسب داند بخورد زیراکه معد اطلاق طبیعت است واگر هیچکدام
ازینها را طبیعت قبول نکند علاج نوم طویل است و هجر غذا یکروز و نیم تمام و بعد ازان
دخول حمام و نشستن زمانی معتدل و بعد ازان تلطیف غذا واگر با وجود این همه
تدبیرات استمرار انحدار واقع شود و ثقل و تمدد معده در ازدیاد شود و کسل متضاعف
گردد باید دانست که امتلای عروق است از فضول چه بسیار است که غذای کثیر
اگرچه در معده هضم می‌یابد اما در عروق هضم نمی‌یابد بلکه موجب تمدد و ثقل و تمطی که مقدم
خمیازه است و کسل بدن می‌شود و درین حین معالجه بادویه مسهله که از عروق بطریق
جذب اخراج آن فضول کند باید کرد و اجتناب از اغذیه حاره که تدارک ضرر آن کند سکنجبین
بزوریست یا سکنجبین ساده اگر بزوری باشد بهتر و اولیست اصحاب امزجه حاره و اهل
شباب را و بعسل اولیست اصحاب امزجه بارده رطبه و مشایخ را و باید دانست که غذای
لطیف احفظ است مر صحت را و غذای غلیظ احفظ است مر قوه را و اجتناب فواکه و از اثنای
طعام اگر واقع شود تقدیم فواکه بر طعام باید کرد و بالجمله ترک فواکه اولیست زیراکه موجب
تعفن اخلاط است و حدوث امراض عفن و ازینجاست که در بلادی که آنجا فواکه کم است
امراض عفنی نیز کمست و بعد از اکل فواکه مشی ملایم که موجب تحلیل هضم او که سبب حفظ
صحت میشود واجبست و تدارک مضرت حلو بحامض و حریف نفعه و بالعکس و علی هذا القیاس
باید کرد و در اختیار اغذیه یابسه و ملازمت آن موجب سقوط قوتست و فساد لون و ملازمت
اغذیه و سمکه اشربه موجب سقوط شهوة غذاست و ملازمت حوامض و مواظبت بر آن از
اغذیه و اشربه موجب جلب پیری و کسل است و ملازمت مالح موجب ضعف معده و ضعف قوة
باصره است و از اشیایی که موجب عدم انحدار غذاست لذا معده خوردن جمار است اکثر و مداومت

وملازمت

وملازمت او نیز موجب ضعف معده و مواظبت و ملازمت نانی که نخاله از و نگرفته باشند
خفیف و سریع الانحدار است از معده و کسی را که از خوردن نان کرنج باشد و معتاد باشد
در معده ثقلی باشد این نان نسبت با او نیکست و باید دانست که اصحاب تجارب و ارباب
تدابیر با متحان یافته اند که جمع میان بعضی ماکولات و مشروبات موجب امراضست اگرچه سبب
حدوث آن بیان واضح و مبرهن نیست از جمله میگویند جمع میان ترشیات و البان نباید کرد
و روغن که در کاسه و ظرف مسین نگه کرده باشند نباید خوردن و بریانی که او را در جنس گرمی
پوشیده باشند نباید خوردن و جمع میان سرکه و آش برنج نباید کرد و انگور فوق کله
نباید خورد و انار فوق هریسه نباید اختیار کرد و اینها بتجربه معلوم شده است و دلیل
برین ظاهر نیست و افضل اوقات اکل وقت معتدل است بحسب هوا بوقت ناشتا
و از اغذیه معتاد که خورش به نسبت اکثر ابدان و امزجه کمترست شوربایست که در او
گوشت گوسفند یکساله پخته باشند و نخود و کرنج در او باشند و پیاز در او باشند و بعضی پیاز
را گفته اند که بعد از پختن کاسر ریاح است و اگر نباشد احداث نفخ میکند و کسی را که اغذیه
رطبه در معده مستحیل بنفخ میشود باید از بزوری که کاسر ریاح است میکند اندازد و از اغذیه معتدله گوشت
گوسفند یکساله و گوشت قوقلی و بزغاله است و از طیور گوشت طیهوج و تدرو و امراض
بارده رطبه را موافق است خصوصا صاحب اسهال را و خصوصا سینه این طیور که در آن
قبض بیشترست و گوشت جوجه معتدل است و حار رطب و موافق امزجه اکثر مرضی
و اصحاست و شوربای مرغ معتدل اخلاط است و گوشت بره از وجهی نیکست و از
وجهی ردیست به نسبت بعضی امراض و از جمله خطایای اطبا آنست که زغوان در زیربلع
که مراد ازان آش سرکه است بیندازند مقاله در بیان تدبیر شرب اصلح آب معتدل
المزاج را آنست که معتدل باشد در برودت زیراکه کثیر البروده در معده بارد بسیار مضرست
و در معده حار موجب هرب و قرار حرارت غریزیست اولا و بعد ازان بساعتی اشعال
حرارت میکند و موجب غلبه عطش میشود و باید دانست که جمع میان آب چاه و نهر جایز نیست تا وقتی
یکی از معده نگذشته باشد و ریختن اندکی سرکه با آب بدرازه حدت درد آن میکند و موجب دفع عطش

میشود واین تدبیر را ولی آنست که اصحاب امزجه حاره ودر تابستان بعرق دارند واز انواع
اختیارات وموجبات حرز آنست که نماید بهنار وعقب ریاضت وعقب حمام واگر شود
واطاعت عطش کاذب ردیست زیراکه موجب عطش کاذب ورا اکثر اوقات بلغم
مالحست واگر اختیارات کرده میشود عطش زیاده میشود زیراکه آب در طبع مبدل بملوحت
میشود واین موجب زیاده طلب آب میشود واگر در حین عطش صبر کنند وآب نخورند
البته عطش تسکین می یابد واین علامت بلغم مالحست ودر سبب عطش ودر حین عطش
علاج صبر است بر عطش باختیار شربتی وادویه حاره که مذهب بلغم باشد مثل ماء
العسل ویا سکنجبین بزوری ویا زنجبیل وامثال اینها واختیار مقام در آنکه بارده باعتبار
هوا ومضمضه بآب کردن واگر خوردن آب ناچار باشد اختیار از کوزه ضیق الفم باید کرد و
بدفعات قلیلی اختیار باید کرد بطریق مص وعرض در کوزه ضیق الفم اینست وچون اطبا
شراب که مراد بآن خمر است اورا در مبحث مشروب آورده اند ومنافع ومضار آن
بیان کرده اند چون این مبحث بیرون شرع شریف است ومضار او اکثر منافع اوست وحرمت
هوی ناطق است که حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم که شفاءکم لیس فیما حرم علیکم شروع
بایراد او درین کتاب نرفت واز سایر محرمات که سایر اطبا در علاج بآن مبادرت
مینمایند مثل گوشت خوک وچنین است که مدمن خمر اکثر بامراض مهلکه مبتلا میشود مثل
استسقا وصرع وسکته وضعف معده وغیر ذلک من الامراض **مقاله در بیان تدبیر خواب
وبیداری** که مراد نوم ویقظه اینست وازسته ضروریه است وباید دانست که هریک از خواب
وبیداری اگر بر وجه طبیعی واعتدال است موجب صحتست واگر برین وجه نیست موجب
ثقل ووحشت و خواب معتدل موجب تمکین قوه طبیعت از افعال او وتکثر جوهر
روحست واگر موافق اعتدال خلط بدن اقتضا نماید ترطیب وتسخین میکند واین شایع را
انفع اشیاست واز جهة عادت جالینوس در سن شیخوخت این بود که تناول خس میکرد
که این بابوست احداث خواب کند زیراکه او بارد رطبست وبعد از ان دفع مضرت آن تناول
ادویه خارجی کرد مثل فلفل وزنجبیل مربی وغیر ذلک زیراکه درین سن مزاج بارد یابس میباشد ورطوبت

فصل

فضلی غالب میشود که تابان در تن سینه حاصل میشود واگر درین وقت انتعاش وشوران حرارت
غریزی امداد می یابد واین موجب ادای رطوبات فضلیست واین موجب ازاله کسل
است وبالجمله خواب طبیعی را علامت آنست که صاحب خفیف وچالاک از نوم منتبه
شود وثقل در خواب احساس نکند وبباید دانست که از اشیائی که خواب می آرد یکی
دخول حمام است که بوقت باشد واولی برین وجه است که معده بسیار خالی نباشد وغذا
بهضم شروع کرده باشد وبسیار سیر نباشد چه در امتلای معده دخول حمام ممنوعست وضرر
این اکثر از دخول در خلای معده است زیراکه موجب حصول سده وامراض ردیه است
مثل استسقا وغیر ذلک زیراکه در حمام عضو از حامی بابدو مسامات کشوده میشود واین
محل قبول آفاتست چه موادی که بنابر مانع متمکن نبود متوجه می شد وچون مانع مرتفع
شد بر اعضای که مستعد قبول شده منصب میشود واکثر ناس را عادت اینست که در
حمام آب بیشتر میخورند زیراکه حرارت حامی موجب عطش میشود واین موجب مفاسد است
وخواب بر خلای معده ردیست ومسقط قوتست خصوصا که بر نهار واقع شود که مورث
امراض ردیه است مثل فساد لون وحدوث نوازل وخصوصا که بجانب قفا که تغیر از ان
استلقا می کنند الا بضرورت چه درین طریق نیز امراض ردیه حاصل میشود مثل سکته
وفالج وکابوس که مراد بآن در عرف عوام سیاه کوفتن است که اطبا این را مقدم
صرع میدارند زیراکه در حین میل فضولی بغیر مجاری خود است ودر هر جایگاه سام نوم منادی
شود ایجاب ضعف وسقوط قوه میکند زیراکه قوه منضغط وافسرده میشود تحت فضلات
که سبب خواب است زیراکه اگر بیدار باشد بواسطه یقظه وحرکت رطوبات بتحلیل میرود
واحداث کسل نمی کند **مقاله در بیان تشخیص وشناخت اعیا** که آن عبارت از مانده شدگی
وکوفته یافتن است واین مرض را اصنافست واورا اسبابست واصناف او
است قروحی ورمدی وتمددی ودیگر که اورا قشفی می نامند وقروحی آنست که صاحبش در ظاهر
جلد احساس شبیه بخلل قروح میکند یا در غور جلد این کیفیت احساس میکند واقوای این اعیا
اوست که اوراعند الحرکه مشتد یابد وگاهی احساس برین وجه میکند که پندارد که خاری یا سوزنی میخلد

وصاحبش حرکات را مکروه میشمارد تا انکه مثلی که خاجارد است اورا خوش نیاید و هرگاه که این
مستند شود و در خود نشعریره که تغیر ازان بود فرا سایکنند می یابد اگر این حال مستمر
شود مرتبه تا قصاست که متغیر بلرزه است می در یابد و این منجر به تب می شود و سبب این
اعراض مذکوره کثرت فضول رقیقه حاده است تا روبان احوال کمی یا شحمی از اعضا است
و بالجمله اگر اخلاط ردیه در عروق باشد بسبب اخلاط صالح کیفیت ردی از و منکسر میشود و هرگاه
که از عروق بجانب جلد می آید صاحبش اورا خالص الاذی ادراک میکند و اعضای بدن
را بلامت آنست که می پندارد که مگر بدن جمیع استخوانها او کوبا در هم کوفته شده است
و حرارت و تمددیش می در خود می یابد و صد از حرکات را مکروه می شمارد و سبب این اعیان
فضول محتبسه است در عضلات و کزازی وخلیدن در خود احساس نمیکند یا سبب ریح
محتبسه است و فرق میان دو اعیا این دو سبب آنست که اول را چون سبب فضول محتبسه
او را ثقل لازم است و در ریحی عدم ثقل پس فرق بثقل و خفت باشد و بسیارست که رفع
اعیا بواسطه نوم غیر تامست زیرا که بواسطه شغل یا بانی نوم طبیعی واقع شده است و از جهة
جهة بدن را کوفتی و ثقلی شده است و در عادتی و رمی بدن کانه که انسان واجار سابق است
و شبیه بتشنج در حجم و لون واذیت بلامسه و حرکت و تمدد لازم اوست در خود میکند و هر که
از اصناف اعتبار یا سببش ریاضت شاقه است و این اسلم است و یا حدوث او نه
بواسطه ریاضت و بعضی ازینها ترکیب می یابد تا بعضی مثل اعیا و رمی که مرکبست از قرحی
و تمددی و باید دانست که حرف عبارت و ابهام طبیب موجب امان از بسیاری از آفات
خصوصا بعضی جهات **مقاله در بیان ثقلی که بجا باره منجر میگردد** و این دو نوعست یکی آنست که شخصی
بحصول ثقل از و میخواهد که بدست و پا در هم کشیدن آن ثقل را از خود دور سازد و دیگر آنکه
بدهن باز کردنست که اثر آن تا وب می نامند و این کیفیت عارض عضلات فکی می شود و
طبیعت میخواهد که باین حرکت دفع ثقل و موادی از خود کند پس این نطی خاصست
و عروض او دفعا ست بی سبب و این اعراض ردیه است و سبب او ظاهر نیست و آنچه از آنها
حرکات شدیده است آنست که در بعضی اجزا واقع شود و گاه موجب آن هر دو تکاثف است و در این حین

از

از اثر به حاره رطبه موافق و مناسبست و باید دانست که گاه بواسطه آنکه و ماندگی قلیل یا جلوس
در حمام مرطب بدن را تحللی حاصل میشود و علاج آن بدلک و ماندگی تحشی باید کرد با استعمال
ادهان قابضه در عضلات و دلک مثل روغن آهنین که روغن مورد باشد و گاه مبالغه در دلک ثقلی
حاصل میشود مثل تکاثف از برد یا استعمال شی قابض یا کثرت فضول و اعیائی که سبب
او برد و قبض است علامت او بیاض لونست و دیر متاثر شدن از حرارت و عدم حصول
عرق و عود لون با سرخی بوقت ریاضت و علاج درین مقام استعمال حمام حار موقت
و غلطیدن بر روی فرش حار حمام تا بحصول عرق انجامد و تمدحش با دهان حاره محلله و اگر آنرا
که سبب کثرت فضول و علامت آن حصول وسخ در جلدست و علامات امتلا و علاج
درین مقام اخراج و تنقیه فضول موجبه است و بعد از آن استعمال حمام محلل و تمریخ ادهان
محلله و از اگر سبب اعیا است و قوه دلک بحمام احوج است از تمریخ با دهان و ماندگی نرم پس
و دلک بیش از حمام و بعد از حمام درین مقام مناسبست و اما اعیای قرحی خالی ازین نیست
که خلط موجب داخل عروقست یا خارج و اگر داخل عروقست علامت داله بر وی تغیر بول است
و عادت صاحب تولد فضول کثره در بدنست علامت تولد فضول آنکه در بول خلطی متولد
محسوس باشد و اگر این علامات مفقود است یقین که در خارج عروق است و درین
دلک و ریاضت استرداده و کامیست و مراد بدلک اکثر و امر آنست که بتکرار به واسطه اعتدال
واقع شود و اکتفا بیکبار و دوبار نباشد اما اگر خلط داخل عروق باشد در علاج او سکون
و نوم طویل و گرسنگی و مسح اعضا با دهان ملایم محلل بر تب و در بخش آب معتدل در
حرارت و برودت بر اعضا و تغذیه بغذای صالح الکیموس که بحسب کم و کیف بر وجه اعتدال
باشد و استفراغ خلط موجب اگر لازم باشد بقصد یا نوش موذه یا اسهال اگر از اخلاط
ثلثه باشد هریک را با دویه مخصه بآن خلط بعد از حصول نضج مخصه نضج در آن اخلاط
و آن معلوم شد که مراد بنضج تعدیل قوام خلط است که آن تغلیظ رقیق است و ترقیق غلیظ
و تقطیع لزج و اگر خارج خلط موجب خارج عروق باشد در علاج او نیز اهمال نباید کرد و در علاج
اکتفا بدلک و ریاضت متوسط باید کرد و اما تمددی را که سبب امتلا که بی رواق با ده ورث باین معنی که

ماده او را بعضی یا کیفیتی از کیفیات ردی حاصل شده است و علاج او فصد است و تلطیف دم
و تقطیع آن و علاج تمطی و رمی فصد است از عرق اولی بعضو ماوف یا از اکحل و اگرچه بعضی
اطبا بسیار برین رفته اند نسبت فصد بجمیع اعضا علی السویه است زیرا که مذهب آنست
که بفصد از جمیع بدن خون اخراج می یابد و درین محل مناقشات میان اطبا بسیار است و ایراد ایشان
درین مقام موجب اسهال و ابرام است و بسیار است که احتیاج بفصد نیست و در اوایل
و موی درازی و ثانیه از روز مرض وحیت و اجتناب از غذای کثیر قوی مثل هریسه و کله
و گوشت گاو و غیر ذلک چه با وجود غلظت اگر بسیار واقع شود بسیار ردی و مضر است
و منع از خوردن بسیار الکن باید کرد و اکتفا بجلاب مناسب و تغذی عقب [illegible] استفراغات
باید کرد تا بقیه مواد بتحلیل رود پس بعد از استفراغ در تقلیل غذا باید کوشید تا تحصیل
ماده مرض نشود و بدن بصلاح آید **مقاله در بیان تدبیر فالج** باعتبار حفظ موجود صحت استعمال
ادویه گرم تر باید کرد چون مزاج ایشان سرد و خشک است و متعهد عطریات و بویهای خوش
معتدل به نسبت ایشان باید شد و مالیدن روغنها که گرم است بر اعضای مفلوج بسیار
مفید است مثل روغن زنبق و یاسمین بعد از خواب ریاضت و مالیدنی که معتدل باشد
و تفریق غذا باین معنی که مقدار بسیار از غذا یکباره واقع نشود و مقداری که سابق خورده
می شد آنرا بدو سه نوبت باید خورد زیرا که قوای ایشان ضعیف شده است و با حصول نقصان یافته
است پس غذا مناسب با او اختیار باید کرد و بلغم اغذیه مولد سودای ایشانرا
اجتناب باید کرد زیرا که سودا یبوست ایشانرا زیاده می سازد و بلغم در رطوبت فضلی
ایشان می افزاید و هر دو موجب حصول مرضیت پس مثل ایشان در اغذیه و [illegible]
بجانب حار می باید باشد و اگر استعمال شی با آتش کنند آن می باید که بر سبیل معالجه واقع
شود نه بر سبیل حفظ صحت زیرا که زنجبیل مربا [illegible] نافع است اما مقداری مناسب باشد نه
چندانی که بجانب خشکی انجامد و وفق چیزها بمزاج ایشان [illegible] است زیرا که مرکب [illegible] است
معتدل مرکب از ماء [illegible] و روغن و بهتر اگر با اعتدال واقع شود بجانبی و بمیتی که وارد مقدار که [illegible]
در بدن ایشان میکند اما نه چندانی اختیار باید کرد که رطوبات فضلی بسیار شود زیرا که از حصول رطوبات

فضلی

فضلی در بدن ایشان امراض باردی رطبه حادث میشود که اطبا در علاج عاجزند مثل فالج و [illegible]
و غیر ذلک و از فواکه چیزی مناسب مزاج ایشان است انجیر تازه است در تابستان و خشک
آن در زمستان و اگر در طبیعت کسی اعادت قبض باشد از برای ازاله آن طلبیدن بهتر از
انجیر و مغز بادام نیست که با هم خورده شود وجه ایشان و اصحاب امزجه بارده بسیار
موافق است و شوربای مرغ فربه که در آن اندکی بسفایج جوشیده باشند از جهة قبض
و احساس طبیعت بسیار مفید است و مویز [illegible] که آن تخم [illegible] با آنکه [illegible]
فایده و منفعت وارد و علک البطم باوقات قبض مقدار دو سه مغز بادام موجب تلیین
و اطلاق و گشودن طبیعت است خصوصا برای ازاله و حبة لینه از جمله است و تناول مربیات
مثل بهی خصوصا زنجبیل پرورده مناسب است و اگر [illegible] باشد تفتیح سده ایشان بمثل [illegible]
یعنی معجون فلافلی و خصوصا تریاق و از آنچه اینها در وقت حاضر باشد و بعد از استعمال
معاجین حاره یا به موجب ترتیب امزجه ایشان باستحمام بحمام مرطب باید کرد و استعمال آب
موافق بر امزجه ایشان باید کرد و تدهین بروغن مناسب مثل روغن یاسمین مخلوط با روغن
بنفشه و امثال اینها و اگر در [illegible] نقصان تمام باشد در غذا بماء اللحم اکتفا باید کرد
و ملازمت تعمیل [illegible] از سود است و [illegible] حاصل **مقاله در بیان تدبیر ابدان**
که امزجه ایشان فاضل نیست بر وجه کل و جمله تدبیر این ابدان منحصر است در دو غرض یکی
آنست که رد او بجانب اعتدال با حفظ صحت اوست بران وجه که می باید اما مزاج حار
را روی بجانب اعتدال بآرام و قرار در مساکن و امکنه معتدله بارده است و استعمال
مبردات و مرطبات از اشربه و اغذیه و اگر در مزاج اصلی یا مزاج عارضی مایل به یبوست
باشد تدبیر در ادرار [illegible] و استفراغ آن باید کرد طریق ایسر و اکم و کیف یعنی بادویه
خفیفه که موجب تعب نباشد و اگر درین مقام تدبیر نشود کافی باشد استفراغ مرکب باید کرد و
اگر بترکیب احتیاج افتد در مسهل و تلیین ترکیب از قلیل باشد بهتر زیرا که ترکیب از دو دوا
طبیعت [illegible] ترکیب از سه [illegible] آسان تر است از آنکه از ادویه قویه [illegible]
[illegible] قانون علاج شاید [illegible] و استعمال حمام درین مقام بعد از طعام اگر [illegible]

سده در مجاری نباشد شدیده است اگر احتباس ثقل و غدد در ناحیه کبد و طحال کبد استعمال مفتحات
مثل منفعات مفتحه مثل افسنتین و تخم کرفس و غیر ذلک باید کرد و امزاج ادویه مفتحه با سکنجبین مثل جرمغز
ذلک بعد از هضم طعام و احباب از مفتحات و ریاضات قویه و مداومت و ریاضات قویه و مداومت
تحرج برو غنهار طبه تا مانع از صلابت و بحر ماده شود و تفتیح مجاری کند و اما اصحاب امزجه حاره
رطبه چون در معرض حصول عفونت اند و انجذاب مواد پس ریاضت ایشان بیش می باید
تا بواسطه شدت ریاضت لطیف اخلاط بتحلیل برود و غلیظ منجمد شود پس مقصود است
که مقدار ریاضت بیش نباید و از حرکات عنیفه سریعه مجتنب باید بود تا موجب ثوران اخلاط
نشود زیرا که ردائت و نکایت افعال و آثار اخلاط درین صورت بیش است و اگر استفراغ
میشود بعد از استفراغ و تنقیه ریاضت مقدار کم و کیف باید شد و مراد با استفراغ طلب فراغت
از خلط موذیست درین مقام نه آنکه عوام اطلاق بر یک نوع آن می کنند که انقی است و استعمال حمام
قبل از طعام و عنایت طبیب درین مقام باید معروف تلیین طبیعت و اخراج فضول و اخلاط
موذیه موجب امراض باشد خصوصا بوقت بهار که مثل ثوران جمیع اخلاط است اما فصد درین
وقت بهتر است و استفراغ باقی اخلاط بروجه موزه با دویه مختصه با خلاط باید کرد اما صاحب
سد المزاج بارد که دو کیفیه منفعله یبوست و رطوبت در و بروجه اعتدال باشند تدبیر او تزکیه
حرارت با غذیه متوسط در رطوبت و یبوست و حرارت زیاده و تدهین که ما بدن رو غنیست
مسخنه و اختیار معاجین کبار و اگر صاحب مزاج غالب الرطوبت است استعمال استفراغات
و مسهلات و ریاضات مخصه بر رطوبات و تجفیف بدن بحمامات و ریاضات قویه و اگر
غالب الیبوست تدبیر او بمثل تدبیر مشایخ است و بتعدیل مقدار غذا در کم و کیف و احتراز
از سرعه قبول بدن مرض را واجبست و استعمال دلک و مالندگی و ریاضات و دیگر از حرکات عنیفه
نباشد قبل از طعام نباید خصوصا که سبب امتلا باشد و اگر سبب صافی و فجاجت خلط باشد
و عنایت طبیب می باید معروف بتنقیح و تعدیل کیفیت خلط باشد و اگر در طعام در معده فاسد
شود سعی در انحدار او باید کرد تا تعفن و فساد بیش نشود و بمثل معجون کمونی و یا با جبال انجم
و مغز تخم معصفر یا بادام که موجب تلیین طبیعت و اجابت است **مقاله در بیان فصول اربعه**

اما

اما فصل بهار که مسما بربیعست در اول او مبادرت بفصد باید کرد در ابدانی که انسان و موفور باشند
بقدر قوت تدبیر تلیین و مسهل مناسب خلط موجود موجب مرض باید کرد تا ملاحظه قانون
علاج اما از طریق صواب دور نباشد و مراعات این قانون از تفاوت بیش و تدبیر سابق
و غیر ذلک از تکرو طاقانون استفراغ که در محلش مبین است و همچنان وجه از هر چه موجب
حرارت باشد و اختیار مطفیات حرارت از اغذیه و اشربه و اما در فصل تابستان
نقصان از اغذیه و اشربه باید کرد و ترک ریاضت خصوصا ریاضت شاقه و اختیار
استراحت بر زیر سایه و آرام و قرار و آنرا تا بسهولت میسر باشد درین فصل معتدل است
خصوصا اصحاب صفرا و بلغم را و اما تیرماه که خریف است چه و همچنان از مجففات و ترک جماع
و آب سرد ریختن بر سر و خوردن و خواب در آنکه بار ده و بوقت مثلا از طعام درین فصل
ترک مذکورات بقدر امکان اولیست و نگاه داشتن از حرارت میان روز و بیش و این
فصل و از سرد اول روز این فصل و کشف سر در شبهای او موجب نزلات و زکامها و احتیاط
و حذر از مبالغه در خوردن فواکه که موجب عفونت در اخلاط است و این عفونت موجب
حدوث امراض عفنیست واجب و لازم است و در اوایل این فصل شغل با استفراغ
خلط موجب مرض باید شد اگر شخص محتاج با ستفراغ باشند و این استفراغ بمسهل اولیست
و اگر چه عند الاطبا احتیاط مقتضی اینست که تحریک بسیار نکنند تا موجب ثوران و طغیان
اخلاط نشود اما خصوصیت این فعل از استفراغات با سهال اولیست و درین فصل
غذای مستحق مرطب که ترطیب بیش از تسخین کند اختیار باید کرد و اما زمستان که مراد
شتاء این فصل است در اختیار ریاضت و تعب بیش باید کرد و اغذیه [illegible] و بسط
در غذا اختیار باید کرد زیرا که درین فصل حرارت غریزی متوجه باطنست و قوه هاضمه قویست
مگر آنکه شخص در ولایت جنوبی باشد و در گرمسیر زیرا که این حکم در و جاری نیست و مختلف
می شود و اگر درین فصل امراضات در اکل و شرب بروجه اعتدال واقع شود ابدان صحیحه را
امراض کم طاری میشود مگر آنکه سبب مرض بسیار قوی باشد و خصوصا که حار باشد و درین فصل
بوقت حدوث مرض بقراط معالجه با سهال تجویز کرده است و فصد و قی را منع کرده و دو دین سلمه اقتدا

اطبا بوست و اولی اینست زیرا که دلیل همانست که در کتب مذکورست چه ظاهرست که در فصل
تابستان که خون منجذب است و طبیعت نیز با خراج آن تحلل و ظلمت میکند و دیگر بیرون آید آنکه
لطیف لطیف و در کارست میرود و آنچه غلیظ است و موجب مرض ماند و امادر حالتی اینست
که در فصل آلات و اعضا بواسطه برد کثیف شده است اگر بعنف این فعل ها در شود خوف
انصداع و انشقاق عروق و شریانات و آغشته حوالی شش و قفیه آنست و این خطر عظیم است

مقاله در بیان امراضی که منذر بامراض است

چنین گفته اند که خفقان علی الدوام بیم دهنده
از فجاه است و کابوس که در عروق عوام سیاهی کوفتن نماید و دوار که گردیدن سراست علی الدوام
او منذر بصرع و سکته است و اختلاج که مراد باین پریدن اعضاست اگر در جمیع اعضا طاری
شود منذر و بیم دهنده تشنج که درهم کشیدن اعضا و اعصابست هم بجانب میدانش کرد باعث
و این اگر با وجود جراحتی حادث شود موجب هلاکت و کم کسی ازین بلیه خلاص و نجات
یافته اند و دوام کدورت حواس و خلوت حرکات با امتلا و حذر اعضا منذر بفالج است
و اختلاج بسیار در روح و انسی آن منذر بلقوه است و سرخی چشم و روی و سیلان آب
از چشم و نفور از روشنایی و درد سر منذر و بیم دهنده از سرسام است و بسیاری غم
و خوف منذر بمالیخولیاست و سرخی روی مایل بکبودی علی الدوام منذر است بجذام
و ثقل جمیع اعضا و کلال بدن و درد رعروق که مراد برخاستن رگهاست منذر بسکته و فجاه
است و بیخ درد در اطراف مثل دست و پا منذر باستسقاست و بوی ناخوش بول و براز
منذر بحمیات و تبهای عفونت و حدوث اعیا که مراد بآن کوفت یافتن و ماندگیست و منذرست
بتب و سقوط شهوة غذا یا زیادتی شهوت دالست بر حدوث مرضی از امراض و هر چیزی
که متغیر شود از عادت مثل شهوت و بول و براز و شهوت جماع با فتور او یا خواب و عرق
یا حکاک بدن و یا حدة ذهن یا طعم دهن یا عادت احتلام عامر که این تغیر بر نقصان
باشد یا زیاده اینها همه منذر بمرضست و همچنین استفراغات غیر طبیعیه مثل خون بواسیر
و یا خون طمث که مراد حیض است و باقی در رعاف یا عادت شهوة چیز فاسد مثل افیون و خواب
روز بسیار و یا عادت غیر فاسد مثل نگاه داشتن و عادت ترتیب غذا و چون عادت طبیعت یابد اثبات

در ترک

در ترک او نوبت و پاس طبیعت و ترک عادت فاسد واجبست و اما بتدریج نه دفعتاً مثل ترک
افیون هر روز قلیلی و دوام صداع و شقیقه منذرست بنزول آب و ظاهر شدن مثل پشه در مقابل
چشم بوقت نظر بجانب هوا و نور چشم کم شدن و شروع در کدورت این همه علامات نزول
است و ثقلت گرانی سر و حدقه که گویا سوزن میخلند معبر ازین حالتست و حدوث این علت
ماده صفراست و اگر این در جانب کبد باشد و سطول انجا مد منذر و بیم دهنده بعلت
کبد است و ثقل و تمدد در اسفل که مثل میان و خاصره باشد یا تغیر حال بول از عادت
منذر بعلت گرده است و براز عدیم الصبغ که در ولون عادتی مفقود باشد منذر به یرقان
و طول حرقت بول منذر بقروح مثانه و قضیب است و اسهال محرق متعدد بوقت خروج ماده
حاد منذر به سحج است و سقوط شهوة غذا با قی و نفخ و وجع اطراف منذر بقولنج است
و حکاک در مقعد اگر بسبب کرم نباشد منذر به بواسیر است و بیرون آمدن دمامیل بر اعضا
منذر بدبیله کبره است نعوذ بالله منها و حصول قوبا که از آکلس نما مند منذر به برص
اسود است و حدوث بهق ابیض منذر به برص ابیض است و اگر ازین امراض مذکوره
هر چه ظاهر شود مبادرت بتدبیر با تخاف من حدوثه بر حسب قانون طبی باید کرد

مقاله در بیان تدبیر مسافران بر وجه کلی

و باید دانست که شارع در سفر را چیزی
چند پیش از شروع در سفر باید اختیار کرد تا از حدوث چیزی که سفر باعث آن می شود
در امان باشد اول از انها تنقیه بدنست از اخلاط فاسد زیرا که اگر این تدبیر نکنند بواسطه
حرکت سفر اخلاط را ثوران و غلیانی حاصل میشود که موجب مرضست و احتیاط در باب خست
بعد از حصول استعداد آن بیشتر از ان می باید یعنی انکه اسپی را در خانه بسته است
و در حین خروج سفر احتیاج سواری دارد چند روز سواری شوند و خنک می سازند تا
خفتی در و حاصل شود تا در راه بعضی علیل او را عارض نشود التحقیق است انسان فاسود
در خانه که او را بعقب سفر احتیاج بر خفتست خصوصاً که فربه باشند تا در بدن او خفتی حاصل
شود که براه آسوده رود و از جمله ریاضات اخراج خلط فاسدست و هر چیز دیگر که اعانت
در سفر میکند از جمله ریاضات و غیر ذلک در ان بتدریج شروع باید کرد مثلاً بجوانی وجوع و عطش

تا عادت شود و تعب سفر بر او آسان گردد و از جمله چیزها که جوع را تسکین میدهد خوردن اندکی موم
صافیست در روغن بنفشه بادام اندکی و این با این طریق است که یکمثقال موم در سه مثقال روغن
بنفشه بادام باید گداخت و تناول کرد و خاصیت این تدبیر آنست که چند روز تهوع غذا
نمیشود و تخم خرفه قدری مقشر کرده و کوفته و با قدری سرکه آمیخته با خود در سفر نگاه باید داشت
و بوقت عطش متواتر سه چهار مثقال کف کنند و سه روز آب نباید و عطش نشود و تدبیر
در تقلیل عطش ترک اغذیه معطشه است مثل ماهی شور و کباب و اشتهای غلیظ بتخصیص
که شور باشد و دیگر تقلیل در کلام است زیرا که بسیار تکلم موجب حرارتست و حرارت
موجب عطش و از انجمله مراعات اینست که این مسافر بر امتلا سوار نشود زیرا که حرکت
سواری موجب عدم هضم است و گذشتن غذا از معده بر وجه فجاجت و خامی و نا گرفتن
بدن بهره از غذا بر وجه احسن و این موجب وصول اعیانست و معالجه مرض اعیا در محلش
مذکور خواهد شد و مسافر بوقت تابستان را محافظت سر و پوشیدن سر و نگاه داشتن
از تاثیر آفتاب باید کرد و طلا بر روی سینه از آب خرفه یا لعاب اسپغول باید کرد و بر روی نیز
ازین طلا باید کرد تا متغیر نشود خصوصا انسوا از او حار المزاج را اولی آنست که پیش از خروج
سفر چند روز اختیار تمغان جو در غذا کند و شربت فواکه و اگر در تابستان اختیار سفر کند
که در ان راه خوف از سموم باشد بوقت رسیدن بتوبت آن موضع هر دو بینی و دهن را ببندد
و پیاز خام با دوغ بخورد و حسو که مراد آنالا است از روغن بکرد و بخته اختیار کند و اگر او را
سموم رسد بر اطراف که مراد دست و پا و روست آب بتدریج دفع دفع باشند و دست
و پا در آب نهند و هوا را بخار بر طعام گذرد بمکان بارد منتقل شود و بر سر روغنهای بارد
مانند بنفشه و با بطیخ مالد و عصارات بارده رطبه نیز همین منفعت دارد مثل عصاره و خرفه تازه
و مثل ذلک از عصارات آنچه موجود باشد در کیفیت بایکدیگر متقارب باشند و تغذیه به بقول
و الیان کنند و اگر تب نباشد زیرا که اگر تب باشد این موجب تعفن است و تعفن مزید
و اشتداد تب الا آنکه حمی یوم باشد زیرا که سبب حمی یوم امر خارج از بدنست و سبب در ان
اخلاط بدنی و تعفن نیست و درین مقام تنوع نا گفت و اگر عطش بر آنکه او را سموم در یافته است

غالب

غالب باشد آب دفعتا جدا نباید داد که تشنگی نشکند زیرا که این موجب هلاکت زیرا که
حذاق اطبا این را امتحان کرده اند اماکن و اما که بس آب اندک اندک باید داد تا آن وقت
که از بلیه مهلکه تسکین حاصل شود و گر تشنگی با تعسکی باید کرد و قدری آب که بنفلفل مینمد
روغن گل قدری بآن ممزوج باید که باشد و مسافر در زمستان و بوقت شدت و برودت هوا
باید که سد مسام کند و حفظ دهن و بینی از دخول هوای سرد ما امکن بکند و در ین باب اهمال
بکند و بعد از نزول از مرکب خود را زود بپوشد و دفعتا آتش نزدیک نشود و ننشیند بلکه
بتدریج نشیند مگر آنکه او را سرما بیکار ساخته باشد و در حین ابتجیل سوسن و نزدیکی آتش
باید نشست و مالیدن روغنهای سخت مثل روغن سوسن بوقت شدت برد بر اطراف عالم
که بسیار ملایم و لایقست و در حین ارتحال مراحل خود را بسیار نباید پوشید و بر حلاوی معده
رعایت نباید کرد و در غذای مسافر بوقت برد مثل سیر و پیاز علی حسب المزاج باید انداخت و پیاز
دران نباید کرد و اگر حرارت مزاج بسیار نیست و بلکه برودت غالبست مثل زنجبیل و حلتیت
نیز باید انداخت و اگر حرارت مزاج بسیار است معالجه بسیار بجوز نیست و محافظت اطراف
بدلک و مالندگی معتدل باید کرد و عقب مالندگی روغنهای ملایم معتدل باید مالید و اگر از روغنها
چیزی حاضر نباشد مفته با سیر یا قطران باید بحسب مزاج مالید و بوقت شدت برودت
موزه تنگ نباید پوشید که ما بهانه بسیار در ما توان پیچید و جنبه پای را تحریک باید کرد و در موزه
ضیق هیچکدام ازینها ممکن نیست و تاثیر سرما در موزه تنگ شدید است و این بامتحان بعضی
جمیع اشخاص ناس روشن است و از مهالک بدون سرماست اعضا را و مسافر می باید که
بوقت شدت برد پا را از پشم و یا از پشمینه بسیار پیچد و پای در موزه واسع کند با وجود این
پای را تواند تحریک کرد تا از آفت سرمای اجله در امان باشد و بوقت تاثیر برد قوی کافی
نیست که این تدبیرات سود نمیدارد و می برد و بهمان اکثر باید که احتیاط کند و اگر و اینها
با بعد سرما در طریق از اطراف تاثیر کند و عضوی را فاسد بسازد آن عضو را در آب شلغم جوشیده
نیم گرم بکرات گذارد که بسیار مفید است و یا در آب انجیر جوشیده و یا آب کرنب جوشیده هر یک ازینها
و یا مجموع اگر فساد عظیم نباشد و در طبیخ و بسبب دوا با بونه همین خاصیت دارد و بعد از تاثیر سرما باید که آن عضو را

برآتش دارد و حرکت عضو ماؤف بطی و آنچه مختص بآن عضو است کمتر و باید دانست که گزیدن
اطراف سالک و تعلق در هوا موجب تأثیر سرماست و بسیاری را بعد از تأثیر سرما بگداختن
عضو که سرما بوده است در آب سرد منفعت بلیغ یافته اند و اگر عضو ماؤف را کبود لون حاصل
شده بعد از آن گل ارمنی و سرکه بر آن طلا کنند زیرا که این تدبیر مانع از حصول فساد در آن
عضو است و طلا بقطران ابتدا و آخر بسیار نافع است و اگر رنگ عضو ماؤف بسیاهی و یا سبزی
مایل باشد و این حد بلوغ است در تأثیر سرما و علامت شدن فساد است در آن عضو و صلاح
پذیرفتن سعی در ابطال آن عضو بقطع اگر منجل باشد و یا بادویه که آن عضو را بی آنچه
و ابطال و افساد کند باید کرد و الا عضو صالح مجاور او را نیز فاسد می سازد و بهم جزا و این
بلیت عظیم است و اهتمام صرف عنایت اطبا در این باب و علاج او عظیم و شدید است
و این تدبیر ثابت بابطال بدن راجست بهر طریق که او صواب داند رجوع باید کرد و از جمله
آنچه مسافر را ضرور شده رسم تدبیر مضرت آبست دیگر که اگر آبهای مضرت او بسبب بلاد
و انسان ظاهر و بین است آنست و از چیزها که دفع مضرت آب میکند آمیختن سرکه است
بآبهای مخالف و خوردن پیاز در هر منزلی و اگر پیاز همان منزل باشد بهتر باشد و بر این قول
سید المتقلین صلی الله علیه وسلم نیز ناطق است که آنحضرت فرمود اذا سرتم بارض فکلوا من بصلها
فانه تذهب بوحا الما و از چیزها که مضرت آب دفع میکند آمیختن مقداری خاک بلده مسافر
حاصل ساخته باید آشامید و آمیختن رب حامضه مثل آب بهی و رب ریواج و رب غوره است
با آب سور و مزه و مسافر را همان اگر قبل از خروج سوترک اغذیه حاره و غلیظ می باید کرد
و اگر ناچار شود تدارک آن بخوردن سیر است و در مواضعی که آب علق داشته باشد از آن با
حتیاط تمام باید خوردن و مراد بعلق زلوکست که در هوا و در النهر در زبان عوام مشهور و
معروف باین اسم است و البته در چنان مواضع احتیاط آنست که آب از ورای عوام
آشامیده شود و مراد بفدام کرباسست که بر روی و دهن کوزه از برای احتیاط کرده باشد و
دیگر چیزها می بندند و مثل خس و خاشاک در آب نمی باشد و العیاذ بالله اگر احتیاط کرده نشود
اندر دهن علق بگلو حلاص از هلاک نیست و این بلیت عظیم است و معالجه او در اکثر سفینه را قبل

از دخول

در دخول سفینه مستعد آن باید شد و در سفینه بیمار نشود زیرا که گم است که شخص بواسطه حرکت کشتی
شود خصوصا که شخص صفراوی مزاج باشد که البته بقی و غثیان می شود و احوال ناخوش
و راقم این سواد صاحب تجربه است چه سه ماه در دریای مصر و عمان این شورش کشیده
و بعد از بیرون آمدن دو ماه دیگر بایسته که بحال آید و اگر بقی در کشتی بافراط انجامد تسکین
نباید موجب هلاکت اگرچه اطبا برین اند که شوران و طغیان اینچنین بقی موجب نجات
از امراض ردیه است در حسن او تا خوف هلاک نشود امتحان آزموده اند زیرا که ماده جذام و برص
و استسقا و فالج و رعشه را بالکلیه منقطع و مستاصل می گرداند و شخص واقع در این امراض
ما بقی موجب نجاة است پس تسکین او با وا که خوف هلاک نباشد نباید کرد و چون آن
امراض حادث میشود قبل از جلوس در کشتی میل بترشیها باید کرد تا تقویت فم معده
و صفرا را تسکین دهد و غذا از اش تمر هندی و آب زرک و سماق که در آنها گوشت بسیار
نباشد بلکه نزاری گوشت بخته باشد و از چربیها و شیرینیها کم اختیار کند و هر چیز که اعانت بغثیان
و تهوع میکند آنرا ترک می باید کرد **مقاله در بیان قوانین علاج بروجه کلی** و باید دانست
که در علاج منظور طبیب متدرب چیزیست یکی از این سه تصرف در اسباب سته ضروریه مذکوره است
و از جمله آن تصرف استعمال غذاست و ثانی استعمال ادویه است و ثالث عمل یداست مثل داغ
نهادن و حقنه کردن و اما غذا را از جمله تدابیر مذکوره حکم خاصیت زیرا که گاهی غذا را منع کرده
میشود و مثل آنکه اگر اراده طبیب معروف در نضج خلطی از اخلاط باشد می باید که شغل طبیعت
معروف بنضج آن خلط باشد نه بتوجه غذا و شغل طبیعت و توجه او محال است که در آن واحد
بدو چیز تواند بود و اگر غذا در این مقام حین واقع شود موجب تحیر طبیعت و بازماندن از نضج
خلط پس ایراد غذا در این حین ممنوعست و گاه مراد طبیب با وجود نضج حفظ قوت می باشد
و در این مقام تقلیل در غذا میکند و گاه در روز بحرانی که روز مقاسات و محاربه طبیعت است
با مرض اگر شخص قوه ثبت غذا را بالکلیه منع میکند تا طبیعت بواسطه توجه و شغل غذا از مقاسات
و محاربه با مرض نماند و گاه ایراد غذای قلیل الکمیه کثیر التغذیه میکند تا بکثرت تغذیه تقویه طبیعت کند
و بقلت مقدار بر طبیعت ثقیل نباشد و این وقتیست که مراد بر انگیختن قوه طبیعت باشد و گاه آنرا معاند

برعکس این میکند یعنی نقصان از کمیت غذا میکند و ازدیاد در مقدار و این گاهست که شهوه
غذا در مریض غالب باشد زیرا که بمقداری که دارد موجب تسکین شهوه غذا می شود و چون
تقلیل در کمیت شده باشد بحسب کیفیت مضرت برساند و اما علاج بدوا از قانون ثلثه است
اول اختیار کیفیت دوا و ثانی اختیار کمیت و وزن او و ثالث مراعات ترتیب وقت
او و اما اختیار کیفیت دوا بعد از حصول معرفة کیفیت مرض است تا بمقدار خروج مزاج از اعتدال
ایراد ضد توان کرد تا بیرون از قانون علاج نباشد معالج را از علم بمقدار خروج مزاج از اعتدال
ناگزیر است تا در سلک اطبا تواند بود و الا در علاج داخل است و حصول این مرتبه در اطبا
زمان اقل من القلیل است و معرفة این مرتبه و نبض و قاروره از مشکلات صناعت طبابت است
و شیخ رئیس ابوعلی بن سینا با وجود هم کلام حصرها در این صناعت فرموده که هر احوال
نبض و قاروره کما ینبغی معلوم نشده است و در رساله چنین نوشته که انا بدان لعدل
النبض والقاروره و طبیب متدرب وقتی اقدام در علاج مرض میتواند کرد که شواهد علل
پیش او متعین شده باشد تا حکم با یراد ضد و منع آن صواب افتد و در حفظ با یراد مشابه
و مشاکل مزاج از اغذیه و ادویه و اشربه قیام نماید تا بر وفق قانون علاج باشد و اما اختیار
کمیت دوا بر دو وجه است اول تقدیر وزن او است و ثانی درجه او موقوف کیفیت دوا است
و اختیار این هر دو بعد از معرفت طبیعت عضو است و مقدار مرض و اعراض تابع او مثل
سن و عادت و فصل و بلد صناعت و قوه و سحنه که مراد بآن هیئة بدنیه انسانست در فربهی
و لاغری و معالج را عند العلاج از معرفت اینها گریز نیست زیرا که در سن شیخوخه معالجه بمسهل ممنوع است
و در فصل زمستان و بلد بارده و همچنین و آنکسی که او را عادت مسهل نبوده باشد علاج او با یراد
مسهل مخاطره است و کسی که در صناعت او تحلیل مواد بسیار باشد او را نیز مسهل نباید داد
مثل آهنگر و آهنگران و همچنین کسی که قوه ندارد او را تکلف باستفراغ بمسهل و فصد و غیر ذلک مجوز
نیست زیرا که موجب هلاک است و در همه این اعراض و احوال مذکوره استفراغات مذکوره ممنوع است
الا عند الضروره که الضرورة تبیح المحظورات همچنانکه برای حفظ البدن را حصه شود و با قوانین این
زمان اگر تا جز در علاج شود شخص تلف میشود آنچه از علاج درین مقام گنجایی دارد باید کرد مثلا در فرق

عل

علی که مراد بآن فصد است تاخیر باید کرد و اگر فصد است و معالج در تشخیص غلط نکرده بقوت
و طاقت فصد باید کرد و اخراج خون مناسب حال مریض باید کرد و اما معرفت طبیعت عضو
و آن تمام بمعرفت مزاج و خلقت و وضع و ضعف و قوت آن عضو است زیرا که هر گاه که مزاج
طبیعی عضو معلوم طبیب متدرب باشد مزاج مرضی او نیز معلوم خواهد شد زیرا که مزاج مرض
سوء المزاج است و طبیب متدرب مقدار خروج مزاج از اعتدال میداند و بر وفق آن قیام
بمعالجه می نماید از تبرید و تسخین و تجفیف و ترطیب و چون کیفیت خلقت عضو بر معالج معلوم
باشد میداند که عضو نابرخو سهل المنفذ است و مسامات واقع دارد و درین مقام استعمال
دوای لطیف میکند چه درین چنین اکتفا بدوای لطیف کافیست و یا آنکه عضو صلب است و مسامات
ضیق دارد پس درین مقام استعمال دوای قوی سریع النفوذ باید کرد و مثال اول در عضو
شش است و دوای مناسب و شرب او زوفا و پرسیاوشان و مثال ثانی کلیه و مثانه است
و دوای استعمال در علاج او باعتبار مواد غلیظ مثل ذراریح و امثال آن آنچه قوی و سریع النفوذ
باشد و هر گاه که طبیب وضع عضو معین که مشارکت موضع میداند از نظر بجانب مشارکت
میکند اختیار جهة حدوث دوا میکند مثلا اگر ماده بجانب محدب کبد باشد استفراغ کند ماده
بدوای مدر میکند و اگر ماده ورم و سده در جانب مقعر است استفراغ بدوای مسهل میکند
همچنانچه عکس کند طبیب محل البنیة و یا عالم بقانون علاج نیست و مریض در محل خطر است
ایاک و ایاک و ثانی که معرفت موضع عضو است تا علاج او بر وجه نشاء است و یکی از این وجوه
قرب و بعد عضو است از تاثیر دوا و در عضو قریب معالجه بدوای معتدل کافیست و در
بعید که اثر دوا با آن محل که مراد معالجه آنست دوا واصل شود کسی که کیفیت موثره او در طریق
می شود و دوای ضعیف یا معتدل درین صورت خالی از کیفیت موثره میماند پس معالجه بدوای
قوی باید کرد و ثانی معرفت آنکه خلط بعضی ادویه با بعضی در بعضی معالجات اعراض میکند مثل
خلط زعفران در قرص کافور بملاحظه سرعة وصول کیفیت کافور بقلب و نگاه داشت حرارت
غریزی زیرا که زعفران حار سریع النفوذ است و مفرح قلب و مشابه روح حیوانی در کیفیت و کافور
بارد قوی البرودت و بطی النفوذ و هر گاه برطبق حرارت مستولی شود موجب ارتعاش و اضطراب قلب میشود

پس طبیب در معالجه محتاج ضد است و ضد آن بارد است و بارد در نفوذ و وصول بمحل مضرت محتاج
بدوای حار سریع النفوذ شود موافق مزاج آن عضو شریف است پس با حار که زعفران باین صفت
موصوف است قدری با آن باید آمیخت تا تبرید مقصود حاصل شود باید که این مراد تبرید
بود حاصل شد و چون زعفران حار است مؤثر که او نیز بمقتضای کیفیت خود تسخین خواهد کرد
ازین سوال جواب اینست که مراد تبرید تنها نبود بلکه تبرید بدن و نگاهداشت حرارت
غریزی که بورود کیفیت بارده بافراط روح حیوانی و حرارت غریزی هر دو بالمرة منطفی شود
که موجب هلاک است و طبیعت باذن خالق تعالی دفع مضرت حرارت مقصود از زعفران میکند
و مثل مدرات قویه در وقتی که احتیاج بآنها باشد در ریزاندن سنگ مثانه و ریگ آن از مجاری
بول و کلیه با دویه مدره قویه و ثالث موقت جهة ایصال ادویه است باین معنی که اگر وصول
دوا جهة قریب بمحل مقصود علاج کدام است چنانچه اگر علت در امعاء علیا است علاج
بآشامیدن دوا است زیرا که وصول دوا بعضو ماؤف ازین جهة اقرب است و اگر در امعای سفلی
است علاج بحقنه است زیرا که وصول دوا باین جهة اقرب است بعضو ماؤف و مراعات وضع
انتفاع از وجه دیگر نیز هست و آن نوع انست که هرگاه ماده منصب باشد در عضو یا در طریق
انصباب باشد از آن عضو بطریق جذب بمکان دیگر صرف باید کرد تا آن عضو از اذیت خلاص
شود و درین جذب البته چهار چیز می باید مرعی باشد که از قوانین علاج است یکی را مراعات
مخالفة جهة و مراعات مشارکت در محاذات و مراعات تبعید اما مراعات مخالفت جهة همچنانچه
جذب ماده از یمین به یسار میکنند و از اعالی باسافل و مراعات مشارکت همچنانچه در معالجه
افراط طمث حبس آن بطریق جذب بوضع محجمه بر دو پستان و اینجا جذب از شریک بشریک دیگر است
و مراعات محاذات همچنانچه بفصد باسلیق ایمن در علل کبد و باسلیق ایسر در علل طحال
و اما مراعات تبعید که مراد تبعید عضوین مجذوب عنه و مجذوب الیه است تا بواسطه قرب متضرر
نشود و جذب را فایده باشد زیرا که اگر میان عضو مجذوب عنه و مجذوب الیه قرب بسیار باشد فایده
جذب معتبره نمیشود بروی زیرا که مقصود درین جذب تبعید ماده در حیثیت از عضو مجذوب عنه خصوصا
که عضو رئیس شریف باشد و این جذب ماده وقتست که ماده منصب شده باشد و در طریق انصباب باشد اما

اگر

اگر منصب شده باشد استفراغ بجذب از همان موضع باید کرد مثل فصد عرق تحت اللسان در علاج
خناق و گاه نقل ماده بطریق جذب بعضو قریب نیز میکنند همچنانچه فصد صافن در علل رحم
و مثل ذلک و در جذب مراعاة چند چیز دیگر از قوانین این فن است می باید که عند التدبیر طبیب
حاضر آن باشد که از آن غافل و ذاهل نشود یکی آنکه طبیب عند الجذب احتیاط کند که در عضو منقول
عنه وجع نباشد چه جذب بعد از تسکین وجع می باید زیرا که اگر وجع باشد و جذب واقع شود
موجب اشتداد وجع است و معارضه در جذب نیز واقع شود چون وجع نیز جذاب است چه
جذب درین حین از مجذوب عنه موجب جذب از اعضای دیگر است بجانب او [illegible]
پس بعارض در جذب موجب زیادتی الم و وجع است و این قانون کلی است که مراعات او
در هر جذب می باید منظور و ملحوظ طبیب باشد دیگر مراعاة این می باید که جذب از عضو رئیس
و شریف بعضو خسیس باشد و اگر ریاست و شرف در هر دو باشد فایده ندارد بلکه درین صورت
بر وفق الخطر در عدم جذبیت چه آفت متوجه بدو عضو شریف میشود زیرا که نقل ماده از جانب
عضو شریف بجانب خسیس از آنست که اگر از عضو شریف دور شود که موجب هلاکت و انتفاع
بعوقت قوه رسد و جهت یکی مراعات مبدایت عضو و ریاست اوست و چون طبیب
عارف بمبدایت باشد استعمال ادویه که در و قوه مخالفت عضو رئیس شده بکند و استفراغ
بروجهی که منافی قوه عضو رئیس باشد تجویز نمیکند و اگر اعضاء رئیس محتاج باستفراغ باشند استفراغ
ایشان دفعتا مجوز نیست و ادویه که بایشان که استفراغ عضو رئیس میکنند ایشان را خالی از مقویات
عضو استعمال نباید کرد تا قوانین علاج عند المعالجه فوت نشود که موجب خطاست و ثانی از وجوه
ثلاثه مراعات فعل شرکت است مر عضو را که رئیس نیست مثل معده و شش که این اعضا را
این فن شریف می نامند و اگرچه حیات بدن موقوف بر وجود ایشان نیز است اما اصطلاح
ایشان اینست و درین مقام نیز معالجه با ادویه نمی باید کرد و اگر از پنجه اگر شخص ضعف معده باشد
اسهال نمیدهند و ثالث مراعات ذکاء حس عضو است زیرا که در تدابیر اعضای ذکی الحس استعمال ادویه
قوی البرد و مخدر که ابطال حس عضو کنند نمی باید کرد زیرا که ذکاء حس در عضو باعتبار روحیت که در آن
عضو است و این نوع تدبیر موجب تنفر روح روحیت از آن عضو وگاه باشد که اگر بقرب دماغ و اعصاب باشد

دفعا ممتزج بالملح و با حذر و لقوه میشود پس رعایت این قوانین معالج را ضروریست پس این معارف
اشفاع تدابیر مذکوره است و معرفت مقدار بطریق حدس صاحب طبیب مجرب را حاصل است
چه بعد از معرفت خروج مزاج از اعتدال در جانب حرارت یا برودت می بیند ایراد ضد بمقدار خروج
میکند زیراکه اگر محتاج بضد قوی است دوای قوی اختیار میکند اما ترتیب وقت و رعایت آن
نیز از جمله قوانین معتبره است و رعایت آن بانیست که بداند که حدوث مرض بکدام زمان
از ازمنه اربعه واقعست اگر چنانچه حاد است و یا در ابتداست تلطیف باعتدال در اغذیه
میکند و اگر در انتهاست منع از غذا میکند بشرط اگر مریض قوت دارد اصلا غذا ندهد و اگر مزمن است
یعنی نهایتش بعید است درین صورت در ابتدا تلطیف میکند بخلاف تلطیف امراض حاره
و در انتها تلطیف میکند و تدبیرات باین طریق را آنست که چون مرض حاده آنست که نهایتش
قریب باشد که در آن نهایت مریض را نجات و خلاص است یا هلاک و مرض مزمن چنانکه مذکور شد
آنست که نهایتش بعید باشد که در آن نهایت که از این مذکور چه خواهد بود پس در نهایت
قریب تلطیف مناسبست و در نهایت بعید اولا تلطیف مناسب نیست و مراد بتلطیف در غذا آنست
که تقلیل در اغذیه و اشربه کنند باین معنی که غذایی دهند که در کیفیت معتدل باشد که در مقدار و حجم
نیز قلیل باشد تا بر مریض و طبیعه عند المقاسات و مصارعات بر مریض ثقیل نباشد و طبیعت
بواسطه اشتغال بعد از مقاسات نماند و چون در مرض حاده در ابتدا مریض را قوتست اجتناب
بدادن غذا میبایست بآن سبب که مذکور شد و چون مرض مزمن باشد اگر در ابتدا تلطیف کنند چون
نهایتش بعید است قوه از مریض درین مدت ساقط شود که باین ملاحظه ابتدا در غذای
او تلطیف نباید کرد و درین مدت طویل در قوه او بغذا و شربت تقویت باید کرد زیراکه گاه مرض
مزمن را نهایت دو ماه بیشتر باشد درین مدت اگر در غذا نقصان کنند موجب هلاک باشد اما در
انتهای مرض مزمن تقلیل و تلطیف ضروریست چه بدن بواسطه امتداد مرض ضعیف شده است
اگر در غذا تقلیل نکند بحسب کم و کیف موجب ثقل مریض میشود و نیز بسبب اجتماع فضلاتی که
موجب مرض است میشود و هر گاه که بدن ضعیف و قوه نیز کم شد حرارت معده که در خدمت
او بهضم غذا و رسانیدن کیلوس است بجگر و در و نیز ضعف غالب میشود و نگاه داشت و رعایت حال

او بهر حال

او بهر حال از ضروریاتست و میباید دانست که در رعایت قانون علاج و اسنن چند چیز لابدیست یکی آنکه
اگر از امراض کثیر اعاده ثوران و هیجان کند انتظار نضج نباید کشید زیراکه از امراض حاده
باشد فرصت وفا نمیکند مثل قولنج که گاه باشد که نهایتش در سه روز است و کم است که بهفته کشد
و درین مدت اگر تاخیر در علاج شود خوف هلاکست و بسیار است که علاج نیز فایده نمیدهد همچنین
در قسمی از قولنج که مسماست بایلاوس و آن عبارت از تاب افتادن در روده است و تا که میتوان
انتقال بجانب سفل و مقعد و آنچه بجانب معده است بقی دفع میشود و آنچه بجانب اسفل است
باسهال و بسیار است که بر براز نیز بقی دفع میشود و این بدترین انواع قولنج است پس چنین
احوال آنچه از علاج جایگیر باشد باید کرد و انتظار نضج نباید کشید زیراکه درین مقام بیحصول نضج
استفراغ مجوز نیست و همچنین اگر مرض در خطرست و بیم فوت میشود و مرض تا حصول نضج امان
نمیدهد پس واجب درین مقام تعجیل در معالجه است قبل از حصول نضج اگر مرض فی الحقیقه مستدعی
علاج قوی باشد و اگر مرض قوی نیست و خطر ندارد در علاج بتدریج باید از اضعف باقوی چنانچه
سابقا بترتیب مذکور شد و طبیب متدرب باید که بواسطه تاخیر اثر دوا عدول از صواب ننماید و
اقامت بر غلط نکند زیراکه از تاخیر ضرر متبین نمیشود و اقامت در معالجه بر دوای واحد نکند
بلکه بر علاج واحد کند مثل آنکه کسی را در مرض صفراوی احتیاج در اخراج صفرا بسقمونیات لازم نیست
که البته اخراج بسقمونیا کند زیراکه اخراج صفرا منحصر در سقمونیا نیست که بهلیله زرد باشد بلکه اخراج
غلط بدوای ضد کیفیت آن خلط واقع شود بهتر باشد زیراکه صفرا حاره و هلیله بارد و مخرج خلط
صفراست بخلاف سقمونیا حار یابس است و صفرا نیز حار یابس پس علاج باید ضد ظاهر اینست
و در علاج نیز لازم نیست که در یک نوع علاج باید شد که آن اسهال است یا قی و یا احتقان
مگر آنکه علاج بسبب خصوصیت مرض منحصر در علاج واحد باشد و ضرر در آنکه همیشه ملازم دوای واحد
باشد و استعمال یک دوا کند آنست بدن از مالوف منفعل نمیشود زیراکه بتکرار دوا بر او دوای واحد
مالوف شده است مثل اغذیه و اشربه معتاده و چون بدن منفعل نشود علاج نباشد مثل تبدیل
دوا باید کرد هر چگاه که در مرض انتقالی پیدا شود باین طریق که تا مرض سابق از امراض متعدده جمع شوند
که هر یک متداعی علاجی باشند منافی و مخالف آن دیگر و با مراض امتدادی باید و مزمن شود که هیچ علاجی

وعلاج نباید و درین صورت دست از علاج بر سبیل تمنی نجات از مرض باید داشت و مرض را با طبیعت
باید گذاشت و از اغذیه و اشربه آنچه ضررش کمتر باشد و مریض بآن مایل باشد ایراد باید
کرد زیراکه بسیارست که طبیعت اعانت بقهر و غلبه بر مرض کرده مرض را مستاصل میسازد و از جمله
قوانین مرعیه آنست در علاج که هرجگاه که اگر مرضی از امراض وجع با آن مرض جمع شود که در آن مرض
محتاج بفصد یا حجامت باشد اول تسکین وجع حتی الامکان باید کرد و اگر در اوجاع احتیاج
بواسطه تسکین وجع بمخدری باشد باید که تجاوز از پوست خشخاش ننماید مگر آنکه ضرورت قوی باشد
مثل وجع شدید در قولنج که مهلک است و درین صورت احتیاج بافیون میشود اگرچه درین مقام علاج
بمخدر منافی علاج قانون است ظاهرا زیراکه قولنج عبارت از احتباس اثفال است در امعا و مخدر موجب
تغلیظ ماده مرض و مجدد انسداد و چون وجع شدید بالفعل موجب هلاک است پس تسکین وجع
از ضروریاتست بمخدر باید کرد و دفع سده و احتباس بحقنه باید کرد پس درین صورت اختیار
افیون که مخدری قویست باید کرد و از وصایای اطبا اینست که اگر دوای غیر مخدره در علاج کافی باشد
استعمال ما یمکن باشد نکنند اگر ضرورت قوی باشد استعمال او در اعضای ظاهره کنند بهتر باشد از آنکه در اعضای
باطنه کنند و در اعضای ظاهره نیز اگر غیر رئیسه باشد و در آن واقع شود بهتر باشد زیراکه تخدیر اعضای رئیسه
موجب فوت روح است از آن عضو و بلادت در ذکای حس آن عضو زیراکه ذکای حس عضو و دیر
یابندگی بواسطه روحیست که در وست و اگر اثر تخدیر قوی شود موجب هلاکست و مراد بباطن
اعضاست و مراد بظاهر اعضاست و مراد بظاهر اعضا آنست که ماخوذ از محسوسات باشد مثل
رنگ و لمس و محل لمس و آن امراض دلالت در امراض باطنه میکند و مستدل از امراض ظاهره بر امراض
باطنه را واجبست که عارف بتشریح اعضا و مشارکات ایشان باشد و منافع و مضار اینها داند
و بعد از آن اعتماد بر قوانین سته کند و اول آن قوانین معرفت مضار افعال است و ثانی معرفت
آنچه مستفرغ از بدن میشود و ثالث معرفت وجع و رابع معرفت ورم و خامس معرفت وضع عضو
و سادس معرفت اعراض ظاهره مشابهه و اما قسم اول که مشار الیها بمضار افعال است و آن
برین وجه است که فعل عضوی از اعضای که صادر از وست و این فعل جاری بر مجرای طبیعی نیست و این
دالست بر آفت قوه آن عضو مثل بطش که او فعل صادر از دست که از اعضای آلیه است و آن بطش

وهرجگاه

وهرجگاه که از دست این بنقصان صادر شود و یا باطل شود جزم باید کرد که آفت در مبادی آن قوت
واقع شده است و آفت قوه تابع مرضست که در آن عضواست و آفت چنانچه سابقا گذشت
بر سه قسم است تغیر و نقصان و بطلان و امثله آن نیز مبین شده و المآب در آن موجب
املال و افعال است و اما ثانی از قوانین سته که استدلال از لون و رنگ ما یستفرغ من البدن
و دلالت او بر وجوهست زیراکه او بر عدم استفراغ ماده و خلطست که از شان و عادت
او استفراغست و صلاح در استفراغ آنست که مثلا احتباس بول که عادت و صلاح بر جریان
اوست و اگر محتبس شود موجب هلاکت و یا باستفراغ ماده و خلطست که از شان و عادت
او عدم استفراغ است و صلاح در استفراغ عدم است و صلاح در عدم آنست و این دو قسمست
زیراکه این استفراغ که ردیست و صلاح در وقوع او نیست یا بواسطه آنست که استفراغ از جوهر
عضو میشود و این نیز بر دو وجه است همچنانکه در مرض سل بواسطه آنکه تعفن قرحه شش یا آن الحاح
که حلق قصبه شش بنفث مدفوع میشود و این از نفس عضواست و ثانی متوارق قشر ظاهر
از سطح معاء همچنانچه در سحج چه اگر قشر غلیظ است دلالت بر قرحه امعا سفلی میکند و اگر رقیق
است دال است بر قرحه امعاء علیا و ثالث رسوبست که معروفه محل یا الحاج البول از بدن
اوست و این در قاروره معلوم میشود و رسوب آنچه در ته قاروره و یا وسط و یا فوق
ما لعاب ظاهر شود از اجزا و این را اطبا اطلاق بر اجزای بول میکنند و این در بحث
قاروره کما ینبغی مبین است و اگر احمر باشد دلالت بر آن میکند که از عضو لحمی باشد مثل
گرده و اگر چنانچه سفید باشد دال است بر آن که عضو عصبیست مثل مثانه و یا آنکه دلالت
میکند بر جواهر اعضا باعتبار آنکه خروجش غیر طبیعی است مثل خروج خون باعتبار آنکه دلالت
میکند بر خروج غیر طبیعی المقدار باین معنی که مقدارش اکثر از حال صحی طبیعت و یا اقل از آنست
و یا دلالتش بر مرض باعتبار کیفیات است مثل خروج دم فاسد و یا دلالتش باعتبار طبیعی
الجوهریست مثل حصاة و سنگ ریزه حاصل در مثانه و گرده و یا دلالتش از جهه خروج از
مجرای غیر طبیعیست مثل خروج براز از طریق دهن در علت ایلاوس که نوعی از قولنج است
و مهلک و آن عبارت از تاب و پیچ افتادن در روده است پس این پیچ و تاب است و اما قسم ثالث

از قوانین سته دلالت او بر دو وجه است یکی موضع عضو و ثانی نوع وجع بران وجه که دانسته
نزد غذا اسباب وجع که پانزده قسم است اما قسم رابع و دلالت او بر سه وجه است یکی جوهر
عضو مثل دلالت ورم بلغمی بر خون و ثانی موضع مثل آنکه اگر ورم بر جانب راست است دلالت
بر ناحیه کبد میکند و اگر ورم بر جانب چپ است دلالت بر ناحیه طحال میکند و ثالث شکل عضو
همچنانکه اگر ورم کبد هلالی الشکل است دلالت بر نفس کبد میکند و اگر طویل الشکل است
دلالت بران میکند که ورم در عضلات است که فوق کبد است و اما قسم خامس دلالت او از
جهة موضع و مشارکت همچنانکه استدلال بر آفة در وضع بسبب حدوث سده متاکله در رحم
عصبه از فقرات علق می‌شود و این در تشریح مبین است و اما قسم ششم از قوانین سته استدلال
بسن و عادت و فصل و غیر آنست

مقاله در بیان فرق میان اعراض مختصه و اعراض شرکیه

و مراد با عراض شرکیه آنست که حدوث و حصول او از شرکت عضو دیگر است و مراد با عراض مختصه
که در حدوث مرض موقوف بعضو دیگر نیست مثل درد چشم و ضابط معرفت او چنانست که طبیب
بفکر صائب و تامل ثاقب بوقت اجتماع دو مرض مثلا بداند که کدام ازین دو اولا حادث شده است
تا آنکه اولاست آنرا احتیاط داشته بمعالجه آن اقدام نماید و یا بداند که کدام باقیست بعد از
زوال دیگر تا معالجه از قانون عدول نکرده باشد زیرا که اصل آنست که اولا حادث باشد و عارض
آنکه تابع باشد مر اولی را و مراد بتابعیت آنست که در حدوث و زیاده و نقصان تابع او باشد حاصل
متوسل بحافظه گوش شد و گاه طبیب غلطی کند و آنکه اصل است و آنرا عارض پنداشته و عارض را اصل
و در علاج خطا کرده مثل آنکه شخصی را مرض احداث احتباس اثقال در امعا بوده و بدین سبب
که وجع شدید مترتب برین احتباس حاصل شده و طبیب بنا بر وجع مبالغه در تغلیظ و تجویز
مغلظ و مخدر نموده و بسبب زیادتی سده شده آری این علاج نیز بیرون از قانون نیست که
بوقت وجع شدید در مثل مرض قولنج تخدیر کنند اما بتدریج ملایم متعاقب نیز حقنه که موجب
انحدار اثقال بجانب سفل باشد باید کرد تا تمام بر وفق قانون طبی باشد و طبیب را درین
صورت هیچ مواخذه نیست و اما اگر کیفیت ما اتفق اولا علاج عرض کند و مرض را در علاج تاخیر
کند مواخذ است و طبیب در چنین مواضع که مواخذ و منسوب بخطا میشود و بطالی است زیرا که بغلط

و تقدیر

و تقدیر موجب اشتداد و انتقال است و شدت اشتداد موجب وجع و این موجب هلاک و گاه نیز
بر طبیب فرق میان مرض شرکی و اصل مختفی است و شرکی را اصل دانسته و در علاج ابتدا
اثر کی کرد و از مواقع غلط اطبا و خطای ایشان است پس در جمیع امراض طبیب بفکر ثاقب باید که
تا اول و حدت صائب و فکر ثاقب خود را پیش نهاده در تدبیر تدبر نماید تا منخرط در سلک
جهال اطبا نباشد پس طریق تحرز ازین اغلاط و خطایات آنست که میباید که طبیب عارف
بمشارکات اعضا و آفت خاصه بعضو عضو باشد آنچه محسوس است و آنچه محسوس نیست و جهد
کند در مسالت از مریض احوال مرض عضوی را که گمان برده که مرض اصلیست و بسیارست
که مریض از آن غافلست و میباید دانست که از اعضا بعضی اعضاست که اکثر امراض او
تابع اعضای دیگرست مثل سر و دماغ که اکثر اوجاع و امراض او بمشارکت معده است و اما
عکس این قلیل است یعنی آنکه اکثر آفت معده از دماغ باشد و منشا اول اکثر آفت دماغ
بمشارکت معده است باین طریق است که چون میان معده و دماغ مشابطات است و دماغ
فوق و معده تحت اوست هیئت دماغ از معده متضرر می‌شود بواسطه تصاعد و ترقی بخارات
از معده بدماغ و اینها موجب صداع و دوار و صدر و طنین و دوی و غیر ذلک از امراض
ردیه دماغ می‌شود و اما تضرر معده از دماغ باعتبار نزول مواد و فضلات بلغمیست و این بر
سبیل دوام نیست بخلاف تصاعد بخارات بدماغ که این دائمیست پس عکس قلیل باشد

مقاله در بیان علامات امزجه

و این منحصر در اقسام عشره است و اول از و حال ملمس است
که آن دریافت کیفیت بحس لمسی باین طریق که اگر جلد ملموس مساوی کیفیت جلد لامس معتدل
المزاج باشد در حرارت و برودت معتدل است و مخالف این در هر کیفیت که باشد مخالف
معتدل المزاج است و غیر معتدل زیرا که لامس معتدل المزاج بعد از وضع ید بر جلد ملمس اگر
ادراک میکند یا ابرد از جلد خود و یا ایبس و یا ارطب و یا الین و یا اصلب آنچه تعلق
بحس لمسی دارد از کیفیات و چون بعضی کیفیات مشتغله بحس لمسی مدرک می‌شود مثل رطوبت
و یبوست و ادراک ایشان مواقع بلوازم آن می‌باشد چون صلابت را یبوست لازم است
و لین را رطوبت هر آینه چون لامس حس لمس لین در جلد ادراک کند حکم برطوبت جلد ملموس خواهد کرد

و اگر صلابت ادراک کند حکم به یبوست آن میکند و ثانی دلیل ها خوده از لحم و شحم است زیرا که کثرت
لحم دلالت بر حرارت و رطوبت میکند و آن عضو متصف بتکاثف است مگر آن عبارت از بر
هم نشستن اجزای عضو است و بسیاری شحم و فربهی دلالت بر برودت و رطوبت میکند و آن عضو
متصف است بسستی و اتساع مسام و قلت لحم و شحم دلالت بر یبوست میکند و قلت فربهی و شحم
دلالت بر حرارت و قلت لحم با کثرت شحم دلالت بر افراط رطوبت میکند و اقضف و انحف
ابدان که مراد بآن لاغری و خشکی بدن است و ابدان بارد یابس اند و بعد از آن ابدان حار
و یابس اند و بعد از آن یابس فقط و بعد از آن حار فقط و درین مقام سوال دارد که کیف ملحا
مرکب چون تواند که متصف بمزاج مفرد شود و خواه کیفیت فاعله باشد و خواه کیفیت منفعله
و ثالث دلایلست که ما خود از شعر و این بر وجوه چند است و یکی از آن وجوه سرعة روئیدن اوست
و این سرعت دلالت بر یبوست مزاج صاحبش میکند و اگر سرعت برکمال باشد دلالت بر حرارت
و یبوست میکند و بطوء روئیدن و دیر بیرون آمدن او دلالت بر رطوبت میکند و اگر جایی که علة
در آن عدم ماده موی باشد هیچ نه روید چنانچه در عورات که علة عدم ماده در صوبت روری زیرا که
این حکم در کسی جاریست که در وی ماده شعر باشد و ثانی کثرت شعر است و او دلالت بر حرارت
میکند و قلت او دلالت بر رطوبت میکند و اگر جایی که بسبب قلت ماده شعر نباشد و ثالث
غلظ شعر است و در وی دو اعتبار است یکی آنکه میتواند که شعر در شخص قلیل باشد و اما آنچه
روئیده باشد قوی باشد و غلیظ و یا بسیار باشد و انبوه و اگر چه هر یک از موصوف باشد
و ما یک پس مقصود متعین نشود ظاهر در آنست و مراد آنست که بسیار باشد و هر یک بقوه و غلظ
تا افاده مقصود کند والله اعلم زیرا که انبوهی بقوه دلالت بر حرارت میکند چه انبوهی دلیل
وفور ماده شعر است و دقت شعر دلالت بر ضد آنچه غلظ دلالت بر آن میکند یعنی دلالت
بر برودت و قلت دخانیت میکند و رابع جعودت شعر است یعنی سیاه و درهم نشستن و این
دلالت بر حرارت و یبوست میکند و سبب جعودت در شعر شده احتراقست و گاه دلالت بر التوا
و بجدی و کجی منفذ شعر میکند پس این دلالت مفید در استدلال بر حرارت و یبوست نباشد
زیرا که جعودت بسبب التوای مخرج و منبت شعر حاصل می شود است و سبوطت که ضد جعودت است دلالت

برحمه

صحیح و سکته و غیر ذلک از امراض که بسبب انصباب مواد است و بوقت حدوث علاج بر وجه
کلی مبادرت بفصد است و اخراج خون موجب مرض و ثانی امتلای بحسب قوه است و آن
عبارت از ازدیاد کیفیت خلط و زیاده شدن در آنست نه آنکه ازدیاد در مقدار و کمیت خلط
شده باشد و این موجب آنست که کیفیت حاده بقهر بر قوه غلبه کرده مانع از مقاومت نضج بهضم
و هضم شود و صاحبش بر خطرات از تعفن مشرف باشد و امراض که عفنیست و علامات امتلا
علی الجمله ثقل اعضاست و کسل از حرکات و سرخی لون و امتلاء اوداج و بر آمدن عروق و
تمدد جلد و امتلای نبض و سرخی رنگ بول و غلیظ آن و قلت شهوه طعام و کلال بصر از دویدن
و خوابهای پریشان زیرا که اگر در خواب بیند که چیزی گران برداشته است و او در ثقیل
ساخته و یا از رفتن نمیتواند خواست و یا بدشواری راه دلیل امتلاست بحسب اوعیه
و علامات امتلای بحسب قوه علامات امتلای مطلقست بحسب ثقل و کسل و قلت
شهوه مگر آنکه امتلای بحسب قوه ساذج باشد زیرا که مواست از ماده چه درین صورت
عروق ممتلی از کیفیت است و عروق شدید الانتفاخ و جلد شدید التمدد نیست و نبض نیز
شدید الامتلا نیست و در بول غلظ و صبغ و تیره و اعضا ملون بلونی که دلالت بر کیفیت
حرارت کند نیز نیست و هیجان و بیکر و اعیا و اگر بعد از حرکت موجود است اینها دلیل
امتلا بحسب قوتست و ساذج و درین صورت مشارکت نیست مقاله در بیان امتلای بحسب
هر خلط از اخلاط اربعه اما امتلای دموی آنچه دال است بر و ثقل بدن است و سر و تمطی و تثاوب
و خواب و کدورت حواس و بلادت در افکار و اعیایی از ارتکاب تعب و حلاوت دهن که معهود
نبوده باشد و حمرت بشره و حصول دماء در زبان و بسیار حدوث دمامیل و بثور در اعضا و سیلان
دم از مواضع رخوه که سهل الانصداع باشد مثل حصول رعاف و باید که سببی و تحریک و جریان
دم از مقعد و بیخ دندان که از آن الله ما ... این مذکوراتست و مزاج و تدبیر متقدم و بلد و سن و
عادت و بعد عهد بفصد و دیدن اشیای احمر و دیدن سیلان و جریان خون بخواب اینها نیز
دلالت بر بسیاری خون و اما علامات بلغم بیاض قاروره و زیادتی سفیدی بر حال صحت
و طبیعت و رهل و سستی اعضا و سخاوت آنست و لین ملمس و برودت و کثرت آب دهن و لزوجت آن و قلت

و قلت عطش مگر آنکه بلغم مالح باشد زیراکه بلغم مالح در رطوبت و مزاج حکم صفرا دارد و آروغ ترش و بسیاری
خواب و کسل و استرخا و سستی اعصاب و بلادت حواس و لین نبض بجانب بطوء و سستی
و تدبیر متقدم از ماکول و مشروب که مولد بلغم باشند یا مستحیل بآن شود و با جمله اینها سبب
بحدوث بلغم باشند دلیل و علامت اوست و اما علامات صفرا زردی بشره و چشم و تلخی دهن
و خشونت زبان و خشکی آن و خفقان بیخوابی و لذت یافتن از نسیم بارد و شدت عطش
و سرعت نبض و ضعف شهوه غذا و حدوث غثیان و قی صفراوی و اشتهای نیز نوع سوء الغذا
کانه که بر سوزن منخله و حدوث قشعریره که مراد بآن فره و فراشانست و بزبان اهل سمرقندی
و خراسان و آن عبارت از یافتن سرمای اندک است و تدبیر سالف و سایر اسباب استحاله و تولد
صفرا دلیل و علامت اوست و اما علامات سوداء محل که مراد بآن خشکی و لاغر بدنست و
کمودت بشره و جلد و سواد و غلظت خون که عند الخروج بفصد معلوم و محسوس است و زیادتی
فکر و ظنون فاسد و گزیدن و لذع فم معده زیراکه بوقت غلبه سودا از مجرای مابین طحال
و فم معده از سودا بیشتر از مقدار طبیعی بر فم معده می ریزد چون طعم او حامض است لذع
فم معده میکند و موجب حدوث شهوه غذا نیز همین طعم و لذع است اما بر وجه طبیعی معتاد نیست
و ابجنین شهی را همیشه شهوه کاذبت بر و غالبیت و بول او مایل بکمودت میباشد و سواد لهو
و اجانا احمر نیز و حدوث بهق اسود بر ظاهر جلد و مولدات و مستحیلات سودا از اغذیه
و اشربه و دلیل علامت اوست **مقاله در بیان علامات سده** و علامات سده و
دلایل امتلاست زیراکه حدوث و حصول سده بواسطه انسداد خلط در مجاریست و تا اینکه
مدد منع از هوا و دوا و غیر آن و سبب حدوث او امتلاست و نقصان در تحلیل و رو دیدن
بیش از متحلل و علامت او ثقل عضواست که در و سده حادث شده است چنانچه
ثقل حادث در حین سده ماساریقا و تمیز سده از ورم بآنست که در سده وجع نیست بخلاف
ورم که از وجع خالی نیست و فرق دیگر تبخی و عدم حمی نیست خصوصا که ورم عارض عضو رئیس
باشد و یا معاون عضو رئیس شود و اگر ورم صفراویست دران ثقل نیست و هرانکس که سده در
عروق باشد لون او صفراست بسبب امتناع نفوذ دم بظاهر و بشره **مقاله در بیان علامات مادی حار**

زیراکه

زیراکه ماده منقسم بذو قوام و غیر ذو قوام است و مادی و بعلم مذکور شد که اخلاط اربعه
و ماده غیر ذو قوام ماده ریح است مثال مرض حادث از ریح حلق است و مثال مرض حادث
از ماسرا ستسقای ضقی است و طبیب متدرب میباید که حاضر بحال غلظ و متحقق فرق باشد
میان اسباب موجبه امراض تا در علاج عند المعالجه صایب باشد زیراکه میان ذو قوام و غیر
ذو قوام عند حدوث امراض و اوجاع فرق میباید کرد که متذکر باشد و بداند که اگر وجعی
از بدن حادث شود و متمکن در مکان خود باشد این دلیل خلطی از اخلاط است و اگر ماده
متحرک و منتقل از مکانی بمکانی میشود ریح است که ماده غیر ذو قوام است و فرق دیگر
تخت و شدت وجع است زیراکه اگر وجع خفیف است ماده از ریح است و اگر شدید و متمکن
در مکان خود است از اخلاط اربعه است که ماده ذو قوام است **مقاله در بیان
علامات ورم** و اورام دو قسم است یا ورم در ظاهر اعضاست و این محسوس است و یا در باطن
اعضاست و این محتاج بتامل صادق و حدس صایبست و استدلال از کیفیات بدنیست
چه علامت آنست که اگر ورم حارست دلیل او حمی لازم است و اگر موضع و محل ورم عظیم
الحس است یعنی عصبانی نیست و غشایی که احساس بالم و وجع میکند کثیر است دلیل و علامت
او ثقل است و اگر چنانچه محل و موضع وجع ورم دو حس است دلیل او وجع و الم تاحس است
و سوزاک قوی و اگر در ثقل عضو و ارم افتی لاحق شده است دلیل او اسفاح آن عضواست
و اما علامات کلیه سوء المزاج ورم بارد باطنی را بیان معروف آن عبرتی دارد اولی حواله
اولی بمباحث علت در امراض جزئیه بتول جزئی بحسب عضو عضو انشاء الله خواهد مبین شد
و اینجا بر سبیل اجمال میکرد و مذکور مثلا اگر صاحب سوء المزاج احساس ثقل ثابت در محل
ورم از غیر وجع کند دلیل و علامت کیفیه بارده بلغمیست و دلایل بلغم قبل از حدوث ورم
در شخص محسوس بوده باشد البته حکم بلغمیت ماده ورم باید کرد و علی هذا القیاس در سایر
اخلاط و باید دانست که اورام هرجاگاه که در حین جمع مده و وجع باشد دران حین اشتداد
وجع و جمیع اعراض لازم او بر وجه کمال است و هرجاگاه که تمام منفجر شده و منع وجع و اعراض ساکن
میشود و بعد از انفجار گاه ناقص از جهت لذع ماده مریض را حادث میشود و گاه منجر بحمی نیز میشود و اینجا

از توابع ضعف است بواسطه ریاضت و تب که در ابتدای ورم بوده ظاهر می‌شود مثل صغر
نبض زیرا که آنچه موجب عظم نبض بود که آن ماده ورم است آن ممنوع شد هرآینه بعد
از استحاله ماده در نبض صغر حاصل شود و باید دانست که گاهی ماده ورم منتقل از عضوی
بعضوی میشود همچنانکه در انتقالات بحرانی و بهترین انتقالات آنست که انتقال ماده از عضو
رئیس و شریف بعضو خسیس شود همچنانکه بترتیب قانون حدث اخباری مذکور شده و اگر انتقال
بعکس این باشد موجب هلاک است زیرا که عضو رئیس و شریف موقوف علیه حیوتست مثل
دل و دماغ و کبد چه از شخص بانعدام هر یک از این اعضا همان لحظه میمیرد از این جهة است که در
جذب وصیت حکما و حذاق اطبا مبالغه براعات امر جذب است تا آفتی متوجه اعضای
رئیسه نشود

مقاله در بیان علامات تفرق اتصال بر وجه کلی و اجمال

و باید دانست
که تفرق اتصال عبارت از انحلال فرد است نزد ارباب این فن و مراد بانحلال فرد آنست
که عضو وحدانی را انقسام بکاری شود که بر صفت وحدانی نماند همچنانکه اصابعی از اصابع
بواسطه ضربه یا سقط و یا تاکلی رو شود باصطلاح این فن اصبع بر صفت وحدانی نمانده است
و فعل مطلوب از او باطل شده است و علی هذا القیاس در جمیع اعضایی که بر صفت وحدانیت
و تفرق اتصال چنانچه اعضای ظاهر کار را طاری میشود اعضای باطنی را نیز طاری میشود و چون
اعضای باطنی محسوس نیست پس اگر در آن تفرق اتصال طاری شود علامتی باید که بآن
استدلال توان کرد و این مقام مقتضی بسط این مبحث نیست زیرا که تفرق اتصال در مباحث
علی بر وجه جزئیه بحسب عضو عضو در محل خود مذکور خواهد شد و علی الاجمال علامت تفرق اتصال
در اعضای باطنی وجع ثاقب تا حس الکال است خصوصا که حمی مقصود و معدوم باشد و بسیار
که بحصول تفرق اتصال در باطن دفعا دفع الدم و یا سیلان دم میشود و گاه تفرق اگر تفرق
مثانه باشد موجب احتباس بول نیز هست

مقاله در بیان معرفت نبض

و نبض عبارت
از شریانی متحرک بحرکت انقباضی و انبساطی است که از حواشی قلب است و محل ادراک
و باز یافت آن از مواضع متعدده است زیرا که بشریان متحرک را مرور و سیر و سلوک بمحال
کثیر است که در آن محل باز یافت آن می توان و اما آنچه عرق را عادتست در میان اطبا و بتعین

محل

و ا رقیق است و رابع از اقسام تسعه نبض جنس ماخوذ از قوام است که آن عرق نابض است و آن
سه است اول لین الٓت است و او نبض قابل اندفاع اصبع غامز است بسهولت و سبب او
اسباب مرطبه است و مرطب یا طبیعت مثل غذای معتاد و یا مرطب مرضیت مثل استسقا و مانند
نه طبیعی و نه مرضی مثل استحمام و استعمال آب در اعضا و ثانی صلابت آلت و این مقابل نبض الٓت
است و سبب او سه چیز است اول برد مجمد و ثانی یبس جرم عرق نابض و ثالث تمدد عرق بجهتی
از جهات همچنانکه در بحرانات می‌باشد و ثالث در میان لین و صلابت و خامس از اقسام تسعه
نبض ادراک و احساس از ممر و طریق لامسه و این نیز سه است اول حار است و سبب او از اسباب مسخنه
است و ثانی برودت آلت و سبب او اسباب مبرده است و ثالث معتدل میان حرارت و برودت
است و سادس از اقسام تسعه نبض خلا و امتلای عرق نابض و این نیز سه است اول
ممتلی و آن نبضی که واضع اصبع می‌بیند که عرق نابض محرک و مملو از رطوبت و سبب
او اسباب خلاست و ثالث میان معتدل و خلا و امتلاست و سابع از اقسام نبض کیفیت
قرع و کوفتن عرق است مر اصابع گیرنده نبض را و این سه قسم است اول قویست و آن نبضی
که مقام حس و اصع اصبع است عند الانبساط و سبب او جمیع اسباب قوتست مثل غذای
معتدل زیرا که اگر غذا بسیار و بزه و واقع شود موجب قوت نیست چه اگر فاسد و متغیر شود
موجب ضعف است مثل اشربه معتدله و فرح و ثانی نبض ضعیف است و این مقابل قوتست
و سبب او هرچه موجب ضعف باشد زیرا که اسباب ضعف مندرجست درین جمله و ثالث معتدل
در قوت و ضعف است و فرق میان این معتدل و سایر اعتدالات نبض اینست که اعتدالات
مذکوره افضل احوال نبض است اما اعتدال میان قوی و ضعیف نبض ناقص از قوی است
زیرا که هرچند از امور ملایمه اشد مر مزاج طبیعی را قوت وافر تر باشد و ثامن از اقسام تسعه نبض
استوا و اختلاف نبض است و این دو قسم است اول نبض مستوی است و آن نبضیست
متشابه در جمیع نبضات خود و در هر جزو از نبضه واحده که هر نبضه مرکب از دو حرکت که انقباضی
و انبساطی باشد و سکون متخلل بینهما بحیث اصح عند الاطبا و انکس که معترف سکون نیست بواسطه
کمال خفاه و عدم ادراک مسلم نخواهد داشت تمام که متشابه در جزو واحد باشد یعنی در موضع اصبع

واحد باشد و یا مشابه در اکثر از جزو واحد نباشد یعنی در مواقع اصابع مشابه چون منبسط الیه باشد مختلف
نزد اطبا اصابع اربعه معتدله انسانیست و سبب این نبض مستوی جریان اسباب نبض است بر مجری
طبیعی و ثانی مختلف است و او مقابل مستوی است و سبب او سه چیز است اول ثقل ماده یا ثقل طعام
ثانی محاربه قوت با مرض و شدت مرض و ثالث وارد منافی مثل قرع ناگاه و وارد منافی مثل فرح ناگاه
و این قسم که مختلف است منقسم میشود بدو قسم اول مختلف منتظم است که اختلاف بر یک حال که
و مخالطه یکدو روز زیادت است و سبب او ضعف اختلاف است و ثانی مختلف غیر منتظم است و آن
و آن نبضیست که ضبط دور در وی نیست و سبب او دو چیز است اول کثرت اسباب اختلاف و ثانی
کثرت سبب و بعضی مختلف منتظم و غیر منتظم را نیز تابع از اقسام نبض دانسته اند و او قسم نبض
مختلف است و تابع از اقسام نبض نبض معروف وزن اوست و دانستن متساوی وزن درین
مقام موقوف بر مقدمه است و آن مقدمه اینست که حکما گفته اند که در نبض انسان طبیعت سیار تر است
زیرا که همچنان صناعت موسیقی تمام بتالیف نغمات است بر حسب حدت و ثقل و یاد و اراعاع مقدور
مرا زمنه که متخلل میشود نغمات او و همچنان است حال نبض که عرق متحرک بحرکات انبساطی و انقباضیست
که نسبت از انه و سرعت و ثقل تواتر نسبت ایقاعات است و نسبت احوال او در قوه و ضعف
و در مقدار و حرکت همچون نسبت مالیفه است و همچنانکه ازمنه ایقاع و مقادیر نغم گاهی متفق و
لذیذ باشد و گاهی غیر متفق و غیر لذیذ همچنین است اختلافات در نبض که گاهی منتظم و گاهی غیر
منتظم میباشد و نیز نسبت احوال نبض در قوه و ضعف و مقدار گاهی متفق میباشد و گاهی غیر
متفق میباشد و جالینوس درین مقام تحقیقی دارد و میگوید که مقدار محسوس از مقاسات
وزن آنست که بر یکی از این نسب اربعه موسیقاریه باشد و ایراد این تحقیق بکمال و تمام موجب
تطویل است در کلام و بالجمله باید دانست که همچنانکه جنس ثانی از اقسام تسعه استوا و اختلاف
بود که آن قیاس حرکت با حرکت بود و سکون با سکون و وزن را در نبض قیاس حرکت
با سکون و قیاس سکونست با حرکت بر وجهی که مذکور است و نبض موزون دو قسم است اول
جید الوزن و آن نبضیست که سبب او اسباب جاریه بر مجاری ازمانیه و معیره و غیر ذلک جمیعا و قسم
ثانی ردی الوزن است که مقابل جید الوزن است و اسباب او نیز مقابل اسباب جید الوزن است

یعنی

یعنی بر مجرای طبیعی اند مذکورات نبض و این سه قسم است اول متغیر الوزن است و مجاور الوزن
و آن نبضیست که وزن او وزن سن یلی صاحبش باشد یعنی که صبی را وزن سن شباب
و ثانی مباین الوزنست مثل آنکه جبلی را وزن نبض شیخ باشد و ثالث خارج از وزنست و آن
نبضیست که مشابه وزن نبض هیچ سنی از انسان نیست چنانکه نبض مرتعش و سبب تغیر ردی
الوزن یا نقصان در احوال سکونست و آن زیادتی حاجت ترویح یا نقصان در احوال حرکت
و آن زیادتی ضعف است و عدم حاجت و هر نبض بر یکی از اقسام ثلثه میگردد زیرا که سبب نبض یکی
بد است یا ضعف است و یا اشد زیرا که اگر سبب ضعیف باشد مجاور الوزنست و اگر قوی و شدید
باشد مباین الوزنست و اگر اشد او اکثر باشد خارج از وزنست **مقاله در بیان دلایل**
و علامات بول و قاروره و احوال او هفت قسم است اول لونست و اصول او پنج است اول اصفر
که زرد است و این رنگ باعتبار شدت و ضعف شش مرتبه دارد اول تبنی که در رنگ مشابه کاه
است و سبب او ضعف عضو در هضم کبد است و ثانی اترجیست و سبب او نیکویی حال هضم است
و ثالث اشقر است که آن رنگ زرد مایل بسرخیست و سبب او زیادتی حرارتست و رابع اصفر
ناریست و سبب او حرارت اشد از حرارت اترجیست و خامس ناریست و سبب او شدت
حرارتست و سادس زعفرانیست که آنرا احمر ناصع نیز نامند و آن صفرت و زردی رنگ شدید است
مثل صفرت زعفران تازه و قسم ثانی حمرتست و او بر چهار مرتبه است اول اصهب و رنگ آن
بشقره مایلست بحمرت و سبب او غلبه خون رقیق است و تناول صابغ و یا ملاقات صابغ
در طریق زیرا که ملاقات صابغ قوی موثر است در حصول صبغ در جمیع الوان و ثانی وردیست
و سبب او نیز زیادتی خونست و ثالث احمر قانیست و سبب او غلبه خون غلیظ است و رابع
اقتم است و سبب او غلبه خون و غلظ و اغلب از سابق است و قسم ثالث اخضر است از
اصول و این لون پنج مرتبه دارد اول فستقی و این صورتیست مخالط با سواد اندک و سبب او
برودتست و ثانی آسمان جونیست که برنگ آسمانست و این رنگ سواد مخالط بسفیدیست و باطل گمان
میرود که برنگ آسمانست و حال آنکه آسمانرا رنگ نیست زیرا که آسمان بسیط است و هر بسیط
است معرا و مبرا از رنگ است و علی هذا القیاس در جمیع بسایط حرفه و ظلمانیه که آنچه در نظر

صح

ناظر نموده کرده است و سبب او برودت و کثرت شدید است و ما شرب ادویه سمیه ثالث از مراتب حمراء آن
رنگ نیلی است و این رنگ از روی سودا شد از آنجا که تیست و کمتر از روی بیاض و رابع کرا ایست
و قسم رابع از اقسام لون سواد است و او بر چهار مرتبه است اول اسودی که بزردی میزند و سبب
او سودای احتراقی از صفراست و ثانی اسود مایل بجانب ماتم است سبب او دمویت و ثالث
اسودیست که بسبزی میزند و سبب او سودای صرف است و رابع اسود مایل به بیاض است و سبب او
سودای بلغمیست و این افاده دو معنی میکند یکی آنکه حصول او از احتراق بلغم باشد و دوم آنکه
سودای مخالط بلغم باشد و اسباب بول اسود یکی از پنج چیز است اول شدت احتراق و ثانی
شدت برد و ثالث فنای حرارت غریزی و رابع اندفاع ماده سوداوی بر سبیل بحران و خامس
تناول صابغ بصبغ سواد و خامس از اقسام لون بیاضست و بیاض را بر دو معنی اطلاق میکنند
یکی بر رقیق صافی شفاف که حاجب ماورای خود نباشد در ابصار و ثانی بر لون مغرق بهر مثل عاج
و لبن و کاغذ و امثال اینها و ابیض بمعنی اول را سبب برد خالص است و عدم نضج زیرا که دلالت
بر عدم وقوع هضم کبدی میکند و الا که بایستی که در قاروره فضلات ظاهر بودی و مندفع شده بودی
و ابیض بمعنی ثانی را سبب اندفاع ماده ابیض است که فضلات بلغمی صرفست از الوان
بول لون مرکب مثل بول شبیه بغساله گوشت تازه و شبیه بخونی که در آب حل شده باشد
و سبب او ضعف جگر است و یا کرده و یا بسیاری خون در بدن و یا شبیه بمثل ذیب که بزردی
و صفوت مخالط است بمثل آتش سلیقو که از حنقد رشوربانیست و از آب حنقد در وجمحوس
است و سبب او ذوبان و گداختن عضویست از اعضاء و یا سبب استفراغ مواد و یراست و یا
شبیه برنگ ارغوانست و این لون احمریست که منسوب و ممزوج بسواد است و زیرا که لیکن رنگ
در خارج از سرخی و سیاهی حاصل میشود و سبب او احتراق عرضی سودا و صفراست و قسمی از
از اقسام دلایل بول قوام اوست و این سه قسم است اول رقیق است و سبب او پنج است
اول عدم نضج و ثانی سده و ثالث ضعف کرده و مجاری بول پس جذب نمیکند مگر رقیق را و یا
دفع نمیکند مگر رقیق را و رابع بسیار خوردن آب و خامس مزاج در غایت برودت که هرچه قوامی دارد
از فضول منجمد میشود آنچه رقیق است آنرا ارسال میکند و سادس انحراف و از مسالک مانیست و سابع

اندفاع

اندفاع رطوبات رقیقه است و ثانی از اقسام قوام غلیظ است و سبب او کثرت اخلاط و عدم نضج است
و ثالث معتدل میان رقیق و غلیظ است و سبب او نضج فاضل و ثالث از اقسام بول صفا و کدورت
و این سه است اول کدر است و سبب او ریحیه مخالط ریحیت باخانه و ثانی صفاست و سبب
مقابل سبب کدورتست و ثالث معتدل میان کدر و صافیست و سبب او متوسط است میان
هر دو و قسم رابع از اقسام بول رایحه اوست و این شش است اول بول عدیم الرایحه که قوه
شامه احساس رایحه نمیکند و سبب او دو چیز است اول برد مزاج که مانع از عفونت است و عدم
حصول رایحه بدین سبب و ثانی فنای حرارت غریزی زیرا که اوست موثر در رطوبات بدنی و ثانی
او رایحه حاصل میشود و ثانی بوی بد است و سبب او دو چیز است اول قرحه باطنی و ثانی عفونت
و ثالث بوی ترشی و سبب او نیز دو چیز است اول تاثیر حرارت غریبی که در اخلاط بارده
بحسب جوهر و ثانی حرارت غریزی رابع از اقسام رایحه که بحلاوت مایلست و سبب او غلبه خونست
و خامس از اقسام بول بوی شیرینست و سبب او بسیاری صفراست و سادس بوی بد
شدید که تا شئی از خوشت میشود و سبب او کثرت سوداست و قسم دیگر از اقسام بول زبد
و کف بول است و او نیز بلون دلالت بر احوال میکند همچنانکه با لوان سابقه در ذات بول
دلالت بر احوال کرد زیرا که اگر کف بول زرد است دلالت بر احوال کرد زیرا که اگر کف
بول زرد است دلالت بر یرقان اصفر در حاضر میکند و اگر سیاهست دلالت بر یرقان اسود
در حاضر میکند و سبب او اختلاط سوداست یا صفرا همچنانکه بول بحسب لون دلالت میکند
بحسب کبر و صغر در اجزای بول و حدوث حباب فوق بول نیز دلالت میکند زیرا که
اجزای کف دلالت بر لزوجت میکند و عدم نضج و قلت و کثرت کف نیز دلالت بر احوال میکند
و کثرت او دلالت بر وفور و بسیاری ماده میکند و قسم ششم از اقسام بول رسوبست و رسوب
عبارت از جوهریست غلیظ که در قاروره متمیز از رقیق باشد و اگر چنانچه این جوهر غلیظ
متصل باسفل قاروره است او را در اصطلاح این فن رسوب راسب میخوانند و اگر این جزو
غلیظ متعلق بوسط اجزاست که نسبت فوق و تحت ماده علی التوسط است او را متعلق
میخوانند و اگر جزو غلیظ بر فوق اجزا شناور می افتد او را غمام میخوانند تشبیها للغیم و اشد اللون از رسوب

بر همت وجه است اول از جواهر اوست باین طریق که دانسته شود که طبیعی است یا غیر طبیعی اما
طبیعی از و املس ابیض است که متصل متساوی الاجزا باشد و این بول و قاروره اصحاست
و از میان الوان که مخالف ابیض موصوف بصفات مذکوره باشد بهترین احمر است و بعد از آن
اصفر و بعد از آن زرنیخی و از مشابه علاو بلغم خامست و بدی مخالف خام است چون صفت
زیرا که در بدلا تمن و بوی بدحت در خام بوی بد نیست و فرق دیگر میان خام و بدی آنست
که خام بلاقات مایعات منبسط نمیشود و اجزای آن از هم جدا نمیشود و بدی بمجرد ملاقات
مایعات از هم گسسته و منبسط میشود و در رسوب خام لطافت و تشفیف نیست و رسوب
طبیعی شفاف و متخلل لطیف است و هرگاه که تحریک قاروره کنند منبسط میشود بر جا و سریع
متنزل نمیشود و اگر نفخ باد دارد اصلا متنزل نمیشود و رسوب در امراض مادی میباشد و آنچه مادی نیست
اکثر جزو او خالی از رسوب و انجا که حیث که متعاقب بول با تعلل در قاروره رسوب موجود
باشد بلکه حصول رسوب بعد از مکث در قاروره و سبب رسوب طبیعی هضم و نضج طبیعت
واما رسوب غیر طبیعی منقسم بیازده قسم است اول خراطی و او شبیه بقشر است و دیگر قشوری
بر اقسام است و از جمله آن صفایحی است که بحسب اجزا کبر است و بحسب لون سپید و سرخ
میباشد و این دلالت بر انجراف و انقطاع اعضای اصلیه میکند و این نوع بدترین اصناف
رسوبست و صاحبش ابعد از علاج و دیگر از قشوری آنست که اقلا رنو باشد در ریخ و غلظ
و در قطاع متفرق باشد و اگر بحسب لون احمر باشد که رسنی میماند از روی تشبیه زیرا که بگرسنه
میماند و کرسنه حبیست از حبوب که از ماش کلانتر است و از نخود خردتر و او را اهل بر قند
و ترکان برجاف میخوانند و او علف گاو است و گاو را فربه میسازد و او برنگ سرخ میباشد
بعد از رسیدن و این رسوب دلالت بر احتراق اجزای جگر میکند و با گرده و یا دلالت بر احتراق
خون میکند و اگر بحسب رنگ سرخ نیست و سپید است او را نخالی میخوانند بجهت مشابهت سبوس
و این رسوب دلالت بر جرب مثانه میکند و یا دوبان و گداختن اعضا میکند و قسم ثانی از
اقسام یازدهم کانه که رسوب شبیه بر برنج برخست او را سویقی نیز میخوانند و او نیز دلالت بر احتراق
خون و پاره های اعضا و یا جرب مثانه میکند و ثالث از اقسام لحمیست و سبب او آنچه در [illegible] گوشت [illegible]

واودرد واکثر دلالت بر ذوبان میکند چنانکه در آخر دق و گاهی دلالت بر اندفاع ماده و هم میکند
و خامس بدیست و او دلالت بر قرحه منتج میکند و سادس مخاطیست و او را تشبیه بآب منی
کرده اند در قوام و لون نیز و او دلالت بر خلط خام مرکب القوام میکند و در غلظت و
رقت و یا بر بسیاری این خلط در بدن میکند و یا دلالت بر این میکند که مندفع از عضو مخصوصی
میشود و سابع شعریست یعنی خلط در صورت رطوبات مستطیله منعقد مشابه شعر منفصل میشود
می شود که فاعل او در این عقد حرارتست و ثامن از اقسام رسوب حریست مشابه بخرده های
دراست و این قسم دلالت بر ضعف معده میکند و سوء هضم و گاهی حصول این نوع بول بواسطه
خوردن نبات است نیز میباشد مثل پنیر و غیر آنک و تاسع رسوب رملیست و این دلالت بر ریگ
و سنگ مثانه میکند و آنچه از جمله سرخست دلالت بر سنگ و ریگ گرده میکند و آنچه سپید است
دلالت بر سنگ و ریگ مثانه میکند و عاشر از اقسام رسوب اماویست و این دلالت بر زیاده
بلغم و مده میکند که در طول مکث بمرور تغیر در لون و تقطیع اجزا حاصل شده است و یازدهم
علقی و مویست و اگر چنانچه بحسب اجزا شبیه به اخلاط است و امتزاج دلالت بر ضعف جگر
میکند و اگر از آن در اخلاط فرود تر است دلالت بر جراحت مجرای بول میکند و اجزا اکثر
است در اکثر از مثانه است و معرفت و استدلال این از کتب باعتبار قلت است و یا با
اعتبار کثرت و یا باعتبار مقدار در صغر و کبر در حجم و منفصل بجائی که در خراطی استدلال بر او از
کیفیت او و یا باعتبار لونست و آن اعتبار مذکور شده و یا باعتبار رایحه است و آن
نیز سبق ذکر یافت و استدلال باز وضع اجزای او میباشد زیرا که طافست و استوا
در رسوب محمود نیک است و در رسوب مذموم بدست و پریشان اجزای رسوب در قاروره
دلالت بر ریح و ضعف هضم و استدلال از مکان رسوب که مراتب ثلاثه مقرر است در عالم
و معلق و راسب که فوق و وسط و تحت سابقا مذکور شده و سبب در آنکه غمام است قلت
نضجست و تصعید ریح و سبب در آنکه معلق است قلت سببین مذکورست و سبب در آنکه راسب
نضجست و او در رسوب طبیعی اول است بر نضج و در رسوب بر نضج است که هرگاه که بول
در قاروره کنند [illegible] گشت بر نضج و اگر در رسوب و تشکل بطی باشد دلیل علامت

بکیفیت و دلالت بر خلاف نضج میکند و عدم آن و استدلال از هیأت اجزای مجتمعه بول قاروره
نیز می باشد زیرا که اگر مخالطه فضول با بول شده است دال است بر آنکه سبب در کبد است
و در ما فوق او و اگر اجزای بول از فضول متمیز است دال است برین که از قصب و
احلیل و حوالی اوست و توسط اختلاط فضول در رسوب دال بر توسط احوال است
در بیکی و بدلا و قسم سابع استدلال از کثرت و قلت بول است و این سه قسم است
اول قلت مقدار بول و این دال بر ضعف قوت است و یا تحلیل بسیار و یا حرف نادر
بجهة دیگر و این تنذر باسهال است که خواهد شد و و طبق منذر باستعداد استسقاست
و ثانی کثرت مقدار است و این دلالت بر ذوبان و استفراغ فضول و ادرار میکند و ثالث
معتدل المقدار است بین القلیل و الکثیر و سبب او جریان اسباب بر مجرای طبیعت و
داشتن این سبب بول را در امراض بارده گاهی احرست حرارت از آنهاست و سبب او
چهار چیز است اول شدة وجع و الم زیرا که وجع جذابست و چون را بعضو ماوف میرسند
اصلاح العضو الماوف و تحلیل میکند هم زار اجی آنکه در قولنج بارد ظاهر میشود و ثانی سده که
از غلبه واقع باشد در مجرای که میان وارده و امعاست زیرا که سده مانع از انصباب صفراست
با معا پس مضطر و محتاج بر آمدن و اعانت بول میشود چنانکه در قولنج ثالث ضعف جگر
یاد کرده است و قصور قوت هر ده از تمیز میان مایه و خون درین حین لون بول اشبه بغساله
گوشت تازه است زیرا که در گوشت منعکس گرده خونرا حنکی حاصل میشود که شسته او مشابه
شسته گوشت تازه هست و رشتتن خون کمتر از تو ترشح میکند و رابع طول مدت احتقان
بلغم است و در عروق پس بدین سبب رنگ بول متغیر است بجانب خون چه عفونت حاصل
کرده است همچنانچه در اجابت ربع میباشد و سبب سفیدی رنگ بول در صفراوی
فراغ دو چیز است یکی خوردن آب بسیار و ثانی انعراف و گردیدن ماده صفراوی از مسالک
معتاد بول و میل نمودن بجانب دماغ و اعالی بدن و گریا و منضم اختلاط عقل باشد علامت
و نشانه حدوث برسام است و این در صبیان و تبهای صفراوی حاره واقع میشود و بسیار بدست
و اما اگر میل با معا میکند و مخالطه بول اینها نباشد اسهال در موضع حدوث سحج است

مقاله در بیان دلایل و علامات از براز

ودلالت براز

و براز با خود از تبرز است که آن عبارت از بیرون رفتن بصحراست جهة قضای حاجت
و مدفوع را باین مناسبت براز نامیده اند و استدلال بدو از وجوه مختلفه است و یکی
از وجوه کیفیت و مقدار اوست و دیگر قوام و دیگر لون و دیگر هیأت او و در انتفاخ و
جمود و دیگر وقت دیگر اصوات خارجه عند الخروج و دیگر رایحه و دیگر زبدیت و غیر زبدیت
و رطوبت و یبوست و صلابت و لین اما کمیت یا در جانب کثرت است و یا در جانب قلت
زیرا که براز اگر اکثر از معلوم باشد دلالت بر کثرت اخلاط میکند و یا ذوبان اعضا و اگر
اقل از معلوم است دلالت بر قلت اخلاط میکند و یا دلالت بر احتباس در امعا عود
و قولون میکند و غیر ذلک که ابن منذر بتولد بحث و یا ضعف دافعه و اما استدلال از قوام
اگر چنانچه سیال و رقیق است دلالت بر سده میکند یا سوء هضم و یا ضعف جداول
میکند و مراد بجداول امعا و عروق که محل مرور اغذیه و اشربه است و گاهی بواسطه نزلات
با سافل تا بواسطه تناول رقت الست از فواکه و غیرها و براز لزج گاهی دلالت بر ذوبان
اعضای اصلی میکند و این را مشاهده عدل زیادتی نتن رابح است و گاهی لزوجت در
براز بواسطه تناول اغذیه لزجه است و از جمله ما یستدل به رنگ براز است و رنگ
طبیعی از و خفیف ناریست و اشتداد ناریت بر دال از غلبه صفراست و مراد بناریت
آنست که رنگ او باشد چه آتش بحسب ظاهر صورت تشبیع بر و غالبست و چون صحت باشد
و معده ضعیف نباشد و در جمیع افعال خود سالم باشد فضل منفصل از کیلوس بر بن وجه
و نقصان او در لون ناری دال بر نقصان هضم است و بیاض براز دال بر سده در مجرای
مراره است و یا دال بر انحدار رطوبة ما فوقه است اگر براز نتیج باشد و رایحه قبیح و مده
بر و غالب باشد و بیاض گاهی بسبب دفع طبیعت مر خلط ابیض را باشد و ازین منشا عیش
و تارک ریاضت منتفع میشوند و آنچه در لون بول معتبرست در لون براز نیز معتبرست
زیرا که در استدلال هیچ تمیز در بول و از قوام و لون او و غیر ذلک بر احوال بدن و مزاج حارست
و همچنین استدلال از براز بر وجه استدلال بول بر احوال بدن و مزاج جاریست و اما انتفاخ
براز مثل زبل بقر دلالت بر کثرت ریح میکند و اما استدلال از وقت او زیرا که اگر خروج بی ترتیب

وزیادت زود تر دلالت بر کثرت مواد که صفرا نشر میکند یا ضعف ماسکه واگر خروج طبیعت
و دلالت بر ضعف هاضمه و برد معده میکند واما دلالت از جهة صورت عند الخروج غلظ و او
دلالت بر نضج قوی میکند و هر چند قوی تر باشد بمقدار آن دلالت بر نضج و یا قوت دافعه
و یا بر تجمع میکند اما استدلال از رایحه برین وجه است که اگر زیادتی رایحه کریهه در بول است
آن از ذوبان اعضا است و یا از جهة شدت عفونت و حرارت زیراکه در رطوبات هر گاه
که رایحه ردیه محقق شود موجب تعفن رطوبات می شود و حرارت و اگر بی رایحه بر براز
نیست دلالت بر عکس این میکند واما استدلال از کف بر ازین وجه است که اگر در براز
علیه کف باشد دلالت بر غلیان و جوشش بواسطه شدت حرارت و یا بر کثرت ریح لط
بر ریاح میکند واما استدلال از یبوست و صلابت براز و یا از رطوبت براز و براز یابس
صلب دلالت یا بر تعب بسیار می کند و یا بر بسیاری ادرار بول چه هر چه گاه که رطوبات
بطریق دیگر صرف شود در اشتغال یبوست و صلابت غالب میشود و یا یبوست بواسطه
کثرت حرارت باشد چه حرارت کثرت نشف و تحفیف رطوبات می کند پس در براز
یبوست و صلابت باشد و یا دال بر تناول اغذیه یابسه است و یا دال بر طول لبث غذا است
در امعا و این یا بواسطه ضعف قوة دافعه است و یا بواسطه وصول بطور در خروج براز
است و یا طول لبث بواسطه عدم انصباب مرار لذاع است چون سده برابر که صفرا
بجدا انجذاب کیموس اعانت جگر معقود باشد برای انه کحروج بتقاضای حاجت نباشد و
علامت آن آنست که اگر چیزی بوقوع شود در روانی رطوبت کمتر باشد و اگر سبب
یکمس سده در مجاری مرارة باشد لون براز سفید خواهد بود چون صبغ براز که از صفرا
بواسطه سده انصباب نیافته است براز را لون سفید است و باید دانست که براز طبیعی
آنست که متشابه الاجزا باشد و شی وجه او مثل عسلیت سهل الخروج چون
یابس و صلب نیست و ربح ندارد زیراکه انصباب صفرا بیرون از مقدار طبیعی نیست و لون
او مایل بصفرت و رایحه کریهه شدیده ندارد و عدم الرایحه نیز نیست که این نیز اگر باشد از طبیعی
خارج است و قرقره که می ازو ریح و نفخ بسیار است نیست اگر با این صفت باشد دلالة بر فساد هضم

هضم

وتصلب مفاصل و عضلات تقویت و توسیع مسام که سبب سهولت تحلیل آنچه محتاج بتحلیل است
و غیر ذلک من الاغراض المنافع و بسیار است که تارک ریاضت را از امراض ردیه طاری مثل
دق و سل را سبب ظاهری محیط زیراکه حدوث حمای دقی خالی از دو حال نیست یا آنکه
باشتعالیست مثل سل و بعضی حمیات دیگر و یا عکس و حصبه و غیر ذلک و یا اصلیت مثل آنکه
بر جرم قلب حرارت مستعل شده شروع در افنای رطوبات محوده کرده اما آنچه از ترک
ریاضت حاصل شود بظاهر عقل از آن ابا میکند مگر آنکه بواسطه ترک ریاضت رطوبات و اخره
در بدن مجتمع شود که بعد از استیلای حرارت مشتعل بر رطوبات محموده شود و بتدریج شروع در
افنای آنها کند و انواع ریاضت مختلف است مثل کاغ و خود را بر ریسمان محکم انداختن و
تحریک کردن چنانکه عورات میکنند و اکثر ارامح می مانند پس واجب بر مرتاض تعیین در استعمال
حرکات است و در هر عضوی از اعضا ریاضت مختص بآن عضو مثل ریاضت آلات تنفس
که صوت است گاه ثقیل و گاه خفیف و گاه بجهر و گاه خفی و درین ریاضت فم و لهات
و لسان هم هست زیراکه درین حین همه متحرک است و علی هذا القیاس و از قوانین علاج است
که عضو ضعیف را ریاضت نفرمایند مثل آنکه شخصی بامرضی دوالیت که آن عبارت از امتلای
عروق ساقین و غلظ آنست و واجب بر وی آنست که تحریک پا بسیار نکند بلکه درین صورت
ریاضت اعالی بدن می باید تا اثر آن باسافل برسد پس ریاضت عضو ضعیف تابع ریاضت
عضو قوی است و وقت ریاضت نزد معالجین از فضول ظلی و حین فراغت از بول
و براز و بعد از انهضام و از قرب بوقت غذای ثانی است و آنچه دلالت بر هضم غذا می کند
نضج بول است و نشاط حال او و قوام و لون او است چه اگر بسیار رقیق و بی رنگ است دلالت
بر فجاجت میکند و باید دانست که ریاضت را امتلای یا آنکه شدید الحرارت است اما بهر
از آنکه بر خلای معده واقع شود و بهترین اوقات ریاضت وقت اعتدال هوا است در حرارت
و برودت غذا همچنانکه سابقا مذکور شد و در مقدار ریاضت مرتاض به سه چیز می باید اول آنکه
لون بشره که از سرخی بصفرت نه انجامد و ما دام که در مرتبه حمرت است وقت حرکات است و آن
مادامی که خفیف است هنوز وقت و اما بشدت که میشود ترک باید کرد و ثانیا حال اعضا است عند ارباب

که اگر منتفخ است مادام که زیاد میشود در انتفاخ هنوز وقت است و اگر منتهی از شده بود که باید کرده
مرتاض را عند قطع الریاضة ادهان بروغنی معرق باید کرد و عضو مرتاض را بآن چرب کرد
و در بین هنگام حصر نفس باید کرد و هر یک از این سه چیز مذکور شد آنرا فایده هست اما ادهان
بروغن از جهة اسالهٔ رطوبت اعضا و تحلل آن و اما آنکه معرق باشد از جهة آنکه تفتیح مسام
کند تا تحلیل بسیار واقع شود و حصر نفس از جهة تقویت حرارت در باطن است **مقاله**
در بیان دلک که از جمله ریاضات حمیده است و فواید بسیار در تحلیل دارد و ازالهٔ بعضی امراض
در و مندرج است و از و صلب می‌باشد و لین و صلب موجب استواری و شدت عضو نیک
است و لین موجب ارخای او و از و کثیر یعنی بسیار گرفتن او که دست با شد موجب ازالهٔ
و نحافت آن عضو است و معتدل از و موجب فربهیست و خشن از و آنکه است که مالنده بکار
بدرشتی و خرقه خشن کند و املس آنکه مالنده بدست نرم و خرقه نرم کند و آنچه بخرقه با درشت
خشن کند افاده جذب خون میکند بآن عضو و آنکه بخرقه نرم و دست نرم کند افاده حبس
خون میکند در آن عضو و از آنچه در مقالهٔ ریاضت دانسته شد معلوم است که هر گاه حصول تکثیف
عضو متخلخل و تحلل عضو کثیف خواهد بدلک لین و تکثیر صلب و جذب و حبس خون بطریقی که
و گاهی دلک را تقدیم بر ریاضات دیگر میکنند و آنرا دلک استعدادی نامند و این در وقتیست
که شخص را داعیه اختیار ریاضت و گاهی اختیار دلک بعد از ریاضت نیز میکنند این را دلک
استردادی نامند و وجه تسمیه ظاهر است چه در اول مقصود حصول استعداد از برای ریاضت
و در ثانی تکرار گشتن تا بقایای آنچه از اول مانده از مواد تدارک نماید و موجب اعیا نشود که آن
عبارت از یافتن کوفتگیست بواسطهٔ ثقل اعضا یا خلطی از اخلاط بدنی و تعبیر از و در عرف
عام بماندگی میکنند و دلک استردادی بنرمی و سکون میباید و بروغنهای اعتدال و بهترین مالندگی آنست
که در آن استعمال ادهان محلله نیز باشد در مواقعی که مراد تحلیل مواد بارده باشد مثل روغن
یاسمین و زنبق و مثل آنکه از الادهان **مقاله در بیان استحمام و کیفیت و فایده** باید دانست که
انسان کامل الصحة صحیح البدن را احتیاج بتحلیل حمام نیست و اگر حمام در آید میباید مقصودش
استفاده حرارت لطیفه قلیله باشد و ترطیب معتدل باستعمال آبهای ملایم و میباید که موجب حرارت نشود

میشود نه چندانکه موجب حرارت قوی شود و مرتاض را دخول حمام جایز نیست مگر بعد از استراحت
از ریاضت و واجب بر شخص دخول خروج از طعام بتدریج است و میباید که استحمام بعد از هضم
غذا باشد و بیش از خلای مفرط مگر آنکه تحلیل قوی خواهد و صفراوی را باید که قبل از دخول حمام
نان منقوع در آب فواکه مثل انار شیرین و ترنجی اختیار کند و خود را در حمام از تناول آب بسیار
حاره و بارده نگاه دارد و بعد از خروج از حمام نیز نگاه دارد زیرا که تا برید خواهد اعضای
رئیسه بکند و اگر حار باشد موجب ذوبان اعضا نیز نشود و محموم و صاحب تفرق اتصال
و ورم را حمام مجوز نیست و هر یک از اینها را بسیستی هست صاحب حمام را تجربه آنکه اگر حمیات
عفنی می‌باشد ازدیاد در عفونت میشود و تفرق اتصال را بجهة آنکه مقصود در معالجهٔ تفرق
اتصال بر هم آوردن و مندمل شدن عضو متفرق است و حمام موجب ارخا و سبب عدم انعقاد
و اندمال اوست و صاحب ورم را از دو جهة یکی ارخای وارم و ریختن مواد و دیگر زیادتی
عفونت عضو وارم و حمام مسخن و مبرد و مرطب و مجفف نافع و ضار همه هست اما هر کدام
اعتباری زیرا که هر چگاه مکث طویل در و واقع شود اول مسخن است و بواسطه طول مکث
تحلیل بسیار میشود بعد از آن مبرد باشد و چون رطوبات بتحلیل رود و پوست حاصل شود
و چون استعمال آب بسیار کند و مکث بسیار واقع شود مرطب باشد و نفع و ضرر او و علی هذا القیاس
و نسبت ابدان که در انتفاع و تضرر مختلف است و حمام همچنانچه منافع دارد مضار نیز دارد
و از منافع او آوردن خوابست بس که اکثر محتاج ایست مناسب باشد و دیگر تفتیح و جلا
و تحلیل و انضاج و جذب غذا بظاهر بدن و حبس اسهال و ازالهٔ اعیا و مضار او تضعیف
قلبست که افراط در و شود و مکث طویل واقع شود و حدوث غشی و تحریک مواد ساکنه و مهیا
ساختن مواد و رطوبات از جهة عفونت و امالهٔ بجانب اعضای ضعیفه و این سبب حدوث
اورام در اعضای ظاهره و باطنه است **مقاله در بیان اغتسال بآب سرد و منافع و مضار
و وقت آن** و استعمال آب سرد در و مجوز نیست مگر شاب قوی المزاج را در فصل تابستان و بوقت
بنشین و میباید که بدن خالی از آنچه که فساد غذاست باشد و اسهال و باقی و نازله نباشد و قبل
از و بزمان اندکی جماع نیز واقع شده باشد و استفراغ دیگر مثل فصد و حجامت و ریاضت مگر قوی که از آن

چنین می تواند زیراکه این صورت حصر حرارت غریزی که موجب قوت و نشاط و تراوش شده است میشود
و اگر استعمال آب سرد با وجود مذکورات ممنوع اختیار کند موجب افاده کثیره است مقاله
در بیان ماکول و اجب برحافظ صحت اقتصار در ماکول گوشت گوسفند یکساله و نان گندم خالی از
شوائب ردیه است و از میوه اقتصار بر انگور رسیده شیرین و انجیر و خرما در بلادی که معتاد است
خوردن او و اما انگور بسبب آنکه خون بسلامت که موجب صحت بدن است حاصل میشود اما انجیر
بسبب آنکه او میوه ایست که در و غذائیت بسیار است و بدن را تازه خود حصول کمون بسبب تقویة
نیز میدهد و مردمی را که در طبیعت ایشان قبض است بسیار ملایم است چه از ان قبض میکند و اما ماکول
از اغذیه دوائی را حافظ صحت ملتفت و مرتکب باید نشود زیراکه غذائی دوائی آنست که در و
مزاج دوا کرده باشند خواه بارد و خواه حار مثل غذائی که در وی کافور باشد یا زنجبیل زیراکه
بمداومت آن مزاج خارج از اعتدال میشود و مورث امراض مزمنه است الا حین مرض که
طبیب مصلح در اختیار آن داند و آن نیز مقدری صالح بملاحظ علاج خواهد بود همچنانکه دارچینی و زنجبیل
در غذای مفلوج و مرتعش و غذا شهوة نباید خوردن زیراکه از ان بدن را کوفتی حاصل میشود و جوع
شق شدیده نباید کرد زیراکه بوقت حصول غذا بالفعل باید خوردن زیراکه اگر تاخیر شود باعث
طبیعت است از مطلوب او و این موجب مرض و ادخال طعام بر طعام اول که هضم نیافته
باشد زشت و اکاله زمان خوردن نیز ردیست و این در ردات فزوده تر از ادخال است
زیراکه در اول موجب فساد غذای اول است و در اطاله اختلاف مضوم است و مکثر الوان
و انواع اغذیه موجب تحیر طبیعت است و ترک خوردن غذا بیش از حصول شبع باید کرد که اگر
دیگر همان لحظه ترکب شود مقدار اول تواند خورد و مداومت و ملازمت بر پرهیز موجب زوال
و نحافت بدنست بلکه در حین صحت حکم بی پرهیزی در مرض دارد مقاله در بیان اسباب وجع
و وجع را با وجود ظهورش تعریف چنین کرده اند که احساس است بمنافی از ان حیثیت که منافی
است و اسباب او منحصر است در دو جنس یکی ازین دو تغیر مزاج طبیعت است دفعة و آن سوء
مزاج مختلف است و ثانی تفرق اتصال است و باید دانست که سوء مزاج یا مختلف است و سوء
مزاج مختلف آنست که مر اعضا را در جواهر او تراجست مکیکی و لهذا ان او را مزاج غریب مضاد حادث میشود

مرآن

مر آن مزاج متمکن را و قوة حساسه احساس نورود آن منافی مضاد میکند و با منفی است و منفی آنست
که مزاج ردی که متمکن در جوهر عضو میشود بحیثیتی که مثل مزاج اصلی می شود و از و تنفر و وجع عضو را
حادث نمیشود و نیز باید دانست که سوء مزاج مختلف بالذات مولم نیست مگر سوء مزاج حار
و بارد و اما یابس و رطب سرد و مولم نیستند بالذات لیکن مزاج یابس مولم است بالعرض بواسطه
تفرق اتصال زیراکه یبوست سبب تفرق اتصالیست که آن موجب وجع و الم است و انگه یبوست
چون موجب تفرق در خارج نشانی دارد و آن مثل گلی که بر و آفتاب تابد چه در اندک زمانی انشقاق
در وی پیدا میشود و این بواسطه تخفیف و تنشف رطوبات است و طریان یبوست در جسم رطب
موجب تفرق شده است پس یبوست بالعرض موجب وجع و الم باشد و مذهب جالینوس
اینست که سبب ذاتی وجع تفرق اتصال است و پس این مذهب نزد اطبا خطاست
و تحقیق این سخن در کتب معتبره شیخ ابو علی سیناست مقاله در بیان اوجاع اطبا
بعضی از امراض را که دران بظاهر وجع ندارد از اوجاع شمرده اند زیراکه تعریف بر اینها صادق است
و اسما داله بر ان وضع کرده اند مثلا حکاک که عبارت از خارش عضواست و سبب او ماده
لذاع صفراویست یا خون نیز و یا ماده بورقی و یا سودا لذاع و یا ترکیب اینها و دیگر خشونت
در عضو است و سبب او خلط خشن و دیگر ناخس است که بغارزی مسما محله است و از اعراض او
تمدد عشاست عرضا و سبب او خلط است تاریخ یا بخار و دیگر حصول و حدوث ضاغط و ثقل
در اعضاست و سبب او ماده ای ذو قوامست که از جمله اخلاط اربعه باشد و یا ماده غیر ذو قوام
که مثل مایعت و ریح باشد و دیگر حصول و حدوث تمدد در عضو است و مراد بتمدد تمدید عضو
است و کشیده شدن اعضاست در جانب طول که البته مستلزم نقصان در عرض است
و این اعضا بسبب طاری میشود و ماده او ریح است یا خلط و دیگر فسخ است که آن از ماده حادث
می شود که متخلل میان عضله و غشا شده این موجب تفرق اتصال غشاست از عضله و موجب
خذ است چو طرف او و دیگر مکنز است و آن ماده ایست که متخلل است میان عظم و غشاء
او و دیگر مسما برخواست و آن آنست که محدود عضله است مثل تلوید و تر و او را رخو نامیده اند
زیراکه هم ارض از و تر است پس تسمیه باسم محل باشد و سبب او ماده محدودان لحم است و دیگر نافع عضو

وآن آفت که گاه که عضو را تباه میکند بنفوذی که وارد در عضو و سبب او ماده غلیظ است در عضو غلظ
مثل جرم معا و لون و دیگری مثلی است که گاه که بر حوال رود منجلد زیرا که مسدد حوال و ورت
و سبب او نیز ماده غلیظ است لیکن ماده این محل بواسطه غلظ ذاتش یا بواسطه غلظ لحمی
و دیگر خدر است و آن بی حس شدن عضو است و سبب او برد است یا انسداد و اگر بحدوث
او صاحبش احساس یافت کند من حیث انه آفت وجع باشد زیرا که در تعریف وجع همین واقع
است و الا داخل در باب دیگر باشد از امراض و دیگر ضربان در عضو است و سبب او ورم حار
است در عضو حساس که مجاور عرق ضارب باشد و این ضربان در حال صحت در عروق ضوارب
موجود است اما مولم نیست و هرگاه که ضربان در چنین خروج مزاج عضو از اعتدال واقع شود
مولم است پس در ضربان در عضو وجع و الم باشد و دیگر ثقل در عضو است و سبب او یا ماده
مورم است که از اخلاط باشد و یا ماده غیر مورم در عضو غیر حساس که آن متعلق بعضو حساس است
و یا ملتوفست در عضو حساس مثل اغشیه محیط بکبد و کلیه و سمه از این سابقا در مباحث منافع
غشا بتقریب مذکور شد و دیگر عارضه که آن را اعیا نامند و آن متاذی شدن انسانست بحرکت
و او را اصناف است و در مباحث اعیا خواهد آمد و دیگر نوع در اعضاست و سبب او خلطی است
که او را کیفیت حاده است و باید دانست که وجع محلل قوة و مانع اعضاست و از افعال
صادره و او مستحق محل خود است اولا و بعد از آن بمردان محلت و ضربان چیزی که
آن موجب تحریک روحست و سکون و سکون هر وجع یا بواسطه اشتغال حاسه اوست
از مشتغل همچنانکه عند النوم و سکر و یا بواسطه تخدیر مخدریست مثل اختیار افیون یا کل
یا طلا یا ضماد و یا بواسطه حمام زوال موجب وجع است و اسباب لذت مقابل اسباب
وجع است این اسباب از جمله ما یغیر المزاج الطبیعی دفعة است تا موجب احساس شود
و یا از جمله ما یرد الاتصال الطبیعی دفعة و هر چیز که مولم است از غیر این دو جمله که کرد
مولم بتوسط هر یک این دوست یا بتوسط هر دو معا مثل حرکت که مولم است
بمثل تمدید یا کوفتن و خلط مولم است بکمیت بواسطه تفرق اتصالات که کمیت سبب این تفرق
اتصال است و یا بکیفیت خلط سوء المزاج است و یا بکمیت و کیفیت هر دو و این از جمله است

دربیان

دربیان اسباب تخمه و امتلا و این از جمله اسباب خارجیست که سبب مادی باشد مثل
استعمال چیزها که شدید الترطیب است از متناولات و بسیار دخول حمام و استعمال آب
در آن و رفع موانع تحلیل که از جمله این آرام و قرار است که بعد دفعه ارزو تغیر میکند از
کتب و بتکرار این اسباب موجب اجتماع مواد کثیره است و این موجب نقصان تصرف
طبیعت است در این مواد یا سبب از دواخل بدنست مثل ضعف هاضمه یا دافعه باشد قوة
ماسکه یا ضیق مجاری **مقاله در بیان اسباب ضعف و سبب او** یا وارد است که بر جرم عضو
میشود و این سوء مزاج است و یا سوء ترکیب و یا وارد بر روح حامل قوت میشود و این
سوء مزاج اوست یا نقصان از جوهر روح است باستفراغ که مخففست باد و در سبیل ابانت
و استفراغ غیر نفس را و یا باستفراغیست که مختص بقوة است یعنی قوة جسمانی و این
کثرت فعل اوست **مقاله در بیان اعراض** و مراد باعراض دلایلیست که
دلالت بر احوال بدن انسان که غیر احوال صحت میکند و از اقوای ما یستدل به افعال
است و آن معلوم شد که افعال سه قسم است بحسب انقسام مبادی و مصادر او قوات
که یکی قوة طبیعی باشد و دیگر قوة حیوانی و دیگر قوة نفسانی و استدلال با فت هر فعلی بر آفت
قوی میکند که مبدا و مصدر آن فعلیست و آفت آلت آن فعل همچنانکه استدلال باحوال
افعال در اول وحسی بر دماغ میکنند به نبض بر قلب و به بول و براز بر کبد و اکثر صنعی
کبد را آفاری شود بول و براز شبیه بغساله گوشت تازه می شود و از اعراض بعضی دلالت
بر نفس مرض میکند مثل اختلاف نبض در سرعت بر حمی و بعضی دال است بر محل مرض
مثل نبض منشاری بر ورم و غشا و حجاب میکند و بعضی دلالت بر سبب میکند مثل علامات
امتلا و بعضی از اعراض مستلزم مرضست مثل حمی حاده و وجع ناخس و سعال
و ضیق نفس و نبض منشاری بر برسام خالص و بعضی از اعراض تابع است مرض را
گاهی و گاهی تابع نیست مثل صداع و از اعراض بعضی دلالت بر چیزی میکند که مولود آن است
مثال سابق امتلاست و مثال واصل عفونت زیرا که مراد بسبب سابق آنست که میان او
و مرض واسطه باشد و سبب واصل آنکه میان او و مرض واسطه نباشد و همچنین است امتلا

که سبب باقی است مرحمی عفنی را زیراکه امتلا واسطه است مرحمی را زیراکه امتلا سبب عفونت
حمی عفنی متحقق است پس در مرتبه احتیاج بواسطه نیست واز اسباب بعضی متخلف است
وآن آنست که سببی موجب مرض شود و بعد از بطلان سبب مرض باقی باشد مثل هوای
حار که موجب صداع شود بعد از زوال حرارت صداع باقی باشد و بعضی غیر متخلف است زیراکه
بعد از مفارقت سبب باقی نمانده است چه زوال سبب زوال مسبب است چه مراد
ومقصود از معالجه ابقای خلف است پس باید دانست که اگر سبب بالذات نیست ابطال
متخلف میکند واگر سبب بالذات است زوال سبب موجب زوال مسبب است که مرض باشد
و باید نیز دانست که ما یؤثر فی البدن محتاج است بقوه فاعله و قوت منفعله و طبعی که در ان
کفایت حاجت شود **مقاله در بیان امراض مفرده** وامراض مفرده سه جنس است
یکی سوء المزاج است واین شانزده قسم است همچنانکه سابقا مذکور شد دیگر امراض ترکیب است
وامراض ترکیب امراضیست که واقع در خلقتست یعنی در هیئه وصورت واین چهار نوعست
خلقت دیگر وضع و مرضع دیگر مرض عدد دیگر مرض مقدار وامراض خلقت چهار است یکی شکل
ومرض شکل آنست که شکل عضو بواسطه لحوق آفت مرض در افعال حادث شود مانند مثل
آنکه شکل طبیعی را مستدیر طولانی نیست واگر بحسب خلقت بشکل مربع واقع شود مضر است
افعال حادرا ازو ویا در رستنی بحسب خلقت بزرگ واقع شده در ان که عادتی گنجیدنی هست
نمی گنجد پس این فعل ازو مسلوب شده وثانی امراض مجاریست وآن این است که مجاری
از مجاری خلقتا متسع است یا ضیق یا منسد وهر یک ازین سه موجب ضرر در فعل آن عضو
می شود مثلا اگر ثقبه عینی واسع باشد موجب انتشار نور شود و رویت بنقصان باشد
واگر مجرای نفس ضیق واقع شود مانع از وصول هوای ملایم بقلب شود واگر انسداد در مجرای
بول رازه واقع شود افعال مقصوده ازیشان ناقص شود یا باطل شود اول موجب مرض
باشد وثانی موجب هلاک وثالث امراض اوعیه است وفرقست میان وعاء ومجری زیراکه
باصطلاح اطبا عضو مجوفی را گویند که دروی شئ متحرک باشد مثل عروق وشریان مجوف که افاده
وصول هوا تعلق کند ومجرای مراره که افاده انصباب صفرا بمعده کند و وعاء مجوفی مثل اوانی وظرف

علام

علامتی که در وی ساکن باشد مثل طحال ویا متحرک باشد مثل معده واما مرض اوعیه یا آنست که بحسب
خلقت صغیرا واقع شده است ویا کبیر ویا ممتلی است ویا خالی آنکه صغیر است مثل معده
زیراکه اگر صغیر واقع باشد بمی اورث حدوث ورم آنکه در فعل او شد بدست چه بواسطه
ورم او را اتساع نتواند و ضغط حاصل می شود و کبیر مثلا اتساع تجویف الانثیین واما امتلا مثل
انسداد و بطون دماغ نیز و حدوث سکته و خلو مثل خلوی و بطون قلب از خون از نزف
شدید که مهلک است ورابع امراض سطح اعضاست وآن یا بحسب سطح عضوست در ان
عضو خلاف آن مطلوبست ویا بحسب ملمس عضو خلاف آنکه مطلوب است آن خلاف است
مثال او قصبه ریه است زیراکه در وی ملاست مطلوب که سبب سلامت نفس باشد وعدم
تاره در خشونت ومثال ثانی معده است زیراکه در وی خشونت مطلوبست تا افاده کند
غذا کند و هضم مطلوب ازو حاصل شود چه اگر ملسا باشد موجب ضیق غذا شود و تبوع
سریع الامعا انجا که مرض در علاج عسر است پس این مذکورات امراض خلقت است واما
آنچه باقیست از اقسام اربعه امراض ترکیب ثانی ازین اقسام مرض وضعیت ومراد وضع
اینجا موضع عضو است ومشارکت اما مرض موضع چهار قسم است یکی انخلاع عضو از مکانش
و زوال وار غیر انخلاع و حرکت عضو در موضعش نه بر وجهی که میباید وسکون او در موضعش
نه چنانکه می باید اما مشارکت باینست که عضو قریب باشد عضوی را یا بعید از عضوی باشد نه بر
وجهی که میباید وثالث امراض عدد است ومراد بامراض عدد آنست که مرض در عدد عضو
واقع شود مثل آنکه از جنس عضو زیادتی موجود شود واین دو قسم است زاید غیر طبیعی زاید
طبیعی مثل اصبع زاید وزاید غیر طبیعی زاید غیر طبیعی مثل کرمها که در بدن پیدا شود و مثل حصاه
مثانه ویا در عدد عضو نقصان شود واین نیز دو قسم است یا طبیعی ویا غیر طبیعی ونقصان
طبیعی مثل نقصان اصبع از اصابع که بحسب خلقت ونقصان غیر طبیعی مثل قطع یا آکل
اصبعی از اصابع که بحسب خلقت باشد رابع مرض مقدارات ومرض او آنست که مقدار عضو
زیاده شود زیادتی که مضر با فعال باشد مثل داء الفیل یا نقصانی که مضر بفعل عضو باشد مثل
صغر حدقه وزبان وغیر ذلک اینها از امراض ترکیبست وثالث از اجناس مرض تفرق اتصال است

که معر بفعل است یا بالذات همچنانکه منضب قومیت ویا بواسطه سوی مزاجست همچنانکه قد بیست
جماعتست از اطبا واما امراض مرکبه امراضی را گویند که حصول ایشان با جتماع امراض
دیگر باشد مثل اورام وبثور که مرکبند از سوی مزاج مادی وتفرق اتصال وزیادتی مقدار
مقاله در بیان تقسیم اورام بحسب مواد ودرین شش قسمت اخلاط اربعه که ماده ذو قوام است
وریح وماییه که ماده غیر ذو قوام است وباید دانست که آنچه متولد از خلط حار بالذات
یا دمویست ویا صفراوی ویا مرکب از هردو همچنانکه متولد از خلط بارد بالطبع ویا بلغمست
ویا سوداوی ویا مرکب از هردو وباید نیز دانست که خلط بارد بالطبع گاهی بوجه عرضی بالفعل
می شود وورم دموی محض را فلغمونی می نامند وصفراوی محض را حمره می نامند ومرکب را بسم
مرکب یعنی فلغمونیه حمره یا حمره فلغمونیه ودر اسم تقدیم خلط غالب بر مغلوب میکنند یعنی اگر دمویت
غالب باشد در ورم اسمش مقدم ذکر یافت واگر صفراویت غالبست آنچه موخر مذکور شد
واگر در ورم ماده که عبارت او بلست واقع باشد آنرا خراج می نامند واگر خراج عارض لحم رخو
شود مثل عنق وشبب فعل وفخذ ران که این مذکورات مصاب اعضا رییسه است بسبب آنکه طبیعت
ماده متوجه قلب را دفع بجانب ابط کند بسبب عکس میکند وماده که متوجه بجانب کبد است
دفع بجانب اربیه میکند وماده که متوجه بجانب دماغست به پس گوش دفع میکند پس اینها
مصاب اعضای رییسه باشند ودرین ماده خراج اگر کیفیت سمی که سرایت بقلب کرده باشد
آنرا طاعون می نامند نعوذ بالله من شره ومن شر ما خلق وماده بلغمی که موجب ورم باشد دو قسم است
یکی ورم رخو واورا اودیما می نامند بعبارت یونانی وسلع لین که او نیز ماده بلغمیست وفرق
میان دو بانست که اودیما مخالط جوهر عضواست وسلع متمیز است وغلاف وکیسه دارد
وورم سوداوی بر دو قسم است یکی صلابت است واورا بعبارت یونانی سقیروس می نامند
ودیگری سرطانست ودیگر انواع غدد است که ماده بواسطه استحکام سودا منعقد یافته
است وآن عبارت از بهر غده است در اعضا که او مترشحست از عضو ومتمکن در محل خود
لیکن بتحریک از جای میخزد بخلاف عقد که او بتحریک از محل نمیخزد واز جمله غددات خنازیر
که در عنق واباط حادث میشود وفرق میان صلابت وسرطان آنست که صلابت را وجع نیست وسرطان

شدید

شدید الوجع است وفرق میان این هردو ومیان اجناس غدد آنست که غدد متمیز است از محل
خاشست نظام عضواست وصلابت وسرطان متداخل ومخالط جوهر عضواست ودیگر ورم
مایی که از ماده غیر ذو قوام مثل استسقا زقی وقیله که آن عظم بیضتانست وشش یا پاست
وورم ریحی دو قسم است یکی نفخ است وثانی نفخه وفرق میان هردو بانست که ریح در نفخ
مخالط جوهر عضواست ومقاوم حس ووضع اصبع نیست وممتنع نیست بخلاف نفخه
که بوضع ید متفرق میشود ومجتمع است واز جمله اورام بثوراست واقسام او اقسام اورام است
زیراکه بثور اورام صغارست ومآل هر ورم یکی از سه چیزست یا صلابتست یا جمیع علامات
یا تحلیل ودر هر ورم مار اوقات اربع است که آن ابتدا وتزید وانحطاط وانتهاست وابتدا
عبارت از زمانیست که در و دفع طبیعت خلط را وظهور حجم عضو وارم وتغیر حرارت
از زمانیست در و زیادتی ظهور حجم است واجتماع مده وقیح وانحطاط عبارت از زمانیست
که در و تنزل ونقصان ورم وانتها زمانیست که در و بلوغ ورم بغایتست وهریک از این اوقات
اربعه با کلیت بحسب مرض از اول تا آخرش ویا جزئیست بحسب نوبت **مقاله**
در بیان اسباب سته **در بیان ستة ضروریه** چنین است که اسباب مغیره مر احوال ابدان انسانی یا حافظ
او ضروریست یا این معنی که اسباب موقوف علیه حیوه است ویا غیر ضروریست یعنی موقوف
علیه حیوه نیست واسباب ضروریه شش است اول هواست وثانی ماکول ومشروب وثالث
حرکت وسکون بدنی ورابع حرکت وسکون نفسانی وخامس نوم ویقظه وسادس استفراغ
واحتباس واین مذکورات اسبابست که انسانرا ضروریست زیراکه محتاج الیه است بالضروره
که اگر یکی ازینها در بعضی اوقات مفقود باشد بدن در معرض زوال است وبعضی ازینها اضطرار
واحتیاج بر وجهست که بمرتبه می باید که اگر نباشد خوف هلاک است وباید دانست که احتیاج
بهوا از برای ترویح قلب وتعدیل روح است باستنشاق واخراج فضلات دخانی بسبب
نفس واین ترویح وتعدیل بدین طریق است که هرگاه که منبسط میسازد وعضلات صدر والات
نفس را بجذب میشود بآلات نفس هوا بنابر ضرورت خلا وهرگاه که منقبض میسازد عضلات
صدر آلات تنفس را خارج میشود آن هوا زیراکه اگر خارج نشود اشتی از هوای محتاج الیه میشود

واین موجب عفونت قلب میشود و منجر بخفقان و هوارا تغیرات عارض می‌شود واین نسبت
تغیرات طبیعیست و تغیرات غیر طبیعی و تغیرات خارج از مجرای طبیعی اما تغیرات طبیعی تغیراتیست
که بحسب فصول است یعنی بهار و تابستان و تیره ماه و زمستان و فصول نزد اطبا و غیر فصول
منجمین زیرا که طبیعت طبیب از ربیع زمانی میخواهد که در روئیدن و نشو نمای نباتات و اشجار است و
دران زمان در زمانها معتدله احتیاج بدثار خشک نیست و احتیاج بترویح مفرط نیز نیست و از خریف
زمانی مقابل ربیعست میخواهد و صیف جمیع زمان حار میخواهد و شتا جمیع زمان بارد میخواهد پس
بربیع جمیع زمان معتدل در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست میخواهد و مزاج صیف حار
یابس است و مزاج خریف بارد یابس است و مزاج شتا بارد رطب و هر فصل از فصول نسبت موافق
مزاج صحیح کسیست که آن فصل مناسب مزاج اوست و مخالف آنکسیست که سوء مزاج مناسب
آن فصل دارد مثلا کسی را تابستان موافق مزاج صحیح افتاده است و این فصل موافق مزاج
اوست و کسی را سوء مزاج بواسطه کثرت بلغم است و بدین سبب مبتلا بمرض فالج و یا بعصب (?)
است و فصل زمستان مخالف سوء مزاج صاحب رعشه و فالج است پس چنین که هر فصل موافق
مرضی میباشد و مزیل مرضی زیرا که امراضی که حدوث آن بواسطه رطوبات و بلغمیات فصل
تابستان موجب تحلیل آن مواد است و ازاله آن مرض میکند و امراضی که حدوث آن در
تابستان است فصل زمستان موجب تسکین مواد است و علی هذا القیاس و بهترین
فصول آنست که وارد بر واجب خود باشد مراد آنست که هر یک بر مقتضای خود باشد یعنی
فصل زمستان مقتضی برد و میباید که سرد گذرد و علی هذا القیاس هوای معتدل بجودت
آنست که پاک از مخالط بخار و دخنه باشد که مانع از کشف آسمان نشود مگر در حالی که فساد
عام عارض هوا باشد و هوای نقی صافی آنست که مخالط وی بخارات و دخان باشد و مراد
بانام که جمع ادخنست و آن عبارت از نسبت (?) است و بخار جمع بخارات و مراد بان بخار
اشجار است چه هوای که مکث در بعضی مواضع میکند ردیست و مراد بخار جسم مرکب از اجزای مائی
و هوائیست و مراد بدخان جسم مرکب از اجزای ارضی و ناریست و هوای ملاصق و داخل
مغاکها که محل کثرت نقل درختان است نیز چنین است و خصوصا که درخت زرد و درخت جوز و انجیر که باشد

[illegible]

مجاورت آن مفسد هواست و هوای مواضع غایره و در تنور احسن است **مقاله در بیان کیفیات**
اهویه و مقتضیات فصول اربعه باید دانست که هوای حار محلل رطوباتست و مرخی اعضا
و اگر در حرارت باعتدال باشند موجب حمرت وجه و طراوت او میشود بسبب آنکه جذب
خون بظاهر بشره میکند و اگر حرارت بافراط باشد موجب صفرت وجه میشود و بسبب تحلیل
آنچه جذب کرده است و بسیاری عرق زیرا که از انفعال حرارت توسع مسام است و اذابه
بلغمها و رطوبات جامده و چون حرارت و از او ادرار عرق کند هر آینه موجب تقلیل بول باشد
زیرا که رطوبات بدنی بعرق مسام خارج شود و کثرت حرارت هوا موجب ضعف هاضمه است
و عطش چه ظاهر است که بسبب تحلیل رطوباتست و حصول اشتیاق طبیعت ببارد رطب
و عطش همین معنی دارد که اشتیاق الطبیعه الی البارد الرطب و هوای بارد موجب استواری
بدنها و اعضاست و مقوی قوه هاضمه است و موجب کثرت بول و ادرار و سبب احتقان (?)
رطوباتست و نیز مقلل نقل است که مسامه بر از است (?) و بسبب انعصار عضل مقعد است و
مصاعد معا مستقیم ریه عضل را پس موجب جلب بایه بول میشود و هوای رطب ملین جلد
و مرطب بدنست و هوای یابس ضد این و هوای کدر موحش نفس است و مراد بکدورت
هوا آنست که او دخنه و ابخره کثیفه مخالط او باشد و فصل ربیع که بهارست در و ثوران و طغیان
اخلاط بدنست و این ثوران موجب حدوث امراض ناریست زیرا که هوای ربیع موجب سیلان
مواد و فصل زمستان مورث امراض بلغمیست و علی هذا القیاس زیرا که در هر فصل بسیاری
از امراضیست که مناسب آن فصلست چنانچه بتمه جنین که گذشت و اشر فصول در اصابت
امراض خریف است که تیر ماه میخوانند خیر فصول اربعه ربیعست که بهار میخوانند و استحاله هوا
بایجاب کیفیت میباشد باین طریق که یا گرم میشود و یا سرد و یا استحاله در جواهر هوای شود
و آن باین طریق است که متعفن میشود و یا فاسد میشود و این تغیر را در هوا باصطلاح اطبا
وبائی میخوانند و این تعفن که عارض میشود مر هوا را شبیه بتعفن نیست و امثال این در مواد اخلاط معفن
و معفن قلبست و معد او زیرا که اقرب تعلق است از روی وصول از سایر اعضای
باطنی زیرا که هوای متعفن از راه تنفس بالفعل باو واصل میشود **مقاله در بیان اختلاف هوا**

باختلاف بلدان بباید دانست که حال هوا مختلف میشود باعتبار بلدان بواسطه امور
سماوی و بواسطه امور ارضی و آنچه از جهت سماوی است یکی از آنها بعد بلدانست از خط استوا
و یا قرب اوست بخط استوا و این را عرض بلدها میخوانند و هر بلدی که مقارب مدار راس
سرطانست در شمال و یا مقارب مدار راس جدیست در جنوب این بلدها اسخن بلدانست
بحسب ضیف ازان بلاد که بعیدانست او بخط استوا و بباید دانست که نقطه موضوع بر خط
استوا است اعدل بقاعست بحسب این اعتبار بمذهب اصح زیراکه اعدل امزجه مزاج سکان
اقلیم رابع و این رای مذهب امام محروف جمعی از محققین است و دلایل بر بن دارند و اعدلیت
راجع بهواست و ثانی از امور سفلی ارتفاع بلدانست و انخفاض اوست و بلد مراجع برودت
و ثالث جبال واقع بر حوالی و اطراف بلدست و در بن نیز بحسب قرب و بعد حال هوا مختلف
میشود زیراکه جبل موثراست در هوای بلد بسبب آنکه جبل یا شمالیست و یا جنوبی و یا شرقیست
و یا غربی بر هر تقدیر چون قریب باشند موثر است در هوای بلد بر وجوه بحسب ردائه و جودت
اما جبل شمالی موجب انعکاس شعاع آفتاب بر بلدی شود و این موجب حرارت و سخونت
بلدانست و حبس ریح جنوبی بر بلد میکند که مطلوب نیست و منع ریح شمال میکند که هبوب
آن مطلوبست و موجب صحت و جبل شرقی حبس ریح غربی بر بلد میکند که هبوب مطلوب
نیست و منع ریح شرقیه میکند که هبوبش مطلوبست و جبل جنوبی منع ریح جنوبی از بلد
میکند که هبوبش مطلوب نیست و جبل ریح شرقیه بر بلد میکند که حبس آن مطلوبست پس
بهر تقدیر جبل جنوبی و غربی از شمال و شرقی افضلست پس معلوم شد وجوه تاثیر جبل
در هوای بلد و جودت و ردائه هر یک از جبل به نسبت بلد و رابع از امور سفلیه بحارست
و بحار که یاد رفت در هوای بلد و بلد بحری آنست که بقرب بحر واقع باشد عام که بر ساحل بحر باشد
و یا بر جزیره باشد که بحر محیط بان بلد باشد و هوای بحر موجب ترطیب بلدانست و اگر بحر بر شمال
بلد باشد اعانت بر برودت هوای بلد میکند و اگر بر جنوب بلد باشد موجب غلظ هوای بلدانست
و سبب رطوبت و سخونت او و اگر بحر محیط به بلدانست نسبت هوا در ردائت و جودت بلد
برابر است و خامس ریاحست و او نیز موثراست در هوای بلد و شمال که اطلاق او بر بادی که از

جانب

جانب شمال می وزد نیز می کنند و این نسیم موجب شدت و استواری و مقوی بدنست و مانع سیلان
مواد ظاهر است و مسدود مسام و مقوی هضم است و غافل بطن و مدر بول و از بن ریح افضل
ریاح است باعتبار اکثرت منافع اگرچه مضرت او از جهت تسدید مسام و ایجاب نزلات
و زکام و اوجاع اعصاب و اعضای عصبانی مثل مثانه و رحم و جنوب که مراد بان ریح جنوبی
است مرخی قوا است مفتح مسام و منور اخلاط و مثقل حواس و این ریح مفسد قروح نیز
هست زیراکه مرطب است و مورث حمیات عصبیست چه عفونت از تاثیر حرارت غریبی در شیئی
ارطب حاصل می شود و چون اسباب مهیا باشند تعفن قریب الحصول است و دیگر صبا است
که مراد بان ریح صباست و ان نسیمست که از جانب مشرق میشود و او قریب باعتدال است
و بهترش آنست که هبوبش در اول بهار باشد بوقت بهار و تابستان و دبور که عبارت از
نسیم جانب غربست نزدیک بصباست در جودت و بهترش آنست که هبوبش آخر بهار باشد
و صبا بهتر از دبور است **مقاله در بیان حرکت و سکون** بباید دانست که حرکت موجب سخونت
است پس مادام که مبالغه بحد افراط نباشد و هرگاه که مجاور بحد افراط باشد موجب تحلیل
بافراط است و این موجب تبرید زیراکه تحلیل در رطوبت غریزی میشود و این مستلزم تحلیل
در حرارت غریزیست زیراکه نقصان او در محل مستلزم نقصان در حال است و سکون بافراط
موجب استیلای برودت است زیراکه موجب انعکاس حرارت غریزی مفقود است که ان حرکت
است و مرطبست زیراکه حرارت غریبی که محلل رطوبات است محققست و حرکت شدید
را تسخین اکثرست و حرکت کثیره اگر شدید نیست تحلیلش اکثرست و گاهی حرکت را اسباب
معینه و حرکت را مقارن می شود مثلا آهنگر که در پیش آتش کار میکند و گاهی مقارن حرکت
اسباب مضاده می شود مثل قصار که در آب حرکت میکند در او تاثیر موافقت و در تاثیر
مخالف **مقاله در بیان نوم و یقظه** که عبارت از خواب و بیداریست و خواب اشبه است بسکون
و بیداری اشبه است بحرکت و از فواید نوم طبیعی تقویت همه قوی طبیعت باحتقان حرارت
غریزی و نوم زیاده بر قدر طبیعی مرخی قوی نفسانی است و مرطب سالک روح و مزیل
اصناف اعیاست و اگر نوم واجد ماده مستعد است مر هضم را میکند هضم او و مستعد نضج ماده موجود

در بدن میکند و مانوی آثار او بظهور می آید و اگر نوم بر خلای معده واقع شود موجب تبرید است
بسبب وفور تحلیل چه مقرر است که کل شیء جاوز حده انعکس ضده زیرا که تحلیل که از نار
حرارت است بنهایت انجامد که در آن شیء که تحلیل در او واقع شده است برودت که ضد حرارت است
حاصل شود و بیداری ضد مذکورات است و اگر بافراط انجامد مضعف دماغ است و
بسیار است که بیداری بافراط موجب احتراق اخلاط صالحه باشد و خواب بافراط مورث
امراض رطوبی بلغمیست و غالب از آثار نوم تسخین باطن و تبرید ظاهر است بسبب عود
و رود رفتن حرارت بداخل **مقاله در بیان عوارض نفسانی** و بعضی از عوارض نفسانی محرک ارواح است
بجانب داخل مثل غم و فزع و بعضی محرک اوست بخارج مثل غضب و فرح و بعضی محرک است
بجانبین که خارج و داخل است مثل غضب و خوف و عارض بسیار است که تحریک روح بجانب
خارج قوه بعنف میکند و تحریک بزین وجه و شده آن موجب خلو قلب است از روح و باعث
اختناق اوست و اگر تمام بجانب خارج حرکت کند موجب اختناق اوست در دل هر دو موجب
هلاک است مثل فرح غالب و با فرح و سرور مفرط و باید دانست که بسیاری از تصورات سبب
امور طبیعیه میشوند مثل کند شدن دندان از تصور بخوردن ترشی و این بسیاری از اشیاء
مقاله در بیان آنچه ماکول و مشروب میشود و هر چیزی که ماکول و مشروب میشود او را تاثیر
است در بدن انسان و این تاثیر بر وجوه ثلثه است زیرا که خالی از این نیست که موثر بحسب
کیفیت است و بس مثل تبرید و تسخین و ترطیب و تجفیف فقط و یا موثر بحسب ماده است
و بس مثل تغذیه و یا موثر بحسب صورت نوعیه است و بس اول دوا است و ثانی غذا است
و ثالث ذوالخاصه است مثال اول زنجبیل و کافور و مثال ثانی گوشت و نان و مثال ثالث
چون ذوخاصه نافع و ضار می باشد مثل فادزهر و بیش و یا آنکه مرکب از سه باشد اگر مرکب
از کیفیت و ماده باشد دوای غذائیست و اگر مرکب از کیفیت و صورت باشد دوای ذوالخاصه
است و اگر مرکب از ماده و صورت باشد غذای ذوالخاصه است و در ترکیب اگر جانب
کیفیت غالب است در اسم تقدیم دوا بر غذا است و دوای غذائی میخوانند و اگر جانب ماده غالب است
غذای دوائی میخوانند و علی هذا القیاس و اگر مرکب از سه باشد غذای دوائی ذوالخاصه میخوانند

و دوا سم

و دوا سم تقدیم جانب غالب میکنند بر مغلوب و آنچه تاثیر بجمله جوهر خود میکند و آن آنست که
فعل او بصورت نوعیه اوست مثل قوه جاذبه سقمونیا صفرا را و آنچه مرکب بآن مستعد
قبول این خاصیه شده است مزاج است زیرا که در حکمت مبین و مقرر شده است که بعد از حصول
مزاج مرکب مستعد قبول فیضان صورت و نفس می شود از مبدا و خاصیات مترتب بر آن میشود
چنانچه حال ذوالخاصیات مشهوره است و هیچ مزاج کیفیت از کیفیات اولی نیست که آن
قوه فعلیست و یا قوه انفعالیست و قوه گاهی ملایم مزاج انسانست و گاهی منافی مزاج اوست
مثال ملایم قوت حاصله مثل فادزهر و مثال منافی قوه سمی حاصله در بیش چنانچه پیشتر که
بآن اشارت رفت و مراتب ادویه در قوای که بحسب کیفیات اربعه است چهار است اول مثلا
تسخین در مرکب طبیعی بر وجهی که تکرار و اختیار بیشتر از او حاصل نشود و ثانی اقوی از او ما بر
وجهی که اختیار او بحد اضرار نرسد مگر آنکه بتکرار یا بمقدار انجامد و یا بیشتر افتد و ثالث آنست
که فعل او بالذات موجب ضرر بین است لیکن باهلاک نمی انجامد و رابع آنست که تناول و اختیار
او بالغ بحد اهلاک است و این خاصیت ادویه سمیت و مقیس الیه در تناول مقدار معتدل
به بدن معتدل المزاج است و اول که بدن معتدل المزاج در مقدار معتدل متاثر شود معتدل است
و ثانی که متاثر شود و اثر که محقق باشد مگر بتکرار درجه اولی است و ثالث که متاثر شود و اثر
که ظاهر باشد و متضرر نشود مگر بتکرار درجه ثانی و رابع که متاثر شود و متضرر نشود مگر بتکرار درجه
ثانی و رابع که متاثر شود و متضرر نیز شود بتکرار درجه ثالث و خامس که متاثر شود و متضرر
نیز شود و با هلاک رساند درجه رابع است و این را دوای سمی میخوانند مثل افیون **مقاله در بیان
فعل و انفعال** باید دانست که هر چه وارد میشود بر بدن انسانی از اشربه و اغذیه و حیوان و
و بدنها تاثیر و تاثرات که آن عبارت از فعل و انفعال است زیرا که بعد از ورود خالی از این
نیست که وارد متغیر از بدن نمیشود یا بدن متغیر از وارد می شود و یا آنکه متغیر از بدن می شود و تغییر
نیز در بدن می کند و یا از بدن متغیر نمیشود و تاثیر در بدن می کند و مراد باین تغیر آخر تغیر در معنی میخواهند
که آن تاثیر بحسب صورت نوعیه است اگر این تاثیر از غذا صادر شود غذای ذوالخاصیه است و اگر از دوا
صادر شود دوای ذوالخاصیه است مثل افاده برد و افاده برگوشت و قسم اول که تاثیر دارد از بدن باشد

خالی از این نیست که تشبیه ببدن وارد یا نی یعنی جزو معتدل میشود یا نی اگر میشود آن غذای مطلق
واگر تشبیه ببدن ندارد آن دوای معتدل است و قسم ثانی که تاثیر در بدن وارد واز بدن نیز
متاثر میشود این خالی از این نیست که اکثر فعل او انفساد چند نسبت یا نی اول از این دوای کیست
و ثانی از این دوا اگر تشبیه ببدن دارد غذای دوا ایست واگر تشبیه ببدن ندارد دوای
مطلق است و قسم ثالث از اقسام اول که از بدن متاثر متغیر نمیشود و تاثیر در بدن دارد و مفسد
و مهلک است واو سم مطلق است و سم یا حار است که حرارت او اعانت در تحلیل روح میکند مثل
سمیت سم افعی و یا بارد است که برودت او اعانت در اطفای حرارت غریزی میکند مثل بیش [illegible]

فصل بباید دانست که هر چه غذا دهد بدن نسبت سخن بدنست زیرا که آن
غذا خون میشود و خون چون حارست سخن است لیکن این تفاوت هست که خون از غذای
حار اسخن از خون غذای بارداست و تاثیر نیز در تسخین بدن اقوا دنجاست و بارد بضد اینست

مقاله در بیان غذا با اعتبار حالش و غذا معتبر حال بدنست بحسب کیت و کیفیت واما بحسب کیفیت
چنانچه بیشتر که معلوم شد اما بحسب کیت اگر چنانچه ازدیاد در مقدار غذا واقع شود مبرودت
وایا لمکر انکه برد عفونت طاری شود زیرا که حصول عفونت از تاثیر حرارتست در شی رطب
واین مانع از حصول برودتست و نقصان در غذا از مقدار معتاد موجب و مورث ذبول است
وغذا یا لطیف است و یا کثیف است و یا متوسط در کثافت و لطافت و غذای لطیف آنست
که ازو خون رقیق حاصل شود و کثیف آنکه خون غلیظ ازو متولد شود و وسط آنکه ازو خون معتدل
در غلظت و رقت حاصل شود و کثیر الغذا از طعام آنست که اکثر آن بتحلیل بدم شود و قلیل
الغذا بر خلاف این مثال اول اما هم تخم مرغ است و مثال ثانی زرده تخم مرغ جوشیده و جس
الکیموس از غذا آنست که ازو خون صالح متولد شود و ردی الکیموس مقابل او و امثله جمیع
اینها در معرفت قوی اغذیه معلوم خواهد شد مقاله در بیان آبها در بودنها و اطبا برین اندکه آب
غذا نمیشود زیرا که بسیط است و هر چه بسیط است قابلیت غذا ندارد و اختیار شرب او بواسطه
بدرقه غذاست از مجاری ضیقه و منافع دیگر از تبرید و ترطیب و ادرار و تسکین عطش
وغیر ذلک من المنافع و افضل آبها اینست که جاری بر روی زمین پاک باشد و بعید المنبع باشد و از جانب

جنوب بجانب شمال رود و بعد از آن اگر بر روی سنگ رود و شدید الجری باشد زیرا که جریان
او باین خصوصیت مفید لطافت و تخلص از قبول عفونت و فساد است و یا از جانب
غرب بشرق رود و بحسب وزن خفیف باشد و اتصاف او باین اوصاف مختلف نیست
وانچه خالیست و از این اوصاف و موجب جزایست و گفته اند که تقطیرات غلیظ انطرف
متعدده موجب لطافت و تخلص اوست از کدورات مواد فاسده و آب مطبوخ افضل
از آب غیر مطبوخ است زیرا که طبخ تحلیل تلخ میکند و مفید سرعت انحدار است و از آبهای فاضله
وارد آب بارانست و خصوصا که در تابستان باشد زیرا که حرارت هوای صیفی فضلات او را
بتحلیل می برد و از شوایب ردیه پاک می سازد اما آب باران قبول عفونت سرعت میکند بنابر
لطافت و اگر جوشانند مفید عدم قبول عفونتست و همچنین اگر عوض او از جوشانده خورند
وآب چاه ردیست قیاس آب چشمه زیرا که بواسطه حرکت و قوت آب چشمه بیرون که بواسطه
حرکت و قوت آب چشمه بر روی زمین آمده است و آب چاه بواسطه سستی در نشیب چاه
مانده است یکی از اسباب رداءت این گفته اند و همچنین است در دواتی که مرور در معدن
رصاص و نحاس میکند و گفته اند که از خوردن این آبها بعضی امراض حادث میشود مثل
قروح امعا و ضعف معده و غیر ذلک من الامراض الردیه و آب نزوله آن عبارت از اینست
که بر روی زمین آید و جریان نکند و بواسطه ارحاشش کثیره رود و این نیز بسبب مزید
بدی آب می شود و این آب زرد از آب چاهست و آبهای برف و یخ غلیظ است خصوصا
که بوقت زمستان باشند و همچنین در بدی آبهای ایستاده که مجتمع در باب جنت که مائی آجام
عبارت از آنست چه شرب او مولد بلغم و مرار است خصوصا که در تابستان باشند و
مورث امراض طحال و استسقا و غیر ذلک من الامراض است و آبی که غالب برو قوت حدید است
یعنی مرور بر معدن حدیدیست مقوی جمیع احشا و اعضای درونست و محرک قوت نفسانیست
و مانع جوع کاذب که آن عبارت از اسهال مختلف و استطلاق بطن و یخ و برف پاکیزه که با او چیزی مخلوط
نشود ردی نباشد خواه او بذات خودش محلول باشد خواه با او تبرید آب دیگر کنند یا نشاندن جالست
لیکن بواسطه شدت برد اکثف آبهاست و تکثیف بلغم و مضیق مجاری خصوصا مجرای نفس است و اکثار رشاید

کر قبلی دهواوی را در بعضی احیان اکثار آن مجوز باشند واکر مضرت او باعصاب لاحق میشود
وطبخ او موجب صلاح اوست واب سرد اکر معتدل المزاج اشامند موافق اصحاب حار
المزاجست و بلغمین واصحاب امزجه بارده و رطبه را مضرت زیراکه موجب نضاجت بلغم
ورطوبات و مورث امراض بلغمیست اکر متوی معده و محرک شهوة خارج المزاج است و
اختیار اب کرم نیم حرارت معتدله هضم است و موجب طفو غذاست و مداومت ان مورث
استسقاست واب نیم کرم معیشست وکرم تر ازان بوقت عطشان وثقل معده از طعام
ووجع قولنج موجب قی و خلاصی ازانست واختیار اب نیم کرم بوقت سعال یابس مسکن
وموجب سهولت خروج بلغم است وو طایفه از مرض را اختیار اب کرم نافع است اصحاب
ماذولیا وصرع زیراکه ضد مزاج سوداست واب بارد موجب اسهال است در اول و بعد بواسطه
و بعد ازان موجب حبس بواسط تخفیف و مداومت و مواظبت او موجب هزال و نحافت
نشافت بدنست و مورث و مولد حکه است در اعضا و انهای او چوبت و ابهای غلیظ
مولد حصاه و مسدد است چه غلظت در اب بواسطه اختلاط ارضیست زیراکه رقیق
ان بواسطه تاثیر حرارت لطیفه یافته از مجاری طبیعه میکذرد و غلیظ می ماند و تاثیر حرارت
منجمد میشود و مسطون واصحاب اسهال بسیار است که از شرب اب غلیظ منتفع میشوند و سبب
ظاهر است واز مصلحات و تریاقات ابهای غلیظ و شور اختیار جرعهاست بعد ازان
وآبی که مرور بر معدن نوشادر کند خوردن او مورث اسهال است وجلوس در و واختصاص
باو همین خاصیت دارد وانکه مرورش بر معدن زرک باشد حبس جمیع سیلانات میکند
خواه سیلان از رحم باشد یا اخلاط دیکر لیکن ظاهر از سیلان خونست واین نیز خواه
بطریق جلوس باشد و خواه بخوردن اما شدید الحذر است بسبب جلب جمیات واب نمک
را بعضی از اطبا موجب صلاح مزاج دانسته اند **مقاله در بیان اسباب احتباس و استفراغ**
که هر یک ازین دو در وقتی میباید و در وقتی نمیباید چراکه خالی ازین نیست که مزاج و بدن
صحیحست یا سقیم واکر صحیح حفظ صحت حاصله ضروریست واکر سقیم استرداد صحت زایله
اسلم و اولیست پس بهر تقدیر احتباس در وقتی و استفراغ در وقتی باید و سبب احتباس سده ماسکه قوت

باضعف

باضعف هاضمه یا ضعف دافعه است و یا ضعف مجاریست بنابر عدم احساس و سده واقع در مجاری
ازین قبیل است و یا غلظ ماده است و یا کثرت ماده است و یا بروح اوست و یا فقدان
احتباس است بنابر عدم انصباب منبه ضرر است بر بزر و قیام بقضای حاجت و سبب این
فقدان می تواند که وقوع سده در مجاری مرارها باشد که مانع از وصول منبه است که این خواص
و یا انحراف طبیعه است بجهة دیکر چنانچه در استفراغات بحرانات می باشد و سبب استفراغ نیز
در نشان او احتباس است قوت قوة دافعه است زیراکه اکر ضعیف می بود موجب امساک
می شد و یا ضعف ماسکه است چه قادر بر امساک نیست و یا اذیت ماده است بثقل
و موجب ثقل یا کثرت اوست و یا غلظ جوهر اوست و کثافت او و یا بسبب رقت او
و برقه رشیه مجاری اعانت میکند در تقدیم زیراکه هرجاکه ماده رقیق باشد و مجاری واسع نیست
ازو در مجاری بروک و کثرت او موجب تمدید است و یا ایذا بسبب تفرق اتصال است
واکر اعتبار ترکیب در اسباب کنی علت در احتباس و استفراغ اقوی باشد و هر یک از
احتباس و استفراغ اقوی باشد واکر هر یک از احتباس و استفراغ برو جهی که می باید
نباشد مورث امراض کثیره است و تحقیق این سخن موقوف بر جمیع بر قوانین علاج است
فارجع الیها حتی ینفق الیک **مقاله در بیان موجبات استحمام** و در تعریف حمام صاحب
موجز رحمة الله چنین کفته اند که خیر الحمام قدیم البناء واسع الفضاء عذب الماء معتدل الهواء
و هر یک ازین قیود فواید است تقدم بنا بر سبب انکه هر چند دیرینه است بخارات ردیه که از
اهک و ساروج حاصل می شود ازو منتفی شده است و سعت فضا بسبب انکه اکر ضیق
نباشد هوای او وریح التعفن و شدید حرارت و عذوبت اب بسبب انکه اکر شور باشد
منفذ ازو شخص میشود که اب شور بحکم و کوشت در می آید و مضرات بدنی دیکر نیز بسیارست
و معتدل الهوا بیان فایده حاجت نیست چه از سرد بغایت منافع حمام مرتفع است واز
کرم بغایت نیز منافع مرتفع است الا امراض از موات بغایت بارد را مفید است و حمام
مشتمل بر سه مرتبه از خانه است مرتبه اول مبرد و مرطب است و مرتبه دوم مسخن و مرطب است و مرتبه
سیوم مسخن مجفف است و مراد از ثالث کرم خانه است و مدوم میان تراوه باول و یاشو خانه و ...

و باید دانست که حمام را تاثیرات است و تاثیرات بعضی بالذات مثل تسخین و ترطیب و امثالش
چنانچه مذکور شد و بعضی بالعرض مثل تبرید هوای او بواسطه تحلیلش روح و حرارت
غریزی و تخفیفش بدن را زیرا که کل اشیا وحده جانس ضد مورد داشته اند چه تحلیل اگر
بغایت و نهایت انجامد تبرید حاصل می شود و آب شدید الحرارت موجب سخافت جلد
و بدنست چه جلد راست و مسام را گشاده می سازد پس حاصل می شود از آب و از هر
چیزی که ترطیب بدن کند و مانع از تحلیل باشد و از تاثیراتی که حمام را بالعرضست تسخین
اوست بواسطه هضم و نضج و استعمال حمام گاه بطریق یبوست می باشد و گاه بطریق رطوبت
و مراد بحمام یابس آنست که شخص داخل در و استعمال آب بکند این محقق و مسخن است
زیرا که رطوبات بدنی بعرق حاصل از حرارت بتحلیل میرود و مراد بحمام رطب مقابل اینست
و هر کس که ترطیب از حمام کند او را احتراز از تعریق و تحلیل باید بود و ترک دوام جلوس
در حمام باید کرد و استعمال آبهای معتدل در حرارت و برودت باید کرد و حوض را در آب
نیم گرم زمانی مدید غوطه باید داد تا ارخا و تلیین عضو و فتح مسام بدن نیک متاثر از رطوبت
شود و بعد از آن دیگر مکث نکند و همچنانچه در دخول تدریج می باید در خروج نیز تدریج می باید
خصوصا در فصل تیرماه و زمستان چه هوا را در این دو فصل بعد از خروج حمام تاثیر عظیم
است زیرا که مورث نزلات شدیده است و منجر شدن آن نزلات بامراض ردیه مهلکه
است مثل ذات الجنب و سل و فالج و استسقا و غیر ذلک من الامراض المناسبة بهذین الفصلین
والبته بیرون آمدن از حمام بصحن که آن جامه خانه است تامل و تدریج تمام می باید و اگر
بعد از بیرون آمدن بمرهم بدن به روغن گل کند صواب باشد زیرا که موجب حبس رطوبات که بدن را
از و کسب کرده است میشود و این مطلوبست و چون مراد از دخول حمام ترطیب بدن
باشد و این فعل مناسب بدن الجثه یابسه است و در جامه خانه که زمانی که طویل مکث کند
تا مناسبت تمام بهوای بیرون حاصل شود آنزمان بیرون آید و دخول بر خلای معده موجب
تخفیف بدنست و مناسبت خصوصا که عرق شود و خصوصا عرق با فراط انجامد و بر امتلای
معده کما ینبغی نیز نیک نیست مگر کسانی را که لاغر باشند و مراد تسمین بدن باشند زیرا که ردا [illegible]

دخول حمام از آنجهت که موجب سده است چه اگر در حمام عرق و تحلیل بسیار شود و در مواد و اخلاط
یبوست طاری میشود و این موجب سده است و دیگر چون حرارت حمام محلل رطوبات است
از اخلاط و غذا و بدن را از ما یتحلل که از جهت بشره ظاهر بدن جذب میکند و این سبب
سمن است و فربهی لیکن سبب سده نیز هست و علامات حدوث سده که بعد از دخول حمام
باشد ثقل و تمدد در جانب ایمن و قرب کبد است و تدارک آن بتبریدی که مفتح سده است
باید کرد مثل سکنجبین بزوری و قرص افسنتین و امثال آن چنانچه در معالجات سده مذکور است
و آنکس که اختیار دخول حمام میکند او را محترز از تناول اشیا حاره و بارده بالفعل
می باید بود نزد دخول حمام زیرا که ارتکاب اشیا مذکوره موجب و مورث امراض ردیه
است مثل ذبول و استسقا بسبب سرعت نفوذ این اشیا بمواضعی که در آن مواضع بواسطه
سعت مجاری بسیار و از آن تشرب میکند و تاثیر بقدر آن در بدن میکند چون حار
باشد موجب ذبول شود و چون بارد باشد موجب استسقا و فالج و غیر ذلک از امراض
مناسب متناول باشد و از جمله مضار حمام چون ارخا و تلیین عضو میکند موجب سهولت
انصباب و اخلاط باعضای قابله ضعیفه است و اضرار بعصب زیرا که اعصاب خواه
عصب حس باشد و خواه عصب حرکت چون از اعضا ذکی الحس اند از مضار و منافع
بسرعت متضرر و منتفع میشود و تحرز از اشیا بارده سرعت بسبب آنست که رجوع از عضو
ذکی الحس منتفر شده رجوع بمبدا اعصاب میکند حاجتا و اصلاحا همچنانچه در تشنجات
واقع میشود و سبب اکثری اینست و افراط جلوس در حمام موجب تحلیل حرارت غریزیست
و سقوط شهوت طعام و آبهای حمامات مختلف است بعضی بورقیست و بعضی کبریتی و مالحی
و غیر ذلک می باشد و ازین جهت احکام آن مختلف می شود و آب بخصوصیات مذکوره یا طبیعی
است و یا بسبب احداث واقع است و بهر تقدیر هر یک از امراض را فایده ضروری هست و اما
آب کبریتی محلل و ملطف مواد است و مزیل ترهل و بیسی است و نافع اکثر امراضی که در جلد
طاری میشود مثل جرب و حکه و قوبا و امثال آن و نافع اعصاب مواد بتوزیع است و نافع
عرق مدنی که معروف برشته است و آب نحاسی که منبع آن بمعدن نحاس است و یا بر معدن نحاس مرور میکند

و آب حدیدی که مراد در وی سابق است یعنی بر آهن میگذرد یا منطفی شده است و آب شور
اینها همه نافعند از امراض بارده رطبه و اوجاع مفاصل و استرخاء اعضا و ربو و امراض گرده
و تنگی نفس و مثانه و جبر کسر است که آن بستن استخوان شکسته است و نافع و مایل است
و هر یکی از اینها را خصوصیتی در نفع ببعضی اعضاست و آنچه مذکور شد علی الاجمال بود زیرا که
آب حدیدها را خصوصیت با حشا و اعضای داخلیت مثل معده و طحال و بخاری نافعست
از امراض دهان و حلق و مثل لهاة و لوزتین و خشم که در و استرخاء و رطوبت کثیره دارد و ...
که در ورطوبت و در نفع بسیار است و اما آب بحر و مراد بحر جنس هر آب ایستاده بسیار ایستاده
مثل عمان و قلزم و در اکثر شور و تلخ می باشد و در استعمال او از بعضی امراض فایده است
و از بعضی دیگر مضرت و آن بعضی که در و فایده است چون آب بحر بحسب مزاج حار رطب
و یا حار مایل به ... پس از امراض بارده یابسه و یا بارده رطبه بحسب استعمال مفید است
مقاله در بیان نفعی که آن عبارت از نشستن و گردیدن در آفتاب است و جلوس در آن
و این بحسب قلت و کثرت متفاوت است و بالجمله این نیز بحسب امزجه از وجهی مفید است و از
وجهی مضر زیرا که اگر شخص مبتلا بمرض فالج و یا استسقا باشد او را گردیدن در آفتاب
غلطیدن در ریگ گرم بسیار مفید و منجح است و اگر چنانچه مبتلا بامراض حاره و صفراوی
و یا دموی باشد بسیار مضر است و اجتناب از آن لازم است و بهر تقدیر محلل رطوبات
و مبالغه در آن شدید التحلیل است و باید که سر در خود را در آفتاب برهنه نسازد و مراد
این شدت حرارت آفتابست زیرا که اگر آفتاب شدید الحرارت نباشد چنانچه در فصل
بهار چه درین فصل کشف اعضا را و کات معتدل می باید کرد که فایده در اینست و این مراد
سید الثقلین صلی الله علیه و سلم موافق و مطابق است که فرموده اغتنموا برد الربیع مضمون اینکه
گفت پیغامبر که یاران زینهار تن مپوشانید از باد بهار هر آینه درین فواید
بسیار است و شفای از امراض و استقامت بیماریست و آنکه بوقت صیف باشند چون ظاهر جلد
بواسطه کثرت حرارت منکاشف شود هر آینه مانع از تحلیل رطوبات مفسده است **مقاله**
در بیان خاصیت دفن ... در ریگ و تو ... بدن و بعضی اعضا در بعضی امراض ...

وباید

و باید دانست که اندفان در ریگ گرم مزیل ورم استسقاست و نافع از مرض فالج و منشف رطوبات
معفنه است از جلد و مسکن بعضی اوجاع و تقویت اعضا بروغن زیت ... مرضا ...
و نافع از تشنج و احتباس بول و در مطبوخ روباه و گرگ نشستن افضل علاجهاست در وجع مفاصل
و نقرس و اما نشستن در آب و گلاب و قدری ... که برد و بوقت غشی نافع و مفید است
و مزیل غشی است و منعش قوه و حرارت غریزی و مزیل کرب و لذت است و این تدبیر
مضر است اصحاب نوازل را و قوه ضعیفه بارده را و خصوصا صداع بارد را **مقاله در بیان**
اسباب سخونت و برودت و یبوست و رطوبت و باید دانست که از حکمای اطبا جالینوس حصر اسباب
سخونت در پنج چیز کرده است و از این پنج چیز حرکت زیرا که حرکت مفرط موجب افراط تحلیل
که منتهی به تبرید میشود و دیگر ملاقات مسخن است از غیر افراط و اخلاط و خارجا افراط
موجب تبرید است چنانچه مذکور شد و دیگر تناول از ادویه و اغذیه حاره و دیگر حصول
تکاثف که موجب احتقان حرارت است و عفونت و اسباب برودت را جالینوس در هشت چیز
حصر کرده است یکی حرکت مفرط و دیگر سکون بافراط و دیگر ملاقات آنچه برد است و دیگر
ملاقات آنچه بافراط مسخن است و دیگر تناول مبرد از اغذیه و ادویه و دیگر تقلیل غذا
بافراط و اما اسباب یبوست نیز منحصر در چهار چیز است یکی ماده مجفف و دیگر ملاقات آنچه
مجفف است مثل آتش و هوای مجفف و دیگر تقلیل غذا و آب و اگر چه بتوسط ضعف جاذبه
باشد و دیگر آنچه تحلیل باشد و اسباب رطوبت نیز منحصر در چهار چیز است یکی ماده مرطب
از اغذیه و اشربه و دیگر ملاقات آنچه مرطب است از هوا و آنچه بدین ماند و دیگر تکثیر غذا
و اگر چه بطبع مرطب نباشد و دیگر اسبابی که حابسه **مقاله در بیان اسباب امراض ترکیب**
که یکی از این فساد تشکل است و فساد در تشکل یا واقع در اول خلقت و این بسبب قصور
قوه مصوره است و یا واقع بعد از تمامی خلقت و این مرضی و غیر مرضی می باشد مثل مرضی
جذام و مثال غیر مرضی سلعت و مبادرت طفل بحرکت قبل از وقت و یا بواسطه اخذ قابله
نزد تولد نه بروجه طبیعی و یا فساد در تشکل بواسطه اسبابیست و حصول سده و یا بسبب
انضمام جراحت چنانچه در انضمام رحم که علت مختص باوست و آن عبارت از بهم آمدن دهن جهت

که در وشتی نشود دشواری میکند و یا ریسیل التحام محرا است این طرق که طرفین محرا بهم می چسبد
برو جهی که پنهان چیزی نشود نمیکند و یا بسبب وقوع جسمیت در مجرا که بسبب آن چیزی نشود
نیکند همچنان بچه ابتدا مجرای بول و مثانه از حجر و رمل که ماده بغیر طبیعت و یا از ثولول و لحم
که در مجرا روییده است و اسباب قسم اول یا برودت یا یبوست و یا شدت قوة ماسکه
و یا ضعف قوة دافعه است و یا ادویه قابضه و یا فساد شکل و سبین عضو از خارج و یا
ورم که بسبب آن ضغط و فشردن آن عضو واقف میشود و اسباب قسم ثانی چنانچه مذکور شد
روییدن ثولول و لحم در مجرا است و اسباب قسم ثالث کثرت ماده در مجری و یا غلظ
ماده و یا لزوجت و هریک این مذکورات موجب انسداد غیر تام است اگر اعتبار
اجتماع اسباب کنی و یا موجب انسداد غیر تام است و اگر اعتبار اجتماع اسباب نکنی
و یا بسبب و فور ماده و یا لزوجت شدیده است هر آینه چون قلت ماده و یا عدم لزوجت
و عدم غلظت انسداد باشد غیر تام لیکن باعتبار اردو اجابت ممکنه وابسته است مقاله
در بیان اسباب اتساع و مجاری و اتساع در مجاری یا بسبب ضعف ماسکه است و یا بسبب حرکة
قویه از دافعه است و یا بسبب استعمال ادویه مفتحه است داخلا یا خارجا و یا ادویه مرخیه
رطبه است که بسبب ارخا موجب اتساع در مجرا میشود مقاله در بیان اسباب خشونت
و خشونت در اعضا بسبب استعمال ادویه و اغذیه و اشربه شدید الجلاست که بتقطیع
حس میکرد اند مثل خرخات و خشونت عبارت از عدم استوای اجزای اجسام و
اعضاست و چون تقطیع لیکن آن متنفی میشود و صلب بحال خود باشد خشونت
حاصل شود و یا باستعمال شی شدید التحلیل مثل رماد البحر و یا بسبب قابض قوی القبض
که بسبب برودت یبوست محلل است و یا بسبب اجزای ارضی راکده است مثل غبار
مقاله در بیان اسباب ملاست که ضد خشونت است و مراد بملاست استوای اجزای اجسام
و اعضاست و ملاست در عضو یا بسبب استعمال متوانیست که بلزوجت موجب ملاست
و یا بسبب محلل التحلیل است مقاله در بیان اسباب خلع و مفارقت عضو از موضع و سبب
بی جا شدن عضو از محل خود یا بادیست که آنرا بسبب خارج از بدن می مانند همچنانچه عضو را بعنف بکشند

وبان

سبب از موضع بی جا شود و یا از محلی عالی بسبب عنف فرود آیند و ماده نیست مثل عرق علیه
رطوبه مرخیه متعفنه بر مفاصل که موجب ارخاست و بی جا شدن اعضا از موضع خود مقاله
در بیان اسباب سوء مجاورت اعضا با یکدیگر و منع مقاربت و سبب درین مذکورات یا غلظ
عضو است خلقی و یا ماده غلیظ و یا اثر قرحه و یا تشنج و یا استرخای و یا جفاف خلط و حجم
آن و یا بسبب ولادت مقاله در بیان سوء مجاورت ممتنع مباعدت عضوی یا بواسطه
غلظ است و یا بواسطه التحام اثر قرحه است و یا بسبب تشنج است و یا ولادت مقاله
در بیان اسباب حرکات غیر طبیعی و سبب در حرکات غیر طبیعی یا یبوست مصلبت یا تشنج و حدوث
تشنج در اعصاب بسبب ماده است که موجب ازدیاد در عرض عضو میشود و موجب نقصان در
طول و یا بسبب حرکت غیر طبیعی شده است در طریق قوة و یا بسبب فضول موذیه است
برد همچنانچه در ناقص او حرکت غیر طبیعت شده است در طریق قوة و یا بسبب فضول موذیه
است برد همچنانچه در ناقص او حرکت غیر طبیعت و سبب او فضول و خلط ردی از بلغم
و یا سوداست و یا موضع بلدع و گزیدن همچنانکه در قشعریره از ماده عفنه که از عضو انتشار
و یا بواسطه عذر حرارت غریزیت و حل او که بسبب اشتعال اعضا میشود برد و ازین
ریحی حادث میشود که مخلص میخواهد از و همچنانچه در اختلاج که عبارت از بیرون اعضاست
روانی بر خلاف عند طبایت محقق نکرده که ماده موذی اگر حارت قلیل است موجب
که آن بجا مانده و تغیر میکند و یا قوی از آنست و این موجب اعیاست که از و بمانده
و کوفت یافتن تغیر میکند و یا ازین نیز اقواست و این موجب قشعریره است و ازین بتوانا
تغییر میکند و اگر ازین نیز اقواست موجب انقباض است که معبر بلرزیدن است و ماده ریحی
هرگاه که محتبس شود تحت الجلد حرکت حاصل ازین احتباس را اختلاج می مانند و اسباب
زیادتی در عضو و عدد یعنی زیادتی از لحم و غلول که آن از خست و یا عضو عددی که مثل
گوشت و انگشتان و سبب این زیادتی کثرت ماده است و شدت قوة فاعله است در اصل
خلقت و اسباب نقصان تا واقع در اصل خلقت بسبب نقصان ماده و یا خطای قوة فاعله و یا
ضعف واقع بعد از خلقت بسبب امور خارجه مثل قطع و یا بسبب امور داخله است مثل تاکل

مقاله در بیان اسباب تفرق اتصال و مراد بتفرق اتصال اخلال فرد است یعنی عضو
وجدائی اتفنین و دوکانکی طاری شود بر صحت و جدائی نماند همچنانچه بتقریب سبقی ذکر یافت
و سبب تفرق اتصال معروف یا امر داخلست یا خارج بدن و آنکه داخلست مثل خلط اکال
محرق که بسبب تیزی و احراق موجب تفرق اتصال عضوی که این اخلاط موصوفه مقارن او
میشود یا بسبب خلط مرطب مرصنت که بسبب تفرق اتصال عضو میشود یا بسبب شدت قوه
دافعه است که تا برتق مجرا طبیعت و گاهی موجب تفرق اتصال حرکت بر امتلات
و صیاح شدید و حرکات عنیفه و گاه بسبب انفجار اورام و شکافته شدن عضو وارم است
و آنکه سبب از خارجست مثل قطع بآلهٔ خارجه مثل کارد و شمشیر و یا سوختن بآتش و یا گزیدن
حیوانات گزنده و یا بزه بردن و نیش زدن باعضا مثل عقرب و زنبور و یا گزیدن درنده
مثل شیر و پلنگ و غیر ذلک مقاله در بیان اسباب قرحه که موجب تفرق اتصال است
و اسباب قرحه یا ورم منفجر است و یا جراحتی منفتح که بآن سبب اجزای عضو و انفصال او متفرق
شده است و یا بثورات مشاکل همچنانچه حال بثورات خبیثه است که موجب اکل عضو و
انبساط در وست و اسباب ورم بعضی از ماده است و بعضی از بیعضوات و قسم اول
که ماده است امتلاست از مواد بسبب مذکور و قسم ثانی که از بیعضوات بسبب شدت او
قرحه را قوه عضو دافعه و ضعف عضو قابل و این قوه و ضعف مر عضو را بخلقیت
مثل جلد و معاطف و مصاحب اعضاء رئیسه مثل لحم گوش و تحت بغل و زیر ران چه
هر یک ازینها مصب عضویست از اعضاء رئیسه زیرا که لحم گوش مصب دماغ است و تحت
بغل مصب دل است و زیر ران مصب جگر است و مراد بمصب آنست که هر گاه که ماده
موذی متوجه هر کدام ازین اعضاء رئیسه مذکوره شود طبیعت باذن خالق بیچون دفع للتضرر و
استخلاص از اهلاک او ماده موذی را بآن مصب و موضع مخصوص آن عضوات میفرستد
و مراد بعضو رئیس آنست که مبدا او اصلست یعنی موقوف علیه حیاتست چه بقای هر یک ازین
اعضای مذکوره حیات مسلوبست زیرا که کسی را که دل و یا دماغ و یا جگر نباشد البته حیات نخواهد
داشت و باید دانست که از قوانین کلیه صناعت طبابت که هر گاه که ذکاء حس عضو بلند باشد هر آینه

ازآفات و آلام آن عضو زود متاثر میشود و این صفت او را بلیه است پس تدبیر صواب درین مقام
تبلید حس عضواست بعد از دوائی که مغلظ خون باشد مثل هریسه و اگر تبرید قوی مخافت
نباشد تناول چیزی که کاهو است نافع است و از جمله معالجات پسندیده قویه نزد ارباب
این صناعت بسیاری از امراض قرح و لقای باقوس از اجابت و این تدبیر مقوی قوای
طبیعیه و حیوانیه و نفسانیه است و قریب باینست از معالجات انتقال از بلد ببلد دیگر و از
هوا بهوا دیگر خاصه که هوای بلد واحد و انتقال در هوا از بلد ببلد دیگر باشد و اگر مقصود در
انتقالات استفاده هواست همچنانچه متبادر است انتقال از هوا بهوا مغبتست از انتقال
از بلد ببلد دیگر انتقال از بقعه ببقعه دیگر و از جمله وصایای حذاق اطبا حذر از معالجات قویه است
در فصول قویه مثل زمستان و در بلدان شمالی شدید البرد و تابستان و در بلدان جنوبی شدید
الحر و فایدهٔ این قیود اینست که اگر معالج در تابستان بضرورت علاج بدوا در بلاد باره کند
محذوری نیست و همچنین اگر در زمستان یا در بلاد حاره اعطای ادویه مسهله کند نیز محذوری نیست
اگرچه در فصلین مذکورین احتیاج بدوا افتد بمقتضای الضرورات تبیح المحذورات بما یدالبته
اقدام نماید چه حذر در اوقاتی که مراد حفظ صحت باشد مشروطست و باید دانست که ارباب
صناعت طبابت در هر انحراف مزاجی و امتلای خلطی متصدی معالجه بفصد نمیشود بلکه در بسیاری
از سوء المزاج بعد از رعایت حسن تدبیر اکتفا بتعدیل و تبدیل مزاج باشربهٔ معتدله مبدله
میکنند و از جمله وصایا مراعاهٔ این قانونست که هر گاه که بر معالج مشکل شود که مرض حارست
یا بارد معالج بدوای تشدید الکیفیه در حرارت یا برودت نکند و باید که در علاج بسبب اشتراک عرضی مشهود
مقاله در بیان معالجات امراض بسوء المزاج بقوانین کلیه بر وجه کلی اما اگر سوء المزاج
مادی نیست در آن تعدیل و تبدیل مزاج کافیست و بسنده و اگر مادیست استفراغ ماده موجب
اکثر دمویست بفصد و حجامت باید کرد و اگر اخلاط ثلثه دیگرست بمسهل مناسب آن خلط و تنقیه
[illegible] خلط موجب اگر میل ماده بجانب فوق باشد و خصوصا که حفظا باشد و الا بقی حفظ
صحت و منع سبب مرض باید کرد یا بداوات آن و اگر سوء مزاج طاری شده باشد اکتفا بمنع سبب
باید کرد و در معالجه باشیاء حاره جهت تفتیح سده باید کرد که محترز از تبرید قوی باشد زیرا که درین حین

موجب تحجر ماده است و از دیاد حرارت چه بواسطه تبرید قوی حرارت مختنق میشود زیرا که
برودت بسبب عضو تکثیف می یابد و مسامات مسدود می شود بلکه اقتصار و اکتفا برادویه
جالیه مبرد قلیل البرد مثل عرق کاسنی که در برودت در اول درجه است و اگر امثال او کافی نباشد
پس آنچه معتدل است باید کرد و اگر این نیز کافی نباشد پس آنچه حرارت لطیف داشته باشد
و بسیارست که وظ لطیفه مانع از نضج اخلاط حاره است و باید دانست که سوء مزاج
بارد هرگاه که برد استحکام یافته باشد صعبست و عسیر الزوال زیرا که مانع فنای حرارت
غریزیست که منشاء حیوتست و در ابتدا سهلست و سریع الزوال و اصعبست از تبرید سوء
مزاج حار مستحکم زیرا که اینجا مانع فنای حرارت غریزیها که سبب و مقوی حیاتست نیست چه بایراد
باردات سورت حرارت منکسر میشود و سوء المزاج حار باعتدال می آید اما آنجا که سوء المزاج
بارد مستحکم شده باشد و بر حرارت غریزی استیلا یافته باشد بایراد بسیار حار کمتر که بصلاح
آید و منقضی بفلاح شود و باید دانست که مزاج شیخ و نیز هرگاه که محتاج تبرید و ترطیب شود یعنی
غلبه حرارت و رشح احساس کرده شود هرآینه درین مقام از حرارت متفرد و محتاج تبرید و ترطیب
شود یعنی غلبه حرارت و رشح احساس کرده شود هرآینه درین مقام از حرارت متفرد و محتاج
تبرید و ترطیب خواهد بود و درین حین کافی نیست او را از تبرید و ترطیب متواری که
باعتدال آید بلکه در تبرید و ترطیب تجاوز بارد رطب نماید که واقع شود زیرا که اگرچه این
مزاج او را عرضیست اما مثل سوء است **مقاله در بیان آنکه کیفیت و وقت خواب استفراغ کدام**
و باید دانست که اشیایی که دلالت بر صواب حکم باستفراغ میکند مراعات او ده چیزست
اول امتلا بسبب از خلط و اگر خلا باشد مانع از استفراغست ثانی قوه است و اگر ضعیف
باشد مانعست ثالث مزاج است چه اگر مزاج حار و یابس باشد مانع از استفراغست و سبب
ظاهراست زیرا که مقصود از استفراغ فراغت از اخلاط ردیه است که موجب مرضست و رطوبات
ردیه و هرگاه بدن حار یابس شد و ادویه مسهله اکثر حار اگر ایراد کرده شود حرارت مزاج
زیاده شود و منتهی بمرگ گردد و چون مقصود اخراج رطوبات باشد و مزاج یابس شد یبوست
در بدن غالب شود و این موجب دق و ذبول است نعوذ بالله منه من شروره و اگر مزاج بارد رطب قلیل الحراره باشد

نیز مانع

نیز مانع از استفراغ نیست و رابع سن است که مراد بآن حال همه بدنست در فربهی و لاغری و نقاهت
و لاغری بافراط مانعست و متخلخل البدن فربه را نیز مانعست زیرا که فربه بواسطه فربهی عروق
تنگ شده است و اگر ایراد دوای مسهل کنند و اسهال ادویه بقوت جاذبه ان عروقیست
و این جذب بواسطه فربهی کما ینبغی حاصل نمیشود و طبیعه نیز بعلاج اخراج میکند و سبب در تخلخل
بدنست که اگر ایراد دوای مسهل در بدن او کرده شود بواسطه تخلخل بدن دوا در رود تاثیر نکند
و بدن از دوا او را متضرر میکند و اثر کیفیت دوا در بدن می ماند و این منتهی باسهال مفرط
می شود خامس سن شخص است و اگر شخص سن بلوغ نرسیده است او را استفراغ بفصد و اسهال
مجوز نیست چرا که نیز فصد و استفراغ و اسهال ممنوع است و علت در عدم تجویز ظاهراست
الا عند الضروره مثل آنکه حصبه و یا خناق شود که درین صورت اقدام بفصد میتوان کرد و در
بحران و اسهال خفیف و بعض امراض دیگر ششم فصلست و در بعضی از فصول اربعه استفراغ
ممنوعست تابستان گرم و زمستان سرد و درین دو فصل بی ضرورت کلی فصد و اسهال ممنوعست
زیرا که در تابستان اخلاط ذایبست و صالح با فاسد آمیخته و ممزوج اگر فصد کرده شود و یا
مسهل خورده شود از صالح و فاسد همه می آید و چون مقصود اخراج فاسد باشد غرض حاصل
نمی شود و هفتم هوای بلداست زیرا که در هوای بلد جنوبی گرم استفراغ ممنوعست و در بلد شمال
قوی البرد نیز ممنوعست خواه تابستان باشد و خواه زمستان و اگر را و نفس حرارت و برودت
هوا باشد قید فصل کافی نیست و اصلاح بعض بوض بلدیت و او را فهم هشتم اعتبار کردنی
بعیداست هشتم عادتست زیرا که کسی که معتاد باستفراغ نیست او را مسهل دادن مخاطره
خصوصا مسهل قوی اما فصد محل بحث است و نهم در صناعتست زیرا که کسی را که در صناعت تحلیل
او تحلیل بسیار است او را استفراغ ممنوعست مثل آهنگر و قایم بحدث حمام و حمال و دهم
اعراض ملائمه مثل استعداد و رب و [illegible] بر ضعف ماسکه است حصول اسهال بادی [illegible]
و بسی زود را ایراد مسهل با چنین کس مخاطره است و از قوانین اینست که بعد از مراعات شرایط عشره
طبیب متجرب میباید که مقصد پنج چیز در استفراغ کند اول اخراج آن چیز که موذی بدنست بحسب کمیت
یا کیفیت و دوم آنکه آن اخراج بمقداری که محتمل باشد و اگر ماده در بدن کم باشد از کثرت اسهال باید که معالجا

در حرکت نشود چون چون قوی باشد و مریض را تحمل آن نباشد هیچ خوف نیست مگر آنکه ضعف مستولی شود و باز از اخلاطی آید که موجب خوف باشد مثل خون و چیز سیاه بسته و این علامت بسیار بد است و زود در مقام امساک باید شد و اما اگر از تنها بیند خون بسته و کم کم اخراج آن خلط موذی از جهت وجانب میل ماده می باید زیرا که ماده که حرکت او بر سبیل غلیان البته توجه او بجانب دهن است پس او را امداد بقی باید کرد و ماده که حرکت او بر سبیل نضج و انحطاط است البته متوجه بجانب اسفل و امعاست و عبارت موجز آنست که فالعنان یعنی مابقی و المعص مالا سهال و چهارم اینست که آنچه خارج متنوع می شود و مخرج طبیعی می باشد و عضو مستول البته اعاده او حس و فزون تر باشد از مستول عنه و مشارک می باید اعضو مستول عنه مثل باسلیق ایمن جهت علت کبد و صیدو می باید باشد آنچه که بر وارد می شود از اخلاط نیز و پنجم آنکه اخراج ماده و خلط بعد از انضاج می باید و بطریق وجوب در امراض مزمنه و بطریق استحباب در امراض حاده یکی آنکه ماده مهیاج و تا ثر و در طغیان باشد زیرا که درین صورت اگر ترک استفراغ واقع شود ضرر در ترک استفراغ اکثر است از ضرر در استفراغ غیر نضیج و باید دانست که استفراغ ماده از غیر موضعش از دو وجه است یکی بجذب از خلاف قرب و ثانی بجذب از خلاف بعید است و می باید که عضو مجذوب عنه و مجذوب علیه متباعد در قطرین نباشد بلکه می باید در یک قطر باشد مثل آنکه کسی را از حلق خون می آید تر عقب او جذب از خلاف قریب است و فصد عروقی که در اسفل بدن است جذب از خلاف بعید است و هر جایگاه که ماده حاصل باشد در جذب و منجذب بجای که مقصود است نشود بیرون و تعب بنابیه در جذب کشند همان کافیست که از جذب کرده شد و لازم نیست که البته استفراغ خلط مجذوب شود از آن محل یا بطریق که اخراج آن خون نیز باید کرد زیرا که این جذب حکم استفراغ دارد زیرا که مقصود بعید ماده و مولم بود از محلش و آن بجذب حاصل شد و نفس حدث مانع از توجه ماده است بجانب عضو کافیست و موثر اینست که در هر جذب استفراغ لازم نیست و بسیار است که بحجه باید نهاده و جرب کرده و شرط آنکه مراد بآن شکافتن و نیش زدن و اخراج ماده کردن نیست شرط نیست و هر استفراغ که با فراط انجامد مورث و موجب غشیت و هر کس که

معتاد و جبلی بوده باشد و او را قطع استفراغ شود و آن علت بدانیه تقویت یابد و اگر استفراغ معاودت کند موجب خلاص و براه از آن علت باشد و یکی از قانون در استفراغ اینست که هر کس که قوتش قوی و بسیار نباشد و در بدن او اخلاط کثیر ردیه باشد و حسنه و یا با خون شود بد الاخلاط یا اخلاط دیگر باشد در چنین ماده استفراغ دفعه واحده میسر نیست و استفراغ اینچنین شخص قلیل قلیل و بدفعات کثیر باید کرد و الا خطر و موجب هلاک است و باید دانست که جذب اسهال مواد را از ما فوقست و قلع او از تحت و اسفل و اسهال موافق است مر حدین موافق و مخالف را و هر جایگاه که مواد از تحت باشد اسهال مواد را جذب بخلاف جهت خود میکند و قلع مواد نیز از آنجهت میکند و قی مواد را از اسافل قلع نمیکند مگر بطریق جذب و فعل فصد هم بجذب است و هم بقلع بر حسب خلاف مواضعها

مقاله در بیان قوانین منتشر که میان قی و اسهال و فصد

و باید دانست که هر کس کوشش در اکل و تناول اغذیه جیده کرده است و او را قوت ها ضمه قویست و غذا بر وجه احسن میگذراند او را آنچه مهم و ضروری از دیا نفعت کافیست مثل بالیدگی و دخول حمام بعد از آن اگر بدن ممتلی شود اکثر آن از بهترین اخلاط است که آن خون است و اگر بجسب مقدار زیاده شود فصد با اچنین شخص اولیست از استفراغات دیگر مثل قی و اسهال و واجب بر آنکس که طلب اسهال یا قی میکند اینست تو تیب طعام خود کند و آنرا چند حصه کند و اختیار مقداری که آنرا بسهولت میگذراند و بر معده او ثقیل نباشد بخورد مقصود اینست که و قی که اراده مسهل و یا قی میکند طعام بروجه معتاد بخورد و معتاد را در وقتی بدو سه دفعه اختیار کند می باید که از اطعمه مختلفه و اشربه مختلفه اختیار کند زیرا که اگر بر یک طعام و یا یک شربت مواظبت و مداومت نماید طبیعت معتاد بآن می شود و با خراج طبیعت و بخل میکند خصوصا که آن معتاد و در مقداری ثقیل باشد و منتدای مسهل می باید که قبل از اختیار در این طبیعت سعی نماید و پیش از اسهال و قی در تلطیف موادی که مقصود اخراج آنست اهتمام نماید و در توسیع مسام کوشد و مراد بتلطیف حصول نضج است در ماده و مراد بنضج تعدیل قوام خلطاست و این بتغلیظ رقیق است و ترقیق غلیظ و تقطیع لزج اخلاط و این پیشتر ذکر یافت و بعد از ملاحظه مراعات این قانون بدن از تنقیه و اخراج از

صورت تحریک خلط است و بر بیان ساختن او و تجمیع بدن و استیلای او بر بدن و باید دانست که از اخلاط بدن صفرا اسرع الاجابت است بقی از باقی اخلاط و اما قی خون خطر و مهلک است و هر دارو که افاده این میکند سم قاتل است و سودا عاصیست در اجابت بقی و اگر واقع میشود نیز مخاطره است و اما بلغم متوسط است در اجابت و عدم آن و ایراد مسهل خفیف با بیست صاحب اگر ضرورت شود اصوبست از ایراد مقی و ایراد ادویه قویه در اسهال در زمان اسهال بسیار بد است و نیز باید دانست که ضعف اسهال ادویه مسهله را بقوه جاذبه است که در وی است و بسیار است که مسهل جذب رقیق میکند و غلیظ خلط را میگذارد مثل مسهل سودا و قول آنکس میگوید هر دو اگر جذب خلطی از اخلاط میکند و اختصاص بآن خلط دارد چون از دوا اسهال او نبوجود نباید و جذب خلط نکند و در بدن ماند آن خلط بیش متولد می شود و این قول خطاست و صواب نیست و قول آنکس که گفته است هر دوای مسهل که وارد شود در بدن ارق را اول جذب میکند و این نیز صحیح نیست زیرا که انجذاب اخلاط در طریقیست که اخلاط در آن طریق مندفع میشود تا آنکه در معا اگر حاصلست طبیعت بخارج دفع میکند و کیست که اخلاط از معا صعود بجانب معده کند و اگر جاذبه بواسطه انسدادی که در معا است بعضی اشخاص را واقع می شود و اخلاط و اثقال بمعده صعود میکند البته طبیعت او بقی دفع میشود چنانکه در بعضی قولنجها و اگر دوای مقی بمعده وارد شود و در معده مکث کند جذب خلط بجانب خود میکند از امعا و غیر آن

مقاله در بیان اسهال و قوانین او و استعمال حمام پیش از دوای مسهل

و باید دانست که از جمله قوانین در اسهال اینست که هر کس که اراده خوردن دوای مسهل بعوض دفع و اخراج مواد فاسده که موجب مرضیست میکند می باید که اگر مانعی نباشد از دخول حمام دو سه نوبت پیش از دارو بحمام رود و مکث بسیار نکند و آبهای معتدل موافق مزاج بر خود ریزد و بتدریج بیرون آید و دخول نیز بتدریج در آید و در آمدن حمام را پیش از دوا فواید بسیار است اولا امداد در نضج ماده است و تلیین اعضا و مهیا شدن اخلاط بسهولت دفع و اکثر اطبا بعد از خوردن مسهل دخول حمام را تجویز نکرده اند بسبب حصول قبض که منافی مقصود است مگر در زمستان که تجویز کرده اما تکرار مجوز نیست و مقصود درین تجویز تحلیل ما بقی از اخلاط است و در دوای آخر

باید که زمان مکث اندکی باشد و باید که اصلا بگرم خانه بحمام در نیاید تا موجب عرق نشود که قبض حاصل می شود و کسی که معتاد بخوردن دارو و مسهل نبود باید که ارتکاب مسهل قوی و ادویه قویه در مسهل نکند و هر جایگاه که معالج خواهد که بعضی اشخاص که انسان را عادت بوده باشد و اخلاط غلیظ لزجه در ایشان مجتمع باشد و توهم سده نیز باشد و ایشان را احتیاج بمسهل باشد اول باید که اصلاح امزجه ایشان بعلاجات مناسب و امزجه ابدان و لحوم صلبه و بترتیب بدن با غذیه مرطبه و مسمنه و بعد از آن در مقام اخراج ماده از ابدان ایشان شود با ادویه مسهله موافقه قویه و یا خفیفه بمقتضای ماده مثل حریف و غیر او و باید دانست که خواب بعد از خوردن ادویه مسهله قویه میتوان و موجب تقویت اوست در اسهال و اما هر جایگاه که دارو عمل شروع کرد بعد از آن تا انقطاع عمل خواب مجوز نیست در ادویه مسهله خفیفه در اول و آخر تا انقطاع عمل دارو مجوز نیست زیرا که خواب کسر و ابطال قوه دوای ضعیف میکند و سکون بعد از خوردن دارو واجبست تا حرارت بتدریج تاثیر در دوا کند و مشتمل بر وشده اعانت در اسهال و تلیین نماید و در حین خوردن دارو تا بعمل شروع کند روایح طیبه در پیش باید نهادن و بوییدن تا مانع از غثیان باشد و پیش از حصول مقصود قی نشود مثل کل خراسانی که بر وی گلاب و سرکه پاشیده باشند و مثل بهی و سیب و بوییدن پودینه تازه مانع از قی است و کسی را عادت قی باشد و بضروره اختیار دوای مسهل کند باید که اندکی از طرف نمک خاییده و بوقت قی آمدن هر دو بازوی او محکم ببندند و هر کس که بعد از خوردن دوا خوف از قی دارد بر و لازم است که پیش از اختیار بدو سه روز قی کند و می باید که طعام آنکس که داعیه خوردن مسهل دارد نمک را کمتر اندازند و بعد از خوردن دارو یا مسهل و اگر احتمال در اسهال شود چند قدمی بسکون راه در همان محل رود و حرکت بر دوای ضعیف موجب ابطال فعل اسهال است پس بر دوای ضعیف حرکت نباید کرد و چون برغبت و سهولت اجابت نشود قدری آب گرم و یا گلاب گرم کرده با قدری مصطکی خورد و چنین فرموده اند که کسی که حرارت مزاج او غالب باشد پیش از اختیار دوای مسهل باید که ماء الشعیر و آب انار بخورد خصوصا که ضعیف البدن باشد و ضعیف المعده و اگر چنین نباشد اولی آنست که ادویه

مواد نا موافق است پس بر معالج صاحب التدبیر تفکر در این مراعاة بحوزه نیست واز قوانین معتبره
این فن اینست که اگر فصد واسهال ضروری باشد بواسطه فصد استفراغ اگر چنانچه ازدیاد اخلاط
در بدن بر نسبت طبیعی باشد یعنی چون خون در بدن از سایر اخلاط بیشتر است وازدیاد غیر
طبیعی نیز اگر بر همین نسبت است اول فصد را تقدیم باید کرد و بعد از آن بمسهل هر کدام از
اخلاط که غالب باشد اخراج باید کرد بادویه مختصه بآن خلط واین قانون از جمله مسایل
بقراط است در استفراغ اخلاط وهمچنین اگر اخلاط یعنی مخلوط با خون باشد واگر ربیع وبارد
باشد واگر تقدیم فصد کنند در خلط غلظ و زوجت زیاده می شود پس واجب درین مقام
نیز ابتدا بفصد می باید کرد و بعد از آن استفراغ هر خلط که غالبست در بدن از اخلاط ثلثه دیگر
که غیر خونست می باید کرد واگر نیست ازدیاد اخلاط بر نسبت واقع بنسبت این معنی که از اخلاط
ثلثه بیشتر از خونست این زمان تقدیم استفراغ آن خلط می باید کرد تا نسبت اخلاط متساوی
شود و بعد از آن فصد می باید کرد اگر در خون غلبه ظاهر شود و تتمه این قوانین مرغوب مذکور شده
و از وقی در تدبیر کسی که قریب العهد بفصد است بوقت ضرورت و حاجت خوردن داروی
مسهل است واگر چنانچه کسی را فصد واجب شده باشد واو تقدیم داروی مسهل کند خطاست زیرا که
موجب حدوث اعراض منکر است و تب و اضطراب باعث بر اختیار استفراغ کیف کان بفصد
باشد و خواه بدوای مسهل و غیر ذلک از استفراغات همه وقت باعث تب و بسیاری مواد
و اخلاط نیست زیراکه گاه در داء کیفیت خلط نیز موجب اخراج است اگرچه بحسب کمیت
قلیل باشد و بر معالج صاحب التدبیر مراعات این قوانین از قلیل و کثیر واجبست وگاه
شخصی را با وجود احتیاج باستفراغ و تنقیه بدن مانعی از استفراغ پیش می آید و باعث
ندارد و با هرچه از دوا میخورد پیش از حصول اسهال قی میکند درین صورت مذکور بتدبیل
دوا الصوم و نوم باید کرد که در حصول فایده قریب بخوردن دوای مسهل نیست و بواکه روزه
داشتن ریاضت است که از آن بسیاری از مواد فاسد تحلیل میرود و خواب نیز اگرچه ریاضت
نیست اما در خواب حرارت غریزی متوجه داخل میشود و اخلاط و رطوبات موذیه را تحلیل
می برد و گاه استفراغ بفصد و یا باسهال در سبیل استظهار می باشند یعنی چون کسی را در بعضی اوقات معینه

مرضی عادة یا طاری میشود مثل آنکه عادت شخصی اینست که هر بهار درد چشم میشود و یا وجع مفاصل و پیش
از حدوث این امراض مواد موجب مرض را بفصد و یا دوای مسهل اخراج میکند تا در این فصل
نیفتد و مراد با استظهار این معنی است وگاه مریض و معالج محتاج میشود بدوایی که مخالف
خلط مستفرغست و موافق نفس او در کیفیت پس واجبست دوایی با او خلط کنند که در کیفیت
باشد و موافق در اسهال مثالش سقمونیا ست که بحار بی محموده میکنند و موافق صفراست
از خلط زیراکه مزاج و طبع صفرا حار یابس است و مزاج محموده نیز همین است و مسهل صفراست پس
ظاهرا علاج بفصد نباشد و این خلاف قانونست پس طبیب باید تا محموده از ادویه بارده
که بفصد مزاج صفراست بیامیزد مثل هلیله زرد و یا تمر هندی که در کیفیت مخالف صفراست زیراکه
بارد است و در اسهال موافق زیراکه هر کدام از اینها مسهل صفراست و بقراط گفته است
که هر که لاغر و خشک و سهل الاجابة بقی است اولی در تنقیه او آنست که بقی و ادویه منقیه
واقع شود و مناسب بقی از فصول اربعه بهار و تیرماه است و تابستان اگر ضرورت افتد
اما در زمستان مخاطره است خصوصا که ضیق الصدر باشد و صاحب ضیق النفس
و سرفه را در همه اوقات خطرست و استعمال اسهال در اشخاص مناسبست که معتدل ترکیب باشند
و این هردو تدبیر بنسبت کسانی که زوال فراق دارند خطرست یعنی پوست شکم ایشان بر رون چسبیده باشد
وکسانی که همیشه خلط ایشان نازل از فوق سخت باشد یعنی اصحاب اسهال و زلق امعا تنقیه
بمسهلات محال است و بسیارست که بقی در بعضی معده با افاده اسهال میکند و این سبب
یکی از چند چیز است یا بمعده قوت اجابت بقی نمی کند و یا قی در شدت جوع واقع شود
و بدن تمام آنرا بسبیل غذائیت جذب میکند و در وصله بدن می نشیند و یا آنکه شارب قی
لین الطبیعه و صاحب حذب بوده که مراد اسهال متابعت و تمام قی را بطریق اسهل
دفع میکند و یا شارب قی معتاد بقی نبوده وگاه مسهل نیز مستعد قی می باشد و این نیز بسبب چند
چیز می باشد یا ضعف معده شارب مسهل و یا بیوست خاص در مثل ثقل و یا کراهت و بد
طعم دوا و یا شارب دوا از تخمه و پر غذا نوده و اگر چنانچه دوای مسهل بر شخصی که احتیاج
بمسهل دارد وارد شود و اسهال واقع نشود و یا اسهال واقع شود و ماده منقح نیافته باشد و در این دو

مسهل را بر نهار اختیار کنند و در تابستان بوقت سحر و در زمستان و تیرماه و بهار بوقت صبح واز شروط آنکه کسی
از تشویشات مذکوره ندارد و وی مسهل بر نهار اختیار کرده است تا عمل دارو منقطع نشود هیچ
شربتی و غذایی اختیار نکند و اگر چنانچه شخصی صفراوی مزاج باشد و در معده او غلبه صفرا باشد
و بر پرهیز او بطول انجامیده باشد آنجا ناگزیر مجوز است که اندک نان در آب انار ترکرده پیش
از دوای مسهل خورد و اگر حب بجهة اخراج خلط سودا میخورد باید که در مطبوخ افتیمون تمام بهتره
خورد و اگر بجهة اخراج خلط بلغم میخورد مطبوخ قنطوریون دقیق خورد و اگر بجهة اخراج صفراوی خورد
در مطبوخ هلیله خورد و حبها را پیش از خشک شدن باید که بخورد و باید دانست که جمع میان دو
مسهل در یک روز مخاطره است اما امداد بگلاب و مثل مصطکی اگر در اجابت تاخیر شود مجوزست
و تلقان جو با قدری آب گرم بعد از تمامی عمل موجب غسل و جلای معده است از آنکه گرمیه
و داو بارد المزاج از تمامی عمل مناسبست که تخم ریحان قدری با آب نیم گرم و اندک قند و یا اندک
تخم ترانجیک با آب گرم و اندک قند هر گاه که بلغمیت در وی باشد و حار المزاج را آلبه تخم
اسپغول شسته با قدری قند یا آنچه صواب دید معالج باشد و یا آب سرد خورد اگر حرج و ضیق النفس
نداشته باشد و اگر شخص را بعد از مسهل حرارت و تاب شود ما الشعیر دادن بهترین معالجات
غذائیست و دادن مثل سکنجبین و یا شراب لیمو و آنچه از شربتها بانها ماند تا چهار پنج روز
نباید زیراکه موجب تیج است و ترکیب مسهل را باید که روز دوم بحمام رود و اگر چنانچه در حمام
او را اشتهای خوش می آید دلالت میکند برین که در بدن او بقیه از خلط مانده است و اگر چنانچه
او را اشتهای بودن در حمام مرغوب نیست دلالت برین میکند که بدن او از خلط منقیه یافته است
و اطبا چنین گفته اند که خوردن آب گرم در وجعی که بعد از اسهال و مغص جگر را عارض شود البته
اراده آن بکنند و باید دانست که افضل اوقات از برای اختیار مسهل بهار و تیرماه است و اما
در زمستان و تابستان تا ضرورت قوی نشود درین امر دلیری نباید کرد اما در زمستان بسبب آنکه
اخلاط جامدست و اگر ایراد مسهل نکنند موجب صعوبت دفعست و حصول تب و حدوث
اعراض دیگر و اما در تابستان بر خلاف این اخلاط ذایبست و صالح و فاسد با هم مخلوط شده و در طبیعه
طبیعی بصالح و ارسال فاسد کردن صعوبت با حار هر چگاه که ایراد مسهل واقع شود صالح و فاسد خارج

باید و این خطاست پس اگر ضرورت اضطرار باعث بر ایراد مسهل شود در زمستان در ایام حاره
و معتدله او باید اختیار کرد و همچنین در تابستان و اگر احتیاج افتد در ایام بارده او بوقت
صبح باید اختیار کرد اما درین دو فصل از ادویه مسهله قویه و از حبوب قویه اجتناب باید کرد
و این مراعات درین دو فصل بنسبت جمیع ابدان و در اشخاص سمین و نحیف و قوی و ضعیف
مرعی باید داشت غایتش بنسبت نحیف و ضعیف بطریق اولی و مراعاة این قانون بیشتر
باید کرد و از قوانین مرعیه این صناعت اینست که طبیعت را در امراض خفیفه خوگر عادت
بمسهل نباید فرمود و تا طبیعه در معارضه با امراض ثقیل ناتوان دوای عاجز باشد و دیگر
ایراد ادویه مسهله همیشه بواسطه آنکه در اکثر ادویه مسهله قوه جاذبه سمیه هست که بآن قوه اخراج
مواد میکند و چون ایراد دوای مسهل بر بدن مترادف و متعاقب شود هر آینه از قوه و کیفیت
سمی بدن متاثر شود و این بتدریج احداث کیفیات و اعراض ردیه میکند و دیگر آنکه چنین است
که در معده که قوت بیشتر نیست موجب ضعف و جرای میشود و از این جهة است که حکما گفته
اند که الدواء کالصابون یعنی دوای مسهل حکم صابون دارد همچنانکه صابون جامه
را پاک می سازد اما کهنه می سازد و داروی مسهل اگرچه بدن را پاک می سازد اما کهنه می سازد
و داروی مسهل اگرچه بدن را پاک می سازد از خلط اما موجب بعضی از امراض است اگر
بتکرار واقع شود **مقاله در بیان علامت وقت قطع عمل داروی مسهل** اشتداد غلبه
خواب و عطش است بعد از اسهال تمام و فتی که سبب حرارت معده و بیوست سابق
بر دوای مسهل نبوده باشد و یا بسبب حده و حرارت ادویه مسهله نیز نبوده باشد بلکه
همین رقیق و رطوبات و اخلاط از بدن بسبب استراحت و خواب و شدة عطش باشد
این دلیل قطع عمل داروست **مقاله در تدبیر قطع اسهال داروی مسهل** اگر باسهال
با فراط انجامد بستن هر دو بازو و یا از بیش ران و خوردن ملکوبا و یا تریاق فاروق
و عرق کردن در حمام اگر ضعف غالب نباشد و یا بخار آب گرم از شبکه و یا بیرون اعضا
باشیاء قابضه و نهادن نجه میان دو شانه و جوب کردن که در آن شرط دیگر که شرط بیست و مقصود
همین جذب فقط یعنی نیش نزنند و مراد شرط اول که واقع شده اینست و تمارات قابضه و بعد ازان

واگر ضماد با یکی از سوعات قابضه مخلوط کنند اولی باشد واختیار مسکن در هوای معتدل نه در بارد
بنوعی که تکثیف مسام است و نه در حار که موجب قلق و اضطراب است و خوردن قوابض
از اشربه و فواکه که ترش نباشد و خوردن تکتمای آبی و یا سنجد و یا سیب و از مجربات است
در خوردن اسهال تسکین لم ترابزرگ مطبوخ در دوغ است مقدار دو مثقال و اختیار غذای
بارد قابض که ببرف سرد ساخته باشند و کردن قی بخوردن آب گرم بموجب احتباس و مواخذت
زیرا که قی موجب جذب برخلاف است و اگر هیچ یکی ازین تدبیرات تسکین نیابد ترکیب
مخدرات باید شد اما درین تدبیر مخاطره زیرا که اکثر اطبا برین اند که مخدر خوردن در معالجات
توقف باید کرد خصوصا که شخص نحیف و ضعیف باشد و یکی از مواقع منع اینجاست زیرا که
کسی را که اسهال بافراط انجامیده باشد و ضعف را اعلا مرتبه ساخته و قوت بتحلیل رفته از
مخدرات اصلا نباید داد الا خفیف ترین مخدرات و آن نیز مقدار اقل من القلیل ولی اصلح
آن اصلا مرتکب نباشد **مقاله در بیان قانون تدبیر کسی که داروی مسهل خورده باشد** و اسهال نشده
باشد و اعراض منکر مثل هول و تمدد و اضطراب حاصل شده باشد اولی آنست که اگر کیفیت
و اعراض ردیه هنوز بر شخص بوجود نیامده باشد مشغول بتحریک ماده نباید شد و اگر چنانچه
کیفیت ردیه حادث شود اختیار ماء العسل بیش نباید کرد و آن اندک اندک باید و صواب درین
مقام اینست و آب نیم گرم که در وی اندکی نطرون حل کرده باشند باید آشامید که موجب قی است و اگر
چنانچه اجابت و یا قی باین دو تدبیر حاصل نشود حقنه باید اختیار کرد و مسافات و حمولات
باید برداشت و مصطکی در آب گرم مقداری باید آشامید و بسیار است که خوردن قوابض
درین حین موجب علت است اگر تدبیرات نیز تشفی حاصل نشود فصد باید کرد و همچنین اگر
دوای مسهل بعد از دو روز عمل نکند فصد بعوض آنکه کیفیت ادویه مسهله تمامه منتشر نکند با عضای
رئیسه شود و اگر بدن قابل فصد باشد البته در فصد تاخیر نباید کرد که خوف تشویش است
مقاله در بیان احوال ادویه و تدبیر در رفع ضرر او و باید دانست که بعضی ادویه مسهله بسیار
غایله و قوی الخطر است مثل خربق اسود و تربد اصفر و غاریقون اسود و مازریون که هر یک
ازینها راسمه قوتیست و چون بوقت حاجت طبیب این چیزها بواسطه استیصال بعضی مواد قویه

براشخاص ایراد کند و اگر چنانچه بعد از خوردن احداث کیفیات ردیه و اعراض منکر کند پس
باید بدفع مشغول شد و دفع ضرر ان بقی است و بعد از ان حقنه در فرود آوردن ان با سفل
و بعد از ان خوردن تریاق و هرچه موجب کسر حدت ادویه مذکوره شود بنوبه و تلیین
و دسومه و یا بخوردن آب سرد و یا نشستن در آب سرد و نیز باید دانست که از ادویه
بعضی از انجمله است که مناسب مزاج اشخاص بعضی از بلدانست و مناسب مزاج اشخاص
بعضی دیگر نیست مثل سقمونیا که در بلاد سردسیر عملش ضعیف است و به نسبت اینها
تا مقداری بیشتری اختیار نکنند عمل کما ینبغی نمیکنند و این قول اطبائی در معالجات خود داده
است و این سخن موافق اصل مسئله این فن نمی نماید زیرا که ادویه مسهله بقوت خاصه خود
کیف کان عمل میکند و آنکه در بلاد عرب عملش قوی باشد و در بلاد عجم و ترک ضعیف در تحقیقات
اطبا کم است و معقول نمی نماید و از جمله چیزها که معرفت او بر طبیب لازم است آنست
که گاهی به نسبت بعضی ابدان اختیار قوت دوا میباید کرد نه جرم و جسم آن و آنکه در بعضی
مرض و امراض گفته اند که از دوا و غذا کیفیت و قوت آن دهند همین معنی دارد و این معالجه
و با مریضی میکنند که معده او از طعام ثقیل میشود و یا ضعف معده دارد که جرم غذا را
نمی تواند گذرانید و درین حین تلطف در غذا بماء اللحم میکنند و همچنین در دادوی چون خواهند
که بدن مریض از کیفیت دوا متاثر و بهره مند شود و جرم دوا در بدن نماند یا غشی دارد و ببلع
ادویه در آب طبخ کرده و با آن آب و قند شیرین شود و یا حباب ساخته مثل گلاب و عرق
گاوزبان و مشک بعد آمیخته میدهند چنانکه در مرض خفقان و دق و غشی و بیماریها که بطول
انجامیده باشند و تحلیل بسیار شده و در معالجه اعضای رئیسه باید که طبیب جانب التدبیر
از ادویه عطریه که موافق دل و دماغ باشد بیامیزد و بعضی چنین گفته اند که دوای مسهل گاهی
افاده اسهال بتحلیل میکند مثل تربد و گاه بعصر میکند مثل هلیله و این را فعل بالعرض مینامند
و گاه بجود رطوبت بلیین میکند مثل شیر خشت و گاه بازلاق میکند مثل آلو و لعاب اسپغول اینها
خاصیات است درین ادویه مذکوره را و در اکثر ادویه مسهله قوت سمیت است و اسهال ان بسبیل
قهر طبیعت است پس اصلاح آن بوقت خوردن ماده به که دران خاد در جزئی باشند اولیست و گفته اند که جمیع

میانه دوای مزلق و عاصر و ملین بوجهی که هر سه متکافی القوه باشند نکنند بلکه همان مقدار
میباید شد که عاصر با ملین ممزوج و مخلوط باشد **مقاله در بیان تدبیر قی و منافع و مضار او**
و ادویه که علاج عوارض مردم میشود و مرکب قی میشود و مترک قی اگر بافراط واقع شود و باید دانست که اشخاص
که ایشانرا قی کردن مجوز نیست اگر مرتکب شوند مخاطره است این جماعت اند که مذکور میگردد
کسی که سینه او تنگ مخلوق شده است و گردن او باریک و با نفس بدشواری میزند و شخصی که
میانه باشد از برای نفث الدم و کسی که ضعیف المعده باشد و کسی که بسیار فربه باشد و کسی که
بقی دشوار باشد و کسی که عادت قی کردن نداشته باشد این جماعه مذکور را قی مجوز نیست
و هرگاه این طایفه را قی ضرورت افتد که به نهج خفیف باید کرد و ایراد تقلیبات قویه
برایشان جایز نیست و اگر چنانچه اجابت قی باسانی بنهج خفیف حاصل نشود بعد از ان ایراد
قوی میتوان کرد و هرگاه قی شخصی عسر الاجابه باشد و قی ضروری باشد حیله دران اول مهیا
ساختن شخص و عادت فرمودن اوست و از اغذیه لینه سریع الهضم با و دادن و در غذا وسواء
اختیار کردن و میل بشر تها نمودن و ترک از ریاضات شاقه کردن و بوقت قی کردن اختیار
غذای چند لزند باید کرد باین ملاحظه که چون شخص عسر الاجابت است و اگر طبیعت تحمل و طبیعت
کند و اجابت نماید بار ها بغذای صالح طبیعت کرده باشد بهتر که بغذای غیر صالح و اما در فصد
قی اشخاصی که ایشانرا از اجابت قی سهولت و سرعت اغذیه مختلفه که منبع قی باشد ایراد
باید کرد و هر کسی که اراده قی میکند پیش از شروع در قی هر دو چشم باید بر فاده بندد و شکم را بقماط
محکم به بندد تا بوقت زور قی آفت بچشم نرسد و سبب مجوز نشود و همچنین تا آفت شکم نرسد
و پرده از شکم بوقت زور و عنف از هم ندرد زیرا که ازین نوع بلیه و مخاطرات در قی بسیار است
و معالج میباید که ازین چیزها چشم نپوشد و تغافل نکند و سهل نشمارد که موانع خطرات سهلات
بسیار است و در جمیع آن تدبیر صائب مسلوک طریق صواب کند یاد دار خلل در ارکان جمله اطبا یافته
و اگر شخصی قی کننده نوبت قی را بر ناهار بیاشامد اگر مانعی نباشد و باید که بعد از دو ساعت
از گذشتن نهار که خانگاهست اختیار کند و اگر بسرعت و سهولت اجابت نماید مقداری آب
گرم ممزوج بروغن کنجد بیاشامد تا بزودی اعانت بر قی نماید و بهترین اوقات اختیار قی فصل تابستان

درایام معتدله در حرارت و برودت و بعد از قی تا نشوه تمام بغذا حاصل نشود اختیار غذا نباید کرد
و عطش حادث بعد از قی را تسکین بخوردن شربت سیب باید کرد و غذا کباب از مرغ جوجه
باید داد و اگر شخص قی کرد و در طعم مدفوع بقی حموضت احساس میکند آن روز غذا را در آخر
روز از همان کباب مرغ اختیار کند و اما منافع قی از جمله تنقیه معده است از رطوبات و
اخلاط فاسد و تنقیه دماغ است و بدن خصوصا اسافل بدن بطریق جذب و قی نافع آنست که
بعد حدوث او خفت حاصل شود و شهوت غذا کامل باشد و در نبض قوه بینی از صحت باید
و در احوال مشاهده قوت کند و مداومت استعمال قی امراض مزمنه است مثل استسقا و صرع
و مالیخولیا و جذام و برص و نقرس و عرق النسا و بعضی امراض رحم و باید دانست که از قوانین علاج
اینست که هرگاه شخص را قی و فصد هر دو ضروری باشد قی را مقدم سازد و از فصد بیشتر باید
کرد و فصد را تاخیر باید کرد خصوصا که در معده شخص خلط غلیظ باشد و باید که قی کننده بعد از
قی روی خود را بآب ممزوج با گلاب و سرکه بشوید و قدری مصطکی با آب و اندک قند بخورد
و بحمام رود و استراحت کند و آن روز قی غذای لذیذ اختیار کند و بتراط در ماهی دو بار قی کردن
امر کرده است تا اگر از قی اول تقصیری شده باشد ثانی موجب تدارک مافات کند و قی برین
وجهست که نافعست اگر بسیاری از امراض ردیه مزمنه و چون دانسته شد که قی را منفعت بسیار است
در ازاله بعضی امراض که بر وجه مذکور واقع شود و مضرت بسیار نیز دارد و اگر چنانچه بافراط واقع
شود به نسبت بعضی اشخاص و ادوایی که مذکور شده و بسیار است که بواسطه زور بقوه رگهای احشا
و پردها میدرد و موجب هلاکت است پس درین امر احتیاط باید کرد و دلیری نباید کرد و اگر در
مواقعی که ضروری باشد و مانع از قی باشد طریق صواب رجوع بتدبیر حقنه است و اختیار او
مقاله در بیان حقنه و رعایت قوانین او و از جمله منافع حقنه اخراج فضول و اخلاط
ردیه است از امعا و تسکین وجع کرده و مثانه و ازاله قولنج و وجع او و جذب فضول ادویه موجب
مرض اعضای رئیسه و باین باجزای حاده اولی باشد و اجزای حقنه لینه میباشد و اگر حاده است
مجوز در امراض قویه است و آنچه لینه است در جمیع اوقات فضول و سایر امراض که حقنه را دران
منفعت اختیار آن مجوز است و بهترین اوقات شخص بوقت حقنه برهنه استلقاست و بقفا افتادن

بعد ازان افتادن بجایی که وجع دران جایست وبهترین اوقات روز از برای حقنه در تابستان بوقت صباح است ویا عصر و در زمستان بوقت بعد ظهر و می باید که شخصی که اراده حقنه میکند پیش از اختیار حقنه بحمام نرود زیراکه حمام قابض است و مقصود آنچه از حقنه است حاصل نمی شود واما حقنه در حمام و بعد از حقنه بحمام رفتن مجوز است بلکه بعد از حقنه و مسهل البته بحمام می باید رفت **مقاله دربیان تدابیر و قوانین وضع الطلیه در مواضع مختار آن** و بباید دانست که دوا را دو قوت است لطیفه و کثیفه و هرجگاه که معالج استعمال دوا بطریق ضماد و طلا در مواضع مقصود علاج کند قوه لطیفه نفوذ از عضو میکند و کثیف محتبس در عضو میشود و می ماند پس انتفاع در بدن نه تا نفوذ حاصل است مثل نزع نشان جو با کشنیز در طلاء و ضماد و خنازیر و مقدار داشته اند که آنچه بر اعضای رئیسه ضماد و طلا کنند دران از ادویه عطریه می باید کرد تا افاده قوه ان عضو کند و در طلا و یا ضماد مزاج ادویه قابضه باید کرد تا حفظ قوه آن عضو کند و مراعات امثال این قوانین در اوقات علاج معالج را ضروریست واگر در بعضی اوقات بتطول احتیاج افتد از حار و بارد بالفعل مثل آب گرم و آب سرد و باید که معالج احتیاط کند اگر چنانچه دران عضو از حصول و اخلاط منعقد نیست اول استعمال آب گرم کند و بعد ازان استعمال آب سرد و اگر چنانچه چنین نیست استعمال العکس مذکور کند **مقاله دربیان تدبیر فصد و در اقسام آن** بباید دانست که فصد استفراغ کلیست بسبب آنکه جمیع اخلاط در عروق همراه خونست و بوقت اخراج آن از هم بقدر حاجت طبیعه بیرون می فرستد اما فصد در صورتی که تزاید اخلاط بروجه طبیعی باشد یعنی در بدن بیشتر از جمیع اخلاط خونست و بوقت بر آمدن اخلاط خون بیشتر از اخلاط دیگر زیاده میشود و بعد ازان بلغم و بعد ازان صفرا و بعد ازان سودا اگر چنانچه بسبب زیادتی بدین وجه و کیفیت و معالج این مرض از شخص ادراک کرده بوقت ضرورت در اخراج تقدیم خون میکند و فصد میفرماید و بعد ازان اخراج هر خلطی که در بدن ما سوای خونست میکند بمسهل و یا قی و یا حقنه واما فصد متعین است در اخراج خون و بقیه اخلاط بطریق مذکوره فصد یکی از دو شخص را واجبست اول آنکه شخص بواسطه بسیاری خون که در واست مهیا شده است از برای حدوث امراض دموی پس پیش از حدوث فصد باید کرد که در بین بلیه واقع نشود و ثانی شخصی که بالفعل مثلا بامراض دموی مبتلا شده باشد

و یا آنکه او را عادت حدوث امراض دموی در بعضی اوقات بوده باشد مثل آنکه او را شخصی مثلا بحسب و یا خراج و دمامیل می شود پس او را بوقت آن فصل نیز از وقوع این حوادث فصد باید کرد و گاه باعث بر فصد وقوع سقط و ضربه است بملاحظه آنکه چون منصب محل و موضع آفت میشود و موجب زیادتی الم و وجع نگردد و همچنین است که اگر شخصی را ورمی باشد که خایف باشد از انفجار او پیش از نضج این ملاحظه فصد باید کرد و چون امراض دموی مادی که مخوف است و شخص دران واقعست فصد را در واجبست و اوقات استعمال او پیش جالینوس و توابع او وسیع و میگوید که اگر شخص در مرض دموی واقعست و او را تب عارض شده در اوایل ترک فصد باید کرد تا بتر فیق فضول نکند و در بدن جاری نشود و بخون صالح ممزوج و مخلوط شده موجب فساد بدن نشود بلکه فصد بعد از نضج می باید کرد و گذشتن مرض از ابتدا و بلوغ بانتها و اگر مانعی پیدا نشود اینست مشرب جماعتی از اطبا که اقتدا بجالینوس دارند و مراعات این قانون مرعی میدارند و جمله وصایای ایشان اینست که تحریک ماده بفصد و استفراغات روز طغیان و حرکت و بحران امراض نکنند و مراد باین قول ایام بحرانست و نیز گفته اند که در امراض وقتی که اخراج خون بسیار از شخص بکنند اول تسکین اعراض رویه کنند و اگر اعراض منکر تسکین نیابد قلیلی از خون اخراج کنند و یک دفعه خونی که مقصود اخراج اوست نکنند و معالج باید که از برای اخراج بار دیگر از خون در بدن گذارد تا بوقت حاجت باخراج بقیه از خون باشد و دیگر در تقلیل اخراج ملاحظه حفظ قوت نیز هست و همچنین شخص بعید العهد بقی اگر قی کای باشد بسبب حدوث بکسر و درهم شکستن و کوفتگی اینین در خود مناسبست که او را خونی بگیرد اگر چنانچه در خود کثرت خون و ثقل از ان احساس کند اگر چه زمستان باشد و از غذای مفصد گاهی احتباس طبیعت است و گاه تولد اخلاط کثیره در بدن هرجگاه که در قوت ضعیفی باشد و بسیارست که از فصد غشی حادث می شود و باین ملاحظه که غشی نشود پیش از فصد قی نماید صواب باشد زیراکه مانع از حدوث قی و غثیان است و بباید دانست که هر شخص که او را قولنج باشد فصد کردن او منع کرده است و مجوز نیست و عورتی که ایشان را طمث جاریست

و یا حبلی دارند و حامله اند ایشان را نیز فصد مجوز نیست زیراکه موجب سقوط فرزند و غشی است و هر دو مخاطره است مگر ضرورت قوی باشد آن نیز بقدر قوت و واجب و فصد کسانی را که در ایشان امتلای غذای ظاهر باشد مجوز نیست زیراکه ضرر بسیار درین وقت حادث میشود خصوصا که اخلاط بدنی خام و غیر نضج باشد زیراکه موجب ضعف قوتست و خوف هلاک اما در کسی که اخلاط سودا وی بر او غالب باشد اگر فصد کند قدری و بعد ازان اخراج اخلاط دیگر ضروری باسهال بمسهل مناسب آن خلط بمهلت کند باکی نیست و بباید دانست که هر کس را که دم صالح در او قلیل است و اخلاط رديه اکثر درد بسیار او را فصد بهیچ وجه جایز نیست زیراکه آنچه صالحست و بکار می آید مدد حیاتست بلکه حیوة بالقوه است که میرود و آنچه فاسدست در بدن می ماند و اگر معالج بنگر صایب و تشخیص ثاقب دریافته باشد که در شخص خون قلیل ردی الکیفیه هست اخراج آن خون بدفعات و قلیلا قلیلا مجوز است و بعد نه اینچنین اشخاص مذکوره بغذای محمود سریع الهضم باید کرد و اعاده اخراج خون قلیل از شخصی که خون قلیل فاسد دارد بعد از غذاهای نیکو باید کرد تا خون بد بیرون رود و خون صالح که از غذای صالح حاصل شده بجای آن و خلف آن باشد و بدن بدین تدبیر بصلاح آید و بباید دانست که فصد ضیق اگرچه احفظ است مر قوه را اما اخراج لطیف و رقیق خون میکند و حبس کثیف آن و آنکه واسع است و اگر در تنقیه ادخل است اما موجب غشی است بواسطه ارسال خون بسیار و مضعف قوه و این طریق فصد مردم فربه مناسب زیراکه فربهی ضغط عروق ایشان کرده است و چون مطلوب باخراج اگر چنانچه ضرورت افتد واسع باید زد زیراکه در زمستان خلط خون افسرده و منجمد است و اگر چنانچه ضیق واقع شود بیرون نیاید الا آنچه رقیق و صالحست و اگر بوقت تابستان بفصد ضرورت افتد البته ضیق باید خصوصا که شخص نحیف البدن خشک باشد و بچیان و کسانی که ایشان را قوه بسیار نیست و حال آنکه ایشان را فصد ضرورت شده است مناسبست که بطرف فصا تکیه کنند و فصد ترک نکنند زیراکه قوه را ضعیف نمی سازد و فصد دیمهای نیز و ابتدای آن پیشتر و بعضی اطبا که اقتدا بجالینوس دارند مجوز نیست اگرچه جالینوس در امراض دموی مبالغه و تعجیل است در فصد اما درین سن فصد

دیگر است و در حمیاتی که دران شخص را تشنج باشد مجوز نیست اگر چه احتیاج و ضرورت بفصد وارد و کسانی که ایشان را از حمیات عفنی تب شد نیز باید اخراج خون کرد و اگر معالج را رای بر گرفتن خون قرار باید قلیلی باید اخراج کرد و اگر حمی شدید الالتهاب و سوزناک باشد پس طبیب را نظر در قوانین عشره در اخراج و جذب خون باید کرد و بتامل حیات در قاروره و غیر آن کرده اخراج باید کرد و اگر چنانچه بول رقیق و ناری باشد و نبض ضعیف باشد حذر از فصد باید کرد که خوف هلاکست اما اگر بول سرخ و غلیظ باشد و سحنه بشره سرخ و بر افروخته البته در فصد تا چر نباید کرد و اختیار فصد در حال سکون باید کرد و اگر در حمیات ناقص و لرزه و خوردن سرما باشد درین صورت نیز حذر از فصد باید کرد اگر شخصی را معالج حکم خون فصد کرد باید نظر در خون خارج از شخص کند بعد اگر چنانچه خون غلیظ و رنگین باشد تقلیلی که واجبست اخراج کند والا اگر خون رقیق و صافی باشد در حال حبس خون باید کرد و نگذاشت که از وصرف شود که خطر عظیم است و اگر چنانچه در حمی بفصد ضرورت افتد باید کرد و اعتنا بقول که میگویند که سبیلی بخون گرفتن نیست بعد از رابع حمی باید کرد و البته می باید گرفت و این قول و مذهب جالینوس است و متقدمان با او زیراکه جالینوس میگوید که الی المفصد سبیل و الی الاربعین یعنی تا چهل روز در امراض دموی اگر در علیل قوه باشد فصد میتوان کرد و اخراج خون بقدر حاجت و غایتش آنست که پیش او نیز در ابتدا اولیست و اگر در ابتدا تغیر و اهمال شده باشد هر وقت که معالج اختیار کند بعد از رعایت قوانین مجوز است و در خراسان و عراق و فارس گاهی بقول جالینوس عمل میکنند چون در مرض صعوبتی و اشکالی پیدا میشود و بسیارست که موافق می افتد و موجب خلاصی است و بسیارست که فصد در حمیات مقوی طبیعت است باین که تقلیل ماده مرض میشود و لابد است در حمیات و مع هذا فصد واما در ابتدا و پیش از نضج منوط باید و منوط بعد از نضج مجوز است و گاه فصد حمیات موافق می افتد که در حمی اخراج خون تسکین می آید و از وصایای حذاق اطبا اینست که شخص بارد المزاج قلیل الدم را فصد نکند شخصی مقیم در بلد شدید البرد را و شخص مبتلا بدرد قوی را و بعد از حمام محلل و کسی را که از چهارده سال کمتر باشد یعنی سن بلوغ نرسیده باشد و کسی که پیر شده باشد

وکسی که بسیار لاغر و خشک باشد و کسی که بسیار فربه باشد و شخصی که بشره او سفید باشد و بایزد و اثار
غلبه خون در ایشان پیدا نباشد این جماعت مذکوره را بی ضرورت قوی فصد نباید کرد که فصد ایشان
مخاطره است و در فصد خوف هلاکت و از جمله وصایا اینست که هر کسی که او را اسهال
انجامیده باشد اما بر معالج ظاهر شده که شخص مبتلا بمرض فاسد الدم است و سبب مرض و اسهال
انجامید فاعرض او را سبب اینست باید که نظر در سحنه و احوال او کند و پیش بند و اگر حجامت خون
سیاه غلیظ ردی اکثر بیرون آید قدری واجب بقدر قوة علیل بگیرد و الا همان لحظه
امساک و حبس خون کند و دیگر باید که فصد بر امتلاء از طعام نیز نکند زیرا که اخراج هر خلط که
واقع می شود بدل ما یتحلل میخواهد و چون خون در امتلاء طعام اخراج یافت بدن محتاج بدل ما
یتحلل است البته از غذا ناهضم نکرده جذب خواهد کرد و این موجب حدوث سده و امراض
مزمنه ردیه است در فصد صاحب تخمه توقف باید کرد تا تخمه ازو زایل شود و بعد از ان فصدی
که او را ضروری ست باید کرد و اخراج خون بمقداری که ضرورت و واجب باشد باید کرد و همچنین
کسی که در معده او صفرا بیشتر متولد می شود و خصوصا بر ناهار او را فصد نباید کرد و گاه بر
فصد باعث معالجه نزف الدم میباشد بملاحظه جذب بر خلاف ما نزفی منقطع شود و درین
مقام رعایت این قانون باید کرد که محل به نسبت عضو ضیق باید و اخراج خون اندک اندک
و بدفعات و دفعات باید نه در یک روز مقدار کثیر بلکه در دو سه روز هر روز کم از روز
سابق و این مراعاة و اخراج خون وقتی مفید است که در علیل قوة باشد و الا اشتمال این
امراض بسیار در خطر است و مهلت نمیدهد و در فصد بوقت زمستان اگر ضرورت افتد در
معتدل ترین ایام اختیار باید کرد و در تابستان بوقت برودت هوا صباح یا بیگاه اختیار
باید کرد و فصد اصحاب مالیخولیا و اصحاب جنون و وسواس بوقت خواب باید کرد و همچنین
باید و فصد موجب به نسبت کسی باید کرد که او تنقیه خواهد کرد و مراد تنقیه بازکردن دو
باره است و فصد معترض انگشت او در باز کردن آن بهمان روز اول و زمان فصد کردن
کند و فصد موجب اثر است که بعد از یک روز دو روز دیگر باز کردن کند و فصد بطول انگشت
را نباید کرد که او بسیار دارد و اقتصار در فصد یک روز دو روز نمیکند و مراد طول فراخ کشیدن آن

بعرض

بعرض عرق مایل باشد و مراد بطول آن که نیش بر طول عرق مقصود واقع شود و خواب پیش از تنقیه
و فصد مجوز نیست و خطاست و نیز که باز کردن آن کسی را مجوز است که قوة او پیش باشد
و مقدار زمان او خطاست و بهترین علیه در بعضی امراض و موی آنست که بعد از دو سه واقع شود
و از منافع بیش آنست که نته اندک حفظ قوت است با کمال استفراغ یعنی در مرتبه کمال استفراغ
خون واقع می شود و بواسطه اعمال و سلت ضعف ظاهری نمیشود و خواب پیش از فصد و بعد
از فصد که متقارب با فصد باشد مجوز نیست زیرا که موجب انکسار و اعضات و حصول
ثقل و گرانی جمیع بدن و پیش از فصد بحمام نباید رفت زیرا که موجب تحلیل و بر هم شستن عرق
است و عسیر اخراج خون مگر اینکه شخص بسیار خون باشد و نیز و باید که شخص بعد از فصد طعام
بسیار نخورد و معده را از طعام ممتلی نسازد بلکه بتدریج از قلیل بکثیر نقل کند و بعد از فصد نیز
بحمام نرود و ریاضت شاقه اختیار نکند و اگر جایی که از دست راست شخص خون گرفت و خون
بیرون نیاید ریاضت و ورم کرد باید که از دست دیگر بگشاید و آنکسی که بدن او اخلاط
غالبست فصد موجب ثوران و طغیان خون است و اخلاط دیگر نیز و اصلاح او محتاج بفصد
متواتر است و خون سوداوی نیز محتاج بفصد متواتر است و از اینجهة که اصحاب مالیخولیا
فصد بتکرار و مهلت میفرمایند و یک دفعه بسیار اخراج میکنند و وقت اختیار فصد چاشتگاه
است بعد از تمامی هضم غذا و این از برای حفظ صحت است و اما بوقت ضرورت وقت
اخراج او همان وقت که ضرورت شد و در ان وقت تاخیر مجوز نیست مگر که مانعی قوی
پیدا شود و گاه شخص عرق بسیار میکند و سبب امتلای بدن اوست از خون و اخلاط این
شخص نیز محتاج بفصد است اما درین معالجه باید که تامل صایب احتیاط کند که سبب
سوء المزاج دیگر و یا مقدمه ذبول نباشد و درین صورت فصد مخاطره موجب هلاک است **مقاله**
در بیان عروق مفصوده و معدود و منافع او باید دانست که عروق مفصوده بعضی نزد این است
و بعضی از ان آورده است اما آورده که در دست شش است که از ان فصد میکنند یکی از جمله
قیفال است و آن عرقی در دست سائل بر مفصل ارنج از جانب وحشی و منفعت او استفراغ
و تنقیه خون از گردن و ما فوق او که بعضی از سر باشد و بعضی از ما دون رقبه و کبد و نزدیک سینه و ثانی

باسلیق است و آن رگی در دست نیز بر مفصل عرق از جانب انسی و منفعت او تنقیه
و استفراغ از صور بدن و نواحی آنست که تا با سفل بدن و ثالث اکحل است و او ورید
و عرقیست سایح میان قیفال و باسلیق و متوسط الحکم است در منفعت و رابع حبل الذراع است
و او رگیست سایح بر پشت ساعد و در منفعت مشاکل قیفال است و خامس اسیلم است و او
رگیست در جانب پشت دست میان خنصر و بنصر از جانب دست راست مفید اوجاع
و اورام کبد است و از جانب دست چپ نافع از اوجاع و اورام طحال بر جریست و
سادس ابطی است و حکم او در منفعت حکم باسلیق است و از این شش عروق مفصوده چهار را
محل فصد در بیش نابضاست که محل انفصال ساعد دست با عضد از جانب انسی الا اسیلم و ابطی
و ابطی که محل فصد ایشان از ان محل ظهور ایشان است و عروق مفصود از پا چهار است
یکی عرق النسا است و فصد او عظیم المنفعت است از علت عرق النسا و نقرس و دوالی و داء الفیل
و دوم صافن است و منفعت او استفراغ خون از اعضائی که در تحت کبد است و اماله خون
از اعضای عالیه بسافلاست و مفید ادرار خون حیض محتبس است و تفتیح افواه بواسیر
و جریان خون محتبس آنست و سیم عرق مابض رگیست که او مسمی باسم مابض است و خون او را
از مابض میکشایند باین اسم میخوانند و او در منفعت جاری مجرای صافن است و اقوی از او
در ادرار طمث و وجع مقعد و بواسیر و چهارم عرقی پشت پاست و او در منفعت جاری
مجرای صافن است و باید دانست که فصد عروق پا نافع از امراضیست که از اعضاء مایل بجانب
سر و دماغ باشد و نافع است از مرض سوداوی و ضعف قوة در واسند است از ضعف
فصد دست و اما عروق مفصوده از سر و حوالی او بسیار است از جمله ان فصد عرق جبهه است
و او نافع از ثقل سر و دماغ است خصوصا در موخر سر و نافع از ثقل چشم و صداع مزمن
نیز هست و دوم عرقی که در ماق است و فصد او نافع از شقیقه است و ریشها که بر سر
میشود و سیم فصد صدغ و عرق صدغین است و او نیز نافع است از شقیقه و صداع و درد مزمن
و معده و عشاء و حرارت خفقانست و نبور که در اخفاء میشود و از غشا نیز که مراد از سبل ورید است
نیز نافع است و چهارم رگی از پس گوش و فصد او نافع از ابتدای نزول آب در چشم است و نافع

سر را از قبول بخارات ردیه که از معده متصاعد بدماغ میشود و از ریشها که در پس سر نافع است
و پنجم دو رگیست در پس گوش که میگویند فصد او ابطال نسل میکند و جالینوس این ابطال
را منکر است و ششم فصد عروق و داجست و منفعت او در ابتدای اجذام است و موجب
عدم زیادت شدن این علتست بلکه موجب ابطال و ازاله این علتست و منفعت بلیغ در
خناق شدید دارد و نافع از ضیق النفس و دیوت ذات الریه و گرفتگی آواز که از بسیاری خون
باشد و از علل طحال و درد پهلو نافع است و هفتم فصد عرق ارنبه است که بر نوک بینی می باشد
و فصد او نافع از کلف و کدورت رنگ رو و بشره است و آنرا بواسیر و بثوری که در بینی
میشود و خارش او بسیارست که فصد او حرارت رو را زیاده میکند و منفعت جمیع بشره میشود که انه
که شخص را باد شام شده است پس منفعت او بیشتر از منفعت او باشد هشتم فصد عرق و رگیست
که بترتیب نقره است و او نافع از سدریست که از خون لطیف حادث میشود و نافع از
اوجاع قدیمه نیز هست که در سر حادث شده است نهم چهار رگیست که دو در زیر لب بالاست
و دو در زیر لب پایانست و او مسمی باین اسم شده است و بدین سبب و فصد او نافع از
علت قلاع است که مراد و میدا که دهن است و نافع از ورم لثه که گوشت بیخ دندانست و از
اورام او و از بواسیر و شقاقی که در بینی و لب حادث میشود و دهم رگی که در زیر زبانست
و در باطن و فصد او نافع از خناق است و از اورام بوزینین یازدهم رگیست که در زیر زبان
واقع است و اگر فصد او نافع از ثقل و گرانی زبانست که سبب خون باشد و دوازدهم
رگیست که او را اطبا عنفقه میخوانند و فصد او نافع از بخر است که بوی دهن است سیزدهم
رگیست که آنرا عرق اللثه میخوانند و او را فصد از جهة معالجه معده میکنند و چهاردهم رگیست
که بر کبد هست و فصد او نافع از استسقاست اما در فصد او خطر است و حجام دانا
میباید که آثار رگ را شناسد و بداند که چه مقدار خون میباید گرفت و پانزدهم رگیست که فوق
طحال است و فصد او نافع از اورام و علل طحال است و اما شرایین که از وی فصد میکنند
است اول از ان شریان صدغ است و فصد شریان او از برای حبس نوازل از دماغ بچشم است
در ابتدای نزول و مراد به سبل در میان کاملان و مداوا جا اینست و دوم دو شریانست که در پس گوش است

فصد او نیز اند برای نزول آب و رمد و غشاوه که پرده است که موجب تیرگی چشم میشود و از
جهت غشا که مراد علت شبکوری ست نیز نافع است و در ازاله صداع مزمن قوی نافع است
وسیم ثربایست که در حلق است و منفعت در فصد او در امراض حلقی است و استادان کامل
او را فصد نتوانسته اند کرد و دیگری چشت فصد او بر تقدیر امکان بسیار خطر است پس ترک
این تدبیر اولیست و چهارم ثربایست که بر پشت کف دست است و فصد او را اطبا نافع
المنفعه در اوجاع کبد داشته اند و این را جالینوس بسیار مبالغه کرده است و چنین گفته که مرا
دردی در جگر بوده و مزمن شده بود یکی از حکما را بخواب دیدم که مرا چنین فرمود و چون این رگ
یافتم و فصد کردم از این بلیه خلاص یافتم **مقاله در بیان کیفیت فصد اکحل** و اکحل را از فوق
تا بض که محل اتصال ساعد است باعضا نه جانب انسی باید کرد و فصد باسلیق را اول
و فرود تر بجانب ذراع باید کرد و در فصد اکحل حجام را احتیاط باید کرد زیراکه در وی خطر
است بسبب آنکه در تحت او عصبیست ناگاه نیشتر بروی نیاید و فصد او طولانی
باید و صواب در فصد حبل الذراع اینست که او را مورب زنند و فصد باسلیق عظیم
الخطر است بواسطه آنکه در تحت او شریانی هست و عضله و عصبه نیز هست و اگر نشتر
برو واقع شود خوف هلاک است و علامت خطای واقع در فصد باسلیق در رسیدن
نیشتر اینست که خون رقیق اشقر بیرون می آید و احتمال مبادرت به بستن او به پشم
خرگوش باید کرد و اندک کنند با و نیز باید الحاق کرد و خون سیاوشان اگر باشد بهتر و بر عضد
و جباعد است مرد باید ربست تا اعصاب و شرائین و اعضا تکاثفی حاصل شود و ضیق
در عروق و مانع از جریان خون شریان باشد و محل فصد را به پشم و او و به تکور و محکم
باید بست و چهار روز باید گشاد و بعد از چهار روز نیز در گشادن احتیاط باید کرد و
بنانی باید گشت و که در جریان خون شریانی باشد و محل فصد را با قوابض ضماد و طلا باید
کرد و درین نیز مقصود تکثیف عضو است و تسکین خون و فصد اسلیم برین وجه است
که باید بیشتر زد و اگر زمستان باشد در آب دست مقصود را باید گذاشت تا مقداری که از خون
مطلوبست بسهولت در آب بیرون آید و اگر تابستان باشد و فصد اسلیم ضرور نباشد در حمام

باید گشاد

باید گشاد و دست در آب نیم گرم باید نهاد و بهتر اینست که فصد اسلیم نیز بر طول واقع شود و فصد
عرق النسا بوقت ضرورت از جانب وحشی بقرب کعب باید و اول اسفل ساق محکم باید بست
تا رگ ظاهر شود و پیش از فصد عرق النسا اولی آنست که علیل بحمام رود و فصد او نیز بر
طول باید و فصد صافن اولی آنست که مورب بجانب عرض عرق باشد و عروق معقوده
از سر را سوای وداجین اولی آنست که مورب زنند و عرق صدغین و هر دو ماق که بر جانبین
چشم است و تا گلو را خفه نکنند ظاهر نمیشود و بعد از ظهور فصد آنها نیز با حتیاط باید کرد
و فصد رگی که در زیر زبانست و آنکه بر زبانست نیز بر طول می باید و اما در فصد وداجین
البته اول مقنع یعنی ادویه کرده مثل کندر و دم الاخوین مهیا باید نهاد که او بر محل شریانست
و بعد از سیلان خون تسکین او مشکل است و بسیاران در همین تدبیر رفته اند **مقاله
در بیان تدبیر و حجامت و قوانین او بر وجه کلی** و نهادن علق بر مواضعی که اخراج خون بطریق جذب
قوی مطلوب نیست از آن موضع و بر واقف این صناعت مخفی نکرده که تنقیه حجامت از نواحی
و حواشی جلد اکثر از فصد است و منفعت او در ابدان بسیار نحیف قلیل است
و باید که احتیاط حجامه در وسط ماه کند و اولی اینست زیرا که زیادتی خون مثل زیادتی خون
مثل زیادتی رطوبات و امامات سایر که آنرا اطبا تابع زیادتی نور قمر داشته اند و گفته اند که
جمیع آبها و اخلاط بدنی که تابع رطوباتست در چهاردهم و پانزدهم که کمال نور قمر زیاده میشود
و در مباحث بحران تحقیق این مسئله کرده اند و مراد ایشان اینست که نقصان خلط بوقت
طغیان و زیادتی آن اولیست و نیز باید که در ساعت دوم از نهار واقع شود و مختار حجام
باید که بعد از حجامت حذر از دخول حمام کند مگر آنکسی که خون در کمال غلظ باشد و درین
حین اولی آنست که اول بحمام رود و بعد از آن بیک روز حجامه بکند و باید دانست که حجامت
در مقدم راس مضرات بحواس و ذهن و حجامت بر نقره قایم مقام و خلیفه فصد اکحل
است و منفعت او دارد و نافع از گرانی واقع در ابروانست و مخفف و منشف رطوبات
پلک چشم است و نافع از جرب العین و دیگر است و حجامت بر کاهل بدل باسلیق است
و منفعت او میرساند و نافع از درد حلق و منکب است و حجامت اخدعین خلیفه و قایم مقام قیفال است در منفعت

و نافع جمیع اعضای سر است اما اکثر اطبا برین متفق اند که حجامت او موجب نسیانست و حجامه کاهل
را گفته اند که موجب ضعف فم معده است و از و خفقان حادث میشود و او را از ملدز(?)
کاهل و بر محاذات او باید حجامت کرد از نقره شیب تر باید کرد ماندگی و حجامت بر ساقین
موجب تنقیه خونست و مدر طمث است که مراد خون حیض است و از عورات هر کدام سفید
پوست و فربه باشد و متخلل البدن حجامه ساقین ایشانرا موافق تر از فصد صافن است
و حجامة بر هامه نافع از اختلاط و پریشانی عقل است و بعضی اطبا گفته اند که نافع از شیب است
که سفید شدن مویست بزودی و این بسیار بعید است زیرا که علت شیب بلغم و فساد او است
و خون مصلح او و وجود او ضرر با خصوصا در چنین علل و نافع از امراض چشم نیز هست
مگر آنکسی که تو هم نزول باشد که بهیچ حال مجوز نیست و حجامت سبب فوق نافع از اعضای
سر است و حجامت بر قطن نافع از دمامیل است که در ران می شود و از برای جرب و بثور او
نیز بسیار نافع است و نقرس و بواسیر و داء الفیل و ریاح مثانه و رحم را و حکاک که در اعضا
می شود نافع است و حجامه بر ران از پیش که مراد جانب انسیست نافع از ورم خصیتین
و جراحاتی که در محدرین میشوند و ساقین و پس ران که مراد جانب وحشیست و نافع
از اورام و خراجاتست که در نشیمنگاه میشود و حجامت بر اسفل زانو نافع است از ضربان
ورم زانو که حادث از اخلاط و خراجات ردیه است و ریشهای کهنه که در ساقین می شود
و حجامت بر هر دو کعب نافع است از جهة احتباس طمث که خون حیض است و عرق النسا
و نقرس و حجامت و جذب که با شرط باشد یعنی بمجرد جذب اکتفا نکنند و اخراج خون
نیز کنند و در وی چند فایده است اول استفراغ از نفس عضو محجوم و دیگر بقای جوهر
روح از غیر استفراغ از و دیگر ترک عرض در استفراغ اعضای رئیسه و وقتی که مراد بجذب
اخراج خون باشد در حجامت کردن واجبست که نیشتر را عمیق تر زنند تا جذب از غور
واقع شود و اما در جذب بی شرط و بی اخراج خون و درین مقام مراد معالج از کداب(?) باد
از جهة و جانب حرکت ماده و گاه مراد نقش ابراء و اظهار ورم غایرست از تحت جلد
بسطح ظاهر جلد و گاه مراد نقل ماده و ورم حادث یا حس از آن عضو بعضوی که در جوار اوست

وگاه

وگاه درین جذب مراد تسخین عضوست و جذب بجانب او و تحلیل ریاح و گاه مراد بجذب
رد عضوست بحال طبیعی او که زایل شده است همچنانکه در قیله از اقسام فتق است و مقصود
از قیله فرود آمدن مثل روده و غیره در مجرای کیس خصیه است و بر و نزول او بکیس اگر رد نکلی(?)
نکند موجب هلاکست و گاه مراد معالج در جذب تسکین و جهت در موضع دردمند و
غذای شخص که حجامت کرده بعد از ساعتی از حجامت می باید و اولی در معالجات جبایانا(?)
که دران حجامت می باید کرد آنست که حجامه ایشان دو روده و سالگی باشد و از وصایای حذاق
اطبا آنست که بعد از شصت سالگی حجامت بی باعث قوی نکنند البته و اگر صفراوی مزاج
حجامت کند غذای او بعد از حجامت خوردن حب الرمان و عرق کاسنی باشد است و یا
خوردن کاهو است و اینکه حجامت کردن بر اعالی بدن موجب امان انصباب موادست
بجانب اسفل و اما نهادن علقه بجهة جذب از غور بدنست و اقواست و مراد بعلق مذکور شد
که زلوک است و استعمال او نافع از امراض جلدست مثل سعفه که مراد شیرنجه است که بر ظاهر
سطح عضوی شود بر رو و سر بیشتر کودکان از رشتحاص و دیگر بیشتر میشود و نهادن علقه
بر عضوی که بران سعفه واقع شود نفع بلیغ دارد **مقاله در بیان حبس استفراغات بقوانین کلیه**
و باید دانست که حبس استفراغ مثل اسهال و رعاف و غیره ذلک با امالة ماده است بجانب
مخالف یا ارتکاب بی استفراغ و دیگر مثل نهادن محجمه بغرض جذب بخلاف ماده سایل تا آنکه
شرطی کنند یعنی نه بر عضوی که ماده دران جذب شده است لیکن نزدیک جائی که اگر عورتی
را نزف الدم از رحم باشد محجمه بر سینه او باید نهاد و جذب کرد و اخراج خون بیشتر
از محل محجمه نباید کرد و گاه باشد که احتیاج با امالة ماده و استفراغ هر دو باشد فصد باسلیق
از جهة نزف مذکور هر چگاه که بر طبیب و فور ماده موجب ظاهر باشد پس درین صورت
بجذب فقط اکتفا نباید کرد بلکه اخراج خون باید کرد و حبس استفراغ با عانت استفراغ باید کرد
بل آنکه شخص را بواسطه اجتماع اخلاط فاسده کثیره در فم معده قی حادث شده و تسکین
نمیشود پس قی باید داد که آن خلط فاسد موجب تمام بیرون آید و معده از این خلط فاسد
پاک شود بعد از آن تقویت معده و فم آن با دویه مقویه و اشربه نافع از مسود و مرکب از این خلط باید کرد

و یا حبس استفراغ بادویه مجمده مغلظ باید کرد تا موجب جمود و تغلیظ خلط سایل شود و یا حبس بادویه
قابضه باید کرد که موجب ضم و بهم آمدن مجاری باشند و تکاثف آن و یا حبس بادویه مغریه که در
ایشان سر سخت غالب باشد مثل لعاب بزورها که اشیا را بریان کرده باشند زیرا که قلی
ادویه معاسه میدفر و هست و این موجب سد مجاری است تا باین فعل مانع از استفراغ باشد
همچنانکه در اسهالات این علاج در جهت و گاه احتباس ماده سایل بادویه کاذبه می باشد تا موجب
خشکریشه بر فوق جراحت شود و بسبب اندمال قرحه سایله باشد و این تدبیر مخصوص جراحاتی است
که استفراغ ایشان خروج قیح و صدید و امثاله است و عدم نشف و جفاف قرحه و یا حبس استفراغ
به بستن عضو است همچنانکه ما خوق ارغ را می بندند بسبب خطای فصاد در رگ زدن یا سلیق
و رسیدن نیشتر بشریان که تحت باسلیق است و اگر محل نشتر بین و ظاهر باشد بعد از
پشم خرگوش و بر ساختن محل نیش از پشم او و خانه عنکبوت و صموغ تا کشوده تا او و برف
اگر چنانچه بسبب اتساع و کشوده شدن دهن عروق است تدبیر لقا بضات و اگر چنانچه بسبب
عروق و در بدن رکت هم تقابض و هم بوبت مخلوط بایکدیگر مثل گل مختوم و صمغ عربی اما در این
صورت نجات مشکل است اگر چنانچه از خورده شدن لحم ابن استفراغ و تدبیر آن
نحو باید کرد که منبت آن گوشت خورده شده باشد مخلوط نحوی که محل تا کلا را حلیا دهد
مقاله در بیان قانون و کیفیت معالجات سده بر وجه کلی و باید دانست که سبب سده یا غلظ خلط
و یا لزوجت و حسد کاه و یا کثرت اوست و در تدبیر اخلاط کثیره و اگر چنانچه با او سبب
دیگر از سوء مزاج نیست فصد و اسهال کافیست و در تدبیر اخلاط غلیظ احتیاج بمحللات
غالبه است و در اخلاط لزجه احتیاج بتقطیعات ادویه است و خصوصا که خلط لزج رقیق
باشد باید که معالج حذر در تحلیل غلیظ از و سنی که ضد یکدیگر بکنند اول بتحلیل ضعیف که موجب
زیادتی تحلیل ماده باشد و زیادتی حجم ماده از غیر بلوغ تحلیل تام که موجب زیادتی سده میشود
زیرا که چون تحلیل تمام نباشد سده هنوز باقی باشد و متعاقب اسباب سده وارد میشود
پس موجب زیادتی سده باشد و ثانی تحلیل قوی که بدین سبب لطیف اخلاط و رقیقه ماسده
بتحلیل تمام رفته و کثیف و غلیظ ان منجمد شده و اصعب سده آنست که در رو عروق حادث شود صلب گ

گشت

آنست که در شرایین واقع شود و اصعب از همه آنست که در اعضای رئیسه واقع شود مقاله
در بیان معالجات اورام و بسط و شق بقانون کلی و از قانون و قواعد معالجات اورام آنست که هر گاه
که ورم در عضوی که مجاور اعضای رئیسه باشد صواب آنست که ابتدا در علاج او برادعات
و جاذبات بجانب خلاف توجه ماده کنند و بتدریج خلط محللات با رادعات باید کرد تا انتها
ورم این قاعده را رعایت باید داشت و در انتها مقتصر بر محللات باشند و در انحطاط
ورم بر محلل باید کرد و این قواعد بعد از استفراغ بدن از خلط فاسد موجب ورم رعایت باید کرد
انم و اولیست و روادع در اورام حاره البته باید که از ادویه بارده صرفه باشند و در اورام
بارده البته باید که رادع بارده صرف نباشد بلکه مخلوط باشد بادویه حاره که در ایشان تفتیح باشد
تا قوت عضو و ورم را نگاه دارد و آن ادویه مثل اذخر است که حلال با موبیست و اطفار
الطیب و محللات در اورام بارده رخوه واجبست که منشف و مخفف بیشتر باشند و از آنچه
در اورام حاره استعمال می باید و قاعده و قانون دیگر است که هر گاه که اورام حادث بسبب
اسباب بادیه باشد مثل ضربه و سقطه و در آن ورم اثر امتلا را اخلاط نباشد قاعده و قانون
علاج درین مقام اینست اولا تدبیر بارخا و تحلیل باید و اما که امتلای خلطی باشد مثل اول
علاج باید کرد و اگر چنانچه عضو دارم موزع و مصیب اعضای رئیسه باشد درین صورت ترک رادع
بر اینچنین ورم باید و اصلا رادع استعمال نباید کرد که محل خطر است زیرا که ماده متوجه
بعضو رئیس میشود و موجب هلاک است و هر جایگاه که ورم در مقام جمع مده و قیح باشد خصوصا
که در مواضع رخوه مثل جالب و اربیه باشد درین صورت گاه ورم جایست که در اعضای
صلبه واقعست و درین صورت احتیاج بمنضج و بسط و شق نیز میشود و تمامی انضاج بادویه
می باشد که در انها با وجود حرارت و بوره و شدید باشد که موجب حصر حرارت در محل ورم باشد
مگر آنکه حرارت غریزی ضعیف باشد و عضو مایل بفساد شده باشد و درین حین استعمال منضجات
باید کرد و اگر بسط و شق کنند نیشتر بعمق باید زد بعد از آن استعمال ادویه باید کرد از آن تحلیل
و تحفیف باشد و اما معالجه با ورام صلبه که تجاوز از ترتیب ابتدا کرده باشد چنین باید کرد و گاهی
تلیین او بادویه که حرارت و سخونت و تخفیف قلیل در ان باید کرد و گاهی بادویه محلله در ان استعمال باید کرد

بنابر خوف تحجر و معالجه بحسب تدبیر در اورام حی چنین باید کرد که عنایت و اهتمام مصروف بقطع
ماده و نضج باید کرد و سعی بلطیف که موجب تحلیل نضج باشد و توسیع مسام ادویه منفتحه و تدبیر با ورام
با وجع مثل تغلیه بتبرید از غیر ترطیب باید کرد و اگر چه قوه بر وجهی باشد که مقتضی ترطیب باشد الا باید
کرد زیرا که قرحه در علاج محتاج بتجفیف و تنشیف است و ترطیب مانع این و اما تدبیر اورام باطنی
منتقله ماده است از خلط موجب ورم اولا بفصد و بعد از آن باسهال و هر گز نمودن صاحب
ورم از دخول حمام و خوردن شراب و تقلیل اغذیه که در وی گوشت باشد مگر بعد ضعف بسقوط قوه
زیرا که از اختیار این چیزها ماده ورم زیاده میشود ترک حرکات نفسانی و بدنی درین علت
ضروریست و درین ورم نیز ابتدا اختیار چیزی رادع باشد باید کرد اما آن رادع از ماکول و غیر آن
هر چه باشند بحسب مقدار می باید قلیل باشد که تحمل سهل شود خصوصا که ورم در معده باشد یا کبد
و بوقت تحلیل تا و الله دوای محلل می باید خالی از ادویه قابضه طیب الریح باشد تا قوه آن عضو
و ابدام را نگاه دارد بوقت تحلیل و این از جمله قوانین و قواعد واجبه المراعات است و موافق چرب
ملینات در حین ورم باطن مثل عنب الثعلب خصوصا که درد قوی باشد زیرا که در عنب الثعلب
دوع و ملینی و تخدیر بهم است و خیار شنبر نیز مفید است و بعد به اصحاب اورام باطنی بیاید کرد که
بغذای لطیف و آن نیز در حال صحت و هر کس مبتلا بورم احشا و باطن باشد و قوه او ساقط
قریب الهلاک است و اگر چنانچه ورم باطنی منتج شود او را تجربیست که غسل محل ورم از و قیح کند
ضروریست مثلا جلاب از ماء العسل و بعد از آن چیزی که موجب نضج ماتی ماده و تخفیف آن باشد
باید داد و بعد از آن باز و بقای تمام ماده انتصار بر محققات باید کرد و گاه چنانست که طبیب جاهل
شق معوی را ورم تشخیص کرده و نشتر بر آن زد و آن خود سهایی بود تا رال یکبس امعی و آن خطا و غلط
بین است و بهر حال مریض و اصحاب او از چنین جاهلان باید که اشد پرهیز لازم دارند و علی
مرتضی کرم الله وجهه و رضی عنه فرموده است لو کانت الجهال فی الجنه حارا اترکیب الجنه یعنی و احترقت
نارا و گاه چنانست که در باطن ورم بعد معا واقع شده و طبیب جاهل چنین گمان برد که بر صفاق
که بر شکم است واقع است نیش فرموده شخص بالفعل مرد و این غلط بین است و اگر چنانچه ورم
بر صفاق باشد بسیط و شق که از بسیار مخاطره است و از قوانین بسط و شق بوقت احتیاج و ضرورت

کتابا

که می باید که براه امره و عضوی که مراد جهاست که بر اعضای انسان می باشد واقع شود مگر آنکه در پیشانی
این حکم نزد جمیع اطبا مسلوب و ممنوع است زیرا که در پیشانی شق یا بسط براه عضوی واقع شود
جمیع اعصاب و رباطاتی که از بالا نسب و جانب چشم می آید هم بریده می شود پس باید کرد
بخلاف مواضع دیگر از اعضا که اینچنین نیست و البته براه عضوی باید کرد همچنین در اعضایی که
اعصاب در و بر خلاف عضوی و چین عضو باشد احتیاط باید کرد و شق و بسط بر خلاف عضو نیز
باید کرد و دیگر در جمیع مواضع که در آن بسط و شق ضرورت باشد براه عضو باید چنین است قواعد
موضوعه اطبا فعلیکم بها و باید که معالج و جراحی که آنرا بسط و شق کرده باشند بر آن استعمال روغن
نکند و این قانون مخالف میشود زیرا که اختیار مراهم در جراحات محتاج الیهاست و اکثر مراهم
خالی از روغن نیست و فرق نیز میان مرهم و طلا و ضماد باست که در مرهم البته روغن مستعمل
می باشد و بی روغن مستعمل نمی شود و در ضماد و طلا ضرورت نیست و اگر خالی از روغن می باشد
پس میتواند که منع او از روغن صرف باشد در جراح و دیگر منع از زیاد شدن روغن در جراحتی
کرده اند که او را شق کرده باشند نه در جمیع جراحتی بدین سبب که روغن رخو عضو است و مطلوب
در علاج جراح تجفیف و تنشیف اوست و اندمال و بهم آمدن سر جراحت و روغن مانع از این
خصوصا که جراحت بسیار چرک و مده و صدید باشد پس رعایت قواعد قوانین این تدبیر بر معالج
صاحب التدبیر اواست و همچنین در جروح و قروح کثیر الرطوبه استعمال اشیا بی که در وی
روغن بسیار باشد نباید کرد بملاحظه مذکوره بلکه مثل مرهم ملقطار استعمال باید کرد و اگر احتیاج شود
و مرهم ملقطار مرهمی است که یکی از اجزای او نوعی از زراج است و زراج را ملقطار میگویند و او را
باین سبب مرهم ملقطار میگویند و هر جایگاه که مرهم ملقطار می نهند فوق مرهم اسفنج در آب قابض
مثل آب مازو و یا آب که در وی برگ مورد جوشیده باشد تر کرده بر روی مرهم که بر محل قرحه نهاده اند
باید نهاد مقاله در بیان تدبیر عضوی که فاسد شده باشد و او را احتیاج بقطع باشد یا بحد مرهم
و دوا خشک او باشد بقانون کلی و باید دانست که هر جایگاه که عضوی از اعضای که رئیسه نباشد و نه قریب
اعضای رئیسه نیز نباشد بواسطه سوء المزاج ساذج و یا سوء المزاج مادی فاسد شود و در وی از طلا و مرهم
و ضماد فایده ندارد و تدبیر آن بقطع لحم فاسد است و دور کردن او و اما معالج درین صورت باید که ملاحظه

و قاعده کلی

ضعف و قوه علیل کند و اگر چنانچه این قطع بغیر حدید و آلات برنده حاصل شود بهتر باشد مثل ادویه که
اسقاط او بواسطه حده میکند مثل نهادن فلفل فیون و امثال آن زیرا که بسیار است که عند القطع آلت
حدیدی از اجزای صالحه عضو که بقرب فاسد میرسد و آنرا میبرد از اول و مثل عروق بالجمله و امثال
آنست و این موجب هلاک است و اما چون فساد بر وجهی باشد که باستخوان سرایت کرده و علاجات
دیگر کافی نباشد و قطع اجزای فاسده بالت قاطع ضرورت اما جراح کامل باید که این کار تواند کرد
و باید که بعد از قطع فاسد محل منقطع را البته بروغن داغ کنند تا از نزف خون در امان باشد و این
تدبیر وقتی مجوز است که علت در شکم و بقرب اعضای رئیسه نباشد چنانچه مذکور شد و باید که
جراح بوقت قطع فاسد میل بمحل فساد فرستد زیرا که ما بین صالح و فاسد اجزای صالحه بر می‌گردد
و ان باین طریق ممیز می‌شود که بهر جا که سر میل انجا استاده یکدیگر زده و درد میکند آن عضو صالح است
باید که وجع فاسد از شبب آن کنند و در هر جا که میل باسانی میرود و در ما بین انتصافی و سنگی
نیست باید دانست که تف را انجامیده است آنرا البته قطع باید کرد که فساد باعضای صالحه منتهی شود
مقاله در بیان معالجات تفرق اتصال قواعد و قوانین کلی و باید دانست که تفرق در اعضای عظیمه
واقع میشود و علاج او و تسویه آن استخوانهاست و مراد بتسویه راست ساختن استخوانهای شکسته است
و برهم نهادن و محکم بستن آن بر وجه ملایم چنانکه شکسته بند میکنند و بعد از بستن ملازم و مداوم
سکون باید بود تا نیک شود و ایراد غذای عروقی بر علیل باید کرد که موجب حصول و تولد خلط عروقی
شود که دهن و طرفین آنکه ریله دوا و رانند گنجشکی و بکران باشد اما تفرق اتصال که در اعضای
لینه واقع میشود در علاج او مراعات سه چیز باید کرد که اصلاحست اول قطع سبب و دوم که سبب او
تفرق مواد جاری باشد در جسم و قطع ماده سایل از موضع تفرق و ثانی الحلم شق بادویه و اغذیه
موافقه و ثالث منع عفونت حادث در محل تفرق بهر چه ممکن باشد و اما در علاج قروح عرض
پس هر چه از قروح وسیع و صدید دارد و عفونت استعمال ادویه حاره اکاله در او باید مثل زنگار و زاج
و درنج و ... و دوای مرکب از زنگار و موم و روغن کنجد که این مجموع مرهمی باشد باید نهاد و اگر جایی
در قرحه ارنج و سوختگی باشد تسکین آن بموم و روغن گل باید کرد و باید دانست که هر قرحه صغیر باشد
بکر که بسبب او از جوهر عضو چیزی نرفته باشد و از وسط او چیزی خورده نشده باشد در علاج جمع نمودن هر دو طرفین

بیکدیگر

بایکدیگر و نیک بستن بکرباسی کافیست و این مثل زخمهاست که از کارد و شمشیر حادث می‌شود باید که وقت
بستن احتیاط کرده شود که چیزی در میان جراحت از آنچه غیر عضو است نماند و آن مثل روغن
و غبار و کاه و غیر آن زیرا که ماندن این چیزها در میان جراحت مانع از التیام است و هم آنکه
و چسبیدن عضو مجروح و اما تفرق اتصال و قروحی که ضم طرفین و لبهای او ممکن نباشد
و یا قرحه چنان باشد که در و فضا مملو از صدید که خونابه است باشد و از جوهر عضو چیزی رفته
باشد و آنچه که رفته است اگر از جمله جلد عضو است و احتیاج بچیزها دارد که موجب لحم برای
عضو و خشک شود و موضع تفرق بصلاح آید و آنچه از ادویه مفید این صفت بالذات
آن قوابض است و آنچه بالعرض است مثل زنجار و قلقطار که رایج است زیرا که اینها اعوانند در
تجفیف و اتم در فصول مقصود و اعوان خشک‌کننده و اگر چنانچه آنچه از محل تفرق رفته است اجزای
لحمیت غایت طبیب می‌باید که مصروف بانبات و رویانیدن آنچه رفته است در گوشت باشد
و آنچیز که رویاننده گوشت است از ادویه می‌باید که متعدی و منتج و خشک باشد در تجفیف از درجه اولی
و در این تدبیر شرایط است و از این شرایط یکی اعتبار مزاج عضو اصلیست و مزاج قرحه حادث در عضو یعنی
یعنی که عضو عصبست و یا لحمیست و یا عصبست و مزاج قرحه باین معنی که از کدام نوع قرحه و چه
و تفرق است و اگر چنانچه عضو شدید الرطوبه است و قرحه را شده و بسیار رطوبت است
در این مقام در علاج تجفیف اندک کافیست و اگر چنانچه عضو یابس المزاج باشد و قرحه بسیار
رطوبت تجفیف او بادویه باید کرد که در درجه ثانیه یا ثالثه دواییست که در معتدلین ابهای
تعدیل کنند در علاج و دیگر اعتبار مزاج جمیع بدنست و اگر چنانچه بدن شدید الیبوست واقع شده
باشد و عضو زاید در رطوبه باشد و یا عکس این باشد در این صورت نیز تجفیف معتدل کافیست
و اگر چنانچه هم بدن و هم عضو زاید در رطوبه باشد واجب بر معالج در این صورت تجفیف بلیغ
است و یا آنکه مرد و زاید در یبوست اند نقصان در تجفیف از حال معتدل باید کرد و از جمله
شرایط اعتبار مجففاتست زیرا که مجففات منبت لحم اگرچه از ایشان تجفیف شود مطلوب نباشد
اما از ایشان مثل فایده تجفیف که آن جلا باشد که گاه مطلوبست و یا بواسطه حرارت و لطافت جلای
قرحه از و مطلوب باشد پس لازم نیست که از هر چیز که مجفف باشد از ادویه حاره مقصود حین جفاف نباشد

و پس زیرا که در علاج قروح بچند چیز معالج را احتیاج است تجفیف و غسل و جلا و التیام و لحم که مراد هنگام
سر ریش است و اینها هم در اکثر ادویه حاره مجففه موجود است و هر یکی باعتباری در وقتش مستعمل
می‌شود و نظر معالج مقصود بر یک فایده و خاصیت نیست و باید دانست که هر دوایی که مجفف بلا
لذع است که عضو و جراحت را نمی‌سوزاند او داخل در ادویه منبت است و موجود رویانیدن
گوشت در آن عضو نیز باید دانست که در هر قرحه که در موضع و محل غیر لحمی باشد اندمال او بعسیر
و باید دانست که در قروح باطنی واجبست که معالج با مجففات او ادویه متعدد خلط کند مثل
عسل و ملاحظه ادویه مجففه بعضو کند همچنانچه استعمال مدرات در علاج آلات بول و اگر قروح
معالج اندمال و التیام قروح آلت بول باشد مدر دوایی باید از ادویه قابضه که در درجه حیی باشد
یا ابرد مثل گل مختوم و باید دانست که در زخم و اندمال قروح موانع است و از جمله موانع زداءة
و بدی مزاج خونست که متوجه بجانب عضو متقرح است و بسیار آن خون که سایل است و موجب
ترطیب قرحه است و فساد استخوان که تحت قرحه واقع است و رفتن خون و ریم از و و این
نوع قرحه که فساد استخوان انجامیده باشد علاج او مشکل است مگر اول با صلاح آن استخوان و تراشیدن
فساد واقع از روی استخوان با آلات موضوعه از برای همین تدابیر و گرفتن گوشتهای فاسده که بر
روی اوست و پاک ساختن قرحه در روی و باقی علاج همچنانکه مذکور شده قروح در صلاح و نیک شدن
احتیاج بعد از جهة تقویت دارد و گاه احتیاج بتحلیل غذا از جهة تحلیل ماده قرحه و نفع او و این
دو بر تقتضا وارد و میان او دو سه مقتضای مخالف و منافات است و طبیب صایب التدبیر
باید که بهر چه صواب داند اختیار کند و رعایت آنچه مد نظر است لازم دارد و هر جا که ابای غذا
غذای بیشتر چه در وقع و بدو در قرحه بیش شود و باید دانست که بسبب هیچ [illegible]
قرحه را صواب نیست که از ابتدا نزدیک آب گرم باو رساند و اما هر جا که [illegible] شوند و بعد
ساکن شود چنانکه آب گرم رطوبت [illegible] مجوز در علاج هر قرحه که سخت می‌باید نهایت تامل
تا بحد اورنگ آن قرحه و دهن و لبهای آن بادویه مناسبه رجوع کند که اندمال و التیام [illegible]
باید و باید دانست که فسخ یعنی شدن عضو است بکلی از جای خود تفرق اتصالیست [illegible]
در رشته حلالیست و از جمله [illegible] و می‌باید که ادویه موضعه از ضماد و طلا و مرهم اقوی باشند

ازانجا

زیرا که در غطاء هر جلد و سطح عضو واقع میشود و هر جا که فسخ نا ریک مبالغه باشد البته شرط باید کرد تا
محل تفرق مکشوف شود تا دوایی که بر و نهند اثرش زود باو رسد و اما در سایر تفرق
اتصال مثل رض که کوفته شدن شدیداست عضو را علاج او فصد است و اما در شدتی
که تفرق اتصال در غطاء هر جلد است علاج نهادن مجففاتست از مراهم و اگر چنانچه تفرق
اتصال قلیل است مثل خلیدن سر سوزن و نوک خاری اصلاح او را حواله بطبیعت می‌باید
کردن و احتیاج بادویه نیست که در امثال این تفرقات اندیشه علاجات قویه کرده شود
مگر آنکه از نیش زدن حیوانات سمی باشد مثل عده و عقرب که متلف و مهلک است و یا
تفرق او اندکی و درد و الم او بسیار باشد و یا نیش و تفرق بر عصبی واقع شود که خوف
ورم آن عصب باشد چه در این صورت احتمال امراض مهلک که حدوث تشنج است
هست و علاج این قسم سم آن صوابست و این بر وجه خوب در محلش واقعست و اما
در علاج وثی که درد مند شدن عضو و مفصل است بسبب یافتن الم شدید بسببی از اسباب
خارجی مثل آنکه در وقت از بالای بسبب فرود آمدن مثل پا باو افتد بر چیزی رسد تا
و در این نوع بستن ملایم بعصابه کافیست و یا او اندکی از ادویه که در این امر مفید است مثل
زفت و روغن بابونه و امثال این و هر جا که اجتماع شده و فسخ شود یعنی تفرق
هم در لحم باشد و هم در عظم یا عضو نیف ابتدا بعلاج سرح باید کرد و اما در علاج سقطه
و ضربه فصد و جذب از خلاف باید کرد و پرهیز از گوشت و تلطیف در غذا و استعمال
در ادویه که در معالجات اینها از اطلیه و اضمده و مراسم بطریق خلاصه در خصوص امراض
در محلش مذکور است باید کرد مقاله در بیان داغ نهادن و باید دانست که داغ نهادن
در بعضی امراض و قروح خبیثه عفنه از جمله معالجات پسندیده است اما او بعد از
پس از معالجات دیگر و در آخر امراض مذکور باید و آنچه است که آنحضرت صلی الله
علیه و سلم فرموده که آخر الدواء الکی و فایده داغ در محلی که فرموده اند منع انتشار
فساد و تقویت عضو ماوف است که در سوء المزاج بارد حادث شده است و دیگر تحلیل
مواد فاسده که منصب بعضو ماوف شده و فایده دیگر حبس و تسکین خون از محلی که سیلان میکند

و هرگاه معالج مرض سکین خون از سیلان عضوی را داغ میکند می باید که داغ را عمیق تر بکند تا محل ان متاثر شود و موجب خشکریشه بر محل داغ باشد و اگر جنانچه معالج از برای اسقاط گوشت زاید از جراحت میکند می باید که مطلع بر حد صحیح جراحت از فاسد شود حد صحیح محل وجع است زیرا که انچه فاسد شده است از الم و وجع نمی باشد زیرا که مانند حرارت غریزی و روح باقی نشده است و جون حد فاسد و صحیح بر معالج واضح شود می باید که داغ را خواه اهن باشد و خواه فتیله بر محل فاسد بنهد و مقداری که طبیب مجرب و ماهر صاحب التدبیر مناسب و مصلحت داند بسوزد و گاه جنانست که لحم و عظم هر دو فاسد میشود پس با وجود داغ بر لحم استخوان که در جنب اوست و بغایت ملاصق باشد نیز داغ باید کرد تا فساد گوشت و استخوان هر دو باطل شود و این تدبیر در جذب میکند و مراد به جراحت ناصور [illegible] کنج جشم است از جانب بینی و اما این تدبیر که در فساد گوشت و استخوان هر دو باشد از فروج و حواجات بیشتر مخاطره است زیرا که مغز سر از حرارت آتش زود متاثر میشود و این موجب اختلاط عقل و هلاکت است و دیگر داغ بر عصب و اوتار و رباطات مخاطره است و درین تدبیر جراح عالم بقوانین اعمال می باید

مقاله هفتم از قسم علمی و عملی در بیان قانون در اجتماع امراض و باید دانست که از قوانین علاج اینست که هرگاه امراض مجتمع شوند در بدن واجب واجد درین مقام لیست ابتدا در علاج باو کار کرده شود که در وی یکی از سه خاصیت است یکی انکه صحت و خلاص از وی موقوف بر یافتن از مرض باشد و از صحت اول صحت ثانی بنا شد مثل ورم و قرحه حادث باو پس درین مقام واجب علاج ورم است اولا تا سوء المزاج زایل شود بعد از ان اشتغال علاج قرحه باید کرد مگر انکه حدوث ورم تابع قرحه باشد درین صورت در علاج عکس این باید کرد و ثانی آنست که اجتماع بدین طریق باشد که مرضی سبب دیگر باشد مثل حدوث سده و تپ زیرا که سده سبب تپ است پس درین صورت اقدام اولا بازاله معالجه سبب باید کرد و سده را باید گشود و اگر در اصلاح و علاج سده معالج محتاج با دویه حاره که مضرات بتپ خواهد بود اما جون سبب تپ سده است و جون سده زایل شد و تپ نیز زایل شود

و پس از اختیار بعضی ادویه حاره مفتحه باکی نیست اما باید که قوی الحراره نباشد و مثل سل که از پی قرحه است و بسبب این قرحه تپ دق حادث شده است پس اولا علاج قرحه باید کرد باو و همچنو تپ را جون عرض حادث از قرحه است باید گذاشت و جون قرحه بصلاح اید تپ نیز بصلاح خواهد آمد اما معالج دوا علاج سیل باید کرد جانبین قرحه و تپ مرعی وارد با وجود استعمالات مخففات باردات رطبه نیز ایراد کند و ثالث آنست که یکی از دو مرض مجتمع واجب اما بهتمام تر تا اوست مثل اجتماع تپ محرقه با فلج پس درین صورت معالجه محرقه بنفسه باید کرد و ملتفت بافلج نباید شد و اما هرگاه که مرض و عرض جمع شود ابتدا در علاج بمرض باید کرد مگر انکه عرض بر مرض غالب باشد پس درین صورت علاج عرض باید کرد و ملتفت بمرض نباید شد مثل قولنج و وجع حادث ازو زیرا که اگر وجع شدید شود و انزاو بباطن سرایت کند بالفعل مهلک است پس درین صورت استعمال مخدر از برای تسکین وجع ضرورست اگرچه موجب غلظ ماده مرض و رستگام سده است و علاج او بجعفه است تمام شد

باب اول در قسم علمی و عملی از کتاب مسما

بتحفه خانی که مشتمل بر مقالاتست

والله اعلم بالصواب

تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

باب ثانی در امراض مختصه باعضای انسان و این باب مشتمل بر مقالاتست مقاله اول در صداع و صداع درد وجع راس است و راعضای سر و صلع و مراد باعضای سر جدران ابیع است و یا ربع و قاعده و عظم قشره و جدران ابیع عبارت از جهار دیوار گردست و مقصود ازین تعیین و تعدد انواع ردات که ان الم و وجع جسم است و درد سر با از سوء المزاج ساده است یا مادی و ماده که خلط موجب مرضاست منقسم میشود جون قوام و غیر ذو قوام و ذو قوام منحصر در جهار قسم است خون و صفرا و بلغم و سودا و غیر ذو قوام ریح که بادست و مانند آنست و سبب صداع یا مادی که ذو قوام است که حارست مثل خون و صفرا و یا باردست مثل بلغم و سودا و سبب صداع دموی را علامت امتلاء و پری عروق و رگهای سرست و کشیده شدن آن و این امتلا بر دو نوع می باشد امتلا بحسب اوعیه که ظروف خون است که آن رگهای مجوف مودع از برای سکون و حفظ خون است در رسانیدن بجواضع مقصود رحمه الله و بالحسب قوه است و علامت امتلا بحسب اوعیه سرخی ترست و ثقل و سستی بدن و گرمی آن و کشیده شدن عروق و ثقل و تمدد جشم و ظهور رگها و بسیار نقل کرادورت کنندنا است از برای دفع ثقل از خود بی اختیار و تثاوب که دهن باز کردنست بدفع ثقل و نقل عام است جمیع بدن را و تثاوب مخصوص بدفع ثقل طارست معده را و علامت او خواب و عظم نبض و بستی و کلال فکر و حواس و شیرینی دهن و حدوث حالتی شبیه باعیا که مراد بان مانده شدن و کوفت یافتن است و گاهی چکیدن از بینی و لثه باندک سببی و غلظ قاروره و سرخی و اشتوریت آن و خصوصا که فصل ربیع باشد و جوانی و مزاج حار و سن شباب و تدبیر متقدم از شرب و ماکول شاهد علیل بر دلالت بر دمویت و علامت امتلا بحسب قوه ضعف نبض و سقوط شهوة غذا و ستل از حرکات و سرعت تاثر و قلت سرخی رنگ اعضا و عدم نضج قاروره و باید از تحقق سبب صداع دموی علاج فصد از قیفال است و اخراج خون بسیار اگر قوت باشد و خون غلیظ

سبز و سیاه باشد یا سرخ و غلیظ و رمان و سن موافق باشد درین تدبیر بایست نشانوی کیفیت خون بچیز های بارد و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه باید کرد و سرد و غذا ماء الشعیر باید داد اگر تپ باشد و اگر تپ نباشد و حرقه نباشد حلاب بارد باید داد و مثل تمر هندی ده درم و ترنجبین صافی کرده و یا شیرخشت ده درم و یا تلیین طبیعت باب فواکه باید کرد مثل عناب و الوی بخاری و تمر هندی و سپستان و بنفشه و ترنجبین و نیلوفر از هریک پنج درم و تخم کاکنج سه درم و از شکر سفید و یا قند ده درم و از ترنجبین ده درم مجموع غیر قند در دو پیاله کلان اب جوشیده تا نیم بماند صافی ساخته نیم گرم باید خورد غذا فروره ازماش مقشر و شیره مغز بادام و اگر سرفه نباشد غذا اب الوی کوهی با شیره مغز بادام و کشنیز بازوره از تمر هندی و شکر و شیره مغز بادام و یا بنفشه تری ده درم و ترنجبین ده درم مجموع در یک و نیم پیاله اب جوشیده تا نیم بماند صافی ساخته نیم گرم باید اشامید و یا انار شیرین و ترش با تخم افزوده مقدار نیم رطل که یک پیاله تقریبا میشود و با ده درم قند سفید و ده درم ترنجبین باید خورد و لخلخه که نافع از صداع حار دموی باشد روغن گل یک جزو و گلاب و سرکه از هریک ربع مجموع در شیشه کلوتنگ کرده نیک برهم زده بر بینی نهاده باید بوئید و ازین لخلخه اندکی بوقت وجع بر سر باید مالید و با لته کتان کهنه بان آلوده کرده بر سر باید نهاد و بوقت وجع هریک از گلاب و سرکه بر سر مالیدن نافع است و نیز اسبغول در قدری سرکه زده تا لعاب دهد و بر سر مالیدن نافع است و گل خطمی در سرکه زدن که لعاب بدهد بر سر مالیدن بوقت وجع نافع است و چکانیدن روغن کدو و یا بنفشه و یا روغن نیلوفر و یا روغن بید در بینی نافع است و صداعی که ماده او صفراست سبب او صعود بخارات صفراویست بدماغ و ممتلی شدن عروق دماغ از ماده صفراوی و بخارات آن و علامت این سبب زردی رو و تشنه و التهاب و سوزش سر و بسیاری تشنگی و تلخی دهن و سرعت نبض و سقوط شهوة غذا و ناریت بول در ابتدا و سفیدی و رقت ان حین ازدیاد وجع و سبب صعود صفرا بدماغ و این صداع باین علامات محل خوف است و منذر بسرسام و خفت وجع و سرعت زوال او و سریعا از علامات حسنه است و دال بر لطافت و خفت ماده و سرعت تحلیل آن و اگر با این علامات مقارنت زمان تابستان باشد

و تشنگی بسیار و صفراویت مزاج و لاغری و الم و نحافت بدن و تدبیر سابق از اغذیه و اشربه باشد
دلالت بر صفراویت ماده درچنین اوکات و علاج صداع صفراوی قریب بعلاج دموی است
غایتش در اغذیه و اشربه بغایت ترطیب اهتمام و عنایت طبیب بیشتر می باید و ترک فصد
زیراکه چون ماده صداع صفرا باشد اگر چنانچه فصد کنند وجع بیشتر شود زیراکه خون برطوبت
خود مصلح است صفرا را و درین ماده تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله زرد و هلیله کابلی و سکنجبین
بید و یا آب فواکه مثل آلوی بخارا و عناب و سپستان و هلیله زرد که این جمله پیش اطبا معدود
از فواکه است و شربت بنفشه و شربت خشخاش و ربوب فواکه بارده و خیر کرد بنفشه که مراد از آن
بنفشه مربی است درچنین سرفه از هریک قدری که معالج مناسب داند زیراکه بسیاری از این تعهد و
ادویه نزد اطبا تخمینی و دانسته بحدس طبیب است و اگر گرفتگی آواز نباشد غذا ماء الشعیر
باید داد و اگر نباشد ماش مقشر و اسفاناخ و شیره مغز بادام فائق باید ساخت و اگر سرفه
و گرفتگی آواز نباشد جلاب و شربت از آب انارین که با شحم آن افشرده باشند با قدری
قند و ترنجبین صافی باید داد و چون سرفه نباشد غذا آش آلوی کوهی و یا تمر هندی و یا
حب رمان و یا زرک با شیره مغز بادام باید داد و قند و کشمش در آش فائق باید ساخت
و اگر صداع صفراوی را اشتداد باید مخوف است زیراکه اکثر آنست که منجر برسام می شود و درین
واجب بر معالج آنست که مبالغه در تلیین و اسهال صاحب صداع نماید با آب فواکه و حقنه
لینه و سعوط بروغن بارد مثل روغن بید و روغن کدو و ... و نهادن ... بر
برناصیه و خیار و عنب الثعلب تازه از برگ و میوه کوفته بر سر ضماد باید کرد تنها یا با سرکه
و آب سرد و آب بهی و برگ بید تازه کوفته بر سر ضماد کردن نافع است و یا با آب سرد و سرکه ضماد
باید کرد و اگر هیچ یک از مذکورات موجود نشود آب سرد بر سر باید ریخت و این بفصل تیرماه و
تابستان مناسبت و اما هرگاه زمستان باشد بسیار سرد نباید و بوییدن کافور و صندل و گلاب
نیز بسیار نافع است با نزاد(?) یا با جتماع و جلاب از گلاب و تلقان جو و لعاب اسبغول و سرکه نافع است
و بر اشیاف مامیثا و صندل و گل سرخ و کافور طلا کردن نافع و اگر وجع شدید باشد بنفشه و اندک کافور
در و باید چکانیدن و اگر در سر خارات و طنین و دوی که مراد از گوش گشت باشد استعمال ماءالشعیر بطریق طلا

کردن

کردن ممنوع است حذر باید کرد و درین صورت استعمال روغن بابونه با قدری سرکه باید و سعی در تلیین طبیعت
باید کرد بحقنه که مرده از خواتیس(?) ملطف باشد مثل بابونه و شبت و حلبه و مثل اینها و جلاب درین
صورت بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته ده مثقال و بنفشه خشک دو مثقال و قند سفید و ترنجبین
صافی از هر یک هفت مثقال و غذای مزوره ماش مقشر و نخود مقشر و اگر قبض باشد فائق شیره
بادام و غسل اطراف باب گرم و سبوس باید کرد که مفید است و اگر با صداع تلی و کرب و اضطراب
باشد که مراد بآن حال و هول تلواسه است در عرف اهل سمرقند و زردی چشم که سبز بصفرات
نیز باشد شربت درین مقام آب انار معصور نیم ترش است با شحم چه مطلوب ...
تلیین طبیعت نیز هست و اندک آب نیز باشد صواب باشد و یا آب که ... جوات ...
که آنرا اطبا ماء الجبن(?) ... می نامند و مراد باین دوغ نیست چنانکه بعضی گمان برده اند زیراکه
درین زرد آب که از جوات بیرون می آید تلیین طبیعت هست و این مطلوبست و غذا
درین مقام از اشیا بارده باید مثل آش کدو و کدو و غوره باشد و یا از آب انارین
مزوره سازند و اگر قوت نباشد از مرغ جوجه و مرغ بیابانی مطبخه از این اشیا باید ساخت
و مقام و مسکن در جایی باید که بحسب هوا ملایم مرض باشد و ضد آن نباشد و چیزی که نافع
اصحاب صداع حار صفراویت آلوی سیاه یا بخاری و تمر هندی که ان عبارت از زردالوی خشک
و بجهت تقویت معده و ردع بخار نافع است و ... بهی و امرود مناسبت و ... انکار
گفته است که چیزی در علاج صداع حار صفراوی که بیخوابی در آن باشد که ابلغ از ...
انسان در بینی نیست و می باید که شیر دختر که باشد و روغن بنفشه ... و می باید ... برف ...
باشد و جالینوس در حرارت چیزها که درد سر را زیاده می سازد گفته است که رایحه موجب
از دیاد صداع است خصوصا که شخص ممتلی باشد و گاه صداع بسبب خوردن شراب صرف
حاصل می شود و این صداع را خمار نامند و سبب این اجتماع فضلات شراب در معده
و صعود و تراقی بخارات آن بدماغ خصوصا که دماغ شارب ضعیف و شراب کهنه باشد و علاج
این قسم از صداع نقض به تقایای اوست از معده بقی از سکنجبین و آب گرم و مانند آن و اطراف
... و مالیدن و پاشویه با سبوس و آب گرم و تبرید دماغ بروغن گل و اندک سرکه بطریق

مالیدن و شربت سکنجبین ساده صادق الحموضه و شربت غوره و ریباس و ... که خواب آید
که بهترین علاجها در تسکین صداع اینست و غذا از زرک و عدس مقشر و یا از ... و یا
غوره و اگر نحافت بدن باشد مثل مرغی از لحوم و یا گوشت خفیف که سفید در آبها مذکور
بجوش و از شوربا و ... خوردن مناسبت و جالینوس گفته است که هرگاه صداع عقب نوم
حاصل شود می باید ... با کمی کند و البته چیز نخورد و پرهیز کند که از اشیایی که مهیج صداع
حارست مکث در حمام بسیار گرم است و مکث در آفتاب است و نشستن در پیش
آتش است و مقارنه و مقاربه دخان است و مکث طویل در آن و خوردن سیر و پیاز و
شهدانه و جرجیر و حلبه و روایح ... و مثل قطران و روایح طیبه حاده مثل مشک و غالیه نیز در
... حاره موجب و از اسباب صداع است زعفران با آنچه مصنوع است خوردن و بوییدن
او نیز این خاصیت دارد لبنیات و ... و ماهی و کرفس این مذکورات از اشیا مضره بدماغ
است و سرکه بوییدن نافع دماغ حار است و خوردن و مبالغه در آن مضعف دماغ است صفت
مسهل که نافع از صداع صفراوی باشد و اسهال بر وفق کند اجزای آن پوست هلیله زرد وزن
ده درم یا بیست درم بحسب قوت و ضعف نیم کوفته در سه رطل آب که یک و نیم کاسه تقریبا
می شود با آتش آهسته باید جوشید تا دو حصه آب رود و یک حصه بماند از کرباس گذرانده
و صافی ساخته بیست درم قند سفید یا پانزده درم ترنجبین صافی آمیخته بخورد و اگر صاحب
صداع را حرقت باشد باید که در علاج شربت و جلاب او هلیله و هرچه مثل هلیله باشد در
خشونت استعمال نکنند و درین صورت شربت و جلاب مسهل ازین مطبوخ دهند بنفشه
خشک پنج درم و نیلوفر چهار درم و عناب و سپستان از هر یک بیست عدد و تخم کاسنی سه درم
و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و آلوی شیرین بیست عدد و تخم خیار ... و آلو
کلاغ ... سه درم مجموع ادویه در سه رطل آب که یک و نیم کاسه می شود با آتش آهسته می باید
جوشید تا نصف بماند از کرباس گذرانیده صافی ساخته و در و قند یا ترنجبین بیست درم
و فلوس خیار شنبر ده درم حل کرده و دیگر گذرانیده صافی ساخته نیم گرم بر ناهار باید اختیار کرد
حبی که مسهل جاذب صفرا باشد از دماغ بی اذیت و اجزای آن بنفشه خشک دو درم و سقمونیای

مشوی

مشوی در جوف سیب ... نیم دانگ و دو حبه و تربد سفید مجوف تراشیده بروغن بادام چرب
کرده یکدرم و رب سوس نیم درم و پوست هلیله زرد یکدرم مجموع کوفته و بیخته و با آب حبها
باید ساخت هریک مقداری که بآسانی توان فرو برد و این شربت واحد است و بعد از جلاب
منضج پنج شش روزه و غذای ملایم این جلاب بوقت سحر باید اختیار کرد و تا وقت ... روز
توقف کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از ان شربت از قند ده مثقال و اسبغول شسته
یک مثقال در چهار فائق آب سرد شربت کرده باید آشامید و غذا بتاخیر در روز دارو ...
اگر از دارو نیمروز خلاصی یابد غذا میان پیشین و عصر باید اختیار کرد و اگر پیشین خلاصی
شود بوقت عصر اختیار باید کرد و اطبا در تاخیر غذا بعد از دوای مسهل مبالغه دارند و سبب مبالغه
آنست که چون امعا آلوده بدوا می شود و چون طبیعت مشتاق بدل ما یتحلل شده است غذای
مخلوط ... را جذب نموده کرده باعمال بدن و عروق می برد و ... منجر باسهال مزمن میشود
که طبیب از علاج او عاجز است و اگر صاحب صداع اختیار حب نتواند کرد تدبیر اینست
که سقمونیای نیم دانگ برو حبی که وصف کرده شد که مدبر باشد و قدری آلوی بخاری نیز جدا
پاک کرده از گرد و غبار در دیگچه باید انداخت و آب قدری که بالای او انگشت مضموم باشد
و با آتش آهسته بجوشند تا آلو مهرا شود و فرود آورده بدست باید مالید و از کرباس
گذرانیده و دیگر در دیگچه انداخته با آتش آهسته بجوشند تا نیم بماند و بعد قدری قند که باعتبار
... آلو باشد و یکی قند و سقمونیا در وا انداخته و با آتش آهسته بقوام باید آورد و صاحب
صداع پنجاه درم ازین شربت بعد از پرهیز غذا و جلاب پنج شش روزه بر ناهار اختیار
نماید و این شربت اصحاب یرقان و حمیات حاره را و کسانی که ایشان را احتیاج به
مسهل قوی نیست نیز بسیار نافع است و چون حبوب و مطبوخات کثیرة الادویه که در
اثنای تجرعه و کراهه طعم است معده ایشان ... قبول نمی کند و منافی تنقیه میشود استعمال
اینچنین شربت در مواد صفراوی و اخراج آن مناسبت و طلا درین مقام نافع باشد و تسکین
صداع حار بکند در طلا از اجزای آن افیون طسوج و پوست خشخاش یکدرم کوفته و بیخته و با آب
برگ خس که آن کاهوست و یا برگ حی العالم گرفته بر موضع وجع طلا باید کرد و خوردن کاهو از صداع حار

بسیار نافع است و صداعی که از سوء المزاج بارد مادی باشد و این دو قسم است بلغمی و سوداوی و صداع
بلغمی را سبب ور رفتن بلغم است در اغشیه دماغ و حک در زدن آن در عروق دماغ
و یا سردی غشای سر است و یا سبب بر هنه کردن سر است در هوای سرد و متأثر شدن
سر از آن و یا آشامیدن اشربه باردة الطبع یا با لفعل علامت این اسباب گرانی سر است
و شدت وجع و میل بجانب موخر سر و عدم سرخی در چشم و روی و سردی ملمس و ظاهر
جلد سر و بطوء نبض و سپیدی قاروره و کدورت آن و رطوبت دهن و بیخ بن و سیلان
لعاب از دهن بوقت خواب و کدورت حواس و یافتن راحت و آرام و قرار از مالیدنگی
و کار داشتن و این صداع در مشایخ و در بلدان بارده و در زمستان و اهل تنعم و راحت
و مرفه و ابدان بلغمی و نسوان و کسانی که تدبیر سابق ایشان از ماکول و مشروب بارد رطب
بوده باشد حادث می شود و این صداع اگر مزمن شود و بزودی زایل نشود مخوف است
زیراکه مآل او صرع یا سکته یا فالج یا لقوه و یا عمی است در اصحاب وجع شقیقه در اکثر میخ
نزول آب از چشم و بر طبیب و مریض مبتلا باین صداع واجب است که در معالجه این اهمال
نکند و سهل نشمارد و این صداع در ابتدا سهل العلاج است و علاج او تنقیه دماغ است از بلغم
غلیظ و تنقیه جمیع بدن است بحبوب مسهله و ایارجات و تلطیف غذا و تخفیف بدن صاحب صداع
و در علاج در اول امر اولی آنست که چند روز بر ناهار جلاب از بیخ سوسن سه درم در آب
جوشیده و صافی ساخته و دو درم گلقند آمیخته صبح بخورد و غذا نخود نکسته با شوربای مغز بادام
با مغز تخم معصفر و بعد از ظهور اثر نضج در قاروره حب صبر که باین صفت که مذکور میگردد
باید داد اجزای آن صبر سقوطری یکمثقال حب النیل نیم درم تربد تراشیده با روغن بادام
چرب کرده یکدرم غاریقون نیم درم شحم حنظل دانگی نمک هندی نیم مثقال دانگی مصطکی دانگی
کتیرا دانگی مجموع ادویه کوفته و بیخته و با آب بادیان خمیر کرده حبها باید ساخت هر یک بمقداری
که توان فرو برد بوقت سحر باید تناول و تا وقت نیمروز صبر باید کرد تا عمل دارو تمام شود و بعد
از فراغت از عمل دارو شربت از قند ده مثقال و تخم اسپغول یکمثقال شسته در چهار رطل
آب شربت کرده باید خورد چنانکه رسم است و غذا با هال ماش عصر و نیمی اختیار باید کرد و بعد

از اسهال

از اسهال بپرهیز صاحب صداع روغن سذاب و یا روغن اقحوان و یا بابونه و یا یاسمین و یا روغن سوسن
باید مالید و اگر باین تدبیر تنقیه حاصل نشود و صداع بحال خود باشد حب ایارج و حب شبیار
باید داد و این ترکیب در قرابادین موجود است رجوع بوقت احتیاج بآن کتاب باید کرد
منقول که درین مقام نافع اجزای آن و ترکیب بابونه و اکلیل الملک مرزنجوش و شبت از
هر یک یک کف مجموع در پنج رطل آب بآتش آهسته باید جوشید تا نیمه بماند و نیم گرم از این مطبوخ
زیر صاحب صداع بارد باید بدفعات در مقامی که هوایش معتدل باشد ریخت و سعوطی که
نافع ازین صداع باشد اجزا و ترکیب آن عاقرقرحا و کندر و خضض و جند بیدستر و زعفران و صعتر و فلفل
سفید و سیاه از هر یک یکدرم بنگ نیم دانگ مجموع کوفته و بیخته و با آب برگ مرزنجوش خمیر کرده
قرصها باید ساخت و در سایه خشک کرده بوقت احتیاج یکی ازین قرصها را با آب بر سنگ باید نیم
گرم در بینی باید چکانید طلایی که نافع از صداع بارد باشد اجزای آن صبر سقوطری و جند بیدستر
و قسط و مر و صمغ عربی و زعفران از هر یک دو درم افربیون و کندش از هر یک سه درم که دو
مثقال است مجموع ادویه کوفته و بیخته و با آب خمیر کرده بر کاغذ طلا کرده بر سر باید چسبانید ضماد
دیگر نافع از صداع بارد اجزای آن بیخ قثاء الحمار تازه که مراد بتشا را الحاء یکی موعانت
افسنتین رومی و اگر موجود نشود بدل او یکمقدار و نیم آن درمنه است باید و درم مجموع بیکدرم
آب و روغن زیت و اگر زیت موجود نشود بدل او روغن کنجد باید کرد و جوشید تا بیخ نرم
شود و آب صافی آن سطول سر باید کرد و ثفل آن کوفته بر سر ضماد باید کرد صفت حب
اصطمخیقون کبیر که درین مقام مستعمل است و مخرج خلط بلغم و منقی دماغ از خلط فاسد اجزا
و ترکیب آن پوست هلیله کابلی شش درم که چهار مثقال است الملح هندی از زانه و افسنتین
و غاریقون از ریوند و موی کوز ایند از هر یک سه درم اسارون و انیسون که بادیان رومی است
و تخم کرفس از هر یک دو درم تربد سفید مجوف تراشیده بروغن بادام شیرین چرب کرده هفت
درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا هفت درم قرنفل یکدرم سقمونیا که محموده است سه درم که
دو مثقال است مجموع کوفته و بیخته بجلاب یا بعسل خمیر کرده حبها باید ساخت و مقدار خوردن از
حب و ترکیب بوقت حاجت بعد از پرهیز و جلاب چند روزه یکمثقال است و اگر ماده صداع

سوداوی باشد بسبب او امتلای عروق سر است از سودا و علامت این سبب خشکی و لاغری بدن است
و کبودی روی و میل بسواد جمیع بشره و اعضا و سواد لون قاروره و کبودی آن و بول که سبزی نماید
و موجب غلبه شهوت کاذبه غذا باشد و انگار رده و خفت وجع و عدم سوزش و عطش و دقه
نبض و بطوء او و گاهی در صداع سوداوی قاروره سفید می باشد و رقیق و این علامت ردی است
و نیک نیست همچنانچه در صداع صفراوی و تب صفراوی بیاض و رقه قاروره از علامات ردیه است
زیراکه خوف از سرسام است و سرسام از امراض مهلکه است و با این علامات اگر کهولت سن
منضم گردد که آن پنجاه و شصت سال و در موالات بسودا اتم است خصوصا که زمان خریف است
و مزاج یابس باشد و بدن خشک و نحیف علاج درین مقام اسهال سوداست بهلیله سیاه و افتیمون
و غاریقون و اسطوخودوس و سفایج و ایارجات و حبوب و بعد از حصول نفع تبدیل و تعدیل
مزاج و سر بدهنهای مناسب علاج و مرض چرب کردن مثل روغن نرگس و روغن بادام کرده
و جلاب از قند ده درم و بادرنجبویه دو درم و بیخ سوسن تراشیده سه درم و غذا مزوره از
نخود شکسته و شوربای مغز بادام شیرین با مغز تخم معصفر سازند و هرگاه که نضج در قاروره
ظاهر شود تنقیه دماغ بحب ایارج باید کرد و یا بحب شبیار و یا بحب صبر و یا بتنقیع صبر و با مطبوخ
افتیمون و یا باین حب که نوشته میشود و مسهل خلط سوداست و منقی دماغ از خلط فاسد
سوداوی و درین عایله و خطری نیست اجزای آن افتیمون دو درم غاریقون یکدرم تربد
سفید مجوف تراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم اسطوخودوس یکدرم بسفایج
یکدرم مجموع ادویه کوفته و بیخته و با آب بادیان خمیر کرده حبها باید ساخت هر یک بمقداری
که باسانی فرو توان برد و این یک شربت است بعد از منضج و جلاب هفت هشت روزه
و غذای مناسب این حب و رسمی که باید اختیار کرد و تا وقت نیمروز صبر باید کرد تا عمل دارو
تمام شود و بعد از آن شربت از ده مثقال قند و دو قاشق گلاب و دو قاشق آب و یکمثقال
تخم ریحان شسته اختیار باید کرد غذا را روز دارو آخر روز بوقت عصر اختیار باید کرد و یونس
از حکما گفته است که صداع حادث از ماده سوداوی ضعیف می باشد و جالینوس گفته است
که مرا در صداع حادث از سوداوی مزمن استعمال شله خوردل که قی آورد مانند بطریق کاد و طلا میکنم

وروغن

وروغن قی بر سر میمالم و این آزموده موجب نجات و خلاص ازین صداع است و یز جالینوس
گفته است و علیک با علاج صداع السوداوی باستعمال الحبوب و المسهلات مرة بعد اخری
یعنی در علاج صداع سوداوی باستعمال حبوب مسهله بتکرار می باید کرد زیراکه سودا از اخلاط
غلیظ عسر الدفع است و بسهولت زایل نمی شود و در پرهیز و جلاب از ملاحظه حصول نضج
با دویه قوت ده روز الی ش جلاب و غذای مناسب باید اختیار کرد و درین صداع و این
ماده ترک جماع بسیار و خواب بسیار سرد و مضر است با عتدال و از غذای بارده و حامض
اجتناب باید کرد مثل دوغ و سکباج که اکثر با سرکاست و امثال این اغذیه و گاهی صداع
بسبب ماده ریحی می باشد که محتبس در سر شده است و آن بسبب بقاعده تراقی بخارات غلیظ
است که در بطون و اغشیه دماغ متمکن شده است و علامت این سبب دوی و طنین است
و عدم ثقل زیراکه ماده از جنس ریح و بخار است و او را خفت لازم است و انتقال
از محلی بمحلی و این نیز بواسطه خفت و حرکت اوست علاج درین مقام تحلیل ریاح را بخره است
با دویه محلله و کاسره ریاح مثل بادیان و تخم کرفس با قند سفید گفته اند و اما اگر ماده صداع بخارات
سوداوی باشد اولی آنست که تخم کرفس را درین مقام استعمال نکنند زیراکه در کتب متقدم
این فن تاکید یافته که کرفس بالخاصه مورث صرع است خصوصا که در حوالی سر ماده سودا
و بخارات سوداوی موجود باشد البته باید که استعمال کرده نشود و غذا نخود مقشر است
و آب او اگر حرارت نباشد و استعمال نطولات حاره ملطفه مثل ابهای ریاحین حاره
مثل یاسمین و مراد عرق اوست و سعوط آب مرزنجوش و مداومت بکام و ایم و بوییدن
گلهای لطیفه در حرارت بحسب مزاج و قوه و صداعی که بمشارکت معده حادث شود دو
این بدو طریق می باشد یکی بواسطه سوء المزاج معده و یا بواسطه امتلای معده از اخلاط
ردیه فاسده و آنکه بواسطه امتلای معده است از جمله علامت او سیلان است که مراد
تابع دل بر هم زدن است و غثیان که مراد بغثیان که میل بقی است و اروق ترش و سیلان
آب در دهن جمع شدن و بسیاری تخمه و فساد غذا در معده و تخفیف وجع حادث ازین اخلاط
بوقت خلای معده و اشتداد وجع بوقت امتلا و علاج درین صورت قی است با آب شبت جوشیده

سه درم و تخم خربزه نیم کوفته پنج درم در قدری آب نیک طبخ کرده و از کرباس گذرانیده صافی ساخته
و دو مثقال نمک طعام و عسل جهت درم آمیخته نیم گرم باید خورد و زمانی صبر کرد اگر حاجت
بسهولت خود آید فبها والا باید انگشت و یا پر مرغ چرب کرده بروغن کنجد بحلق باید فرستاد
تا بیرون آید و یا لوبیای سرخ و تخم خطمی و فودنج و نمک از هر یک سه درم کوفته و مثقال [illegible] در آب
دو پیاله طبخ باید کرد تا نیمه بماند و قدری نارنج نیز اگر در آن بجوشانند صواب باشد و نیم گرم باید
آشامید و قی کرد و اگر بآسانی بدر نیاید تدبیر سابق از پر مرغ و روغن مذکور باید کرد و یا آب
نخود جوشیده و یا ماهی شور و یا بخوردن گوشت با چغندر بهر تقدیر تدبیر قی باید کرد و تقویت
دماغ به بخورات مقویه طیبه موافقه سرد دماغ مثل عنبر و عود و آنچه در تقویت مثل اینهاست
و غذا نخوداب ساده و صعتر و اگر باین تدبیرات صداع تسکین نیابد ایارج فیقرا حاده قویه
باید کرد حقنه که درین مقام نافع است اجزا و ترکیب آن باین وجه است سنا مکی پنج درم
که سه مثقال و دو دانگ میشود و حلبه و تخم [illegible] از هر یک ده درم که هر ده درم هفت مثقال میشود
که ازین دو دارو چهارده مثقال باشد و انجیر خشک و عناب و سپستان از هر یک بیست عدد
و خطمی سه درم و حسک و بابونه و شبت از هر یک کف مفتوح (?) و نیلوفر از هر یک سه درم مجموع
ادویه در شش رطل آب که سه کاسه [illegible] شود و باید جوشید دو حصه برود و یک حصه
بماند و از کرباس گذرانیده یکدرم بوره ارمنی و یکدرم و نیم نمک طعام و عسل [illegible] و روغن
کنجد از هر یک هفت و نیم مثقال مجموع باهم خلط کرده نیم گرم در محقنه ریخته بعد از خوردن نخوداب
اگر بوقت تابستان باشد بوقت صباح پگاه و اگر بوقت زمستان باشد نماز پیشین یا نیم روز
[illegible] در زمستان در خانه گرم یا حمام و در تابستان در خانه که هوایش معتدل
باشد این تدبیر باید کرد و ایارج [illegible] و ایارج ارکاغانیس درین صداع نفع بسیار است و اجزا
و ترکیب اینها و اوقات حاجت رجوع بکتاب قرابادین خلاصه باید کرد که اکثر تراکیب مستعمله
در امراض آنجا مشروح و مبین شده است و یا بسبب صداع ریختن خلط مراری است در معده
و علامت این سبب غثیان و علت غش است که مراد به تقلب و غثیان بر هم زدگی متتابع است
و تلخی دهان و عطش شدید و قلق و کرب که مراد باین هول و نکوایی است و اندوه و سوختن فم معده

وارق بد بو و سکون نزد سیری و هیجان و غلبه آن نزد گرسنگی و علاج درین قسم صداع
قی است باب گرم و سکنجبین و اطعام علیل بنان در سرکه تر کرده و یا در آب انار نیم
ترش کرده یا در آب غوره و یا در دوغ ترش و اگر با صفرا اندک بلغمی ممزوج باشد ترک
دوغ اولی است و احتمال را سبق زیراکه دوغ تقویت بلغم میکند و موجب مزید صداع است
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه باید کرد و یا بشربت آلو تمر هندی با قند و ترنجبین از هر یک
درم و غذا مزوره اگر تمر هندی یا شیره مغز بادام و کشمش زیراکه در کشمش اندک خصوصیات
و تقویت معده میکند و در شیره بادام تلیین مطلوب حاصل است یا مزوره از ماش مقشر
و شیره مغز بادام و اسفناج و تقویت دماغ بمشمومات و طلیها که مقوی دماغ است باید کرد
مثل عنبر و صندل و طلیه مثل گلاب سیب و بهی و صندل و کشنیز تر باید کرد و باب تره و مادرنگ و صندل
اگر مراد زیادتی ترطیب باشد و باید دانست که مراد به مزوره آش پرهیز بیمارست و در اصطلاح
غذاهای اطبا آش پرهیز آنست که در و گوشت نباشد و شیخ ابوعلی تعمیم کرده و مزوره تمام آش
پرهیز ساخته مطلقا خواه در آن گوشت باشد و خواه گوشت نباشد و روغن گل و سرکه و گلاب
و روغن نیلوفر و سرکه بوییدن و سعوط روغن بنفشه و نیلوفر در بینی از جمله تدابیر نافع است
و یا بسبب در صداع ریختن خلط سوداوی است در فم معده و علامات این سبب سوختن
معده است و ترشی دهن و بسیاری اشتها طعام و آروغ ترش بد بو و یا فتن خفته (?) اینها
اعراض بعد از قی سوداوی و علاج درین مقام تنقیه فم معده است بقی آب گرم و قدری
جوز القی ممزوج باین آب و یا گلگیرزد که مراد باین صمغ [illegible] است و او را تراب القی [illegible]
در لغت عرب و جلاب از بادرنجبویه مقدار یکدرم و قند ده درم اول بادرنجبویه را در یک
و نیم پیاله آب باید با آتش آهسته جوشید تا نیم بماند از کرباس گذرانیده صافی ساخته قند در
انداخته نیم گرم باید آشامید و غذا مزوره از نخوداب صرف با شیره مغز تخم معصفر اختیار باید
کرد و جهت تلیین طبیعت و اخراج ماده حب افتیمون و یا مطبوخ افتیمون و تقویت سرد دماغ
بمشمومات حاره رطبه باید کرد مثل نرگس و یاسمین و یا غیر و استعمال اطریفلات مقویه دماغ نیز
درین مقام نافع است و سعوط از آب مرزنجوش و [illegible] خشک عالیه نیز درین مقام نافع است

و صداعی که از سوء المزاج خالی از ماده باشد او دو نوع میباشد حار یا بارد و آنکه حار است یا از
اسباب خارجی حادث شده است مثل نشستن در آفتاب و یا پیش آتش و علامات آن
مقارنه و مقاربه سبب است و ما تقدم آن و عطش شدید و سخونت ملمس سر و قلت آب دهن
و خشکی بینی و زبان و سکون این اعراض باشیاء بارده و علاج درین مقام شربت سکنجبین
با آب سرد آشامیدن و یا با برف سرد ساخته باید خوردن و یا شیره تخم خرفه مقدار [illegible] شربت
سکنجبین بمقدار [illegible] مثقال با قند سفید ده مثقال و یا آب انار مقدار سی درم با قند سفید ده درم و تمر
هندی مقدار ده درم با قند سفید مقداری که اندک شیرینی حاصل شود و یا شربت آلو و یا شربت
سیب ترش و یا شربت غوره با گلاب و غذا مزوره از ماش مقشر و یا تمر هندی و حب
الرمان و تبرید سر و دماغ بگلابهای بوییدن و نطولات بارده بالطبع و مالیدن مثل روغن گل و اندکی سرکه
بر سر و مقام و سکنی در محل که مناسب معالجات مذکوره درین صداع است یعنی مکانی که بارد باشد
بحسب هوا و یا صداع بسبب اسباب داخله است مثل حادث از خوردن فلفل و زنجبیل و مانند آن
و علامت این اسباب تقدم سبب و پیوست تاخر و عطش شدید و [illegible] و وسواس
و بیخوابی و علاج درین مقام تبرید دماغ است بروغنها و نطولات بارده مثل روغن بنفشه
و کدو و نیلوفر و نهادن تراشه کدوی تر و گل او و ورق کدو بر سر و عرق بید با اندکی که
و صندل و گلاب بر سر مالیدن و جلاب درین مقام از اشیاء بارده مثل تمر هندی و آب انار [illegible]
معصور با شحم آن و سکنجبین ساده و آب هندوانه و تلیین طبیعت بآب فواکه و ترنجبین و
شیرخشت و صداع حادث بسبب غم ازین قبیل است و بهترین علاج درین مقام خواب
کردن و تحصیل ترطیب دماغ و مزاج بخوردن کاهو [illegible] و خیاره و هندوانه و غذا
مزوره از ماش مقشر و کدوی تر و گوشت مرغ جوجه و [illegible] اگر حرارت در جمیع بدن احساس
کنند و صداعی که حادث سوء المزاج ابتدا است بی ماده است نیز یا از اسباب خارج بود [illegible]
مثل حادث از ملاقات برد و گردیدن بهوای سرد و [illegible] و علامت
این اسباب تقدم سبب و بلاده حواس و ثقل سر و میل بجانب موخر سر و سکون وجع بمکادات
خارج مثل بادیان ده درم و بیخ سوسن تراشیده سه درم و گلقند شکری با عسل ده درم و غذای زرده [illegible] نخوداب

با مغز تخم معصفر و خوردن گوارشات حاره و کمادات حاره و دخول حمام و سعوط بخارات گرم
و یا فتائل حاره داشتن و یا از اسباب داخله است مثل حادث از خوردن ادویه
بارده مضره بدماغ مثل افیون و کافور [illegible] آب سرد و مثل این و علامت این نیز تقدم
اسباب مذکوره است و مقارنت و مقاربت آن و برودت ملمس سر و منتفع شدن به پوشیدن
سر بخرقه گرم و علاج درین صداع [illegible] و گرم ساختن سر است و دماغ به نطولات و روغنها و
مشمومات حاره و خوردن گلقند و نخوداب و گوشت طیهو و مرغ خانگی و اطریفل بزرگ و تریاق
اربعه پیش از طعام و بعد از طعام مجرب است اگر صداع بقوت و مزمن شود موجب کوریست
و گاهی صداع و در بعض اشخاص بحدی میشود که فتح عین میسر نیست و [illegible]
[illegible] میکنند یا آره میکند و در اکثر بکوری می انجامد و نزول آب در چشم و این صداع را بیضه
میخوانند و از تاریکی منتفع میشود و از روشنایی متنفر و این صداع اکثر عارض کسی میشود که دماغش
ضعیف باشد و آفات را در او زود قبول میکند و طبیعت از دفع آن بخود عاجز است و علاج درین
نوع صداع تقویه دماغ است بمشمومات و ادویه خوشبوی مقوی دماغ و موافق او [illegible]
مثل عنبر و عود و بعد از آن تنقیه دماغ و جمیع بدن از اخلاط فاسده و رطوبات ردیه با یارجات
و حبوبات نافعه و حب شبیار و تلیین طبیعت بحقنه حاده و حمولات از شیافات ملینه و جلاب
از بنفشه و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته از هر یک سه درم و قند سفید ده درم آن دوا را در یک
و نیم پیاله آب باید جوشید تا نیم بماند از کرباس گذرانیده صافی ساخته قند اضافه کرده نیم
گرم باید آشامید و غذا مزوره از نخود و ماش مقشر و شیره مغز بادام و از معالجات اوست
جوشیده [illegible] تازه در روغن زیت و اگر موجود نشود در روغن کنجد چندانی که رنگ سبز
سداب در روغن ظاهر شود و ازین روغن بر سر باید نیم گرم مالید و اطبا [illegible] معالجه این
نوع صداع را [illegible] کرده اند یعنی گفت و گوی بی فایده است زیراکه شفا یافتن ازین صداع
دور است اما بهر تقدیر در معالجه او سعی باید کرد تا زیاده نشود و سبب نزول آب در چشم نگردد چه
که نافع درین صداع باشد حب [illegible] یکمثقال پوست هلیله زرد یکمثقال و مصطکی نیم درم مجموع کوفته
و بیخته و باب گرم حب کرده [illegible] باید ساخت و بوقت [illegible] باید فرو برد و این یکنسخه است و دیگر [illegible]

نیز درین صداع بسیار نافع است و اجزا و ترکیب آن بدین وجه است عصاره افسنتین یکدرم صبر سقوطری یکدرم سقمونیا نیم دانگ شحم حنظل دو دانگ مجموع کوفته و بیخته و با آب کرفس خمیر کرده حبها باید ساخت و این نیز یک شربت است **مقاله در بیان شقیقه** و این اسم است مر درد شقیقه را و او دردی است در یکی از دو شق سر و آنکه عام نیست تمام سر را بسبب آنست که ماده این درد در غایت قلت است و هر جانب که اضعف است قبول آفت میکند درین مقام منافات حاصل زیرا که قلت ماده مستلزم حدوث افراد احد الشقین معین نیست غایت مافی الباب مقتضی حدوث آفت در شقی از شقوق باشد چرا جایز نباشد که بر تقدیر قلت ماده منتشر بجمیع اعضا و اجزای سر شود و صداع عام باشد این مقدار توان گفت که ماده قلیله بعد از حدوث تجاوز و سرایت از آن محل بمحلی دیگر نمیکند و این نیز وقتی باشد که ماده در قوام باشد و اگر ماده غیر ذو قوام باشد مثل ماده ریح محال نحث است و سبب این صداع که شقیقه است سبب اوست سبب صداع مذکور است غایتش آنست که در شقیقه ماده در یک جانب است و در معالجه این صداع سزاوار آنست که عنایت طبیب معروف بجایی که الم در دست باشد و ماده این صداع یا حار دموی است و یا صفراوی است و یا بارد بلغمی است و یا سوداوی است و علامت شقیقه دموی علامت صداع دموی است و علاج بفصد قیفال است و اسهال و تلیین طبیعت بآب فواکه و مطبوخ خیارشنبر و ... علامت شقیقه صفراوی و علامت صداع صفراوی است و علاج صداع صفراوی است بمطبوخ هلیله زرد و تنقیه جمیع بدن از خلط صفراوی و نطولات بآبها که در آن خشخاش بارد طبخ کرده باشند و جون در این مرض خوف نزول سل باید کرد که آن عبارت از بیرون دگی است قریب صدغ و داغ کردن و تنگ بستن آن که خون شریان جریان نکند و اگر بعد از جریان تسکین نیابد خوف هلاک است پس بوقت جریان خون از ادویه قابضه که مراد بآن ادویه حسبانند فایده حاصل است مثل افیون و صمغ عربی و تخم کاهو و کثیرا و دم الاخوین مجموع برابر کوفته و بیک صلایه کرده بآب گرم خمیر کرده بر روی کاغذ مالیده بر جراحت که خون از و جاریست باید نهاد و چند روز او را نباید از محل خود برداشت تا تمام خشک شود و اطبا درین باب مبالغه و اهتمام بلیغ دارند زیرا که در جریان خون شریان و عدم سکون خطر عظیم است و اما در شقیقه بلغمی جلاب از تخم بادیان دو درم و از گل انگبین قند که مراد باین

کلقندست

کلقندست ده درم و غذا مزوره از نخود آب و شوربه تخم معصفر باید داد و تنقیه دماغ و جمیع بدن بحب اصطمیقون سلیخه هفت درم غاریقون ده درم صبر سقوطری بیست درم سنبل و حب بلسان و مفاخ اذخر که مراد باین گل گرگیاه است که او را صلال مامونی میخوانند از هر یک ده درم زعفران نیم درم افتیمون و شحم حنظل از هر یک پنج درم مصطکی یکدرم مجموع ادویه کوفته و بیخته و با آب برگ بادیان خمیر کرده حبها باید ساخت و مقدار خوردن ازین ترکیب بوقت حاجت و بعد از پرهیز چند روز جلاب و غذا یکمثقال باید اختیار کرد و علاج شقیقه سوداوی بخوردن جلاب از بادرنجبویه دو درم و از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و قند سفید ده درم بروجهی که رسم است طبخ کرده صافی ساخته قند آمیخته باید خورد و غذا نخودآب و روغن بادام و تنقیه بدن بعد از نضج ماده بحب افتیمون و یا مطبوخ افتیمون باید کرد و تقویت دماغ بحلقی که مقوی دماغ باشد باید کرد که حار رطب باشد و نطول بر سر از خشخاش حاره رطبه جوشیده نیم گرم بر سر باید ریخت و حذر از گرمای بسیار گرم و از سرمای بسیار سرد نموده پوشیده باید داشت و در دو سه روز دواء المسک مقدار مثقال بر ناشتا باید خورد که بسیار نافع است وقتی که ماده شقیقه بلغم و سودا باشد اجزای آن و ترکیب دواء المسک بر چهار وجهات چند بید ستر یکدرم و نیم نافه که مراد باین حوالی است و زعفران و تخم کرفس از هر یک چهار درم افسنتین رومی و صبر سقوطری از هر یک درم سنبل و ساذج هندی و دارچینی و مشک از هر یک ده درم مجموع ادویه کوفته و بیخته و هموزن ادویه عسل و باقی خمیر کرده در ظرف چینی یا شیشه برداشته باید در شیب خو نهاد و مقدار خوردن ازین معجون یکدرم است در دو قاشق گلاب گرم کرده یا آب گرم کرده و گاهی صداع در عورات بسبب درم و یا رقت در رحم حادث میشود و علاج وی همان علاج عضو است و گاهی صداع بسبب جراحت و یا ورم در گرده و یا مثانه و ارتفاع بخارات ازین اعضا بدماغ حادث میشود و علاج آن علاج این اعضا مذکور است **مقاله در بیان مرض دوار و علاج آن** و دوار عبارت از گردیدن سر است و این حالت است که انسان خیال میکند که اشیاء بر وی میگردد و سبب این مرض خلط غلیظ خام است که جنگ در بطون و پردهای دماغ زده است و یا عروق دماغ مملو ازین خلط شده و ازین خلط بخارات غلیظ که بتحلیل نمیرود

و حادث می شود و سبب این اعراض میگردد و در روح نفسانی بسبب این بخارات در حرکت می آید خصوصا که نظر بسیار دایره مثل گرداب نا چرخ و نظر کردن در جوی آسیا و نظر در آب جاری که شدید الجری باشد ممد و معاون این اعراض است و نظر از بلندی بجانب پستی حذر باید کرد زیرا که فضول و بخارات موجبه درین حین حرکت میکند و میگردد همچنانکه بر خود گردد کسی که سماع کند چه این موجب حرکات مختلفه خلط و بخارات در سر است مثل حرکت گردباد و این اخلاط خالی ازین نیست که منصب دماغ در سر است یا از اعضای دیگر مترقی و متصاعد بسر میشود و آنکه سبب در نفس دماغ متمکن باشد و این نیز خالی ازین نیست که بارد بلغمی است و علامت او بلادت در حواس و بسیاری خواب و ثقل و بسیاری آب دهن و سفیدی بول و غلظت آن و قلت عطش و کسل و سستی در خواب از اول و بطو و سستی در نبض و لین آن و بسیاری طنین و دوی که مراد باین آواز کردن گوش است و علاج آشامیدن جلاب از بادیان رومی و بادرنجبویه و برگ گاوزبان از هر یک دو درم در دو پیاله آب باید جوشید تا نیمه کم نماند از کرباس گذرانیده و از گلقند عسلی که مراد باین خلنجبین ده درم آمیخته بر ناشتا باید خورد و غذا مزوره از نخود مقشر با شیره مغز تخم معصفر و بعد از آن تنقیه بدن بعد از نضج خلط موجب مرض بحب ایارج و یا حب شبیار و حب صبر و غرغره بماء العسل که در وی صبر و ایارج و سیاه دانه و خردل و فلفل طبخ کرده باشند و بر کار آبها که در و خشخاش حار طبخ کرده خود را داشتن مثل بابونه و اکلیل الملک و نیل اینها و چکانیدن چند بید ستر در بینی علیل را و کندس و سیاه دانه و مرزنجوش و فلفل حرورییست و خود ابر بخار جوشیده ادویه عطفه داشتن نافع است آن نیز مثل بابونه و اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش و قیصوم و شیح و تمام و شاهسپرم که مراد بآن گل و گیاه ریحانست و ورق غار که حب الغار میوه آن درخت است و زیتون و امثال اینها و حقنه حار نیز درین مقام نافعست زیرا که موجب جذب مواد است بجانب اسفل و مانع ارتقای اخلاط و بخارات متراقیه متصاعده بدماغ و اگر سبب ماده باردیه سوداوی باشد و علامت آن وسوسها و حب وحدت و همیشه صاحبش ساکت بودن است و کثرت افکار ردیه بی موجب آن و ظلمه

بصره

بصره و بیخوابی و خشکی زبان و کمی آب دهن و تخیل اشباح سوده و کدورت قاروره و صلابت نبض و ضعف آن و علاج درین مقام آشامیدن جلاب از بادرنجبویه دو درم و بیخ سوسن تراشیده و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته دو درم بادیه درم قند سفید اولا ادویه با قدری آب که مناسب دوا باشد باید آتش آهسته طبخ کرد تا نیم بماند از کرباس گذرانیده صافی ساخته بعد از آن قند اضافه کرده نیم گرم باید آشامید چنانچه عادت و رسم است و غذا مزوره از نخود شکسته و ماش مقشر با شیره مغز بادام و بعد از آن ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن و دماغ از فضول و اخلاط مؤذیه سوداویه باید کرد بمثل حب افتیمون و یا بمطبوخ افتیمون و بمطبوخ هلیله و یا مطبوخ تربد و تقویه سر و دماغ بمشمومات حاره و عطره و عطوسات و غراغر که موجب قلع اخلاط لزجه از دماغ و حواشی آن شود همچنانکه در معالجه دوار بلغمی مذکور شده و گاهی دوار بعقب امتلا حادث میشود و معالجه آن قی است و تنقیه معده از غذا فاسده و سزاوار مرض صاحب دوار بلغمی و سوداوی را آنست که مثل هذا الطریق حبذا شود والتزام بکل خلنجبین ده درم با بادیان رومی و مصطکی از هر یک مقدار دانگی خلط کرده بخورد و گاهی دوار حادث از کیموس و خلط حار میشود و آن یا صفراست و یا خونست علامت دوار صفراوی قلق یعنی اندوه و التهابست در سر که مراد باین سوزش است و تلخی دهن و زردی رنگ و سرعت زوال دوار و بسیاری عطش و تخیل اشباح زرد و سقوط اشتهای طعام و ناریه بول و یا قی راحت یافتن بچیزهای بارد از اشربه و اغذیه و ادویه و اهویه و سرعت نبض و حرارت ملمس سر و علاج درین مقام قی است و اخراج ماده صفرا از سر و جمیع بدن بمطبوخ هلیله یا حب نقیه که او را تقویت بجوده گرده باشند و جلاب از تخم کاسنی ده درم و از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته دو درم و غذا مزوره از ماش مقشر با شیره مغز بادام و تقویت سر بشمومات بارده و مقویه مر دماغ را مثل بنفشه و گل نیلوفر و گل کاهو و سبب و نطولات محلله و عطوسات و سعوطات بارده و چکانیدن گلاب و اندک سرکه در بینی و بوییدن برگ آس از مقویات سر و دماغ است و علامت و دوار دموی سرخی رنگ بشره و اعضای دیگر تا دهن و گرانی سر و گرمی آن و بیرون آمدن عروق سر بواسطه امتلای عروق از خون و سیلان

ودمه ازچشم بوقت دوار وعلاج درین مقام فصد قیفال است و حجامت ساقین و اشامیدن جلاب
از تمر هندی ده درم با قند سفید ده درم و یا آب انار ین افشرده یا شیره آن با قند و یا با
سکنجبین ساده یا گلاب از هر یک ده درم و تلطیف خون و حل و تلیین طبیعت با آب فواکه و یا مطبوخ
فواکه و اگر حدوث دوار از شرکت معده باشد علامت آن غثیان است و سوء هضم و آروغ بدوام و گاه
است که مراد از آن مذکور آمدن معده است غذا را و سابقه تخمه و ضعف معده و امتلاء حال دوار
در شدت و سکون و علاج تنقیه معده است از اخلاط فاسده بقی و تدابیر که موجب جودت
قوه هاضمه باشد و اصلاح حال معده و تقویت او و تنقیه او بحبوب و معاجین نافعه بلغمیه
مقویه مثل معجون جوارشنی و جوارشات مثل گوارش سفرجلی و گوارش مصطکی و گوارش
عود که هر دو مقوی معده اند و از گوارشات مقوی معده که موجب جودت هضم باشد مثل گوارش
مصطکی و گوارش عود و عنبر و اشامیدن گلقند که از قند ساخته باشند دو درم با دو درم بادیان
اگر چنانچه تشخیص خلط بارد در معده کرده باشند و حل و تلیین طبیعت بحقنه حاده تا جذب
مواد بجانب اسفل کند و این حقنه که مذکور میگردد نافع است اجزا و ترکیب آن سنا مکی هفت درم
فنطوریون دقیق که مراد از آن تخم و گیاه جاروب خار زنگ است سه درم تخم زنبق و تخم حلبه و گل خطمی
و سبوس گندم و حرکنک کرده و بنفشه خشک و کلاکرنج از هر یک یک کف متوسط مجموع ادویه را در سه
رطل آب باید جوشید تا یک رطل بماند از کرباس گذرانیده و صاف ساخته نمک طعام یک درم
و روغن کنجد ده درم و انگبین ده درم و بوره ارمنی نیم درم مجموع با مطبوخ نیک خلط کرده در
محقنه که آلت این عمل است نیم گرم سه دفعه ریخته در یک روز اگر در تابستان باشد صباح
پگاه و اگر زمستان باشد بعد نیم روز نیم گرم در جای گرم باید عمل کرد و پیشتر از عمل اختیار نخوردن
مزوره پرهیز باید کرد و یا شربتی که مقوی معده باشد باید خوردن تا عمل بر خلای معده واقع شود
و یا تنقیه معده با این قی که مذکور میگردد باید کرد ترب یا ورق باید کوفت و آب او گرفته
اندک عسل و اندکی نمک طعام باید آمیخته آشامیده و زمانی صبر کرد و اگر بخودی بیرون آید فبها والا
دست انداخته باید قی کرد و یا تخم ترب ده درم و تخم خربزه نیم کوفته پنج درم و تخم شبت دو یا
او ده درم در سه رطل آب این مجموع را باید جوشید تا رطلی باز آید و صاف ساخته اندکی نمک طعام و اندک عسل

آمیخته

آمیخته نیک خلط کرده باید آشامید و قی کرد و هر جگاه بدین تدابیر معده پاک شد مقوی دو سه درم گلقند
قندی با دانگه و نیم مصطکی آمیخته باید خوردن و اگر بعد از خوردن غثیانی حادث شود و قی متعسر باشد
البته اختیار آب گرم با سکنجبین ساده و عسل فوق آنچه خورده شده است باید کرده و از فرخ
امهال باید کرد و حتی الامکان سعی با جابت قی باید کرد و اگر پر مرغ با روغن کنجد چرب کرده بحلق
فرستاده قی کنند بکلی که بسهولت قی شود و از میقات تجربه بیخ خربزه است که بیخ مثقال در دو
پیاله آب بجوشند تا نیم بماند از کرباس گذرانیده بیاشامند بسهولت قی شود و گاهی حدوث
دوار بسبب ضعف و خفقان که مراد از این ارتعاش و پریدن دل است می باشد و سقوط
قوت درین حین اکثر بسبب بیهوشی که ناقبض را حادث می شود علاج دوار حادث ازین
سبب را علاج آن علاج خفقان است و تقویت دل باشربه مقویه مفرحه و مفرحات
مقویه و معاجین مناسبه است و اگر قبض باشد بتلیین طبیعت با دویه موافقه قلب باید کرد
و در غذا این قوانین و مراعات مرعی باید داشت و از اشربه بشربت حماض و ترنج و شربت
سیب و اگر حدوث دوار بشرکت بعضی اعضای دیگر باشد علاج آن اعضا باید کرد
و تقصیر در علاج دوار نیز نباید کرد و سعی در تقویت سر و دماغ باید کرد تا بخارات و آفات
را بزودی این اعضا قبول نکند و گاهی حدوث دوار بعضی را بسبب حرارت مزاج دماغ می باشد
و این بسبب تراقی و تصاعد بخارات بدماغ می شود چه در خارج معلوم است که اگر در دیگ
کرده آب کم است آتش کنند تمام آن آب و رطوبات که در دیگ است در لحظه بخار شده
متصاعد و متراقی میگردد همچنین است حال حرارت مزاج و تصاعد بخارات بسبب حرارت
و علاج درین مقام تبرید دماغ است بشمومات بارده عطره و سعوطات مناسبه از روغن
و غیر آن و بوییدن سرکه و گلاب اگر بیخوابی باشد بوی خوش ادویه عطره بارده و آشامیدن
روغن و یا آب انارین و قند و مالیدن روغن گل بر سر و غذا مزوره از زرک و یا حب رمان
که مراد از آن دانه انار است و گاهی سبب دوار سقطه و یا ضربه می باشد که عارض شده است
و علاج درین مقام فصد است خصوصا که شخص دموی باشد و قلع ماده از دماغ و تقویت دماغ و
گاهی حدوث دوار بسبب وزیدن بادهای بارده می باشد که بر سر تاثیر کرده است و علاج درین مقام گرم کردن

و گرم داشتن سر است بضمادات گرم مثل بابونه و یا بارزد گرم کرده و یا کل و سبوس گرم کرده و
مثل ضمادات گرم و غذا از قلیه ها که در و مثل دارچینی و مصطکی قدری انداخته باشند مقاله

در بیان سدر و آن عبارت از مرضیست دماغی که در آن انسان خیال میکند که گویا جائی از بدن
او مرتفع شده متصاعد و متراقی بدماغ می شود و خود را چنان می یابد که مگر در ظلمت است و در چشم
خود حین حدوث این مرض تاریکی احساس میکند و در گوش آواز و این اعراض مذکوره
اکثر در حین قیام و قعود حاصل می شود و ماده این مرض سودا است و بخارات ناشی از سودا
و سبب در حدوث او آنست که ماده سوداوی بصفت کثافت خود تضییق مجاری و مسالک
روح نفسانی میکند و مانع از نفوذ روح بر وجه طبیعی در عروق دماغ می شود و تبرید و تخدیر دماغ
میکند و علامت این اسباب بلادت حواس است و گرانی سر و سوء فکر و وزن و بسیاری سکونت
و تخیل اشیای سیاه و علاج درین مقام اشامیدن جلاب حار از بادرنجبویه دو درم و قند
سفید ده درم و غذا مزوره از نخود با شیره مغز بادام و اگر بسیار ضعیف باشد گوشت مرغ در آن
طبخ کنند و تنقیه بدن و دماغ از خلط فاسد بعد از ظهور نضج در قاروره بمطبوخ افتیمون و حب ایارج
و این حب که مذکور میگردد درین مرض بسیار نافع است هلیله سیاه یکدرم ترید ترا نیم درم روغن
بادام چرب کرده یکدرم و نیم بنفشه خشک دو درم بادیان رومی یکدرم اسطوخودوس و سناء
و افتیمون از هر یک یکدرم و نیم مجموع ادویه کوفته و بیخته و با آب بادیان خمیر کرده حبها سازند هر یک
بمقداری که بسهولت توان فرو برد و بوقت سحر بعد از جلاب و ظهور نضج باید خورد و تا وقت
نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود بعد از آن شربت از قند و گلاب و تخم ریحان شسته
بطریقی که رسم است باید اختیار کرد و مزوره پرهیز در این روز در آخر باید اختیار کرد چنانکه
قانون طبی باین ناطق است و شربت مذکور شربت واحده است و اگر باین تدابیر خلاصی و نجاة
حاصل نشود دست بعلاج حقنه باید زد که امید نجاة است و حقنه قویه باید و بتدریج باید و این علاج
وقتی است که بسبب ماده از اخلاط و امتلای آن در عروق سر و جمیع بدن باشد و اما هر گاه
سبب در سقط و ضربه بوده باشد که بر سر واقع باشد و از آن ورم الم و وجع در حجب دماغ باشد
که منع از نفوذ روح و سلوک کرده باشد علاج درین صورت تبعید ماده است از دماغ اگرچه بفصد باشد

وحفظ

و حفظ سر از غبار و آفتاب تا موجب عطسه نشود چه عطسه درین مرض مضر است و ضماد بسر بموم روغن که
از روغن گل و روغن بنفشه بادام و اندک کتیرا درو کرده باشند باید کرد و گاهی سدر بوقت صداع
بارد یا حار حادث میشود اگرچه بر سبیل ندرت است و این از جهت شدت وجع است در حجب دماغ
و علاج درین مقام علاج صداع حار و بارد مذکور است مقاله در بیان برسام و برسام ورمی است
در دماغ و یا در حجب دماغ و این ورم از دم و صفراست چنانچه قول اصح اطباست و اگر از دم باشد
علامت آن خنده و خشونت زبان و صداع و گشتن رنگ زبان و سرخی بسیار در چشم و زود عظم
نبض و سرخی قاروره و غلظت و خشونت آن و خون بینی اندک و کراهت روشنائی و تبی
مطبقه و گرانی سر و علاج فصد از قیفال و اخراج خون بطریق دیگر باید کرد از مواضع دیگر مثل
مالیدن بینی تا خون بیرون آید و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و تبع زرد آلوی خشک و شربت
آلو و آشامیدن جلاب هر صباح از عناب و آلوی بخاری از هر یک بیست عدد و یا تمر هندی و
قند سفید و ترنجبین از هر یک ده درم و غذا آب جو کنک کرده جوشیده با بنفشه و نیلوفر و عناب
و سپستان و خشخاش و این شربت در صورتیست که سرفه نباشد و اگر سرفه باشد جلاب از بنفشه
و نیلوفر و تخم کاسنی از هر یک سه درم و سپستان بیست عدد در دو رطل آب که خوب شسته
بجوشند تا نیم بماند از کرباس گذرانیده بر ناهار بیاشامد غذا درین مقام کشک جو جوشیده
و تلیین طبیعت در روز ششم اگر نضج در قاروره ظاهر باشد و اگر نضج در روز ششم ظاهر نباشد
تا روز هفتم تاخیر باید کرد و تعجیل در اسهال و تلیین اولی است از تاخیر و اسهال و تلیین
طبیعت بمطبوخی باین اجزا است سنا مکی هفت درم بنفشه خشک پاک ترنج درم نیلوفر چهار درم
تخم کاسنی نیم کوفته سه درم کرده مثقال است آلو و عناب و سپستان از هر یک بیست عدد
مجموع ادویه در یک دیگ و نیم آب بوزن شرعی آهسته طبخ باید کرد تا نیم رطل بماند از کرباس گذرانیده
شیر خشت ده درم و ترنجبین ده درم و خیار شنبر ده درم درین مطبوخ انداخته بدست باید
مالید تا حل شود از پرویزن موی گذرانیده صاف ساخته سحر باید اشامید و صبر کرد تا عمل
دارو آخر شود و غذا درین مقام آب جو کنک کرده مطبوخ در آخر روز باید داد و اگر باین برسام
هذیان گفتن و اختلاط عقل باشد البته در تدبیر ملطفه از برای تقویت دماغ اهتمام باید کرد و از اشیای بارده

اختیار باید کرد مثل صندل سفید و سرخ و گلاب و آب خیار و اندکی سرکه و دیگر عطورات و روغن گل
و مالیدن اطراف بآب گرم و بنفشه و سبوس و خطمی و اندکی از نمک طعام و مراد باین تدبیر بلی شوبه
است که در میان اطبا متعارف و مشهور است و نهادن تراشه کدوی تر بر سر از جمله معالجات
و مرطبات است و بوییدن ریاحین بارده عطره نیز ازین جمله است مثل بنفشه و نیلوفر و گل خشخاش
و گل سیب و از برگ بید فراش ساخته و بر و گلاب پاشیده برای خواب کردن نافع است و آشامیدن
آب هندوانه مقدار پنجاه مثقال مفید است و اگر قدری قند نیز باو بیامیزد بهتر باشد و خوردن آب
خیار نیز همین فایده دهد و اخراج آب خیار مثل اخراج آب هندوانه است بطریق کرفتن و افشردن
و نیز نافع است شربت خشخاش درین علت اگر بیخوابی بسیار باشد اما این معالجه را اگر موقوف دارند
بهتر باشد بنا بر قول اطبا که تخدیر دماغ و اعصاب مخاطره است و نیز نفع بلیغ دارد آشامیدن لعاب
اسبغول با جلاب موافق مرض و اگر بسبب ورم دماغ صفراوی صرف باشد و این مسما خالص بر
قرانیطس است و علامت او زردی هردو چشم و بسیاری حرارت تب و زردی روی و
زردی زبان و کمی راحت و بسیاری هذیان گفتن و بیخواب بودن و خفت سر و دماغ و خشکی
چشم و منخرین و شدت عطش و غضب و بدخلقی و زردی قاروره و نهایت آن که مراد غلبه و
اشتداد صفرا است در بول و سرعت نبض و علاج درین مقام صرف غایت طبیعت بجانب تبرید
خواهد رفت و ترطیب آن و مالیدن و عرق کردن سر در روغن گل و اندکی سرکه و عرق کردن سر بروغن
بنفشه نیز از علاجات حسنه است و روغن کدو نیز درین مقام نافع است بطریقه مذکوره و بالجمله
تقویت دماغ بمبردات تا زود قبول آفت نکند و اسهال طبیعت بآب فواکه و مطبوخ آن که سابق
مذکور شد و آب زرد آلوی خشک که در آب تر کرده باشند و آب انار و آب ترش و ترش نیز که بعد
اخراج آن کرده باشند یا تخم آن مفید است و اختیار جلاب صبا جهار بها را از تمر هندی ده درم
و تخم کاسنی سه درم و عناب و آلوی بخارا از هر یک بیست عدد و قند سفید ده درم و ترنجبین
پانزده درم و افتقار از هر غذا که باشد بر آب کشک جو جوشیده کدو و اندکی خشخاش و بنفشه
و عناب و سپستان نیز جوشیده باشند و شربت بنفشه و بنفشه مربی نیز درین مرض بسیار نافع است
و استعمال طلیهای بارد رطب نیز بسیار که در سرسام دموی مذکور شد نیز نافع است و نهادن تراشه

کدوی تر بر سر و تراشه خیار و خس که مراد از آن کاهو است و برگ و گیاه عنب الثعلب تازه نیز
نافع است و خواب کردن بر فراش صندل و برگهای بید تازه که بروی گلاب پاشیده باشند
بسیار نافع است و موضع و مسکن علیل باید که در وصور و نقوش نباشد زیرا که اطبا درین مرض
امتحان کرده اند و این حقنه که مذکور میگردد درین مرض نافع است خصوصا که صفراوی باشد
زیرا که اسهال برفق میکند و حرارت بیش احداث نمیکند بلکه اطفای حرارت میکند و در حمیات
حاره نیز موافق است اجزای آن و طریق ترکیب سبوس گندم و بنفشه خشک و تخم خطمی و جو
کنک کرده مقشر نیم کوفته از هر یک یک کف عناب سپستان از هر یک بیست عدد و نیلوفر
چهار درم کدو مثقال و چهار دانگ پاشود و سنای مکی پنج درم مجموع ادویه در چهار رطل آب
بآتش آهسته باید جوشید تا یک رطل و نیم بماند از کرباس گذرانیده در ده درم شکر حل کرده
و ده درم روغن بنفشه آمیخته نیم گرم در حالت گرم بوقت زمستان و در حالت معتدل بوقت تابستان
حقنه باید کرد چنانچه رسم است و حقنه دیگر از برای همین غرض که اطفای حرارت غریبه کند
و موجب تسکین عطش نیز باشد از کشک جو جوشیده دو وقیه و لعاب تخم اسبغول یک وقیه
و روغن بادام شیرین یک وقیه و یک وقیه روغن کدو مجموع نیک برهم زده باید در محقنه ریخته
و بروجه مذکور عمل باید کرد و این حقنه سوزاک و بثورات لبس میشاند و اسهال در سرسام صفراوی
اعتبارش اولی است زیرا که توجه و تصاعد ماده درین مرض بجانب دماغ است و بعضی اطبا
گفته اند که هر کس از شصت سال تجاوز کرده باشد و او را سرسام حار دموی یا صفراوی
شود نجات و خلاص او مشکل است و بقراط گفته است که سرسام در جمیع اجناس قتال
است و نیز گفته که سرسام عارض کسانی میشود که مدمن خمر باشند و حلاوی بسیار خورند و
گوشت را مداومت و ملازمت باشند و در آفتاب بسیار تردد کنند و پیش آتش بسیار نشینند
و اگر در حمیات حاره علیل نوشته کند و تشنگی کند و در در سر باشد علامت ظهور سرسام است
و اما اگر بسبب سرسام خلطی سوداوی و یا بلغمی باشد علامت سوداوی گفتن هذیان است
و خوف گریستن و بیجایی و زوال عقل و خشکی شاخ و لهات و همیشه باز ماندن و گشودن چشم
و مبهوت شدن و حصول تغیر عظیم در مریض و خفت سر و حصول ضعف صغر و بطوء و اختلاف و صلابت

در نبض و سواد و غلظ در قاروره و این نوع از سرسام اشد است از روی آفت و هلاک
و علاج درین مقام اسهال طبیعت است بحقنه و حبوب مسهله منقیه مر سودا را و آشامیدن ماء
الشعیر و ترنجبین و جلاب از بنفشه و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته از هر یک سه درم و از قند
سفید ده درم و غذا ماء الشعیر و نخود مقشر و غیره و تخم خشخاش زیرا که مراد باستعمال خشخاش
درین مرض حصول خواب است و تحذیر حس از افکار ردیه مشوشه و بعد از ظهور نضج در قاروره
اسهال طبیعت بمطبوخ که بدین صفت است سنای مکی هفت درم بیخ سوسن موصوف سه درم و بنفشه
خشک و نیلوفر و تخم کاسنی و تخم کشوث از هر یک سه درم و مویز منقی شیرین پاک کرده از دانه ده درم
و پرسیاوشان و اسطوخودوس و بسفایج از هر یک چهار درم و گل سرخ تازه یا خشک پنج درم اجزای
دو درم مجموع ادویه در سه رطل آب بآتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل و نیم بماند از کرباس
گذرانیده هفت مثقال فلوس خیار شنبر در و حل کرده نیک بدست مالیده و پانزده درم ترنجبین
صافی نیز با او آمیخته دیگر از برون صوفی گذرانیده بر ناهار باید آشامیدن و جبر باید کرد
تا عمل دارو آخر شود و بعد از تمامی عمل شربت بی مزه از نبات یا قند سفید باید آشامید
و مزوره پرهیز را آخر روز اختیار باید کرد اگر قوت باشد و الا بعد از پیشین بوقت تابستان
و در عصر بوقت زمستان اختیار باید کرد و بعد از تنقیه بمقتضای الاطبا بعد التنقیه ضماد و تنطیل
در سر باید تا دماغ را قوتی حاصل شود که قبول آفت نکند و تنطیل و ضماد با شبت و آنچه که در و
بابونه و بنفشه طبخ کرده باشند علاج است و شبت و ریحان نیز در و باشد بهتر باشند و مر روغن
نیم گرم مثل روغن بادام شیرین و روغن کنجد تازه خالص چرب کردن نافع است و اگر باین
روغنها قدری شیر عورات بیامیزند در ترتیب دماغ بهتر باشد و اما سرسام بلغمی که او
مسمات بلیثرغس و علامت او تثاوب و کسل است و مراد بتثاوب خامیازه کردن است
مطلق دهن باز کردن و خواب طویل و تب دایمی ساکن و ثقل جمیع حواس و مبهوت بودن و حیرانی
و اختلاط و پریشانی عقل و همیشه ساکت و صامت بودن و نسیان که مراد از آن فراموشکاریست
و علاج آن آشامیدن جلاب از بادرنجبویه و از بیخ سوسن تراشیده و نیم کوفته از هر یک سه درم که دو مثقال
میشود و قند سفید ده درم اول مجموع ادویه در یک کاره آب بآتش ملایم باید جوشید تا نیم کم بماند از کرباس

گذرانیده مقدار مذکور قند آمیخته باید آشامید غذا ماء الشعیر مقشر نیم کوفته جوشیده با اندک
نخود مقشر و تلیین طبیعت بحبوب مسهله و حقنه ملینه مذکوره در سرسام سوداوی و عرق
کردن سر در روغن گل و گلاب و اندک سرکه چنانچه پیشتر مذکور شد و نهادن اطلیه
محلله و نطولات ملطفه سواد مثل بابونه و شبت و غیر ذلک و معطسات واقی مواد
مثل مشک و سیاه دانه و کندر و امثال اینها و استعمال این شیاف که مذکور میگردد بسیار
نافع است زهره گاو یکدرم و شحم حنظل نیم درم و جنده و خطمی از هر یک سه درم از هر یک
سه درم اول قدری شکر با آب طبخ باید کرد تا بقوام آید بعد از آن ادویه مذکوره کوفته
و بیخته و با او خمیر غلیظ کرده شیاف باید ساخت هر یک بطول دو پیوند انگشت خود دست و
بغلظ نیز همان مقدار و بوقت حاجت بروغن بادام چرب کرده باید برداشت و صبر کرد
تا ماده منقطع و منقلع گردد و نوع دیگر از سرسام است که جنیت انواع سرسام است و او را
سبب قلوسس میخوانند و این علة بواسطه راه کم است که علاج بپذیرد و بعلاج انجاد و سبب
او انصباب و ریختن ماده تیز محترق است در تجاویف و بطون و شرایین دماغ و علامات
او علامات سرسام صفراویست بلکه اشد از وست و از علامات او خشکی لب و دهن است
و بینی و زبان است در اول حدوث مرض و علاج او علاج سرسام صفراویست اگر تجاوز
از سه روز کند و مرض باشرای معروف بین الاطبا و ناس از جمله است علامتش حدوث
ماشرا و در اجزای خارجیت از سر مثل رو و بینی و قرص چشم و این نیز نوعی از انواع سرسام
دموی است اعراض و علاج هر دو قسم اخراج خون است بطریق فصد از قیفال و اخراج خون بقدر
قوة و مزاج و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و باقی علاج علاج سرسام دموی **مقاله در بیان**
سبات و سبات عبارت از خواب کردن بسیار غیر طبیعت است که صاحبش ملتفت
ملتفت نمی شود و چشمها مبهوت هر دو پوشیده است که باکی نمیتواند کشاد و اگر بزور در او کرده
شود چشم بتشویش میکشاید و باز بر هم میشود و سبب این مرض یا سوء المزاج بارد رطب ساده
است یعنی بی ماده که عارض دماغ شده است بسبب مبالغه در خوردن ادویه و اشربه و اغذیه
مبرده مخدره و یا بسبب بسیاری برودت لمس سر و کبودی رنگ بشره و صلابت نبض و بطوء او و بیاض

قاروره و عروض حالتی شبیه باعراض صرع و علاج درین مقام دفع بخارهای ادویه محذوره که واقع
بوده باشد و تبدیل مزاج دماغ بروغنهای حاره بحسب کیفیت که ملطف باشند مثل روغن
زنبق و روغن یاسمین و شبت و بابونه و خوردن جلاب از بادیان رومی و از گلقند عسلی ده
درم و غذا مزوره از نخود و مغز تخم معصفر قندی که مناسب باشد و یا سبب مادهٔ خام رطب است
و علامت آن گرانی در مقدم سر و سیلان آب از منخرین و بسیار آمدن آب دهن و اصلاح و برودت
ابروان و مهره چشم و اگر برو صیحه کنند و خواهند که بیدار شود برو متنبه شدن بسیار صعب باشد
و این نوع سبات را اگر در معالجه اهمال شود سر بسکته یا صرع کشد یا موذی بفالج و لقوه شود
و علاج درین مقام آشامیدن جلاب از بادرنجبویه و گاوزبان و بادیان رومی از هر یک ده درم
و از گلقند قندی ده درم اول ادویه را در دو پیاله آب بآتش ملایم باید جوشانید تا نیم کم بماند از کرباس
گذرانیده گلقند مذکور در وحل کرده نیم گرم بر نهار باید آشامید و غذا مزوره از نخود با اندک فلفل و
دارچینی و نانخواه با مغز تخم معصفر و بعد از آن تنقیه بدن بعد از ظهور نضج در قاروره و بحقنه جاده
بایین صفت که مذکور میگردد حسک و شبت و بابونه و سنا مکی از هر یک هفت درم حلبه پنج
درم بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم تخم بادیان و تخم کرفس از هر یک دو درم اشق و مقل
ازرق از هر یک نیم درم سکبینج را انگه مجموع ادویه در شش رطل آب بآتش ملایم باید طبخ کرد تا دو
رطل بماند صافی ساخته و از بوره و نمک طعام از هر یک نیم درم آمیخته و آنگاه روغن زیت اگر
موجود شود و عسل از هر یک ده درم در تابستان بوقت صباح و یا بیگاه و در زمستان بوقت
پیشین نیم گرم حقنه باید کرد چنانچه رسم است و خوردن شربت بادرنجبویه با دوای المسک
شیرین اصحاب سبات را قوی نافع است و تنقیه دماغ بحب ایارج و حب ایارج لوغاذیا
باید کرد و چکانیدن روغنهای حاره در دماغ و بوییدن بوهای خوش و گلهای خوشبوی که
مایل بحرارت باشند مثل مرزنجوش و یاسمین و نمام و صعتر و گرسنه بودن قلیل و خوردن
اطریفلات و تبدیل مزاج بسیار نافع است و اما اگر بسبب تصاعد و تراقی بخارات حاره
باشد همچنانکه در حمیات حاره و در تبهای حصبه حادث میشود علاج درین صورت علاج آن حمیات
که سبب است و تقویه سر و دماغ بمشمومات خوشبو بسبب بخارات مقتضا عدا از معده است و علامت

آن

آن سابقه تخمه است و امتلای غذای رودی و طنین که مراد بابین هرد و آواز گوش است
و یا خفتن خفت از جوع و خلای معده و علاج درین مقام تنقیه معده است و صرف عنایت
و اهتمام باصلاح حال معده میباید و از تقویت و تعدیل مزاج او و قی و اسهال و حقنه و حبوب
مسهل و دگر بسبب ضربه یا سقط باشد که بر [illegible] واقع شده باشد و موجب عظیم گشته
که آن موجب سد مسالک روح نفسانی است و انسداد آن و بدین سبب متعذر است
حرکت روح و بنظاهر و درین مقام علاج معالجه کسر است و استعمال مقویات دماغ و رادعات مثل
معاجین شنس و گل پسرخ و صندل و فوفل و امثال اینها نهادن بر موضع ماوف و یا سبب
ورم جگر است و علامت آن علامات ذات الجنب است و درین مقام علاج ذات الجنب
باید پیش گرفت علاجی که مسخن بدن و دماغ باشد و این مرض را نافع بلیغ باشد بدین صفت
زنجبیل و فلفل و ایکبر و سیاه دانه و قسط از هر یک پنج درم برگ سداب خشک و حلتیت از
هر یک ده درم و جند بیدستر که مراد خصیه سگ آبیست دو درم این مجموع ادویه کوفته و بیخته و اندک
عسل صافی که کفایت باشد خلط کرده بوقت حاجت هر روز مقدار یک مثقال باید بر نهار باید
اختیار کرد و درین مرض ایکبر فقط نیز نفع بلیغ دارد از و قدری که کفایت باشد با قدری عسل
صافی خلط کرده بوقت حاجت اختیار باید کرد و زنجبیل و عسل و حب السودا که مراد سیاه دانه
است با عسل درین علت نافع است و خوردن مویز شیرین و چهار مغز و سداب و نارجیل
که مراد مغز جهار مغز هندیست نافع است و قلیها و مطبخها که در وا بازیر یعنی ادویه حاره
کرده باشند نافعست و از اغذیه که مناسب اصحاب این مرض است نخود آبست بار وغن
زیت و از امار بربرو شبت و روغن چهار مغز از چیزها که درین مرض بسیار مضر است
و بهلاک موذی میشود و خوردن شرابست زیرا که موجب مزید مرضست و نافع بلیغ است
ماء العسل بافاویه یعنی ادویه حار لطیف خوش طعم مثل دارچینی و مصطکی و فلفل و غیر ذلک
و طریق ساختن ماء العسل برین وجه است که عسل یکرطل و آب شش رطل هر دو باهم خلط کرده
بر صفت جلاب بآتش ملایم طبخ باید کرد و کف گرفته بوقت رفتن یکحصه ماند دو حصه از زنجبیل
و فلفل و سنبل و دارچینی و قرنفل و خولنجان و مصطکی از هر یک یکمثقال کوفته و بیخته در خریطه سفید کرده

باید انداخت و در سه جوش داده باید فرود آورد و در ظرف سنگین باید حفظ کرد و در شیشه بوقت
حاجت اندک اندک باید آشامید **مقاله در بیان سهر** و این مرض عبارت از افراط و کثرت
بیخوابی است و سبب اکثر آن یبوست غالبست بر دماغ و علت غلبه یبوست میتواند که غم شدید
باشد و یا بسیاری استفراغ رطوبات باشد و یا سبب گردیدن در ایام حاره در آفتاب باشد
و یا از بیخوابی ضروری بواسطه نگاهداشت و پاس اشیا از دزد و یا بواسطه اختیار ریاضت
باشد همچنانکه ارباب سلوک راه آخرت را می باشد و یا بواسطه سفری که بجهت اختیار ابواب بیشتر
میکنند همچنانکه ارباب تجارت و خادمان کشتی را ضروریست و جالینوس گفته که مردی را دیدم که
بیخوابی کشیده بود و در اختلاط عقل و جنون حادث شده و بالجمله علامت او خفت در سر است
و حواس و خشکی زبان و منخرین و علاج او ترطیب مزاج دماغ است و دوشیدن شیر عورات
بر صاحب سهر و غرق کردن سر بروغن گل بنفشه و روغن کدو و ریختن آبی که در و خشخاش
و بنفشه و امثال آن جوشیده باشد بر سر و از جمله علاجات نافعه دخول حمامات معتدله مرطبه
است و بوییدن مشمومات که رایحه طیبه دارند از ادویه و ریاحین و دوا که آنها رطب باشند
و نشوقات منومه که مراد بآن حکابند بینیست از طریق بینی مثل روغن خشخاش و آب کاهو
و اگر خشخاش رطب نیست اما جلب نوم از و مجرب شده است و در بقیه علاج ملاحظه ترطیب باشد
و از چیزها که خواب می آرد مالیدن باعتدال است و آواز آب وقتی که مایل بپاشد بایین نحو
که آب آواز در پاهای جاری که مخوف است بپاشد و اصوات ملایم نیز موجب حصول خواب است
اینجاست که کودکان در گهواره با صوات بخواب میروند و از جمله آنچه جلب خواب میکند
تعب بلیغ و پیاده رفتن است و در خوردن اقحوان و زعفران نیز این خاصیت گفته اند
که خواب می آورد و در خوردن کاهو مجرب شده است و در شب بر سر نهادن تا شب بوقت خواب
موجب خوابست و مقل و مغز بادام و تخم خشخاش آرنده خوابست پس بهر تقدیر حیله در خواب
صاحب سهر باید کرد و بعد از دخول حمام رطب که آبش و هوایش معتدل باشد خواب نباید این
علامت ردیست که دلالت بر حدوث وسواس و جنون میکند و درین صورت جلاب چهار
بر نهار ده درم شربت بنفشه و ده درم خشخاش با آب نیم گرم سه قاشق باید آشامید و غذا مزوره

از ماش

از ماش مقشر و کدوی تر اگر تابستان باشد و اسفاناخ و کشنیز تر و ریختن آب نیم گرم بر سر و از
چیزها که خواب آورد مثل بوییدن افیون و دخول حمام بعد از گذشتن طعام از معده و اجتناب
از خوردن اشیاء حامضه و حریفه و گاهی سبب سهر وجع و تب و امتلاء و سوء هضم می باشد
باجتماع مجموع و یا بانفراد هر یک و علامت وجود آن اسبابست و علاج درین مقام علاج آن اسبابست
و تنقیه بدن از موجب و سعی باصلاح هاضمه **مقاله در بیان سبات سهری** و سبب او اجتماع
اسباب سبات و اسباب سهر است و اخلاط بلغم است با مره صفرا و علامت او خواب طویل در
وقتی و در وقتی بیداری بافراط با قلق و اندوه و سبب در حالتین آنست که وقتی سوء المزاج
بارد مستولی بر دماغ می شود و احداث نوم طویل میکند و اگر سوء المزاج حار مستولی بر دماغ شود
احداث غلبه بیداری میکند و از علامات انتفاخ رو و بشره و سرخی آنست در بعضی اوقات
و علاج درین مقام تنقیه بدن و دماغ است از خلط غالب بحب بحبوب و حقنه و تبدیل مزاج
بحسب واجب دانی و ایسته محدث طبیب متجرب است و حبی که نافع است درین مرض بدین
صفت است تربد تراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم سقمونیا که محموده است نیم دانگ
از مثقال بادیان و تخم کرفس از هر یک چند درم بنفشه خشک دو درم پوست هلیله زرد یکدرم
نمک نفطی نیم درم مجموع ادویه کوفته و بیخته و با آب بادیان خمیر کرده باید حبها ساخت هر یک بقدری
که بآسانی توان فرو بردن و بعد از پرهیز و جلاب میفند مرض و نضج ماده سحر باید خورد و تا وقت
نیمروز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت ملایم مزاج باید اختیار کرد چنانچه معهود
و رسم اطباست و غذا آخر روز اختیار باید کرد اگرچه ضعف غالب نباشد و اما بعد از شربت
بزمانی غذا اختیار باید کرد و حقنه که درین مرض نافع است برین وجه است سنا مکی پنج درم سبوس
گندم در کیسه کرده یک کف برسیاوشان پنج درم بنفشه خشک سه درم عناب و سپستان از هر یک ده
عدد نیلوفر سه درم تخم حلبه ده درم بابونه و اکلیل الملک از هر یک هفت درم مجموع ادویه در سه
رطل آب بآتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل و نیم بماند از کرباس گذرانیده صافی ساخته
ده درم فلوس خیارشنبر و روغن کنجد و عسل از هر یک پانزده درم و نمک طعام و بوره ارمنی از هر یک
نیم درم آمیخته نیک خلط کرده نیم گرم در خانه معتدل الهوا در حرارت و برودت در تابستان صباح یا بیگاه

و در زمستان میان روز عمل باید کرد و نوعی از این مرض را شخوص می‌نامند و سبب او مادهٔ سوداوی غلیظ
که متحجر میشود و متصاعد بدماغ می‌شود و انجا بخار متحکم می‌شود و آنرا اخذ نیز می‌نامند و علامت
او شخوص بر دو چشم است و فساد حرکات او و علاج درین نوع تنقیه بدن است بحقنهٔ حاره
اگر چنانچه مریض ضعیف باشد و وقت این تدبیر داشتن باشد و اگر وقت نداشته باشد تدبیر
بجب نطولات مفیده باید کرد مثل ورق سلق که مراد بآن چغندر است و اسپوس گندم و خطمی
و بابونه که سبوس بگیرند و برگ چغندر یکدسته در یک کاسه آب باید جوشید تا آتش ملایم تا نیم
بماند اگر کرباس کهنه باشد بوره ارمنی یکدرم و شحم حنظل مقدار دانگ و نیم روغن کنجد ده درم
و شکر سرخ پانزده درم آمیخته نیک بدست مالید و نیم گرم در خانه معتدل الهوا در تابستان بوقت
صباح پگاه و در زمستان بوقت نماز پیشین در خانهٔ گرم عمل باید کرد و اگر در حال مریض مقتضی
فصد باشد بدین وجه که آثار و علامات خون و غلبهٔ آن در مریض ظاهر باشد فصد از قیفال باید
کرده حجامت ساق نیز باید کرد و اگر حال مریض مقتضی فصد نیست باین معنی که آثار و علامت
خون در او ظاهر نیست در معالجه اکتفا باشد به و جلابات موافقه باید کرد مثل جلاب از بادرنجبویه
سه درم و بادیان رومی دو درم و گلقند عسلی ده درم و غذا آب نخود آب با مغز تخم معصفر
و بوقت ظهور نضج استعمال مریض بحب افتیمون و یا بمطبوخ او و این نیز بوقت انتفاع است
و حرارت مزاج و اگر از این لواحق موجود باشد درین صورت تدبیر بوضع روغنهاست بر سر مریض
مثل روغن کدو و روغن بادام شیرین و روغن بنفشه بادام و روغن نیلوفر و استعمال نطولات
مفیده مثل بابونه جوشیده و شبت و بنفشه و خشخاش و تخم کاهو در قدری آب جوشیده و نیم گرم
بر سر مریض باید ریخت و با خرقه این آبها تر ساخته بر سر باید نهاد و تغذیهٔ مریض بغذای سریع
الانهضام باید کرد مثل حشو که مراد باین اماله است بروغن بادام شیرین و یا روغن کنجد رقیق بخته
باید داد و موخر سر مریض را ضمادات محلله از روغن و زعفران چرب کرده باید مالید و گاهی
سبب این مرض تراکم و بر هم نشستن بخار بلغم غلیظ می‌باشد و علامات آن مبهوط و حیران ماندن
مریض است و چشم برهم نازدن و باز ماندن چشمهای اوست و علاج او و علاج سهات است از حبوبات
مسهله و حقنه و مالیدن روغن زنبق است بر سر او و درین روغن اندکی از جندبیدستر حل کنند بهتر باشند

یا افزمون

یا افزمون **مقاله در بیان صرع** و سبب او سده غیر تام است که حادث میشود در مجاری
اعصاب محرکه مر اعضا را پس منع روح نفسانی میکند از سلوک طبیعی در اعصاب و از همین جهت
زود حادث میشود و زود منقطع میشود زیراکه او مثل ریح غلیظ است که بشدت حادث میشود
و در لحظه ساکن میشود و موجب تشنج و درهم کشیدن اعصاب بجانب مبدا و این سبب عام است
جمیع جنون را زیراکه سده واقع در مبادی اعصابیست که در دماغ باشد و گاهی صاحب صرع را در حین
نوبت گرفتن از دهن کف می‌آید و این بسبب مخالطه ریح است با رطوبت و علامت صرع جنون
اختلاط و حواس است پیش از وقوع و ثقل سر و عدم درد سر و زردی روی و شدت غضب بلا
سبب و بعضی از صرع را ماده در تجویف دماغ میشود و بعضی شرکت اعضای دیگر می‌باشد و اما آنکه
خاص بسر باشد و مادهٔ بلغمی باشد علامت کدورت حواس است و حیرت و بلادت و بیاض رنگ
و بسیاری آب دهن و آب بینی و ظاهر شدن کف از دهن بوقت صرع و سفیدی رنگ قاروره
و غلظت آن و بطوء نبض و اختلاف آن و بریدن ابروان و حرکه غیر مستوی در زبان و علاج آن
تنقیه بدن و دماغ است بحب ایارج و حب صبر و مطبوخ تربد و حقنه قویه و اشامیدن جلاب
از بادیان و بادیان رومی و بادرنجبویه از هر یک سه درم و از گلقند قندی ده درم اول ادویه در یک
کاسه آب با آتش ملایم باید جوشید تا نیمه بماند بعد از آن از کرباس کهنه پالونه و صاف ساخته بمقدار
گلقند مذکوره را در او حل کرده نیم گرم کرده بر نهار باید آشامید و غذا مزوره از تخم مغز معصفر باید ساخت
و اندکی از دارچینی در آتش باید انداخت و تنقیه بدن و دماغ بعد از ظهور نضج در قاروره بحبی که
بدین صفت است باید کرد ایارج فیقرا مثقال حب النیل نیم مثقال صبر سقوطری مثقال شحم حنظل
نیم درم نمک هندی نیم درم بادیان رومی یک درم مقل دانگی کتیرا دانگی مصطکی دو دانگ جمیع ادویه
کوفته و بیخته و با آب بادیان خمیر کرده حبها باید ساخت و چنانکه رسم است بعد از پرهیز باید
اختیار کرد و با حب قوقایا و یا حب اسطیخوقون بعد از جلاب و غذا ملایم و ظهور نضج در قاروره
بحبوب مذکور تنقیه بدن و دماغ باید کرد چنانچه رسم است و مبالغه و عنایت طبیب معروف
بتلطیف ماده موجب صرع باید و حفظ بدن مصروع از مواضع بارده و جهت مزاج از حرارت قویه
نیز حذر باید کرد و بالجمله اعتدال مرعی باید داشت و اجتناب از نظر در آب شوریده اولی و ارشد به

حرکات دوریه مثل حرکه چرخ آسیا و چرخ عصارات و نظر از مواضع مرتفع بجانب سفل و از خیار
شراب و مستی باشد حذر باید کرد و همچنین جلوس طویل در حمام و از جماع و از غذاهای مثل غذایی که
در او سیر و پیاز و امثال اینها باشد اجتناب لازم باید داشت و از بر نشستن اسب و خضخاض
تاختن آن و از نظر در اشیاء براقه مثل شعله آتش و از اراجیح که مراد بآن ریسمانهاست
که عورات آنرا بر درخت بسته خود را در آن انداخته ریسمان را حرکت میدهند و آنرا اجل
بمرقندانه ... می‌باشند از برای لعب و دفع ملال چنین میکنند و صاحب صرع می‌باید از این فعل
محترز باشد و مقرر جمیع اطبا و متفق علیه ایشان است که صاحب صرع را خوردن گرفس بسیار
مضرست و از جمله حلوای ایشان اصحاب و اجتناب از خوردن گرفس است زیراکه مهیج
مادهٔ صرع است و از جمله اشیا که بالخاصیه مضر است باقلات و اطعمه غلیظه مثل هریسه
و عدس و گوشت گاو و بز کوهی نیز است زیراکه از این چیزها مادهٔ سودا متولد میشود و خوردن
آش بادنجان نیز و دوغ و چهار مغز از جمله مضرات است و ادویه مهیجه حاره نیز حذر اولی
است مثل خردل و فلفل و لیکن بوقت نوبت صرع بسجین دماغ مصروع با ادویه حاره باید
کرد تا برودت موجب افاقه و بهوش آمدن او شود و از غذا اقتصار به نخوداب که در او
گوشت مرغ فربه پخته باشد باید کرد و با طیهو و با دراج زیراکه گوشت این جانوران سریع الهضم
و لطیف است و شوربای ایشان الطف است از گوشت ایشان و سایر مرغان و در علاج
این مطلوبست و باید که درین فروریا قدری دارچینی باشد و چکانیدن روغن زنبق که در و
اندک جندبیدستر حل کرده باشند در بینی و دماغ صاحب صرع بسیار مفید است و اگر حلتیت
در ماء العسل حل کرده در حلق مصروع بوقت نوبت بریزند و یا حب سکبینج در آب مرزنجوش
حل کرده در بینی او چکانند موجب افاقه و بهوش آمدن و تبدیل مزاج مصروع بتریاق لوغاذیا
موجب شفاست و ترکیب تریاق اربعه بدین صفت است حب الغار و جنطیانای رومی و زراوند طویل
و حب الغار و مر مکی اجزا برابر کوفته و بیخته و با سه وزن ادویه عسل مصفی خلط کرده
نیک برهم زده در ظرف چینی یا سنگی باید برداشت و اگر مدتی در شیب جو باشد بهترست
و استعمال او بطریق خوردن بعد از چهل روز بوقت حاجت یکمثقال است و مداومت بخوردن تریاق

مترود

مترود سطوس و یا معجون سنا کیوس بکار آید و خلاص از این مرض است صفت معجون سنا کیوس
برین وجه است سنا کیوس و غاریقون و اسطوخودوس از هر یک ده درم غاریقون پنج درم
و قرفه مانا و حلتیت و زراوند مدحرج از هر یک مجموع ادویه نیک کوفته و بیخته و با سکنجبین عنصلی
خمیر کرده مقدار خوردن از این معجون بوقت حاجت بر نهار یکمثقال است و اما اگر ماده و سبب
صرع سودا باشد علامت او وجع و وحشت و همیشه ساکت و ساکت بودن و عروض
خفقان و تقدم ظنون و افکار فاسده و خروج کف صادر از دهن بوقت نوبت و علاج
درین مقام تنقیه دماغ و بدن از خلط سوداست بحب افتیمون و یا بمطبوخ او و تقویت
سر و دماغ بمشمومات حاره و عطره مثل نرگس و مرزنجوش و بابونه و استعمال عطوسات
مثل مشک و غالیه که درین مرض قوی نافع و موافق است و سیاه دانه و بوییدن نیز درین مرض
منفعت بلیغ دارد و استعمال نطولات حاره ملطفه مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و
مرزنجوش جوشیده بر سر نیم گرم ریختن و آشامیدن شربت بادرنجبویه با تریاق اربعه مامودن
نافع است و دمیدن عاقرقرحا کوفته در بینی و دماغ صاحب صرع موجب نجات است و مراد
بعاقرقرحا عود صلیب است و اورا درین مرض و ام الصبیان خاصیت عجیب غریب دارد و اطبا
زعم اینست که بعد از مداومت خوردن او و آشامیدن شربت این مرض بتدریج زایل می‌شود و غرغره
بایارج فیقرا نیز و سرکه عنصل نیز موجب تحلیل این ماده است از دماغ و اگر درین غرغره
قدری خردل نیز بیامیزند بسیار نافع است و یا با خردل و عسل غرغره باید کردن زیراکه دماغ
را تاریک موجب عطسه میشود و عطسه موجب دفع مواد است از دماغ و اما اگر مادهٔ مرض
خون باشد علامت او ظهور غلبهٔ دمویت است در بشره و قاروره و گاهی از بینی خون آمدن
و از مواضع دیگر که باندک تحریک خون آید و در رفتن خون مثل مقعد و بیخ دندان و عمودان که مراد
گوشت میان دندانهاست و علاج درین مقام استفراغ خون است بقدر قوت و حاجت
و حاجت و تلطیف در تدبیر و معالجه کم خوردن غذاست خصوصا گوشت تا مادهٔ مرض حاصل
نشود و تقویت سر و دماغ بروغن گل و روغن کنجد و بوییدن سرکه و گلاب باهم آمیخته و آشامیدن
رب فواکه و اما اگر شرکت معده باشد علامت او غثیان و تهوع است قبل از نوبت و بریدن معده

ورعشه او وکزیدن در معده خصوصا بوقت کرسنگی و بریدن لب بسیاری آب دهن و سیلان لعاب واطلاق طبیعت وادرار بول وخفت نوبت صرع بعد از قی وشدت نوبت در امتلای طعام و تخمه و علاج درین مقام قی است بمطبوخ شبت و کنگر زد و عسل که مراد بآن صمغ خوشنف است ومراد با وتراب الفی واین خاریست که شتر می خورد واو اوراق طویل بسیار خار دارد واز میان بتره می کشد بقدر آدمی و بر وصمغ می بندد واین متی است و در کتب تراب الفی مذکور می شود و این صمغ است واهل شیراز علف و برک او را کنگر می نامند و از برک آو تخته با جوات آنچه خاتق می سازند و می خورند واین فاتق را کنگر ماست می نامند زیرا که جوات را مردم عراق و فارس ماس می نامند واندک نمک نیز درین متی باید آمیخت و تلیین طبیعت بحبوب مسهله منقیه ومعاجین ملینه باید کرد مثل معجون جبار شنبز و معجون شهریاران وسعی با صلاح معده واطخمه باید کرد و تقویت معده بکوارشات مقویه منقیه باید کرد مثل کوارشن مصطکی و کوارشن عود وعنبر و معجون ماذه الجبوه که او را در عرف عوام فلاسفه می نامند و نیز تلیین طبیعت بمطبوخ که در و ترید و کلقند باشد و با در نجویه و بادیان مروی اکر سه شب متوالی هر شب یکمثقال ایارج فیقرا با قدری عسل خمیر کرده صاحب این علت بخورد بسیار نافع است و غذا درین مقام نخوداب با مغز تخم معصفر واندک دارچینی واندک کشنیز خشک زیرا که کشنیز مانع از تصاعد وتراقی بخارات است و قلیها که در و ادویه لطیفه حاره باشد نیز موافق است و تنقل به پسته و کشمش نیز نیک است و اما اکر از حرکت عضو دیکر باشد مثل قدمین و ساقین ورحم که این اعضا سبب در حدوث صرع می شود معرفت این بدین سبب است که ماده بارده ویا ریح غلیظ از ین اعضا مرتفع شده متصاعد بدماغ میشوند و حدوث این ماده در عضو وقتی است که مسالک آن عضو مسدود می شود و روح حیوانی کما ینبغی نفوذ نمیکند و ماده منجمد می شود ودران عضو فاسد میکردد واین موجب تبرید و حصول سمیت در ماده است و این کیفیت هرکاه که از طریق اعصاب سرایت بدماغ کند و موجب تکثیف مجاری روح نفسانی شود بشدت مددی که وارد دماغ از و متغیر شده متشنج میشود و علامت او اینست که البته در حین نوبت احساس بارتفاع شی موذی ازین اعضاء مذکوره صاحب صرع میکند ویا احساس حرکت مثل کرمی یا مورچه میکند که کویا ازین عضو

بجانب سر و دماغ میرود و خامیازه و تثاوب متعاقب اینها حاصل میشود و صرع میکردد و اعصابیکه دماغ که مبداء عصب است کشیده می شود و فی المؤدی اکرچه غرض مطلوب بحصول نمی انجامد که انقلاع و انقطاع ماده صرع است واما کار طبیعت مهما امکن توجه بدفع ماده موذی و مرض است وعلاج تقویت عضو ماوف است و اصلاح حال او و تنقیه بدن از فضول ردیه فاسده بحب ایارج ویا حب قوقایا ویا ایارج جالینوس وحب ایارج لوغاذیا و تلطیف معالجه و تدبیر با غذیه حاره ملطفه و مالیدن روغنهای کرم بحسب قوه و بالفعل و تسخین عضو ماوف بوضع محجمه حاره برو یعنی کردن حجامت که آتش افروزده بر عضو می نهند زیراکه مقصود درینجا فعل تحصیل حرارت است از برای عضو ماوف اما باید شرط نکنند یعنی نشتر نزنند زیراکه مراد طبیب جذب دم صالح است باین محل تا ماده سمی که موجب صرع می شود کم شود و عضو صلح باید پس اخراج دم نباید کرد و جراحت نباید ساخت و بسیار بباید آن عضو را مالید و حدوث صرع از ماده صفراوی چنانکه زعم اکثر اطباست بسیار کم است واکر حادث شود سریع الزوال است و علامت صرع صفراوی زردی روی و بشره است و حشیها و سوزش و شدت اختلاط عقل و اضطرابست و آنکه اطفال را حادث میشود وام الصبیان می نامند ازین قبیل است زیراکه اینها را حادث نمی شود مکر با وجود تب و حرارت مزاج و این دال بر وجود صفرا ساخته اند و درین بحث است زیراکه تب می تواند که بلغمی باشد و حدوث این علت از بلغم باشد و حرارت مزاج نیز می تواند که متفرع بر بلغم شود زیراکه حدوث حرارت مزاج منحصر در صفرا و خون نیست و علاج درین مقام استفراغ صفراست بمطبوخ هلیله و شکوفه و قرص طباشیر ملین و تبدیل مزاج بربهای بارده که مقوی دماغ باشد مثل رب سیب و رب بهی و مالیدن اطراف مثل مالیدن آب کرم و سبوس و کاهی حدوث صرع بسبب کزیدن مار و نیش زدن عقربست عصب و چون طریق تغیر و شفوت دماغ عصبست بعد از نیش این حیوانات سمیت او وقت سمیت بدماغ رود و متصاعد و متراقی شود و احداث این مرض میکند و علامت تقدم سبب اوست و علاج درین مقام اشامیدن جلاب از کلقند ده درم و تخم بادیان ده درم اول بادیان در یک پیاله آب تا آتش ملایم باید جوشید تا نیم بماند از کرباس کذرانیده میکردد و جلاب او بوده

جل کرده باید بر نهار آشامید غذا نخوداب با مغز تخم معصفر و کاهی سبب صرع تولد کرمهاست در بطن از حرزه و کلان مثل حیات وحب القرع که مسماست بزبان فارسی بکرم کدو دانه واین که بسبب صعود بخارات ردیه است بدماغ و علامت او شدت وجع است احیانا در بطن بوقت جوع و زردی روی و بسیار لعاب از دهن و رود کرسنه شدن و علاج درین مقام قتل کرم است و اخراج آن باد ویه قتاله و مخرجه و آشامیدن شیر نیم رطل همچنان با شکر سفید که قندست ده درم و غذا نخوداب با مغز بادام و یا مغز تخم معصفر سه روز متوالی این تدبیر باید کرد و در روز چهارم شیح ارمنی و برنک کابلی مقشر و ترمس که آن باقلای شامیست و ترید و تخم کرفس و قسط هر یک یکدرم و حب النیل نیم درم مجموع ادویه کوفته و بیخته درین شیر که مذکور شد باشند سه باید آشامید و تا آخر روز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و کرمها ساقط شود واکر در اسهال تاخیر شود قدری آب کرم و اندک سرکه در و ریخته باید آشامید و غذا آب اقط و شیر بسیار و بعد ازان مقدار یک درم کشنیز خشک با بیست درم دوشاب آمیخته باید خورد و فرزجه از زهره کاو و بوره ارمنی از هر یک یکدرم و شحم حنظل نیم درم مجموع کوفته و با زهره کاو آمیخته فرزجه ساخته چنانکه رحم است باید برداشت و باده درم انکام و بیست درم دوشاب باهم آمیخته نیک برهم زده بر نهار باید آشامید باشوربه و غیر او از اطبا کفته اند که زنی را دیدیم صرع داشت و صرع با اشتراک رحم بود و حامله بود چون فرزند زایید صرع از و دور شد و کاهی صرع بواسطه علل طحال و ورم او حادث می شود و کاهی بسبب مشارکت مراق حادث می شود و علامت او آفت درین اعضاست و صلابت طحال و نفخ آن و علامت آفت در مراق آروغ ترش است و قی طعام منهضم و علاج درین مقام حرف و غایت طبابت با صلاح حال این اعضا و جالینوس کفته است که اکر در علاج مصروع اهمال شود آخر الامر حال مصروع با بلیه می انجامد واکر صرع پیش از بلوغ طاری شود در اکثر نزدیک ببلوغ از و زایل میشود و بقراط کفته است که هر کس را در بیست و پنج سالکی مرض صرع طاری شود از و خلاصی نخواهد و تا آخر با او خواهد بود خلاف این قول مرطب ابن سوما را شاهده افتاد درست و یقین شواهد وارد که شخصی را پس از بیست و پنج سال بیشتر بود صرع از و بمعالجات زایل شد و تر و دیطوس درین مرض

بسیار نافع است و همچنین تریاق کبانیه و تریاق اربعه و اجزا و ترکیب کبانیه برین وجه است زراوند طویل و ریوند چینی و پوست بیخ کبر وحب الغار و حطایا و قسط و عرق که مراد بآن زرد چوبه است و مرکی همه اجزا بوزن برابر کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی نیم کرم خمیر کرده در ظرف چینی یا شیشه باید برداشت و مقدار خوردن ازین تریاق بوقت حاجت بعد از چهل روز یا دو ماه یکمثقال است و بعضی حکما اطبا کفته اند اکر عاقرقرحا کوفته و بیخته اندکی از راه بینی بدماغ مصروع بدمند اکر عطسه زند امید نجات است والا خلاصی از و مشکل است و بعضی کفته اند که کهی در نوبت از دهن مصروع می آید کانه که تتنفیه دماغ اوست و معجونی که نافع اصحاب صرع بلغمی و سوداوی باشد دارچینی و مویز از دانه پاک کرده علک بطم از هر یک بیست و چهار درم که هفده مثقال قیاسا شود مر و اذخر و کرا و حلال موثت از هر یک دوازده درم الحفاء الطیب و سنبل رومی و سلیخه و اکلیل الملک و سعد و حب الغار از هر یک سه درم قصب الذریره سه درم زعفران یکدرم مجموع ادویه کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل صافی نیم کرم خمیر کرده باید در ظرف سنگین یا چینی یا شیشه برداشت و از و بوقت حاجت مقدار خوردن یکدرم است مقاله در بیان نسیان و مرض نسیان که مراد بآن فراموشکاریست اطبا چنین تعریف کرده اند که فساد ذکرست ویا فساد فکر و تخیل و بعضی دیکر در تعریف او چنین کفته اند که نقصان ذکرست یا بطلان او و یا نقصان فکر است و یا بطلان او و این مقام مقتضی مزید تحقیق است و در کتب این فن بسط این مقام کما ینبغی نیست و بالجمله آنچه درین مقام آورده اند اینست که نقصان ذکرست باین معنی که در قوت حافظه نقصانی واقع شده که چیزها بر وجه کمال و تمام در یاد و نماند باین معنی که بعضی را یاد دارد و بعضی را یاد ندارد از آنچه در ماضی و حال در و میکذرد و یا ماضی را یاد دارد وقتی و حال را متذکر نیست و این نقصان و فساد ذکرست و این باین طریق است که محل این قوه خللی و ضعفی یافته است و یا آنکه هیچ چیز از ماضی و حال یاد ندارد و این بطلان ذکرست و نقصان فکر اینست که مقدمات از برای ادای مقصود خود کما ینبغی ترتیب نمیتواند کرد و بطلان فکر آنکه اصلا قادر در ترتیب دو مقدمه که ادای مقصود کند نیست و طبیب صاحب رای را غایت معرفت بمداوای

محل حافظ و معالجه آن چنانچه گرم باشد و سبب آفت نسیان بیشتر از ارتباک و حکم داهم زدن و اختلاط
بلغم غلیظ است باجزای دماغ و ترطیب دماغ را متجاوز از حد اعتدال و این مانع است از قبول
ما ینطبع فیه و این را تمثیل بشمع کرده اند که گداخته باشد زیراکه درین حین هر یک از نقوش
و اشکال را قبول نمیکند و در و مستطیع نمیشود پس اعتدال محل قوت حافظه در رطوبت و یبوست
ضروریست پس معالج منذر(?) تدبیر این باید کرد و علامات این مرض بلادت و تری و دایم مجرب است
و گرانی سر و بسیاری خواب و کدورت حواس و قطرات اشک از چشم و علاج تنقیه دماغ است
بحب ایارج و یا حب قوقایا و یا ایارج لوغاذیا و یا غرغره بماء العسل که در و فوتنج و خردل قدری صاب(?)
جوشیده باشد مثل آنکه در یک کاسه ماء العسل سه مثقال خردل و دو مثقال فوتنج جوشیده که از این ادویه
طعم در و ظاهر شود و عطوسات مثل کندس و سیاه دانه و خردل که مراد تخم تجی(?) است و بعد از آن
تبدیل و تعدیل مزاج دماغ بنطولات و روغنها که گرم باشد مثل روغن زنبق و خیری و روغن
قسط و مرزنجوش و مثل ذلک و بوئیدن جندبیدستر و فوتنج و مشک و جوز بوا و خوردن زنجبیل مربا(?)
مقداری باعتدال و گاهی خوردن معجون مانده(?) چنانچه که او را معجون فلاسفه نیز میخوانند اصحاب
این مرض را که ماده رطوبت و بلغم باشد بسیار نافع است و سرکه عنصل فایق آتش منافع سکنجبین
عنصلی را درین مرض قوی نافع شمرده اند اگرچه اکثر اطبا را گمان اینست که سرکه از اطراف سیات(?)
درین مرض پس معلوم می شود که خاصیت نفع از جانب عنصل است و ترکیب عنصل بفرت(?) از
سرکه و در میشود حلاب درین مرض پس معلوم می شود که خاصیت نفع از جانب عنصل نفرت
از سرکه دور می شود حلاب درین مرض هر صباح از باویان(?) یکدرم و از بادرنجبویه دو درم
و از اصل السوس تراشیده نیم کوفته سه درم و از گلقند عسلی ده درم اول ادویه را در دو پیاله
آب باید جوشید بآتش ملایم تا نیم کم بماند از کرباس گذرانیده بعد از آن عسل مذکور را باید
آمیخت و نیم گرم باید آشامید و غذا درین مقام نخوداب با مغز دانه مقشر و دارچینی و قرنفل
مقداری که طعم ادویه در غذا ظاهر شود باید انداخت و بعد از ظهور نضج در قاروره و اسهال طبیعت
بحب ایارج باید کرد و حقنه حاره را نیز درین مرض منفعت تمام است و آن در مرض صرع بتفصیل مذکور شد
و دوباره اعاده آن اضاعت وقت و تطویل در کلام است و کندر و مصطکی را نیز درین مرض نفع عظیم است در تجنب(?)

رطوبت دماغ و زیادتی حفظ و بعضی گفته اند که اکثر مری(?) با عسل ازاله نسیان میکند و حافظه را تقویت
بلیغ میکند و بعضی از حکما گفته اند که نسیانی که با صحت بقیه بدنست دلالت بر صرع و سکته
می کند و نیز گفته اند که صاحب نسیان باید که از آب سرد و از خوردن کاهو بسیار حذر کند و از
بقول بارده رطبه نیز و همیشه مداومت بخوردن گلقند عسلی نماید مقداری شراب و ماء الجبن
نیز گاهی اختیار کند و مداومت اطریفلات نیز بسیار نافع است و بجای آب ماء العسل
اختیار کند و از ادویه که مخصوص این مرض است وقتی که سبب مرض بلغم و رطوبات دماغ
باشد و زعم اطبا اینست که مداومت بتدریج مزیل این مرض است سعد و زنجبیل و فلفل و دار
فلفل است و خود را برکنار آبها که دران ادویه محلل طبخ کرده باشند دوشتن است مثل بابونه
و مرزنجوش و امثال آنها و چیزها که ازان اجتناب میباید کرد سکر و غم و حزن است و درین مرض
و مباحثه علمی و درس مسایل دقیقه بسیار نافع است و موجب ذکاء ذهن و معجونی که نافع
این مرض است و حافظه را تقویت میکند و بلغم و رطوبات که موجب مرض است ازاله میکند
فلفل و ایکیر(?) و دارچینی و قرفه و سنبل از هر یک ده درم و سنبل الطیب پنج درم جوز بوا سه درم
زعفران دو درم عود دو درم و مشک دانگی جمیع ادویه کوفته و بیخته بسه وزن تمام ادویه عسل
صافی خمیر کرده در ظرف سنگین یا چینی باید برداشت و مقدار خوردن ازین معجون بوقت
حاجت بر نهار یکمثقال است و از ادویه چیزی که جرم و جوهر دماغ را تقویت کند مغز جوز
هندیست که او را نارجیل می نامند و از غذا چیزی که همین تقویت را دارد شوربای دراج
و طیهو و زیره(?) و به خانگی است و اطبا حکما گفته اند که در مرض نسیان شخص بمرتبه رسید
که نام خود را نیز فراموش میکند و معجون بلادر را نیز درین مرض بسیار نافع داشته اند اجزای آن
اینست کندر و اکیر و سعد از هر یک دو درم فلفل و زنجبیل از هر یک پنج درم جمیع ادویه کوفته و بیخته
و بعسل صافی بسه وزن تمام ادویه خمیر کرده بردارند و مقدار خوردن بوقت حاجت یکمثقال است
و گاهی سبب نسیان سودا می باشد و درین سبب در محل قوت حافظه هیچ منطبع نشود بسبب بسیاری یبوست
که درین خلط است و مذکور شد که اعتدال رطوبت و یبوست در استطباع شرط است و چون خلط
سودا ایبس اخلاطست بسبب غلبه این خلط حافظه بیبوست غالب میشود قبول انطباع و انتقاش نمیکند و علاج این

سبب بیخوابی دایمی و خشکی مجرب است و بر صاحب نسیان که بسبب سودا باشد جد و کاوش(?) مشایخ تکلم
مشکل است و اگر این نسیان بوقت پیر ماه شود و سن کهولت و پیری باشد و رنگ بشره
بکبودی مایل باشد در دلالت بر سودا اقوی است و علاج درین مقام تنقیه دماغ است و بدن
از اخلاط سوداوی بحب افتیمون و مطبوخ او و مالیدن روغن بنفشه و روغن کنجد بر سر و اشیا نمودن(?)
جلاب هر صباح از نیلوفر و بادرنجبویه از هر یک دو درم و قند سفید ده درم جمیع ادویه در قدری آب
که مناسب دوا باشد بآتش آهسته طبخ باید کرد تا نیم بماند از کرباس گذرانیده و قند در وا آمیخته
نیم گرم باید آشامید و یکدرم و نیم حب وزن یکمثقال است و ملاحظه آب در امثال این جلاب
امر تخمینی است و امثال این تدبیرات خزینه وابسته باختیار و صوابدید طبیب است غذا درین مقام
ماش مقشر و نخود مقشر و شیره مغز بادام شیرین است و مداومت حمام است و تراشیدن سر و چرب
کردن آن بروغن کدو و روغن بادام شیرین و نطولات حاره رطبه که در محال متعدده مذکور شده و گاهی
سبب نسیان سوء مزاج حاری مادی میباشد و علامت آن تخیل اشیاء ملون و شعلهای آتش و خشکی
منخرین و قلت آب دهن و گرمی ملمس و علاج درین مقام تنقیه دماغ اگر از صفرا چیزی باشد و ترطیب
آن بآب نطولات که در آنها از حشایش بارده رطبه طبخ کرده باشند مثل بنفشه تر و یا خشک
و نیلوفر و مالیدن سر بروغن کدو و روغن بنفشه و سر را گاهی درین دو روغن غرق کردن و همچنین(?)
جلاب از شربت بنفشه ده درم و از ترنجبین صافی ده درم در قدری مناسب آب شربت کرده باید
آشامید و غذا آنانکه حسو ساخته(?) اند از مغز نان میده و اندک قند با روغن بادام پخته باید خورد
و یا جلاب از عناب و سپستان از هر یک بیست عدد و از بنفشه خشک پنج درم و قند سفید ده
درم و ترنجبین ده درم مجموع ادویه در قدری آب که مناسب ادویه باشد بآتش ملایم طبخ باید
کرد تا نیم بماند از کرباس گذرانیده و قند مذکور در وا انداخته نیم گرم باید آشامید و غذا درین
مقام ماش مقشر با شیره مغز بادام و اسفاناخ و کدوی تر اگر بوقتش باشد و ریختن آب نیم
گرم بر سر و خوردن مویز شیرین و چار مغز هندی **مقاله در بیان مرض مالیخولیا** و مالیخولیا را اطبا
چنین تعریف کرده اند که هو تغیر الظنون عن مجراه الطبیعی و بعضی دیگر چنین تعریف کرده اند که هو تشویش
الظنون والفکر الی الفساد او الخوف الی الفساد یعنی تغیر ظنون و فکر در حال صلاح و طبیعی بجانب فساد و غیر

و یا ماش مقشر با شیره مغز بادام و کدوی تر اگر وقتش باشد در آش باید انداخت و نوع دیگر از مالیخولیا ست
که آنرا قطرب می نامند و حال این شخص که مبتلا باین مرض است در حرکت و بیقراری تشبیه
بحال حیوانی کرده اند که آنرا بعبارت یونانی قطرب می نامند و مراد مقطرب کرمی است صغیر
سریع الحرکه که بر روی آب متحرک است بیکار سر ایمه(?) مختلفه و سبب این نوع سودای محترق است
و علامت او آنست که صاحبش را لحظه آرام و قرار نیست و درین حرکات تشکل(?) توجه خود میداند
و همیشه سر در پیش انداخته در کوچهای رود و همیشه از خلق نفورست و علاج درین صورت ترطیب
مزاج دماغ است و غرق کردن سر بروغن بنفشه و یا نیلوفر و یا کدو و یا مجموع اگر یبوست در
دماغ و بیخوابی غالب باشد و تنقیه دماغ و بدن اگر خلط سودا محترق باشد بمطبوخ افتیمون و یا حب
او و جلاب هر صباح از بنفشه پنج درم و عناب ده عدد و قند سفید ده درم مجموع ادویه
منضجه در قدری آب که مناسب باشد طبخ باید کرد تا نیمه بماند از کرباس گذرانیده صافی ساخته
قند در وا آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا ماش مقشر و شیره مغز بادام و اسفاناخ و کدوی
تر در آش باید انداخت و مداومت دخول حمام باید کرد و ابهار(?) ملایم بر سر باید ریخت
که موجب ترطیب دماغ و آمدن خوابست و این تدبیر درین مرض از ضروریاتست و گاهی جنون
و وسواس که متفرع بر مالیخولیا میشود معدود از روست(?) عقب حمیات حاره حادث
میشود مثل تب حصبه و سبب این تصاعد و تراقی ابخره حاره سوداوی بدماغ است و علاج
درین مقام ترطیب مزاج دماغ است بدوشیدن شیر بر سر و اگر شیر انسان باشد بهتر و
تراشه کدوی تر و تراشه بادرنگ و امثال اینها بر سر صاحب این مرض نهادن قوی
نافع است و شربت درین مقام سکنجبین ده درم در شیره خرفه مقدار پنجاه درم باید داد
و خوردن کاهو بلاحظه جلب خواب و غذا ماء الشعیر با مرغ جوجه و گوشت بزغاله
و گاهی این مرض بسبب خوردن ادویه حاره و مبالغه دران حادث میشود مثل فلفل و زنجبیل
و بسبب اغذیه حاره نیز حادث میشود مثل اشتهای(?) بسیار سیر و آشها که در وا ادویه حاره باشند
زیراکه اینها اعدادی(?) در احتراق اخلاط میکنند و موجب تصاعد و تراقی بخارات بدماغ میشوند
و سبب اسباب خارجی از بدن نیز میشوند مثل جلوس بسیار در آفتاب و بنشستن و گردیدن در آفتاب زیراکه

این اسباب امداد اسباب داخلی میکنند در حدوث مرض و از حکما بعضی گفته اند که گاهی حدوث مالیخولیا بسبب فکر عمیق در مسایل مشکله و حل آنست که درین مقام علاج او و لا فکر دران مایل است و ایراد اشربه و اغذیه مرطبه دماغ و مالیدن روغنهای مرطبه که سابقا مذکور شد مبالغ و گفته اند کرشوا از مرض مالیخولیا بسیار کم است که حادث شود و اگر احیانا حادث شود اخشن و بدتر از رجال است و این مرض که ایشان را طارض میشود و بیشتر بسبب احتباس طمث است که خون حیض است و مداوات علاج آن ادرار و سیلان آنست باید و بمخصه باین مثل الدنیا جلاب از بر سیاوشان و بیخ سوسن و دیگ از هر یک پنج درم و قند سفید ده درم مجمع ادویه در قدری آب باید جوشید تا به نیم باز اید از کرباس گذرانیده صافی ساخته قند آمیخته نیم گرم باید آشامید غذا درین مقام نخوداب و یا گوشت مرغ و یا ارشی زیرباج که با سرکه است و نخوداب کرده و گوشت مرغ و یا بزغاله باشد و زعفران درین غذا البته باید که باشد بملاحظ تفریح و تلطیف خون و ادرار آن و از جمله چیزها که معدود از مالیخولیا داشته اند رعونت و حمق است و حب ترفع فوق القدر و پوشیدن جامها که در میان خلق عادت نیست و خلاف دیگر شخص را که عادت او و محل این نیست این مذکورات در هر که موجود شود که او محل اینها باشد معدود از مالیخولیاست و حب ترفع فوق القدر مثل گدایی که او را داعیه سلطنت باشد و یا کسی که جبه جامه عادی در میان خلق می پوشید بناگاه جامه از پوست خرس ساخت و بر سر زنگوله آویخت و در بازار راه میگردد و فقیری که هیچکس بگرداب او نبود بیک التفات او دست و پا گم کرده و بهم در ویشان جنس خود بلکه از جنس خود هم فزون تر تکبر میکند اینها از جمله مالیخولیا عد کرده اند و سبب این معدودات آفت و خلل در افعال فکر است و علاج اینها نیز ترطیب مزاج دماغ است بروغنهای حاره رطبه مذکوره سابقا و قطع و هجران از اسباب آن و نظولات مرطبه بر میان سر ریختن مثل آبهاکه دارو خیارش حاره رطبه جوشیده باشند و غذا درین صورت ماء اللحم و یا نخوداب از گوشت مرغ و طیهو و دراج باید داد و عشق که عبارت از دوستی خیال شمایل و صور حسنه است آن را نیز اطبا از مالیخولیا عد کرده اند زیرا که سبب او موافق اسباب بعض انواع مالیخولیاست و علامت او زردی رنگ و لاغری است و تنفس مثل تنفس کسی که از بلند

بربستی

به بستی و یا از بستی به بلندی حرکت کند و غلبه غفلت و حیرت و سر در پیش افکندن و طول سکوت و بسیار لاغر روی و سرعت نبض بتخصیص نزد سماع معشوق و اختلاف آن و صلابت آن و بیداری با فراط و علاج درین مقام اشتغال با شغلهای عظیمه که موجب نسیان معشوق باشد و خلاصی از بلیه و یا اختیار سفره و هجران در مقابله و تدبیر دوای عشق گویند از سوز حیرت چه دانستم که در دل مهر آن مه خواهد افزون شد بهر منزل و کمتر فدایی و چند کردی را نیز از علاج این مرض داشته اند و باختن شطرنج نیز نافع از افکار ردیه است و مانع ازین مرض و درین مرض غذا های نیک اختیار باید کرد مثل نخوداب یا گوشت مرغ و یا گوشت پاچه مهره و مالیدن بر سر و عرق کردن آن بروغنهای مرطبه و تفریح و تقویت دل و دماغ بمفرحات یاقوتی و اشربه مقویه مثل شربت ترنج و شربت سیب و باید که طبیب در معالجه مالیخولیا اهمال نکند و دست از علاج کوتاه نکند چه بسیار ازین در رطه خلاص یافته اند نهایت آنست که ماده سودا بزودی نضج نمی یابد اهتمام شان نضج و صرف عنایت باستعمال ادویه مسهله مناسبه و ادویه منضجه بر همین قیاس اختیار کند

مقاله در بیان مرض سکته

و این مرض را اطبا چنین تعریف کرده اند که السکتة تعطل کل الاعضاء الحس والحرکة یعنی مرض سکته معطل شدن جمیع اعضاست از حس و حرکت و سبب این مرض سده تامه تام مربطون دماغ را که حایل شده است میان صعود و ترقی روح حیوانی از قلب بدماغ و میان روح نفسانی از دماغ بجمیع اعضا و حدوث او دفعی است و باقی نمی ماند از حرکات مگر نبض زدن برکمال جفا و اکثر این سده از خلط غلیظ بلغمی حسبنده است و گاهی بسبب سکته غلبه خون بر بدن و امتلای دماغ و جمیع شرایین از دست و سکته بیش بعضی اطبا مسمات بخناق قلبی و علامات سکته که از بلغم غلیظ لزج باشد ثقل سر است پیش از وقوع این علت و دوار و طنین که مراد این در گوشش گراست و آواز گوش بطریق لف و نشر و ثبت و کسل از حرکات و ظلمت بصر و بریدن جمیع بدن و بسیاری خواب و برهم ساییدن دندان در خواب و امتلای عروق و برد اطراف و بسیاری آب دهن و آب بینی و حصول زبده و کف دهن در سکته و دلالت بر عدم خلاصی میکند و صعوبت مرض و صعوبت نفس بودن دلالت بر عدم احتمال این علت

میکند و خلاصی از و و بتواطا گفته است که السکتة اذا کانت قویة لم تبرا وان کانت ضعیفة لم یسهل بر ها یعنی اگر سکته قویه است از و خلاصی نیست اگر ضعیفه است از و خلاصی و علاج مشکل است و اگر مشتبه شود مسکوت زنده است یا زنده نیست بلکه چشم او را باید گردانید اگر مرده است از حدقه سوی رفته است زیرا که نمیگه نیست که بپرده و حدقه مرتفع باشد و نفوذ نزدیک رکه پنبه دقیق بتوسب منخرین و سوراخ بینی او باید نهاد اگر جا بجا پنبه حرکت میکند زنده است و الا حیات از و منقطع شده است و علاج آنست که اولا او را تا هفت روز حرکت نداده در مقام معالجه نشود بعد از گذشتن هفت روز بر مرغ بروغن گل یا روغن سوسن چرب کرده ماء الجبن آلوده کرده بحلق باید فرستاد اگر حیات در و هست بواسطه کمال حرارت این دوا متاثر میشود و البته حیل بقی میکند و دیگر ایارج و دوای تریف منقی دماغ است از اخلاط ایضا موجب این مرض و در بینی مسکوت مثل مشک و کندس و سیاه دانه و فرفیون و فلفل کوفته باید دمید و از تریاق مثرودیطوس و یا تریاق کبیر که مسمی به تریاق فاروق است یکمثقال در ماء العسل حل کرده در گلوش باید ریخت و اگر اینها موجود نباشد بادیان رومی و یا ابرنجه و مصطکی در آب جوشیده اینها حل کرده و قدری گلقند عسلی با او آمیخته باید در گلوش ریخت و سر صاحب سکته را باید تراشید چند بدستر بران باید طلا کرد و فلفل و امثال آن نیز اگر این بیامیزند صواب بود و از نمد غلیظ طاقیه بر سر مسکوت بپوشند و بر بالای این طاقیه طابه آهن گرم ببندند تا گرمی بر سرایت کند چنانکه سر بسوزد و حقنه حاره نیز باید کرد از مثل قنطوریون رقیق و تخم حنظل و فرفیون و امثال این ادویه آنچه در وقت گنجد و بعد از وقوف و شعور هر صباح جلاب از بادیان رومی و بادیان نهری و گاوزبان از هر یک سه درم و از گلقند عسلی ده درم مجموع ادویه در قدری آب که مناسب دوا باشد باید طبخ کرد با آتش ملایم تا نیم بماند از کرباس گذرانیده بعد از آن عسل مذکور دران حل کرده باید داد و غذا درین مقام نخوداب و تخم مصفو با گوشت گنجشک و یا کبوتر و یا طیهو و فلفل و دارچینی در آتش باید انداخت و بعد از خلاصی از مرض تنقیه دماغ مسکوت بحب ایارج و ایارج لوغاذیا در هر تنقیه باید کرد و بقدر قوت و طاقت و امکان و غرغره بعد از خلاصی اگر مواد در دماغ باقی باشد بغرغره با سنبل نزول میشود و در دماغ مسکوب نم ه گلنگ باید

چکانیده

چکانیده براث و آب مرزنجوش چکانیدن بسیار مفید است و از اشربه افتضاد بماء العسل باید کرد و این تدبیر اصحاب سکته است تا بیست و چهار روز گذشتن و بعد از بیست و چهار روز اگر ازین مرض خلاص شوند در اکثر آنست که مبتلا بمرض فالج می شوند بالقوه بر قدر کثرت و قلت ماده و اگر بعد از خلاصی بهر کدام ازین دو مرض که مذکور شد مبتلا شود نظر در علامات و اسباب باید کرد و اگر علامات سبب دم ظاهر باشد اخراج خون بفصد قیفال باید کرد و حجامت ساقین نیز باید کرد و پس درین مقام علامت خون در عروق او داج و رگ پیشانی است و سرخی چشم و شیرینی طعم دهن و سرخی روی و غیر ذلک از علامات خون که ظاهر باشد و این خلاص است که منع بعلاج نمیشود و تنقیه دماغ بحب بنفشه و خوردن جلاب منضج ساده از قند سفید ده درم و یا جلاب ساده یا منضج معتدل مقدار یکدرم و یا با بیخ سوسن سه درم و غذا ماش مقشر و اگر قبض باشد شیره مغز بادام شیرین و نخوداب و بعد از این اختیار حقنه معتدله و غرغره بماء العسل نماید گاه بسبب حدوث سکته ضربه و سقطه میگردد که بر سر واقع میشود که موجب انکسار قحف است و ورم حجاب و غشاء است و انسداد مجاری روح نفسانی است از سلوک طبیعی و علامت تقدم سبب است که ضربه و سقطه است و علاج درین مقام نیز فصد است و اخراج خون بعد از قوه و واجب و تقویه مزاج دماغ بمشمومات و نطولات بارده معتدله و طلیها مقویه دماغ و باقی علاج علاج اورام است

مقاله در بیان مرض فالج

و فالج را چنین تعریف کرده اند که هو استرخاء احد شقی البدن یعنی فالج سست شدن و بیحس شدن یکی از دو طرف بدن است که آن جانب راست و یا چپ باشد و در بعضی از تعریفات او قید طولا نیز هست و باعث این مرض انصباب و ریختن خلط بلغمی است که موجب انسداد مسالک اعصاب میشود و اولا حدوث مذاست در اعضا که این ماده در و منصب شده است و موجب متحیر شدن آن اعصاب و اعضاست و بعد از آن که ماده تمام در عضو استقرار می یابد و اعصاب تمام از افعال خود میمانند آن زمان اسم او فالج است و علامات او بطلان حس و حرکت است و نبض بطی و متفاوت میباشد و قاروره سفید و از رقیق و غلیظ و بسیار لالای آب دهن و بسیاری خواب و قلت عطش و گاه درین مرض بول سرخ و زرد می شود بسبب ضعف

انصباب

کبد است و یا حدوث ورم در کبد و اگر درین مرض رنگ عضو بحال خود است و تغیری ندارد و
تاریک نشده است از علامات حسنه است و قریب بعلاج و صلاح است خصوصا که سالهاست
باشد امید تمام در نجات است و اگر برخلاف این باشد علاج آن مشکل است و در اکثر امید
نجات نیست و علاج این مرض کیفکان آنست که تا چهار روز مطلقا بمعالجه اشتغال
ننماید و از هیچ ادویه ارتکاب نکند زیرا که خوردن ادویه در روز اول این مرض موجب زیادتی
این علت است بسبب حرکت ماده و ریختن او بر عضو ضعیف و از چهار روز که تجاوز نکند هر
صباح جلاب از بادرنجبویه و بادیان و بادیان رومی از هریک سه درم و از گلقند عسلی ده درم
و غذا از نخوداب یا مزور تخم معصفر اندک فلفل و دارچینی تا شش هفت روز چنین باید غذا
خورد و درین ایام پرهیز از آب خوردن باید کرد و اقتصار بر ماء العسل باید کرد و ماء الاصول
باید کرد و هرگاه اثر نضج تمام در قاروره ظاهر شود اختیار حب صبر باید کرد و حقنه حاره
که درین مرض از معالجات پسندیده است البته باید اختیار کرد و حب صبر باین ترکیب در فالج
باید اختیار کرد صبر سقوطری یک مثقال نوشادر و مازریون و تربد تراشیده بروغن بادام چرب
کرده از هریک سه درم غار یقون نیم درم نمک هندی یک دانگ شحم حنظل نیم درم بادیان رومی نیم درم
مقل دانگی مجموع ادویه کوفته و بیخته با آب حبها باید ساخت هر یک بمقداری که توان فرو بردن
بعد از آنکه پرهیز از جلاب و غذا اختیار کرده شده باشد خورد تا وقت پیشین صبر باید کرد
تا عمل دارو آخر شود بعد از آن از قند و تخم ریحان شربتی که میان ارباب پرهیز معروف
و مشهور است باید خورد و بعد از سه روز این مرض این حقنه که نوشته می شود اختیار باید کرد
ورق غار و قسط و مرزنجوش و حلبه و اکلیل الملک و حسک و برگ بیدانجیر با تخم آن و مرماخوز
و سداب تر و کرنب و شبت و قیصوم و تخم رجیر و ابهل که میوه سرو است از هر یک ده درم
شحم حنظل نیم درم قنطوریون دقیق دو درم مجموع ادویه در چهار رطل آب با تش آهسته باید جوشید
تا از سه حصه یک حصه بماند از کرباس گذرانیده و اگر روغن زیت موجود شود ده درم و ابکامه پانزده
درم عسل بیست درم و از نمک و مقل و بوره ارمنی از هر یک نیم درم که دو دانگ است آمیخته باید
بوقت تابستان بعد از خوردن شوربای نخوداب بوقت صبح یا بوقت نماز دیگر و در زمستان بوقت نماز پیشین

بروبه دفعه حقنه باید کرد و هر رطل مذکور نود مثقال است بوزن و بدل روغن زیت روغن کنجد است
بهمان وزن و اگر درین حقنه بواسطه نمک و بوره ارمنی خوف از حدوث مغص و پیچاک شکم شود
بدل نمک و بوره آب افشرده کندنا باید کرد و اگر این حقنه در مریض صعب باشد حقنه ازین
اخف باید اختیار کرد تخم رجیر و برگ چغندر و برگ بیدانجیر و شبت و بابونه و مرزنجوش و هزار
اسفند که او را حرمل می نامند و اکلیل الملک و تخم معصفر و حلبه از هر یک یک کف مجموع در سه رطل آب
با تش آهسته باید طبخ کرد تا نیم بماند از کرباس گذرانیده از عسل و ابکامه و شکر سرخ از هر یک ده درم
و از روغن زیت یا کنجد پانزده درم چنانچه سابقا مذکور شد حقنه باید کرد و از هر مرکباتی که نفع او
درین مرض یقین است و درین مرض خوردن تریاق اربعه و مثرودیطوس است و تریاق کبیر که مراد بآن
تریاق فاروق است و گوارش بلادر درین مرض از انفع اشیاست اما باید که در خوردن او مبالغه
واقع نشود تا تب حادث نشود و مقادیر ماکول ازین مرکبات زیاده یک مثقال نیست و باید که در رد
مطبوخ یا عصاره بادرنجبویه خورده شود و مقدار مطبوخ یا عصاره ده درم است و اگر این تدبیر
واقع شود بعد از آن علامت فلاح و بهبود ظاهر شود بعد از آن مداومت و مواظبت بمالیدن
روغنهای که مناسب است بر اعضای مفلوجه مثل روغن ناردین و روغن قسط و روغن زنبق و روغن سوسن
و روغن افربیون و روغن جندبیدستر و روغن سیاه دانه که مخصوص این مرض و رعشه است و روغن
سداب و روغن حب حنظل و مالیدن نفط سفید بر عضو مفلوج بسیار نافع است و همچنین
روغن خردل که مراد بآن روغن تخم خجست و از اشیاء نافعه چاوشیر اشیاء حاره است مثل
فلفل و دارچینی و مصطکی و برسم مثل نوشادر با روغن بلسان اگر موجود شود طلا کردن بسیار نافع است
و آنچه بقایای خلط موجب فالج را ازاله می کند ادویه است که با و عطسه کنند و آن مثل مشک و فلفل
و جندبیدستر و کندس و امثال این کوفته و بیخته و اندکی در سوراخ بینی کرده تا بدماغ باید دمید
و چکانیدن جندبیدستر محلول در روغن زیت یا روغن زنبق و بوییدن ریاحین حاره مثل نرگس
و یاسمین و امثال اینها آنچه در کیفیت موافق باشد مفید است و خوردن سکنجبین عنصلی
یا زوفای یابس نیز از اثر به این مرض است و خوردن ایارج فیقرا در هر هفته یکبار منفعت بلیغ
بین دارد و مداومت ماء الاصول که بآن اجزاست نیز تخم بلغم مرباند پوست بیخ بادیان و پوست

مالیدن بیخ کرفس و اذخر که علف الناقه می نامند از هر یک هفت درم تخم بادیان و تخم کرفس و بادیان رومی از هر یک
سه درم بانخواه و زراوند و سیاه دانه از هر یک دو درم مجموع ادویه در هفت رطل آب باید با تش
ملایم جوشید تا سه رطل بماند از کرباس گذرانیده و صاف ساخته نگاه باید داشت و هر روز
مقدار خوردن دو وقیه است و هر وقیه بوزن هفت و نیم مثقال است و مقدار رطل سابق مذکور شد
و با این ماء الاصول عسل ما فاینده باید آمیخت از هر کدام که موجود باشد ده درم و نیز او را جنت
که هر هفته متعاقب خوردن مثرودیطوس باشد که عظیم نافع است و تریاق فاروق یا شربت بادرنجبویه
نیز از انفع اشیاست اگر موجود شود ملازم و مداوم باید بود و مقدار شربت بادرنجبویه ده درم
است باید که صاحب فالج از خوردن بادرنگ و تره و کدوی تر و آنچه مزاج را سرد گرداند اجتناب نماید و هر کسی
که بیم آید از فالج و لقوه و رعشه در امان باشد در شکم سیری خواب نکند و می باید که بطن خالی باشد
و بحمام کم رود و مثل شیر و سکرات میوات ارتکاب نکند که موذی بهلاک می شود و هرگاه که با
فالج و حرارت مزاج باشد سعی در تسکین حرارت مزاج باید کرد اولا و بعد از آن استعمال بعلاج
اصل باید کرد و آن مثل شربت سیب و سکنجبین ساده و غذا مزوره از زیرباج باید داد و خدر نیز
نوعی از فالج است بلکه مقدمه فالج است و علاج او خفیف از فالج است چنانکه سوء القنیه مقدمه استسقاست
و معالجه او سهلتر از استسقاست

مقاله در بیان مرض تشنج

و تشنج را چنین تعریف کرده اند که اخلص الاعضای مبداء یعنی در هم کشیدن و مراجعت کردن عضو به عصب بجانب مبدا نشو که
دماغ است و این بر دو نوع است یکی از این دو نوع سبب رطوبتی است که در عصب و عضله مملو
شده است و از طول عصب نقصان یافته و از دیاد در عرض عصب شده است و این نوع اغلب
حادث میشود و ثانی بسبب استفراغ کثیره حادث میشود و این موجب جفاف عصب است و این دقیق
نیست بلکه قلیلا قلیلا و تدریجا و این را تشنج یابس می نامند و استدلال بر سبب او از مزاج و سن
و بلد و تدبیر سابق است و علامت تشنج امتلایی حدوث اوست دفعتا از غیر ظهور سبب و غلبه بلغم
و علاج درین مقام اگر سبب امتلا باشد علاج فالج است از اشربه و اغذیه و تنقیه بدن بحب ایارج
و یا حب صبر بعد از نضج ماده و خوردن جلاب هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم کوفته و دو مثقال
از قند یا از گلقند ده درم که هفت مثقال و نیم می شود و غذا نخوداب با تخم معصفر با روغن کنجد یا روغن جایز

مالیدن بدن بروغن بیدانجیر و روغن قسط و یا روغن زنبق و جندبیدستر و فرفیون و مثل آن و روغن نرگس و سوسن
و مثل اینها و این تشنج را اطبا سهل العلاج شمرده اند و اگر زود بمعالجه اشتغال نمایند بر طرف زایل
می شود و می باید که مداومت او اکثر از نمک گرم کرده باشد و ازین منفعت بسیار یافته اند و همچنین
هزار اسفند نیز با نمک بهترست و نطول درین مرض مطبوخ بابونه و شبت و صعتر و اکلیل الملک باید
کرد و اما آنچه از تشنج بسبب یبوست حادث شود عسیر العلاج است و در معالجه در تشنج رطبیه
بهترست و خلاص از او بر سبیل ندرت است و سبب تشنج یابس استفراغ بسیار است از اسهال و غیر
آن و یا بیخوابی بسیار مداوم و حرکات عنیفه کثیره و یا تخم مفرط و یا مرض حار و علامت او حدوث
تشنج بتدریج و اندک اندک و ضمور و کداختن و خرد شدن عضو ما توف و باریک شدن آن و تقدم
اسباب مجففه از داخل و خارج و علاج درین مقام ترطیب بدن است بخوردن جلاب و اشیاء
مرطبه مثل شیر خر و شیر عورات و شیر گاو و بز و غذا ماء الشعیر بروغن بادام شیرین و با اماله که از
نشاسته باشد و یا گوشت بره بزغاله و بره و مرغ جوجه و گوشت ماهی خرد و مالیدن روغن بنفشه
و روغن کدو و چکانیدن شیر عورات بدماغ و چکانیدن روغن بنفشه و کدو نیز در تشنج یابس
منفعت بلیغ دارد و شربت خشخاش نیز درین مرض نافع است و شربت بنفشه انفع است و نطول
و در طبیخ این ادویه که نوشته می شود نشستن بسیار نافع است برگ کاهو و برگ کدو و بنفشه و اگر
تازه باشد بهتر و نیلوفر و برگ گل خطمی و برگ خشخاش و برگ چغندر و مالیدن بدن صاحب تشنج یابس
روغنی که معمول بروغن بنفشه و بادام باشد و موم پاکیزه و کتیرا و خوردن آب انار شیرین و بهدانه
و خیار و بادرنگ نیز با قند سفید نافع است و غذا ماش مقشر و کدوی تر و شیره بادام شیرین
و اسفاناخ و برگ خرفه و گاهی سبب حدوث تشنج بسبب نیش زدن عقرب است و علاج درین مقام
خوردن تریاق اربعه است یا جلاب قند و غذا درین مقام نخوداب است و گاهی حدوث تشنج
سبب قرحه حاره است که بر عصب واقع شده است و علاج او علاج قرحه است و اصلاح حال او
و گاهی حدوث تشنج بسبب حصول کرمهاست در معده و امعا و علاج قتل و اخراج کرم است بادویه
که مخصوص اوست مثل شیح و ترمس که باقلای شامی است و درخس و تربد سفید و قسط و قنبیل
و حب النیل و امثال اینها آنچه در ادویه در اخراج کرم متعین شده است و تمدد و کزاز از هر کدام نوعی از تشنج

غایتش نمودہ تشنج عارض و عضلات از جانبین واگر از تشنج عارض و عضلات بر قوه است
مقاله در بیان مرض لقوه ولقوه را چنین تعریف کرده اند که اللقوة علة یحدث بقیة بعضلة
الوجه والعین ویخرج اعوجاجا فی الوجه ولا یکن تغمیض احد عینیه و اداینفخ یخرج من
بسل واحد یعنی این علت موجب کجی روی میشود بواسطه عروض او عضلات وجه را واگر
در دهن صاحب لقوه بدمند از یک بسل بیرون میرود وسبب او خلط بارد بلغمی است که موجب
انسداد مجاری عصب حس و حرکت است بیک جانب ملیتین واین موجب ابطال مضغ و خاییدن لقمه
است و علامت او بطلان و یا نقصان افعال مطلوبه است از عضو که این علة عارض او شده
است و علاج او علاج فالج است و استعمال غرغره با یارج فیقرا و ماء العسل و پوست بیخ کبر وانکه
از بوره و سعوط بروغن مرزنجوش یا زهره کلنک و استعمال حقنه حاره مذکور در معالجه فالج و
نشستن صاحب لقوه در خانه تاریک و آینه در پیش نهادن و سعی کردن دران که روی خود را در
آینه ببیند و سر به بخارات آبهای که در ان فاز او ویه ملطفه جوشیده باشند داشتن و ابتدا بعد
تنقیه از خلط موجب مرض باید زیراکه بعد از دفع ماده موجب دفع بقایای مرض است و ان ادویه
مثل نمام و مرزنجوش و صعتر و شیح و مرزنجوش و چند بیدستر و امثال اینهاست در کیفیت و ملطفه
و خاییدن کندر و مصطکی و حلتیت و نگاه داشتن جوز بوا و قرنفل و دارچینی و دار فلفل و
امثال اینها در دهن و خاییدن اشیاء حاره در مرض لقوه منافع بسیار است و حلاب هر صباح
از بادیان و باورنجبویه و گاوزبان از هر یک دو مثقال و گلقند عسلی هفت نیم مثقال اول ادویه چنانکه
رسم است بمقداری آن که مناسب دوا باشد باید طبخ کرد تا بنیم بماند از کرباس گذرانیده صاف
ساخته عسل مذکور را در و حل کرده نیم گرم باید آشامید غذا نخوداب با مغز تخم معصفر و دارچینی
و فلفل و نانخواه و اگر بعلاجات مذکور شفا حاصل نشود حقنه حاره رجوع باید کرد و استعمال
در معالجه بدوای حار از اغذیه و ادویه بباید کرد زیراکه ادویه و اغذیه حاره تخفیف اخلاط
و مغلظ او بواسطه آنکه جون لطیف اخلاط تحلیل رود غلیظ بماند ولقوه اگر ابتدای جنب ایسر
عضو باشد عسیر العلاج است زیراکه جانب ایسر اقرب بحرارت غریزیست و روح حیوانی و هرگاه
اول ماده متوجه ان شود علامت قوة و شدت ماده است و عجز طبیعت از دفع آن **مقاله در بیان اختلاج**

واختلاج

واختلاج را اطبا مقدمه لقوه دانسته اند و منذر و بیم دهنده از ان و سبب موجب ماده بلغمی است
که رو حیث تمام دارد و بواسطه تاثیر حرارت غریزی در ان و تحلیل آن ریح حاصل میشود و با
بخاری که از منافذ بسهولت خارج نمیشود بواسطه غلظتش و قوه دافعه میخواهد که او را بجانب
ظاهر جلد اخراج کند و درین حین جنبها مدافعه واقع میشود بدین سبب حرکت اختلاجی در ظاهر
جلد حادث میشود و علاج درین مرض تنقیه بدن از خلط بلغم است بحبوب مسهله و ایارجات
مذکوره در علاج افلیج و تشنج و غیر ذلک از امراض دماغی و ملطف در تدبیر ماده رقیق نابود و غلیظ
نماند و جلاب ترکیب باورنجبویه یا زنیانی ادویه با مطبوخ بادیان و غذا درین مقام نخوداب
با دارچینی و گاه داشتن محجمه بر موضع اختلاج نهادن و ضمادات محلله که در معالجه فالج و لقوه مذکور شد
بکار بردن و مالیدن موضع اختلاج بروغنهای گرم با بنفل و باتلوه مثل روغن سوسن و روغن
زنبق و روغن قسط و مثل این آنچه حاجز باشد **مقاله در بیان زکام** و سبب زکام منحلت و منحلب
شدن رطوبات و فضول رطبات بجانب منخرین و سبب این انجلاب و انجذاب یا سوی
مزاج حارست که عارض دماغ شده است از اسباب خارجی مثل تاثیر حرارت آفتاب و مالیدن
روغنهای گرم بر سر و یا بسبب خوردن اشیاء حاره تیز مثل سیر و پیاز و تخم قی و امثال این
آنچه موجب حرارت دماغ و ترقیق فضله فضولی باشد موجب انفصال بمنخرین است و علامت
آن خاریدن بینی و سرخی روی و چشم است و علاج فصد از قیفال است و اخراج خون بقدر
قوت و طاقت در چپ واجب و ضرورت و تغلیظ ماده و تبرید دماغ و خوردن جلاب
هر صباح از عناب ده عدد و قند سفید ده درم او ویه چنانچه رسم است در آب مناسب دوا
طبخ باید کرد تا بنصف آید و قند مذکور بعد از صافی ساختن آمیخته نیم گرم باید آشامید
و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام و اگر زکام با زکام سرفه باشد و صلاح جلاب این
مقام از بنفشه خشک پانزده مثقال و سپستان بیست عدد و عناب پانزده عدد و قند سفید
و ترنجبین از هر یک ده درم و یا خمیره بنفشه ده درم و یا شربت بنفشه ده درم و اگر چنانچه در زکام
مذکور بی خوابی باشد شربت خشخاش است و غذا آنچه مذکور شد و در غذا اکثر خشخاش زیاده باید کرد
تا در حصول خواب امداد نماید و در اوقات بیخوابی خوردن تخم کاهو در آش و غیر آن تا قوی نافع است و اگر چنانچه

سبب زکام برودت و سدد مسام و طلوب باشد زیراکه این موجب احتقان بخارات میشود و عدم
خروج از مسام پس ضرورت که نزل شود بر راه منخرین و علامت این سبب تقدیم وجدان برودت
و علاج درین مقام تسخین سرست و گرم نگاه داشتن او بنهادن دیل و خرقهای گرم کرده و اگر برودت
شده باشد پس محتاج بکمادات قویه مسخنه خواهد شده و بخور قوی و نطولات و شمومات
مسخنه و درین مرتبه دخول حمام نافع و اگر طبیعت بسته باشد حیله در اطلاق طبیعت باید کرد مثل
سنا سه مثقال و دو دانگ و نیلوفر و بنفشه و بیخ سوس تراشیده و نیم کوفته و پرسیاوشان از هر یک
دو مثقال و قند سفید و ترنجبین از هر یک ده درم که مجموع قند و ترنجبین پانزده مثقال میشود چنانچه
رسم است در آب مناسب دوا طبخ کرده صافی ساخته قند و ترنجبین اضافه کرده نیم گرم باید آشامید
و غذا امروزه از ماش مقشر و خود را بخارات آب جوشیده بعضی حشایش حاره داشتن
مثل مرزنجوش و شبت و بابونه و اکلیل الملک و مقدار اینها عند الطبیب از شبت و احتیاج در حل
از مواضع تعیین مقدار شبت و از این جهه است که در بعض اجتهادات از فلان دوا یک کف و از
فلان بکلف نوشته اند و هیچ معتمد تعیین مثقال و درم نشده اند و وابسته بحدس طبیب حاذق اند
و اگر از زکام راه بنزول رطوبت مسدود شود که موجب عسر نفس باشد و از شب بخور بلغم
موجب انفتاح شود است و همچنین است بخور بکاغذ سوخته **مقاله در بیان مرض رعشه**
و رعشه علتی است که عارض اعضا میشود مثل دست که آلت بطش است و مثل پا که آلت
مشی است و از ضعف قوه حامله مر عضو را میباشد و رعشه عبارت از حرکت ارادیست مختلط
با حرکت غیر ارادی و سبب او سوء مزاج بارد مادی است و یا غیر مادی است که عارض عصب شده
و از جای عصب کرده و سبب خسته و اکثر حدوث او مشایخ و پیران راست و کسانی که افیون
خورند و با فراط مرتکب میشوند و کسانی که آب سرد با فراط میخورند و گاهی حدوث رعشه بسبب آلام
نفس میباشد مثل غم و خوف و فزع و غضب و خجالت و یا بسبب فوت لذت و فزع با فراط نیز
میباشد علاج درین مواقع خوردن جلاب حارست از بادیان نیم کوفته و از بادیان رومی نیم کوفته
از هر یک دو درم و از گلقند عسلی ده درم بر وجهی که عادت و رسم است طبخ کرده در آب مناسب صافی ساخته
قند و گلقند مذکور را بان آمیخته نیم گرم باید بر ناشتا اختیار کرد و غذا نخوداب با شیرها مغز تخم معصفر و اندکی دارچینی

ورغوان

ورغوان و فلفل و بعد از ظهور نضج در گاورس تنقیه بدن بحب ایارج و یا حب صبر باید کرد و خوردن
روغنهای گرم بعد از تنقیه درین مرض بسیار نافع است مثل روغن پسته و روغن فندق و روغن
چهار مغز و روغن بیدانجیر و روغن بلسان و این از انفع علاج است و مالیدن روغن چهار با فلفل
و با بابونه در اصول اعصاب مثل نخب بغل و فم ران و سرون و کتف مثل روغن قسط و روغن
زنبق و جمیع اعضا بهر یک از این روغنها که حاضر باشد عرق کردن و در آفتاب نشستن و حمام گرم در
آمدن و درین روغنها در حمام مالیدن نیز بسیار نافع است و خوردن گوشت کنجشک و با گوشت
اسپ مقداری معتدل نافع است و خوردن نارجیل که مراد از آن مغز چهارمغز هندیست نیز بسیار نافع
و خوردن مغز کله و گوشت درین مرض بسیار مفید است و این باجی حاست و از رعشه آنچه سبب
سوء المزاج بارد بی ماده است بی واسطه معاودت بهوای بارد است که با فراط بوده و خوردن
ادویه بارده و علاج درین مقام تسخین اعضاست بمالیدن روغنهای گرم مذکوره و خوردن
جلاب از حلتیت با ماء العسل و مالیدن عضو ماوف بروغن جند بیدستر و آنکه سبب خوردن
شرابست و مداومت و مواظبت ان علاج ترک آنست و ایراد ضد سبب و تقویت دماغ
بروغن مورد و روغن بید و روغن گل و خوردن ربهای میوه‌های قابض مقوی دماغ مثل رب بهی
و رب امرود و سیب و غیر ذلک و غذا آش عدس که در و کریب باشد و رعشه که سبب او
غضب و یا خوف و یا فزع باشد علاج آن ازاله سببست بهر حیله که توان و بردن خواب
و حصول راحت است و آنکه بسبب لذت و فزع است او سریع الزوال زیراکه بسبب سریع الزوال است
و گاهی حدوث رعشه بسبب خناق اعصاب میباشد و این خناق بسبب استفراغ کثیره است
و این قسم از رعشه بدترین اقسام است و بسیار کم است که منفعل بعلاج و نجات شود و بهر حال
از علاج دست کوتاه نباید کرد و از استعمال مرطبات مقدم و امثال جایز نباید داشت مثل شربت
بنفشه و شربت سیب و بی و غذا ماش مقشر با کدوی تر و شیره مغز بادام شیرین و یا آماله از
آرد میده و روغن بادام و قند و مالیدن صاحب رعشه اعضای ماوفه اش را و مالیدن روغن
گرم بران اعضا مثل روغن بابونه و آنچه بآن ماند و روغن بابونه درین مقام نافع است طریق ساختن
او آنست که یکمن تخم کیاه و گل بابونه بسیده را در چهار رطل آب با شش رطل باید جوشید تا به یک بازآید و انرا

کرباس کذرانیده بگیر روغن کنجد صافی با این مطبوخ آمیخته بآتش آهسته باید جوشید تا آب برود و روغن بماند و بعد از آن در شیشه یا ظرف یا کیزه باید برداشت و بوقت حاجت نیم کرم از این روغن بر اعضای مادفه و رنگش باید مالید و طریق دیگر ساختن روغن بابونه آنست که بگیر روغن کنجد پاکیزه در شیشه باید کرد و ده و یک پانزده مثقال گل بابونه تازه رسیده در وی باید انداخت و سرش محکم کرده چهل روز در آفتاب باید نهاد و بوقت حاجت استعمال باید کرد و باید دانست که جوانان را بسیار کم است که علت رعشه حادث شود مگر آنکه مدمن الخمر باشند و درین صورت اگر چنین است که باین مرض مبتلا شوند و کسانی که در خوردن بسیار جالوز میکنند خصوصا که در جانب شب میخورند و کسانی که بعد از جماع ریاضت و تعب میکنند نیز درین بلیه و علت می افتند و گاهی حدوث رعشه بسبب گزیدن و نیش زدن حیوان ذو سم است و علاج درین مقام خوردن تریاق است و در شرب باید خورد و غذا مزوره از نخود آب و اگر سبب موجب مرض که اکثر نیش افعی جوان است با دویه که از آن [illegible] میکند و پیران در وقوع این مرض از اسرع ناس اند زیرا که با دینا سببی باین مرض گرفتار و مبتلا میشوند **مقاله در بیان ضعف بصر** و سبب ضعف بصر کا سوی مزاج بارد مادی رطوبت که تبرید و ترطیب دماغ میکند و تغیر روح باصره حاصل میشود و نقصان در ابصار و علامت آن امور رمص که مراد بآن ظلم است و عدم حمرت و وجع بحبت اجتماس کدورت در چشم میکند و ازدیاد این احوال بعقب خرابت و خوردن غذا و در حال تخمه فسادش اشد است و علاج درین مقام خوردن جلاب از بادیان و بیخ سوس تراشیده از هر یک ده درم مجموع در مقدار آب مناسب و واطبخ باید کرد تا به نیمه باز آید از کرباس گذرانیده صافی ساخته و قند سفید ده درم در آن آمیخته نیم گرم باید آشامید غذا نخود آب با نیمرشت مغز بادام نیم بریان و در غذا اقتصار بر همین غذا باید نمود بعد از ظهور نضج در قاروره تنقیه دماغ بحب ایارج فیقرا و یا بحب بنفشه مقوی تبرید باید کرد و اندک محموده که از جمله آنکه ماده متعین و رقیق باشد و غرغره بالعسل و بادیان و ایارج فیقرا هر یک مقداری مناسب اول بادیان در ماء العسل آمیخته و دیگر ایارج را بنگ برهم زده نیم گرم غرغره باید کرد و کحل درین باب شیاف کبود یا با سلیقون بمک یعنی در جزو آن از مسک می باید باشد تا در تخفیف رطوبات ادخل باشد و اکحال آن از ادویه معین که درین مرض موافق باشد باید ساخت و اگر از

سوء المزاج حار مادی باشد و ماده دموی باشد علاج آن فصد و حجامت است و التزام پرهیز از مضار و خوردن جلاب از عناب ده عدد و بنفشه پنج درم و قند سفید و ترنجبین از هر یک ده درم مجموع بر وفق عادت و رسم طبخ کرده ترتیب داده نیم گرم باید آشامید و غذا درین مقام ماش مقشر با شیره مغز بادام و اسفاناخ و تنقیه دماغ بنفشه و کحل بمثل حضرم می باید کرد از شیاف و در و رایجه باشد **مقاله در بیان رمد** رمد عبارت از ورم حار است که عارض ملتحمه است و ملتحمه عبارت از مجموع سواد و بیاض و لحم که داخل این تقبات است و این ورم خالی از سوزش و خارش و ثقل و دردی نمی باشد و طبقه ملتحمه طبقه ظاهر از چشم است یعنی آنچه محسوس از وی و جوهر او گوشت سفید صلب است که ملتحم جمیع اعضلات چشم است و جمیع اجزای او و سایر باین عضلات است و علامت دموی از مدحکک و درد قوی با گرانی و ضربان جا بین صدغین و حدوث ورم و تمدد آن و جمع شدن رمص و چکیدن اشک و ثقل آنست و اگر ماده صفراوی باشد علامت آن حکه و گرانی و عدم رمص و علم و کیدن اشک است و علاج هر دو قسم فصد از قیفال است از جانبی که معلول است و در اول استعمال ادویه نیز ممنوع است و چشم عضو ذکی الحس است اندک الم متالم میشود و تلیین میشود و تلیین طبیعت از ضروریات است زیرا که هم تقلیل ماده رمد میشود و هم منع از تصاعد بخارات مواد صفراوی نیز بدماغ و عین میکند و این مطلوب است و این تلیین یا بمطبوخ فواکه و یا بحب بنفشه و جلاب درین مقام از عناب ده عدد و از بنفشه تر یا خشک پنج درم مجموع بطریق رسم و عادت چنانکه در مواضع مذکور شده ترتیب داده باید آشامید و قند درین جلاب و ترنجبین از هر یک ده درم است و غذا ماش مقشر و شیره مغز بادام شیرین و اسفاناخ و در ایام شدت وجع در رمد دموی و صفراوی دادن گوشت ممنوع است خصوصا که شخصی بقوت باشد مگر آنکه شخص نحیف و ترکیب ضعیف داشته باشد آنگاه زمان تقلیل و تقلیل بمرغ بید کرد تا قوت ساقط نگردد و اگر جانب صفرا غالب باشد آب انار زین مسکوم تسکین باید داد و در و قرص قند سفید نیز باید آمیخت و یا ترهندی یا قند باید اختیار کرد و از کتاب ترشی نیز وقتی باید کرد که مانع دیگر مثل سرفه و یا ضیق النفس نباشد و اگر اینها موجود باشند شربت در تبرید و ترطیب بنفشه و نیلوفر است و اما اگر برفه نباشد اول بجارکا و عناب آنقدر ده درم و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله زرد اول و در

بکاربندند تا شیر دختر که با ریق سفید تخم مرغ تا لغت و مسکن وجع صفا و از مسلول سفید و گلاب و آب گشنیز تر و یا گشنیز با جرم او و حصیفی که نوعی از ما شباست و اقاقیا و ما یشا و غذا از اغذیه بارده رطبه و مثل ناردان و آش ماورد با قند و شیره مغز بادام شیرین زیرا که اگر ترشی هم افت خود باشد مضر است و کحل شیاف کافوری و افیون باید و اگر وجع شدید باشد و خلیدن زیرا که درین صورت از تدبیر چاره نیست و تجدید نیز نخب قانون طبی از ضعیف تا قوی بحب تدریج باید و چکانیدن لعابات بارده رطبه مثل لعاب دانه بهی و شیر دختر که و حماد و عصارات بارده مثل عصاره و افشره برگ عنب الثعلب و یا عصاره کاهو و بقلة الحمقا و یا گشنیز تر و یا آب گل کدو و شستن روی با آب که در وی قدری برف باشد اما در آن مبالغه نباید کرد و اگر سبب رمد ورم از ماده بلغم باشد علامت آن استرخای ملتحمه از غلبه حمره و درد قوی و بسیار چلم و چکیدن اشک است و چسبیدن هر دو پلک چشم بواسطه رطوبت بسیار بر یکدیگر خصوصا در خواب و حدوث ثقل در سر و علاج درین صورت تنقیه دماغ از خلط بلغم بحبوب مسهله و ایارجات و غرغره و ترید و شحم حنظل است و حقنه لینه درین مقام مناسبت و اگر وجع شدت باشد و تنقیع حبر بورق کاسنی و یا بعصاره عنب الثعلب اختیار باید کرده بتوا طاجین گفته است که رمد که ماده او بلغمی است عسیر الانفکاک است و بزودی از وی خلاصی نیست اما سلیم است و رمد یابس و صفراوی سریع الانفکاک است اما در وی خوف حدوث قرحه هست و اگر سبب رمد و ورم سودا باشد علامت آن قلت رطوبت است و التصاق و چسبیدن پلکهای چشم با یکدیگر و بسیار کم است که این رمد بی صداع باشد البته درین رمد اکثر صداع می باشد و علاج درین مقام ترطیب مزاج دماغ است بشربت بنفشه و جوف بخوابی نیز بواسطه بهوست خلط که آید بحب جلب نوم شربت خشخاش نیز گاهی باید داد و تکمید نیز بواسطه وجع مطلوب است و جلاب درین مقام از بنفشه و سپستان و نیلوفر و قند از هر کدام مقداری مناسب است مناسب در آب طبخ کرده و صافی ساخته قند مذکور در وی آمیخته نیم گرم باید آشامید غذا ماش مقشر و شیره مغز بادام شیرین و اسفاناخ و یا مالیدن در حول چشم و آب زدن از جمله آن مناسب است و چکانیدن و بوییدنها مرطبه و مزاج دماغ را در این رمد نافع است و ترک استفراغات قویه و مولدات رمد خوردن

خربزه

خربزه بسیار و خرما و ترش و آش بادنجان و جهار مغز است و اینها را با خاصیه موجب رمد دانسته اند و بعضی از اطبا چنین گفته اند ترک ترتیب و غذا گاه موجب رمد است زیرا که در ترک امتداد مسام است و توجه ماده بجانب دماغ و چشم **مقاله در بیان طرفه که نوع از مرض چشم است** و طرفه را چنین تعریف کرده اند که خون تازه که منصب ملتحمه شود و این انصباب بواسطه انخراق و انشقاق آورده او است و یا بسبب ضربه و سقطه که عارض او شده است و یا بسبب صیحه عظیمه چنانکه مودن و مقری و قاری مبالغه در اصوات میکنند چه بواسطه این روز خرق و انشقاق در آورده حادث میشود و یا حرکت عنیفه مثل آنکه چیزی گران را بر میدارد و امثال این و علاج فصد و حجامت است اولا و بعد از آن تنقیع دیگر از تلیین طبیعت و جلاب درین مقام از عناب بیست عدد و بنفشه پنج درم و قند سفید ده درم و ترنجبین ده درم چنانچه رسم است طبخ کرده و صافی ساخته قند مذکور در آن آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام و تلیین طبیعت بآب فواکه و یا مطبوخ فواکه و چکانیدن در چشم خون شب پر فاخته و یا بچه کبوتر و یا از شب پر کنده بط مونوا اگر شورش قوی نباشد و اگر شورش قوی باشد با گل ارمنی و گل سرخ و فوفل و در انتها اضماد با کلیل الملک و دم الاخوین که مراد بآن خون سیاوشان است و بیخ سوسن و زعفران و زرده تخم مرغ که در روغن گل نیک خلط کرده باشند و گاهی حدوث طرفه در نادر بسبب مده است و درین صورت چکانیدن شیر دختر که و اندک کندر کوفته آن آمیخته نافع است و گذاشتن پشم نرم در روغن گل و یا پنیر دختر که آلوده کرده نیم گرم باید نهاد و ضماد بورق و آب برگ عنب الثعلب تازه و اگر حدوث طرفه از مده باشد حجه و پرهیز از گوشت و شیرینها باید کرد و جلاب هر صباح از عناب ده عدد و از بنفشه تر یا خشک پنج درم که سه مثقال و دو دانگ میشود و قند سفید ده درم که هفت و نیم مثقال باشد مجموع ادویه چنانکه رسم است طبخ کرده قند مذکور در او آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا ماش مقشر و شیره مغز بادام و بعد از ظهور نضج در قاروره تنقیه دماغ بحب بنفشه مقوی نموده و محموده می باید که از دانگ و نیم دانگ زیاده نباشد و بمطبوخ فواکه و یا بمطبوخ هلیله زرد

وآنچه بدو ماند باید کرد و استعمال شیاف آبار درین علت قوی نافع است که در سنگ بآب مالیده بمیل کشند و ترکیب و اجزای آن اینست دم الاخوین و افیون از هر یک یکدرم اقلیمیا مغسول و توتیا و اسفیداج قلعی و سرمه و کندر از هر یک دو درم عنزروت یکدرم و نیم مجموع ادویه نیک کوفته و صلایه بلیغ کرده تا همچو هبا شود و بآب شاها باید ساخت هر یک بمقدار جو کلان نیز بوقت حاجت در سنگ بآب مالیده بمیل باید در چشم کشید و هر جایگاه که چشم ورم کند بسبب سوء المزاج علاج آن فصد از عرق قیفال است و حجامت و خوردن جلاب هر صباح از عناب بیست عدد و قند ده درم چنانچه رسم است طبخ کرده صافی ساخته قند اضافه کرده نیم گرم باید خوردن و با خمیره بنفشه و ترنجبین صافی مقداری صالح اختیار باید کرد و تلیین طبیعت بآب فواکه و یا بمطبوخ فواکه و غذا آش عدس با شیره مغز بادام و کدوی تر و درین صورت استعمال شیاف ابیض نافع است و اجزا و ترکیب او اینست اسفیداج قلعی شسته ده درم انزروت سه درم نشاسته و کتیرا از هر یک دو درم افیون مصری نیم درم مجموع ادویه نیک کوفته و صلایه بلیغ کرده تا همچو غبار شود و بآب شاف‌ها باید ساخت هر یک از جو بزرگتر و نیک خشک کرده بوقت حاجت بآب در سنگ مالیده بمیل باید کشید **مقاله در بیان مرض ظفره که او را بفارسی ناخنه می‌نامند** وآن عبارت از پرده و غشای عصبانی است که حادث در طبقه ملتحمه میشود و از ماق انسی ابتدا کرده بجانب وحشی میل کرده سواد چشم را می‌پوشد و این غشا گاه غلیظ می‌باشد و گاه رقیق و گاه تمام اکلیل و سواد را می‌پوشد و گاه پاره او را و گاه ساکن در همان حد ثابت که پیدا شده است و این علت مشتبه بسبل میشود و فرق میان او و سبل اینست که ناخنه مبتدی از جانب واحد است و در اکثر از جانب موق انسی می‌باشد و از آنجاست متجاوز شده بجانب اکلیل و سواد چشم میشود و سبل مقید بجانبی دون جایی نیست بلکه از جمیع اطراف ملتحم ابتدا کرده می‌آید و چشم را می‌پوشد و دیگر اصلها ناخنه مبین و مرحلت و اجل سبل مبین نیست و هر دو از علل موجب عماست اگر ابتدا بعلاج آن قیام تمام نمایند و علاج او در ابتدا فصد عرق قیفال است و تنقیه دماغ و بدن از فضول از جنس بلغمی کاحل در ملتحمه است و صاحب این مرض را پرهیز از سماک و کثرت و جوانات است و از جر بها نیز و از اغذیه غلیظ مثل کله

وهریسه و گوشت گاو و هر چیز که مولد بلغم غلیظ لزج باشد و جلاب هر صباح از پنج سوس تراشیده نیم کوفته سه درم و از بادیان نیم کوفته دو درم و از گلقند عسلی ده درم مجموع بروفق عادت و رسم ترتیب داده نیم گرم باید آشامید و غذا نخوداب با شیره مغز بادام با شیره تخم معصود گوشت طیهو و یا کبک و تنقیه بدن و دماغ بحب ایارج و ایارج جالینوس و امثالها و درین مقام ادویه جاره مثل زوسنج و نوشادر و زهره بز شیاف دینار جون و باسلیقون و روشنایی نیز نافع است و شیاف دینار جون باین اجزاست که مذکور میگردد اقلیمیا ذهب و اسفیداج قلعی از هر یک ده درم کتیرا و مرکی از هر یک پنج درم نحاس سوخته ده درم بسد که مرادیان مرجان سفید است و مروارید ناسفته و دم الاخوین از هر یک چهار درم زرجوبه یکدرم زرنیخ سرخ و نبات یا قند سفید و اقاقیا از هر یک نیم درم افیون هفت درم زعفران دو درم و لباب گندم که نشاسته است دو درم مجموع کوفته و نیک صلایه کرده تا همچو هبا شود و بآب خمیر کرده و شافها باید ساخت هر یک بمقدار جو کلان نیز بوقت حاجت بآب بر سنگ مالیده بمیل کشند و اگر چنانچه ناخنه غلیظ باشد و مزمن یعنی دیرینه شده باشد علاجی ندارد مگر کشط و مراد بکشط برداشتن پرده و نخامت از روی چشم بالایی که جراحان و کحالان را می‌باشد که آنرا ستاره می‌نامند و این عمل بعد از تنقیه بدن بحبوب و ایارجات مذکوره سابقا می‌باید و نوع دیگر از ظفره غریب می‌باشد که با ظفاره است مر طبقه ملتحمه را و بطانه است مر طبقه صلبه را و این نوع را اصلا علاج نیست زیرا که از داخل و خارج طبیعت مبین است و کشط و قطع را در و تاثیر و فایده نیست بلکه این اعمال با بتعمل موجب کوریست و عما و درین مقام شیافات حاره مذکوره باید بکار برد و دوام و لزوم پرهیز از موحشات و مولدات این مرض باید کرد و ترک اطعمه غلیظ بتخصیص طعام شب اگرچه لطیف باشد و مداومت بر داشتن بر بخارات آب گرم نا موجب سخونت چشم و روی شود که علامت تاثیر از بخار بیت باشد و چند روز بحمام باید رفت و حذر از ابچکیدن بر غار آب گرم خانه حمام باید داشت متعاقب و متوالی اگر چنانچه غشا طوبه رقیق شود و منشعث از و ظاهر شود فیها و الا استعمال این شیاف که مذکور می‌شود می‌باید کرد که قوی نافع است شیاف عدسی

دوازده درم که قیا سا هشت مثقال باشد صمغ عربی و نحاس محرق از هر یک شش درم که چهار مثقال است قلقطار محرق که مراد بآن زاج سرخ است که سوخته باشند و زنگار از هر یک دو درم افیون یکدرم و نیم مجموع ادویه کوفته و بیخته و دیگر صلایه کرده و بآب سداب و بآب مادیان خمیر کرده شافها باید ساخت از هر یک بمقدار جوی بزرگتر و در سایه خشک کرده بوقتی حاجت از این شیاف یکعدد را بآب بر سنگ مالیده و بمیل باید کشید و هر یک از این شیاف می‌باید در سه چهار مرتبه بکار رود و زیاده برین موجب تشویش دیگر است در چشم **مقاله در بیان مرض سبل** و این علت عبارت از غشاوه و پرده است که عارض چشم میشود بسبب امتلای عروق چشم از خون غلیظ و این غشا مثل کرباس بافته از عروق شعریه است و سرخ و غلیظ و از تو دمعه سایل است و خالی از حکاک نیست و صاحبش قادر بر ابصار شعاع آفتاب نیست و این پرده گاهی چنانست که و اصل با نسان عین میشود که مراد بآن مردمک چشم است و محل بینایی اوست و او را بواسطه این انسان عین نام شد که از غایت صفایی که دارد هر که در مقابل او می‌آید همچو آیینه خود را دران می‌بیند گا نه که انسان در دست پس او را انسان عین گفتند یعنی مردم چشم و این پرده در انبساط گاهی بآنجا می‌رسد و گاه چنان می‌شود که از و تجاوز کرده تمام سیاهی کلا تمام نیز می‌پوشد و موجب ضعف و عدم ابصار چشم میشود و علاج او با ناخنه معارست اول فصد از قیفال می‌باید و مقابر استفراغ می‌باشد و ملازمت و مداومت حمام می‌باید کرد در خلای معده بهرست و فصد عرق پیشانی درین علت نافع است و اسهال صفرا بمطبوخ هلیله مذکور سابقا با وصاف مذکوره و ترک بخارات مطلق خصوصا شراب که درین مرض او اعم اشیا اضراست و خوردن شربتها و شیره و حوات و حرکات و جماع مع بالخاصه درین علت مضر است و حفظ چشم خصوصا درین علت از دخان و غبار باید کرد و کثرت تکلم و کثره سجود مضر است و جماع نیز از مضرترین چیزهاست درین مرض و بوقت خواب ارتفاع وساده لازم است و باید که ربت نبا شد و جلاب درین علت هر صباح از بنفشه پنج درم و عناب ده عدد و قند سفید و ترنجبین از هر یک ده درم ادویه چنانکه رسم است در مقداری آب مناسب آب طبخ باید کرد تا نیم بماند صاف ساخته قند و ترنجبین صافی با آن آمیخته نیم گرم باید آشامید غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام بعد از نضج ماده

مطبوخ با این اجزا که مذکور میگردد سنا مکی پنج درم بنفشه تازه یا خشک پنج درم نیلوفر چهار درم پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یک هفت درم گل سرخ پنج درم و تربد سفید تراشیده نیم کوفته دو درم مجموع ادویه در سه رطل آب باید طبخ کرد تا آتش ملایم تا یک رطل بماند صاف ساخته و ورد و فلوس خیارشنبر ده درم و ترنجبین صافی ده درم باید مالید تا حل شود و از پرویزن موی گذرانیده و بعد از آنکه مجموعه صلایه کرده باو آمیخته سحری بعد از پرهیز هفت هشت روز اختیار باید کرد و تا وقت نیمروز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت از قند و تخم ریحان شسته آب مناسب آن باید خورد و اگر باین علاج تشویش کم نشود اختیار حب بنفشه باید کرد و اگر معالجه بمسهلات نافع و اما اگر پرده غلیظ باشد حاره بغیر از کشط نیست اما این عمل را جراح دانا باید و الا غالب امر کوریست بعد از این عمل زیرا که آلتی چند دارند از آهن مثل جوال دوز که آنها را شعاره می‌نامند و سه تا نیز باریک مثل سوزن دارد و کج و آن پرده با آنها برمی‌دارند و سر هر یک از این آلات محکم درین پرده می‌باید ساخت و همه برابر کوفته می‌باید برداشت و بمقراض پرده را از روی چشم می‌باید برید و فشاده این کار هم که کرده باشند محکم بحی طره میکند و در اکثر این عارض کسانی میشود که مرطوبی باشند و مویت در ایشان غالب باشد و این مرض را از امراض متوارث شمرده اند و بعضی برین اند که سار یست و این خلاف است و درین علت شیافات حاره حاده نافع است و آن در ظفره مذکور شد احتیاج بتکرار نیست و بعضی از حذاق اطبا برینست که مداومت درین مرض بکشیده شیاف کلقند مزیل این علت است و اجزای این شیاف اینست که مذکور میگردد و سنج پنج درم زنگار دو درم و توتیا در و بوره و زرنیخ مصعد از هر یک یکدرم مجموع ادویه کوفته و بیخته دو بار دیگر صلایه کرده تا همچو غبار شود و یکهفته باید گذاشت و بعد از یکهفته در آبی که در و اندک صمغ عربی باشد خمیر کرده شافها باید ساخت هر یک بمقدار جوی و بوقت حاجت باید بر سنگ آب مالیده بمیل باید کشید اما این تدبیر وقتی باید کرد که دست از علاجات دیگر شسته باشند زیرا که این ادویه بسیار تند و تیز است **مقاله در بیان جرب چشم** و جرب اطبا سه نوع شمرده اند یکی آنکه حدوث او در سطح باطن جفن است که آن در زدن پلک چشم باشد و البته مستلزم خشونت قلیله در محل حدوث

جرب است وحمره کثیره وثانی خشونتش بیشتر وحمره وغلظش کمتر وثالث آنست که انواع جرب
خشونت وحرارت وغلظ از نوع ثانی وعلاج هر دو نوع اول وثانی اسهال وتنقیه بدن است
از خلط موجب وفصد است اگر در خون زیادتی باشد بقدر واجب واکتحال بادویه
جاره حاده مثل روشنایی وشیاف احمر وشیاف اخضر باید کرد واگر با جرب رمد جمع شود استعمال
آنچه موافق هر دو باشد باید کرد واگر حکاک تیره باشد درین صورت استعمال ادویه ملینه
باید کرد که موافق ترست وتنقیه بدن بمطبوخ افتیمون وبا حب افتیمون اولی است
ومداومت حمام از انفع تدابیر است وجالینوس گفته است که هیچ چیز در جرب عین انفع
ازان نیست که پلک چشم را بگرداند وبادوی کوفته وبیخته بروبانند واین را از علاجها
مجرب کرده است وبعد از پاشیدن این دارو چشم را ساعتی بپوشد وبخواب رود وکهنه که
از اصل منقطع بشود واصلا عود نمیکند واگر این علت بطول انجامد وبنوع ثالث انجامد
علاج تنقیه بدن است باب فواکه ویا بمطبوخ فواکه ویا خیرشنبه هر صباح ده درم و
ترنجبین صافی ده درم مجموع با قدری آب گرم بیاشامند وغذا درین مقام ماش مقشر
با اسفاناخ باید داد وهر روز وشب پلک چشم گردانیده بانبات یا شکر باید تراشید
واگر این نوع جرب حکاک در اماق باشد باید دوری کاسنی کوفته وبیخته وازو اقراص
ساخته وبروغن گل وگلاب مالیده بر چشم باید بست بوقت خواب واگر بیداری
نیز میسر باشد باید بست واگر این تدبیر کافی باشد نیک والا علاج شیاف ابیض باید
کرد وشیاف آبار نیز درین مقام نیک است وشیاف زیره نیز همین منفعت دارد وهرگاه
که جرب خاریدن گیرد وخشونتی در اجفان است باید خارید واگر ورم کند استعمال ادویه
باید کرد که اورا حدتی وحرارتی باشد واین محکی نیست که تسکین باید کرد بعد از فصد وتنقیه
تمامه بدن از خلط موجب والا بیش ازانکه از ماده تحلیل یافته باشد منجذب بموضع ماوف میشود
مقاله در بیان علت نزول آب در چشم واین از آفات عظیم چشم است وآن علة عبارت از
جمع شدن وایستادن رطوبت است در ثقبه عنبیه که موجب انسداد مجاری خروج شعاع ونور است
بجانب مبصرات نظر بمذهب قایلان در انطباع بخطوط شعاعی ویا بسبب منع انتشار شعاع بجانب

نظر بمذهب قایلین در ابصار بانطباع بر اختلاف مذهبین وسبب او ماده دون مزاج دماغ
ویا اسباب بادیه مثل سقطه وضربه بر سر واین موجب حرکت دماغ است وحرکت رطوبت
میکند آنجا وراه یافتن ونزول شدن بچشم ومنسد ساختن ثقبه ومملی ساختن عصب مجوف از
رطوبات شامله است وگاهی بسبب صداع مزمن میباشد وعلامات آن آنست که در پیش
چشم مثل پشه ومگس ومثل موجها میباید وگاه مثل شعاع چیزی مینماید وبا خلاف
اشکال واین مسما بتخیلات است وگاهی بسبب ترائی وتصاعد بخارات از معده بهم میرسد
واین را دلالت بر نزول نیست وفرق میان آنچه سبب نزول باشد ومیان بخارات خلا
وامتلای معده است اگر چنانچه بعد از امتلای معده است از بخارات است واگر در خلا
وامتلا وجوع وشبع برابر وتیره است محل خوف است وعلاج در ابتدا تنقیه دماغ است
بحب ایارج فیقرا وحب قوقایا وخوردن جلاب از بادیان سه درم واز بادرنجبویه واز بیخ
سوسن تراشیده نیم کوفته دو درم واز گلقند قندی ده درم مجموع ادویه با قدری آب که مناسب
دوا است بآتش ملایم طبخ باید کرد تا نیمه بماند اگر آب کم کرده باشد صافی ساخته وگلقند در وآمیخته
نیم گرم باید آشامید وغذا نخوداب با شیره مغز بادام یا مغز تخم معصفر وبعد از استفراغ تمام
از خلط غرغره بماء العسل وایارج فیقرا بتکرار باید کرد واز طعمه بارده رطبه محترز باید بود واز
نقول وفواکه نباید خورد وجماع درین علت بسیار مضر است وامتلا از طعام وخوردن شراب
که موجب بخارات ردیه است این همه از اسباب کورست ودرین مرض آنچه نافع است
در ابتدا شیافات حاده واکحال که موجب مسام باشد وامداد در سیلان ونزول آب
بکند مثل شیاف مرارات وباسلیقون واستعمال این شیافات که مذکور میگردد اجزا وترکیب
او اینست مراده پلنگ که بزرگترست مقداری ودر هر ده درم ازو یک مثقال شحم حنظل که همها
اورا کوفته باشند ووزن نیم درم افربیون ونوشادر نیم درم واز سکنجبین یک درم ونیم با این مراره
باید یک ماه بیده داون تا حل شود ودر آفتاب یک خلط خشک باید ساخت وبعد ازان با آب
بادیان خمیر کرده شیافها باید ساخت هر یک بقدر جوی ووقت حاجت بگلاب بر سنگ باید مالید وازو
بر چشم باید چکانید واگر تنها ازین مراره تکحیل نیز کنند بسیار نافع است ونیز نافع ازین علة مراره کلنگ

کلنگ ویا بط هر یک ازینها وبرابر او آب بادیان تر مجموع در شیشه کرده وشیشه را در گل گرفته خشک ساخته
ودر خاکستر گرم باید نهاد وبچوبی باریک آهسته آهسته تحریک باید کرد تا هر یا یکدیگر نیک خلط
شود وباید گذاشت تا شیشه سرد شود ودایم تمیل ازو در چشم باید کشید واز چیزهای که مانع
از نزول آب در چشم است آنست که هر سال دو سه بار تنقیه دماغ بحب ایارج باید کرد واز
چیزها که موجب سلامت ازین علت است خوردن آب بادیان وآب سداب بطبیخ الکبر
وطبیخ دار فلفل وطبیخ ماهیران وطبیخ زردچوبه وطبیخ بادروج وخوردن طلیت از هر یک ازین
مذکورات را در عدم حصول این علت ومانع علت تمام است وآنچه از نزول آب استحکام یافته است چشم
را بینا ساختن اورا علاجی غیر قدح نیست واین نیز بعضی نزولات را قابلیت قدح است و
استاد کامل درین شرطاست زیرا که بسیار عمل قدح مخاطره است زیرا که بیاض چشم را از
جانب وحشی بیشتر قطع میکنند ومیلی مجوف ملساء دارند از آهن یا غیر آن وآنرا در طبقه که آب
دران ساکن شده فرو میبرند تا آب بیافتن میل در جوف میل آید واکثر چنین است که طبقه را
نمی یابند وعلی التقدیر صورت چشم که باقی بود آن نیز نمیماند پس احتراز ازین تدبیر اولی باشد
وآنچه قابل قدح است از آب سفید رقیق صافی است ودرین آب علیل ادراک ضوء
وشعله آتش میکند واین علامت صفای آب ونمکی در ان طبقه است وقابلیت آن
آن دارد که بجوف میل آید فاما آنکه غلیظ باشد آنرا قابلیت قدح نیست چرا که بواسطه
غلظت ونمی از محل خود حرکت نمیکند وکحل که موجب بصر باشد ومنع نزول آب
کند این اجزاست که مذکور میگردد توتیای کرمانی قدری باید گرفت ونیک کوفته ماءِ
بادیان نیک حلایه کرده وآب ورق تر خشک ساخته واین عمل سه بار باید کرد
وخشک ساخته بعد ازان زنجبیل وفلفل ودار فلفل وماهیران از هر یک عشر توتیا مجموع
نیک کوفته وبیخته وبا این توتیا جمع کرده دیگر باب بادیان بسیار حلایه باید کرد وخشک
ساخته واگر درین ترکیب حبه مشک نیز باشد بهتر باشد وگاه گاهی ازین تمیل باید کشید
مقاله در بیان جهر که علت چشم است وآن عبارت از نادیدن در روز است وسبب او
قلت روح باصره است ورقت او وضعف او تا بحدیکه روشنایی روز وآفتاب بر وغالب میآید

واو را تاثیر در ابصار نماند وحال صاحب او مثل حال خفاش است موزر چو آفتاب بر آید ستاره
عدم است زیرا که منزله نور بصر بمنزله نور کوکب وشبه آفتاب وهرجاکه که آفتاب ظاهر شود
نور ایشان بنیش آفتاب کان لم یکن است پس روح باصره انسانی هرجاکه ضعیف وقلیل
شود ضیاء روز وروشنی آفتاب اورا مضمحل ومنعدم می سازد ودر ظلمت قوة در روح باصره
مجتمع میشود وموجب ابصار است وعلاج درین مقام تقویه مزاج دماغ است وترطیب او
باغذیه رطبه وتغلیظ خون باغذیه لزجه وخوردن گوشت کله وپاچه وهریسه واز میوه انگور
وانجیر وخوردن کاهو وخیار واز خاصیت خوردن کاهو تقویت چشم ضعیف است وضعیف
ساختن چشم قوی است وجلاب درین مقام از عناب بیست عدد وقند سفید چنانکه رسم است
طبخ کرده اضافه کرده نیم گرم باید خورد وغذا ماء اللحم ویا پاچه بزغاله ویا هریسه معمول ویا گوشت
بره وتقویت مزاج دماغ ببوییدن ادویه طیب الرایحه بارده واکتحال چشم بپرود حصرم ومثل
او مقاله در بیان عشا وآن عبارت از نادیدن در شب است که چند چیزست وسبب این علت
بخارات غلیظ است که مرتفع ومتصاعد بدماغ میشود وموجب تکثیف روح باصره میشود
وتغلیظ او وچون بواسطه تلطیف شمس اورا وترقیق آن سبب ابصار در روز میشود ویا چون
در روز انسان اکثر متحرک است وحرکت موجب تلطیف مواد غلیظ است پس موجب ابصار
در روز باشد وعلاج او درین مقام خوردن جلاب از تخم کاسنی ویا بادیان وبیخ سوسن
تراشیده نیم کوفته از هر یک سه درم وگلقند عسلی ده درم وغذا نخوداب با مغز تخم معصفر و
گوشت مرغ ویا کبک وطیهو با فلفل وزنجبیل وتخم بجی وتنقیه دماغ وبدن بحب ایارج ویا
بحب قوقایا واستعمال معطسات مثل مشک وجندبیدستر وکندش وفلفل وسیر وبخارا
سای خنالش مطبوخ مطلقا داشتن مثل بابونه وشبت واوراق تازه بادیان وحسک
وقسط وفلفل ودار فلفل نیک کوفته واورا در زخم جگر بز نیز فرو برده بر آتش باید انداخت
تا در حین بختن ازو زرداب با کف جوشیده ظاهر میشود آنرا جمع کرده در چشم صاحب عشا
باید کشید که بسیار نافع است وشیافی که درین علت مجربست اجزای آن زعفران وزهره کلنگ
ومراره شبوط وزهره بز از هم برابر وفلفل ودار فلفل از هم برابر بایکدیگر مجموع ادویه با این اهره یک

صلایه کرده خشک ساخته و بآب بادیان خمیر کرده شافها باید ساخت هریک بمقدار جوی و بوقت حاجت
باید ازین شافها بآب بر سنگ مالیده و یا بگلاب بمیل در چشم باید کشید **مقاله در بیان حدوث سفیدی در چشم** و این علت عبارت از بیاض رقیق است که بر ظاهر قرنیه ظاهر میشود و
گاهی این بیاض غلیظ نیز میباشد و اکثر حدوث او بعد از قرحه عین میباشد بواسطه طول چشم
پوشیدن و کودکانرا نیز حادث می شود بعد از زمد و آن نیز بسبب انطباق پلک چشم است
و ناگشودن او و ریختن مواد فاسده بچشم و عدم نفوذ اخفا که محلل مواد است و اکثر چنین است
که علاج نمی پذیرد و منقطع الطمع از ابصارات و زوال اثر او مشکل است و بالجمله علاج او تنقیه
بدن و دماغ است بحب ایارج و حب بنفشه و ایارج جالینوس و جلاب هر صباح از گلقند ده درم
و از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته بسه ربع مجموع ادویه چنانکه رسم است ترتیب داده و در آب مناسب
طبخ کرده و بنصف آورده و از کرباس گذرانیده گلقند بآن آمیخته نیم گرم باید خوردن و غذا
نخوداب با شیره مغز تخم معصفر و اکتحال بالکحال جالیه باید و اگر احتیاج بطلی باشد تلیین باید
داد که مناسب مقام باشد و بیاض صبیان را علاج باین شیاف باید کرد که مذکور میگردد و کندر
و عنزروت و صبر سقوطری و لعاب تخم مرو و دم الاخوین و سرمه و انقلیمیا فضه اجزای ادویه
هم برابر مجموع ادویه کوفته و بیخته و بآب خمیر کرده شافها باید ساخت هریک بمقدار جوی و در
سایه خشک کرده و ازین شیاف بر سنگ بآب مالیده بمیل باید کشید و ازین علت سرگین سوسمار
و سرگین کنجشک و سرگین اطفال و زبد البحر و انزروت و شکر هریک از نهار انفع بلیغ دارد
و اگر از هریک جزوی و از بوره ربع جزو گیرند مجموع نیک کوفته و صلایه بلیغ کرده گاه در چشم
صاحب این علت باشند بسیار نافع است و اگر بیاض غلیظ باشد این شیاف که مذکور
میگردد الته او را زایل میکند سکبینج و انشق و زرد چوبه اجزا برابر و زبد البحر و بوره نان که بآن
مراد نمک بازیره است دو جزو و زنگار ربع جزو مجموع ادویه کوفته و بیخته و نیک صلایه کرده بآب
بادیان خمیر کرده شافها باید ساخت هریک بمقدار جوها و در سایه خشک کرده بوقت حاجت بر سنگ
بآب مالیده بمیل باید کشید **مقاله در بیان شعر منقلب که میان عوام الناس موی بانگشته میباشد**
و این از علل خبیثه عسر العلاج چشم است و حدوث این علت از رطوبت کثیره عفنه در اجفان و اشعار

کراد

کراد باینها پلک چشم است و محل رویدن مژگان است و علاج خوردن جلاب هر صباح از گلقند عسلی
ده درم است بآب گرم و غذا نخوداب با شیره مغز تخم معصفر و دارچینی و بعد از آن تنقیه دماغ و
بدن بعد از ظهور نضج بحب قوقایا و ایارج فیقرا و مطبوخاتی که در ایشان سنا و اسطوخودوس باشد
و از غاریقون و ایارج فیقرا از هریک نیم درم بعد از آن اکتحال بالکحال حاره ملطفه مسقطه مثل
روشنایی و شیاف اخضر و باسلیقون و بعد از آن کندن موی زیاده و داغ کردن موضع مو
را بسوزن تفسیده بعد از آن موضع را بخون صفدع و با شیره انجیر و با زهره خارپشت و جدیگ
هر دو برابر کوفته و صلایه بلیغ کرده و بخون کبوتر بچه حل کرده بموضع موی کنده طلا باید کرد و اگر
یک موی باشد یا دو موی باید بدوبق بموهای دیگر چسبانید و این تدبیر معلوم جراح است
و تشمیر وابسته باعمال ایشانست و درین اعمال حذر از حبال کحالین باید کرد زیراکه چشم
عضو شریف لطیف است و باندک اذیت و آسیب معیوب میشود و از علاج ناصح درین علاج
مقام آنست که ارضه که کرمی است از حشرات او را و از سم خر و نوشادر سوخته اجزا برابر
و ببرکه خمیر کرده و بعد از کندن موی باید بران موضع طلا کرد و اگر موی منقلب بسیار باشند
احتیاج بتشمیر است و مراد بتشمیر آنست که پاره از پلک چشم که محل موی منقلب است
بمقراض می برند تا زمینی که این موی در وی می روید باطل شود اما ازین عمل بچشم و حوالی
او گریه می شود و بد نماست اما چشم از اذیت تمام خلاص می شود و بعد ازین باین ادویه
اکتحال باید کرد صدف سوخته و مصطکی و قطران از هریک اجزا برابر کوفته و بیخته و با زاج
اندکی آمیخته و دیگر صلایه کرده در چشم باید کشید اما بهتر همان تشمیر است اگر صاحبش راضی
شود زیراکه بعد از تشمیر هردو جفن بایکدیگر نمی خسپد و بدنماست چنانکه مذکور شد و الا
تا زنان حیوة صبر بر اذیت این علت باید کرد **مقاله در بیان انتشار و ریختن اشعار که مژگان**
و سبب این علت رطوبت حاده است که در اصول مژگان حاصل می شود و غذای او مختلف
این رطوبت حاده میگردد و این رطوبت از مثل خلط صفرا یا سودا است و علامت او حمره
و صلابه در اجفان است و ریختن موی ف گاهی سبب ریختن موی مژگان و بقیه اعضا بواسطه
مقاسات و معارضات امراض حاده میباشد همچنانکه تا تنها حادث میشود و علاج درین مقام تنقیه

سر و دماغ است از رطوبات و مرار زیادتی و بعد از آن خوردن مرطبات و مالیدن روغنهای
کثیر مرطب دماغ مثل روغن بنفشه بادام و روغن کدو و نیلوفر و غذا ماش مقشر و نخود
مقشر با شیره مغز بادام و اگر چنانچه حدوث این علت بسبب مقاساة امراض و کثرت استفراغ
باشد ترک استفراغ باید کرد و اکتحال بلاجوردی زیراکه در علاج این علت بسیار مفید است و
استعمال این دوا که نوشته می شود اجزای آن و ترکیب بیخ نی و دانه خرما و شیخ و دهان
کنور سوخته از همه ادویه مذکوره برابر یکدیگر و اگر از هریک ده درم باشد و سنبل هندی و حب
بلسان از هریک شش درم و سنگ لاجورد بیست درم مجموع ادویه کوفته و بیخته و دیگر در صلایه
مبالغه کرده و با میل در محل مژگان و پلک چشم هر روز مکرر باید کشید و باید که صاحب مرض و
معالج در این علت اهمال ننماید که در اکثر بتقصیر و اهمال در علاج بنا سور منتقل میشود و
منجر باین میشود که منخرین را سوراخ کرده قیح و صدید از جانب بینی می آید و از سوراخ ظاهر
می شود **مقاله در بیان مرض حول که از امراض چشم است** و سبب او تشنج حادث از بردهای دماغ است
که منجذب میشود بدین سبب طبقه صلبه از چشم صاحب حول و حدوث این تشنج و یا بسبب
یبوست مفرطات که بسبب استفراغ کثیره واقع شده است از اخلاط اربعه و رطوبات بدن
و یا بسبب حدوث امراض حاده و مقاسات حرارت قویه سه همچنانکه در مرض قرانیطس که
عبارت از مرض سرسام است واقع می شود و علاج درین مقام ترطیب مزاج دماغ است بأشربه
و اغذیه و رطبه مثل شربت بنفشه و شربت خشخاش و خوردن جلاب از بنفشه پنج درم و نیلوفر
چهار درم و قند سفید و ترنجبین صافی از هریک ده درم مجموع ادویه را در مقداری مناسب با آتش
ملایم جوشیده تا نیمه بماند از کرباس گذرانیده و بعد از آن قند و ترنجبین اضافه کرده بر نهار
باید اختیار کرد و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام و کدوی تر در آتش باید انداخته و سر او در
روغن بنفشه غرق باید کرد و با روغن نیلوفر هم که هم موجود شود و اگر ترطیب اقوا باید هر دو روغن
و روغن کدو نیز و گاهی شیر عورات غرق باید کرد و نطولات مرطبه بر سر باید نهاد مثلاً آبهای
خشخاش رطبه که سابقا در امراض دماغ مذکور شده باید ریخت که مثل بنفشه و نیلوفر و برگ کدو
و برگ بید و امثال آن باشد و یا بسبب این تشنج امتلائی غشه دماغ است از رطوبات و علامتها و علامت

تشنج

تشنج امتلائی است و علاج او خوردن جلاب است از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و از
بادیان نیم کوفته دو درم و از گلقند عسلی قندی ده درم و غذا نخوداب با شیره تخم معصفر و
بعد از ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن و دماغ از اخلاط فاسده بحب ایارج و یا ایارج جالینوس
و ایارج لوغاذیا و مالیدن روغن برسو و از روغنهای حاره محلله مثل روغن بابونه و روغن
شبت و روغن زنبق و امثال این آنچه در مزاج و کیفیت مشابه اینها باشد و گاه حدوث این علت
بسبب آنست که در طفولیت هرچه احتیاط در خواب کردن طفل در گهواره بکرده و بدلسته است و در
شیر دادن بیک جانب خوابانیده این نیز اسباب قویه است در حدوث این علت و علاج درین
مقام تکلیف طفلست بنظر بجانب مخالف جهتی که چشم بآن جانب میل کرده و کج شده
است و صاحبش را حذر از اغذیه مبخره واجب و لازم است و از ادویه حاره مخففه نیز
اجتناب اولی است و اما اگر این علت مولودی باشد که از مادر احوال آمده باشد او را علاجی
مقاله در بیان قمل حادث در مژگان و اشعار تولد قمل که اسبش باشد در اشعار بسبب حرارت
خارجه از طبع است و رطوبت فاسده معفنه که طبیعت او را دفع بجانب اجفان میکند و در
منابت اشعار از این حیوان متکون میشود و علاج او اسهال طبیعت است بحب ایارج و
حب قوقایا و مصطکی و غیره آنچه منقی دماغ است مثل ایارج فیقرا و اکام و ماء العسل و شستن
چشم و اجفان بآب شور و بعد از آن روغن دانه تلخ زرد آلو بران طلا کردن و یا روغن بادام
تلخ و سوتریح طلا کردن و اگر چنانچه ماده قملی بیش باشد مقدار صبر سقوطری نیز درین طلا
مزج باید کرد و یا بوره ارمنی را بر محل حدوث قمل باید باشد زیراکه او باطل کننده قمل است
و یا بسبب بجای که مراد از آن بلور است کوفته و بیخته بر و باید باشد و طلا بزیبق کشته باضاد
نمک باید کرد و اگر آب بحر شود موجود نشود بآن آب خمیر کرده بر اشفار طلا باید کرد و یا بآب
نمک و کحل از چیزهایی که موجب قمل اشیش باشد و یا زرنیخ سرخ کوفته و با مویزج و صمغ عربی
آمیخته بران موضع طلا باید کرد اما محافظت باید کرد که بدرون چشم نرود الا که این معالجه اولی
است و صاحب این علت را سزاوار است که اجتناب از طعام شب نماید و پرهیز از امتلا کند
و حمام بر جوع و خلای معده درآید **مقاله در بیان قروح چشم** و سبب حدوث قرحه در چشم

ماده تیز است و حدوث قروح در سایر طبقات چشم ممکن است اما آنچه از قرحه در عنبیه و قرنیه
و غیره است ظاهر بحسب حس میشود و علامت او دمعه و خاریدن اشک است و درد و جستن
او کانه بر سوزن در ان میخلند و شدت ضربان که مراد از آن جستن رگها و شریانات صدغین است
و علاج درین مقام فصد و حجامت است و پرهیز از گوشت و شرابها و تنقیه دماغ و بدن
بحب بنفشه و یا بحب ایارج فیقرا و خوردن جلاب هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته
سه درم و بنفشه سه درم از قدری آب که مناسب دوا باشند طبخ کرده صافی ساخته با قدری قند
که مناسب باشد شیرین کرده باید خوردن غذا نخود و ماش مقشر و این شربت و غذا وقتی که
حرارت و تب نباشد نیک است و الا اگر حرارت مزاج باشد و سرخی چشم و سر و روی گرم باشد
درین صورت جلاب از عناب ده عدد و بنفشه سه درم و قند سفید و ترنجبین از هر یک ده درم
چنانچه رسم است طبخ کرده و قند و ترنجبین صافی اضافه نموده بر نهار اختیار باید کرد و با خمیر بنفشه
و با ترنجبین صافی از هر یک ده درم با هم آمیخته با آب گرم باید آشامید غذا ماش مقشر با شیره
مغز بادام یا غذا ماء الشعیر با بنفشه و خشخاش و اسهال طبیعت با آب فواکه و یا بمطبوخ دو
و یا بمطبوخ هلیله و با نقیع هلیله و اگر بیخوابی باشد و شدت ضربان درین صورت جلاب از شربت
خشخاش باید خوردن و ترطیب مزاج دماغ بروغنهای رطبه مذکوره سابق باید کرد و غذا
ماش مقشر و کدوی تر باید داد **مقاله در بیان عرق در عین** و سبب او انصباب خلط حار است
که صفراویت در او غالب باشد و یا تراکم و تصاعد بخارات حاره لذاعه است بطبقات چشم
و علاج درین صورت و استعمال شیاف حضض است و ضماد چشم بکاسنی تر کوفته بروغن گل چرب
کرده نیم گرم بر چشم باید نهاد و اگر این علاج کافی باشد و تشویش دور شود فبها و الا علاج بفصد
و حجامت باید کرد و تلیین طبیعت بآب فواکه و یا بمطبوخ فواکه و یا بطبخ هلیله زرده جلاب
درین صورت هر صباح از عناب و آلوی بخارا از هر یک ده عدد و تخم کاسنی سه درم و قند
سفید ده درم و ترنجبین صافی ده درم مجموع ادویه که در قدری آب که مناسب باشد باتش ملایم طبخ
کرده بنصف آورده و از کرباس گذرانیده و قند و ترنجبین آمیخته بر نهار اختیار باید کرد غذا ماش
مقشر و شیره مغز بادام شیرین و کدوی تر و کحل بعد از تنقیه بالکلی که موجب دمع و اشک باشد باید کرد

وبکلی

و کلی که موجب دمع باشد و این مرض را نافع ظلفل و دار فلفل از هر یک یک درم زعفران چهار درم خصیص یک
درم سنبل چهار درم کافور دانگی مجموع ادویه نیک و نرم کوفته و در صلایه کرده مبالغه و بوقت
حاجت بمیل باید کشید و ملازمت حمام باید کرد و اگر این دوا منفعت نرساند تنقیه بحب
ایارج باید کرد و یا بحب نفخ که او را تقویت تبرید سفید و غاریقون کرده باشند و جلاب
درین مقام بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و گلقند قندی ده درم و غذا نخوداب از گوشت
بره و نان میده و از میوه انجیر و انگور رسیده سفید و آنچه از میوه در رطوبت او باشد **مقاله
در بیان حفظ و نگاه داشت چشم از تیرگی و ضعف او** و حافظ چشم را در چند چیز حذر
باید کرد از جماع بافراط و از مستی و بسیار خوردن شراب و جمیع مسکرات و منفخات مثل سیر
و پیاز و آنچه در معده بخارها ماند مثل خوردن کوامیخ و گوشت شور و باقلی و بادنجان و نگاه داشت
چشم از سموم در مواضعی که او باشد و از هوای حار و از هوای سرد بسیار سرد و از غبار
و دخان و از آواز بلند کردن قوی و بسیار کتابت کردن و بسیار گریستن و بیخوابی و گرسنه
و نظر در اشیاء براقه کردن و قراءة خطهای باریک متوسط کردن و از جمله حفظ چشم بروغنی
مناسب چرب کردن است مثل روغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام شیرین و امثال
این و آب سرگرم گاهی بر سر ریختن است و کشیدن روشنایی در چشم و کحل الجواهر بسیار نافع
است و ازین ادویه که مذکور میشود کحلی باید ساخت و کشیدن توتیای هندی و کرمانی از
هر یک پنج درم اقلیمیای فضی و اقلیمیای ذهبی و نحاس محرق زبد البحر سرمه اصفهانی ساذج
عدسی از هر یک ده درم مجموع ادویه نیک کوفته و در صلایه مبالغه کرده و در آب بادیان
چند روز خوابانیده اول بادیان از قدری آب باید جوشید و صافی ساخته ادویه کوفته صلایه
کرده را درین آب سه روز باید نهاد بعد از آن خشک کرده بوقت حاجت بمیل در چشم
باید کشید و اگر یکبار دیگر در آب هلیله مطبوخ یک روز بنهند هنوز قوی تر و بهتر باشد و کحل
الجواهر صغیر که چشم را جلا دهد و تقویت ساز کند و حدت نظر بخشد سرمه اصفهانی هشت
درم مارقشیثا پنج درم اقلیمیای ذهب شسته دوازده درم مروارید ناسفته سه درم لعل نیم درم زعفران
نیم درم ساذج هندی دو درم مشک نیم دانگ اول ادویه را در سنگ سماق با مشک بسته آسیا باید کرد و در

چینی با آب نرم از درشت جدا باید کرد و ته نشین ساخته و بقیه را نیز همین دستور تا همه یکذات شود و آب
از سر بچه باید گذاشت تا خشک شود و باقی ادویه نیک کوفته و بیخته در صلایه و مبالغه کرده دیگر لعل
و مروارید را با هم آمیخته دیگر باید صلایه کرد تا هیچ هبا شود و بوقت حاجت بمیل باید کشید و چشم
صحیح از برای حفظ در هفته یکبار کشیده کفایت است اما چشم ضعیف القوت را در هر دو روز باید
کشید **مقاله در بیان امراض گوش** و از جمله امراض و درد است و سبب وجع در گوش یا سوء
مزاج حاره مادیت و ماده خالی از ین نیست که خون است و علامت او علامت غلبه خون است
و سرخی روی و حرارت در سر و صداع و ثقل و چکیدن اشک از چشم و تخیل اشیای سرخ و علاج
درین مقام فصد از عرق قیفال است و اخراج خون بحسب قوت و طاقت واجب و چکانیدن
در گوش آب برگ بقلة الحمقا و شیره خرفه و آب تراشیده کدوی تر و آب خیار هر کدام که موجود
شود و وقتی باشد با روغن گل و ضمادات بارده کردن مثل برگ کاهو و صندل و گشنیز تر و آب
برگ خرفه و ماء الهندبا که مرادات برگ جوز خزک است و عرق کردن سر بروغنها که بارد باشد مثل
روغن بنفشه و گل و نیلوفر و خشخاش و اگر باد درد و سوزش باشد چکانیدن اندک سفیده تخم مرغ
که با روغن گل او را بر هم زده باشند یا بروغن بنفشه نافع است و با این قطور که نوشته میشود
باید چکانید روغن گل دو درم و سرکه نیم درم و آب غوره تازه نیم درم مجموع نیک بر هم زده باید
چکانید و لحظه صبر باید کرد و بعد از آن دیگر اندکی باید چکانید و همچنین سه نوبت در روزی باید
چکانید و بر حوالی گوش صندلین سفید و سرخ و گلاب طلا باید کرد و با آب گشنیز تر و یا بهر دو
و یا بآب برگ کاهو نیز نیک است و آب برگ بید و آب برگ بنفشه بهار که مراد حی العالم
در کتب طب است و جلاب هر صباح از عناب ده عدد و از بنفشه پنج درم و از قند سفید ده درم
و از ترنجبین ده درم اول مجموع ادویه در قدری آب باتش آهسته طبخ کرده از کرباس گذرانیده
صافی ساخته و قند و ترنجبین صافی اضافه کرده باید خوردن و یا از خمیر بنفشه ده درم و از ترنجبین
صافی ده درم بجای این اختیار باید کرد غذا درین مقام ماش مقشر با شیره مغز بادام و تنقیه بدن
بعد از حصول النضج بمطبوخ فواکه و هلیله زرد و سبب غلبه صفراست و علامت او شدت درد و التهاب است
و خلیدن و سوزش و زردی روی و شدت حرارت ملمس حلاوت است و بسیار عطش و داشتن جانفش هوای سرد

وعلاج

و علاج چکانیدن روغنهای بارده مذکوره در گوش و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و ترنجبین صافی و خیارشنبر
باید کرد و اگر وجع شدید باشد وی طاقت سازد حب افیتمون در روغن گل حل کرده باید چکانید
و این تدبیر تا ضرورت قوی نشود نباید اختیار کرد زیرا که گذشت سابقا که تخدیر اعضای
رئیسه و ذکی الحس حتی الامکان نباید کرد و معرت ان مزوج مبین شده و هر صباح جلاب
درین مقام آب انار پیدانه است که معصور با شیره آن باشد مقدار پانزده مثقال با ترنجبین صافی
و قند سفید از هر یک مقدار ده درم و غذا ماء الشعیر اگر چنانچه تب باشد و حرارت مزاج نباشد
و اگر تب و حرارت مزاج نباشد غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام و یا سبب سوء مزاج از
ماده بارد بلغمی است و علامت او وجع آهسته و عدم سرخی و سوزش در حوالی گوش و ساکن
شدن وجع بکمادات سخنه و تقدم تدبیر آن ماکول و مشروب بارد و رطب و گرانی سر و ترشی
مینجین و بسیار آب دهن و علاج درین مقام خوردن جلاب از بادیان و بادرنجبویه از
هر یک دو درم با گلقند قندی یک ده درم و آب قدری که مناسب باشد طبخ کرده و به نیم آورده
از کرباس گذرانیده گلقند در و آمیخته باید آشامید و غذا نخوداب با شیره تخم معصفر و گوشت
مرغ و یا تیهو و تنقیه دماغ بعد از ظهور نضج بحب ایارج و یا بحب قوقایا و غرغره با ایارج فیقرا
و یا ماء العسل و یا سکنجبین عسلی و چکانیدن روغنهای گرم بالقوه مثل روغن تربت و روغن
قسط و روغن ناردین و روغن زنبق و چکانیدن عصاره مرزنگوش نیم گرم در گوش و این
را از مجربات دانسته اند و از روغن بادام تلخ با آب ترب و اگر وجع مقارن رطوبت سایل
از گوش باشد علاج آن بچکانیدن زهره کلنگ در گوش با روغن بادام و اگر سبب ماده
سوداوی باشد علامات آن علامت سوء المزاج بلغمی است غایتش در جانب سودا
خشکی است در مناخر و دهن و ثقل در سر قلیل است و علاج درین ماده اشربه و اغذیه حاره
رطبه است و تنقیه دماغ بحب اصطمخیقون و حب افیتمون است و مطبوخ افیتمون و
عرق کردن سر بشیر گاو و شیر انسان باشد بهتر است و چکانیدن در گوش روغنهای حاره رطبه
مثل روغن نرگس و روغن بادام شیرین و یا سبب وجع بثره یا ورم حادث در گوش است و علامت
آن شدت وجع و سرخی روی و بسیار سوزش موضع ورم و قلق و اضطراب است و ثقل در سر و جبهه و چکیدن

انگه بظهور ریم وچرک وخونابه از مناخر وحدوث تب وعلاج درین مقام فصد از قیفال است
وتلیین طبیعت بآب فواکه وشیرخشت وبا ترنجبین وبا مطبوخ فواکه وبا مطبوخ هلیله وجلاب
هر صباح از عناب ده عدد واز بنفشه تر یا خشک هرکدام حاضر باشد پنج درم وقند سفید ده
درم چنانکه رسم است ترتیب داده بر نهار اختیار باید کرد غذا ماء الشعیر با شیره تخم خشخاش
وچکانیدن در گوش شاف ابیض با شیر دختر وطلا کردن بر بیخ گوش از نزد که علتی است
مانند لوخ با آب کشنیز تر وصندلین سرخ وسفید وبا آب عنب الثعلب واگر وجع تسکین
نیافت بیهوا والا باین ضماد تضمید باید کرد نیلوفر سه درم بابونه وخطمی وبنفشه وبیخ او از
هر یک پنج درم باقلی وچوکنک (?) کرده از هر یک ده درم مجموع کوفته وبیخته وبآب برگ عنب الثعلب
وروغن بنفشه وآب کشنیز تر خمیر کرده بر موضع وجع باید نهاد وعلیل را از گوشت واز جمیع اغذیه
حاره پرهیز باید فرمود واز جمیع مسخنات حذر باید کرد واین تدبیرات تسکین نیافت پس
باید دانست که ورم وبثره در مقام اجتماع مده وریم است ودرین مقام تدبیر چکانیدن لعاب
مر وحلبه وتخم زغیر است از هر کدام لعاب گرفته باید نیم گرم باید چکانید مفرد یا مجموعه وایضا
اگر شیر دختر که چکانند بهتر باشد وبعد ازین تدبیر باید که فتیله از لته کتان ساخت بعسل آلوده
وبر عنزروت کوفته وبیخته گردانیده در سوراخ گوش باید نهاد تا از ریم وچرک نقا یابد واگر
از ماده غلیظ چیزی باقی ماند اکلیل الملک وبابونه وشبت وبنفشه در قدری آب باید جوشانید
وگوش با وف بخار او باید داشت ودر اثنائه که موجب تسکین وجع است که بسبب او بثره
یا ورم باشد چکانیدن حب افیون با دو به چند بیدستر است بشیر دختر در گوش واگر بسبب
حدوث وحصول تولد کرم باشد در گوش بسبب امتلاء وطول مدت قرحه وعلامت
او خارش شدید است واحساس بحرکه کرم در گوش وظهور او گاهی وخروج او احیانا از
گوش وعلاج درین صورت استعمال ادویه قتاله کرم است واخراج کرم چکانیدن آب شبیح (?)
وآب سعتر بجوش است بسوراخ گوش ویا چکانیدن آب برگ شفتالو یا بوره ارمنی با سرکه نیز
وبا عصاره افسنتین وبا آب شحم حنظل وبعد از تنقیه سوراخ گوش فتیلی که از پشم ساخته شده
باشد ودیگر تعطیس وتحرک (?) عطس بعث با این خشک باین طریق که یک طرف او را بسوراخ گوش می باید نهاد

ودیگر

وسر دیگر را آتش می باید گردانید وقریب بچهار انگشت که نزدیک میشود بگوش رطوبات بواسطه آتش
منجذب بخارج میشود وتعطیس بایست که از ادویه حاره سوراخ بینی بدمند وباین نیز دفع بسیار
از مواد می شود از دماغ **مقاله در بیان علت صمم** وصمم عبارت از کریت وناشنوایی واگر
این علت مولودی باشد او را علاجی نیست وصرف اوقات در علاج او ضایع است ومبتنی
حدوث او در کهن سن ومشایخ را که علاج پذیر نیست مگر بر سبیل ندره وآنچه از صمم اکثر ایشان است
باسبب علت ماده صفراست چنانچه در امراض حاره وحمیات حادث میشود بسبب ترقی
وتصاعد بخارات بدماغ وامتلای منافذ از وی وانسداد طریق صوت بدین سبب واگر
بسبب [illegible] علامت آن تب وسوزش است وعلاج درین مقام خوردن جلاب هر صباح از شربت
بنفشه وترنجبین از هر یک ده درم ویا بنفشه مربی که مراد خمیر اوست ده درم با ترنجبین ده درم
با عناب ده درم با آلوی بخارا ده عدد یا ترنجبین صافی ده درم بر خشت ده درم وغذا ماء الشعیر
اگر تب باشد واگر تب نباشد ماش مقشر با شیره مغز بادام واسهال طبیعت بعد از ظهور
نضج بآب فواکه ویا بمطبوخ او ویا بمطبوخ هلیله که در دستور دارد وهیچ از محموده باشد مقدار
نیم دانگ وبعد از تنقیه تمام آب انار مقصود مطبوخ با پوستش در گوش باید چکانید ویا
اندک روغن گل نیم گرم باید چکانید واگر بسبب گرانی ماده بلغمی غلیظ باشد که بر عصب مفروش
می ریخته باشد که محل شنوایی این عصب است وعلامت آن گرانی سر است وبسیاری خواب
وحکاک ومداومت حواس وظلمه بصر است وعلاج درین صورت خوردن جلاب هر صباح
از بادیان رومی وبادیان از هر یک سه درم وارز گلقند عسلی ده درم مجموع ادویه بر وجهی که
مذکور شده مکررا با آب مناسب ترتیب داده چنانکه رسم است بر نهار باید اختیار کرده وغذا
نخود آب با شیره مغز تخم معصفر واندک فلفل وبوقت ظهور نضج در قاروره تنقیه دماغ بحب
ایارج وحب قوقایا وحب ایارج لوغاذیا وبا حب اصطمیخیقون باید کرد ودر سوراخ گوش
روغن دانه تلخ زردالو باید چکانید وروغن بادام تلخ نیز نافع است همچنین روغن سداب
وروغن زنبق ویا روغن شحم حنظل ویا آب مرزنجوش با اندکی بوره کلنک یا از خردل که تخم خردل
باشد ویا انجیر خشک بنمک بهم کوفته فتیله ساخته در سوراخ گوش باید نهاد وگاهی بسبب گرانی سده حادث

در صماخ است واین سده بسیار است که بواسطه اجتماع وسخ است وبواسطه مکث وطول زمان گاه باشد
که منجر بسر میشود وگاه آنرا ادراک بحس بصره می توان کرد تا هر جاه که گوش را به محاذات آفتاب
دارند ومثل آلتی که آنرا کلکین وامثال نیز گویند توان گرفت باری درین صورت علاج هر حیله که
میسر باشد اخراج آن سده است ودر ساختن آن وسخ دیگر بتدبیر در اخراج چکانیدن شیر و
روغن بادام است که موجب لین آن سده می شود وگاهی بسبب در حدوث گری سقوط وضربه
می باشد که عصب مفروش را هنگی وپستی حاصل شده است وآلت شنوایی که آن عصب مفروش است
معیوب شده واین قسم را نیز علاجی نیست وگاهی سبب در حدوث گری حصول یبوست وافره
است مر دماغ را وعلامت این سبب حصول وجه وعینان است وبعد روغن آنها وباریک شدن
بینی وحدوث او البته بعد از بیخوابی بسیار ویا گرسنگی بسیار ویا هر دو می باشد وعلاج درین مقام
ترطیب مزاج دماغ است بعرق کردن سر بشیر ونهادن نطولات رطبه وچکانیدن روغنهای مرطب
مذکوره سابقا در گوش مثل روغن بنفشه وروغن کدو وآنچه بآنها ماند وغذا نیز از اطعمه رطبه
مثل باجه وکدوی تر وماش مقشر وامثال اینها **مقاله در بیان علت دوی وطنین**
ومراد بطنین ودوی صوتیست که انسان در نفس خود احساس وادراک میکند ودر خارج
از دماغ وجودی ندارد واین علت اگر بسیار زور آورد منجر بامراض مهلکه می شود وبسبب
او ریاح غلیظ است که از فضول غلیظه که در سر ودماغ است حاصل شده وعلامت او ثقل
وتمدد است ودوام طنین وعلاج خوردن جلابست هر صباح از بادیان رومی وبادیان از
هر یک سه درم وبیخ سوسن تراشیده نیم کوفته چهار درم وگلقند عسلی ده درم مجموع ادویه با آب
مناسب چنانچه عادت ورسم است ترتیب داده گلقند با آن ضم کرده نیم گرم بر نهار باید اختیار
کرد وغذا نخود آب وبادیان رومی ودارچینی باید انداخت واندکی زعفران وخونچیان (?)
مضعف معده ومنیت جا لغه (?) ... وبعد از تنقیه دماغ بحب ایارج وحب اصطمیخیقون
وغرغره بماء العسل با ایارج فیقرا وچکانیدن در گوش روغن سوسن وروغن قسط ویا آب
ترب وجندبیدستر ویا جاوشیر ویا شونیز که سیاه دانه است وبر سر ابخارات اینهای خایش حاره
مطبوخه در شکنی مثل بابونه وشبت واکلیل الملک وقیصوم وشیح ومرزنجوش وورق غار وورق ترب وبابونه

سبلبه

سایله مقدار یک درم با روغن چیزی آمیخته باید چکانید ویا با روغن قسط از هر کدام که موجود شود
سه درم در دو میوه سایله حل کرده باید چکانید وملازمت حمام درین مرض نافع است وگاه
حدوث این علت بواسطه شدت یبوست وخلای معده است وعلامت او آنست که در
گرسنگی اشتداد می یابد وبوقت سیری ساکن میشود وعلاج درین مقام ترطیب مزاج دماغ است
بر یختن آب نیم گرم بر سر وسر را غرق کردن در شیر وچکانیدن روغن گل با سرکه بر هم زده ویا با
روغن بنفشه وخوردن اغذیه واطعمه مرتبه زود هضم وبسیار نده ومداومت ومواظبت حمام نموده
وگاه حدوث این علت از ضعف قوه سامعه است چنانکه ناقهان را عارض میشود وعلاج درین
مقام خوردن جلاب از شربت تفاح است ویا شربت اترج ویا شربت سیب ترش از
هر کدام که موجود شود ده درم در قدر آب که ملایم باشد وغذا درین مقام ماء اللحوم است و
تقویه دماغ وسر به بویهای خوش مقوی دماغ وچکانیدن روغن گل در گوش واشیائی که در
علت نافع باشد واز گرانی گوش نیز شحم حنظل یک درم بوره نان که مراد نمک است نیم درم
جندبیدستر وزراوند مدحرج از هر یک یک مثقال عصاره افسنتین وقسط مر وفربیون از هر یک
دانگی مجموع ادویه کوفته وبیخته وبزهره گاو خمیر کرده شافها باید ساخت بمقدار جو ودر سایه
خشک کرده بوقت حاجت بآب برگ مالیده برابر عدسی را در سوراخ گوش باید چکانید
واگر با روغن بادام تلخ چکانند بهتر باشد **مقاله در بیان حفظ گوش از آفات** ودر حفظ گوش
واجبست که حذر از اطعمه واغذیه غلیظ بارده ویا حاره نموده کند واز ریاح شدیده واصوات
قویه مثل طبل ونقاره وصنج وآنچه بدینها ماند اجتناب نماید ودر هر سال تنقیه معده ودماغ بحبوب
وایارجات کند واخراج وسخ که موجب سده ومانع از شنیدن است با آلاتی که از برای
همین کار متعین شده است مثل گوش کاوک که متعارف بین الناس است وآن آلت می باید که
مجلا باشد واز طلا یا نقره ولیست ومی باید که سرما که بگوش ارسال می یابند نیز نباشد که
از آن الم قوی بگوش نرسد وگاهی در گوش روغن زنبق وشیرین باید چکانید وگاهی آب
گرم واگر در شب روغنهای مذکوره چکانند وصباح بآب گرم واز جنه ویا کاغذ فتیله محکم
تر ساخته بگوش فرستد ووسخ را پاک سازند وبر دوام بسیاری از وسخ پاک می شود وطریق شنوایی

مفتوح میگردد و میباید که درباب اخراج و شیح از گوش عجال و تعجیل واقع نشود که بطول زمان و مدت ایام و شیح بواسطه حرارت طابعی منحل میشود و آن زمان اخراج آن در کمال صعوبت است **مقاله در بیان دخول آب و هوام در گوش** و علامت دخول هوام و کرم ها در گوش آنست که گاهی در گوش حرکت میکند و گاه ساکن است و علاج آن قتل کشتن کرم است بادویه قاتله و اخراج آن بادویه مخرجه مثل قنبیل و شیح و قسط و آب برگ شفتالو و امثال اینها از آنچه مخرج و قاتل کرم است و نیز باید که سرکه از جهت دخول هوام تدبیر نیکوست و صبر سقوطری در آب حل کرده در گوش چند قطره متعاقب چکانیدن و با عصاره افسنتین چکانیدن و عصاره برگ کرنب نافع است و عصاره باقلا و قونیج و طبیخ شحم حنظل و چکانیدن زهره بز نیز گفته اند و اما علامت دخول آب در گوش و انجا محکم شدن آن آنست که اکثر بواسطه شنا و رکاب کردن و غوطه خوردن در آب واقع میشود و اگر این سبب مقدم بوده باشد بتدبیر آن اهتمام باید کرد و گاه بسبب دخول حمام و ریختن آب بسیار بر سر است و علاج آن جهل است و مراد بجهل آنست که کف دست بر گوش باید نهاد و یک پای خود برداشته بالا باید جست و این در میان ناس متعارف است که بعد از غوطه خوردن در آب و بیرون آمدن از آب بتوهم دخول آب در گوش چنین میکنند و این را اطبا محل نامیده اند و این فعل موجب خروج آب از گوش است و اگر باین تدبیر بیرون نیاید باید نایچه چوب بادبان را یک سر آن را به پنبه پیچیده در گوش نهاد و جانب دیگر را چرب کرده باید در گیرانند و همین که حرارت آتش بر پنبه واصل میشود جذب آب میکند و یا باید که فتیله از پنبه در گوش آغشته ساخته و این عمل مرات و کرات باید کرد و مقصود اینست که پنبه موجب تنشف و خشک ساختن آبست و تنقیح سوراخ گوش و اگر آب گرم در گوش درآمده باشد چکانیدن روغن نیم گرم بگوش مناسبست و یا روغن بنفشه نیم گرم **مقاله در بیان امراض انف** و یکی از فقدان رایحه است و این را خشم میخوانند و سبب او اجتماع خلط غلیظ است در بطن دماغ که موجب سده مجرای دماغی است و مستعد در بین دو محل شده و سزاوار در علاج آنست که اول از بادیان سه درم و از قند سفید ده درم اول بادیان در یک پیاله آب با آتش ملایم باید جوشید تا نیم بماند از کرباس گذرانده صاف ساخته قند آمیخته نیم گرم ناشتا باید خوردن و غذا

نخود آب

نخود آب با شیره مغز بادام و یا مغز تخم معصفر و بتلیین طبیعت بعد از ظهور نضج در قاروره بحسب اقتضا و بعد از تنقیه تمام استعمال معطسات باید کرد مثل کندش و سیاه دانه و فلفل و مشک و داروی که درین علت نافع بلیغ دارد و جالینوس معتبر داشته است سیاه دانه را نیک کوفته و بیخته و در صلایه مالوکرده تا همچو هبا شود و در روغن زیت یا کنجد حل کرده و مریض را باید فرمود که دهن خود را پر آب سازد و سر را نیک بجانب قفا کج کند و ازین داروی معمول با روغن بر بینی او باید دردمید تا عطسه دهد و این عمل سه بار باید کرد و این فعل برای آنست که اگر ماده راه بوئیدن را مسدود ساخته باشد از آن راه برخیزد و این عمل را در صباح باید کرد و اگر بواسطه این فعل در خیشوم درد و سوختگی حادث شود مثل روغن بنفشه یا کل و یا روغن کدو باید چکانید و دخان زیت در علت خشم موجب تقیح طریق شام است و بینی بخاراتی که در و حک خوشبوده باشد داشتن نیز درین علة بسیار نافع است و اگر سبب حدوث علت خشم خلط غلیظ باشد که در ثقبه استخوان که مشابه حلمتی ثدیست و محل بوئیدن اشیا اوست و منحصر شده و استوار شده و علاج آن بنطولات ملطفه و استعمال ادویه مقطع باید کرد مثل سیاه دانه کوفته و بیخته مثل غبار و آب حنظل و یا با آب مرزنجوش و آب قونیج و ابوال شتر **مقاله در بیان حدوث و حصول بوی بد در بینی** و سبب او با حدوث عفونت اخلاط است در مصفات که آن عبارت از محل وصول روایح است بشامه و علاج آن خوردن جلابست هر صباح از عناب ده عدد و آلوی بخاری بیست عدد و قند سفید ده درم اول آلو با عناب در دو پیاله آب با آتش ملایم طبخ باید کرد تا یک پیاله بماند از کرباس گذرانده و قند آمیخته نیم گرم باید خوردن و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام و تلیین طبیعت باب فواکه و یا بمطبوخ فواکه و بنقیع مشمش که مراد از آن زرد آلوی خشک است درین مقام غرغره با سکنجبین یا خردل کوفته اول یا قاشق سکنجبین در دو سه قاشق آب باید آمیخته و نیک بر هم زده تخم ترب کوفته در او انداخته بر هم زده به دفعه غرغره باید کرد چنانکه رسم است و در بینی قونیج کوفته و یا بادروج کوفته باید دمید و بینی را هر صباح بمطبوخ قونیج باید شست و یا بوال شتر و یا مرمکی در آب حل کرده در بینی باید چکانید **مقاله در بیان بواسیر حادث در بینی**

وحدوث بواسیر بینی یا مولود بست و این قسم با علاج نیست و یا بسبب سده حادث در بینی است و این سده گوشتی است که در منخرین روئیده است و این را بواسیر انفی مینامند و بسبب این سده مقصبه بینی ممتلی میشود و این موجب ضیق مجراست و علاج او فصد است و حجامت و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و یا بمطبوخ هلیله و جلاب هر صباح از عناب ده عدد و قند ده درم اول عناب در یک پیاله آب با آتش ملایم باید جوشید تا نیم بماند از کرباس گذرانده قند اضافه کرده نیم گرم بر نهار آشامیده غذا ماش مقشر بشیره مغز بادام و اگر قیح و صدید که مراد چرک و ریم آمیخته است از بینی سایل باشد فتیله مرهم زنگار را آلوده کرده باید نهاد اما در استعمال ادویه حاره بسی بقرب دماغ خطرات و اگر این تدبیر نیز واقع نشود او نیست مگر بعد از یاس و از جمله چیزها که بتدریج و مداومت مزیل بواسیر انف است و اذیت بسیار نرساند و موجب وجع و الم نیست این دواست پوست انار ترش قدری باید گرفت و او را نیک سحق و صلایه کرده و قدری آب در و باید چکانید تا مثل مرهم شود و فتیله درازی باو آلوده کرده در بینی باید فرستاد و این عمل در اکثر اوقات شب بهترست که فراغت از خلق هست و زاج در جلد نیز کوفته و صلایه کرده و فتیله بآن آلوده کرده در سوراخ بینی فرستادن نیز از مجربات است و اگر باین تدابیر و علاجات دور نشود علاج آن قطع و تراشیدن بآلات حدیده است **مقاله در بیان حدوث قروح و ریشها که در بینی شود** و سبب در حدوث این ریشهای در بینی انصباب موادات از دماغ بمواضع حدوث این قروح و بتحلیل رفتن اجزای لطیفه و منجمد شدن اجزای غلیظ او و این فعل موجب قرحه است و اگر قرحه رطبات باین معنی که از او رطوبات عفنی مثل چرک و قیح سایل است علاج فصد قیفال است و حجامت ساقین و اخراج خون و تنقیه دماغ بحب بنفشه و بمطبوخ فواکه و استعمال مرهمی که در و اسفیداج که مراد سفیده قلعی است باشد و مردار سنگ و جفت نوره و خاکستر سرب مجموعه در ده مثقال روغن کنجد و سه مثقال موم اول موم را در روغن باید گداخت و نیم سرد ساخته ادویه مذکور کوفته و بیخته درین موم و روغن انداخته مدتی با دون بسیار باید مالید تا نیک خلط شود و باید برداشت و ازین مرهم فتیله از پنبه ساخته و بر و مالیده بسوراخ بینی فرستاده هر روز دو بار یا سه بار باین

طریق

طریق مداومت باید کرد و اگر قرحه حادث در بینی خشک باشد هر صباح جلاب از شربت بنفشه و شیرخشت صافی از هر یک ده درم با آب گرم مقدار مناسب باید آمیخت خوردن غذا ماش مقشر و نخود مقشر و در بینی از روغن بنفشه ده مثقال و موم صافی دو مثقال و لعاب دانه بهی نیم قاشق اول موم در روغن مذکور باید گداخت و نیک بر هم زده فتیله بآن آلوده بر موضع ماؤف باید نهاد و این موم روغنی است نافع از برای قرحه خشک که در بینی حادث میشود و اگر این قرحه قدیم شده باشد و به ناصور انجامیده هر روز بینی را بآبی که در و سرکه آمیخته باشد باید شست و نیک پاک کرده اندکی زرنیخ ابیض کوفته و بیخته بر بینی باید دمید و یا بدل این تخم ترتیزک و یا فلفل کوفته و بیخته باید دمید **مقاله در بیان رعاف که امراض بینی است** و این مرضی است که در بعضی امراض و بحرانات و اگر بوقت واقع نشود بسیار خوف است و مراد برعاف مفهوم الرادقین خون است از بینی و اما در حدوث خود این مرض قوی است اگر زود تسکین نیابد زیراکه در لحظه هلاک میکند و حدوث رعاف یا بسبب بحرانست که طبیعت دفع مواد موذی موجب مرض میکند و علامت او آنست که اکثر بعد از حدوث حمیات حاده حادث میشود که از حمی دمویه یا صفراوی و در روز بحرانی اکثر الوقوع است و چنین رعافی را قطعش و تسکینش او مجوز نیست مگر آنکه ضعف غالب شود و خوف از تلف مریض است و یا مخیف ابدان باشد آن زمان تعجیل در امساک و حبس آن باید کرد و اگر حدوث رعاف بسبب دیگر باشد مثل حدت خون و زیادتی مقدار و طغیان او و آنکه بسبب حدت خون و زیادتی مقدار و طغیان او علامت او آنست که رقیق است و کم میاید و علاج او خوردن جلابست هر صباح از عناب ده عدد و از سکنجبین ساده ده درم و از شربت سیب یا گلاب اول عناب در مقدار آب باید جوشید تا مهرا شود و از کرباس گذرانده با شربت سکنجبین خلط کرده سرد ساخته باید داد و اگر شربت سیب است از شربت سیب ده درم و از گلاب دو قاشق یا بیشتر شربت کرده باید داد و غذا درین مقام آش زرک و نخود مقشر و یا ماش مقشر و یا آش سماق باید داد و اگر قبض باشد از تمر هندی و آلو باید داد و در آش نخود است و یا ماش و یا هر دو و آب سرد بر سر صاحب رعاف باید ریخت که در تسکین بسیار ممد است

ودر بینی صاحب این علة آب سرد و آب گشنیز که در وی مثل برف و یخ باشد و بسیار سرد باشد باید چکانید و اطراف صاحب رعاف را باید بست که موجب جذب ماده است بموضع الم که خلاف
بینی باشد و مراد باطراف دست و پاست و محل بستن آن بازوست از دست و ران است
از پا و چنان باید بست که محل بستن بدرد آید و حدوث ورم حصه نیز درین مرض بسیار مجرب
و خانه عنکبوت با سیاهی که نوشته می شود آغشته کردن و از غبار آسیا قدری برده باشند
در سوراخ بینی باید فرستاد و شاخ سوخته و نرم کوفته کوزن را که پنبه یا لته تا بآن آلوده کرده
به سوراخ بینی نهند بسیار نافع است و گاه خورده آب گشنیز و رنگ سرکه بر پیشانی طلا کردن
نیز بسیار مفیداست و سرگین خر افشرده آب آن در بینی چکانیدن نیز بسیار مجربست و اگر
باینها نشود اگر چنانچه از سوراخ جانب راست می آید و بسیار می آید که دوی حجامت در جانب راست
در میان مایل بجانب پست جگر باید نهاد و جذب کرد و اگر از سوراخ چپ می آید که دور امایل
بجانب سپرز باید نهاد و جذب کرد و اگر از هر دو سوراخ می آید که در میان راست معده باید
نهاد و جذب باید کرد اما درین جذب تا باید بریدن و مراد همین جذب بجانب مخالف است
و بس از ادویه که درین علت نافع است ماروی خام است زیرا که خام بخفیف بیشتر است و شیب
بجای کوزاک بلور است و اثر اک آنرا اجف نامش می مانند و گلنار و نشاسته و صمغ عربی اجزا
برابر نرم کوفته و بیخته باید در بینی باید دمید و یا همین ادویه بر فتیله که در سیاهی آغشته کرده باید
باشند بسوراخ بینی فرو باید برد و یا کاغذ سوخته روغ سوخته که آنرا کرباسه می نامند بر بینی
باید نهاد و یا کندر و یا خون سیاوشان و انزروت بنگ کوفته و بیخته بسوراخ بینی باید دمید و
دمیدن کهربا بسد سوخته بر بینی همین خاصیت دارد و ترکیب دیگر گل سرخ و کهربا و گلنار
و مازو اجزا برابر کوفته و بیخته باید دمیدن و خطمی در سرکه تنک برهم زدن که لعاب دهد و بر
سر مالیدن بسیار منفعت دارد و نشستن در آب و رفتن خون بینی بکند و خوردن آب بغایت سرد و در آب
سرد نشستن و غوطه خوردن بسیار نافع و رعافی که بسبب آن بسیاری خون باشد در دماغ و بدن
و علامت آن بسیار آمدن است و علاج آن فصد است از قیفال و نهادن محجمه بر کاهل مایل بجانبی
که از آن جانب خون می رود و چند بار محجمه باید نهاد و جذب کرده و خون بیرون بکیرد چنانکه مذکور شد که

که درین مقام مقصود جذب بلا اخراج است و می باید که جذب قوی باشد و مکرر و خوردن دوغ ترش
با آب سرد بسیار نافع است و هر گاه که رعاف تسکین باین تدبیرات نیابد آنچه مغلظ خون باشد
از اشربه و اغذیه تنفیر و اهمال نباید کرد اگر اغذیه مثل آش عدس که فائق از آب سماق و یا
غوره و جمیع چیزها که در وی قبض است و از اشربه مثل شربت انار و شربت زرک و شربت
بهی با برف و امثال این و سرکه و گل ارمنی و از عدس آماله کرده بر سر مالیدن نیز نافع است
و بر نرم بوم بسرکه آلوده کرده در سوراخ بینی باید نهاد و بو کردن افیون از مخدرات بر تسکین
است اما خوردن افیون و درین مقام مخاطره است و اگر باین تدابیر تسکین نیابد بر موضع
رعاف را باید تراشید و زاج سفید گداخته باید گرفت که بعطوط شب کارد باشد و گذاشت
تا خشک شود و اگر در زاج قدری سرکه با آب مخلوط باشد بهتر و اما رعافی که بسبب گزیدن افعی
یا جانور زهرداری که باشد آنرا علاجی نیست و خلاصی از آن مشکل است **مقاله در بیان
امراض لسان** و از جمله امراض زبان ورم است و ورم زبان یا مادیست و یا ماده خالی از وی
نیست که دمویست یا صفراوی و یا بلغمی است و یا سوداوی و اگر ماده دمویست علامت
آن سرخی زبانست و سوختن او و قلت سیلان لعاب از زبان و دهن و علاج درین مقام
فصد قیفال است و اخراج خون بقدر قوت و واجب و حاجت و تلیین طبیعت بحقنه و اگر
نتواند چیزی آشامید و اگر نتواند بمطبوخ فواکه با ترنجبین و تمر هندی و خیار شنبر از هر کدام
پنج مثقال درین مطبوخ حل کرده صافی ساخته بر ناهار بخورد و یا در آب آلوی خشک که تر کرده باشند
و جلاب از عناب ده عدد و بنفشه ده مثقال و قند هفت مثقال اول عناب و بنفشه در قدری
آب که غمار باشد جوشند و به نیم آورده و از کرباس گذرانیده صافی ساخته قند آمیخته
نیم گرم باید داد و غذا ماء الشعیر باید داد و اگر سبب صفرا باشد علامت آن خرخشی زبان
و تیره است که مراد دمیدن چیزهاست بر روی زبان و بسیاری وجع و الم و سوختن و عطش
و زردی رنگ زبان و علاج درین مقام خوردن جلاب هر صباح از تمر هندی ده درم و آلوی
بخارا ده عدد و عناب ده عدد مجموع ترتیب داده و طبخ کرده بر و جهی که رسم است باید اختیار
کرد و غذا ماء الشعیر و فتق ات اما درین مقصود با تخم و یا آب خیار و هندوانه بجای شربت باید داد

و تلیین طبیعت باین ادویه باید کرد سنای مکی هفت درم آلوی بخاری و عناب و سپستان از
هر یک ده عدد بنفشه تر و یا خشک و یا نیلوفر و یا تخم کاسنی از هر یک سه درم که دو مثقال است
و پوست هلیله زرد هفت درم و تمر هندی پانزده درم و برگ گل سرخ پنج درم و عنب الثعلب
چهار درم و ترنجبین و شیر خشت از هر یک پانزده درم و یا از خیار شنبر بجای شیر خشت و ترنجبین بیست
درم و یا حقنه اگر علیل قادر بر آشامیدن نباشد باین ادویه باید کرد سنای مکی پنج درم بنفشه
و تخم کاسنی از هر یک درم عناب و سپستان از هر یک بیست عدد سبوس گندم و خطمی و جو نیم کوفته
کرده از هر یک یک کف دست مجموع در سه رطل آب باید با آتش ملایم جوشید تا دو رطل بماند از
کرباس گذرانیده و فلوس خیار شنبر و شکر سفید از هر یک پانزده درم در وی حل کرده دیگر از
به و بزر موی گذرانیده ده درم روغن کنجد ده درم آنگاه ده درم ترنجبین صافی و از نمک
طعام و بوره ارمنی از هر یک بمقدار نیم درم آمیخته بمدد خفه نیم گرم بوقت تابستان صباح
یا بیگاه بوقت زمستان نیم روز باید حقنه کرد اما بیش از حقنه شربتی یا شوربای تعلیل
باید داد درین هر دو نوع که ماده دموی و صفراویست غرغره و مضمضه برب شاه توت باید
کرد و یا غرغره و مضمضه با آب انار بن باید کرد و یا با آب سماق و یا عناب بیست عدد و عدس
ده درم و عنب الثعلب ده درم در قدری آب که مناسب ادویه باشد طبخ کرده از کرباس
گذرانیده و آب گشنیز تر تا آمیخته باید مضمضه کرد و اگر سبب ورم زبان ماده بلغمی باشد
علامت آن بسیاری سیلان لعاب دهن است و سفیدی رنگ زبان و قلت عطش
و قلت وجع و علاج درین مقام خوردن جلاب هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته
سه درم و قند سفید ده درم اول بیخ سوسن در قدری آب باید جوشید تا به نیم آید و از کرباس
گذرانیده و صافی ساخته قند آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا درین مقام مزوره نخود آب با زیره
مغز بادام و تنقیه بدن اگر ممکن باشد بحب ایارج و یا بحقنه نهاده و مضمضه بجا عسل مطبوخ
که در وی از اصول و برور حاره باشد مثل پوست بیخ بادیان و بادیان رومی و زوفا و بیخ کبر و پوست
بیخ کرفس و امثال این و یا غرغره بآبی که در وی انجیر و شبت طبخ کرده باشند و لعاب تخم زغیر نیز در آن
باشد و مالیدن زبان بعسل و صعتر و قویج و هر چیز که موجب سیلان آب و لعاب دهن شود آن مالیدن زبان

نافع ورم است و اگر سبب ورم ماده سوداوی باشد و علامت آن قلت آب دهن است و خشکی
زبان و سیاه و سوداوی آن و علاج درین مقام خوردن جلاب از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه
درم و قند سفید ده درم بیخ سوسن اول در قدری آب که مناسب باشد باید با آتش ملایم طبخ
کرده به نیم آورده از کرباس گذرانیده صافی ساخته قند آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا
نخود آب با شیره مغز بادام و پرهیز از اغذیه و اطعمه باید کرد که مولد سودا باشد و تلیین طبیعت
بعد از ظهور نضج در قاروره بحب افتیمون و مطبوخ افتیمون باید کرد و مضمضه بشیره و یا بشیر
باید کرد یا روغن بنفشه و یا روغن کدوی آمیخته و یا با آب جوشیده انجیر و لعاب زغیر و با لعاب
حلبه و زبان را به پیه بط و یا به مرغ و یا اندک روغن سوسن و یا روغن کنجد باید مالید و مضمضه با آب
بادیان جوشیده و اندک فلوس خیار شنبر باید کرد و گاهی سبب ورم زبان خوردن ادویه سمیه است
و درین صورت علاج آن علاج سم است **مقاله در بیان علت قلاع که از امراض دهن است**
و مراد بقلاع دمیدن دهن و زبان است و سبب آن و علامت آن سرخی زبان و بیخ دهان است
با حرارت و علاج آن خوردن جلاب هر صباح از آب انار بن مقصود یا تخم آن است بمقدار
سه وقیه که قیاسا بیست و یکمثقال باشد با قند سفید و ترنجبین از هر یک ده درم آمیخته باید
آشامید تا موجب لین طبیعت نیز باشد و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام و یا آلوی کوهی
و اندک قند و تمر هندی و تلیین طبیعت با آب فواکه و نقیع زرد آلوی خشک که مراد تر کرده او است
و یا مطبوخ فواکه و اخراج خون بفصد و حجامت اگر ضعف در مزاج نباشد و مانعی از سن و غیر
ذلک نباشد و فصد و قتی که صبی و طفل نباشد زیرا که پیش از بلوغ فصد مجوز نیست و هر صباح
سه بار با پنجشنبه دهن با سرکه و گلاب باید شست و قدری روغن گل نیز درین آب باید آمیخت
و از گل سرخ و سماق و گلنار ادویه برابر یکدیگر نیک کوفته در دهن قدر قدر نگاه باید داشت
و اگر قدری طباشیر و ارد عدس بوقت سوزاک باین ادویه آمیزند صواب باشد و ترکیب دیگر از
آزمودهات نافع مجرب خنک و گل سرخ و سماق و فوفل و طباشیر و گلنار اجزا برابر و اندک
کافور بوقت شدة سوزاک آمیخته نیک کوفته و بیخته در دهن پاشیده نگاه باید داشت و دیگری گل
سرخ و سماق و گلنار و نشاسته و تخم خرفه و تخم کاهو و صندل سفید و سرخ و طباشیر و فوفل از هر یک ده درم

وکافور سپید اندک مجموع ادویه کوفته و بیخته و بر زبان و دهن پاشیده نگاه باید داشت و بعد از آن
مضمضه بگلاب و سرکه و اندک روغن باید کرد و اگر قلاع کودکان را باشد برگ گاوزبان سوخته
و یا آرد عدس پاشیدن نافع است و تخم خرفه با نبات قند پیشا بر زبان مالیدن با گلاب نیکوست
درین علت و اگر سبب حدوث قلاع رطوبات بلغمی مالح است و علامت آن بیاض لون
زبانست و عدم عطش و قلت درد و الم و علاج درین صورت خوردن جلاب هر صباح از گلقند
قندی ده درم و بادیان نیم کوفته سه درم اول بادیان را در قدری آب بروجهی که رسم و عادت
جوشیده و بعد از آن آورده و گلقند آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا نخوداب با زیره مغز بادام تنقیه
دماغ بعد از ظهور نضج بحب ایارج و یا بحب صبر و یا مطبوخ تربد و غرغره بآبهای که در آن عاقرقرحا
و شبت و نانخواه جوشیده باشند باید کرد و مضمضه بآبی که درو مامیران چینی و اندک سرکه جوشیده باشند
باید کرد و اگر درین اثنا قدری تخم ترب نیم کوفته و عاقرقرحا نیز جوشند بهتر باشد و یا آبی که در
ورق زیتون و مرزنجوش و اکلیل الملک و برنجاسف جوشیده باشند و در و لعاب تخم رغیم با آب
و اگر حدوث ورم از ماده غلیظ سوداویه باشد و علامتش سواد زبانست و کربوی و خشونت
و سوزش و خشکی آن و قلت آب دهن و لعاب و علاج درین مقام تنقیه دماغ بحب افتیمون و
مطبوخ او باید کرد و بر زبان شحم بط و مغز ساق گاو و روغن بنفشه و روغن بادام طلا
باید کرد و در ابتدا مضمضه بآبی که درو انجیر خشک و شبت و اکلیل الملک و بابونه جوشیده
باشد باید کرد و اگر بثرات و قروح سیاه شود و از و رایحه کریهه بمشام رسد زاج و قلقطار
که مراد زاج سرخست و قونج و گلنار و گل سرخ و سماق و شب یمانی که مراد بآن زاج بلور است
اجزا برابر کوفته و بیخته باید بر دهن و سیاه و زبان پاشید و دهن بسرکه و گلاب باید شست
و اگر اهل که میوه سرو کوهی است درین آب جوشیده مضمضه کنند بهتر باشد **مقاله در بیان امراض
حلق** و از جمله امراض سقوط لهات است و مراد بسقوط افتادن آویزه ایست که لحم زاید
بر سر حلق از جانب بالا و در جانب نصب دو زاید و دیگریست لحمی که آنرا لوزتین خوانند و سبب
سقوط لهاة و حنک که مراد بآن سقف دهن است انصباب خلط حار حاده است درین عضو که اورا الهاة
گویند و علامت آن حمرت لهاتست و سوزش آن و وجع و الم شدید و عطش مفرط و علاج فصد و حجامت است

و اسهال طبیعت بآب فواکه و یا بمطبوخ آن و مضمضه بآبی که درو برگ مورد و گل سرخ جوشیده باشند
و غرغره بگلاب و سرکه درین علت نافع است و دمیدن گلنار و نوشادر و سماق برابر بسیار نافع
و غرغره برب شاه توت نیز نافع است و غرغره بآب مرزنجوش نیز همین خاصیت دارد و دوای
که نافع باشد در محل لهات پاشیدن نافع است اجزا و ترکیب آن سماق و گل سرخ و گلنار
و مازو و کشنیز خشک و فوفل اجزا برابر کوفته و بیخته و گاه سبب حدوث این علت انصباب
خلط غلیظ بلغمی است در حنک و لهاة و علامت آن بیاض لون است و عدم وجع و سوزش
و بسیاری آب دهن و حلق و سستی زبان و گرانی آن و علاج آن تلیین طبیعت است بمطبوخ تربد و یا حب
ایارج و مضمضه و غرغره بعاقرقرحا و ابکامه و یا تخم سرشف و بادیان و شبت جوشیده در ماء العسل
غرغره باید کرد و یا بمطبوخ انجیر **مقاله در بیان علت بخر** که آن عبارت از رایحه ناخوش دهن است
و بوی بد آن و سبب حدوث آن گاهی حرارت معده است و علامت آن تخفیف آن و
یا عدم آنست بوقت خوردن غذای رطب و یا خوردن طعام بسیار و علاج درین مقام تسکین
و تلطیف حرارت معده است بخوردن آب انارین با قند سفید و ترنجبین و یا تمر هندی با قند
و ترنجبین و یا خوردن آب خیار با قند و یا خوردن آب هندوانه با قند و ترنجبین
و مقصود از الحاق ترنجبین با قند مزید لین طبیعت است و یا آب زردآلوی خشک
تر کرده و یا سکنجبین ساده ده درم و تالتان چو سه درم با سه قاشق آب سرد خوردن
و غذا آشی که بآب انار ترش و یا بآب لیمو و یا آب غوره با زرک پخته باشند و در آن
گوشت مرغ باشد و باید که صاحب این علت که سببش حرارت معده است مبادرت بخوردن
طعام کند و معده را خالی نگذارد و مداومت بخوردن آب زردآلوی خشک کرده تر کنند که درین
علت قوی نافع است و اما اگر معده را قوت بکمال نباشد پس توقف درین علاج باید
کرد از تکرار زیرا که از تکرار خوردن آب زردآلو معده از کار میرود زیرا که مضعف معده است
و نگاه داشتن این حب که نوشته میشود از دهن هر شب و روز سعد و اذخر و سنبل و عود
و گلنار و صندل سفید و پوست ترنج و قاقله مجموع ادویه کوفته و بیخته و بگلاب قند یا عسل
حبها باید ساخت هر یک بمقدار نخودی در دهن بوقت خواب هر شب نگاه باید داشت و گاه سبب بخر

رطوبت متعفن در معده و دهن است و آن علامت آنست که بخر در خلای معده و جوع برابر
و یکسانست و علاج درین صورت تنقیه معده است بقی بآب شبت و تخم ترب و عسل
و نمک و تخم خربزه مجموع جوشیده و با نمک آمیخته و ماهی نمک خورده باید قی کرد و در هفته یکبار
باید بار و اسهال طبیعت بحب صبر و یا بحب قوقایا و یا بمطبوخ تربد و یا بنقیع صبر و ماء ترشت
افتیمون و هر صباح جلاب از گلقند قندی ده درم و از سکنجبین ده درم در چهار قاشق
آب نیم گرم شربت کرده باید خوردن غذا ماش مقشر و نخود مقشر با زیره مغز بادام
و خوردن در بعضی اوقات اطریفل صغیر و زنجبیل پرورده مناسبست و عود و کبابه خاویدن
نیز درین علت نافع است و اگر از سعد و زنجبیل و کبابه از هر یک یک مثقال با عسل خمیر کرده حبها
ساخته در دهن نگاه دارند صاحب این مرض را بسیار نافع است و صاحب این علت
را می باید که از اغذیه و الحوم غلیظ پرهیز کند که موجب فساد و شدت رایحه میشود زیرا که مولد
ماده علت است مثل ماهی و سیر و جوزات و گوشت بره و مداومت بخوردن هلیله و بلیله پرورده
باید کرد که قوی نافع است در ازاله بوی بد دهن و مداومت خاویدن کندر و مصطکی و قرنفل
و قاقله نیز مفید است و گاه سبب بخر و بوی بد دهن فساد عمور است که مراد گوشت میان دندانها
است بسبب انصباب مواد درین محل و یا اجتماع رطوبت فاسده در وی و علامت این
ورم عمور است و جلب رطوبات فاسده و وجع در محل ورم و علاج درین مقام فصد است
و حجامت و خوردن جلاب از عناب و آلوی بخاری از هر یک ده عدد و از تمر هندی ده درم
و غذا ماش مقشر با زیره مغز بادام و غذا از زرک و برگ گوشت و شیرتها و تنقیه دماغ
بحب بنفشه و یا بمطبوخ هلیله و یا بنقیع فواکه با نبات انگ محموده و مضمضه بسرکه که درو گلنار
و عدس که برگ مورد است جوشیده باشند و استعمال سنون که مطیب رایحه کریهه باشد
و مقوی لثه و دندانها از جمله آن اینست قوقایا و صندلین و گلنار و گل سرخ و سعد و کزمازج
و انگبه و مصطکی و فوفل و عود و سک و قرنفل و هلیله زرد از هر یک یک درم نمک و کافور از هر یک
دو دانگ مجموع کوفته و بیخته بوقت حاجت در دهن نگاه باید داشت حب مطیب دیگر جوزبوا
و فوفل و دارچینی و قولنجان و پوست اترج خشک کرده یا پوست نارنج و ورق خلال ماموی که مراد

اذخر است اشنه و مصطکی از هر یک سه درم مجموع ادویه کوفته و بیخته و بگلاب خمیر کرده حبها باید ساخت
هر یک بمقدار نخودی و خشک کرده بوقت حاجت بوقت خواب در دهن باید نگاه داشت
مقاله در بیان علت خناق که از جمله امراض حاده مهلکه است و در تعریف خناق اطبا چنین
گفته اند که هو امتناع نفوذ النفس الی الریه والقلب یعنی خناق آنست که نفس را از شش و دل نفوذ
ممتنع است و سبب این امتناع و عسر ورم لوزتین است که مذکور شد و این ورم یا از
ماده دمویست و یا صفراوی و علامت دموی امتلا و پری عروق و بدنست از خون و سرخی
چشم و سوزش در حلق و ضربان شرایین متصله بحلق و بدن بسبب حرارت در دهن است
و دلایل دیگر از تدبیر متقدم از اغذیه و اشربه و سن و عادت و فصل و صناعت و غیر
ذلک آنچه سابقا واقع شد که امداد درین علت کرده و علاج درین مقام فصد از قیفال و حجامت
ساقین باید کرد و از میان دو شانه بگرفتن خون و نهادن محجمه بر دو طرف سینه که گرفتن خون و این
تدبیر جهة تبعید ماده است از حلق و جذب ماده فاسده بر خلاف محل علت و این بهر حیله که
توان باید کرد و غرغره برادعات ماده مرض مثل عناب جوشیده و عدس و آب عنب الثعلب
و آب کشنیز تر و رب شاه توت و یا غرغره بآبی که درو عناب و عدس پوست و عنب الثعلب و تخم کاهو
و تخم کاسنی جوشیده باشند و تلیین طبیعت بآب فواکه و اگر جا در بین و فرو بردن غذا بر صاحب علت
مشکل باشد اکتفا در اخراج ماده بحقنه لینه باید کرد مثل سنامکی و بنفشه و نیلوفر و عناب و آلوی
بخاری و سپستان و تخم کاسنی و سبوس گندم و خطمی و برگ چغندر و فلوس خیار شنبر و روغن
کنجد و ترنجبین و انگاره و اندک نمک طعام از هر یک مقداری که صواب دید معالج باشد اختیار
باید کرد و هر دو قدم علیل را باید بآب گرم و سبوس و بنفشه مالید و هر صباح از عناب و آلوی بخاره
از هر یک ده عدد و تمر هندی ده درم و ترنجبین با شیر خشت از هر یک ده درم چنانکه رسم است
ترتیب داده باید آشامید غذا ماء الشعیر و نباید گذاشت که طبیعت بسته شود زیرا که درین علت
احتباس طبیعت بسیار بدست و موجب تصاعد و ترقی بخارات بجانب اعالی میشود و می باید ماده
ماده مرض بجانب اسفل کرده بهر حیله که ممکن باشد و اگر غرغره بآب انارین معصور با تخم کنند در رفع
ماده بسیار مفید است اما این تدبیر در اول باید کرد و در انتها مناسب نیست بلکه در انتها محلل صرف باید اختیار کرد

واگر ماده مرض صفرا باشد علامتش وجع شدید و سوزاک آن ورم و اندوه و عطش شدید و خشکی
دهن و تلخی آن و بیخوابی و اضطراب و درین مقام نیز علاج فصد است و تلیین طبیعت باب
فواکه و مطبوخ آن و غرغره بشربت شاه توت و شربت عناب با قدری آب و خوردن آب انارین
با قند و ترنجبین و خوردن آب زردآلوی تر کرده و با عناب و عدس در آب جوشیده و آب
انارین قدری در آن آمیخته و اندکی سرکه غرغره باید کرد و آب کشنیز تر و شربت شاه توت و آب
خیار و با این جمله نیز غرغره کردن بسیار مفید است غذا ماء الشعیر و اگر قادر بر خوردن غذا نباشد
حقنه باید کرد بآنچه مذکور شده و نباید گذاشت که علیل تکیه کند بنا بر خوف بسته شدن نفس و حبل
الطباق که با خاصه قبل این امراض است و مراد بآن ریسمانی است که در گردن افعی بسته و افعی را بآن
کشته اند و اثر خون افعی می باید که در آن ریسمان باشد که چنین گفته اند که در خاصیت ابلغ است
و بستن این ریسمان و در گردن مخنوق منجی و مخلص از این مرض مهلک است و چکانیدن خون کاکا
بشت در گلوی مخنوق گرم گرم از جمله منجیات است و نهادن ضمادات جاذبه مواد از بیرون گلو
اگر مزاج دماغ علیل قوی باشد و اگر سبب خناق ماده بلغم و یا سودا باشد علامت بلغم عدم سوزاک
و عدم حرارت و قلت وجع و سفیدی رنگ بشره و بسیاری لعاب دهن و شدت ضیق نفس و عسر
فرو بردن غذا و هیچ روی که مراد بیرون آمدن اوست و بلندی اوست و علاج درین مقام ماده
غرغره بشربت چهار مغز تر است و سرکه او که موضوع از برای همین مرض است باید کرد و تلیین
طبیعت بحقنه و شیافات بلیه باید کرد و یا با حاده باید کرد و یا غرغره بعسل و آنگاه و با مطبوخ
انجیر و سکنجبین باید کرد که در و تخم حب که خردل است باشد و یا با آب ترب و مویز و خردل و عاقرقرحا
باید و دوای نافع درین ماده تخم ترب و تخم هرا اسفند و خردل و حلتیت از هر یک برابر یکدیگر کوفته
و بیخته بحلق باید دمید و این تدبیر بعد از انحطاط ورم و بهی آوردن ورم منافست و غرغره
بماء العسل و سرکین خرانشرک بیک کوفته و نوشادر کوفته برابر آمیخته بر حلق دمیدن نافع است
و هر صباح حلاب از ماویان یکدرم و از قند سفید ده درم چنانچه رسم است اول ماویان جوشیده
صافی ساخته قند آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا نخود آب با نیره مغز بادام و اگر ماده مرض سودا
باشد و علامت ترشی طعم دهن است و خشکی آن و صلابت و سختی ورم و کبودی رنگ صاحب خناق و علاج

اول فصد باسلیق است و حجامت هر دو ساق و گرفتن خون از هر دو و باید که درین مقام اکتفا بمجرد
جذب فقط نکند و مالیدن هر دو ساق و هر دو قدم بسیار و ارین هم آبی که در او از خایش
محلله جوشیده باشد مثل خطمی و بابونه و اکلیل الملک و استفراغ و تنقیه بدن بحقنه حاده و
اجزای آن اینست سناء مکی پنج درم و بیخ سوسن تمام شده نیم کوفته سه درم بابونه و شبت
از هر یک یک کف دست و تخم حلبه شکسته ده درم قنطوریون و حنیق دو درم و تربد سفید دو درم
و غاریقون سپستان و انجیر خشک از هر یک ده عدد و مویز دانه بیرون کرده ده درم و اکلیل الملک
و بابونه از هر یک یک کف بادیان نیم کوفته دو درم و قرطم کوفته ده درم مجموع ادویه در سه رطل آب
باید جوشیده تا یک رطل و نیم بماند از کرباس گذرانیده پانزده درم فلوس خیارشنبر در و حل
کرده و از برو بزن موی گذرانیده و ده درم آنگاه و ده درم روغن کنجد و نیم درم بوره ارمنی در و
حل کرده و شحم حنظل دو دانگ آمیخته یکبار هر روز نیم گرم ببود نوع عمل باید کرد و غرغره درین بابی که
در دشبت و خام جوشیده باشند و یا غیر که در وا انجیر جوشیده باید کرد و درین علت باید حذر
از کثرت کلام و آواز و اصطلاع و به پشت افتادن و اما دیچه که عبارت از ورم هر دو جانب
حلقوم است و این نیز از امراض حاده مهلکه است و این بدتر از خناق است و سبب او امتلای
بدن است از خون و بسیار خوردن شربتها و گوشتها و خوردن شراب و ترک استفراغ در مدتها و علامت
این علت آنست که از بیرون حلق از گوش بگوش و دیگر سرخی و هلالی ظاهر میشود و سیلان لعاب
دایم از دهن و صاحبش قادر بر حاده بدن و فرو بردن غذا نیست و اگر فرو بردن مبالغه کنند از
هر دو منخرش بیرون می آید و قادر بر تکلم نیز نیست و محوط عین او لازم است که مراد بیرون آمدن
چشم است بجانب بیرون و علاج او فصد قیفال است و اخراج خون بحسب واجب و قوت و غرغره
بشربت شاه توت و آب کشنیز تر و آب برگ عنب الثعلب و عدس مطبوخ و فلوس خیارشنبر هر روز
کرات و مرات بکثرة که پیش از پنجاه نوبت باشد زیرا که این تدبیر را در خلاص مجرب کرده اند اگر
قوت باشد و مخافت بدن نباشد اعاده فصد ثانیا و ثالثا باید کرد که اگر تدبیر را تاثیری هست
کشایش و تخلیص از این مرض از این باب است و تلیین طبیعت باب فواکه و مطبوخ و با سعی او باید کرد
و اگر از نیابلیات چیزی فرو نتوانند سعی در حقنه باید کرد و ابتدا از لینه باید کرد و حقنه لینه حاده چنانچه

مذکور شد و اگر کار علیل بتو از بیش انجامد و شدت احتیاج البته سعی در نهادن ضمادات حاده
قویه آن خارج حلق باید کرد و در اوایل این علت امعان باید کرد زیرا که این علت بدترین خناقها است
و باید که لحظه لحظه بماء الشعیر غرغره کنند و آب انار ترش با قدری سرکه نیز غرغره مفید است چنانکه
سابقا در خناق مذکور شد و اگر از چهار روز گذرد امید ایمنی دماده است زیرا که اکثرا ورام درین
وقت نضج می یابد و درین چیز که گمان نضج باشد مثل انجیر و لعاب حلبه و لعاب تخم مرو و یا خرما ترش
در شیر حل کرده بنهند و اگر ماده منضج شده و ورم تخفیف یافت و حاد بودن و فرو بردن غذا آسان
شده باید که آب زردآلوی تر کرده پنجاه درم و ده درم ترنجبین و ده درم شیرخشت در و حل کرده
صافی ساخته باید آشامید و باید که معالج درین مرض بگذارد که طبیعت بسته شود و این در علاج اصل
است و غذا درین مقام ماء الشعیر است با روغن بادام و حسو و آنا له از آرد جو میده و شیره
مغز بادام و یا روغن بادام و گاه در حوالی حلق ثبورها ظاهر میشود و گاه حدوث او بمحبه نفس
میرسد از ماده دموی یا صفراوی و علامت او حرقه و سوختن گلو است بوقت چیزی فرو بردن
و حسوها از اغذیه و اشربه که در و ملوحه و حموضت باشد و یا شیرین باشد زیرا که از وصول این طعوم
بمحل آفت متاذی میشود و موجب وجع و الم قوی است و علاج درین مقام فصد قیفال است و
خوردن حلاب هر صباح از شربت عناب و یا شربت سکنجبین ساده ده درم تا به چهار خانقیات که
سرد باشد و غذا ماء الشعیر و روغن بادام و لعاب اسبغول و با لعاب دانه بهی و با آناله از آرد جو میده
جو و نشاسته بروغن بادام شیرین و یا روغن بنفشه بادام و پرهیز از همه حیوان از گوشت و هر چه مولد
ماده مرض است خصوصا شراب و شیرینیها و ترشیها نیز زیرا که موجب کثافت جلد حلق و خشونت
مسیح و مورث ضیق النفس است و هر گاه به جهت انجام علاج بموم روغن باید کرد و برهم ابیض

مقاله در بیان در ماندن استخوان و خار و زلوک بحلق و تدبیر آن و علامت آن است که
از حلق و دهن آنچه می آید خون رقیق صافی است و کرب و غم و اندوه و گم است که متعلق بتجربه
شود و علاج اگر چنانچه آنچه در مانده است مدرک بحس بصر شود آنرا بآلتی که موضوع از برای
همین معنی ساخته اند باید گرفت و اگر مدرک بحس نباشد علاج ضرب است بر حوز کردن که مراد با آن پیوند
اوست و یا از جانب قفا بر محاذات سینه و درین ضرب خالی از خطر نیست زیرا که گاه ضرب سبب استحکام

خار و استخوان محلی که محکم شده است میشود و از آنچه پیش داخل شده بود بیشتر می آید و دیگر بیرون
آمدن او مشکل است و این سبب هلاک است و علاج دیگر آنست که از اغذیه فربه که در آن
ازلاق قوی باشد باید داد که آنچه در مانده است از آن موضع بلغزد و بیرون آید مثل آناله از آرد
باقلی که در و مثل تخم مرو و یا تخم ریحان و امثال آن انداخته باشند و دیگر آنست که لقمه کلانی از
گوشت و یا غیر آن که تواند فرو بردن برشته محکمی استوار ساخته بکمر رشته بدست کسی داده لقمه
را فرو برد همین که لقمه از حلق تجاوز کند و رشته را بقوت بیرون کشد که البته آنچیز که بحلق در مانده
با این لقمه متعلق شده بیرون می آید و این از تدابیر حسنه است درین باب و از اخراج و علاج زلوک در
حلق چسبیده است یا شامیدن و غرغره کردن بسرکه و نمک است و یا غرغره بسرکه و تخم قی باید کرد
و یا به تخم ترا تیزک و یا غرغره بسرکه و سیر کوفته و با سرکه خلط کرده غرغره باید کرد و خوردن آن
فقط نیز سبب بیرون آمدن از برگ و کشتن اوست و یا در حلق بوره و نوشادر و تخم قی
باید دمید و دمیدن زاج در حلق نیز بیرون آرنده است و از تدابیر حسنه درین مقام اینست که علیل
را بگرم خانه حمام باید در آورد و چندان مکث باید فرمود که نزدیک بغشی رسید و درین حین کلی با
برف و یا یخ نیک سرد ساخته بر دهن علیل باید داشت که البته بیرون می آید و این را در باب تحفه
و صداق الحبابیرات امتحان کرده اند و این تدبیر پیش ایشان از مجربات شده است مقاله در بیان امراض دندان و از جمله امراض دندان درد و الم آنست و سبب او یا سوء مزاج حار است و علامت
او وجع شدید است که موجب قلق و کرب است و سکون با ملاقات اشیاء بارده بالفعل
و بالقوة و گاه حدوث ورم نیز در لثه که گوشت بیخ دندانست می باشد و حمرت و حرارت آن و علاج
درین مقام فصد از قیفال است و حجامت میان دو شانه و فصد رگ پیشانی و اسهال طبیعت
بمطبوخ فواکه و مطبوخ هلیله و گاه داشتن سرکه و گلاب در دهن و اگر وجع بشدت باشد قدری
کافور نیز با اینها باید آمیخت و مضمضه باید کرد و یا سرکه و گلاب و از روغن گل و آب خیار مضمضه
باید کرد و یا با آب برگ کاهو و آب کشنیز تر و یا آب برگ خرفه و اندک افیون مضمضه باید کرد و شربت
درین مقام تمر هندی ده درم و قند سفید پانزده درم و یا حلاب از عناب ده عدد و قند سفید ده درم
چنانکه رسم است ترتیب داده باید آشامید و غذا ماء الشعیر با نیره مغز بادام و تمر هندی و شیره بادام اندک

کنند جهت فانق و با غذا آب انار ترش و شیره مغز بادام و ماش مقشر و اگر بسبب سوء المزاج بارد بلغمی
باشد و علامتش سکونت حین ملاقات اشیاء حاره بالقوه و بالفعل و عدم حرکت لثه و دندان
آن و حذر از ملاقات اشیاء بارده و طغیان وجع بعد از ملاقات و علاج درین صورت تنقیه بدن
و دماغ است بحب ایارج و با حب صبر و یا بمطبوخ تربد و گلاب هر صباح از سکنجبین عسلی ده درم
و یا از سکنجبین قندی ده درم با قدری مناسب از آب نیم گرم آمیخته چنانکه رسم است ترتیب
داده اختیار باید کرد و غذا نخود مقشر با زیره مغز بادام با زیره مغز تخم معصفر و اندک دارچینی در آش
باید انداخت و مضمضه بسرکه که در و فوتنج جوشیده باشند و صعتر و عاقرقرحا و بیخ کبر از هر یک و با هم
و مالیدن ایارج فیقرا در دندان درین صورت نافع است و مضمضه بماء العسل که در و قاروره و فوتنج و
عاقرقرحا و پوست بیخ قثاء الحمار جوشیده باشند و مراد بقثاء الحمار کبر و حنانست و اکثر این گیاه
در مزارات می روید و بعضی اطبا را گمان اینست که ماینتا اوست و این غلط است و مالیدن
بیخ دندان بعاقرقرحا و بوره و زنجبیل و فلفل و شیطرج هندی کالبیار نافع و مسکن وجع است و یا مضمضه
بسرکه که در و تخم حنظل جوشیده باشند باید کرد که بسیار نافع است و یا زنجبیل بر که جوشیده باید در
دندان نهاد و یا ازین دارو باید در دندان درد مند نهاد نوشادر و افیون از هر یک نیم درم و عاقرقرحا
یک درم نیم کوفته و بیخته بر دندانی که خورده شده و بسیار درد کند باید نهاد و این دارو در تسکین درد
نظیر ندارد اما باید احتیاط کرد که بحلق نرود زیرا که افیون و نوشادر هر دو مخاطره است و دیگر
این نوع تسکین بنا بر علاجها اخواجهاست و نهادن فلوس یا کاروی یا پارسی نیز موجب تسکین
وجع است اما در صورتی که از دندان فایده نمانده باشد و خورده شده بهتر آنست که باستاد
کامل اخراج باید فرمود که بکند و اگر دندان را سوراخی آفتی غیر از وجع طاری شده سعی در تسکین
وجع باید کرد زیرا که دندان جوهر نفیس است و محتاج در وصول غذا بکمال بدن و دیگر موجب زینت
انسانست و دیگر در کندن آفات عظیمه متصور است بلکه بسیاران واقع شده و موجب
هلاک شده و یکی از آفات او آنکه اگر در هوای سرد دندان کند و از آب سرد و هوای سرد
و از تری اجتناب نکنند کزاز که مراد بان تشنج است و از اعراض مهلکه که مهلت نمیدهد
واقع میشود و بعد از وقوع از هزار یکی خلاص شده است و آفت دیگر آنکه بعد از کندن دندان اگر احتیاط

بکنند محل دندان جراحتی شود که هیچ تدبیر علاج نیابد و بنا صورا انجامد و دیگر از جمله آفات
آنست که اگر دندان بیخش باشد و از جانب بالا و بیخ آن محکم بوقت کندن آفت عظیم
است جسم را و خوف نزول است پس در کشیدن دندان سالم از خورده شدن بسیار
تامل باید کرد و بهر دردی دندان نباید کشید و گاهی سبب وجع دندان نیز که معده می باشد
و علامت او اشتداد و هیجان وجع است بعد از خوردن غذای غلیظ و علاج تنقیه
معده است بقی با آب شبت و تخم ترب و آب گرم و نمک و مداومت باطریفل و گوارش
مصطکی و یا گوارش عود و غذا ماء اللحم و اجتناب از خوردن در شب باید و دایم
نباید خوردن و گاه سبب درد دندان کرمی است که در و حادث میشود و این اکثر در دندانهای
خورد شده می باشد و علاج او اخراج کرم است به بخوری که از سیر و تخم ترب و زغیر باید ریز
کوفته و بر بالای آتش نهاده و بخاری که در دهن جمع میشود در کاسه آب باید انداخت که بها
ریزه سفید و سیاه ظاهر شود و هر دندان که می جنبد و می افتد اگر بواسطه کبر سن است او را
علاجی نیست و حدوث امراض دندان اگر بسبب رطوبت عفنه و یا بواسطه بخار معده و
امثال اینها اگر باشد درین صورت سعی علاج او بمقلقات و قوابض باید کرد و بر حافظ
دندان واجبست که از حلویات چسبنده مثل حلوای مغز بنه خصوصا که مغز جهار مغز باشد
حذر کند و از آب سرد با بالای آتش گرم و از عکس این نیز حذر کند **مقاله در تغیر دندانها**
بحسب رنگ مثل سیاه شدن و سبز شدن و کبود شدن و این احوال بسبب نفوذ مواد ردیه است
در جوهر دندان و علاج درین مقام تنقیه بدن و دماغ است از اخلاط فاسده موجب این علت
و غرغره بآبی که در و پوست بیخ کبر و بادیان جوشیده باشند باید کرد و بر دندان از ادویه
حاده که دندان را سفید سازد باید طلا کرد مثل شاخ گوزن سوخته و پوست تخم مرغ سوخته
و آرد جو و زبد البحر و شیح و سرطان سوخته از هر کدام سه درم سادج هندی نیم درم مجموع
کوفته و بیخته و در انگشت اذخر یا پس نو بیجده برین دارو آلوده کرده بر دندان باید مالید و این
دارو در کمال جلا و تقویت دندان است و عدس مقشر و جو مقشر و حنظل در قدری سرکه
جوشیده مضمضه باید کرد و آب عنب الثعلب با سرکه مضمضه کردن نیز خاصیت همین دارد و گاهی دندان را چرک

حادث می شود و مراد بچرک چیزیست سفید مثل گچ که بر بیخ دندان منجمد میشود و این بسبب تصاعد
بخارات از معده است و علاج آن تنقیه معده است بقی و حبوب سکبینه و خوردن آب
زرد آلوی تر کرده و آب فواکه و مداومت مسواک است و استعمال سنونات حالیه که مذکور شد
و بتجربه بالا مذکور شد که از سنون مراد او به مستعمل در علاج دندانست و حافظ دندان
را واجب حذر از اغذیه غلیظ مزمنه است چنانچه در علاج درد دندان مذکور شده و گاهی
دندانها را حکه عارض می شود که صبر از خاریدن و دندان برهم سائیدن ندارد و سبب حدوث
او اطعمه غلیظ است و خصوصا که بسیار باشد و خوردن آبهای غلیظ و از خوردن این اغذیه
و ازین آبها اخلاط غلیظ متولد میشود و با صول دندانها فرو می ریزد و علامات این علت
آنست که در لثه که گوشت بیخ دندان است حکه شدید است و علاج درین مقام خوردن
جلاب هر صباح پنجاه درم آب برگ خرفه خورد است و با سکنجبین ساده ده درم با شیره
تخم خرفه ده درم و با آب هندوانه قیاسا بیست مثقال و قند ده درم باید آشامید و یا
از عناب و آلوی بخارا از هر یک ده عدد و قند سفید ده درم و غذا ماش مقشر و کدوی
تر با گوشت بزغاله و یا مرغ جوجه و تنقیه بدن و دماغ بعد از ظهور نضج در بول بمطبوخ فواکه
و با مطبوخ هلیله و مضمضه به بیخ حماض که در سرکه جوشیده باشند و مراد بحماض درین مقام ترشک است
و یا مضمضه سرکه و گلاب باید کرد و گاهی تشنج و دندان برهم سائیدن عارض مشایخ
و سوات و صبیان می شود و ایشان را بواسطه آنکه ضعف در عضلات مرد و فک ایشان شده است
و بواسطه ضعف بدن ایشان قابل انصباب مواد شده است و بدین سبب مواد از دماغ بر بیخ
دندانها می ریزد و مثل تشنج عارض می شود و چون انصباب درین حال بیشتر است و نمود
منقود تا خود را حفظ تواند کرد و بدین سبب این فعل صادر می شود و علاج اگر چنانچه عارض
صبیانست تحریک ماده نمی باید کرد و ایشان را بحال خود می باید گذاشت که بمرور ایام این علت
از ایشان هر سیدن بلوغ زایل می شود و اما پیران را و پیشوا را تدبیر تنقیه بدن و دماغ است بحب ایارج
و یا حب صبر و یا حب قوقایا و چرب کردن بروغن گرم مثل روغن سوسن و زنبق و هر صباح
آشامیدن جلاب از با در نجبویه و بادیان نیم کوفته از هر یک دو درم و گلقند ده درم مجموع ادویه بعد از آن

گلقند باید قدری آب که مناسب است طبخ کرده بر نیم آورده گلقند در و حل کرده نیم گرم باید آشامید
و غذا نخود آب با زیره مغز تخم معصفر و گاهی کندی دندانها را عارض می شود و از ان اطبا تعبیر
بان میکنند که آب دندان زایل شده است و اگر حدوث او بهر آن است و کسانی که ترشی بسیار
میخورند و صاحب این علة نمی تواند چیزهای محکم و خشک را جاوید و گاه چنان می شود که چیزهای
نرم معتاد را نمی تواند جاوید مثل نان و بهر آن را بسبب برودت دماغ این عارض میشود
و علاج او بادیان رومی و بادیان از هر یک دو درم و گلقند قندی یا عسلی ده درم و غذا
نخود آب با زیره مغز تخم معصفر و تنقیه دماغ بحب ایارج و یا ایارج جالینوس و نهادن
کامات مغز چار مغز بریان کرده و بابزرد تخم مرغ بریان کرده گرم باید نهاد و یا پیاز عنصل
پخته بر دندان کند شده باید نهاده یا پیاز عنصل با سرکه باید نهاد و دندانها را بجای افغار
و شبت و زراوند مدحرج باید مالید و اگر حدوث این علت از سوء مزاج حار باشد مضمضه
بشیره خرفه و یا شیر باید کرد و روغن گل بر دندان باید مالید و اما حدوث ورم حار در لثه
که گوشت بیخ دندانست که علامت آن سرخی رنگ محل ورم است سوختن از وجع و جریان
او و بیرون آمدن خون باندک سببی از و و علاج او فصد از قیفال است و حجامت میان
دو شانه و بخوردن جلاب هر صباح از عناب و آلوی بخارا از هر یک ده عدد و از قند سفید
ده درم مجموع چنانکه رسم است ترتیب داده باید آشامید و یا از آب انار مصور
با شیر خشت آن سه و قبه که بیست و دو نیم مثقال میشود و یا ده درم قند سفید و ده درم ترنجبین صاف
آمیخته باید خوردن و غذا آش آلوی کوهی و تمر هندی و یا لیمو و یا نارنج با شیره مغز بادام
و اندک قند و تلیین و اسهال طبیعت بمطبوخ فواکه و یا بمطبوخ هلیله و فصد از جهار رگ که او
دو رگ از داخل لب بالاست و دو رگ داخل لب زیرینست و نزد اطبا اسم او جهار
رگست باید زد که درین علت نافع است و مضمضه با سرکه و گلاب باید کرد و یا با آب سماق
و سرکه هر دو باید کرد و این دوا که نوشته می شود در ازاله او نظیر ندارد گلنار و مازو و سوده
سرو و اقاقیا و انار ترش که بر درخت پوسیده است و طباشیر و گل سرخ و زرانیث و فوفل و
سماق اجزا را برکوفته بیخته در بیخ دندان باید پاشید و مضمضه با سرکه و آب برگ عنب الثعلب نیز مفید است

بلغم دارد و صاحب این مرض را باید پرهیز از گوشت و شراب و گوشت و شیرینها باید کرد و مکیدن
انار میم ترشی که اهل خراسان بجوترش می‌نامند و خوردن امرود و زردالو و شفتالو و سیب
ترش درین مرض قوی نافع است و گاه در لثه و بن دندان قروح حادث می‌شود و مذکور شد
و مراد بلثه گوشت بیخ دندانست و مراد بور؟ گوشت میان دندان و علاج او آنست که اگر خلل
از گوشت بیخ دندان معمور فاسد شده باشند و قابل اصلاح نباشد آنها را باید برید و دور کرد
و از ادویه مجففه قابضه بران باید پاشید و تنقیه بدن و دماغ از اخلاط فاسده بحبوب و
ایارجات و شیافات باید کرد و استعمال ادویه که ذیل؟ چنانکه داست در لثه باید پاشید
مثل قلقدیون؟ و باید احتیاط کرد که بحلق نرود والا ترک این علاج اولی است زیرا که قلقدیون
مرکب از اخثار؟ و زرنیخ است و هر دو سم است پس در استعمال این ادویه بحسب صلاح و فساد
او بر طبیب مهر؟ لازم است تا معالج متهم بخطا نشود و بعد از نهادن این ادویه مجففه برگ
کوکنار و گلنار جوشیده باشند و یا مازو و یا سماق و یا هم بقدر فساد و عدم آن باید کرد **مقاله**
در بیان سیلان خون و لعاب از دهن و سیلان خون از دهن اگر بسبب قروح حادثه در دهن است
علاج او علاج قرحه است که مذکور شد و اگر بسبب امراض لثه است نیز مذکور شد و اگر بسبب
جریان خون و تشقق و ترکیدن دهن است علاج او خوردن جلابست هر صباح از بنفشه و نیلوفر
و عناب ده عدد مجموع ادویه در مقداری آب که مناسب باشد طبخ کرده به نیم آورده و هفت مثقال
قند سفید آمیخته نیم گرم اختیار باید کرد و غذا ماش مقشر و شیره مغز بادام باید ساخت و لعاب
دانه بهی و لعاب اسبغول با قدری روغن بادام شیرین و یا روغن بنفشه بادام خلط کرده بر مواضع
تشقق باید مالید و بر لب اگر واقع باشد پوست رقیق بیضه مرغ و یا پوست رقیقی که از درون
نی آید باید چسبانید و پاشیدن طباشیر و کبابه و ثت شسته و کشنیز خشک کوفته و عدس
مقشر و تخم خرفه و گل سرخ اجزا برابر کوفته و بیخته پاشیدن بسیار نافع است و اگر سوزاک
باشد کافور و صندل سفید و عدس مقشر و سماق مجموع ادویه برابر کوفته و بیخته بر عضو باوف
باید مالید و مالیدن شحم بط و مرغ بر زبان و دهن ترکیده بسیار نافع است و اما سبب بسیاری
آب دهن و سیلان آن حرارت و رطوبت است و علامت از دیاد ست در حین گرسنگی و در حین

تعلیل

تعلیل غذا و علاج آن اگر علامات غلبه خون ظاهر باشد فصد است از باسلیق و اخراج خون بقدر
قوت و طاقت و خوردن جلاب هر صباح از رب بهی ده درم و یا شربت ریباس ترش ده درم و یا رب
ریواج و یا شربت انار ده درم با گلاب و مضمضه با آب برگ سیب کوفته معصور و یا آب برگ بهی
معصور و یا کاسنی که او را شسته باشند با نمک خوردن و اما اگر بسبب بلغم باشد در سیلان و علامات
علامات بلغم است و علاج او خوردن جلابست هر صباح از گلقند قندی ده درم و غذا نخوداب
با شیره تخم معصفر و گوشت مرغ و تنقیه معده بقی بماء العسل و تخم ترب و ترب و شبت و بیخ
سوسن و نمک و امثال این آنچه مقی بلغم باشد و هر شب استعمال اطریفل صغیر دو مثقال بخوردن باید
کرد و اگر این فایده تمام نه دهد اطریفل کبیر اختیار باید کرد و خوردن گوارش عود نیز درین مرض
بسیار نافع است و گوارش مصطکی نیز همین حکم دارد از هر کدام که باشد مقدار خوردن یک
مثقال است و خوردن نان با عسل نیز نافع است و جاویدن دارچینی و مصطکی و قاقله
و کندر نیز بسیار نافع است و خوردن خردل که تخم قی باشد یکمثقال و تخم تراتیزک دو مثقال با کرک
عسل آمیخته باخورد و در استعمال این چیزها وقتی باید که مزاج جبلی حار نباشد و الا مداومت این
اشیا مزاج زود از اعتدال بیرون می‌آید پس آگاه باید و صاحب این علت می‌باید از خواب که
بسیار ارتکاب نکند و از بقول بارده مجتنب باشد مثل خیار و بادرنگ و در سیلان لعاب دهن
کودکان مجرد مالیدن با قاقیا کافی است و در ایشان تدبیر است قوی نمی‌باید کرد **مقاله در بیان**
مرض سعال که مراد بان سرفه است و چون مواد مخرج ما یدفع بسرفه حلق و دهن است ازین سبب
امراض معدود شد و تعریف سعال چنین کرده اند که السعال حرکة خاینه [illegible] لدفع شئ موذ له
فیه و ازین جهة مقرر که معدود از امراض ریه است و آوردن او در میان امراض حلق وجهی
ندارد مگر بلحاظ مذکور و سبب او خشونت حادث در قصبه ریه است و این خشونت بسبب
وصول دخان و یا غبار است بقصبه شش و علامت او وجود سبب و تقدم اوست و درین
صورت علاج ملسا گردانیدن قصبه ریه است باشیاء لعابی مثل جلاب از بنفشه و یا شربت
او و یا شربت خشخاش از هر یک ده درم در مقداری آب گرم که مناسب باشد و غذا ماش مقشر با شیره
مغز بادام و اسفاناخ و یا حسو از آرد باقلی با شیره مغز بادام و یا بادام و اندک قند سفید و یا نا له از نشا

و روغن بادام شیرین و اندک قند و این مجموع سرفه سلب و منجر بمرض دیگر نشود مثل سل و ذات الجنب
و ذات الریه و اما اگر سبب او ورم شش باشد و یا ورم جگر باشد معالجه هر یک در محلش مذکور
خواهد شد و گاه حدوث سعال بعقب زکام می‌باشد و سبب این نزول خلط غلیظ لزج است
بریه و علاج او هر صباح آشامیدن جلاب از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته است سه درم
و سپستان ده عدد و پرسیاوشان سه درم و زوفای خشک سه درم و قند سفید ده درم مجموع
ادویه غیر از قند در مقداری آب که مناسب ادویه باشد باید طبخ کرد تا به نیم باز آید صافی
ساخته قند مذکور آمیخته باید آشامید و غذا ماش مقشر و شیره مغز بادام و اندک نخود آب
و اگر آنچه از دماغ فرو می‌آید رقیق باشد و در سرفه ایجنین حلق باشد و علامت او آنست
که در خواب بیشتر می‌شود و اگر ایجنین سرفه مزمن شود و بطول انجامد خوف حدوث سل است
و علاج او خوردن جلابست هر صباح از شربت خشخاش ده درم در قدری آب گرم و غذا
ماش مقشر و شیره مغز بادام و اسفاناخ و در دهن نگاه داشتن ازین حب السعال که مذکور میگردد
نشاسته و کتیرا و مغز بادام مقشر و مغز دانه بهی و مغز دانه حماض که مراد تخم ترش است و رب
سوس اجزا برابر مجموع کوفته و بیخته بلعاب دانه بهی و یا بلعاب اسبغول خمیر کرده حبها باید ساخت
هر یک بمقدار نخودی و هر شب چهار عدد و در زیر زبان نگاه باید داشت و این حب مورث
تغلیظ ماده است و لزوجت و مانع است از رنجش سیلان بمواضع اذیت و گاهی حدوث
سرفه بواسطه کثرت رطوبت ریه است و علامت او خرخره سینه است و بعضی در اینکه
درین مقام مناقشه کنند و گویند که لا نسلم که این علامت دلیل رطوبت نفس ریه شود چه
می‌تواند که از دماغ بلغم لزج براه قصبه شش نازل شده باشد و بواسطه دخول و خروج نفس
تحریک او می‌کند صوت خرخره محسوس می‌شود پس این دلیل در اثبات مدعا تمام نیست و این قسم
سرفه حادث میشود و مستحی را که مرطوب باشند و علاج درین مقام خوردن جلابست
هر صباح از بیخ سوسن سه درم و انجیر خشک ده عدد و مویز طایفی ده درم بر وجهی که رسم است
ترتیب داده نیم گرم باید آشامید و غذا نخوداب و شیره مغز بادام و تنقیه بدن از فضول
غلیظ باین مطبوخ باید کرد سنای مکی پنج درم بیخ سوسن تراشیده سه درم انجیر خشک ده عدد و مویز

طایفی

و غذا نخوداب با شیره مغز تخم معصفر و اندکی دارچینی و گوشت مرغ یا دراج و یا طیهو و یا کبک
و درین ماده تنقیه بدن از بلغم و سودا باید کرد و چون سوء مزاج دل از ماده بلغمی و سوداوی
باشد بمثل مطبوخ افتیمون در بلغم و معجون نجاح در سودا باین طریق ترتیب که سنای مکی هفت
درم یا پنج درم و بادرنجبویه سه درم مجموع در دو پیاله آب با آتش آهسته طبخ باید کرد تا نیم
کمتر بماند از کرباس گذرانیده ده درم قند که هفت و نیم مثقال میشود با آن آمیخته و هفت
درم معجون نجاح در وحل کرده بوقت صبح بر ناهار باید آشامید و تا هژده روز همچنین باید کرد تا علل
دارو آخر شود و بعد از آن از قند ده درم و تخم ریحان شسته یکمثقال و دو قاشق گلاب
و دو قاشق آب شربت کرده باید خوردن و استعمال مفرحات و معاجین مفرحه بعد از
تنقیه اولی است و معجون مفرح که بلغمی مزاج و سوداوی مزاج را نافع باشد مصطکی و عود و دارچینی
و قرنفل و سک و سنبل و جوزبوا و پوست ترنج از هر یک یکمثقال و مشک دانگی مجموع ادویه
کوفته و بیخته در رب بهی و یا رب سیب دو وزن تمام ادویه نیک خلط کرده باید برداشت
و بر سینه ضماد از ادویه حاره عطر باید کرد و موم روغنها که دران از ادویه حاره خلط کرده
باشند و روغنش گل و یا روغن یاسمین و یا روغن زنبق بوده باشد باید نیم گرم مالید
و دواء المسک درین باب نافع و اجزای او ازین ادویه باید مصطکی و سنبل و دارچینی
و قرنفل و جوزبوا و کبابه و قاقله و سعد و هیل بوا و اوفر و پوست ترنج و عود و تخم
بادرنجبویه و تخم بادروج و تخم فرنجمشک و بادیان و درونج و تمام و زنجبیل و دار فلفل از
هر یک دوازده مثقال و مروارید ناسفته و کهربا و مرجان سفید و هر دو بهمن سرخ و سفید
و ساذج هندی و زرنباد و درونج عقربی از هر یک شش مثقال و دانگی و نیم مشک خالص دانگ
و نیم ابریشم مقراض کرده و در عایت تازگی یکمثقال مجموع ادویه نیک کوفته و بیخته با عسل هلیله
کابلی که یعنی هلیله را بان پرورده باشند پیدا شود خوب و الا به وزن تمام ادویه عسل
صافی خلط کرده نیک بر هم زده باید برداشت و مقدار خوردن ازین معجون بر ناهار یکمثقال
است و اما اگر بسبب سوء مزاج یابس عارض دل شود و علامت او نحافت و لاغری بدنست و نبض
ضعیف و تواتر است و سفیدی رنگ بول علاج او هر صباح جلاب از نیلوفر و بادرنجبویه از هر یک ده درم

کرد و مثقال است و قند سفید ده درم مجموع بر وجهی که عادت است طبخ کرده قند آمیخته نیم گرم باید
آشامید غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام و کدو و اسفاناخ و خوردن ماء الشعیر بروغن بادام
و خوردن شیر بز و یا شیر خر و دخول حمام و استعمال آب نیم گرم کردن و بر سینه ضماد از موم روغن
که از روغن بنفشه و یا روغن نیلوفر ساخته باشند باید کرد و اگر اندک کثیرا نیز با این موم
روغن مخلوط باشد صواب بود و خوردن این معجون که مذکور میگردد دل را در جمیع احوالش
نافع است مرجان سفید و کهربا و مروارید ناسفته و فرنجمشک و سنگ و پوست ترنج از هر یک
شش درم که چهار مثقال می‌شود ابریشم خام مقراض کرده و بادرنجبویه از هر یک دو درم سنبل
سه درم بادروج و کشنیز خشک از هر یک دو درم بهمن سرخ و سفید از هر یک پنج درم مصطکی
سه درم و مشک و عنبر از هر یک یکدرم مجموع ادویه نیک کوفته و بیخته باید و بوزن تمام ادویه
اگر حرارت مطلوب باشد عسل و اگر اعتدال مطلوب باشد ربّ سیب یا بهی خلط کرده نیک بر
هم زده باید برداشت و مقدار خوردن بوقت حاجت بر ناهار یک مثقال است و اگر سوء مزاج دل
رطب باشد و علامت او بطوء نبض و دیری حرکت آنست و نرمی آن و سفیدی رنگ بول
و غلظت آن و کسل و کاهلی در حرکات و سرعت انفعال با اندک سببی و سرعت زوال آن نیز
و قلت اشتهای طعام و علاج این قسم خوردن جلابست هر صباح از بادرنجبویه سه درم و گلقند
عسلی ده درم مجموع بر وجهی که عادت است طبخ کرده عسل آن آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا نخوداب
از گوشت مرغ و یا گوشت طیهو و یا کبک و یا دراج و تیهو مغز تخم معصفر و اگر بدن ممتلی باشد
تنقیه بدن بحب ایفیتمون و یا حب ایارج که تقویت او با فیتمون کرده باشند باید کرد و بعد از تنقیه
بدن هر روز از معجونی که معتدل در حرارت و برودت باشد مقدار مثقالی بر ناهار باید خورد

مقاله در بیان خفقان که مرضی از امراض ردیه دل است و گاه چنان مستولی میشود که

موجب هلاکت و مراد بخفقان حرکت اختلاجیست که عارض دل میشود یعنی بیرون و ازدرون
دل است و سبب این حرکت باشی موذیست که اذیت بدل میرساند و این موذی یا خونست که
بدن بواسطه بسیاری از و ممتلی شده است و تمام بدن از و متأثر شده و یقین که اذیت در چنین
دل ابیش از جمیع اعضای دیگر است و علامت او سرخی رو و چشم است و شیرینی طعم دهن و حرارت

مزاج

مزاج و قلت شهوة طعام و بسیاری عرق و عظم نبض و سرعت آن و سرخی رنگ بول و غلظت
آن و علاج درین صورت و تخفیف آن فصد از باسلیق است اولا و یا فصد از صافن اگر
چنانچه علیل را قوت و طاقت باشد آن نیز بقدری مناسب و درین گونه تدبیر بعد از صواب
تشخیص حرارت باید کرد و الا مخاطره است و باید بموافقه مسکنه حرارت چون رجوع باید
کرد مثل شربت سکنجبین ساده ده درم و گلاب ده درم و یا شربت سیب ده درم و یا شربت ریباج
و یا شربت ترنج از هر کدام که موجود شود ده درم و خوردن دوغی که روغن از و گرفته باشند
و احیانا خوردن کافور مقدار دو دانگ درین شربتها که مذکور شد و غذا آش زرشک در و اندک
نخود باشد و یا آشی که از ترشی ترنج پزند و یا آش سرکه که در و گوشت مرغ باشد و یا گوشت
بزغاله و اگر سبب امتلای بدن از صفرا باشد علامت آن سوزاک و بسیاری عطش و زود
از چیزها متاثر شدن و سرعت نبض و تواتر آن و تلخی دهن و خشکی آن و زردی رو و بشره
و زردی رنگ بول و ناریت آن و علاج او و علاج دموییست مگر غیر فصد و جانب ترتیب با وجود
تبرید در علاج صفراوی اقوی میباید و خوردن اشربه و اغذیه مقویه دل و ملاحظه سعی در
دادن قرص کافور در ماده صفراوی بواسطه شدت حرارت صفرا بیشتر میباید کرد و طلاها
بارد از صندل و گل سرخ و آرد جو و کشنیز خشک و اقاقیا و گلاب بر سینه باید کرد و پیراهن
کتان بگلاب و صندل آغشته علیل را باید پوشیده و مسکن علیل بر محل و زمین نمناک باید ساخت
و حوالی مکان جلوس او اوراق باید پاشیده و مثل گل بید و ریحان با گلاب بران
باید پاشید و پیش او باید نهاد و شغل بسیب و امرود رسیده نیک باید فرمود و این معجون
منفع درین ماده بسیار نافع است اجزا و ترکیب برین وجه است تخم کاهو و مغز تخم خربزه
و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار از هر یک پنج درم و تخم خرفه و مغز تخم حماض که ترش است
از هر یک سه درم طباشیر سفید چهار درم که دو مثقال و چهار دانگ مثقال باشد صندل سفید
و صندل سرخ از هر یک سه درم کشنیز خشک سه درم تخم کاسنی چهار درم زرشک بی‌دانه پنج درم مجموع ادویه
کوفته و بیخته و بوزن تمام ادویه شربت سیب خلط کرده نیک بر هم زده در ظرفی چینی نگاه
باید داشت و مقدار خوردن ازین معجون بر ناهار یک مثقال است و گاه حدوث خفقان بواسطه علیه

واجتماع ماده سوداویست در عروق قلب و علامت فزع و وحشت و بدخلقی است و بدی افکار
و بدنفس زدن و دیدن خوابهای پریشان و اماکنه مظلمه و چیزهای سیاه و علاج او تنقیه بدن است
از خلط سوداوی بحب افیتمون و یا بمطبوخ او و یا بمطبوخ هلیله مقوی با فیتمون و یا تنقیه بسنا مکی
یا معجون نجاح و بقیه علاج او علاج سوء المزاج یابس است که عارض دل میشود و جلاب هر صباح
از بادرنجبویه و نیلوفر از هر یک سه درم قند سفید ده درم مجموع این جلاب بر وجهی که رسم است
در قدری آب طبخ کرده و به نیم آورده از کرباس گذرانیده قند مذکور آمیخته نیم گرم باید خوردن
و غذا نخوداب با شیره مغز بادام و گوشت مرغ و ترطیب مزاج و نهادن ضماد بر سینه از روغنهای
خوشبوی و گاهی خوردن دواء المسک شیرین مقدار یک مثقال بر ناهار و اگر سبب خفقان بسیاری
رفتن و صرف شدن خون باشد و یا بسیاری تعب و ریاضت مثل دویدن و محنت کردن
و یا بسبب تدبیر در ما تقدم از ماکول و مشروب زیرا که اینها اسباب نقصان خونست و اگر در اینها
موجب ضعف دل است و علاج درین مقام اختیار اغذیه جید الکیموس است یعنی غذایی که
از و خون خوب حاصل می‌شود و غذاهایی که موجب فربهی شود مثل گوشت بره و نان گندم
پاکیزه که بسیار میده باشد و زرده مرغ که نیم رشت کرده باشد و روغنهای شیرین نیم گرم بر
بدن مثل روغن بادام شیرین و یا روغن بنفشه بادام و نیلوفر و امثال اینها و ترک ریاضت
و تعب و بیخوابی و گرسنگی و آرام و قرار گرفتن در مساکن معتدله بحسب هوا و آب سر
بر زدن و گاهی بحمام قدیم معتدل الهوا در آمدن و اندک مکث کردن و آبهای معتدل که موافق
مزاج باشد ریختن و زود بیرون آمدن و در دخول و خروج حمام رعایت بتدریج باید کرد و گاه
حدوث خفقان بسبب گزیدن و نیش زدن حیوانات ذوسم است و علاج درین مقام
گزیدن آن هوا باشد و هر یک بتفصیل در کتب طبی بیان کرده اند و درین کتاب بعضی از آنها
در محلش مذکور خواهد شد و گاه حدوث این علت بمشارکت معده است بسبب خلط جیدی
که در معده است و میان دل و معده قرب جوارست هر اینه اذیت او زود بدل میرسد و آنچه
دلالت برین سبب میکند احوال معده است بسبب آنچه از و مدفوع میشود از فوق و سفل و علاج
او درین مقام خوردن جلابست هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و قند سفید ده درم

اول

اول بیخ سوسن در قدری آب بآتش ملایم باید طبخ کرد تا به نیم آید و از کرباس گذرانیده صاف کرده
قند در و آمیخته نیک گرم باید خورد و غذا نخوداب که بشیره مغز تخم معصفر باید داد و تنقیه
معده بقی بخوردن آبی که در و شبت و تخم خربزه نیم کوفته طبخ کرده باشند و اندک نمک بر باشد
آشامیده زمانی صبر کرده اگر بخود آید بهتر و الا بپر مرغ یا دست انداخته قی باید کرد و اگر درین مطبوخ
قدری عسل نیز اضافه کنند بهتر باشد و بعد از انتفاع معده و گوارش مصطکی و یا گوارش عود
و عنبر باید گاهی اختیار کرد بتقویت دل معده بمفرحات حاره که مذکور شد باید کرد و اگر
با بلغم غلیظ خلط سودا مخلوط باشد علامت آن آنست که بوقت قی همراه بلغم ماده سودا بیرون
می آید و طعم دهن ترش میباشد و بهت افکار صادره از صاحب علت فاسد است و بدخلقی
این قسم را نیز هست و علاج درین صورت تنقیه بدنست باین حب که مذکور میگردد تربد
سفید مجوف تراشیده و بروغن بادام چرب کرده افیتمون از هر یک یکدرم حاشا و شحم حنظل
و غاریقون و حجر ارمنی از هر یک دانگی محموده در آب بهی یا سیب بریان کرده نیم دانگ نمک
طعام و دو دانگ اسطوخودوس و نیم درم مثل مجموع ادویه کوفته و بیخته و بآب بادیان و با
شاهتره خمیر کرده حبها باید ساخت و سحر فرو باید برد و تا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو
آخر شود و این اشربه تامه است و باید که استعمال این حب بعد از ظهور نضج این اخلاط
واقع شود و الا مخاطره است و بعد از تنقیه باید که ملازمت و مداومت بخوردن گوارشات
مذکور فرمایند و اگر با بلغم خلط صفرا ممزوج و مخلوط باشد علامت آن دفع بلغم با صفرا است
بطریق قی و یا بطریق براز و عطش و سوزاک و علاج آن بخوردن جلابست هر صباح از تخم
کاسنی و بیخ سوسن از هر یک سه درم و قند ده درم اول ادویه در قدری آب طبخ کرده
به نیم آورده از کرباس گذرانیده قند مذکور آمیخته نیم گرم باید خوردن غذا نخود مقشر
و ماش با شیره مغز بادام و تنقیه معده باین حب که مذکور میگردد و تربد مجوف سفید
چرب کرده و افیتمون و سنا مکی و شاهتره از هر یک یکدرم هلیله زرد نیم درم و گل سرخ
نیم درم مجموع ادویه کوفته و بیخته و بآب بادرنجبویه خمیر کرده و یا با آب بادیان حبها باید ساخت
هر یک بمقداری که باسانی توان فرو برد و بعد از ظهور نضج سحری فرو باید برد و تا نیم روز صبر باید کرد

تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن قند ده مثقال و تخم ریحان با تخم اسپغول ... دو مثقال
در چهار ... آب شربت کرده باید خوردن و غذا را درین روز ... باید ... اختیار
باید کرد و بعد از تنقیه جز از ربوب مقوی دل باید گاهی اختیار کرد مثل رب بهی و رب
و رب حماض و ترنج و یا رب لیمو اما باید که بجای ترش بعد از دارو یک هفته اختیار
کرده اما رب بهی و رب سیب شیرین را بعد از دو روز اختیار می توان کرد و غذا بعد از تنقیه
آش از نخود و ماش یا آب انار ترش و شیرین و یا زرک و اگر علیل ضعیف و نحیف باشد
مرغ متوسط در زیرباج و لاغر و یا تمر هندی و یا نخود اگر قبض در طبیعت غالبست و شیره مغز
بادام نیز و اندک قند با شکر **مقاله در بیان** معالجه را دانستن آن در علاج مرض دل
و احوال او ضرورست پس باید دانست که طبیب متدرب می باید که عالم و عارف بمزاج
ادویه دل باشد از مفرح و مقوی آن و بداند که فعل و تاثیر کدام بخاصیت است و کدام بمزاج
پوشیده نماند که ادویه که تاثیر او بخاصیت است او را تاثیر زودتر است از ادویه که او را
فعل و تاثیر بحسب مزاج است زیرا که مذهب مزاج طبیعیه آنست که خاصیت طبیعت است
که موجود است در اجسام مرکبه از عناصر از فیض الهی و عالم علوی ازین جهت که امتزاج در ترکیب
دوای مخصوص بوجهی واقع شده که افاده این خاصیت کرده است بواسطه استعدادات مختلفه
و اما ادویه که تاثیر ایشان بحسب مزاج است مر دل را تاثیر او متاخر است از ادویه ذوات الخاصیه
و هم بحسب مزاج زیرا که دوایی که تاثیر هم بخاصیت است و هم بمزاج ... زود و تاثیر است یکی
از مر خاصیت و یکی از مر کیفیت و مزاج و اما دوایی که او را همین کیفیت است و بس او را همین
یک تاثیر بیش نیست و اطبا خاصیت را نسبت بصورت نوعی مرکب می دارند بتوسط استعداد
و فیضان الهی و آنکه تاثیر او را از و الحسب مزاج و کیفیت فقط است در وی این اعتبار نمیکنند و
فرق برین وجه کرده اند و چندی از ادویه مفرده و مرکبه که مناسب عضو رئیس و شریف دل
و دماغ است در آخر این کتاب مذکور خواهد شد **مقاله در بیان** غشی که از جمله امراض مهلکه دل
است و غشی را چنین تعریف کرده اند هو تعطل جمیع القوی ... ضعف القلب یعنی غشی بیکار شدن
جمیع جمیع حواس است بسبب ضعف عارض مر دل را و سبب اجتماع روح است بدل چون ضعف ...

بسبب وجع موذی و یا بسبب استفراغ بسیار از اخلاط و همچنانکه در فصد می باشد اگر مایل شود
و یا عادت شخص چنین بوده باشد و رعافات و نزف ها و اسراف در خون حیض در عورات
یا در اسهالات قویه و یا در شنیدن از اخبار سره و یا اخبار موحشه و مانع و حزن قوی و یا در
امراض حاده و گاه بسبب در عورات اختناق رحم است بسبب تصاعد و تراقی بخارات
از خون محتبس روبه الکفه و رسیدن آن بدل و در محلش مذکور خواهد شد و گاه بسبب حدوث
غشی گزیدن و نیش زدن حیوانات و حشرات ذوسم است که اثر کیفیت سمی مثل میرسد مثل مار
و عقرب و گاه بسبب خوردن زهر است و یا ادویه سمی مثل رگ موش و یا بیش و افیون که
خوردن این چیزها اعراضی که حاصل می شود یکی مرتبه اش حصول غشی است و انتهایش هلاک
و گاه بسبب انسداد و بسته شدن آلت شریانست که موضوع است از برای رسانیدن هوای
ملایم بدل یا اخراج هوای دخانی که ملایم و موافق دل و روح حیوانی نیست و چون طریق وصول
منافع و دفع مضار مسدود گردد همانا این علت که غشی است حاصل شود و گاه بسبب در
حدوث سده حصول سده در ابهر است و مراد با بهر شریانیست مجوف و موضوع من عند الله
بمصلحت رسانیدن روح حیوانی بواسطه او بجمیع بدن و این سبب امان نمیدهد و موجب هلاکست
و با لجمله علامت غشی زردی چهره است و صغر نبض و ضعف او و اگر چنانچه بر صاحب غشی
فریاد کنند نیک نمی شنود و علاج در آن غشی که بسبب او ضعف دل باشد آنست که در خفقان
گذشت و علاج در آنکه بسبب استفراغات بسیار است تقویت تمام بدن است و تقویت دل
خصوصا بخوردن جلاب هر صباح از شربت ترنج و یا نارنج و یا سیب از هر کدام که حاضر باشد
ده درم با گلاب ده درم و اندکی آب یا عرق مشک بید و غذا ماء اللحم لذیذ بخته و در دهن
انداخته در گلوی علیل بریزند زیرا که درین علت صاحبش را قوت خاییدن و فرو بردن
نیست و یا زرده تخم مرغ نیم برشت و از اغذیه آنچه مقوی دل باشد و علیل آنرا باسانی تواند
فرو برد و سریع الهضم باشد و مرطب بدن مثل ماء الشعیر که در روغن فربه جوشیده باشد و مهرا
نشده باشد و ترطیب مزاج بدن مریض بهر حیله که ممکن باشد در آن اهمال نباید کرد و از اغذیه
و اشربه و طلیه از آب سیب و صندل و آب گشنیز برجبین باید داشت و بوییدن عنبر دل و دماغ را بسیار

تقویت میکند و علاج در آنکه سبب آن وجع شدید باشد ازاله و دور کردن است بنهادن ضمادات
خفیفه باید نهاد اولا و اگر تسکین نشد فبها و الا اگر ضرورت افتد مثل فلونیای رومی
باید نهاد و یا تخم بنگ و دوا او را بزر البنج می نامند و تخم خشخاش گرد در نهایت و بر عضو تسکین
وجع است اما حذاق اطبا این علاج را موقوف داشته اند درین علت زیرا که بسیار انرا
موجب صحت شده و بسیاری را موجب هلاک و میگویند که در مثل غشی که مرض دل است و در
امراض دماغی مخدرات را استعمال نکنند و اما در آنچه سبب اعراض نفسانی باشد ازاله
سببست بپاشیدن گلاب و آب سرد برروی و بوییدن آنچه بوی خوش داشته باشد و مقوی
دل باشد باید بوئید و در آن خانه که صاحب این علت است کباب مرغ باید کرد تا رایحه طیبه
غذایی بمشام علیل رسد که قوی نافع و مقوی دل است و بهره او بدن را کم از بهر خوردن
نیست و خوردن رب و شربت فواکه در وا اندکی عنبر باشد بسیار نافع است مقدار ده درم با
ده درم گلاب و قدری آب و بر سینه صندل سفید و گلاب و اندک کافور باید ضماد کرد و غذا
درین صورت آش زرک و قدری نخود و شیره مغز بادام و اندک قند باید در غذا آمیخت
که بسیار ترش نباشد و گوشت مرغ و یا طیهو درین آش مهرا باید ساخت و شوربای آن
بگلوی صاحب غشی باید اندک اندک ریخت و علاج در آن قسم که بسبب سوء مزاج دل باشد
تعدیل مزاج اوست بضد سبب اگر بارد باشد با شربه و اغذیه باید کرد که مایل بحرارت
باشد و اگر حار باشد باشربه و اغذیه برعکس این باشد یعنی باید برودت و در مفرحات معتدله
مر علیل را همین طریق در علاج سلوک باید داشت و علاج در آنچه بسبب اختناق رحم است علاج
آن علاج عضو است و آن در امراض رحم مبین خواهد شد و علاج آن بسبب گزیدن حیوانات
و حشرات و یا خوردن اشربه و اغذیه باشد هر یک بمحل خود مذکور خواهد شد و آن تریاقات
ها در برات خواهد بود و علاج در آنچه بسبب انسداد طریق وصول هواست بدل که مراد با آن طریق
شریان در بدنست تقویت دل است بمفرحات و گشودن سده است بادویه مقویه مفتحه
و اشربه مثل سکنجبین بزوری و سکنجبین عنصلی از هر کدام که حاضر باشد ده درم با آب قدری که بسنده
باشد در شربت و غذا زیرباج و در دو گوشت مرغ مهرا و علاج در آنکه بسبب انسداد مهلک و طریق ابهر است

که گفته شد که مراد با بهر شریانیست که روح حیوانی در و نفوذ کرده بجمیع بدن واصل می شود و انسداد
او موجب هلاک است و حدوث او اکثر دفعی است و هلاک او بناگاه است و سبب آن
هیچ معلوم نیست و ازین جهت است که بقراط گفته است که هر کس او را دفعتا غشی شود بی
سابقه علتی و مرضی و سببی او را هلاک بطریق فجاءت است و بهر حال بر طبیب آنست که دست
از علاج مادام که اثر حیات در و هست باز ندارد باین طریق که دواء المسک یکمثقال در شربت
سیب ده درم در قدری عرق مشک حل کرده در گلوی صاحب علت باید ریخت و اگر قبض
بر صاحب علت غالب باشد ازاله آن بشیافات ملینه مثل سنا و بنفشه و اگر هیچ نباشد
صابون آب نارسیده شیاف باید ساخت و بر داشت و بوی خوش همیشه بر جبین او باید
داشت و گاهی تحریک علیل بمالیدن کف پا و بازوی او باید کرد **مقاله در بیان ذات الریه**
که عبارت از ورم گرم است که شش را عارض می شود و این ورم حار خالی ازین نیست از
ماده دمویست که خونست و یا از ماده صفراویست و یا از ماده است که از دماغ بشش
ریخته است و اگر ماده ورم خونست علامتش شدت درد است و ضربان در عضو وارم
و شدت ضیق نفس و سرخی چشم و عطش و تشنگی بسیار و سرخی رخساره بواسطه تصاعد
بخار و راحت یافتن از هوای سرد و نسیم سرد و خشکی زبان و نبض عظیم موجی و بسیاری
زردی رنگ بول و اگر در اول روز معالج اطلاع یابد و در روز دوم و یا روز سیم علاج فصد
باسلیق است یا باهر البدن و گرفتن خون بسیار و اگر چنانچه خون غلیظ و تیره و سیاه باشد
و علیل بسیار ضعیف نباشد و اگر چنانچه خون صافی بیرون آید زیاده بر چهل درم خون نباید گرفت
و خوردن جلاب هر صباح از عناب و سپستان از هر یک ده عدد و از بنفشه و نیلوفر از هر یک
چهار درم و قند سفید ده درم مجموع ادویه غیر قند در مقداری که مناسب باشد اول طبخ کرده
به نیم آورده از گرما بس کرده باشند صافی ساخته قند آمیخته نیم گرم باید داد و ده درم ترنجبین
صافی نیز درین جلاب باید آمیخت اگر طبیعت بسته باشد و غذا ماء الشعیر که در و از بنفشه سه درم
و نیلوفر سه درم و عناب ده عدد و سپستان ده عدد جوشیده و با وجود این ده درم شربت بنفشه
نیز درین غذا باید آمیخت و اندکی روغن بادام شیرین که کهنه نباشد و مقدار روغن بیش از ده درم نباشد

وکم ازان نیز نباشد وگاهی لعاب اسپغول ولعاب دانه بهی و روغن بنفشه بادام از هر یک ده درم با یک
قند سفید آمیخته باید لیسیدن و تلیین طبیعت در روز ششم باشد بمطبوخ خفیف باید کرد
و تلیین در روز ششم اولی است و در امثال این علل توقف و تاخیر در تلیین نیک نیست
والبته تعجیل باید کرد و مطبوخ بدین صفت باید ساخت سنا مکی هشت درم بنفشه تر یا خشک و تخم
کاسنی و نیلوفر از هر یک سه درم عناب و سپستان از هر یک ده عدد تخم میوه خرنوب (?) سه درم
مجموع در سه رطل آب باید جوشانید باتش ملایم تا یک رطل بماند از کرباس گذرانیده ترنجبین و شیرخشت
و ترنجبین از هر یک پانزده درم در و مالیده نیم گرم باید آشامید اگر چنانچه بهار یا تابستان باشد
سحر باید آشامید و اگر چنانچه زمستان باشد چاشتگاه باید اختیار کرد و اگر سحر واقع شود
تا نیمروز صبر باید کرد و اگر چاشت واقع شود تا وقت میان پیشین و عصر تامل دارد و آخر شود
و بعد ازان شربت از قند ده درم و لعاب اسپغول دو مثقال در قدری آب نیم گرم شربت
کرده باید خوردن و غذا روزه دارد و اگر قوت باشد آخر روز باید خوردن و آن مقدار چهل
درم از ماء الشعیر است و لعاب اسپغول و روغن بنفشه بادام و یا روغن بادام شیرین و در هفتم
شربت از قند سفید یا نبات یا عرق بید مشک باید داد و مقدار قند ده درم و مقدار عرق بید
مشک نیز ده درم و قدری آب که حلاوت معتدل باشد نیم گرم باید خوردن و اگر درین شربت
اندکی لعاب اسپغول باشد صواب بود و غذا این مرض بعد از خوردن ملینات و شربتها یکنوبت
از ماء الشعیر است بوجهی که مذکور شد و آن نیز آخر روز و اگر تب زایل شود و اعراض ردیه
این علت کم شود نیک والا اعاده مطبوخ ملین مذکور در روز ششم نیز باید کرد تا ماده مرض بالکلیه
دور شود و اگر سبب ورم ماده صفراوی باشد علامت آن سوزاک و تب تیز و تشنگی بسیار
و اندوه و سرفه خشک و ضیق النفس قوی و استراحت بیافت هوای سرد و حرارت بسیار
در سینه یافتن علاج او علاج اولیست الا آنکه فصد نیست و در جانب تبرید و ترطیب اقوی
از دموی می باید و باید که معالج در معالجه این علت چون در تبرید و ترطیب سعی میکند باید از استعمال
ادویه خشنه حذر کند زیرا که درین علت ضیق النفس از اعراض شدیده مهلکه اوست و اشتداد
ضیق النفس موجب هلاکت است و صاحب این علت میباید که حذر از خوردن آب سرد و ترشی بالکلیه کند و در مکانی

باشد

باشد که دران غبار و دخان نباشد و سر و سینه برهنه نکند و اما مسکن نیز چنانی متعفن نباشد که
بواسطه حرارت و تعفن علیل هلاک شود و همیشه بروغن بنفشه بادام چرب کند و اگر
ازین روغن موم روغن سازند و بمالند بهتر باشد و اگر اندکی کتیرا نیز درین موم روغن بیامیزند
بهتر باشد و اما آنکه سبب در و ریختن ماده نیز است از دماغ بشش و متقرح شدن بدین سبب
انرا سل میخوانند و مراد بسل قرحه است که در شش حادث شود و حدوث این علت
بعقب ذات الریه است یا ذات الجنب و علامت او تب ساکن نرم است و سرخی رو (?) بواسطه
تصاعد بخارات و سرفه با خون و ریم آمیخته و فرق میان خلط و چرک و ریم آنست که نفث
در آب باید انداخت اگر چنانچه ریم و چرک است در آب حل میشود و اگر چنانچه خلطی از جنس
بلغم باشد یا صفرا و سودا از آب متمیز است چنانچه اگر خواهند بر خوی خلط را از آب
جدا می توان ساخت که محسوس و متمیز باشد از یکدیگر و دیگر تمیز و فرق میان خلط و چرک
آنست که مدفوع را از دهن بر آتش اندازند اگر چنانچه ریم و چرک است در سوختن از او
رایحه کریه بمشام میرسد و اگر چنانچه نیست این رایحه بمشام نمیرسد و سقوط موی و نحافت
بدن و چسپیدن جلد پیشانی باستخوان و رفتن تراوت و رونق از بشره و علاج اول
حدوث خوردن جلابست هر صباح از شربت خشخاش و یا شربت بنفشه از هر کدام
که حاضر باشد ده درم با ترنجبین صافی ده درم بقدر آب نیم گرم و یا از سپستان و عناب
از هر یک ده عدد [...] در مقداری آب که صاحب دوا باشد باتش ملایم طبخ باید کرد تا نیمه
بماند صافی ساخته قند سفید ده درم و ترنجبین صافی ده درم آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا
ماء الشعیر که در سرطان نهری پخته باشند باید داد طریق دادن سرطان که مراد از آن پنج پایه است
و در خراسان بسیار است آنست که اول او را سر و پاها می باید کند و شکم او را با آب و نمک نیک
می باید شست و در شستن اطبا خاکستر چوب تاک با آب مخلوط فرموده اند و غالبا مقصود آنست
که رایحه کریه از او دور شود و اگر از خوردن سرطان علیل متنفر شود و ماء الشعیر با پاچه گوسفند
مرا پخته باید داد و یا آماده از نشاسته و روغن بادام و اندک نبات یا قند باید داد و اندکی
خشخاش نیز باید آمیخت و سینه و بدن را بمثل روغن بنفشه باید چرب کرد و روغن کدو و روغن بادام

بهتر بل نیز درین حکم است و اگر از ماء الشعیر متنفر شود غذا شیر و ماش با پاچه پخته باید داد و اگر طبیعت بسته
باشد درین غذا از شیر و بادام باید آمیخت و اسفاناخ و یا برگ خرفه در آش باید انداخت
و کدوی تر اگر بوقت باشد بهتر است و اصحاب سل را خوردن شیر خر و شیر عورات بسیار نافع است
بر ناهار مقدار بیست مثقال و اگر از پستان بمکد بهتر باشد و در تاثیر اصح باشد و می باید معالج در
معالجه سل غافل از قرحه نشود و بعضی چیزها که موجب جلا و نقای قرحه است از ادویه ایراد
کند و اهتمام بایراد مسکنات حرقه کند از اشربه و اغذیه و لعوق و حبوب و سفوف که درین علت
نافع است و تا امکانست دست از علاج باز ندارد و اگر تب بربدن مستولی یابد از مبردات
مثل قرص کافور و یا آنچه فعل تبرید رود باشد آنچه لایق مقام باشد درین باب اعمال و نقص
باید کرد و گاه گاه اختیار آبزن فرمایند و گاهی حمام معتدل الهوا در آید و بسیار مکث نکند و در
دخول و خروج از حمام مراعات تدریج کند و سر و سینه مکشوف از حمام بیرون نیاید و خود را از هوا
نگاه دارد و در حمام و بیرون حمام بعد از بیرون آمدن سرد نخورد و از جمله چیزها که صاحب این
علة را مفید است خوردن ماء الجبن است در ابتدا این علت و انتهای او و اگر چنانچه معده
ضعیف نباشد می شاید که با نان نامیده نان خورش سازد زیرا که او را در فربه ساختن ابدان [...]
خاصیت عظیم است در ترطیب ابدان ایشان مطلوبست و اما احتیاط عظیم باید داشت که در
طبیعت اصحاب این علت تلیین میسر نشود تا باسهال نرسد که اسهال درین مرض مخاطره است
و صاحب سل باید که از غضب و جماع پرهیز کند و از کثرت کلام نیز زیرا که سکوت و سکون
و آرام و قرار را در به شدن قرحه مدخل تمام است قرصی که صاحب سل را نفع بلیغ رساند باین
صفت باید گل ارمنی و گل مختوم و نشاسته از هر یک پنج درم سرطان نهری سوخته شسته از خاکستر
آورده ده درم طباشیر و کتیرا از هر یک شش درم رب سوس سه درم مجموع کوفته و بیخته و لعاب
دانه بهی قرصها باید ساخت و در سایه خشک کرده بوقت حاجت مقدار خوردن دو درم
است در شربت خشخاش و یا در شربت بنفشه و اگر درین قرص بوقت شدت حرارت ده
درم مغز تخم بادرنگ و ده درم مغز تخم خیار زیادتر بنمایند صواب باشد و معجونی که نافع اصحاب سل
باشد بدین طریق باید مغز تخم بادرنگ و باقلی مغز و مغز تخم خیار و مغز تخم کدو از هر یک پنج درم صمغ

عربی

عربی کتیرا و نشاسته از هر یک هشت درم و بادام مقشر دوازده درم و مغز تخم خربزه ده درم و
مویز شیرین دانه بیرون کرده و بروغن بادام پخته دوازده درم و مغز دانه بهی ده درم مغز بادام
و تخمها نیک کوفته با مویز منقی مطبوخ مجموع در دو رطل آب باتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم رطل
بماند و بعد ازان قند سفید یک رطل باید آمیخت و دیگر باتش آهسته طبخ باید کرد تا غلیظ شود
و در ظرف پاکیزه برداشته از غبار و دخان نگاه باید داشت و بوقت حاجت درین علت
هر روز مقدار ده درم باید لیسید و یا شربتی که درین علت نافع است آمیخته نیم گرم باید خورد
و شربت نافع ازین علت آب انار شیرین دو رطل و آب سیب نیم رطل و شکر یا قند سفید
یک رطل مجموع باتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم بماند و قوام حاصل کند و سرد ساخته در ظرف باید
نگاه داشت و مقدار خوردن ازین شربت هر صباح بر ناهار ده درم است و از جالینوس
و غیر او از حکما اطبا این عبارت آورده اند که گفته السل و الصرع داءان لا یکاد
ان یبرأن و القول فیه علاجهما فضل یعنی این دو مرض نزدیک نیست که به شوند و صاحب
این مرض را فلاح و رستگاری نباشد پس سخن در معالجه ایشان نباید خلاصی سخن زیاده
باشد اما بدرگاه او به بسیاری از مبتلایان باین علتها خلاصی و نجات یافته اند از علاج
این امراض باز نباید داشت که حضرت حق سبحانه که حکیم مطلق و معبود بحق اوست از
دار الشفا خود دوای دردمندان کرامت میفرماید و ناامید بدرگاه او [...] و دوای
دیگر که نافع مسلول باشد گاو زبان کوهی سه درم گل ارمنی چهار درم گل سرخ پنج درم مغز تخم
کدو و مغز تخم خیار از هر یک شش درم رب سوس سه درم کتیرا و صمغ عربی و نشاسته از هر یک
چهار درم سرطان نهری سوخته و مغز بادام مقشر از هر یک ده درم مجموع ادویه نیک کوفته و
بیخته و با آب خمیر کرده قرصها باید ساخت و مقدار خوردن ازین قرص بوقت حاجت یک مثقال است
در شربت سیب ده درم **مقاله در بیان ذات الجنب** و شوصه که مراد از آن علت ورم حادث
در غشا و پرده مستبطن است مر اضلاع و حجاب حاجز را و این دو قسم است زیرا که حدوث
ورم یا در جانب چپ است و یا در جانب راست و آنکه در جانب چپ حادث شود اشد است
از وی خطرا زیرا که قریب [...] دل و [...] اعضا [...] است و [...] خطرا ست و علامت او تب

تیز دایمی است و درد شدید بیتوار و ضربان جستن از موضع الم و اندوه و عطش و سوزاک و شدت
ضیق نفس و نفس زدن متواتر و قبض صلب حرج متساوی و زردی رنگ بول و یا سرخی
آن و غلظ بول و گاه حدوث اختلاط عقل که مراد پریشانی اوست و رعاف بانوث و بلغم
سرخ مبتنی از خون و علاج اگر در روز اول و ثانی و ثالث معالج را اطلاع شود فصد است
از قیفال از جانب مخالف یعنی اگر ورم در جانب چپ باشد از دست راست و اگر جانب
راست باشد از دست چپ باید فصد کرد و خون بحسب قوه و طاقت باید اخراج کرد اگر مزاج قوی
باشد و شخص ضعیف و نحیف نباشد و فصل بهار باشد خون مقدار یک رطل که نود مثقال باشد
باید گرفت و اگر ضعیف و نحیف باشد زیاده بر چهل مثقال مجوز نیست اخراج خون و این تدبیر در صورتیست
که ورم دموی باشد و جلاب هر صباح از بنفشه تر و یا خشک و نیلوفر از هر یک سه درم و از سپستان
و عناب از هر یک ده عدد مجموع ادویه چنانکه بکرات نموده شد در قدری آب طبخ کرده صاف
ساخته ده درم قند سفید و ده درم ترنجبین صافی آمیخته نیم گرم بر نهار باید داد و غذا ماء الشعیر
که در و بنفشه و نیلوفر و خشخاش از هر یک سه درم و خشخاش یکدرم و عناب و سپستان طبخ کرده
باشد با ده درم شربت باید خوردن و دو درم روغن بادام شیرین نیز درین غذا باید خلط کرد و
هرگاه که نضج در قاروره ظاهر میشود در روز ششم در اسهال و تلیین طبیعت توقف نباید کرد و
تعجیل درین امر باید کرد و مطبوخی که درین مقام مناسب است سنا مکی هفت درم بنفشه و نیلوفر
از هر یک چهار درم سپستان و عناب از هر یک ده عدد و تخم کاسنی سه درم مجموع ادویه در سه رطل
آب با آتش آهسته طبخ باید کرد تا یک رطل بماند از کرباس گذرانیده و در وی از شیرخشت و ترنجبین
صافی از هر یک پانزده درم حل کرده صاف ساخته بر نهار باید آشامید و بار ثانی فلوس خیارشنبر بیست
درم در وی حل کرده بوقت صبح اگر تابستان باشد اختیار باید کرد و اگر زمستان باشد بوقت
صباح اختیار باید کرد تا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و اگر قوت باشد و اگر قوت
شربت از قند ده درم و لعاب اسپغول ده درم باید خورد با قدری آب نیم گرم و غذا در آخر روز ماء
الشعیر سه درم باید اختیار کرد با ده درم شربت بنفشه و روغن بادام شیرین و سینه و اضلاع و محل درد
بروغن بنفشه و یا روغن بادام شیرین چرب باید کرد و اگر ابتدا روغن را با موم روغن ساخته و اندک کتیرا آمیخته

بهتر باشد و صاحب این مرض باید که از آب سرد بسیار حذر کند و از حرکات عنیفه خصوصاً از جماع که در
وهم حرکت بدنی و حرکت نفسانی هر دو هست و ضرر او شدیدتر است از هر حرکت و اگر ماده
مرض بقیه مانده باشد اعاده مطبوخ در روز هشتم و دهم باید کرد و باید از معاودت پرهیزد و اگر در مریض
قوت قوی باشد و اگر ماده ورم صفرا باشد علامت تب تیز محرق است و شدت حرقه و خشکی
آن و زردی آنچه مدفوع میشود و سرعت نبض و تواتر آن و بسیاری تشنگی و راحت یافتن
از هوای سرد و خلیدن محل ورم و گفتن هذیان بواسطه تصاعد بخارات بدماغ و پریشانی
عقل بدین سبب و علاج او نیز فصد است اما از جانبی که ورم در آن جانب نیست و در بعضی
فصد که جانب ورم است نباید رسید از خلاف خون بموضع ورم و هیچ که در ماده ورمی
رسیده می‌شد و بخوردن شربت است هر صباح و یا خیره بنفشه و یا شربت خشخاش از هر کدام
که باشد ده درم با ترنجبین صافی پانزده درم و یا جلاب از عناب ده عدد و قند سفید ده درم
و ترنجبین صافی ده درم اول عناب را در قدری آب بر وجهی که رسم است طبخ کرده صاف ساخته
و قند و ترنجبین مذکور آمیخته نیم گرم بر نهار باید اختیار کرد و غذا ماء الشعیر مخلوط با شربت بنفشه
و روغن بادام از هر یک ده درم در سه درم ماء الشعیر و تلیین طبیعت بمطبوخ مذکور در علاج ورم دموی
و بعد از تنقیه تامه سعی در تدبیر و ترطیب مزاج علیل باید کرد با شربه و اغذیه که منافی سوخته
نباشد و سبب زیادتی آن نشود باید کرد مثل شیره خرفه پانزده مثقال با ده درم قند سفید و یا
آب خیارین و یا آب هندوانه از هر کدام که حاضر باشد پانزده مثقال با ده درم قند سفید و یا ده
درم ترنجبین صافی و غذا ماء الشعیر مذکور با روغن بادام این در صورتیست که تب و سرفه باقی
باشد و اما اگر تب و سرفه زایل شده باشد غذا ماش مقشر و شیره مغز بادام و یا شیره
مغز تخم کدو و اسفاناخ است و یا آش برگ خرفه و برگ کاهو و برگ میوه دخترک است
که معروف و مشهور است و مریض را درین مرض اگر قوت هست از غذا تقلیل باید کرد و بخوردن
آب انار شیرین و اندک اندک آب سیب شیرین تعلل باید کرد و آنچه بوجها ماند و از فواکه بر قدر مضر
نباشد و اما اگر ماده ورم بلغم باشد و این قسم پیش اطبا سالمترین انواع ذات الجنب است زیرا که
حرارت و حدت صفرا و خون در وی نیست و علامتش سفیدی رنگ بول است و غلظت آن و تب تنکی

و قلت عطش و قلت خلیدن محل ورم و درد بیکوی و سفیدی آنچه بسرفه بیرون می‌آید با اندک
سرخی و بلغم و دیر حرکت کردن نبض و بسیاری آب دهن و علاج این قسم نیز فصد است
و اخراج خون اندک از باسلیق و خوردن جلاب هر صباح از سپستان ده عدد و از بیخ سوسن و از
عنب الثعلب که انگور شغال است از هر یک سه درم و قند سفید و ترنجبین از هر یک ده درم چنانکه
مذکور شد ترتیب داده نیم گرم بر نهار باید آشامید و غذا ماء الشعیر با اندک نخود مقشر و تلیین طبیعت
بعد از ظهور نضج در بول باین مطبوخ سنا مکی پنج درم و انجیر خشک ده عدد و بیخ سوسن آسمانی
نیم کوفته سه درم تخم کاسنی سه درم و مویز شیرین دانه بیرون کرده ده درم و بنفشه و نیلوفر
و تخم میوه دخترک از هر یک سه درم مجموع در سه رطل آب با آتش آهسته طبخ باید کرد تا یک رطل
باز آید از کرباس گذرانیده ده درم ترنجبین صافی و ده درم فلوس خیارشنبر درین مطبوخ
حل کرده صباح بر نهار باید آشامید تا نماز دیگر صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن جلاب
از قند سفید ده مثقال و از تخم ریحان یک مثقال شسته در چهار قاشق آب نیم گرم باید آشامید
و غذا آخر روز ماء الشعیر بر وجهی که مذکور شد و اگر بمطبوخ مذکور نقا و تخفیف حاصل شد نیک
و الا اعاده این مطبوخ بار دیگر باید کرد تا ماده تمام زایل شود و اگر ماده علت و ورم سودای محترقه
باشد و این بدترین اقسام و انواع سوداست و زودتر هلاک کنند و علامت او تب و سواد
زبان و خشونت آن و خلیدن بنوبت و دشواری نفس زدن و دشواری آمدن خلط و بلغم
سرفه و گفتن هذیان و اختلاط عقل و پریشانی آن و هر لحظه جستن و بدخلقی و علاج درین قسم
نیز فصد است بقدر قوت و طاقت و بحسب مزاج و واجب و خوردن هر صباح جلاب
از بنفشه سه درم و از سپستان ده عدد و قند سفید و ترنجبین از هر یک ده درم مجموع بر وجهی که
مکرر مذکور شد ترتیب داده نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد و غذا همچنانچه مذکور شد باید
داد و حقنه باین اجزا باید کرد که در اول حدوث علت سنا مکی هفت درم بنفشه خشک و نیلوفر
از هر یک سه درم سبوس گندم یک کف گل خطمی پنج درم و جو کنک کرده نیم کوفته یک کف و برگ
چغندر یک دسته عناب و سپستان از هر یک بیست عدد مجموع ادویه در سه رطل آب با آتش ملایم طبخ
باید کرد تا یک رطل بماند از کرباس گذرانیده از فلوس خیارشنبر ده درم و شیرخشت و ترنجبین از هر یک

ماء الشعیر

پانزده درم در او حل کرده از پرویزن موی گذرانیده و ده درم انگبین و ده درم روغن کنجد و ده درم
روغن بادام شیرین و نمک طعام دو دانگ و نیم گرم کرده حقنه باید کرد اگر بوقت زمستان باشد
نیم روز و اگر بوقت تابستان باشد صباح تا بوقت نماز دیگر دو دفعه عمل باید کرد اول شربتی از
قند ده درم و تخم ریحان یک مثقال در آب نیم گرم چهار قاشق باید خوردن و بعد از آن این
عمل باید کردن و بقیه علاج علاج ذات الجنب است که مذکور شد از اشربه و از اغذیه و
گاه حدوث ورم در حجاب و پرده قایم است مر صدر را بتنصیف و این قسم را ذات
الصدر می‌نامند و علامت او تب تیز دایمی است و عطش شدید و درد خلیدن محکم چنانکه
احساس وجع از گلو تا فم معده میکند و کرب و اندوه و اضطراب و بسیاری عطش
و زردی رنگ بول و سرعت نبض و تشاره آن و عدم قدرت علیل بر برداشتن سر جانب
نشیب نظر کردن و تکیه بجانب قفا و پهلو کردن بر علیل در غایت عسر است و علاج او
فصد از باسلیق است بقدر قوت و طاقت و باقی تدبیر از اشربه و اغذیه و طلا
تدبیر ذات الجنب است و درین علت معالج باید اهتمام بمالیدن موم روغن از روغن بنفشه
و یا روغن کدو بر اضلاع و سینه علیل بکند و میان سر و کتف علیل نیز از این موم روغن
بمالد **مقاله در بیان امراض** معده و بباید دانست که سوء المزاج معده یا حار ساذج است
و ماده ندارد و علامت او عطش بسیار است و خشکی دهن معده و قلت وریق و آروغ
تیز دخانی و سرعت فساد اغذیه لطیفه در وی و قلت شهوه غذا و میل و اشتیاق بچیزهای ترش
و راحت یافتن بخوردن آن و علاج درین صورت بخوردن جلاب و شربت است از سکنجبین
ساده که ترشی در وی غالب باشد ده درم و یا آب ریواج و یا رب سیب ترش و یا رب غوره
از هر کدام که حاضر باشد ده درم با ده درم گلاب و آب برف مقداری که کافی باشد و یا یخ
و این سوء المزاج را خوردن آب سرد بغایت نافع است خصوصاً بوقت هضم طعام اما نه چنان
بسیار باید که بسبب بسیاری آب در غذا فساد حاصل شود و همچنین خوردن دوغ ترش نیز
نافع است که سرد باشد اما دوغ بالای غذا نباید خورد که مفسد غذاست و غذا درین مقام آش
زرک و یا تمر هندی با قدری نخود و ماش مقشر است با شیره مغز بادام و مظنه که مراد بآن آش

بسیار موافق است و اگر درین غذا قدری گشنیز اندازند صواب باشد تا طعم او باعتدال آید
و نیز در گشنیز تقویت معده گفته اند و اگر سوء المزاج حار با صفرا باشد علامت تنقیه معده است
از خلط صفراوی بعد از تحقیق علامت و تعیین سبب و علامات او عطش دائم و کرب و قلق
که مراد با بها اندوه و تلواسه است و تلخی دهن و زردی زبان و بیرون آمدن صفرا و ظهور او
بقی و براز و زردی بول و آرق بدبوی بعد از خوردن طعام پس معده را بقی کردن پاک باید
ساخت بخوردن آب گرم و سکنجبین و تخم خربزه جوشیده و بیخ سوسن جوشیده و تخم
ترب جمیع اینها قی آورست معده و مجموعه اگر با سکنجبین تنها اگر حاصل شود اختیار با اینها باید
کرد و اگر کافی نباشد احتیاج باین مذکورات هست و تلیین طبیعت بآب فواکه و مطبوخ فواکه
باید کرد و یا با شربت آلو و ترنجبین از هر یک پانزده درم و یا شیرخشت پانزده درم بر وجهی که رسم
است نیم گرم باید خوردن و بعد از آن تعدیل مزاج بربوب و قرصهای بارده مناسب این علت
است باید کرد مثل رب سیب و قرصها طباشیر که مذکور شد و اختیار سکنجبین سفرجلی درین
علت بغایت نافع است و بدین صفت باید ساخت بهی ترش رسیده را از دانه و پشم که بر روی
اوست پاک باید کرد و پوست از و نباید دور کرد که قبض و تقویت معده در پوست او بیشتر
است و همچنان در هاون و یا در چهار سنگین و یا چوبین باید کوفت و افشرده آب از و باید گرفت
و مقدار دو نیم سیر بوزن تبریز قند و از هر که تنگ چهار یک تبریز قند و در پاتیله پاکیزه با آتش آهسته
جوشیده کف و درد از و گرفته همه ده نیم سیر قند بوزن تبریز قند که صد و بیست و پنج مثقال میشود
آمیخته دیگر با آتش آهسته باید جوشید تا بقوام آید و هر صباح ازین شربت پانزده درم که ده مثقال
میشود و با ده درم گلاب و قدری آب که مناسب باشد شربت کرده باید خوردن و این شربت
هر علت که در معده بسبب حرارت باشد بسیار نافع است و در غایت تقویت و جالینوس
مبالغه درین باب میکند و میگوید ضمان برمن اگر جائی که مبتلا بضعف معده که سببش حرارت
باشد نیک نشود و اما او درین شربت قدری زنجبیل با فلفل زیاده کرده است و درین زمان که
اگر مزاج بسیار گرم باشد ده مثقال توان آمیخت والا نباید آمیخت و خوردن شربت مبلغ ساده
ضعف معده که از برودت باشد نیز بسیار نافع است و اجزای او اینست آب افشرده بهی که دانه

بیرون

بیرون کرده باشند و پوست او گرفته باشند و ترش باشد ده نیم سیر قند و آب انگور شیرین صاف
نیم دو نیم سیر و قند سفید چهار یک تبریز قند که شصت و دو نیم مثقال میشود اول آب بهی و آب
انگور در پاتیله قلعی کرده پاکیزه باید جوشید و کف و درد از و گرفته قند مذکور باید آمیخت دیگر
با آتش آهسته جوشید تا بقوام آید و بوقت حاجت پانزده درم که ده مثقال میشود در قدری
گلاب و آب که مناسب شربت باشد آمیخته بر ناهار باید اختیار کرد و سفوفی که نافع بلغم از ضعیف
معده صفراوی باشد گل سرخ خشک کوفته ده درم و طباشیر سفید پنج درم و سماق پاکیزه
کوفته سه درم و مصطکی یکدرم و زرشک نیم درم و پوست هلیله زرد سه درم و قند سفید بوزن
جمیع ادویه مجموع یک کوفته و صلایه کرده هر صباح مقدار دو مثقال بر ناهار سفوف باید کرد
و اگر اندک آب سرد از عقب بیاشامد صواب بود و اگر سبب سوء المزاج معده حرارت و رطوبت
باشد علامت او غثیان است و قلت شهوه طعام و بسیاری آب دهن خصوصا بوقت
خلای معده و تغیر یافتن طعام بجانب فساد و یافتن رایحه کریه بوقت آرق و درین مقام
علاج قی است بخوردن سکنجبین و آب ترب و شبت جوشیده و اندک روغن کنجد باید
آمیخت تا اجابت قی آسان باشد و غذا درین صورت زیرباج از نخود و شیره مغز بادام
و اندک سرکه باید داد و مراد از زیرباج شوربایست که در و سرکه باشد و اندک قند یا شکر در و
باید آمیخت و یا از نارنج و نخود و شیره مغز بادام و قدری گشنیز و معده را بکرات بقی پاک باید
کرد و سفوفی که درین مقام نافع و مجرب بدین گونه ترتیب باید کرد گل سرخ و طباشیر
از هر یک دو درم و سماق سیزده درم و گشنیز خشک در سرکه خیسانیده بریان کرده پنج درم مجموع
ادویه کوفته و بیخته هر صباح دو مثقال در آب انار میخوش باید خوردن و یا از شربت سکنجبین
سفرجلی که سابقا مذکور شد باید خوردن و یا شربت سکنجبین ساده از هر کدام که حاضر باشد
ده درم است و گاهی سبب سوء المزاج معده حرارت و یبوست بی ماده میباشد و علامت
او نحافت و لاغری بدن است و قبض در طبیعت و بسیاری تشنگی و خشکی زبان و علاج
درین مقام خوردن جلاب است هر صباح از شیره خرفه مقدار یک اوقیه که هشت مثقال و نیم باشد با ده
درم قند سفید و یا از آب هندوانه مقدار پانزده مثقال با قند و ترنجبین صاف از هر یک ده درم و غذا ماشی

مقشر با شیره مغز بادام و با روغن بادام شیرین و اسفاناخ و با برگ کاهو و معالجات را باید که غایت معروف
بجانب تبرید مزاج معده علیل باشد و ترتیب آن با علاج بر وفق قانون طبی باشد بخوردن
شیر بز و یا شیر خر و ماء الشعیر و معده را باین ضماد که مذکور میگردد باید ضماد کرد صندل سفید
و صندل سرخ و گلاب و آب برگ خرفه و یا شیره از تخم او و آب برگ کاهو و آب برگ کاسنی
و آب برگ بید و آب تراشیده کدوی تر اجزا برابر و نیم دانگ کافور آمیخته استعمال باید کرد
و گاهی درین ماده ازین قرص که نوشته میشود باید علیل را داد که بسیار نافع است [illegible]
درم گل ارمنی چهار درم صندل سفید و مغز دانه کدو و مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و طباشیر
سفید و تخم خرفه از هر یک پنجدرم گل سرخ شش درم مجموع ادویه کوفته و بیخته و با آب خرفه کرده
قرصها سازد مقدار خوردن ازین قرص یکمثقال است در پانزده مثقال آب غوره و اگر سبب
سوء المزاج معده بارد یابس بی ماده باشد علامت او قلت عطش و بد گواریدن غذا
و آرق ترش بدبوست و نبض بطی دیر حرکت و صغیر و سفیدی رنگ قاروره و بسیاری
شهوت طعام و بسیاری تخمه و فساد غذا و این نوع ضعف معده از تدارک و تدبیر بسیار
دور است و بهر تقدیر علاج او بخوردن جلابست هر صباح از بادرنجبویه سه درم و از گلقند قندی
ده درم بر وجهی که رسم است طبخ کرده صافی ساخته گلقند مذکور آمیخته بر ناهار باید خوردن غذا
نخوداب و شیره مغز بادام با تخم خرفه معصفر باید ساخت و بر معده از روغنهای موافق باید
مالید مثل روغن نرگس و زنبق و سوسن و غیره و مداومت بخوردن اطریفلات باید کرد و در
هر دو روز از هلیله پرورده اختیار باید کرد از اطریفل مقدار یکمثقال و از هلیله مقدار دو مثقال
وقتی ازین و وقتی از آن اختیار باید کرد و گوشت مرغان مثل طیهو و دراج و کبک و مرغ خانگی
در غذا اختیار باید کرد و از ضمادات نافع مثل سنبل اجره و مصطکی و نانخواه که مراد بان جوانی
است از هر یک سه درم پوست قصب الذریره پنج درم مجموع ادویه کوفته و بیخته بر آب بهی
بر معده و فم معده ضماد باید کرد و اما اگر سبب سوء المزاج معده ضعف و حرارت و رطوبت بی
ماده باشد علامت او غثیان است و سیلان لعاب از دهن و تغیر فساد در ماکول و حدوث صداع
بعد از خوردن بسبب تصاعد بخارات از معده بدماغ و علاج درین مقام خوردن جلابست از سکنجبین

ساده

ساده و بر معده ضمادات حار باید نهاد تا در و گرمی حاصل شود مثل ضماد سک که فقاعی میمانند و سبوس
و نمک گرم کرده باید نهاد و درین علت این نیز گفته اند که اورا گرسنه باید ساخت و آب گرم بر
معده او باید ریخت و بر معده نطولاتی که در ایشان از حشایش حاره طبخ کرده باشند باید نهاد مثل
بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و نمام و ورق ریحان و سفوف ازین ادویه اختیار
باید کرد بادیان رومی و بادیان از هر یک سه درم نانخواه یکدرم و کرویا که جزویست از بادیان تخم تر
و زیره کرمانی از و یکدرم و قند برابر تمام ادویه مجموع ادویه یک کوفته و با هم آمیخته هر صباح مقدار
سه مثقال باید با گلاب گرم یک قاشق آشامید و بر معده روغن مصطکی و روغن بابونه و روغن
گل باید مالید و طریق روغن مصطکی ساختن اینست که روغن زیت خالص اگر باشد و یا روغن
کنجد خالص و اگر روغن گل باشد بهتر چهل و پنج مثقال و مصطکی ده مثقال و روغن در کاسه چینی
باید انداخت و مصطکی نیک صلایه کرده درین روغن باید انداخت این کاسه چینی را بر روی
آب که در دیگی باشد باید نهاد و آتش ملایم باید کرد که آب بجوش آید و روغن مصطکی نیز بجوش
آید و مصطکی در روغن حل شود و بهترین طریق ساختن روغن مصطکی اینست و یا سبب درد وجع
و الم معده خوردن طعام و غذای موذی و مولم معده است و این که موذیست و یا بسبب بسیاری
مقدار او است که بحسب ماده بسیار معده از و متاذی شده و بدرد آمده و یا اگرچه بسیار
بحسب مقدار نبوده اما در حد ذات خود کیفیت ردی داشته مثل آش بادنجان و مانند
کاوقاق و امثال اینها پس در اطعمه طریق او بیکی از دو سببست یعنی باید دید که صاحب
این علت ازین غذا اختیار کرده بوده است یا نه و این وجه عقب خوردن حادث میشود
و طغیان او در سه هست و علاج درین مقام قی طعام مولم است و بسیار کم خوردن
و اگر وجع از کم مقدار باشد و اما اگر از کیفیت بد غذا باشد علاج در ترک آن نوع غذاست
و بخوردن گوارش مصطکی و یا گوارش عود است از هر کدام که موجب باشد یکمثقال است
و غذا درین مقام کبابست از گوشت مرغ که برو گشنیز خشک و زیره پاشیده باشند و اگر سبب
وجع و الم معده ضعف باشد علامت او آنست که متعاقب خوردن غذا پیدا میشود و اگر صاحب
علت قی بکند دور میشود و علاج درین صورت تنقیه معده است از اخلاط ردیه و تقویت آن و آن در فصول

که در معده خلط موذی مولم باشد والا ضعف زیاده میشود و خوردن جلاب از عنب الثعلب پنج درم
و بادرنجبویه سه درم و قند سفید ده درم مجموع بر وجه مذکور ترتیب داده قند آمیخته نیم گرم باید
آشامید و غذا درین صورت نخوداب با شیره تخم معصفر باید داد و تلیین طبیعت اگر اخلاط
ردیه در معده باشد بگلاب از سنای مکی هفت درم و عنب الثعلب پنج درم و بیخ سوسن تراشیده
و نیم کوفته سه درم و قند سفید ده درم مجموع ادویه با آتش ملایم در ده پیاله آب باید جوشید تا از
سه حصه یک حصه بماند از آن پس گذاشته بنده پنج مثقال معجون در وحل کرده صبح باید اختیار کرد
و تا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت از قند و گلاب و تخم ریحان
مقداری که رسم است اختیار باید کرد و غذا روز دارو آخر روز اختیار باید کرد و بعد از دارو
علیل باید کرد که دیگر از اغذیه غلیظا اصلا اختیار نکند و هرچه دیر هضم میشود از آن حذر کند
مثل هریسه و کله و زیبا و پالوده و جوات دیر و گوشت گاو و آش بادنجان و گوشت قاقی
و از میوه زرد الوی و شفتالو و خربزه خصوصا که فرو نداشت هندوانه اینها هم ضعف معده است
و از جمیع بقول و حبوب نفاخه پرهیز باید کرد و از نان و آش آرد و از غذا قلیها از
گوشت مرغان سبک و نوقلی و نخود و دارچینی در آتش باید انداخت و درین گوارش
که مذکور میگردد هر هفته دو سه نوبت اختیار باید کرد نانخواه و کندر از هر یک سه مثقال و دو
دانگ و از سنبل و بعد از هر یک سه درم مجموع ادویه کوفته و بیخته و مقدار تمام ادویه عسل کف گرفته
آمیخته نیک برهم زده در ظرفی باید برداشت و مقدار خوردن ازین معجون بر ناهار یکمثقال است
و اگر درد تسکین شود بعد از آن از معجونات و گوارشات معتدله اختیار باید کرد مثل گوارش
مصطکی با آب لیمو یا گوارش کندر با آب لیمو یا گوارش عود و یا این ترکیب که نوشته میشود
باید ساخت آب ترنج یک رطل که نود مثقال میشود و آب سیب یک رطل مجموع باید جوشید
که یک رطل بماند و عسل یک رطل و گلاب چهل مثقال و قند سفید یک رطل آمیخته دیگر باید جوشید
تا بقوام آید و بعد از آن قرنفل و دارچینی و مصطکی از هر یک یک درم و عود ده درم بادرنجبویه
سه درم مجموع کوفته و بیخته قریب فرود آوردن دیگ باید انداخت و نیک برهم زده بعد از قوام
آمدن باید فرود آورد و در ظرف چینی باید نگاه باید داشت و بوقت حاجت مقدار خوردن ازین شربت

دو مثقال

ده مثقال است با قدری گلاب گرم کرده و [illegible]؛ معده مترتب بر ضعف معده و ضعف هاضمه
میشود و بر معالج صاحب التدبیر احتیاج آنکه در تدبیر این علت خارج از معده دارد پس
بصواب تدبیر استعمال گوارشها آنچه مناسب مقام باشد کند **مقاله در بیان شهوة کلبی**
که یکی از علل ردیه معده است و شهوت کلبی عبارت از زیادتی شهوت عادی و طبیعی
بر ماکولات و اشتداد جوع و حرص بر غذا و سبب سوء مزاج بارد متکثف است
در فم معده را و علامات او نفخ و ثقل در معده است و قلت عطش و تمدد معده و بسیاری
سیلان لعاب از دهن و لین طبیعت و بد گذرانیدن غذا و علاج درین مقام گرم ساختن
معده است بخوردن جلاب هر صباح از بادیان سه درم و از گلقند عسلی ده درم مجموع
چنانکه رسم است ترتیب داده نیم گرم بر ناهار اختیار باید کرد و غذا درین مقام نخوداب با شیره
تخم معصفر باید داد و تنقیه معده بحب ایارج باید کرد اگر در معده از اخلاط فاسده سوداوی
باشد یا بحب صبر و یا بنقیع صبر و هرجا که معده پاک شد از خلط سوداوی فاسد تقویت
معده بخوردن اطریفلات باید کرد از اطریفل صغیر یا کبیر هر کدام که موجود باشد از کبیر
یکمثقال و از صغیر مقدار خوردن یک درم است و غذای دایمی تا انقضای مرض نخود آب است
یا گوشت مرغ فربه و یا گوشت نوقلی فربه و دارچینی یا فلفل در آتش باید انداخت
و جاویدن مصطکی و کندر و ربوه صاحب این علة را بسیار نافع است و یا سبب بسیاری ریختن
سودا است در معده و فم او و علامت او سوختن معده است بر وجهی که صاحبش
الا آنکه چیزی خورد صبر نمی تواند کرد و دیگر قلت عطش و ارق ترشی و بسیاری مقدار براز
و علاج درین صورت تنقیه معده است از خلط سوداوی بحب افتیمون و یا مطبوخ افتیمون
و بخوردن جلاب هر صباح از بادرنجبویه سه درم و قند سفید ده درم بر وجهی که بکرات تحریر
کرده شد ترتیب داده اختیار باید کرد و غذا نخوداب با شیره مغز معصفر باید داد و گاهی
بقی با آب گرم و یا با آب گرم و یا با آب که در و شبت و تخم ترب و تخم خربزه جوشیده باشند و یا
با عسل و سکنجبین و با آب گرم قی باید کرد و اگر جا [illegible] قوت باشد و غلبه سودا فصد باسلیق
نیز فرموده اند و درین محل بحث است زیرا که با خراج اگر با خراج سودا نیز هست اما فصد موجب ضعف است

و درین مرض مخاطره است و دیگر زیرا که نقصان در حرارت میشود و حرارت مطلوب در تقویت
معده و این را معالجه نمیکنند مگر از جهال الاطباء پس درین معالجه توقف اولی است و به
بعضی ادویه موافقه تسکین پیر باید کرد و گاه سبب درین علة بسیاری تحلل بدن است
و علامت او تقدم اسباب تحلل از حرکت و راه رفتن در هوای گرم و بسیار نشستن در حمام و
بیخوابی بسیار کشیدن و غم بسیار خوردن و عدم آفت در قوت هاضمه و عدم مقدار براز بر غذای
ماکول و علاج درین مقام خوردن اغذیه غلیظ دیر هضم شونده مثل قلیها که در آن زردک باشد
و خوردن گوشت کله و هریسه بگوشت گاو و نشانیدن علیل در آب سرد و مسکن در آنکه باده
ساختن و بر زمینها سرد نشستن و روغن بنفشه و یا موم روغن بنفشه ساختن بر بدن مالیدن
و بعد از خوردن طعام روغن آس که مراد بر روغن مورد است و روغن [illegible] بر معده
و بدن مالیدن بسیار مفید است و یا سبب در حدوث این علت در استفراغ بسیار است و جوع
بسیار که بدن محتاج بغذا شده است و جمیع اعضا را غذا مطلوب است و شهوة غذای کسانی
که از بیماریها برخواسته اند ازین مقوله است و علامت این تقدم اسباب مذکوره است
آنچه معدود شد و علاج درین صورت دادن غذای کثیر التغذیه است بچند کرت اندک اندک
یا بحسب ماده و مقدار مسکن جوع باشد و بحسب کیفیت ضرر نرساند و علیل را حذر از اختیار
تعب باید کرد و راه بسیار نباید رفت و از جمیع حرکات بدنی که اختیاری است پرهیز باید
کرد و از حرکات نفسانی نیز زیرا که از حرکات نفسانی بدن نیز متاثر و منفعل است و بالجمله
از هر چیز که از آن موجب تحلیل است حذر باید کرد و از دخول حمام اشد حذر و یا سبب
حدوث این جوع وجود کرم است و حیات او است در بدن که غذای صرف ایشان میشود
و آنچه کیلوس میشود ایشان میخورند و علاج درین صورت بعد از احساس اسقاط ایشان
است با دویه که مسقط و مهلک این کرمهاست و گاه سبب در حدوث این علت اجتماع
و برهم نشستن خلط بلغم غلیظ ترش است در فم معده و علامت آن قلت تشنگی و ترشی دهن
و ارق ترش و بسیاری براز با بلغم علاج درین مقام تنقیه معده است از خلط مذکور و بخوردن
جلاب از بادرنجبویه سه درم و از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و از گلقند عسلی ده درم و غذا درین

صورت

صورت نخوداب با شیره مغز بادام و یا با شیره مغز تخم معصفر با اندک فلفل و زیره و نانخواه و دارچینی
و بعد [illegible] معده را پاک کردن با آنچه سابقا مذکور شد و بعد از تنقیه معده بقی جاویدن ادویه
حاره مثل کندر و مصطکی و بخوردن گلقند عسلی ده درم و با بادیان کوفته سه درم مجموع با هم آمیخته
بر ناهار باید خوردن و غذا در آخر روز بعد از قی مناسب است و از نخوداب چنانچه مذکور شد باید
اختیار کرد و از لحوم مرغ با نمک در آتش باید انداخت و تلیین طبیعت بحب ایارج فیقرا
و یا بحب صبر باید کرد و گاه سبب حدوث جوع سوء مزاج بارد بافراط می باشد که فم معده را
بیحس ساخته بواسطه برودت و قوت جذب و حس نمانده است و بدین اعضا را احتیاج
و میل بسیار مفید است و این نوع جوع را جوع البقر میخوانند و علامت او نحافت بدن و
ضعف قوت و درد معده و حصول در بعضی اوقات بسبب قرب فم معده بدل و این جوع
را نیز باین اعتبار وجع الفواد می نامند و اکثر عروض این علت مسافران است که سفر در ایام
سرما میکنند و در زمستان و علاج درین مقام بجهت افاقت و شعور از غشی پاشیدن آب سرد
و گلاب است بر روی و بوییدن مشک و عنبر [illegible] و برگ گل ریحان و مالیدن اطراف مثل
دست و پا و بستن بازو و ران بر وجهی که بدرد آید و مالیدن روغن بر مواضعی که مالیدن
میشود مثل روغن نرگس و زنبق و حیله در شعور علیل بکندن موی سر او و کف پا را
محکم کوفتن و بعد از شعور از شربت بادرنجبویه ده درم با گلاب باید داد یا گلقند عسلی ده
درم با بادیان رومی سه درم کوفته خلط کرده باید داد و غذا درین صورت ماء اللحم باید
داد از گوشت مرغ و یا طیهو و دراج با دارچینی و اندک زعفران و بقدر بقایی که در آب سیب
و یا شربت پر کرده باشند بسیار نافع است و تقویت فم معده و اصلاح حال او با طریفلات
و جوارشات باید کرد و تبدیل و تعدیل مزاج معده باشربه و اغذیه موافقه ما که طبیب مجرب
صواب داند باید کرد مثل گوارش مصطکی و کندر و گوارش کمونی که مراد معجون زیره است عود
و عنبر درین بسیار نافع است از هر کدام که حاضر باشد مقدار خوردن یکمثقال بر ناهار و اما اگر سبب
وجع جوع ضعف شده بد فم معده باشد هضم بحرارت جمیع بدن و علامات او کرب و التهاب یعنی [illegible]
و سوزاک و امتلا است و تشنگی بسیار و خشکی براز و مدفوع و حصول وحدت و غشی در گرسنگی و سقوط

قوت و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از سکنجبین ساده ده درم و جلاب پانزده درم و یا از
شربت سیب و یا شربت بهی و انار هر کدام که موجود باشد ده درم با قدری آب و گلاب شربت کرده
نان در وی شکسته باید خوردن و یکی از امراض معده عطش و تشنگی غالبست و سبب او
یا اجتماع بلغم شوراست در معده و یا خلط یابس چسبنده غلیظ در فم معده و قسم اول را
علامت اینست که اگر صاحبش بر عطش صبر میکند و آب نمی خورد و تشنگی از و زایل می شود و این
قسم را اطبا عطش کاذب می نامند و علاج درین مقام قی است بسکنجبین و آب ترب و پاک
ساختن معده از خلط بلغم چسبنده و خوردن سکنجبین و غذا درین مقام نخود آبست با شیره
مغز بادام و اندک سرکه در آتش باید انداخت و اگر بسبب حرارت و یبوست باشد علاج از
خوردن سکنجبین ساده است پانزده درم با گلاب ده درم و قدری آب سرد که در طعم نمی مزه
نشود یا آب انار ترش و یا انارین مقداری که کافی باشد باید خوردن و شربت غوره و شربت لیمو
و نارنج نیز درین ماده نیک و یا تمر هندی و قند مقداری که صالح باشد و غذا آش غوره و تمر
هندی و یا زرک هر کدام که موجود شود با شیره مغز بادام باید خوردن و قدری قند یا شکر
با کره باید آمیخت تا بسیار ترش نشود و اما اگر بسبب عطش حرارت سینه و دل یا جگر باشد
باشد علامت او سوزاک و هول و تلواس است در سینه و راحت یافتن از وصول هوای
بارد و علاج در جمیع این اسباب چندانست در اشربه و اغذیه مذکوره در حرارت و جمیع اشربه
بارده حامضه نافع است اگر سرفه نباشد و جمیع اغذیه مذکوره در حرارت و جمیع اشربه بارده
حامضه نافع تیمم سوء المزاج حار معده موافق است و خوردن غذا از ماء الشعیر در حین غلبه
حرارت و یبوست نافع است و یخ و ماوی علیل در جهت شمال باید و هوای سرد و تر باید
و اما اگر بسبب عطش حرارت دل باشد ازین ترکیب اختیار باید کرد صندل سفید و صندل سرخ
و تخم بادرنگ و مغز تخم تره و مغز تخم کدو از هر یک سه درم صمغ عربی نشاسته کتیرا از هر یک نیم درم
و تخم خرفه پنج درم طباشیر سفید دو درم مجموع ادویه کوفته و بیخته بلعاب اسبغول خمیر کرده قرصها
باید ساخت در سایه خشک کرده مقدار خوردن ازین یک مثقال است در شربت سکنجبین ده درم با قدری
آب و گلاب و یا در شربت خرفه مقدار سه قاشق مقاله در بیان نشوهی هضم و ناگوار بودن طعام در معده

ودیر از معده گذشتن و سوء هضم سه نوع است اول ضعف معده است و مراد از ضعف معده
آنست که طعام در معده مکث کند و زود از معده بگذرد و علامت او تمدد و در هم کشیدن
معده است و ثقل او و دوم از انواع ثلثه آنست که طعام در معده هضم نشود چنانکه باید
و علامت او سوختن معده است و آروغ که از رایحه دخان از و ناشی میشود و برآسف
کشیده می شود و مراد برآسف برهای سینه است و نفخ و قراقر در معده و بوی بد براز و ثالثه
حصول تخمه است و تخمه آنست که طعام اصلا هضم نشود و فاسد شود علامت او ثقل در
معده است و تقلب نفس که مراد غثیان و میل بقی نمی دری است و حدوث و قراقر در
معده و آروغ خالی از رایحه و طعم و علاج در نوع اول تقویت معده است باشربه و ربوب
بارده مثل شربت سکنجبین و شربت انار و شربت سیب و مثل رب ریواج و رب بهی و سیب و
انار و لیمو و نارنج از هر کدام که حاضر باشد ده درم بگلاب قدری که مناسب باشد و آب شربت
کرده باید خورد و شربت سکنجبین سفرجلی که در ضعف معده در تمام انواع آن نافع است از ان
نیز مقدار خوردن ده درم است با گلاب و غذا زیرباج از گوشت مرغ جوجه و نخود و ماش
مقشر و اندک سرکه در آتش باید کرد و کشنیز خشک در آتش باید کرد و سفوفی که نافع از
ضعف معده باشد باین اجزا که مذکور میگردد باید ساخت گل سرخ و کشنیز خشک از هر یک
پنج درم گردو یا زیره موبد و سرکه از هر یک سه درم طباشیر نیم درم مغز تخم تره و مغز تخم بادرنگ
از هر یک سه درم مجموع ادویه کوفته و بیخته سه مثقال بوقت صبح باید خوردن و اگر سبب ضعف
معده سوء المزاج بارد باشد در سوء المزاجات معده مذکور شد تعدیل و تقویت معده بادویه
حاره ضد بارد باید کرد از اشربه و اغذیه و معاجین و کوارشات و ضمادات و اطلیه مرغاف
اینها در علاج باید کرد و جلاب و شربت از گلقند عسلی باید داد با گلاب و مقدار گلقند ده درم
و گلاب در قدری ملایم و از مصطکی و عود از هر یک نیم درم کوفته و بیخته درین شربت باید داد
و علاج در نوع ثانی اگر سوء المزاج بارد یا مادی باشد علاج تنقیه معده است از خلط فاسد
بقی کردن با آب گرم و عسل و تخم ترب و شبت و صمغ نگردد که مراد بان تراب الی است و بخوردن
جلاب از بادیان رومی و بادیان معروف و مشهور از هر یک سه درم و از گلقند عسلی ده درم مجموع ترتیب

داده چنانکه رسم است بر ناهار باید اختیار کرد و اگر برودت در معده بکمال باشد ملازمت دمادم
بخوردن دوا المسک تلخ و شیرین باید کرد و یا تریاق هر دو روز یکدرم اختیار باید کرد و غذا درین مقام
گوشت مرغ و نخود و دارچینی باید اختیار کرد و جمیع تیک و طیهو و دراج درین ماده نافع است و اختیار
کوارش عود و یا مصطکی نافع است و کوارش عود و رعایت این ماده باین اجزا باید ساخت
سنبل و مصطکی و قرنفل و جوزبوا و بسباسه از هر یک دو درم بادیان رومی و تخم کرفس از هر یک
یک مثقال عود هندی چهار درم بلیله کابلی چهار درم مجموع ادویه کوفته و بیخته و با مقدار تمام ادویه
عسل صافی آمیخته یک سه هم زده در ظرف باید برداشت و مقدار خوردن ازین معجون بر ناهار یک مثقال
است و اگر بسبب ضعف سوء مزاج حار یا مادی باشد علامت او در امزجه حاره مذکور معلوم شده
است علاج درین مقام تعدیل مزاج بخوردن جلاب از سکنجبین ساده یا سکنجبین سفرجلی از هر
کدام که حاضر باشد ده درم با گلاب و آب مقداری صالح و یا شربت سیب ده درم با طباشیر
ربع درم که داخل باشد و غذا آش زرک و یا ریواج و یا آش با سرکه و یا گوشت مرغ و خوردن
قرص زرک صاحب این علت را بسیار نافع است اجزای او زرک خشک و یا ریواج و یا آش
با سرکه و یا گوشت مرغ و خوردن قرص زرک صاحب این علت را بسیار نافع است اجزای او زرک
فرنگی شش درم و گلنار رومی طباشیر و صندل سفید و تخم خرفه از هر یک چهار درم مجموع ادویه
کوفته و بیخته و با شیره خرفه خمیر کرده قرصها باید ساخت هر یک یک مثقال و ازین یک قرص در
شربت سکنجبین با دوغ که روغن از و گرفته باشند باید خوردن مقدار صالح از شربت با
دوغ و نوع ثالث از اقسام مذکوره که سبب از ان بسیاری اغذیه غلیظ است علاج
درین مقام قی از ان طعام است که موجب ثقل است بخوردن آب شبت جوشیده و عسل و نمک
و سکنجبین ساده با روغن کنجد و یا بخوردن خربزه بی مزه بسیار و درین علت بهتر آنست که یک
روز دو روز گرسنه کرده و در اوقات صالح طعام قلیل خورد زیرا که گفته اند بیت
کم خوردن جو آهو صد و دیدم ٭ ز بر خوردن بسی را مرده دیدم ٭ و در کلام نبوی صلی الله علیه و سلم
واقع است در طب النبی که اذا جلست فی الطعام وانت تشتهیه وقوم وانت تشتهیه اشارت بخوردن
قلیل است و گویا که در احیاء المحقون و ما هلک المنقلون اشارت وافی باین معنی نیز هست و اختیار

گلقند صباح جهاب بسیار مفید است و باید که از ده درم کم تا سه مثقال می شود و می باید زیاده
نباشد و مصطکی نیم درم با او باید آمیخت و اگر در طبیعت قبض باشد ملین طبیعت معجون سفرجلی
پنج درم در آب گرم حل کرده صبح باید خوردن و تا پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و در
هر دو سه روز اعاده می باید کرد و اگر اجابت نمی بسهولت حاصل نشود معجون کوارش شهریاران
باید اختیار کرد و اگر برجوع عمل نباشد بعد از هر دو روز یکبار کباب از مرغ باید خورد
در طرف صباح اما مقدارش باید قلیل باشد و معده صاحب علت را بخمل موینه گرم باید
نگاه داشت و یا بنمد و پنبه گرم کرده و یا بسبوس و نمک گاه باید کرد تا گرمی در معده صاحب
علت پیدا شود و در خواب کردن شکم بر زبر نهد و بر رو خواب کند تا در معده حرارتی احداث
کند و اگر وقت تابستان باشد و علیل جوان باشد در بعض اوقات در آب سرد غوطه خورد
تا حرارت غریزی متوجه داخل شود و سبب گرمی معده شود و در وقت ها ضمه امدادی کند
و بر معده علیل از روغنها که مقوی معده است باید مالید مثل روغن گل و روغن مصطکی
و روغن بهی معمول یا مصطکی از انچه مقوی معده است اطال بناید کرد و مالیدن روغن بارد درین
علت بسیار منفعت دارد و در ضعف معده که از برودت باشد هیچ چیز از آب سرد مضر
نیست و باید که حذر کند مقاله در بیان فواق که از علل ردیه معده است
و در تعریف فواق اطبا چنین گفته اند که الفواق حرکة للمعدة لدفع شیء موذی فیها یعنی
فواق حرکتی است معده را از جهة دفع چیزی که اذیت میرساند بمعده و این موذی یا خلط
تیز است از اخلاط و یا غذای گرم تیز است و اگر سبب این مذکورات علامت او
سوختن معده است و حدوث قی نیز از مره صفراوی و یا مره سوداوی و علاج درین
صورت قی است بسکنجبین و آب گرم و آب شبت جوشیده و عسل از هر کدام مقدار صالح
و برگ ترب و حرم او هر کدام که موجود شود طبخ کرده اتیان قی باید کرد و هر گاه که
معده بقی از خلط فاسد پاک شده باشد جلاب از لعاب تخم اسبغول شسته و یا لعاب دانه
بهی و اندک روغن بنفشه و یا روغن بادام شیرین مقدار پنج درم و ده درم قند و از لعاب مقدار نیم
قاشق و در دو سه قاشق گلاب و آب برهم زده باید خورد و غذا درین مقام ماء الشعیر است با روغن بادام

شیرین و یا ماش و روغن بادام و کدوی تر و یا تالقان جو با قدری آب سرد و اندک قند و
اگر سبب ریح و نفخ محتبس در طبقات معده باشد و یا در فم معده و اگر حدوث این
نوع طبیبان و اطفال را می‌شود و کلانان در عقب بچه می‌باشد و علاج بخوردن گلقند است
ده درم و قونج کوهی که مراد کاکوتی است و مصطکی و یا زیره و یا زنجبیل و یا نانخواه از هر
کدام که حاضر باشد یک درم است مخلوط با گلقند و یا خوردن معجون زیره است و گوارش مصطکی
و یا عود و از هر کدام که باشد بمثقال و جهت مصطکی باید خاوید و آتش فرو باید برد و عطش
را در ازاله ماده فواق نفع و تأثیر تمام است و حب نجیش را نیز همین تأثیر است و گاه سبب
در حدوث فواق خوردن اطعمه غلیظ است و علامت آن وجود ثبات سابقا و آرام
و قرار که موجب سکون شخص است و موجب حدوث این علت است و دخول حمام و علاج درین
اسباب مذکوره اولا تنقیه معده است از آن طعام غلیظ بقی و کم خوردن و سفوفی که درین
مقام نافع است این اجزا باید زیره و نانخواه و بادیان رومی و تخم کرفس اجزا برابر کوفته
و بیخته صباح بوقت خواب سه درم سفوف باید کرد و خاویدن سعتر و نانخواه فرو بردن درین فواق
بلغمی و امتلای از غذا بسیار نافع است و اگر سبب حدوث فواق خوردن آب سرد باشد
و یا آب و نان چنانچه بسیار واقع می‌شود و یا خوردن برف و یخ و امثال اینها که در معده‌های
بارد موجب اوست و حدوث فواق و علامت او تقدم سبب است و علاج
درین صورت خوردن جلابست هر صباح از شربت بادرنجبویه ده درم و از بادیان و بادیان
رومی از هر یک سه درم و گلقند عسلی ده درم ترتیب داده نیم گرم بر ناهار باید آشامید و غذا
درین صورت نخوداب با ثبیره مغز تخم معصفر باید داد و صاحب علت را حرکت و ریاضت بسیار
نافع است و جمیع اعراض نفسانیه از غضب و فرح و غیر ذلک نفع بلیغ دارد و گرسنگی بسیار نافع است
زیرا که اینها همه سبب تحریک حرارت غریزیست و فم معده بروغن زنبق و یا سوسن و نرگس باید
چرب کرد زیرا که در چرب کردن و مالیدن با مثال این روغنها نفع بسیارست و گاه سبب حدوث
فواق استفراغات کثیره است و متعاقب استفراغات می‌باشد مثل قی و اسهال و این بسیار خطرناک
زیرا که سبب یبوست و جفاف است و اینها تشنج خشکی بعضا حاصل می‌شود و این از جمله علامات مهلکه است و

وخلاصی ازین ورطه بسیار مشکل و اگر علاج تیز تر شود با شیاء رطبات است از آنجمله و اغذیه
و با جمله علاج او خوردن جلابست هر صباح از گلاب و لعاب اسبغول دانه بهی و روغن
بادام شیرین و یا روغن بنفشه بادام از هر کدام که موجود شود ده درم و نبات یا قند سفید
ده درم مجموع ترتیب داده با آب سرد باید داد و غذا ما الشعیر و یا برف و یا یخ سرد کرده باید
داد و روغن بادام در او آمیخت و یا شربت خشخاش و یا شربت بنفشه از هر یک ده درم و یا
غذا کدوی تر در ما الشعیر پخته باید داد و بر معده ابن هوم روغن ممول با آب کدوی تر ضماد باید
کرد و یا با آب برگ همیشه بهار که مراد حی العالم اوست و لعاب خطمی و کتیرا درین موم روغن
باید آمیخت و یا با روغن کدو باید ساخت و موم صافی و این فواق بدترین اقسام دیگر است
مقاله در بیان بطلان و نقصان شهوت غذا که از جمله امراض رد به معده و باید دانست
که بطلان که اشتهی و نقصان او بواسطه سوء المزاج حاره است که موجب سستی معده شدیدست
و علامت او عطش شدید است و تنفر از اغذیه حاره و حدوث ارق بدبوی دخانی و اکثرا حتی
بخوردن آب سرد و علاج خوردن جلاب و شربت از آب انار ترش افشرده با شیرخشت مقدار بیست
و دو مثقال یا ده درم و قند سفید با تمر هندی و قند از هر یک ده درم در قدری آب سرد شربت
باید کرد آشامیده و یا سکنجبین ساده و یا رب غوره و یا رب ریواج و یا شربت سیب از هر
کدام که موجود شود ده درم ترتیب داده با آب سرد آشامید و غذا درین مقام صورت آش
زرک و یا آب از انار باید پخت که در و ماش مقشر باشد و اندک نخود و یا شیر مغز بادام
شیرین و اگر سبب حدوث این علت ریختن ماده صفراوی نیز باشد و یا شور بمعده
علامت او سوختن معده است و غثیان و قی و شدت عطش و راحت یافتن از هوای
سرد و تلخی دهن و یا شوری او و علاج درین صورت تنقیه معده است ازین خلط بخوردن
سکنجبین با آب گرم و قی کردن و روغن کنجد نیز در و باید تا اعانت بر قی کند و هرگاه معده این
خلط پاک شود تقویت معده بربوب مقوی قابض باید کرد مثل رب غوره و سکنجبین سفرجلی
و شربت زرک و خوردن اشیایی که بسرکه پرورده باشند مثل سرکه کم و غیر ذلک هم از مقویات معده است
باید داد و غذا آش از زرک و یا غوره و یا آش انار که چنانچه مذکور شد و یا گوشت مرغ جوجه و یکدانه

انار میخوش درین علت مفید است و اگر سبب خلط بلغمی چسبنده باشد در معده و علامت او عدم
تشنگی و یا قلت او و سستی و راحت یافتن بخوردن اغذیه و اشربه و معاجین و گوارشهای حاره
است و علاج درین مقام نیز تنقیه معده است بقی از خلط بلغمی مثل تخم ترب و یا آب افشرده
برگ ترب و یا شراب التی قدری در قدری آب جوشیده اندک عسل در و خلط کرده نیم گرم
آشامیده قی باید کرد و چون معده از خلط فاسد پاک شود از گلقند ده درم در بعضی اوقات
باید خوردن با سه درم بادیان رومی بملازمت و مداومت بخوردن گوارش مصطکی و یا عود
باید کرد و یا شربت از سکنجبین سفرجلی که از عسل ساخته باشند درین ماده بسیار نافع است
و طریق ساختن سکنجبین سفرجلی با عسل برین وجه است آب بهی دو نیم سیر قند و سرکه نیز
دو نیم سیر قند و عسل صافی ساخته صد مثقال مجموع در یک دیگچه پاکیزه با آتش آهسته طبخ باید کرد
تا بقوام آید و ازین شربت مقدار خوردن ده درم است و سفوفی که درین علت نافع است
برین وجه است نانخواه و تونج و بادیان از هر یک پنج درم مصطکی و سنبل و قرنفل از
هر یک دو درم مجموع ادویه نیک کوفته و بیخته و صباح و بیگاه یک درم باید خوردن و اگر سبب
حدوث این علت خلط متعفن باشد در معده علامت او آنست که بوی دهن است و آراز
بدبو و حدوث غثیان و تقلب نفس که مراد ملاحظه میل بقی است و شدت و بسیاری
عطش و علاج درین صورت نیز تنقیه معده است بقی از خلط متعفن بسکنجبین و آب
گرم و تلیین طبیعت با آب فواکه و یا بمطبوخ فواکه باید کرد و بعد از تنقیه معده تقویت
بگوارش عود و عنبر و مصطکی و امثال آن باید کرد و یا سبب درین علت استغنای بدن
است از غذا یعنی که میل نمی‌کند و همیشه مترفه می‌باید و علاج درین مقام ریاضت و حرکت
بسیار است و طول در حمام و عرق کردن تا در پوست حاصل شود و طبیعت مایل باجتلال
شود و میل بغذا کند و چیزها که شهوت غذا حی انگیزاند خوردن سیر و پیاز است و شلغم و کبر
که در سرکه پرورده باشند و اگر سبب انقطاع و بطلان شهوة غذا کثافت جلد باشد علامت
او صبر است بر جوع و علاج خوردن جلاب هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم
و قند سفید ده درم مجموع بروجهی که رسم است با قدری آب جوشانیده طبخ کرده قند مذکور آمیخته نیم گرم

باید آشامید غذا نخوداب با ثبیره مغز بادام شیرین و یا ثبیره مغز تخم معصفر و استعمال نطول برین وجه
باید بابونه و اکلیل الملک و بمام و برگ غار و شبت از هر یک پنج مثقال مجموع در مقدار مناسب
آب با آتش آهسته طبخ باید کرد و بر تمام بدن باید ریخت و بعد از آن بدن را بخرقه درشت باید مالید
و بر بدن روغن سوسن و یا زنبق و یا خیری می‌مالید و در حمام باید نشست تا عرق شود زیرا که
عرق موجب فتح مسام است و ازاله کثافت جلد و سبب جلد دیگر در بطلان قلت ریختن
سوداست از طریق طحال بفم معده که اوست منبه و محرک شهوة غذا و علامت او عدم
طلب غذاست و صبر بر جوع اگر غذا در معده او هضم میشود و دلیل برین سبب آنکه هرگاه
از ترشیها صاحبش تناول میکند داعیه خوردن و میل بطعام می‌شود و علاج او اهتمام است
بتفتیح سده از طریق طحال بمعده بخوردن جلاب هر صباح از سکنجبین بزوری ده درم در
آب گرم مقداری وافی اخیار باید کرد و غذا اربراج است و خوردن اغذیه پاکیزه که در سرکه
پرورده باشند و قی را در رفع این علت تأثیر عظیم است و قی بمعات مذکوره سابقا باید
کرد و اگر سبب حدوث بطلان و نقصان بطلان حس عصب است که از دماغ بمعده است
علامت او آنست که احساس بخوردن چیزهای تیز نمی‌کند و فواق در وحادث نمیشود زیرا که
احساس بوذی نمیکند و غشی نیز او را کم حادث می‌شود و علاج او درین مقام هر صباح
خوردن بادرنجبویه است سه درم و گلقند عسلی ده درم و غذا نخوداب با ثبیره مغز تخم معصفر
و تنقیه دماغ بحب ایارج باید کرد و یا حب صبر و یا حب قوقایا و بعد از آن تقویت معده
بخوردن زنجبیل پرورده و امثال آن باید کرد و تقویت دماغ بمثل عنبر و آنچه مقوی اوست
باید کرد **مقاله در بیان مرض قولنج** و قولنج را اطبا چنین تعریف کرده‌اند که القولنج مرض معوی
مولم یعسر معه خروج ما یخرج بالطبع یعنی قولنج مرض با درد و المی است که در معا و امعا عارض
می‌شود که با وجود حدوث او خروج آنچه براز بیرون می‌شود دشوار است و ایلاوس
که مراد از آن پیچ و تاب افتادن در معا مستقیم است و بسیار خطرناک از قولنج است و سبب قولنج
بلغم غلیظ چسبنده زجاجیست که با ثفال مخلوط شده و از غایت غلظی که دارد از بیرون آمدن
ثفال و براز مانع می‌آید و علامت او شدت وجع است و احتباس قبض از شکم و ساقط شدن شهوة

نموه غذا و سابقه فسا د غذا تیز و بیرون آمدن بلغم غلیظ احیانا همراه براز و علاج او خوردن حلابست هر صباح از بادرنجبویه و بادیان و تخم کرفس از هر یک سه درم با قدری اب طبخ کرده و صافی ساخته ده درم کلقند عسلی و یا قندی در و خلط کرده نیم کرم باید اشامید و در وقت وجع والم غذا بیا ید خوردن صبر باید کرد تا درد تسکین شود و غذا بعد از تسکین وجع نخوداب و شوربای آن از گوشت مرغ فربه اگر بسبب تخمه بوده باشد و تلیین طبعت باین ادویه باید کرد سنا مکی هفت درم و بادرنجبویه سه درم و بادیان نیم کوفته دو درم مجموع در قدری آب که مناسب باشد باید طبخ کرد و از کرباس گذرانیده صافی ساخته ده درم قند در و آمیخته و معجون خیارشنبر هفت مثقال یا شش یا پنج مثقال بحسب قوه و ضعف و نقیه علیل نیم کرم بوقت صبح باید داد و یا درین مطبوخ بجای معجون خیارشنبر پنج مثقال معجون سفرجلی که موضوع از برای همین نوع علتهاست حل کرده نیم کرم باید داد و بر محل وجع سبوس و قوناق و نمک کم کرده باید در خریطه کرده نهاد و علیل را بوقت شدت وجع در آبزن باید نشاند و مراد با آبزن آن اب گرمی است که در و بابونه و خطمی و اکلیل الملک و شبت و قیصوم و حسک و کرم و تمام و ورق غار و عنب الثعلب جوشیده باشد و امثال آن از ادویه آنچه مناسب مرض و حال مریض باشد و در طشتی ریخته در خانه معتدل الهوا یا حمام و رطشت آب باید علیل را نشاند و اگر باین تدابیر و معالجات وجع تسکین نیافت و طبیعت گشوده نشد نیک و الا حب سکینج باید داد که فوائد باد بیانات مذکورست و یا این حب که نوشته میشود ایارج فیقرا و تربد از هر یک درم که چهار دانگ از مثقال است و شحم حنظل دانگی و نمک هندی دانگی و مقل دو دانگ مجموع ادویه غیر مقل کوفته بیخته و مقل را در قدری اب گرم کرده و ادویه را باو خمیر کرده حبها باید ساخت و هر یک بمقداری که باسانی توان فرو بردن و این یک شربت است و صبح باید اختیار کرد و صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن اندک شربت از قند و تخم ریحان و اندک روغن بنفشه و بادام در و باید آمیخت تا اعانت بیشتر بر اجابت کند که مطلوبست و گاهی شبه میشود درد قولنج بدرد گرده یا درد جگر و درد معده و درد رحم در عورات و درد خاصره و فرق ظاهرست زیراکه دردهای اینها از گرده و غیر آن در محل خود متمکن است و درد قولنج منبسط در تمام شکم است اما فرق میان

وجع

وجع قولنج و وجع که بسبب حدوث کرمهاست در امعا صعوبت دارد زیراکه وجع که بسبب کرمهاست نیز منبسط است در تمام شکم و فرق میان اینست که حدوث وجع که از کرم است در گرسنگی میباشد زیراکه زمانی که غذای کرم در امعا آماده است تعرض با امعا و اجزای آن نمیکنند همین که غذا نماند تعرض بروده ها میکنند پس حدوث او در گرسنگی باشد و درد قولنج بورود غذا بیشتر می شود و در خلای امعا وجع ضعیف بروساکن تر است و اگر سبب قولنج مادی و نفخی باشد که در طبقه معده و امعا متمکن شده باشد بواسطه خوردن میوه ها و بهعث تحلیل برود و موجب قولنج میگردد و علامت او تقدم سبب است و حدوث قراقر و نفخ در معده و آروغ مکرر و با این لین در شکم و خروج براز رقیق لزج و علاج درین مقام بخوردن حلابست هر صباح از بادیان و بادیان رومی و نانخواه از هر یک سه درم و گلقند عسلی ده درم مجموع بروجهی که در ماسبق دستور است ترتیب داده نیم کرم باید اشامید و غذا نخوداب با نخود و تخم مصطفی باید داد و تلیین طبیعت بحب منتن باید کرد و یا بمعجون سفرجلی و تقویت معجون زیره که سابقا مذکور شد باید کرد و یا باین حب که مذکور میگردد تسکین وجع باید کرد تخم کرفس و بادیان رومی و نانخواه از هر یک یکدرم جند بیدستر ربع از مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته و با آب حبها باید ساخت هر یک بمثقال و بوقت وجع مقدار خوردن در گلاب گرم کرده بمثقال است و در اجابت طبیعت این شیاف باید برداشت خطمی و بوره از هر یک بمثقال شحم حنظل نیم مثقال محموده دانگی و نیم مجموع ادویه کوفته و بیخته و شکر سرخ مقداری که در خمیر کردن این ادویه کافی باشد اول شکر را در اندک ابی حل کرده بر آتش باید نهاد که حل شود و اب باید که بسیار کم باشد و ادویه کوفته را در و خمیر کرده شیافها باید ساخت هر یک بمقدار دو بند انگشت خردست و خشک ساخته بوقت حاجت باید برداشت شیافی دیگر که درین مقام نافع باشد زهره گاو و بوره و شحم حنظل و گل خطمی از هر یک سه درم سکبینج درم و مقل نیم درم مجموع ادویه یک کوفته و بیخته و مقل و سکبینج که هست در اب گرم باید حل کرد و بقیه ادویه در و خمیر کرده شیافها باید ساخت بمقدار مذکور و بوقت حاجت باید برداشت و زمانی صبر باید کرد اگر ازین تدابیرات فلاح و خلاص نشود رجوع بحقنه باید کرد باین ادویه که مذکور میگردد سنا مکی هفت درم انجیر خشک ده عدد عناب بیست عدد

خصوصا [illegible]

سپستان سی عدد مویز شیرین بی دانه پانزده درم حسک و بابونه و اکلیل الملک و شبت از هر یک کف دست مجموع ادویه در سه رطل آب با آتش آهسته طبخ باید کرد تا نیم بماند از کرباس گذرانیده صافی ساخته از و نیم رطل که چهل و پنج مثقال باشد در و ده درم انگاره و عسل پانزده درم و روغن کنجد پانزده درم در و حل کرده و نمک و بوره از هر یک نیم درم آمیخته نیم گرم عمل باید کرد اگر تابستان باشد بوقت عصر و اگر زمستان باشد نیمروز حقنه دیگر نافع درین علت اگر بسبب بلغم باشد سنا مکی پنج درم انجیر خشک ده عدد عناب بیست عدد سپستان سی عدد حسک و شبت از هر یک ده درم مویز تخم معصفر و مویز تخم بیدانجیر از هر یک هفت درم قنطوریون غلیظ از هر یک سه درم و برسیاوشان چهار درم سداب و رطبه که مراد بان برگ خواست از هر یک بکف برگ کرم و برگ چغندر از هر یک یکدسته اکلیل الملک و بابونه از هر یک یک کف تخم حلبه و زغیر از هر یک پنج درم و تخم کرفس و بادیان رومی از هر یک سه درم سبوس گندم و خطمی از هر یک سه درم مجموع ادویه در شش رطل اب که چنانچه کار می شود با آتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل که نیم کاسه است ماند این را بدو دفعه عمل باید کرد باین طریق که از کرباس گذرانیده صافی ساخته هفت مثقال کنجد روغن و هفت مثقال انگاره و شکر سرخ پانزده درم و مورد و گل ارمنی نیم درم در و حل کرده اگر علت قوی باشد و طبیعت محتبس بجای روغن کنجد روغن زنبق باید کرد و یا روغن شبت و بجای شکر عسل باید اختیار کرد و هر دو دفعه در محقنه ریخته صباح یا بوقت عصر در تابستان و بوقت نیمروز در زمستان و این ترکیب جهت این علت بسیار موافق است تخم کرفس و بادیان و نانخواه از هر یک سه درم و تخم بنجنگشت چهار درم مجموع ادویه کوفته و بیخته و مقدار تمام ادویه عسل صافی خمیر کرده و مقدار خوردن ازین ترکیب بوقت وجع یکمثقال است در قدری گلاب گرم کرده و اما اگر بسبب قولنج ورم در محلی از مواضع که به ضیق مکان موجب انسداد و اثقال باشد و علامت او درد لقوت است و عطش قوی و تب صفراوی و بسیار عرق و ضربان در محل ورم و وجع و حدوث این دفعی نیست بلکه تدریجی است زیراکه تابع ورم است چون ورم بکمال از دیاد و بادرسد زمان خلاصی دیون در حنظل و انحطاط اید امید تمام در نجات و خلاصی است پس معالج را از راه طبابت سعی در اصلاح

حال

حال ورم باید کرد و علاج مرضی درین صورت اول فصد است اگر علیل را قوت باشد و بسیار ضعیف و بی حال نباشد و باید که معالج درین ماده ادویه قوی الحرارت استعمال کند و بلکه از لته و خرقه سرد ساخته بر موضع بنهد و نطول بآب سرد باید کرد و روغنهای نیم کرم بر موضع ورم و درد باید مالید و حلاب هر صباح عنب الثعلب پنج درم و تخم کاسنی سه درم و قند بنفشه ده درم و ترنجبین پانزده درم اول ادویه در قدری اب بر وجهی که رسم است باید طبخ کرد و قند و ترنجبین آمیخته نیم کرم باید آشامید و غذای ماش مقشر با شیره و تلیین طبیعت باین مطبوخ که مذکور میگردد باید کرد سنا مکی پنج درم عناب و سپستان از هر یک بیست عدد بر سیاوشان و تخم خطمی از هر یک سه درم عنب الثعلب سه درم مجموع ادویه در سه رطل اب که یک و نیم کاسه رسمی شود با آتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل ماند از کرباس گذرانیده صافی ساخته پانزده درم از فلوس خیارشنبر در و مالیده بر نهار باید آشامید و صبر کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت از قند از تخم ریحان و گلاب نیم گرم و اندکی روغن بنفشه باو خلط کرده نیم کرم باید خورد اگر صاحب این علت آب گرم با قدری روغن بادام شیرین بکرات بخورد بسیار مفید است و همچنین است شوربای مرغ فربه که درین علت خوردنش نفع بلیغ دارد و اگر بجهت حصول قوت قدری نان در و اشکنه کند می شاید اگرچه از راه علاج خوردن نان درین علت دور می باید و یا هر صباح حلاب از شربت بنفشه و ترنجبین صاف از هر یک ده درم چنانچه رسم است ترتیب داده در اب گرم باید خوردن و یا از شربت بنفشه ده درم و شیرخشت ده درم در قدری اب گرم حل کرده باید خوردن و یا عناب و آلو از هر یک ده عدد و نیلوفر و بنفشه از هر یک سه درم در قدری اب با آتش آهسته طبخ کرده تا عناب مهرا شود و از کرباس گذرانیده صافی ساخته ده درم قند آمیخته نیم گرم باید اشامید و غذا درین مقام ماش مقشر و یا ماءالشعیر که از جو کنک کرده مقشر باشد و روغن بنفشه و بادام اندکی در و خلط کرده باید خوردن و حقنه باین اجزا باید کرد جو کنک کرده نیم کوفته و سبوس گندم و خطمی را هر یک بکف برگ مجر دخره و برگ چغندر از هر یک یکدسته مجموع ادویه در سه رطل اب با آتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل بماند از کرباس گذرانیده و صافی ساخته فلوس خیارشنبر ده درم

ده درم و شکر سرخ و ترنجبین صافی از هر یک پانزده درم در وی حل کرده دیگر صافی ساخته و روغن
بنفشه بادام ده درم و نمک ده دانگ آمیخته نیم گرم عمل باید کرد چنانکه طریق کمرا مذکور شده و
اگر چنانچه در موضع ورم لذع و گزیدن باشد حقنه ماء الشعیر و عناب و سپستان و خطمی و آب
هندوانه و آب برگ مهجر و خرفه و آب کدوی تر و لعاب اسپغول از هر یک پانزده درم و
بنفشه و روغن کدو و روغن نیلوفر از هر کدام که موجود شود بیست درم ادویه چنانچه رسم
است جمع کرده نیم گرم عمل باید کرد و غذا شوربا های روغنین مرغ با دام و یا شوربای مرغ
فربه و گاه سبب التوا و درهم پیچیدن روده است و یا سبب گشودن مجرای کیس انثیین
است و فرود آمدن امعاست بکیس علامت او آنست که بعد حرکت شدید و یا برجستن
بقوت و کوفته یافتن بقوت از خارج و یا افتادن از مکانی عالی بزیر و یا گشودن راه
فتق و فرود آمدن راه در کیس انثیین و در این اسباب مذکوره علامت آنست که وجع در آن
مکان است که آفات مذکوره بآن لاحق شده است و منتقل و متجاوز از آن مکان نیست
و وجع زیادتی بسیار ندارد و علاج در این مقام مالیدن شکم و موضع وجع علیل است برفق و
حرکت دادن علیل بحرکات مختلف آهسته و بستن ساق علیل و بالا برداشتن تا آنچه از
امعا بکیس آمده است رجوع بمکان خود کند و قرار یابد و جلاب هر صباح از عنب الثعلب
که مراد با او انگور شغال است پنج درم و از قند سفید ده درم اول عنب الثعلب را در قدری آب چنانکه
رسم است باید جوشید و صافی ساخته قند مذکور در آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا نخود آب
با روغن بادام بیشتر و یا روغن کنجد باید و اگر بآن معا بمکان خود عود نکند فرموده اند که مقدار
یکدرم زیبق کشته دهند و زیاده بر این ندهند و علیل را فرمایند که بسیار راه رود و بر شکم
علیل دست باهستگی فرود آرند تا زیبق فرود آید و اما این تدبیر پیش حذاق اطبا در التوای
روده و پیچ افتادن در روده که از باد باشد تجویز کرده اند و مراد با ایلاوس که مذهب ارجح
است اینست و بعضی اطبا گمان برده اند که ایلاوس آنست که از خلاف اثقال و حرکت
آن در روده ها باریک حادث شود علامت آن قی براز است و درد بقوت مثل آنکه گویا
دوز میخلند و آنرا که سبب فتق و فرود آمدن روده با معا باشد معالجه آن در علاج فتق

مذکور

مذکور خواهد شد و آنکه سبب در و پیوست ثقل غالب باشد علامت او تقدم تناول اطعمه یابسه
و یا قلت مقدار آن و یا حرارت غالبه مجففه و اگر سبب او حرارت امعا باشد علامت
او شدت عطش است و دوام سوزاک و بوی بد در براز و اگر سبب بسیاری تحلیل
بدن باشد بسبب بسیاری راه رفتن و حرکت کردن و علامتش و غشیان است و عدم براز و علاج
آنکه سبب ثقل یابس باشد خوردن جلاب است هر صباح از بنفشه ده درم و از ترنجبین پانزده
درم بر وجهی که رسم است ترتیب داده نیم گرم باید آشامید و غذا در این مقام ماش مقشر
و نخود مقشر با شیره مغز بادام و مرغ فربه و شوربای چرب تا امدادی در اجابت طبیعت
کند و یا شربت بنفشه بیست درم و ترنجبین ده درم و فلوس خیار شنبر پانزده درم و یا پنج
ده درم در آب گرم حل کرده گرم باید داد و در پیوست و بحران این باید زعفر و تخم حلبه
و تخم تراتیزک از هر یک ده درم مجموع در دو رطل آب باید طبخ کرد بآتش آهسته ملایم تا یک رطل
بماند از کرباس گذرانیده صافی ساخته و در و ترنجبین پانزده درم در روغن کنجد ده درم حل
حل کرده از او مقدار بیست درم نیم گرم باید داد و آن قسم را که سبب حرارت امعاست
علاج خوردن جلاب بستر صباح از قند سفید ده درم و ترنجبین ده درم و آب هندوانه بیست
درم باید خورد و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام و کدوی تر و یا جلاب از بنفشه تر و تخم
کاسنی و عنب الثعلب از هر یک سه درم و قند سفید ده درم و ترنجبین ده درم مجموع ترتیب
داده چنانکه رسم است و مکرر آنقدر یافت باید نیم گرم آشامید و یا باین اجزا که مذکور میگردد حقنه
باید کرد بابونه و اکلیل الملک و بنفشه خشک باتره و نیلوفر و تخم خیارین که مراد تخم خیار و خربزه است و
برگ خطمی و سبوس گندم و لبلاب و پر سیاوشان از هر یک کف عناب و سپستان از هر یک
بیست عدد مجموع ادویه در سه رطل آب تا بآتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل بماند از کرباس
گذرانیده صافی ساخته لعاب اسپغول و لعاب تخم زعفر و روغن بنفشه بادام و فلوس خیار شنبر
و ترنجبین از هر یک دو درم در این مطبوخ حل کرده دیگر صافی ساخته نیم گرم در محقنه ریخته در
تابستان صباح یا پیگاه و در زمستان بوقت نیمروز عمل باید کرد و این یک رطل را بدو دفعه عمل
باید کرد و علاج در آن قسم که سبب بسیاری راه رفتن او و تحلیل بسیار از بدن باشد بخوردن جلاب

هر صباح از بنفشه و نی که خیر بنفشه می نامند و شربت خشخاش از هر کدام که حاضر باشد ده درم بگلاب
گرم و یا آب گرم بر ناهار باید خوردن و غذا در این صورت از نشاسته و روغن بادام شیرین و
یا از شیر و آرد میده همچنانکه جنه پالوده از آرد میگیرند و شوربای مرغ فربه و مالیدن موم روغن
که از روغن بنفشه بادام ساخته باشند بر تمام بدن باید مالیدن که در این موم روغن اندک
لعاب خطمی و کتیرا نیز باشد و یا حلوای که از نشاسته و روغن بادام و قند یا نبات باشد و خوردن
مسکه و نبات با قدری نان نیز مفید است و ماء اللحم بسیار چرب نیز مفید است و محل سکن
علیل می باید در جهت شمال و خوشی هوا باشد و علاج در آن قسم که ایلاوس است و بد
ترین اقسام و مهلک ترین آن علی اختلاف الاقوال عند الاطبا که بعضی سبب در حدوث او
پیچ و تاب افتادن در روده است و عدم نفوذ ریح و ثقل از امعا بعضی یبوست ثقل است در
امعا فاق میگویند چنانکه در اول این اشارت بآن واقع شده بهر تقدیر خوردن فلونیا روا است
تا تخدیر حس کند و موجب سکون وجع باشد و اجزای او بزر و حاست فلفل سفید و بزر البنج
از هر یک ده درم افیون پنج درم زعفران سه درم فرفیون و عاقرقرحا از هر یک یکدرم مجموع کوفته و
بیخته و بمقدار تمام ادویه عسل صافی خلط کرده باید برداشت و مقدار خوردن از این معجون بوقت
حاجت و اضطرار سه درم است و این معجون را وقتی باید داد که معالجات و تدابیر دیگر مایوس شده
باشند زیرا که در تخدیر حس اگرچه تسکین میشود اما بتغلیظ و یبوست باد موجب مرض زیاده میشود
پس از علاج اصل که تلیین طبیعت است باشربه و حقنه معالج حتی الامکان غافل نشود و معجون فلافلی و شهریاران
و سفوف جلی مسهل که در این علت قولنج مجرب است و بسیار مفید از هر کدام موجود شود مقدار خوردن
پنج مثقال است در قدری قلیل آب گرم و باین اجزا که مذکور میگردد حقنه باید کرد اگر طبیعت
بتدابیر سابق اجابت نکند بابونه شبت حلبه تخم کرفس و بادیان نیم کوفته از هر یک ده درم انجیر خشک
بیست عدد سکبینج مقل ازرق و شیر از هر یک دو درم مجموع ادویه در پنج رطل آب که نیم ساده و نیم کاسه
کمی میشود بآتش آهسته طبخ باید کرد تا نیم کاسه بماند از کرباس گذرانیده و صافی ساخته بیست
درم روغن کنجد با روغن بید انجیر و انگاه و بوره و نمک طعام از هر یک یکدرم در وی حل کرده نیم گرم
عمل باید کرد و باید که این مطبوخ را در یک روز بدو دفعه عمل بکنند و بعد از هر عمل صبر باید کرد که از عاده جلت

منقلع

طریق معجون شهریاران

منقلع منقطع شود و معجون شهریاران که در این علت آزموده است باین اجزاست بلیله کابلی منقی
از دانه بلیله و آمله از هر یک ده درم و فلفل دو درم و دار فلفل سه درم زنجبیل و دارچینی از هر یک
سه درم قاقله دو درم و خیربوا که مراد قاقله صغار است و شیطرج از هر کدام پنج درم نارمشک
چهار درم تربد سفید تراشیده دوازده درم محموده پنج درم زعفران دو درم قند سفید سی درم
مجموع ادویه کوفته و بیخته و بوزن تمام ادویه عسل صافی آمیخته برهم زده باید برداشت مقدار
خوردن از این معجون بوقت حاجت سه درم است بر ناهار شکم علیل را باین روغن که مذکور
میگردد می باید مالید آب سداب و آب برگ کرفس از هر یک سی و سه مثقال و زیره و نانخواه و تخم
کرفس از هر یک پنج درم مجموع ادویه در آب سداب باید جوشید تا از سه حصه یک حصه بماند و
روغن زیت یا روغن کنجد از هر کدام که حاضر باشد نیم رطل که چهل و پنج مثقال میشود آمیخته بآتش
آهسته باید جوشید تا آب فانی شود و روغن بماند و امعا را باین روغن نیم گرم چرب باید کرد
و معجون سفرجلی که در این مرض نافع است باین اجزا باید ساخت و این معجون بوقت شدت
وجع باید داد و تربد تراشیده سی درم محموده ده درم مصطکی و قرنفل و سک و زنجبیل و فلفل
و دار فلفل و جوز بوا و قرفه از هر یک ده درم آب بهی ترش و عسل صافی از هر یک یک رطل در دو
بآتش نرم باید جوشید تا بقوام آید و باقی ادویه کوفته و بیخته با او خلط کرده باید برداشت
و مقدار خوردن از این معجون دو مثقال و واجب بر صاحب این علت آنست از ابتدا او به روز
غذا اختیار نکند اگر قوت داشته باشد خصوصا که غذا غلیظ باشد و بدن و جسم صاحب علة
قوی و غلیظ باشد و استعمال ریاضت خفیفه نیز بر چنین شخصی لازم است و نشستن در آبزن
که در و بابونه و شبت و اکلیل الملک و تمام و حسک و تخم بید انجیر و سعتر و فودنج و عنب الثعلب
جوشیده باشند و بر امعا روغن حسک و یا روغن شبت و بابونه و روغن خیری از هر یک
با مجموع نیم گرم باید مالید و اگر اشتیاق بغذا شود قلیلی از نخود آب با شیره تخم معصفر
باید داد و در این نخود آب مثل گوشت مرغ و یا گوشت طیهو و دراج و کبک و امثال اینها باید
باشد که هر گاه که امعا را نقا از خلط موذی حاصل شود فبها و الا بقیه از خلط باشد این
شیاف که مذکور میگردد مجد اجابت بوده ارمنی و نمک هندی و تخم حنظل از هر یک پنج درم سقمونیا سه درم

مجموع ادویه باید کداخت و شحم حنظل نیک کوفته دران خلط کرده شافها باید ساخت و هر یک بمقداری که مذکور
شد و بوقت حاجت باید برداشت و صبر باید کرد تا ماده متوجه اسفل شود شافی دیگر اصل السوس و
ترنجبین و بابونه ارمنی و صابون از هر یک دو درم مجموع ادویه باهم آمیخته با بوکسا ب خمیر کرده شافها
باید ساخت هر یک بمقدار مذکور سابقا **مقاله در بیان قی و تهوع و غثیان** در تعریف قی چنین
گفته اند که القی حرکة من المعده لدفع شی فیها یعنی معده از طریق دهن و تهوع حرکت است از
قوت دافعه که اعانت نمیکند او را حرکت مندفع و غثیان حالتی است معده را که کانه که متقاضی
دفع است که لحظه لحظه میل بقی میکند اما با سانی بیرون تا نمی آید و اسباب احوال مذکور مختلف است
زیرا که اگر خلط موجب علت منصب در جوف معده باشد از نوبة حادث میشود و بسهولت زیرا که
مهیا از برای دفع ایستاده است اندک معده بیرون می آید هیچ احتیاج بجلد بینت چون طبیعت
از وجود او متنفر است و مانع از اجابت نیست و اگر ماده موجب مداخل است در جوف معده
و بواسطه غلظ و لزوجت چنگ در برزو حمل معده زده است از و تهوع حادث میشود زیرا که منع
ماوصاف مذکوره بغایت عاصی از اطاعت و اجابت است و اگر جنانکه ماکول و مطعوم در معده
زاید است بحسب کمیت و یا بحسب کیفیت از و غثیان حادث می شود و آنکه بحسب کمیت که بسیاری مقدار
است آن موجب غثیان شود ظاهر است و اما آنکه کیفیت باشد مثل آنکه طعامی است اندک
اما رایحه و یا طعم بد دارد که طبیعت آنرا مکروه میدارد و ازین جهت قبول میکند پس از و دفع متقاضی
قی است و این اخلاط موجبه یا صفرا وی است علامت او تلخی دهن و خشکی آن و عطش غالب
و سوزاک در معده وی اندوه و تلواسه و بیرون آمدن صفرا قی و علاج درین مقام تنقیه معده است
بقی بخوردن سکنجبین و آب گرم و یا به تخم خربزه و یا بیخ خربزه جوشیده و سکنجبین و یا خوردن جوز
بر بالای گوشت ماهی تازه و از عقب سکنجبین خوردن با آب گرم و اگر بخود آید نیک و الا پر مرغ در
روغن کنجد چرب کرده بحلق فرستاده تا قی بسهولت آید و هر چگاه که معده بقی پاک شده هر چند
حلاب از آب انار نیم ترش مقدار سه وقیه که بیست و دو مثقال باشد باید خوردن تا ده درم
قند سفید و یا شربت انار پودینه و یا شربت غوره و یا شربت سیب ترش که در وی اندک قند
باشد با تمر و مغز بادام و گوشت مرغ و دراج آش نخود مزعفر باید و یا از تمر هندی و یا از زرشک و اگر در قی افراط

شود

شود و معده علیل را باب بهی و یا سیب و صندل سفید و سرخ و گلاب باید ضماد کرد و اندکی کافور نیز باید
آمیخت و ازین سفوف که مذکور میشود باید اختیار کرد و گل سرخ و طباشیر از هر یک پنج درم پوست
ظاهر پسته یکدرم مجموع ادویه کوفته و بیخته مقدار خوردن ازین سفوف یکمثقال و معده را باین ادویه
طلا باید کرد سک و اقاقیا و کعک قصه و گل سرخ و سعد و کندر از هر یک پنج درم مجموع ادویه
کوفته و بیخته و با آب برگ مورد تازه اگر باشد و اگر نباشد از خشک باید جوشید با آب او ادویه
مذکوره را خمیر کرده بر فم معده طلا باید کرد و با پوست بیرون تازه پسته درم و عود یکدرم و نیم
مجموع کوفته و بیخته با شربت غوره باید خوردن شربتی که قی صفراوی را تسکین دهد آب انار
ترش و آب بهی و آب سیب ترش و آب غوره و آب زرشک از هر یک یکمن شرعی و گلاب نیم من شرعی
و تمر هندی شصت درم که چهل مثقال میشود باید در دیگچه سنگین باتش آهسته طبخ کرده تا از مجموع
نیم ماند و بعد از آن مصطکی و عود از هر یک دو درم در خریطه کرده دهنش محکم بسته در این آب سوای
باید جوشید و بعد از آن فرود آورده خریطه را در این دیگ نیک مالیده افشرده ثفل باید
دور کرد مقدار نود مثقال قند سفید آمیخته دیگر باتش ملایم طبخ باید کرد تا بقوام آید سرد
ساخته در ظرفی باید نگاه داشت و بوقت حاجت ازین شربت مقدار خوردن ده درم
است با آب سرد و اگر بسبب حدوث قی دفع بحرانی باشد در قطع و حبس او خوف هلاک است
الا که با فراط انجامد و قی موجب هلاک آن زمان باید حبس کرده با شربه موافقه و اگر سبب
بلغمی باشد و یا سوداوی علامت او قلت تشنگی و سوزاک و ترشی طعم دهن و آنچه بقی
بیرون می آید و شوری آن و حدوث قراقر و نفخ و تنفر از اغذیه رطبه و چرب ها و علاج این
مقام تنقیه معده است بقی بماء العسل و شبت و نمک گنگرزد که صمغ حرشف است و مراد
بحرشف تراب الحی است که در کتب این فن در مواضع متعدده مذکور و مسطور است و تخم خطمی
و تخم خیارزه که مراد تخم مجه دختر است و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته و نمک طعام و تخم ترب
و از بیخ او که مراد خودش است و آب برگ او از هر کدام که بوقتش حاصل و حاضر باشد یکان
یکان و یا مجموع بحسب حاجت و در مقدار مناسب طبخ باید کرد و در روغن کنجد باید آمیخت
و بعد از خوردن نخود آب باید آشامید و اگر معده باین تدابیر از خلط فاسد پاک نشود حتی را ازین

قوی تر باید ساخت زیرا که بلغم و سودا در اخراج عاصی است و معالج قوی محتاج است چنانچه مکررا
از آن او به متی مذکور شد بعدا آن متی را زیاده کرده بر و جهی که رسم است اختیار باید کرد و در مطبوخ
متی جوز القی مقدار دو دانگ زیاده باید کرد و هر گاه معده از اخلاط بلغمی و سوداوی پاک شد هر
صباح شربت از گلقند عسلی ده درم و از انار در کجویه سه درم و از هلیله کابلی و زنجبیل پرورده از
هر یک ده درم و از گوارش کندر و یا عنبر و عود از هر کدام که موجود شود یکمثقال و از المسک شیرین
مقدار یک درم بر ناهار اختیار باید کرد این تدابیر دایم دستور العلاج باید تا معده تقویتی کند و از
فواکه و شیر و حبوبات و گوشت ماهی و هریسه و از طعامهای بسیار چرب حذر باید کرد و گاهی حرکت
براه رفتن باید کرد و در ریاضت معتدل بسیار تعب نباشد باید کشید و اکثر غذا از نخود آب و زیره
مغز معطر با گوشت مرغ و یا طیهو و دراج انچه ازینها موجود شود و دارچینی باید ساخت و گاهی
مطجنه از گوشت مرغ با کباب باید ریخت و خوردن فانی اگر نانی از سرخ نباشد از کرویا نه
باید اختیار کرد اما اندک شربتی از ان ضم باید کرد سفوفی که نافع آن قی بلغم باشد باین اجزا
باید ترتیب داد کندر و مصطکی از هر یک پنج درم عود هشت درم حب الرمان که مراد دانه انار
است پانزده درم قرنفل چهار درم پوست نارنج و تخم فرنجمشک از هر یک ده درم قاقله جوز بوا
و بسباسه و سعد از هر یک چهار درم گل سرخ شش درم سنبل پنج درم پودینه نانخواه چهار درم سک
پنج درم ادویه کوفته و بیخته مقدار خوردن ازین سفوف بوقت حاجت بر ناهار سه درم تا سه
که دو مثقال باشد و قرصی که قطع و حبس قی بلغمی و سوداوی کند باین اجزا ترتیب باید کرد و این
قرص بسیار مقوی معده است پوست بیخ بسته چهار درم و عود و مصطکی از هر یک سه درم سک
پنج درم گل سرخ چهار درم مجموع ادویه کوفته و بیخته و با سیب خمیر کرده قرصها باید ساخت و خشک
کرده مقدار خوردن ازین قرصها یکمثقال است بر ناهار و اگر بسبب غثیان بسیار خوردن طعام و غذا باشد
و علاج او قی است با آب گرم و دفع غذای موجب غثیان از معده و اگر آب گرم کافی نباشد
در حدوث قی ماء العسل با شبت و آب ترب و غیر ذلک از چیزها که سابقا مذکور شد باید خورد
قی کرد و بعد از قی گوارش مصطکی و امثال آن باید اختیار کرد و اگر بسبب خوردن غذای ردی بد
کیفیت باشد اگر چه مقدارش قلیل باشد علاج درین صورت نیز قی است با آب گرم و غیر ذلک از مذکورات و بعد

از

از تقویت معده بشربت انار پودینه و رب ریباس و رب غوره باید کرد اما این دو در علاج معده صفراوی
انسب است و شربت بهی و یا رب آن در تقویت معده و تسکین قی در غایت است خصوصا
و شربت لیمو هم تقویت معده میکند و هم تفریح دل و مسکن قی است در اعلا مرتبه و اگر با شربت
بهی ترکیب باید اتم و اقوی باشد و اما استعمال شربت نارنج در معده بلغمی اگر چه اطبا در
تسکین قی تجویز کرده اند اما مضعف معده است مگر با مصلحات آن استعمال کنند و از جمله
اشربه که تعیین یافته است با گلاب باید از شربت ده درم و گلاب ده درم است با آب سرد
و مقداری که در شربت کافی باشد و اگر سکنجبین سفرجلی موجود شود در غایت نفع است در علت
مذکور خواه سبب بلغم باشد و خواه صفرا و سودا بسیار نافع است و آب انار با قند نیز منفعت
بسیار دارد و غذا از آب انار و یا زرشک و یا غوره و یا گوشت مرغ باید و یا طیهو و یا کبک
و امثال اینها پخته باید خورد و اما سبب قی خون و نفث که آن بر انداختن خونست از راه دهن
اگر انفجار و شکافته شدن رگی و یا رگی باشد و یا انقطاع آن و علاج درین مقام اگر قوت
باشد فصد باسلیق است و خوردن شربت از صمغ عربی و تخم زوف و با لعاب اسپغول
و گل ارمنی بریان کرده از هر یک یکمثقال و گل ارمنی و صمغ را نیک باید کوفت و دیگر تخم اسپغول
را نیز باید کوفت و تخم زوف را نیز باید کوفت و همچنان با صمغ و گل ارمنی آمیخته برب
الآس و یا رب بهی آمیخته نیک خلط کرده باید خوردن و با قرص کهربا دو درم و یا قرص طباشیر
قابض از هر یک یکدرم با آب بهی باید بر ناهار خوردن و با سه وقیه آب بهی و از کندر و صمغ عربی
و گل ارمنی و گلنار و سماق و دم الاخوین که مراد خون سیاوشان است از هر یک یکدرم
نیک کوفته و بیخته و در آب بهی خلط کرده باید خوردن و یا از شاهبلوط و خرنوب از هر یک
سه مثقال با آب بهی باید خوردن و یا حلاب از آب بهی و از آب برگ زوف که مراد آب لسان
الحمل و گلاب از هر یک ده درم و از قرص کهربا یکمثقال آمیخته باید خوردن و یا اگر بوقت
برگ تاک تازه باشد از آب برگ او و گلاب از هر یک ده مثقال و از تخم زوف تف داده یکمثقال
و یا این قرص که نوشته می شود باید اختیار کرد تخم خرفه که مراد بزر الحماض است و کندر از هر یک سه درم
گلنار و گلنار و سماق و صندل از هر یک چهار درم قسط و شب یمانی که مراد زاک بلور است و اقاقیا و کهربا

وعصاره وافشرده لحیة التیس کزنکان تخم سنقالی می‌نامند از هریک یک درم مجموع ادویه کوفته و بیخته و بآب
سماق خمیر کرده قرصها باید ساخت هریک بمقدار یکمثقال و بوقت حاجت یک قرص در شیر خرفه
نقع داده سه وقت که بیست و دو و نیم مثقال باشد و معده را باین ادویه ضماد باید کرد صندل
سفید و سرخ و اقاقیا و مشک و رامک از هریک دو درم نرم کوفته و بیخته بگلاب و یا بآب برگ
تاک تازه خمیر کرده و اندکی سرکه در وچکانیده و اندکی آب برگ مورد خمیر کرده و بر فم معده باید
ضماد کرد و غذا درین مقام آش سماق و یا مغز بادام شیرین و کشمش یا گوشت مرغ و از آب
ترنج با شیره مغز بادام و گوشت مذکور و یا از آب زرک و یا کشمش و گوشت مذکور باید علیل درین
مرض حمیت و سکوت اختیار کند و در موجبات غضب و جمیع اعراض نفسانی حذر و اعتراض
کند و اگر بسبب چون ضربه و سقط باشد که عارض بسبب الان نفس شده باشد علاج درین مقام
آنست که هر صباح از قرص کهربا یکمثقال و از گل مختوم و یا گل ارمنی و عصاره وافشرده لحیة
التیس و نشاسته و صمغ عربی و کهربا از هریک نیم درم مجموع سه وقت که بیست و نیم مثقال شود
نیک کوفته و بیخته با شیره تخم خرفه نقع داده باید داد و بر موضع ضربه و سقط ضماد ازین ادویه
ماش و نخاث و اقاقیا و صندل سرخ و صندل سفید و گل ارمنی و صبر و مرمکی از هریک سه درم
مجموع ادویه کوفته و بیخته و بآب برگ مورد و یا بآب برگ خرفه خلط کرده ضماد باید کرد و اگر باقی
خون و نفث سرفه بقوت باشد علاج درین صورت خوردن جلابست هر صباح از تخم دوو نقع
داده و تخم عربی نقع داده و قرص کهربا و از گل مختوم از هریک نیم درم با شربت عناب و با شربت
خشخاش از هر کدام که حاضر باشد ده درم است با عرق ذوف و یا با شیره خرفه و غذا ماش مقشر
نقع داده با شیره مغز بادام بریان کرده با گوشت مرغ یا تیهو و یا دراج نیم کباب درین ماش
پخته باید خوردن و خوردن این قرص درین علت نافع است ترتیب آن و اجزای آن برین
وجه است تخم خرفه و کثیرا و کهربا و افشرده آن لحیة التیس از هریک دو درم گل مدس و گل مختوم
و اقاقیا و شاخ گوزن سوخته از هریک سه درم مجموع کوفته و بیخته و بلعاب اسبغول خمیر کرده قرصها
باید ساخت هریک بمقدار یکمثقال و یکمثقال از این قرصها در شیره خرفه باید داد قرص دیگر که فی الحال
مسکن باشد در جان ناسپیده و کثیرا خشک و مروارید ناسفته و شاخ گوزن سوخته و ودع سوخته که مراد کرباس است

وعصاره لحیة التیس و اقاقیا و گل ارمنی و سماق و نشاسته و تخم خرفه و خون سیاوشان از هریک
پنج درم طباشیر و صمغ عربی از هریک دو درم مجموع ادویه کوفته و بیخته بآب خمیر کرده قرصها باید
ساخت از هریک بمقدار یکمثقال بآب خرفه و یا بشربت بهی دو درم یک قرص حل کرده باید
خوردن اما این قرص در صورتی باید داد که سرفه شدید نباشد و صاحب این علة باید که از بلند
سخن کردن و غضب و دخول حمام و از جمیع اعراض نفسانی و حرکات بدنی اجتناب نماید چنانچه
مذکور شد و آرام و قرار اختیار کند و مسکن علیل باید که بارد و میل شمال باید و اگر با این علت
تب نباشد غذا از کباب مرغ کرده و کشنیز باشد و بسیار نمک نباشد باید داد و اگر سرفه
نباشد کباب را با ترشی سماق یا انار باید پخت و اگر تب باشد آش رقیق از نشاسته
و شیره تخم خشخاش باید داد و با اندک قند سفید و اگر تشنگی بر صاحب علة غالب باشد در
آبی که مینوشد مقداری گل مختوم و یا گل ارمنی و یا طباشیر باید آمیخته داد و از جمله سفوفی که درین
مقام نافع است تخم قوبیای و کهربا و طباشیر از هریک چهار درم ریوند چینی و اقاقیا از هریک درم
تخم خرفه و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته و کشنیز خشک نقع داده و شاخ سوخته گوزن از هریک
شش درم گل قرسی ده درم تخم اسبغول و تخم زوف نقع داده از هریک سه درم مجموع ادویه
نرم کوفته و بیخته غیر اسبغول که او را نمی باید کوفتن مجموع باهم آمیخته مقدار دو درم یا یکدو درم با
آب سرد با شیره خرفه باید خوردن و گاه سبب نفث خون ریختن خون است از عضو دیگر بعد
بطریقی که آنرا ادراک نمی توان کرد مثل خون رعاف که از جانب داخل از راه حلق بعد میرود
و علامت او آنست در عضویست که آنجا بمعده می آید و علاج او علاج آن عضواست و گاه سبب
نفث خون بستن خون است در معده و علامات او ناقص و لرزیدن و عرق سرد و حدوث
غشی است و کرب و اندوه و هول بلوا سته است و هر لحظه دل بر هم زدن و علاج او قی است
بآب گرم که در و شبت و تونیج و نمک جوشیده باشد و یا بخوردن انفحه خرگوش است با آب
بادرنجبویه و خوردن انفحه پنیرمایه او ست که از معده بجه بردارد او را از معده او شیر بگیرند و در شیاره
و در علاجات امراض در می آید و درین علت بسیار نافع است زیرا که از خاصیت انفحه است که
هرچه جامد و بسته است او ابه میکند و میگذارد و هرچه ذایب و سایل است آنرا می بندد از آنکه در معالی

اسهالات قویه بکمال از ادویه نافعه مجربه او ست اگر بهمراهی او را همین خاصیت است و اما از آن
خرگوش درین امحاث و تاثیرات اقواست و اگر نفث و برانداختن خون بطریق قی کردن باشد
و سبب قرحه و ریشی که در سینه واقع شده است باشد که بسبب نزلها حادث میشود درین
مقام علاج خوردن قرصهاست باین اجزا که مذکور میگردد تخم قو و تخم زوف از هریک سه درم گل مختوم
و یا گل ارمنی و یا گل فرس از هر کدام که حاضر باشد و ساذج عدسی و طباشیر و مروارید ناسفته از
هر کدام یکدرم کهربا و شب یمانی و شاخ گوزن سوخته از هریک دو درم نشاسته و عصاره
التیس که مراد آب افشرده نکه سنقالی است از هریک دو درم مجموع ادویه نرم کوفته و بیخته
و بآب برگ زوف و یا لعاب تخم اسبغول خمیر کرده قرصها باید ساخت هریک بمقدار یکمثقال
و مقدار خوردن بوقت حاجت ازین قرص یک عدد در شیره خرفه بیست مثقال و یا شربت
بهی بهشت مثقال در قدری آب سرد که در شربت کافی باشد باید خوردن و سینه را موم روغنی
که بآب برگ خرفه و روغن گل ساخته باشند ضماد باید کرد و اگر جمیع آب خرفه و روغن ده درم باشد
اول سه مثقال موم در روغن گل باید گداخت و زمانی گذاشت که سرد شود و آب برگ خرفه با آن
آمیخته نیک بر هم زده بوقت حاجت بر سینه باید مالید **مقاله در بیان هیضه که از امراض**
و علل مهلکه معده است و در تعریف هیضه چنین گفته اند که الهیضة حرکة من المواد
الغذائیة الغیر المنهضمة الفاسدة یعنی علة هیضه حرکت از مواد غذایی غیر منهضم فاسد است
در معده و ازین مواد بیرون آمده است و این از اوصاف صفراست و این بعد الفساد
بقی دفع میشود و آنچه ازین مواد غلیظ و بجانب سفل مایل است او را طبیعه بطریق براز
و اسهال دفع میکند و علامات او آنست که قی صفراوی و کرب و غثیان و حدوث حرقت در معده
و درد او و تراقر در امعا و سردی است و با ورفتن چشمها بغوره و باریک شدن بینی و چسبیدن
پوست رو و خشک شدن و غبار آلوده بودن رو و بسیارست که این حالت غالب میشود
موجب حدوث غشی است و سقوط قوه و سقوط نبض و این موجب هلاک است و علاج
درین مقام اگر بدن قوی باشد و ضعیف و نحیف نباشد قی است بخوردن آب گرم و روغن کنجد
و اخراج غذای فاسد تمام از معده و بتکرار قی باید کرد و هرگاه که معده از مواد و غذای فاسد بقی تنقیه

یافت فام تسکین شد و اعراض ردیه دور شد و تقویت معده بسفوف حب الرمان باید کرد مقدار پنج درم
و یا بقرص طباشیر قابض با شربت و یا رب بهی ده درم و قرص طباشیر یکمثقال در جوزی است و غذا
آش سماق با شیره مغز بادام و یا تقویت معده بشربت انار دانه باید و یا بآب انار تلخ و یا بآب
بهی و یا بآب امرود و یا شربت سیب ترش از هر کدام که حاضر باشد مقدار ده درم که هفت و نیم مثقال
میشود با طباشیر نیم درم و پوست ظاهر پسته که بر روی استخوان او ست یکمثقال نیم نیک کوفته
و بیخته و شربت نار پودینه آمیخته باید خوردن و اگر رب بهی و رب انار ترش برابر و قدری
پودینه که بمقدار دو مثقال باشد و ریباس از هریک چهل مثقال و قند سفید پنجاه مثقال و آب
نیم کاسه و گلاب مقدار یک پیاله و با هم آمیخته و قند دران انداخته با آتش آهسته بقوام آورده
بوقت فرود آوردن و یکدو مثقال برگ پودینه تازه و اندک سرکه انداخته نیک بر هم زده
فرود آورده مقدار خوردن ازین ده مثقال است با آب برف یا یخ و اگر درین شربت بجای
پودینه سیسنبر که پودینه کنند صواب باشد و بر معده علیل ضماد ازین ادویه باید صندل سرخ و سفید
و گل خور و اقاقیا و گل ارمنی و آب آس و آب بهی مجموع دو ده آنچه که ممکن است باید نیک کوفته
بآب برگ مورد که مراد آب آس او ست آمیخته بر معده باید ضماد کرد و باید که بخرقه سرد ساخته
این ضماد را بر فم معده نهد که معده را برودتی از و حاصل شود که قوی نافع است در دفع این
تشویش و باید که بهر حیله که تواند خواب کند که در غثیان و قی چیزی انفع از خواب نیست و می باید
بمشام علیل از روایح طیبه برسد مثل بوی سیب و به و امرود و آنچه قابض باشد و اگر کزاز
علیل را غشی حادث شود بر روی او آب سرد و گلاب باید پاشید و بازو و هر دو ساق محکم تر
باید بست تا درد آید و مرجب شعور و توقف شود و هر دو کف دست و هر دو کف پا نیک باید
مالید که و را از اعراض غشی نیک موثر است و هرگاه شعور آید شربت سیب و یا شربت بهی از هر کدام
که حاضر باشد ده مثقال با گلاب و آب سرد باید داد و غذا نان که در شربت سیب و یا ریباس
تر کرده باشند چند لقمه باید داد و یا نان کعک در شربت سیب باید داد و مراد بکعک نان نکات
و ورق است یا در شربت بهی و یا دوغ ترش باید داد اگر چنانچه اسراف در قی و اسهال شده باشد علاج
آنست که در دوغ گاو یا روغن گرفته را سنگ تافته آهن تاب کرده باشند و مراد با آهن تافته که سنگ یا

و یا آهن را در آتش در آهن سرخ ساخته و سه نوبت در دوغ فرو برند و مقصود ازین فعل آنست که قبض
در وی بیشتر شود و یا غذا از آش سماق که در وی گوشت مرغ یا طیهو و یا دراج باشد باید داد اما از
گوشت آن غلیظ که همان حال سابق دست ندهد چه درین حین که اگر حال اول است دیدن خانه
و فلاح نیست و مهلک است و اما اگر صاحب علة احتباس بسوزش معده کند و حوای او باید که تاغان
جو با آب سرد که در وی برف باشد و یا تاغان سنجیده با آب سرد خورده و بر فم معده بهی کوفته و یا تاغان
بهی با گلاب ضماد کند و مقدری تاغان جو نیز با آن بیامیزد و اگر علیل را در اسهال افراط شود
و زمان تابستان باشد و مانعی از نزله و زکام نباشد باید او را در آب سرد زمانی نیک فرو برند که
از آب متأثر شود و بعد از آن بیرون آرند و اگر با ضعف صاحب علة را حرارت و تب باشد و اگر
قی و اسهال واقع میشود مواد بلغمی باشد این دوا که مذکور میگردد نافع است کندر سه درم و گل سرخ
کوفته شش درم عود و سک و قرنفل از هر یک سه درم سنبل و گل خوا ساتی و کبابه از هر یک یک درم
مجموع ادویه بخته از دو دو مثقال در آب انار ترش و یا شربت انار بودینه از هر کدام دو مثقال مقدری آب
سرد اگر شربت است و اگر آب انار باشد آب حاجت نیست و اگر باین تدابیر علت و قی و اسهال منقطع
نشود و در تزاید باید محجمه از کدو بر معده باید نهاد و جذب کرده و شرط کردن و بیرون آب باید کرد
و یا محجمه بر ساقین علیل باید نهاد و جذب کرد و البته شرط نباید کرد که مقصود همین جذب فقط است
و اگر علیل ازین علة خلاص شود باید مراجعت با غذیه معتاده سابق نکند و بسیار خوردن را ترک
کند و بعد از عصر باید که اختیار غذا و طعام نکند خصوصا طعام غلیظ و خصوصا بیرون از هضم که [illegible]
باشد و تا تواند کم خورد و غذاهای سبک خورد مثل مرغ جوان و با اعتدال قرص باید داد و ضمادهای
قابضات مذکوره بر فم باید کرد و باید که علیل از اغذیه لطیفه بغلیظ تر از آن بتدریج انتقال نماید

مقاله در بیان امراض امعا و از جمله امراض امعا که مرا در روده است مغص است و مراد از مغص وجع
والم است که در روده حادث میشود و مغص را انواع است زیرا که یا از ریح محتقن است که موجب
تمدد و کشیدن روده است بقوه و سبب حدوث این ریح خوردن بقولات است مثل تره و بادرنگ
و یا فواکه رطبه است مثل سیب و زرد آلو و شفتالو و یا خوردن آب بر بالای این چیزها و یا خوردن
حبوب تر مثل نخود و باقلی و لوبیا و امثال اینها و علامت آن تقدم اسباب مذکوره است و حدوث قراقر

و نفخ و عدم ثقل و سکون وجع بعد از خروج ریح و یا سبب مغص ورود آمدن خلط تیز صفراوی است
بمعده و علامت این سبب حدوث تشنگی و سوزش و ثقل و گزیدن امعا و حدوث قی صفراوی
و کرب و اندوه و درین سبب تسکین درد بخروج باد نمیشود و یا سبب مغص قوی مزاج حار است
که سبب خوردن ادویه تیز گرم و اغذیه که در وی کیفیت حاده باشد مثل فلفل و زنجبیل مثل آنکه
در روده داروهای گرم انداخته باشند و علامت او نیز تقدم اسبابست و عطش و سوزش در امعا
و بیرون آمدن خلط تیز صفراوی بقی و یا باسهال و یا سبب حدوث این علة خلط بورقی است
یعنی بلغم شور و تیز و علامت او ثقل و قراقر و تشنگی و اگر باین تدابیر و بسیار آب دهن انداختن
و ظهور بلغم در براز و یا سبب خلط غلیظ لزج چسپیده است که جنگ در امعا زده است و علامت
این سبب قلت تشنگی و بسیار لعاب دهن است و ثقل و تمکن وجع در یک مکان واحد و عدم انتقال
او از آن محل و علاج در نوع اول تحلیل ریح و باد است با دویه که شکننده آن و خوردن حلوا
هر صباح از بادیان و بادیان رومی از هر یک سه درم کرده و مثقال است با گلقند عسلی ده درم و اول
ادویه در یک و نیم پیاله آب بآتش ملایم جوشند تا نیمه بماند از آب کشند و گلقند مذکور را در
حل کرده نیم گرم باید خوردن و غذا درین صورت نخودآب و شوربا مغز تخم بادام و با نیز مغز تخم کنجد
باید داد و یا معجون [illegible] که کمونی مثل منداب بادیان جوشیده که بادیان در وی مقدار یک مثقال باشند باید
داد و یا از معجون کمونی برنهار مقدار دو درم باید خوردن و یا ازین سفوف که مذکور میگردد باید
داد اجزای آن سداب و فلفل از هر یک یک درم کوفته و بیخته باید بر نهار سفوف ساخت و اگر باعث
اسهال بلغمی باشد باین ادویه تسکین باید داد تخم ترا تیزک سه درم و تخم ریحان سه درم هر دو تخم
و بروغن گل چرب کرده باید زدن و یا سفوف مثلا ساکه مراد همین تخم ترا تیزک است
باید ساخت و مقدار یک مثقال با آب سرد باید داد و اگر در طبیعت لین مطلوب نشود و طبیعت یابس باشد
ازین سفوف باید داد بادیان و تخم کرفس و برگ سنا از هر یک سه درم نانخواه و سعد از هر یک چهار
درم شکر برابر نیم تمام ادویه مجموع کوفته و بیخته مقدار خوردن ازین سفوف دو مثقال است بوقت
حاجت و یا جلاب و سکنجبین که مراد بآن عسل است که رمو عسل در کوزها و پیالهها نهاده است در کوهها
روم و جز بز و نیز از بسیار پیدا میشود و از برای مداوات و معالجات آورده بدکانهای عطاری میفروشند

و آن عسلی است خشک شده از وی ده درم بادیان سه درم و قدری آب آمیخته باید خوردن و بر شکم ازگاد
سخته باید کرد و شکم را بجوبه گرم کرده باید نگاه داشت و علاج در نوع ثانی از انواع مذکوره
خوردن جلاب است هر صباح از تخم اسپغول و تخم ریحان از هر یک دو درم با ده درم قند
سفید در قدری آب که طعم شربت پیدا شود اول تخمها را پاک کرده و ناکوفته از گرد
و غبار شسته در شربت انداخته باید خوردن و زنهار تخمها را نباید کوفت خصوصا اسپغول را که اگر
کوبیده بروده چسپد و مهلک است و یا مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین از هر یک ده درم اسپغول و تخم
ریحان و تخم [illegible] از هر یک سه درم و طباشیر سفید و گل ارمنی از هر یک مجموع ادویه بغیر از تخم اسپغول
و تخم ریحان همه را کوفته و بروغن بادام چرب کرده و یا روغن گل مقدار چهار مثقال باید خوردن
و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام و کدوی تر اگر وقتش باشد و چکانیدن روغن بادام نیم گرم
بر محل وجع بر معده مفید است و درین علت صاحبش از خوردن شراب باید که اجتناب نماید
و علاج در نوع ثالث خوردن آب انار ترش روا است مقدار سه وقیه که بیست و دو و نیم مثقال شود
و قند هفت مثقال با وی آمیخته باید خوردن و یا اسپغول دو درم پاک کرده بی آنکه درست در گل
باید زد تا لعاب دهد باید خورد و یا لعاب دانه بهی و یا لعاب اسپغول از هر کدام ده درم با آب برف
باید خوردن و اگر درین معالجه تأخیر کنند بهتر است اگر چنانچه وجع شدید نباشد زیرا که خوردن
لعابات بمبالغه موجب و مورث زلق الامعاست و ضعف معده و اما اگر وجع بقوت باشد
و یا با آب سرد دهند و فایده دارد دیگر آنکه لعاب بذات خود مسکن است بلعابی که دارد و نیز به
لعابیت که بر سطح معده است که او را از آفات که بردم در میکنند نگاه میدارد و چون بارد بالفعل
باشند برودت موجب تکثیف و تحجیر عضو ماوف است و این هر دو غرض درین مقام مطلوب زیرا که
روده عضویست که جرم رقیقی دارد و بمرور اخلاط خراشیده و تراشیده میشود و چون به برودت
کثافت او را حاصل شود روده سوراخ نمیشود و ملاحظه طبیب درین اینست و خوردن شیره
تخم خرفه مقدار بیست مثقال با نیم درم طباشیر و هفت مثقال قند بسیار مفید است و غذا ماش مقشر
با شیره مغز بادام است و علاج در قسم چهارم تنقیه امعاست از ماده موجب علة لکنه و نهار از خوردن آب
و چون علت ماده است جلاب لعاب خیارشنبر ده درم که هفت و نیم مثقال شود و شکر سرخ هفت و نیم مثقال و غذا درین مقام

نخوداب و ملین طبیعت باین مطبوخ که مذکور میگردد باید کرد سنای مکی هفت و نیم مثقال و بنفشه دو مثقال
و تربد تراشیده و بروغن بادام چرب کرده یک مثقال و دو دانگ بسفایج دو مثقال و عناب و سپستان
از هر یک ده عدد بادیان و تخم کاسنی و عنب الثعلب از هر یک سه درم مجموع ادویه در یک و نیم کاسه آب آتش
آهسته باید جوشانید تا نیم کاسه بماند از گرما بس گذرانیده ده مثقال فلوس خیارشنبر و هفت مثقال ترنجبین
صاف و یا شکر سرخ صافی کرده در وی حل کرده و از پرویزن صوفی گذرانیده بعد از ظهور نضج مسهل اختیار
باید کرد و علاج قسم پنجم آنست که تنقیه معده بقی باید کرد و تنقیه روده بحقنه و بخوردن جلاب از بادیان
و بیخ سوس تراشیده و نیم کوفته از هر یک دو مثقال و از گلقند عسلی هفت و نیم مثقال اول ادویه در
قدری آب که کفایت باشد بآتش ملایم طبخ باید کرد تا به نیمه آید از گرما بس گذرانیده صافی ساخته
گلقند مذکور در وی آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا نخوداب با شیره مغز باید داد و دو دارچینی
دارچینی اندکی باید انداخت و اگر ماده بلغمی بیشتر باشد قدری از فلفل نیز باید انداخت و قی با آب گرم
که در وی شبت و تخم ترب و یا آب برگ ترب و یا ماء الاصول و یا سکنجبین و اندکی عسل داخل
کرده باید خورد و زمانی صبر کردن اگر بخود اجابت نماید بهتر والا پر مرغ با روغن کنجد چرب کرده
بحلق فرستاده قی باید کرد و حقنه حاده اختیار باید کرد در تنقیه رودها از آنچه در معالجات سابق
مذکور شد احتیاج بتکرار نیست و در معالجه قولنج و غیر آن مذکور است و اگر معده و امعا از
اخلاط فاسده پاک شده باشد تقویت معده بگوارشن کندر و عود و عنبر و مصطکی و امثال اینها
باید کرد و از هر کدام که موجود شود مقدار خوردن یک مثقال است و غذا درین مقام از قلیها که در آنها
ادویه حاره باید اختیار کرد و سبب دیگر حدوث قراقر در معده و امعا با غذیه نفاخه است و خوردن
بقول مثل تره و بادرنگ و میوهها و خصوصا که خام باشد و حبوب خام مثل نخود تر و باقلی تر و امثال
اینها و یا سبب بسیاری غذا و یا سبب کیفیت ردیه احداث نفخ بدین سبب و یا سبب بسیاری حرارت
معده و امعا که لحظه مستحیل نفخ میشود و یا بواسطه نقصان حرارت که بعد از حدوث و حصول
نفخ تحلیل ریح بکمال و تمام نمی تواند کرد و این سبب اقویست از حرارت در حصول و تحلیل نفخ و علاج
درین مقام تقلیل غذاست و خوردن معجون کمونی که معجون زیره است و اجتناب و حذر از اغذیه
نفاخه و اسباب این علة نموده و گاه گاه مالیدن شکم و معده خصوصا بروغن گرم محلل مثل روغن بابونه [illegible]

درباضت و دخول حمام وازین سفوف کاهی اختیار کرد تخم ترا تیزک و نانخواه و تخم کرفس و بادیان و فو ونج
کوهی که مراد کاکوبست ونانخواه و بادیان رومی از هر یک دو مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته و با سه مثقال
شکر ریخ آمیخته ودیگر باهم نیک صلایه کرده مقدار خوردن ازین سفوف برهار بوقت حاجت سه مثقال

مقاله در بیان اسهال که از امراض معده و امعاست وسبب اسهال اگر دفع فضول و اخلاط مودیست
و یا بحران که دفع خلط مودی در ان طبیعت از خود میکند ودرین دو مقام حبس آن مجوز نیست
زیراکه دفع او موجب نجاة و خلاصست و حبس او موجب هلاک الا که اسهال بافراط انجامد
و علیل را غش شود و درین صورت حیله حبس او باید کرد و قبض تجا بعاست از اغذیه و اشربه
و غیر ذلک و از تدبیر درین صورت خوردن تالقان جواست با قند سفید که نیم هفت مثقال باشد
و تالقان دو مثقال و کلاب هفت مثقال و یا تخم اسپغول و یا تخم زوف از هر یک دو درم که یکمثقال و دو
دانگ میشود تخمها را پاک کرده همچنان درست با آب سرد که با آب برف یا یخ سرد ساخته باشند
و کلاب ده درم باید خوردن و باید مثل شکر و قند در و نباشد و یا سفوف حب الرمان باید خوردن
مقدار پنج درم و قرص طباشیر قابض یکمثقال در رب بهی هفت مثقال و نیم و این نیز در اسهال باید
اختیار کرد و غذا از آش سماق با نیمبرشت مغز بادام و گوشت مرغ نیم کباب باید داد و اگر سبب
اسهال ریختن خلط صفراوی بمعده باشد و امعا علامت آن تشنگی شدید است و سوختن
معده و تلخی دهن و زردی براز و گرمی آن مقعد را و درین صورت علاج بخوردن ربهای قابض
است مثل رب بهی هفت و نیم مثقال و قرص طباشیر قابض یکمثقال و گل ارمنی نیم مثقال و یا رب
سیب و یا مورد و یا قرص طباشیر باین اجزا طباشیر سفید یکمثقال صمغ عربی تف داده و تخم
تخم خرفه تف داده نشاسته از هر یک یکمثقال و دو دانگ کافور و زرک منقا از دانه و گل ارمنی
از هر یک یکمثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته بلعاب تخم اسپغول خمیر کرده قرصها باید ساخت هر یک
بمقدار یکمثقال و خشک کرده بوقت حاجت یک قرص در رب بهی هفت مثقال و یا در حب الاس
هفت مثقال با آب سرد باید خورد و یا ازین سفوف باید اختیار کرد کشنیز خشک که در سرکه یکشب تر کرده
باشند و خرنوب شامی از هر یک سه مثقال و دو دانگ و شاه توت نیم رسیده خشک کرده و تخم خرفه بریان
چهار مثقال و طباشیر دو مثقال دانه انار بریان کرده سه مثقال حب الاس و دانه زرک از هر یک هفت و نیم مثقال

سماق و تالقان سنجیده و تالقان پست از هر یک هفت مثقال و نیم مجموع ادویه درشت نرم کوفته و بیخته باید کرد
و بوقت حاجت ازین سفوف دو مثقال در هفت مثقال رب بهی و سه قاشق آب باید خوردن
و دیگر در حال موجب قبض باشد سماق چهار مثقال حب الاس چهار مثقال و چهار دانگ
مازو و پوست انار از هر یک دو مثقال و نیم و نشاسته بلوط دو مثقال مجموع ادویه درشت نرم
کوفته و بیخته مقدار شربت یکمثقال با آب برف یا یخ سرد کرده باید خوردن غذا آش سماق و یا
گوشت دراج و یا مرغ و یا کبک از هر کدام که موجود باشد و اگر اسهال اسراف شود و مریض را
ضعف مستولی شود و تشنگی غالب باید ازین ادویه بر معده علیل ضماد کرده زیره و صندل
سفید و سرخ و اقاقیا با آب برگ تازه اگر وقتش باشد و یا با آب برگ مورد تازه اگر میسر باشد
و یا خشک آن در آب جوشیده و در قدری ازین آب و یا در آب بهی و یا با آب برگ گل تازه که فراهم
باشد مجموع این ادویه کوفته و بیخته بر معده و امعا باید مالید و با آب برگ که قوی بارد و قابض است
با گل ارمنی مجموع ادویه کوفته و بیخته بر معده باید ضماد کرده هر صباح یکمثقال از قرص طباشیر با آب بهی
باید خوردن و غذا آش زرک با نیمبرشت مغز بادام و گوشت مرغ نیم کباب و بوئیدن گلها که طبیعت
آن بارد یابس باشد درین علت نافع است مثل گل سرخ و گل بهی و گل سیب و گل مورد و امثال
اینها آنچه باین فراح و طبعه باشد و یا جای تر نهاد و یا کاوین که روغن گرفته باشند و آهن سرخ
کرده در وی فرو برده باشند با نان بکمات و دو آنشه باید خوردن مقداری که معده ثقیل نشود و این
علاج در حینی که تشنگی بسیار باشد و تب نباشد نیک است و اما اگر تب باشد موجب عفونت است
و تالقان سنجیده در کلاب نهاده تر کرده باشد مفید است و اگر سبب اسهال انصباب و ریختن مواد
فضول بلغمی لزج چسبنده و یا شور باشد علامت او عدم رنگ براز است و بسیاری لزج و قراقر
و عدم سوزش است و حصول ثقل که لازم ماده بلغم است و بیرون آمدن بلغم با اسهال و بسیار است
که این اسهال بوقت زکامات و نزلات حاصل میشود و علاج درین صورت ازاله و قطع سبب است
بمعالجه زکام و نزله و ازاله بلغم لزج و یا شور و بخوردن شربت گرم از قند ده درم و حب الرشاد که تره تیزک
است یکدرم و بادیان رومی یکدرم مجموع ادویه در قدری آب با آتش ملایم آهسته طبخ کرده به نیم آورده قند مذکور در او
آمیخته نیم گرم باید خوردن و هر جا که ماده مودی منقطع نشود سفوف صطیلا سا مقدار سه مثقال با قدری آب سرد

باید داد و یا شربت از تخم ترا تیزک بریان کرده و تخم ریحان تف داده و صمغ عربی تف داده بروغن گل
چرب کرده از هر یک یکمثقال مجموع کرده فرو باید بردن و یا احتقان حقنه که قابض باشند باید کردن
و آن باین اجزا برنج سفید و عدس مقشر از هر یک یک کف و پوست انار هفت مثقال و برگ مورد
خشک هفت مثقال گلنار ماذو از هر یک سه مثقال و دو دانگ بلوط هفت مثقال و نیم مجموع ادویه
غیر برنج و عدس نیم کوفته در دو کاسه آب با آتش ملایم طبخ باید کرد تا برنج و عدس مهرا شود و لعاب
دهد از کرباس گذرانیده و نیک افشرده و درین مطبوخ کاغذ سوخته و اقاقیا و گل ارمنی از هر یک
یکدرم آمیخته نیک بهم زده دو حصه ساخته در یک روز صبح و شام عمل باید کرد و ازین سفوف که مذکور
میشود باید اختیار کرد که اسهال بلغمی را بسیار نافع است زیره کرمانی که در سرکه چند روز تر کرده باشند
هفت و نیم مثقال حب الاس هفت و نیم مثقال تخم ریحان دو مثقال بادیان رومی و تخم کرفس از
هر یک چهار مثقال و نیم سنبل و مصطکی و کربا و خرنوب نبطی از هر یک هفت درم و نیم مجموع ادویه
درشت نرم باید کوفت و از و مقدار خوردن یکمثقال و دو دانگ است و یا ازین قرص باید اختیار
کرد سماق دو مثقال و نیم خون سیاوشان نیم مثقال صمغ عربی تف داده نیم مثقال اقاقیا انار و گلنار
از هر یک نیم مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته و رب حب الاس و یا برب بهی خمیر کرده قرصها
باید ساخت هر یک بمقدار یکمثقال و مقدار خوردن ازین قرص یکمثقال است در رب بهی ده مثقال
و اگر بسبب اسهال ریختن اخلاط فاسده سوداوی باشد در معده و امعا و علامت آن گرمی
و سوختن معده است و سواد براز و مدفوع و خشکی فم معده و ترشی طعم دهان و زبان و
بسیاری شهوت طعام و بهره نا گرفتن بدن از غذا و عجز از هضم و حدوث قراقر و نفخ و چسبیدن
براز مدفوع در زمین و عدم التفات مگس و کرمها باین مدفوع و حدوث کیفیات ردیه علیل
را و علاج درین مقام تنقیه معده و امعاست از خلط فاسد سوداوی بحقنه نرم ازانچه سابقا
مذکور شد و هر جا که بسبب منقطع نشود از امراض قابضه مذکوره مثل قرص طباشیر قابض و قرص
کهربا و سفوف گل ارمنی و سفوف حب الرمان و سفوف صطیلا سا و اصلاح حال مریض باید کرد
که مکان سوداست و هر صباح جلاب از تخم اسپغول و تخم زوف و تخم ریحان و صمغ عربی و گل ارمنی
و نشاسته از هر یک یکدرم تف داده با کلاب و آب سرد قدری که ملایم و مناسب باشد باید خوردن و غذا کباب

از گوشت دراج و یا کبک و یا طیهو باید داد و حذر از حموضات مطلق باید کرد و از اغذیه حامضه و از
حلویات نیز بسیار کم باید اختیار کرد که بسیار مضرست **مقاله در بیان اسهال** خونی و زحیر و سحج
و سبب در حدوث اسهال خون انفتاح عرق است و یا انشقاق او و یا از فتق و یا بسبب
حدوث سحج و یا اسهال بسبب ضعف قوه ماسکه و یا بسبب خوردن اغذیه و ادویه مسمه و علاج این
قسم در انشقاق یا انفتاح باشد خوردن اسپغول و تخم ریحان و تخم زوف تف داده از هر یک
یکمثقال و از صمغ عربی تف داده دو مثقال اول صمغ عربی کوفته و باقی تخمها آمیخته و بروغن گل
چرب کرده و یا بروغن بادام شیرین و با اندک کلاب تر کرده باید فرو برد و غذا قوناق مقشر کرده
تف داده با نیمبرشت مغز بادام شیرین باید داد و از گوشتها گوشت مرغ نیم کباب و یا طیهو
بریان وجه و یا قرص کهربا و یا قرص طباشیر یکمثقال است و از سفوف نشاسته پنج مثقال با کلاب
آمیخته و بروغن گل و یا بروغن بادام شیرین چرب کرده باید فرو بردن و اگر سبب اسهال خون
سحج در رودها باشد علاج او علاج سحج است و مراد بسحج که از امراض ردیه مهلکه رودهاست
انخراط و سحج داخل رودها یعنی تراشیده شدن و بعضی اجزا از روده گسسته شدن است بسبب
ریختن و مرور اخلاط تیز است در رودها و علامت او پیچاک قوی و درد در شکم است و بسیاری
تشنگی و علاج او خوردن سنوتین و سفوف نشاسته با کلاب و روغن بادام شیرین و غذا
قوناق مقشر تف داده با نیمبرشت مغز بادام باید داد و واجب است که صاحب سحج از چیزهای تیز و ترش
حذر کند و مراد از زحیر حرکت معا مستقیم که متقاضی دفع فضله مودیست و عند الرجوع بمکان قضای
حاجت چیزی مندفع نمیشود الا قلیلی مخلوط با خون رنگین و سبب زحیر یا ریختن خلط حاده
صفراویست با معاء و یا رطوبتی شور مزج که شخص را بجانب مکان قضای حاجت میدواند
و علاج این علت خوردن سفوف طین مروف است و یا سفوف نشاسته مذکوره از هر کدام که
موجود باشد چهار مثقال است با رب حب الاس دو درم و یا قرص کهربا یکمثقال و یا قرص گلنار
یکمثقال با رب الاس یا رب بهی هر کدام که موجود شود با گل ارمنی یکمثقال با خمیره تخم خرفه تف داده سه
و چهار مثقال باید خوردن ترکیبی که نافع از اسهال خون و سحج و زحیر باشد عصاره که افشرده است
لحیة التیس که بهندی ... و شاخ سوخته گوزن و گل ارمنی و یا گل مختوم اگر موجود شود و نشاسته از هر یک سه مثقال

دو دانگ صمغ عربی تف داده دو مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته و یکمثقال ازین دوا با هفت مثقال رب
حب الاس و یا رب بهی باید خوردن و یا باشیره خرفه تف داده سی و چهار مثقال باید خوردن و غذا
از قوابض مثل تف داده با شیره مغز بادام و شیره خشخاش باید داد و گوشت طیهو و یا مرغ و یا
دراج هر کدام که موجود باشد در آتش باید انداخت و خوردن دوغ روغن گرفته گاو که در آهن و یا
سنگ در آتش تفسیده باشند انداخته مکرر باید خورد و مقدار دوغ نیم پیاله کلان باید که باشد و پنیر
نباید داد و درین علت بسیار نافع است اما باید که تب نباشد و اگر تب باشد مجوزیست زیرا که چون
[illegible] زیاد است و اگر زحیر تسکین نیابد این شیاف باید اختیار کرد افیون یک حبه کندر
دو دانگ ورق گرم که برگ است نخته و مهرا ساخته سه مثقال و از دقیق زرده تخم مرغ یک زرده مجموع
در او انداخته و اندک روغن برای ریخته نیک سحق و صلایه کرده ازان شیافها باید ساخت هر یک بطول
سجده طول تر و بغلظ نیز همان مقدار بوقت ارده و تشویش ازین شیافها باید برداشت شافی
که در زمان اندکی قطع خون کند دو دیم سوخته که مراد بان کرمانی است و گل مختوم و یا گل ارمنی و کلنار
و عصاره لحیة التیس که مراد نکه سفالی است و آن علف معروف و مشهور است میان مردم و لو نیست
بهار در دشت و کوه همه جا بدست و آن گیاه او عصاره قرص شامیت از هر یک دو مثقال مجموع
ادویه نیک کوفته و بیخته و با آب برگ زوف و یا با آب برگ خرفه خمیر کرده شافها باید ساخت هر یک
بمقدار که سابقا مذکور شد و بوقت حاجت باید برداشت مقاله در بیان زلق الامعا که این سبب
بواسطه ضعف که از برودت حادث شده است و مراد بزلق الامعا آنست که هر غذا و طعام که
بمعده در آید لبث و لحظه درنگ نکند و همچنان بی تغیر از حرارت و تیزی بیرون آید و این سبب
رطوبت و لزوجت که در معده مجتمع شده است و بسبب ضعف حرارت لمسا شدن معده
و علامت او همان عدم لبث و درنگ کو راست طعام را در معده و بیرون آمدن رطوبات همراه
مدفوع و زردی شده و بدن علیل و نحافت او و علاج او تنقیه رطوبات فاسده است از معده
بقی و بخوردن حلبا بست هر صباح از شبت و تخم خربزه و عسل بابن طریق که اول شبت و تخم خربزه
در مقدار آب با آتش ملایم طبخ کرده و از کرباس گذرانیده عسل در آن خلط کرده باید آشامید و لحظه کم کرده
اگر نخود بیرون آید بهتر و الا بر مرغ بروغن گل چرب کرده بحلق فرستاده قی باید کرد و بعده از قی اجتناب غذای چرب

باید کرد که معده و امعا را و جرم او درشت سازد مثل آش سماق و حب الرمان کوفته با دانه و انار ترش
گرفته و سفوفات قابضه باید خوردن و با جمله معالج را حرف عنایت و اهتمام بخشونت و بوست
معده باید باشد و کرم ساختن او اگر معده را سوء المزاج بارد نیز باشد و این ترکیب که مذکور میشود
درین علت قوی نافع است سنبل و مصطکی و سک و عود از هر یک یکمثقال با آب و بریان کرده و در سرکه
یکشب نهاده و اقماع انار که مراد محل گل اوست که میوه میبندد و کز مازو و تخم قوه و حونوت و تخم
مویز و حبت بلوط از هر یک یکمثقال و دو دانگ تراتیزک و سماق و قرظ و کلنار و حب الاس از
هر یک سه و نیم مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته یکمثقال صباح و یکمثقال بوقت خواب باید اختیار کرد
اما باید که این ادویه را درشت تر کوفته و بیخته و یا از سفوف معلیا سا تا پسرا باید خوردن و
اجزای او و ترکیب او برین وجه است هلیله و آمله و بلیله و از زیره هر یک سه مثقال در روغن زیت
باید جوشید و زیره در سرکه خوابانیده و تخم تراتیزک تف داده و تخم گندنا از هر یک چهار مثقال و نیم
و تخم کرفس و بادیان رومی که انیسون میخوانند از هر دو در سرکه خوابانیده باشند و تف داده از
هر یک دو و نیم مثقال و مصطکی و سنبل و قاقله و عود هندی از هر یک یکمثقال و دو دانگ سیاه دانه
دو مثقال مجموع ادویه نرم کوفته و بیخته و ازین سفوف صباح برنهار یکمثقال با نمک اسپرد و بوقت
خواب یکمثقال بهمین طریق و یا ازین ترکیب که مذکور میشود باید اختیار کرد گشنیز و پوست انار ترش
و حونوت بنطی از هر یک یکمثقال و دو دانگ عود هندی و سک از هر یک یکدرم که چهار دانگ از
مثقال است مجموع ادویه نیک کوفته و بیخته و با آب سماق خمیر کرده و حبها ساخته هر یک بمقدار یک
مثقال و هر صباح برنهار یک حب در اندک اسپرد باید خورد و اگر سبب زلق الامعا نفخ و جراحات
در معده و امعا باشد و غذا این سبب در معده و امعا تنقیل می آید و بوقت مرور غذا سبب
وجع میشود و طبیعت او را همچنین دفع میکند و علامت او اینست که طعام ماکول ناهضم دفع میشود
و یا طعام از خون و ریم چیزی همراه است و در وقت مرور غذای علیل در روده ها وجع
شدید احساس میکند و او را سوزاک و اندوه حادث میشود و علاج او با ادویه قابضه مرده
باید کرد و هر صباح شربت از قرص طباشیر قابض باید داد یکمثقال در رب حب الاس هفت و نیم مثقال
و یا قرص گلنار یکمثقال با هفت مثقال رب بهی باید داد و یا طین ارمنی با سه مثقال با رب بهی هفت مثقال

باید داد و یا تخم ریحان و تخم زوف و تخم مرو و صمغ مجموع تف داده از هر یک یکمثقال مجموع جمع کرده و بروغن
بادام بار روغن گل چرب کرده و بگلاب تر کرده باید فرو برده یا گل ارمنی و صمغ عربی تف داده از هر یک
یکدرم با شیره خرفه مقدار بیست و دو مثقال آمیخته باید خوردن و یا ازین قرص که مذکور شد باید اختیار
کرد گل سرخ و نشاسته و طباشیر و صمغ عربی و تخم قو و تخم تراتیزک از هر یک پانزده درم که ده مثقال
میشود مجموع ادویه کوفته و بیخته بلعاب تخم اسبغول خمیر کرده قرصها باید ساخت و خشک کرده بوقت حاجت
مقدار خوردن یکمثقال است در رب بهی و بر معده ضماد از صندل سرخ و سفید و رامک و حضض
و پوست خشخاش و گل ارمنی و اقاقیا از هر یک برابر یکدیگر مجموع کوفته و بیخته و با آب برگ تازه
تاک اگر وقتش باشد و یا با آب برگ مورد اگر موجود باشد و الا با آب برگ همیشه بهار و یا با آب برگ
عنب الثعلب و غذا درین مقام قوابض مقشر است و یا کیمخ تف داده با شیره مغز بادام بریان
کرده و درین علت تلقال سنجد بسیار نافع است که هر روز پنج مثقال برنهار خورند و خوردن حب
الاس تازه رسیده در جایی موجود باشد بسیار نافع است و خوردن ازین ترکیب نیز که مذکور میشود
بسیار نافع است شاه بلوط و حب الاس از هر یک سه مثقال گشنیز خشک تف داده و تخم قو از هر یک
دو مثقال و نیم مجموع ادویه کوفته و بیخته هر صباح برنهار یکمثقال و بوقت خواب یکمثقال با اندکی اسپرد
باید خوردن و خوردن علیل درین علت از امرود و بهی اندک اندک بسیار نافع است مقاله
در بیان حصول کرم در معده و امعا از امراض ردیه معده و امعاست و سبب تولد
کرم درین دو محل رطوبت غلیظ است که تعفن پذیرفته بسبب مکث طویل و صورت کرمی و روح برد
قابض شده است و او را انواع میباشد بحسب کم و عرض و طول و قصر و آنچه در اراست در امعا
دقاق متولد میشود و کرمست روده های باریک است و از اطباجات میخوانند و علامت او احساس
حرکت او بوقت گرسنگی شخص چنانکه گرسنگی او هر دو درست است زیرا که اگر او گرسنه میشود طلبا
للغذا حرکت میاید و اگر شخص نیز گرسنه میشود غذا با او نیز داخل میشود و درین صورت نیز حرکت
میکند و دیگر از علامت او بر هم ساییدن دندان شخص است در خواب و بیجا شکم و لعقی اوقات
و حدوث اعراض شبیه بصرع و سیلاب لعاب از دهن بوقت خواب و علاج او آنست که اولا چهار
روز متوالی شیر خام یا پخته مقدار بیست و سه مثقال برنهار باید خوردن با هفت مثقال و قند و غذا درین مدت

بخواب با شیره مغز تخم معصفر و بودینه کوهی که کانی میخوانند در آش باید انداخت و قدری دارچینی
نیز و در روز چهارم ازین ادویه که مذکور میشود باید اختیار کرد شیح که مراد دارو درمنه است و بکه
کابلی مقشر و سرخس با قلی شامی که ترمس است و تربد سفید و قسط از هر یک یکدرم و حب النیل
نیم درم کوفته و بیخته و در شیر خلط کرده باید بوقت صبح آشامید و تا نیمروز صبر باید کرد تا با کلیه
کرمها فرود آید و اگر در اسهال تاخیری شود هفت مثقال اسپرد که نیز با قدری آب گرم با آن فرو
باید آشامید و غذا آخر روز تر شده که در شوربای آش سیر بسیار کوفته انداخته باشند اختیار
باید کرد و اگر بقیه از کرم در امعا ماند علاج آن گشنیز خشک کوفته دو مثقال و دو شاب هفت مثقال
و آب گرم دو قاشق برنهار باید خورد تا بقیه آن فرود آید و یا از آنکام هفت مثقال در آب گرم
حل کرده باید آشامید و صاحب این علت را واجبست که حذر از اغذیه و اطعمه غلیظ که مولد
بلغم است کند و آنکه از کرم که عریض است و سین آن آنراحب القرع میخوانند که در زبان هندی کدودانه
مشهور و معروف است و تولد و تکون این نوع در روده های غلیظ میشود و او بشکل
ریسمانی از جنس او متعلق اوست و این ریسمان با او بهم مخلوق شده است و علامت او گرسنگی
بقوت و شدت است زیرا که غذای علیل همه صرف بکرم میشود و بدن را بهره از غذا نمیماند و از آن
سبب همیشه گرسنه است و هر چند چیز بخورد او را سیری حاصل نمیشود و زردی روی و سائیدن
دندان بر هم و بسیاری لعاب از دهن بوقت خواب و ظهور کرم مذکور در براز و علاج او قتل
اوست و اخراج او بخوردن ادویه مذکوره در علاج حیات و بخوردن ترا شیده هفت مثقال از
پوست درخت انار شیرین و هفت مثقال پوست درخت انار ترش باین طریق که از جانب
بالای پوست تراشیده و نیم کرم در نیم کاسه آب بجوش سازند و صباح آتش آهسته دو سه
جوش داده افسرده آش بگیرند و روز گرسنه بوده قدری کباب بی نمک باید بکند و آب درین
سه روز باید خوردن و در صباح سیم قدری کباب بکیده مقدار نیم پیاله شیر گاو و این خام یا پخته
خورده از عقب عصاره مذکور میباید کشید و باید چندان دو بد که حمل بسوزد و دفعتا کرمها فرو
افتند و مرتب این کتاب بارها آزموده است و بر صحت این علت امتحان کرده است
بسیار مجربست و در اسقاط این کرم نظیر ندارد و میباید که صاحب این علت از مطلق این شیرها و چربها اجتناب نماید.

و از میل گوشت گاو و هریسه و کله و پالوده‌ها و حلوا اگر خورده و آنکه شیر بوقت علاج فرموده‌اند
سرش پست که گرم را بشیره‌ها و تر بتنهایی بسیار محتاج است اگر اینکه گره جزء اندام او هر سید
و هیچ باز میکند پس شیره و کباب برای آن چه هنگام او همیشه دهن نامه این چیزها که ده
میدارد و متعاقب که دارو داده میشود همه بمیخورد موجب هلاک و سقوط اوست و از کرم دیگر
مانند که بسیار خورد است و شاید که رنها که زرشک و بعضی چیزهای افتد و علامات او حکاک
در مقعد و حواشی آنست که ظهور آن در بعضی اوقات در براز و علاج آن تنقیه امعاست
بحقنه برین وجه که بابونه و اکلیل الملک و شیح که در منه ترکی است و بدل او درمنه است که از
صحرای برای طبخ می آرند و قیصوم که عوام الناس گل مادران میخوانند و از هریک یک کف برگ سداب
هفت مثقال و برگ بید انجیر هفت مثقال و برگ خطمی هر یک دسته مجموع ادویه را بیک کاسه کلان
آب باید جوشید تا نیم بماند از کرباس گذرانیده و صافی ساخته هفت مثقال انکاره و هفت
مثقال روغن مغز دانه تلخ زرد آلو و شحم حنظل دانگی در مطبوخ حل کرده حقنه باید کرد و با بالای
مغز دانه زرد آلو تلخ معده را چرب باید کرده یا صبر سقوطری یکمثقال در آب جوشیده و افسنتین رومی
و یا در آب برگ شفتالو و یا برگ آب سداب پنبه آلوده کرده باید برداشت مکرر و اما علاج
کرمی که در اطفال متولد میشود شیح ارمنی که درمنه ترکی و بدل آن مرو و یکمثقال و صبر سقوطری دو
دانگ مجموع ادویه کوفته و بیخته و با آب برگ شفتالو خمیر کرده قدری بر ناف طفل باید طلا کرد
مقاله در امراض بیان جگر و سوء المزاج جگر یا حار است و علامات او شدت بسیاری تشنگی
است و تلخی دهن و سوختن زبان و قلت شهوه طعام و خشکی براز و سرعت نبض و حرارت
در محل جگر و مایل به قاروره و قی که در و زرد صفرا باشد و گاه اسهال صفراوی و زردی روی
و زردی چشم و علاج درین مقام تبرید و سرد ساختن مزاج جگر است باشربه و اغذیه بارده مثل
سرکه و حوردن حلاب هر صباح از تخم کاسنی سه درم و از آلوی بخارا و آلوی سیاه ده عدد
و اگر آلوی سیاه خوردتر از بخاری باشد پانزده عدد و تمر هندی هفت و نیم مثقال و قند سفید
هفت و نیم مثقال و ترنجبین هفت و نیم مثقال و غذا ماء الشعیر که در و تخم کاسنی دو مثقال طبخ
کرده باشند اگر یافت شود و اگر نباشد غذا آش زرشک باشیره مغز بادام شیرین و اندک قند و یا آش تمر

باشد تمر هندی با شیره مغز بادام و یا آش انار دانه اگر قبض نباشد و یا لیمو با شیره مغز بادام یا
گوشت مرغ جوجه اگر چنانچه علیل ضعیف باشد و یا حلاب و یا شربت هر صباح از سکنجبین
ساده هفت مثقال با عرق کاسنی پانزده مثقال باید داد و یا آب بید و انه مقدار مثقال
و قند سفید هفت مثقال و یا آب خیار با بادرنگ بیست مثقال و هفت مثقال قند سفید باید
داد اگر طبیعت خشک و بسته باشد تلیین و طبیعت بآب فواکه و یا مطبوخ فواکه و یا ترنجبین
باید کرد و بر جگر ضماد از صندل سرخ و سفید با عرق کاسنی باید کرده یا آب کدو تر و یا
آب برگ خرفه باید کرد و اگر حرارت بسیار غالب باشد قرص طباشیر ملین درین باب بسیار
نافع است بوزن یکمثقال در سکنجبین ساده هفت مثقال و از عرق کاسنی پانزده مثقال و اگر
حرارت و اعراض آن اشد منافی قرص کافور با عرق کاسنی پانزده مثقال باید داد
خوردن کاهو و خیار درین علت منفعت بلیغ دارد اما در خوردن چیزها که برودت قوی
دارد ملاحظه فساد و جرای معده باید کرد و درین چیزها بسیار مبالغه نباید کرد الا عند الضرورة
و اگر سوء المزاج جگر بسبب ماده صفراوی باشد درین صورت تلیین طبیعت باین مطبوخ
که مذکور میگردد باید کرد سنا مکی پنج درم بنفشه خشک پنج درم و نیلوفر سه درم گل دو مثقال
است و تخم کاسنی دو مثقال آلوی بخارا بیست عدد عناب بیست عدد تمر هندی پانزده
مثقال هلیله کابلی پنج درم و گل سرخ تر اگر بوقتش بود و الا یابس پنج درم تخم کشوث دو مثقال
مجموع در یک و نیم کاسه آب باتش ملایم طبخ کرده تا نیم کاسه بماند از کرباس گذرانیده صاف ساخته
و ده مثقال فلوس خیار شنبر در و حل کرده و ترنجبین صافی پانزده مثقال و از بیرون نافه
دیگر گذرانیده صافی ساخته و بوقت صبح نیم گرم باید خوردن و تا وقت نیم روز صبر باید کرد
تا عمل دارو ظاهر شود و بعد از آن شربت از تخم اسپغول نشسته و قند سفید ده مثقال و از
عرق کاسنی دو قاشق و آب دو قاشق شربت کرده خیار باید کرد و غذا پرهیز از درین روز
بوقت نماز دیگر اختیار باید کرد و بر جگر ضماد ازین ادویه باید کرد صندل سفید و صندل سرخ و آرد
جو و بنفشه خشک و نیلوفر و گل سرخ از هریک دو مثقال کافور نیم دانگ مجموع ادویه کوفته و بیخته
و با آب کاسنی یا عرق و یا آب برگ همیشه بهار و یا آب برگ کشنیز تر به هر کدام از اینها که موجود شود کوفته و بیخته

خمیر کرده بر جگر باید نهاد و اگر درین علت سرفه همراه باشد حلاب هر صباح از تخم کاسنی دو مثقال
و از بنفشه تر یا خشک سه مثقال و دو دانگ و قند سفید هفت مثقال و نیم و ترنجبین هفت مثقال
مجموع ادویه در قدری آب که مناسب ادویه باشد باتش آهسته طبخ باید کرد و نیم آورده از
کرباس گذرانیده نیم گرم بر ناهار باید آشامید و غذا آش بقلی با شیره مغز بادام و اسفاناخ
یا کدوی تر و اگر با این علت اسهال باشد هر صباح شربت از قرص طباشیر قابض یکمثقال
با رب بهی یا رب الاس و یا رب سیب از هر کدام که موجود باشد هفت مثقال و غذا ماش مقشر
بریان کرده با شیره مغز بادام و گوشت مرغ و بر معده ازین ادویه ضماد باید کرد صندل سرخ و سفید
و فوفل که مشهور بسپاری است و اقاقیا و گلنار و جفت بلوط از هریک دو مثقال مجموع ادویه
کوفته و بیخته و آب برگ مورد خمیر کرده و یا با آب برگ خرفه خمیر کرده بر معده باید نهاد و
غذا از آش سماق با شیره مغز بادام بریان کرده و اندک قند سفید و یا آش زرشک با شیره
مغز بادام باید داد قرصی که درین مقام حرارت معده و جگر را تسکین دهد زرشک بی دانه
هفت مثقال گل سرخ و طباشیر از هریک سه مثقال و دو دانگ تخم کاسنی و مغز تخم خیار و مغز
تخم کدو از هریک دو مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته و بلعاب تخم اسپغول خمیر کرده قرصها باید
ساخت و ازین قرص بوقت حاجت مقدار خوردن یکمثقال است با سکنجبین ساده هفت مثقال
و اگر سوء المزاج جگر بارد باشد علامت او اسهال است و سپیدی روی و استسقاء و فساد رنگ رو
و قلت تشنگی و سپیدی زبان و بطوء نبض بطی و سپیدی رنگ بول و غلظ آن و علاج درین
مقام خوردن حلاب است هر صباح از بادیان دو مثقال و از گلقند عسلی هفت مثقال اول ادویه
بطریقی که مذکور شد مکرر در قدری آب باتش ملایم طبخ کرده و صاف ساخته به گلقند در آن حل
کرده نیم گرم بر ناهار باید خوردن و غذا نخود آب با شیره مغز تخم مصطکی باید داد و یا گوشت دراج
یا طیهو یا مرغ هر کدام که موجود شود دارویی که قوت دهنده و جگر و معده باشد و ادرار بول کند
سنبل و مصطکی و تخم کرفس و اذخر که مراد گور گیاه است و بادیان رومی و ابهل که میوه سرو
است که در کوه قوم میباشد و مشهور و معروف است و بیخ مغز بادام هم و قسط از هریک یکمثقال و دو
دانگ عصاره غافث دو دانگ فلفل و زنجبیل از هریک یکمثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته و با آب خمیر کرده قرصها

باید ساخت و بوقت حاجت ازین قرص یکمثقال در ماء الاصول باید خوردن و ماء الاصول که درین
مقام مفید است باین اجزا باید اختیار کرد پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هریک هفت
مثقال تخم کرفس و بادیان و بادیان رومی از هریک دو و نیم مثقال پوست بیخ اذخر و گیاه و غافث
و حماما و برسیاوشان از هریک سه و نیم مثقال مویز دانه بیرون کرده چهارده مثقال مجموع ادویه را
یک و نیم کاسه آب باتش آهسته باید جوشید تا نیم کاسه بماند از کرباس گذرانیده و صافی ساخته
ازو بوقت حاجت مقدار خوردن باین قرص که مذکور شد بیست مثقال است و اگر باین علت
اسهال قوی باشد اسهال علاج درین مقام ازین ترکیب که مذکور میشود اختیار باید کرد ترانبک
و تخم ریحان و صمغ عربی نیم کوفته داده از هریک یکمثقال بگلاب خلط کرده باید خوردن و غذا از قلیها
که در آن ادویه حاره باشد مثل زیره و نانخواه و یا کباب از گوشت مرغ و طیهو و دراج و امثال
اینها باید خوردن و اما ازین اغذیه مذکوره را نمک بیشتر باید کرد و بعضی از اطبا گفته‌اند که جگر
گرگ را در سوء المزاج بارد جگر نفع بسیار است و اگر خشک کرده مقدار نیم مثقال در شرابی که نافع جگر باشد
بخورند و ضمادی دیگر که نافع باشد جگر سرد را انجام و اسارون از هر دو برابر در قدری
آب طبخ باید کرد و لته را در آن آب تر کرده نیم گرم بالای جگر باید نهاد و قرصی که درین
صورت نافع باشد و تسکین درد کبد نیز کند افسنتین رومی و ریوند چینی از هریک دو مثقال
گل سرخ که از تکمه و اقماع جدا کرده باشند دو و نیم مثقال سنبل و اسارون و لک مغسول
از هریک نیم مثقال مجموع ادویه نیک نرم کوفته و بیخته و با آب کرفس خمیر کرده قرصها باید ساخت
و خشک کرده بوقت حاجت مقدار خوردن یکمثقال است باب بادیان و در ماء الاصول و یا
شربت از سکنجبین عنصلی هفت مثقال و در آب گرم حل کرده باید خوردن و غذا زیرباج
که بگوشت مرغ و یا طیهو و یا دراج باشد باید پخت و شربتهای موافق این علت را بعرق
کاسنی باید داد خصوصا که خوف سده در کبد باشد اگر سوء المزاج کبد رطب باشد و علامت
او قلت تشنگی و بسیاری آب دهن و تهیج روی و چشم است و سستی اعضا و ترهل که مراد
گوشت بره سینه است و نبض لین است و سپیدی رنگ بول و غلظت آن و بسیاری خواب
و کسل و تیرگی حواس و بد گذرانیدن طعام و علاج درین مقام خوردن حلابست هر صباح از بادیان

و تخم کرفس و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته دو مثقال و از کلقند عسلی هفت مثقال ادویه خاییده
طبخ کرده صافی ساخته کلقند در و حل کرده نیم گرم باید برنهار آشامید و غذا نخوداب با جوجه مرغ
معصوص قدری دارچینی و یا قلیها از گوشت مرغان مذکوره با دویه لطیفه و یا جلاب هر صباح از
کلقند عسلی هفت مثقال و با آب بادیان تر کوفته افشرده هفت مثقال و یا اطریفلات مبیده درین
باشد و اگر معالج در علاج جگر استعمال هلیله بکند صواب باشد خصوصا که خوف سده باشد زیراکه
اسهال حاصل می شود بواسطه خشونتی که در وی است و این فعل موجب اخراج لطیف
اخلاط است و موجب تکثیف و تحجیر غلیظ ماده در محل خود و چون جگر از اعضای رئیسه است
بعضی اطبا درین نوع علاج توقف کرده اند زیراکه موجب استحکام سده است و این خلاف
مقصود معالجت و غذا هر چه سبک باشد از اغذیه و پوست مایل نخل قلیها و کباب
از گوشت مرغ و اگر سوء مزاج جگر یابس باشد علامت او تشنگی و نحافت بدن است و قلت
براز و پوست ان و صلابت نبض متوحش کی مزاج است و سپیدی بول و رفتن قلت
خون در بول و علاج درین مقام خوردن جلاب است هر صباح از شربت نیلوفر ده درم در قدری آب
و یا شیره خرفه مقدار بیست مثقال با قند سفید هفت مثقال و غذا حسا که مراد بآن آتاله است
از آرد گندم با کره و شیره مغز بادام و اندک شیرین شود و یا کدوی تر و گوشت بزغاله و یا پاچه
بزغاله مزاوره یا مغز کله بزغاله با قدری قند باید داد و این تدبیرات در غذا از برای حصول ترطیب
است و یا غذا از ماش مقشر و کدوی تر و یا اسفاناخ و یا گوشتهای کوچک که در رودخانها
خود می باشد و ضماد بر جگر از این روغن باید کرد روغن بنفشه هفت مثقال و روغن کدو هفت
مثقال و موم صافی پنج مثقال اول موم در روغن باید گداخت و بیرون آتش نهاد تا سرد شود
نیم قاشق آب برگ خرفه و نیم قاشق آب کدوی تراشیده با این موم روغن آمیخته بیک
بر هم باید زد و گاه گاه بر جانب جگر باید مالید مقاله در بیان ضعف جگر و سبب ضعف خالی ازین
نیست که سوء المزاج حارست یا بارد و یا رطب و یا یابس و یا سبب سده واقع در جگر و یا سبب
امراض دیگر است که بسبب آن ضعف جگر را نیز عارض شده است و علامت آن قلت شهوه طعام
است و فساد رنگ بشره و نحافت بدن و گاه اسهال شربه ناشبه گوشت تازه و دیج در جانبین است

و اگر سبب سده باشد که در محدب کبد باشد علامت او آنست که نقصان در بول می شود و قلیل قلیل
می آید و رقیق و اگر سده در جانب مقعر باشد براز نرم و رقیق است و علاج در صورتی
که سبب سده باشد بخوردن هر صباح جلاب است از تخم کاسنی و عنب الثعلب از هر یک دو مثقال
و از بیخ کاسنی سه مثقال و نیم و از بادیان نیم مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه چنانکه
رسم است در قدری آب بآتش ملایم طبخ کرده و از کرباس گذرانیده صافی ساخته قند آمیخته
نیم گرم برنهار باید خوردن و غذا ماش و نخود باید داد و یا هر صباح شربت از نخود ترش
زرک یکمثقال با سکنجبین بزوری هفت مثقال باید داد و یا جلاب از بادیان و تخم کرفس
از هر کدام دو مثقال و از نانخواه نیم مثقال و قند سفید هفت مثقال بترتیبی که نموده شد طبخ
کرده قند اضافه کرده نیم گرم باید داد و عسل را از اغذیه و اطعمه مسدد حذر باید کرد و از شیرینها
و حلوا معمول بارد و نشاسته و از مثل ترب و کله که همه اینها مسدد است و همچنین از ترنج
و بالوده و کاچی حذر باید کرد و اگر سده در جانب مقعر جگر باشد علاج خوردن جلاب است از
بیخ سوسن تراشیده و نیم کوفته و بادیان نیم کوفته و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک دو مثقال و قند
سفید هفت مثقال بترتیب مذکور طبخ کرده باید برنهار داد و غذا نخوداب با جوجه تخم معصفر
باید داد و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و یا از سنا یکی سه و نیم مثقال و تخم کاسنی دو مثقال
و قند سفید هفت مثقال اول ادویه را در قدری آب که مناسب دوا باشد طبخ باید کرد و از
کرباس گذرانیده و قند آمیخته و پنج مثقال معجون خیارشنبر در و حل کرده بوقت صبح باید داد
و تا نیمروز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت از تخم ریحان و قند چنانکه عادت
است شربت کرده باید خوردن و غذا آخر روز بوقت عصر نخوداب با گوشت مرغ بلید اختیار
کرد و بر جگر علیل از بابونه و برنجاسف و شبت از هر یک هفت مثقال تخم کرفس دو مثقال
سنبل و اسارون از هر یک نیم مثقال مجموع ادویه را بیک نرم کوفته و بیخته و آب سداب و یا آب
بادیان خمیر کرده بر جگر باید نهاد دیگر از معجونی که درین علت نفع بلیغ دارد و اجزاء او برین
وجه است که مذکور میگردد تخم کرفس و بادیان و انیسون که ثمرة الوزغ است و آن تخم کرفس کوهی است
و بلیخه و اذخر از هر یک هفت مثقال سنبل و قسط و توجه که روغن است اهل خراسان روناس می خوانند و زنگار

بآن کرباس بیخ می سازند از هر یک سه و نیم مثقال پسپاوشان و عصاره غافث و سرد دستی و مغز بادام
کوهی از هر یک بزر سه و نیم مثقال رب سوس دو مثقال ریوند چینی دو مثقال و زعفران نیم مثقال
و مرمکی دو مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته و بعسل صافی کف گرفته خمیر کرده باید برداشت و از این
معجون یکمثقال بوقت حاجت بماء الاصول که سابقا مذکور شده باید اختیار کرد مقاله در بیان
اورام حار در جگر و ورم جگر خالی ازین نیست که حارست و یا بارد و یا حار خالی ازین نیست
که دموی است یا صفراوی و اگر ورم دموی باشد علامت او ظهور ورم بحس لمسی و تب تیز
و تشنگی و کرب و اندوه و سوختن موضع ورم و ثقل و درد قوی و سرخی روی و سقوط شهوه
غذا و سرفه خشک و حدوث فواق بسبب ضعف ورم معده و تشنج را خصوصا بعد از خوردن غذا
و دیگر احتباس بطن و حدوث غشی در بعضی اوقات و ضیق النفس و گاه احتباس بول و گاه
حدوث اختلاط عقل و پریشانی و زوال آن بسبب تصاعد ابخره غلیظه از معده مبادی و علاج
درین مقام فصد از باسلیق باید کرد از دست راست و خون بقدر قوت و طاقت باید
گرفت و دیگر زمان بهار و مرض دموی باشد و علیل بقوت باشد و در سن جوان باشد در
اخراج خون بسیار باکی نیست زیراکه نجاة و خلاص از این نوع علاج است و بعد از آن جلاب از
عناب و سپستان از هر یک بیست عدد و بنفشه خشک یا تر سه مثقال و نیم تخم کاسنی دو مثقال
قند سفید و ترنجبین از هر یک هفت مثقال اول مجموع ادویه را چنانکه رسم است در قدری آب که مناسب
دوا باشد بآتش ملایم طبخ کرده از کرباس گذرانیده قند و ترنجبین صافی آمیخته نیم گرم برنهار
باید اختیار کرد غذا ماء الشعیر صرف باید خوردن و از هر غذا که هست بر همین اقتصار باید کرد
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا ترنجبین و شیرخشت باید کرد و اگر علیل را در بر خوردن جلاب نباشد
و مکروه میگردد باشد اختیار رفتن باید کرد باین اجزا که مذکور میگردد بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی
از هر یک سه و نیم مثقال سنا یکی چهار مثقال و نیم خوک گرده و سبوس گندم و خطمی از هر یک یک کف
مجموع ادویه در یک و نیم کاسه آب بآتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم کاسه بماند از کرباس گذرانیده هفت
مثقال فلوس خیارشنبر و هفت مثقال شکر سرخ در و حل کرده دیگر صافی ساخته هفت مثقال روغن
بادام و هفت مثقال روغن گل و هفت مثقال آنگاه در و خلط کرده اولا شربتی که مناسب مرض باشد چنانکه بیان

غذای این مرض خورده نیم گرم اگر تابستان باشد صباح یا بیگاه و اگر زمستان باشد بوقت نیم روز
مرو و خوده عمل باید کرد و اگر حدوث ورم در جانب محدب جگر باشد باید که همه عنایت و اهتمام
معالج مصروف بادرار بول علیل باشد بدادن جلاب و شربت از تخم کاسنی بروجهی که
رسم و عادت است در قدری آب طبخ کرده از کرباس گذرانیده و مغز تخم خیارین و مغز تخم خربزه
از هر یک هفت مثقال نیک کوفته در گوشه لته بسته درین مطبوخ باید مالید تا شیره بیرون آید
و قند مذکور بآن آمیخته برنهار باید اختیار کرد و شربت از سکنجبین بزوری معتدل هفت مثقال
یا نزده مثقال عرق کاسنی باید داد و یا بوق کابهی کشوث باید داد بمقدار مذکور و یا از این
سفوف که مذکور میگردد باید داد اجزای آن ریوند چینی یکمثقال گل سرخ و زرک از هر یک
دو مثقال و تخم کاسنی دو مثقال مغز دانه کدو و مغز تخم خربزه و کلنار از هر یک هفت
مثقال بادیان و تخم کرفس از هر یک دو مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته هر صباح برنهار دو
مثقال در عرق کاسنی باید خوردن قرصی که درین علت نفع بلیغ رساند خصوصا که ورم در جانب
محدب جگر باشد تخم کاسنی و مغز تخم خربزه و تخم کشوث از هر یک دو مثقال طباشیر یکمثقال
ریوند چینی دو دانگ لک شسته نیم مثقال مجموع ادویه نیک نرم کوفته و بوق کاسنی و یا با آب
عنب الثعلب خمیر کرده قرصها باید ساخت و مقدار خوردن یکمثقال است در عرق کاسنی و ماء
الجبن که سکنجبین بزوری باشد درین علت نافع است و اگر ورم جگر حار صفراوی باشد علامت
او تشنگی بافراط است و قلق و کرب که مراد غم و اندوه و بیقراری است و سوختن محل ورم و درد
بقوت و تب تیز و سرعت نبض و زردی رنگ بول و ناریه آن و گاه حدوث قی صفراوی و
اختلاف و مراد باختلاف رفتن شکم است از غیر خون و اگر جهة فساد غذا است و براز صفراوی
و علاج درین مقام خوردن جلاب است هر صباح از تخم کاسنی دو مثقال و از نیلوفر دو مثقال و نیم
و قند سفید هفت مثقال و ترنجبین هفت مثقال اول ادویه را در قدری آب چنانکه عادت
و رسم است بآتش ملایم طبخ کرده و صافی ساخته و قند و ترنجبین را صافی ساخته بآن آمیخته نیم گرم
برنهار اختیار باید کرد و تلیین و اسهال طبیعت بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله و یا سمع و زرد آلوی خشک
با شیرخشت و ترنجبین صافی باید کرد و باید که مقدار ترنجبین و شیرخشت از هر یک پانزده مثقال باشد و آب زرد آلو

سی مثقال مجموع باب بزرد آلو جمع کرده چنانکه رسم است بر نهار باید اختیار کرد و غذا ماء الشعیر با بزر
خشخاش و ضماد بر جگر در ابتدای ورم بصندل سفید و سرخ و گل نیلوفر و گل سرخ و عصاره
مامیثا اجزا برابر یک نرم سائیده و با آب عنب الثعلب و کاسنی و با آب برگ بنفشه بهار خمیر کرده
رقیق ساخته بر محل ورم باید نهاد و چون ورم از ابتدا تجاوز کند البته باید که روادع برورم
ننهند ضمادی دیگر رادع که در ابتدا ورم صفراوی و دموی را نافع باشد برگ عنب الثعلب و برگ
کاکنج و طحلب که مراد جامه غوک است و گل سرخ تازه اگر بوقتش باشد و صندل سرخ و سفید مجموع
ادویه کوفته و بیخته و با آب بنفشه بهار آمیخته بر محل ورم ضماد باید کرد و اگر ورم بارد بلغمی باشد
علامات او نبض لین و دقیق و دیر حرکت و سفیدی رنگ بول و سفیدی زبان و قلت عطش و سفیدی
رنگ روی و براز بلغم آمیز و سفیدی زبان و قلت عطش و سفیدی رنگ روی و براز بلغم آمیز
و سفیدی آن و احساس بورم نرم بی درد و عدم تب و علاج درین مقام خوردن جلابست
هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته دو مثقال و عنب الثعلب دو مثقال و بادیان نیم کوفته
یک و نیم مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع ادویه را در قدری آب طبخ کرده بر وجه جوز و عادت
صافی ساخته قند در وی آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا ماش مقشر و اندک نخود و شوربا مغز بادام
شیرین و اسفناج و تلیین طبیعت بحقنه حاده مذکور سابقا باید کرد که در مقاله قولنج مبین شد و یا باین
دوا که مذکور میگردد تلیین طبیعت باید کرد سنا مکی سه مثقال و نیم بادیان و بادیان رومی نیم کوفته هر یک
دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه در قدری آب باید آتش معتدل جوشیده و صاف
ساخته قند آمیخته پنج مثقال معجون خیارشنبر در او حل کرده بوقت صبح باید اختیار کرد و تا نیم روز
صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت از قند هفت مثقال و تخم ریحان شسته یکمثقال
و آب بمقدار کفایت شربت کرده باید آشامید و غذا پرهیز هر روزه بوقت عصر باید اختیار کرد
و غذا نخود آب یا شوربا مغز مقشر باید داد و کوشت مرغ اگر چنانچه علیل ضعیف باشد و بی قوه و لاغر
تقویت معده بمعاجین و اقراص حاره لطیفه باید کرد و اطریلات و کلقند ها که درین مقام نافعست
باید داد و اگر ورم سوداوی باشد و علت حدوث این ورم اجتماع اخلاط سوداویست در جگر و این
سببی است که در جگرها و شیب است در طحال زیرا که سبب در طحال سودا در و نفوذ نمی کند و غلیظ سودا

در مجاری کند مجتمع میشود و میماند پس بسبب عدم ارتحال ورم میشود و علامات او صلابت کبد
و خشکی زبان و بسیار کا تشنگی و علاج او بخوردن جلابست هر صباح از بادیان نیم کوفته
و تخم کاسنی و تخم کرفس از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال و ترنجبین هفت مثقال
مجموع ادویه بر وجهی که مکررا تحریر یافت ترتیب داده صافی ساخته نیم گرم اختیار کرد و غذا
آش زیرباج و مراد با آش زیرباج آش سرکه است باید داد و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون
و یا بحب افتیمون باید کرد و یا باین ترکیب که مذکور میگردد تلیین طبیعت باید کرد سنا مکی
چهار و نیم مثقال و نیم بادرنجبویه و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته و تخم کاسنی و بادیان از هر یک
دو مثقال مجموع ادویه در قدری آب با آتش ملایم طبخ باید کرد صافی ساخته و شکر سرخ هفت
مثقال آمیخته و از معجون نجاح که ترکیب آن سابقا مذکور شد هفت مثقال درین مطبوخ
حل کرده بوقت صبح اختیار باید کرد و اگر بوقت تابستان باشد و اگر زمستان باشد صباح باید
اختیار کرد و تا وقت نیمروز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت از تخم
ریحان مذکور و قند اختیار باید کرد و غذا را تا وقت عصر احتیاطا تاخیر باید کرد و غذا نخود آب
با شوربا تخم معصفر و گوشت مرغ باید اختیار کرد اگر ضعف و بی قوتی باشد و بعد از گذشتن
دو سه روز از دارو شربت از سکنجبین بزوری باید داد و مقدار هفت مثقال با قرص
زرشک بزرگ مقدار یکمثقال و یا سکنجبین عنصلی هفت مثقال با قرص لک یکمثقال باید داد و یا
دواء الکرکم مذکور و با آب بادیان تازه و آب برگ کاسنی از هر کدام که حاضر باشد و موجود
شود بهفت مثقال و قند سفید هفت مثقال ترتیب داده بر نهار باید اختیار کرده بر جگر
ازین ادویه که مذکور میشود ضماد باید کرد تخم حلبه و زعفران از هر یک هفت مثقال کندر و جهار
و نیم مثقال اکلیل الملک و بابونه از هر یک یکمثقال و لادن و حاما از هر یک دو مثقال مجموع ادویه
آنچه کوفتنی باشد باید کوفت و آنچه گداختنی باشد باید گداخت زیرا که صمغها را نمی توان کوفت
چاره او آنست که در آب گرم حل کنند و یا در نشل روغن گل و یا بنفشه در بیاله سینی قلعی کرده
در روغن گذارند بر روی آتش ابقیه ادویه کوفته و بیخته با او خلط کرده و موم دو مثقال ازین
روغن بنفشه گداخته مجموع یکسر بهم زده بر محل جگر باید نهاد مکررا و بر جگر از ادویه کرده عطریت

و بوی خوش داشته باشد مثل سنبل و انچه بدین ماند طلا باید کرد و اما اگر بسبب وام ضربه یا سقط
باشد علاج او آنست که هر صباح جلاب از عنب الثعلب دو مثقال از تخم کاسنی دو مثقال
و قند هفت مثقال مجموع ادویه در قدری آب بر وجه معروف با آتش ملایم طبخ کرده صافی ساخته
قند آمیخته نیم گرم باید داد و غذا نخود آب و ماش مقشر با شوربا مغز بادام باید اختیار کرد
و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون باید کرد و ضماد بر جگر از گل ارمنی و نخود مقشر کوفته و ریوند
چینی از هر یک چهار مثقال و نیم دانه مومیایی دو مثقال در قدری روغن گنجد گداخته و باقی
ادویه با آن آمیخته نیک خلط کرده باید آشامید و صاحب این مرض و اورام جگر و سده او
از خوردن میوه های قابض می باید بسیار حذر کند والله اعلم بالصواب مقاله در بیان مرض یرقان
و یرقان عبارت از زردی و صفوت فاحش در بشره و امتعاضات و حدوث این رنگ بسبب
جریان خلط صفراویست بجلد بدن و حوالی و حواشی او و این ماده در اکثر متعفن نمی باشد
و حدوث یرقان یا از جهة بحرانست یعنی آنکه بعد از حمیات و امراض حاده که در ان بحران
واقع میشود و یا از جهة دفع طبیعت است و علامت او خشکی طبیعت و براز و تلخی دهن و وقوع
او در روز بحران می باشد و علاج این نوع یرقان بسبب بحران در اکثر سهل العلاج و سریع الزوال
می باشد و علاج او دخول حمام است و ریختن آب نیم گرم بر بدن و خوردن جلابست هر صباح
از سکنجبین ساده هفت مثقال و عرق کاسنی پانزده مثقال چنانکه رسم است شربت کرده باید
خوردن و غذا آش زرشک با شوربا مغز بادام با گوشت ماهی در آب سرکه باید نخود اختیار کرد
و اگر حدوث یرقان در حمیات در روز هفتم واقع شود این را اطبا در علامات ردیه ناخوش
شمرده اند زیرا که دلالت بر کثرت و ردات ماده مرض میکند و غلبه صفرا و عجز طبیعت از دفع او
و اگر حدوث یرقان بسبب سوء مزاج حار که در کبدست باشد علامت او شدت عطش است
و سرعت نبض و تلخی دهن و شدت رنگ بول و سواد او بحصول کف زرد بر روی قاروره و
علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از تخم کاسنی دو مثقال و آلوی بخارا ده عدد و تمر هندی
ده مثقال و قند سفید هفت مثقال و ترنجبین صافی هفت مثقال چنانکه رسم است ترتیب داده
بر نهار اختیار باید کرد و یا هر صباح شربت از آب انار افزوده و با تمر هندی مقدار بیست و دو مثقال با قند سفید

هفت مثقال و ترنجبین هفت مثقال اختیار باید کرد در غذا ماء الشعیر باید خورد و تلیین طبیعت
با آب فواکه یا بزر خشت و ترنجبین از هر یک هفت مثقال و با آب زرد آلو خشک تر کرده مقدار
بیست و دو مثقال و ترنجبین هفت مثقال و یا تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله زرد برین وجه که
مذکور میگردد سنا مکی سه مثقال و نیم و پوست هلیله زرد و هلیله کابلی از هر یک سه مثقال و
نیم گل سرخ چهار مثقال و نیم آلوی سیاه بیست عدد عناب بیست عدد و آلوی بخارا ده عدد
و بنفشه و نیلوفر از هر یک دو و نیم مثقال و تخم کاسنی دو مثقال و تمر هندی هفت مثقال و شاه
تازه و پرسیاوشان دو مثقال اگر بوقتش باشد یکدسته والا از خشک او چهار مثقال و یا
از تخم او دو مثقال مجموع ادویه در یک و نیم کاسه آب با آتش ملایم باید طبخ کرد تا نیم کاسه بماند
از کرباس گذرانیده و دو مثقال خیارشنبر در و ترنجبین هفت مثقال بدست مالیده از
پرویزن موی گذرانیده صافی ساخته و ترنجبین هفت مثقال بوقت صبح باید آشامید اگر
فصل زمستان باشد والا صبح و اگر فصل تابستان باشد و تا وقت نیمروز تا نماز پیشین
صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت مناسب مزاج از قند و تخم اسفغول شربت
از قند هفت مثقال و تخم اسپغول یکمثقال بقدری آب شربت کرده باید خوردن و غذا پرهیز
دار روز دارو تا آخر روز تاخیر باید کردن و بعد از حصول تنقیه تام از خلط صفرا و تعدیل
مزاج جگر باید کردن بمثل شربت سکنجبین ساده هفت مثقال و شیره خرفه سی مثقال و یا
سکنجبین با آب هندوانه مقدار سی مثقال و قرص طباشیر طبی یکمثقال و غذا عدس مقشر با شوربا
مغز بادام و یا غذا از آش تمر هندی و آلوچه کوهی و یا زرشک و یا گوشت مرغ جوجه و یکبوک
انار و انه شیرین و یا ترش درین علت سودمند است و یا غذا ماش مقشر و کدوی تر باید اختیار
کرد و اگر درین علت تب باشد ماء الجبن با سکنجبین ساده مقدار بیست مثقال و ماء الجبن مقدار
چهل مثقال اختیار باید کرد و اما اگر تب باشد خوردن ماء الجبن مجوز نیست زیرا که موجب تعفن است
و تعفن موجب ازدیاد تب و غذا آش زرشک و اگر بسبب یرقان سوء مزاج حاره زهره است
که مکان خاص صفراست و سوء المزاج اصلاح زهره از صفرا است بجانب خود جذب میکند و چون
زهره مملو میشود و امساک جمیع نمی توان کرد و مراجعت نمودن منتشر و منبسط در جمیع اعضا میشود علامت

او شدت و غلبه عطش است و سوزاک و اندوه و حدوث یرقان باین سبب کمتر می باشد و علاج او تبرید و ترطیب جگر است و تبدیل و تعدیل مزاج او باشربه بارده رطبه مثل جلاب هر صباح از تخم کاسنی ده مثقال و آلوی بخاری یا آلوی سیاه ده عدد و تمر هندی هفت مثقال و غذا ماء الشعیر و تنقیه بدن از خلط صفراوی باب آلو و تمر هندی و یا آب ترکرده زرد آلوی خشک بمقداری که سابقا مذکور شد و یا تلیین بمطبوخ فواکه باید کرد و اما اگر سبب حدوث یرقان حرارت جگر نبود باشد بواسطه مبالغه در خوردن اغذیه تیز و حرب و شیرینی و بسیار تعب و شدت مماسات و معارضه طبیعه با مراض که موجب حرارت بدن شده است و این موجب تولد ماده مره صفرا است و علامت او تقدم وجود اسباب مذکوره است و نحافت بدن و حکاک و خارش جمیع بدن و خشکی براز و خروج صفراء ابقی و حدوث او بتدریج است و علاج درین مقام اخراج صفرا است از جمیع بدن بمطبوخ فواکه و یا آب ترکرده زرد آلوی خشک و یا بمطبوخ هلیله مذکوره بعد از تنقیه خوردن آب هندوانه بمقدار بیست و دو مثقال و سکنجبین ساده هفت مثقال و غذا ماء الشعیر اگر چنانچه یرقان تب باشد غذا از ماش و زرک باید داد که در و کدو و کشنیز تر ناشده باشد و ماست دوغ که از وی روغن گرفته باید بمقدار بیست مثقال یا سی مثقال یا نیم درم طباشیر تا قرص طباشیر بلیمین مقدار یکمثقال با سکنجبین ساده هفت مثقال مجموع در آب سرد بمقداری که کافی باشد حل کرده باید خوردن و اگر چنانچه سبب حدوث یرقان ورم جگر باشد و علامت او درد ثقل است و تشنگی بسیار و هول و اندوه و علاج درین مقام فصد است و اخراج خون بقدر واجب چنانکه سابقا مذکور شد و تلیین طبیعت نیز بوجه مذکور و اگر سبب یرقان خوردن سم یا دوای سمی باشد و یا گزیدن و نیش زدن حیوانات و حشرات زهردار باشد مثل مار و عقرب و غیر ذلک علامت او اضطراب و هول و قلق است و سوزاک درون و تشنگی بقوت و بوی بد دهن و علاج درین مقام خوردن جلاب است هر صباح از آب انار ترش بیست ده مثقال و طباشیر نیم مثقال و یا قرص کافور مقدار یک مثقال مجموع ترتیب داده باید اختیار کرد و غذا ماء الشعیر با روغن بادام شیرین یا جلاب از آب هندوانه بیست دو مثقال و قند سفید هفت مثقال باید آشامید و بر جگر ضماد ازین ادویه که مذکور میگردد باید کرد گل ارمنی و صندل سفید و کشنیز خشک و اقاقیا

رفیق زی

درانکه از هریک سه و نیم مثقال کافور بمقدار انکه مجموع ادویه کوفته و بیخته و بگلاب خمیر کرده بر جگر باید نهاد و یا ضماد از صندل و فوفل و بنفشه و نیلوفر از ادویه اجزا برابر بیکدیگر کوفته و بیخته و بگلاب و عرق بید خمیر کرده بر جگر باید نهاد و اگر علیل را درین مرض احتباس و قبض از طبیعت باشد علاج او تلیین طبیعت است بمطبوخ فواکه تقویت او بمحموده کرده باشد و غذا ماء الشعیر باید داد که سبب شدت حرارت تابستان نیز می باشد زیرا که در حرارت هوا صفرا بیش متولد می شود از سایر اخلاط دیگر و بسبب حرارت هوا منجذب و منحل بخارج بدن می شود و این نیز از جمله اسباب یرقان داشته اند و این بسیار قلیل الوقوع و نادر است و علاج او در صورت خوردن دوغ گاو بی روغن گرفته برف و یخ و سکون در مسکن بارد الهوا باید اختیار کرد و پیراهن کتان که در آب سرد که صندل در و بوده باشد ترکرده باید پوشید و آب ترکرده زرد آلوی خشک خوردن و با آب فواکه بر حوالی علیل اگر بوقت تابستان باشد برگ بید گلاب زده باید نهاد و از خیار و کاهو و امثال اینها باید داد و بر نهار ماهی کوچک باید فرو برد زیرا که در ازاله این مرض بسیار نافع است بسبب خاصیت و بیرون ریختن دوغ بی روغن بسیار مفید است و یکی از اسباب یرقان حدوث مرض قولنج است بسبب سده حادث در طریق انصباب و ریختن صفرا از مراره بمعده بمصلحت خروج انتقال بعد از تمامی فعل هاضمه و حصول کیموس در جگر و درین یرقان که حادث از سده است این ترکیب که مذکور میشود نافع است ریوند چینی و عصاره غافث از هر یک یکمثقال افسنتین رومی دو مثقال مجموع کوفته و بیخته یکمثقال و نیم از و در آب بادیان و یا عرق کاسنی مقدار هفت مثقال باید خورد اما یرقان سیاه که او را یرقان سددی نیز می نامند و سبب او حدوث سده است در مجرای میان عروق و طحال زیرا که سودا بواسطه این سده و وصل بمکان خود که طحال است نمی تواند شد و همچنان در عروق می ماند همراه خون و چون از و باو جه نرسد و عروق ممتلی ازو شده است در جمیع بدن منبسط و منتشر میشود و یا حدوث این یرقان بسبب سده آنست که در مجرای که میان سپرز و فم معده واقع شده است و هر گاه سده درین مجرا واقع شود مانع است از ریختن سودا بفم معده از برای مصلحت حصول تنبیه غذا و طعام و چون راه انصباب سودا

بعد سده و شد طحال از سودا ممتلی شود و سودا مراجعت کرده بجمیع بدن منبسط می شود و علامات او تمدد و ثقل در جانب چپ و تنفس بزدن بد و قلت تنبیه طعام چون بمعده نمی آید و نبض بطی و نحافت و لاغری بدن و سواد رنگ بشره در د و حدوث این یرقان نیز در اکثر تدریجی است و علاج درین مقام فصد از عرق اسلیم است از دست چپ و خوردن جلاب از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته و تخم کاسنی و پوست بیخ کاسنی از هر یک سه مثقال و نیم و قند سفید هفت مثقال مجموع ادویه اول در قدری آب طبخ باید کرد و از کرباس گذرانیده و پنج مثقال معجون نجاح در و حل کرده بوقت تابستان صبح و بوقت زمستان صباح و بوقت بهار صبح اختیار باید کرد و یا بوقت نیم روز تا غایت پیش صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از ان شربت از قند هفت مثقال و تخم ریحان یکمثقال با ماء الجبن باین ادویه که مذکور میگردد باید اختیار کرد هلیله سیاه و پوست هلیله زرد از هر یک دو مثقال افتیمون نیم مثقال غاریقون دو دانگ و بسفایج دو دانگ مجموع ادویه نیک کوفته و بیخته و از مجموع دو مثقال در ماء الجبن چهل مثقال خلط کرده بوقت صبح یا سحر باید اختیار کرد و یا از آب فودنج کوهی که مراد با بودینه کوهی که برگ او دراز تر و بار یکتر از صعتر است و از انواع کاکوتی است هفت مثقال در ماء الجبن خلط کرده باید خوردن زیرا که در ازاله یرقان اسود خاصیت عظیم است و یا گل سرخ خشک سه و نیم مثقال و کبابه دو مثقال و مویز سرخ بی کوشت بی دانه پانزده مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته و مویز نیز کوفته و با دویه نیک خلط کرده و در قدری آب حل کرده و گذاشته تا صافی شود و بوقت صباح مقدار هفت مثقال بر نهار باید اختیار کرد و بعضی از حکما را کمال اینست که بول کودکی که هنوز بالغ نشده است و آب بادیان و آب افشرده فودنج کوهی که مراد کاکوتیست و عدس نیک نرم کوفته باهم خلط کرده بصاحب یرقان اسود دهند ازین علت شفا یابد و از آبهای مذکوره از هر یک هفت مثقال و عدس مقشر کوفته هفت مثقال مجموع باهم نیک خلط کرده باید داد و گاه سبب حدوث این علت ضعف قوه جاذبه است و یا ضعف قوه ماسکه اوست که جذب نمی تواند کرد سودا را بخود و یا جذب میکند و امساک نمیتواند کرد علامت او رهو و صورت خروج سودا است بقی و اسهال ساقط شدن شهوت

غذاست و کدورت در ابصار و علاج درین صورت اهتمام و عنایت طبیب بتقویت سپرز است بخوردن جلاب هر صباح از سکنجبین بزوری هفت مثقال با دو قاشق گلاب و غذا آش با سرکه و گوشت مرغ و طیهو و یا بره و بر سپرز ضماد ازین ادویه باید کرد گل سرخ و فوفل و افسنتین رومی و سنبل و مصطکی از هر یک دو مثقال از ادویه آنچه صمغ است باید در آب حل کرده و آنچه صمغ نیست کوفته و بیخته با ین صمغها محلول حل کرده بر سپرز باید ضماد کرد

مقاله در بیان سوء القنیه و استسقاء مراد بمرض سوء القنیه فساد مزاج و حال جگر است و سستی شدن ضعف بر جگر و علامات او تغیر رنگ بشره و روست و جمیع بدن بجانب سفیدی و زردی و پنج و بیرون آمدن اطراف و علاج درین علت اولا حذر است از بسیار خوردن غذا و طعام و خصوصا که غذا ها نرباشد مثل شوربا ها و حلیم و هریسه و گوشت ماهی و شیربا و چیزهای چرب و حلواها و خصوصا که از نشاسته پخته باشند و دوغ و کیچه و شیر برنج و فرنی و نان و آب و مثل نانهای آرد و این علت مقدمه استسقاست و علاج او علاج خفیف استسقاست از اشربه و اغذیه و از ادویه ملینه و استسقا بر سه نوع است لحمی و زقی و طبلی و استسقاء لحمی آنست که جمیع اعضا سست شود و ورم کرده شود و سبب او حصول صلابت در جگر و برودت مزاج جگر و این یا بسبب افراط استفراغ بسیار است از خون یا تحریک از خارج چنانکه در بواسیر می باشد از مقعد و یا حبس در عروق است و یا بسبب احتباس خونست نیز همچنانکه در حیض دوماده مذکور و یا بسبب خوردن آب سردست در حمام گرم و یا بسبب خوردن آبست در شب بوقت خواب و بوقت بیدار شدن از خواب و یا بسبب ضعف در عضو مجاور جگر است مثل ضعف سپرز از جذب ماده سودا او بجانب خود و اجتماع او در جگر چنانکه در یرقان سددی مذکور شد در سبب حدوث یرقان و یا معده هر گاه که او را سوء المزاج بارد عارض شود و عاجز از هضم غذا باشد و قادر هضم تمام نباشد و درین حین کیموس حاصل در معده برغایت و خامی از معده بجگر میرود و جگر بر نضج این نوع کیلوس قادر نیست که او را خون خالص گرداند و بر همچنین خرابست از راه عروق باعضا می فرستد و چون بدن در بدل ما یتحلل باو محتاج است بخود جذب میکند و موجب

حدوث این علت میشود و حکما بیست که این خلط خام را بغیر خون جدا کرده اند که مرتبه هضم
رابع می افتد زیرا که آن معلوم شده که هضم بحسب ارباب این صناعت چهار است اول
آنکه در معده حاصل است که احاله معده است غذا را و بمرتبه کیلوس رسانیدن و ثانی آنکه
در کبد است که احاله کبد است کیلوس را و بمرتبه کیموس رسانیدن و مرتبه ثانیه از خون کردن
و ثالث آنکه در عروق تلطیف و ترقیق یافتن خون و رسانیدن عروق او را بجوانب مطلوبه
و رابع آنکه در اعضا طبخ و هضم دیگر یافتن و مستعد شدن قوت مشبهه و ملصقه باعضا ساختن
و حصول این مرتبه رابع در اعضاست و درین مرتبه استحاله غذا بجوهر عضو است و خون
مقصوده بواسطه فجاجت کیلوس و کیموس بحصول نا مجامد بس انجنین خونی در عروق و
میان اعضا بر صرافت خامی ماند و این قسم را استسقا لحمی می نامند و این اسم استسقا
بحسب بعضی و بدترین استسقاست بحسب بعضی دیگر از اطبا و هر یک از ین دو را بر دعوای خود
دلیل است و علامت او سفیدی رنگ علیل است و یا زردی او و بهم بر آمدن جلد و چهره
و هر جگاه که انگشت در عضو فرو برند بته فرو رود و اگر انگشت بردارند بعد از زمانی
بمحل خود عود کند و دیگر سفیدی رنگ بول و قاروره است و رقت آن و علاج او اولا منع از
خوردن آبست و خصوصا که سرد یا آب برف و یخ باشد زیرا که هر بد مزاج جگر میکند و
معده را سرد میسازد و حرارت غریزی را می نشاند و بهترین علاجها اختیار جوع است
و ریاضت و صبر بر خوردن غذا و کشیدن محنت تشنگی و اگر علاج حدوث حق سبحانه کرامت
فرماید اکثر درین صورت است و در ریگ گرم غلطیدن و در گرم خانه حمام احیانا در آفتاب
و تب کم ریختن و عرق بسیار مفید است و یا در آفتاب نشستن و عرق کردن و هر صباح جلاب
از تخم کاسنی دو مثقال و بادیان نیم کوفته یک و نیم مثقال و پوست بیخ کاسنی سه و نیم مثقال
و قند سفید هفت مثقال و غذا زیرباج و یا گوشت مرغ باید داد و یا گوشت طیهو و یا دراج
و یا کبک و گنجشک و گوشت کبوتر بچه یا بانی و یا غذا نخوداب با گوشتهای مذکور با ریزه مغز
تخم معصفر و دارچینی و تخم شبت و زیره و بعد از خوردن غذا حذر از ریاضت باید کرد زیرا که
متعاقب طعام ریاضت موجب فجاجت و خامی و هضم نایافتن طعام است در معده که سبب قرض شده است

پس

پس حذر باید کرد و اما ریاضت بعد از هضم طعام و کم خوردن البته ضروریست و در جاهای
گرم که آتش کبریتی باشد و یا از معدن زاج می آمده باشد در آمدن و زمانی صبر باید کردن
بسیار مفید است و اطلا بمطبخها که در آن انگاهم و یا سرکه و فلفل و دارچینی و زنجبیل
و کرویا باشد بسیار مفید است اما باید که مقدارش کم باشد و یا شربت هر صباح از سکنجبین
بزوری هفت مثقال در آب گرم حل کرده و یک مثقال قرص زرشک در آن آمیخته باید اختیار کرد
و سکنجبین بزوری درین علت بسیار نافع است اجزای او بدین صفت باید تخم کرفس و بادیان
نیم کوفته و تخم کاسنی نیم کوفته و تخم کشوث از هر یک دو مثقال و پوست بیخ بادیان و
پوست بیخ کرفس و پوست بیخ کبر و پوست بیخ کاسنی از هر یک سه مثقال و نیم مجموع ادویه در
رطل آب و نیم رطل سرکه کرده و کاسه گلی از آب و سرکه تیا سازی شود مجموع یک شب
و یک روز درین آب و سرکه تر باید کرد و بعد از آن با آتش ملایم طبخ باید کرد تا ربع از مجموع
کم شود و بعد از آن دیگ فرود آورده سرد ساخته نیک بدست باید مالید تا طعم دارو
تمام بیرون آید و از کرباس گذرانیده صاف ساخته و نود مثقال قند سفید آمیخته دیگر
با آتش ملایم باید جوشید تا بقوام آید و قرص زرشک بدین اجزا باید ساخت گل سرخ دو و نیم مثقال
رب سوس و زرشک از دانه پاک کرده از هر یک یک مثقال و نیم سنبل و مغز تخم خیار و تخم خرفه
و طباشیر از هر یک نیم مثقال عصاره غافث و گل ارمنی و ریوند چینی از هر یک دو دانگ
از مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته و بجلاب صاف از ترنجبین خمیر کرده قرصها باید ساخت
هر یک بمقدار یک مثقال و بوقت حاجت بمقدار خوردن ازین قرص یک مثقال است در شربت سکنجبین
مذکور و قرص زرشک صغیر که هم درین علت و اکثر علل جگر نافع است بدین اجزا باید ساخت
زرشک از دانه پاک کرده دو مثقال تخم کاسنی و مغز تخم خیار و تخم خرفه از هر یک دو مثقال
گل سرخ سه مثقال و نیم ریوند چینی و سنبل از هر یک یک درم که چهار دانگ از مثقال باشد مجموع
ادویه کوفته و بیخته و بلعاب تخم اسبغول خمیر کرده قرصها باید ساخت و خشک کرده مقدار
شربت ازین قرصها در شربت سکنجبین مذکور یک مثقال است و اصحاب این علت را خوردن مرو
که مدر بول است بسیار نافع است مثل بادیان و نانخواه که جوانیت بزبان عوام و تخم کرفس و امثال اینها

بسیار نافع است خواه سکنجبین آمیخته خورند خواه همچنان و خواه در نخوداب طبخ کنند و داروی دیگر
که بجهت ادرار بول درین مرض بسیار نافع است کما دریوس و کما فیطوس و جعده
که مراد بر سیاوشان است و بادیان رومی و تخم کرفس و بادیان از هر یک دو مثقال سنبل
و سلیخه از هر یک یک درم مجموع ادویه کوفته و بیخته و مقدار خوردن بوقت حاجت نیم مثقال
در هفت مثقال شربت سکنجبین بزوریست و اگر احتیاج باستفراغ خلط موذی شود معجون
خیارشنبر و یا حب ایارج باید کرد و بر بدن علیل ضماد درین اجزا باید کرد آرد جو و سرگین
تازه گاو و سرگین تازه گوسفند از هر یک برابر مثل آنکه ازین مذکورات ده مثقال بوده
گل ارمنی و سنبل و زیره و سعد از هر یک دو مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته و بسرکه بجیز در
جمیع بدن و بر اطراف طلا باید کرد و گذاشت که خشک شود و بعد از آن در حمام با آب گرم باید
شست و یا در خانه معتدل الهوا و اگر سبب استسقا ضعف معده باشد و برودت معده سرشته
کردن بسیار منفعت دارد و اسهال و تلیین طبیعت بحب الحیقون و دواء الکرکم که مذکور شد
باید کرد و سفوفی که نافع از استسقا با حرارت باشد عصاره و افسنتین و آب غافث و ریوند
چینی از هر یک سه و نیم مثقال تخم کاسنی و تخم کشوث از هر یک یک مثقال و دو دانگ تخم بادرنگ
و تخم تره مقشر از هر یک نیم مثقال تخم خرفه ده مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته مقدار خوردن یک
مثقال است در شربت سکنجبین بزوری هفت مثقال و طبیب متدرب هر جگاه نظر در احوال
قاروره و بول علیل کند اگر چنانچه بول رقیق باشد و درو آثار حرارت کم باشد باید که
علیل را ماء الاصول دهند و اگر سبب استسقا ضعف سپرز باشد باید که غایت اهتمام طبیب
مصروف باصلاح حال سپرز و معالجه او باشد و تقویت او بادویه و اغذیه و اشربه که
مناسب حال سپرز است و درین حال جلاب از بیخ سوسن دو مثقال و بادیان نیم کوفته و تخم
کاسنی از هر یک دو مثقال و مجموع ادویه در قدری آب چنانکه رسم است طبخ کرده صاف ساخته
و هفت مثقال قند در و آمیخته باید خوردن و غذا نخوداب با زیره مغز معصفر باید داد و گوشت
مرغ و یا دراج و یا کبک درین آش باید گذاشت و اما استسقا زقی آنست که در تجویف احشا و میان
و صفاق آب جمع شود و بیش بعضی اطبا بدترین انواع استسقا این قسم است زیرا که میگویند این نوع

کاورم

ی ورم حاری در جگر حادث میشود و علامات او صقالت و املس شدن جلد شکم است و تمام بدن
و ثقل و گرانی شکم و کلان شدن او و شکم علیل چنان می شود که گویا که مشک پر آبست و هر
طرف که حرکت میکند آواز آب محسوست و اگر بر شکم علیل بر دست زنند آواز ازین است
و علاج او خوردن جلابست هر صباح از بادیان نیم کوفته و تخم کرفس نیم کوفته از هر یک دو
مثقال و قند سفید هفت مثقال اول مجموع ادویه در قدری آب بترتیبی که مکرر مذکور شد
باید طبخ کرد و از کرباس گذرانیده صاف ساخته قند مذکور در و آمیخته نیم گرم باید بر ناهار
اختیار کرد و غذا زیرباج با گوشت دراج و یا کبک و اگر با علیل حرارت مزاج علت باشد جلاب
و شربت هر صباح از تخم کاسنی یازده مثقال اول در قدری آب با آتش ملایم طبخ کرده صاف
ساخته و سکنجبین بزوری هفت مثقال در و حل کرده باید بر ناهار اختیار کرد و سکنجبین بزوری
بارد باین اجزا باید ساخت تخم کاسنی دو مثقال و پوست بیخ کاسنی سه و نیم مثقال
تخم خیارین از هر یک سه و نیم مثقال تخم خربزه دو مثقال ادویه نیم کوفته در آب یک کاسه
و نیم و یک پیاله سرکه یک شب و روز خوابانیده و دیگر با آتش ملایم باید طبخ کرده تا ربع او برود
و فرود آورده نیک بدست مالیده از کرباس گذرانیده و صاف ساخته و نود مثقال قند
سفید آمیخته دیگر با آتش ملایم طبخ باید کرد تا بقوام آید ازین شربت هر صباح هفت مثقال
در آب گرم سه قاشق حل کرده بر ناهار باید اختیار کرد و غذا زیرباج با گوشت مرغ جوجه و
زرشک و از ادویه که در استسقا زقی نافع است خوردن این حب است که مذکور میگردد
عصاره افسنتین و عصاره غافث از هر یک نیم مثقال و عود بلسان و لک از هر یک یک مثقال
و دو دانگ بادیان رومی و مصطکی از هر یک نیم مثقال و محموده نیم مثقال مجموع ادویه نرم
کوفته و بیخته و بآب بادیان خمیر کرده حبها باید ساخت و مقدار خوردن ازین ترکیب
یک مثقال و نیم باید بوقت سحر یا صبح اختیار باید کرد بعد از نضج خلط موجب مرض و ضماد در
بدن صاحب استسقا زقی ادویه که مذکور میگردد باید کرد نطرون و بیخ سوسن آسمانجونی از هر یک
ده مثقال و نیم فودنج و مرزنجوش از هر یک دو مثقال سرگین تازه گاو و آرد جو از هر یک تا سا
نود مثقال تخم کرم جهار مثقال و نیم و سرگین خشک تانه کوفته بز یا گوسفند ده مثقال مجموع ادویه

کوفته و بیخته و آب کاسنی تازه و یا آب بادیان بیک جا خلط کرده بر شکم و تمام بدن باید ضماد کرد و اما عمل که علاجی است از علاجات در استسقاء زقی نیک است اگر قوت علیل وفا کند و تحمل این داشته باشد و استاد این عمل درین کار ماهر باشد و از تجربات این عمل بوجود آمده باشد زیرا که درین معالجه خطر بسیار است و کم است که علیل درین نوع علاج سالم مانده باشد و مراد به بزل اخراج آبست بقطع جلد شکم از پیش ناف و از میلی مجوف را سرش بر محل قطع نهادن و یکبارگی آبها که مجتمع در احشا و میان صفاق و ثرب شده است آنها را باین طریق تمام کشیدن و این کار بسیار مشکل است هم عامل و هم علیل را و دست ازین علاج باز داشتن اولیست و اما استسقاء طبلی آنست که میان صفاق و ثرب و احشا جای آب ریح محتبس شود و میان صفاق و امعا و سبب حدوث این نوع آنست که جگر در مزاج خود حار و ناریست و معده بارد و رطب زیرا که چون معده بارد باشد هضم او ناقص است غذا را و کیلوس از غیر هضم در و حاصل می شود و چون بجگر واصل شود جگر بر هضم طبیعی مقدار او قادر نیست زیرا که کیلوس مستعد و قابل هضم نیست و چون در معده نار به مزاج است اکثر آنرا مستحیل بریح میکرداند و علامت استسقاء طبلی بیرون آمدن ناف است و بلند شدن آن و هر چگاه که بر شکم علیل دست زنند آوازی طبل می آید و با او ثقل نیست هیچ آنکه در استسقاء زقی می باشد اما حدوث نیست وحدوث و حصول صورت ازین جهت و علاج او بکاسرات ریاح باید کرد و از اشربه و اغذیه و ادویه و جلاب هر صباح از بادیان و تخم کاسنی و بیخ سوسن ترا شیده هم کوفته از هر یک دو مثقال و گلقند قندی هفت مثقال اول ادویه چنانکه مقرر است در قدری آب طبخ کرده صافی ساخته گلقند مذکور دران حل کرده نیم گرم باید اختیار کرد و غذا نخوداب با شیره مغز بادام و نانخواه و زیره و دارچینی در آتش باید قدر مناسب انداخت و اندکی از زعفران نیز و اگر بلین طبیعت مستقی باین نوع استسقا کنند بزنبق و بادویه که بسیار در اسهال قوی نباشد باید کرد و شکم علیل را بروغن سداب باید مالید و روغن زنبق و یا سمین نیز اگر موجود شود بسیار مفید است و روغن شبت نیز درین مقام نافعست و این سفوف که مذکور میگردد نیز درین علت نافعست و کاسر ریح است تخم کرفس و بادیان و بادیان رومی و انیسون و

وریزه و قسط و ریوند از هر یک یکمثقال شب باید خوردن و مداومت ماء الاصول علیل باید کرد و ماء الاصول باین اجزا باید ساخت بوقت بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و تخم کاسنی و پوست بیخ اذخر و بیخ سوسن از هر یک هفت مثقال تخم کرفس و بادیان رومی و بادیان و مرزنجوش و فطراسالیون و زیره از هر یک دو مثقال برسیاوشان و بیخ اذخر که خلال ما مونیست و کور گیاه نیز می نامند و گل او از هر یک یکمثقال و دو دانگ و مویز بیخ شیر خشک دانه پانزده مثقال مجموع ادویه در ده و نیم کاسه کلان آب بآتش ملایم باید جوشید تا یککاسه کمتر بماند و ازین ماء الاصول هر روز برنهار مقدار ده مثقال باید خوردن و درین علت که سبب او باد باشد بلین طبیعت و اسهال ان بمعجون خیار شنبر مقدار پنج مثقال باید کرد در ماء الاصول ده مثقال و هر چگاه نفخ منکسر شود و آثار صحت پیدا شود ضماد بر شکم علیل ازین ادویه باید کرد بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و شبت و قوبج از هر یک هفت مثقال زیره دو مثقال مجموع ادویه نیک نرم کوفته و بیخته و بآب برگ سداب خمیر کرده باید ضماد کرد و باید که علیل در اکثر اوقات ادویه حاره کاسر ریاح خاصه آنچه در وی بود مثل کندر و مصطکی و قاقله و فلفل و نوعی از استسقا طبلی که هست آنرا حیق می نامند و علامت او انتفاخ شکم است و کلان شدن آن و در و بیرون آمدن ناف نیست و بلند شدن آن و اگر زنان را شود شبیه است بآبستن و اگر عورات را واقع شود آنرا رحا می نامند زیرا که صاحبش را گمان آنست که آبستن شده است و امید فرزند می دارد و در جمیع احوال حال او حال آبستن شده است و علاج او اسهال است و تنقیه بدن و امعا از خلط باشد و راندن باد از شکم بخوردن جلاب هر صباح از تخم کشوث و تخم کاسنی و بادیان از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مجموع چنانکه عادت و رسم است ترتیب داده برنهار باید اختیار کرد و غذا نخوداب با شیره مغز مصطکی و دارچینی و زیره و اسهال و تلیین طبیعت باین ادویه که مذکور میگردد باید کرد سنا مکی چهار و نیم مثقال و عنب الثعلب که انگور شغا است سه مثقال و نیم تخم کاسنی دو مثقال و قند سفید و ترنجبین از هر یک هفت مثقال و فلوس خیار شنبر ده مثقال اول ادویه مذکوره در قدری آب که مناسب ادویه باشد بآتش ملایم چنانکه مذکور شد طبخ باید کرد و از کرباس گذرانیده و قند و ترنجبین دران حل کرده و خیار شنبر

ده مثقال اول ادویه مذکوره در قدری آب که مناسب ادویه باشد بآتش ملایم چنانکه مذکور شد طبخ باید کرد و از کرباس گذرانیده و قند و ترنجبین دران حل کرده و خیار شنبر را اول در آب معصور برگ کاسنی تازه شسته که مقدار سی و پنج مثقال از ان آب باشد یکجا حل کرده و صافی ساخته و با این مطبوخ جمع کرده نیم گرم بوقت سحر یا صبح چنانکه مذکور شد باید خوردن و تا نیم روز صبر کرد تا عمل دارو آخر شود و شربت مناسب مثل بزوری بعد از ان باید خوردن و غذا را در آخر روز باید اختیار کرد که آن نخوداب با شیره تخم معصوراست یا گوشت مرغ یا مرغ جوجه درین علت باید گذاشت که طبیعت بسته شود و بهر حیله که باشد در تلیین و انحلال طبیعه باید کوشید مثل شیافات ملینه و علیل را در ابها که دران مثل شبیطانی و نمک جوشیده باشد باید نشانید و بر شکم علیل ضمادات که موجب تفتیش و ترویح باشد باید کرد مثل تخم کرفس و بادیان رومی و زهره گاو و مر مکی و حب بلسان اجزا برابر کوفته و بیخته و با آب خلط کرده بر شکم علیل باید مالید و مالیدن شکم علیل بکرباس درشت بسیار نافع است نافع است و جاویدن مثل کندر و مصطکی و بادیان رومی و زیره و امثال اینها بسیار منفعت دارد و علیل را درین علت حذر از فواکه و بقول رطبه البته باید کرد و از خمیر نیه خواه آش و خواه نان حذر باید کرد و آب بالای طعامها نباید خوردن و از شیرها و جزاتها با بوده و فرنی و گوشت گاو و کله و هریسه و حلیم از جمیع این پرهیز باید کرد چنانکه سابقا مذکور شد و ریاضت و تشنگی باید کشید و اگر با ستسقاء آب و تشنگی باشد در علاج در چیزهای گرم مبالغه نباید کرد از داخل و خارج و اقتصار در جلاب و شربت بر عنب الثعلب و نیم مثقال و تخم کاسنی دو مثقال و قند سفید هفت مثقال باید کرد و مجموع ادویه بر وجه مذکور ترتیب داده نیم گرم برنهار باید داد و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام و گوشت مرغ جوجه باید داد و خوردن ماء الجبن را بعضی درین علت اطبا نافع داشته اگر چه خالی منفعتی نیست از شیرها در علت استسقا غیر شیر شتر و اگر احیانا واقع شود از ماء الجبن بهتر باشد و اگر چه شیخ رئیس ابو علی سینا ماء الجبن را بدوازده منفعت او در اغذیه و اشربه ترجیح کرده است و همچنین ماء الشعیر را نیز کو در و فضیلت بسیار منافع بیشمار عد کرده است اما در بعضی علاجات و بعضی بلاد و هوا ها این نافع

نیافته اند زیرا که ماء الجبن را مضرت بسیار یافته اند در معالج استسقا در همه انواعش و ماء الشعیر را در امراض دموی و صفراوی و حصبا و تب از هوای سمرقند این غذا را در عیر یا ده و مرض صفراوی مضر یافته اند و اصلا نفع نیافته اند بلکه در ماده حصبه اکثر بهلاک انجامیده است اما علاج در خراسان اینست و برای آن مردم موافق می افتد و اگر از ماء الجبن واقع شود مقدار خوردن از ادویه وقیه است که بیست و دو نیم مثقال میشود و اگر از ادویه مسهله درین علت بماء الجبن جمع کرده دهند بهتر باشد و تلیین درین نوع استسقا باین مطبوخ باید کرد سنا مکی سه و نیم مثقال ابنفشه خشک و نیلوفر و تخم کاسنی از هر یک ده مثقال مویز بیخ کرده ده مثقال هلیله زرد و هلیله دانه بیرون کرده از هر یک چهار مثقال و نیم هلیله اکه منقی از دانه از هر یک سه و نیم مثقال آلوی سیاه و عناب و سپستان از هر یک بیست عدد مجموع ادویه در دیک و نیم کاسه آب بآتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم کاسه بیشتر بماند از کرباس گذرانیده هفت مثقال فلوس خیار شنبر در و حل کرده و هفت مثقال ترنجبین صافی و دیگر صافی ساخته بوقت سحر بر وجه مذکور سابقا اختیار باید کرد و تا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود بعد از ان شربت از قند و عرق کاسنی و گلاب و عرق گاوزبان از هر یک مقداری معتدل که زیاده بر هفت هشت مثقال نباشد باید اختیار کرد و غذا در روز دوم و آخر وقت که عصر باشد اختیار باید کرد و آن از ماش مقشر و نخود با شیره مغز بادام است هر صباح برنهار شربت سکنجبین ساده هفت مثقال در قدری آب که مناسب شربت باشد باید اختیار کرد مقدار

در بیان امراض طحال

و اکثر امراض سپرز شبیه بامراض جگر است و اعراض او از مثل ورم و سده و ضعف و غیر ذلک من الاعراض و الاحوال و معالجات او نزدیک بمعالجات جگر است اما چون سپرز عضو خسیف و رئیس نیست تحمل بر معالجات و مداوات قویه دارد که جگر را آن تحمل نیست و ازین جهت است که در علاج او ترشی بتوه تر و ادویه حاره قویه استعمال کماینبغی باکی نیست و سوء المزاج سپرز یا حار است و یا بارد است و علامت سوء المزاج حار سده عطش است و سوختن محل حرارت و زردی رنگ بدن آمیخته با کبودی و زردی رنگ روی و سرخی قاروره که بول است و یا سودا آمیخته و سیاهی براز و اختلاف نبض و بد خلقی

وعلاج او تنقیه بدن است از اخلاط سوداوی و فصد باسلیق و اسیلم از جانب چپ و این اخراج
اخراج بوقت قوت و ملاحظه پیش و وقت فصد بقدر واجب باید کرد و هر صباح جلاب از تمر هندی
ده مثقال و قند سفید هفت مثقال و ترنجبین صافی ده مثقال مجموع بروجه مؤثر و معهود ترتیب داده
اختیار باید کرد و تلیین طبیعت بعد از ظهور نضج در قاروره بمطبوخ فواکه که در او پوست هلیله زرد و
هلیله سیاه از هر یک چهار و نیم مثقال و تخم کشوث ده مثقال مجموع ادویه چنانکه رسم است ترتیب
داده بوقت صبح و یا سحر باید اختیار کرد و تا دفعت سیم روز هم باید کرد تا عمل دارو منقطع شود و
بعد از آن شربت از قند هفت مثقال و عرق کاسنی و گاوزبان از هر یک هفت مثقال و تخم ریحان
شسته ~~از هر یک~~ یکمثقال شربت کرده باید خوردن و غذا ماش مقشر با نخود با مغز بادام و یا نخود
و یا شیره بادام مذکور و گوشت مرغ جوجه و خوردن ماء الجبن در بعضی اوقات نافع است و یا
گاهی از این قرص که مذکور میگردد باید اختیار کرد با سکنجبین ساده و اجزای قرص ابنست ریوند
چینی یکمثقال گل سرخ سه مثقال و نیم طباشیر و تخم خربزه و تخم خیار و تخم خرفه از هر یک دو مثقال
کافور نیم دانگ مجموع ادویه نیک نرم کوفته و بیخته و بلعوق کاسنی خمیر کرده قرصها باید ساخت
و مقدار خوردن از این قرص یکمثقال است و سکنجبین ساده هفت مثقال و بر سپرز از این ادویه ضماد
باید کرد برگ و پوست درخت تازه طرفا که مراد درخت گز است ازو مقدار هفت مثقال نیک
نرم کوفته و با چهارده مثقال آرد جو آمیخته با قدری سرکه خمیر کرده بر سپرز باید نهاد و یا تخم
ترب و یا تخم مرار سفید و سیطرج هندی از هر یک دو مثقال مجموع ادویه کوفته و بقدری سرکه
طبخ کرده و لته و یا نمدی در وغوطه داده بر سپرز باید نهاد و یا هر صباح جلاب سکنجبین بزوری
هفت مثقال با قرص بزرگ یکمثقال باید داد و عرق کاسنی هفت مثقال درین شربت باید آمیخت
و یا آب طبخ عنب الثعلب و قرص زرک با اجزای آن که سابقا مذکور شد و سفوفی که نافع این
علت باشد اجزای آن طباشیر و ریوند چینی و پوست بیخ کبر از هر یک یکمثقال و نیم سنبل و تج کبابه
از هر یک یکدرم که چهار دانگ است ز شعالت عصاره غافث یکدرم زرک بی دانه دو مثقال و
نیم بیخ سوسن تراشیده دو نیم مثقال مجموع ادویه نیک نرم کوفته و بیخته یکمثقال از این سفوف
در شربت سکنجبین ساده هفت مثقال باید خوردن با عرق کاسنی ده مثقال و عرق بیدده مثقال شربت کرده

باید

باید داد و غذا اشش زرک جوجه آن ماش مقشر و اندک نخود با شیره مغز بادام باید داد و گوشت
مرغ جوجه در آش باید انداخت و اگر علیل را تب و تشنگی باشد شیره خرفه مقدار پنج
مثقال باید داد و یا عرق کاسنی و یا آب هندوانه سی و پنج مثقال باید داد و یا سکنجبین ساده
هفت مثقال باید داد و غذا ماء الشعیر و یا ماش مقشر اگر از ماء الشعیر متنفر باشد و خوردن
عرق بید و یا عرق از برگ چوب گز کبر که از هر کدام باشد مقدار سه وقیه که بیست و دو نیم
مثقال می شود با هفت مثقال سکنجبین ساده باید اختیار کرد و خوردن کبر که در سرکه نهاده
باشند اصحاب مرض طحال را بسیار نافع است اگر چنانچه مریض کسی جوان باشد هر
روز مقدار سه وقیه از سرکه که بیست و دو نیم مثقال میشود اختیار می تواند کرد و ا بخیر در
سرکه نهاده نیز درین علت بسیار نافع است بمقدار مذکور و اگر بر بهار واقع شود بهتر است و بعد
از خوردن او ریاضت معتدله مثل راه رفتن و اگر سوء المزاج سپرز بارد باشد علامت او
سقوط شهوت غذا است و عدم تشنگی و بسیاری آب دهن بسبب عدم جذب او سودا را از
جهت ضعف و علاج او خوردن جلاب است هر صباح از بادیان و زیره از هر یک دو مثقال
با گلقند عسلی هفت مثقال اول ادویه در قدری آب طبخ کرده صافی ساخته و بعد از آن گلقند
در آن حل کرده بر ناهار باید اختیار کرد و غذا نخوداب شیره مغز بادام و با مغز تخم معصفر و گوشت
مرغ باید داد و اندک دارچینی در آش باید کرد و هر روز ماء الاصول درین او اجزا آنچه باید خورد پوست
بیخ کبر و پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ سوسن تراشیده و مویز سرخ
بی دانه از هر یک هفت مثقال تخم کاسنی و تخم کشوث از هر یک دو مثقال تخم خیارین از
هر یک سه و نیم مثقال تخم فلجکشت دو مثقال مجموع ادویه در یک و نیم کاسه آب با تخس نرم باید
طبخ کرد تا نیم کاسه آب بیشتر نماند از کرباس گذرانیده صافی ساخته هر روز سه وقیه که بیست
و دو و نیم مثقال می شود بر ناهار باید اختیار کرد و بر سپرز ضماد از این ادویه باید کرد برگ سداب
و پوست بیخ کبر و آشنه از هر یک برابر آن دیگر مجموع در قدری آب که کافی باشد و قطعه نمد یا
لته با آن مطبوخ تر کرده بر سپرز باید نهاد و اگر در طبیعت علیل احساس قبض غالب شود تلیین
طبیعت بابن مطبوخ که مذکور میگردد باید کرد سنا مکی سه و نیم مثقال هلیله سیاه چهار و نیم مثقال بیخ

اوخر که کور کیاه و خلال مامونی است و برگ کیاه غافث از هر یک دو مثقال بنفشه خشک سه مثقال
و نیم تخم کاسنی دو مثقال و آلوی سیاه عناب و سپستان از هر یک سی عدد مجموع ادویه در یک و نیم
کاسه کلان آب با تش آهسته طبخ باید کرد تا نیم کاسه بیشتر نماند از کرباس گذرانیده هفت
مثقال فلوس خیارشنبر و هفت مثقال ترنجبین در و حل کرده دیگر صافی ساخته نیم گرم بصبح
یا صبح باید اختیار کرد و تا سیم روز هم باید کرد تا عمل دارو منقطع شود و بعد از آن شربت از قند
هفت مثقال و تخم ریحان پاک کرده شسته یکمثقال با عرق کاسنی و اندک گلاب شربت کرده باید
خوردن و اگر سوء المزاج سپرز یابس و یا رطب باشد معالجه بضد سبب در هر کدام از آن که
و اغذیه مذکوره که درین علت است باید کرد **مقاله در بیان اورام** اورام طحال و ورم آن
اکثر صلب می باشد زیرا که سپرز مکان سوداست و فضول مجتمع در و اکثر صلب و غلیظ است
و رقیق اخلاط با و واصل نمی شود الا غلیظ آن و بواسطه همین همین ورم حاصل در و صلب
می باشد و این ورم را تقسیم کرده باین طریق که یا دموی است و یا حارات و یا صفراوی
حاد است و اگر ورم دموی است علامت او سرعت نبض است و تب تیز و تشنگی بقوت و
سوزش در محل ورم و درد بقوت و غلیظ بول و سودا و علاج درین مقام فصد از باسلیق است
و اخراج خون بقدر قوت و طاقت واجب و خوردن جلاب هر صباح از عناب ده عدد و آلوی
بخاری پانزده عدد و تخم کاسنی دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع ادویه چنانکه رسم است
اول در قدری آب با تش ملایم طبخ کرده از کرباس گذرانیده صافی ساخته قند مذکور آمیخته
نیم گرم بر ناهار اختیار باید کرد و غذا ماء الشعیر که با تخم کاسنی طبخ کرده باشند و یا جلاب از عنب
الثعلب سه و نیم مثقال سه و نیم مثقال و تخم کاسنی دو مثقال و قند سفید هفت مثقال و ترنجبین
هفت مثقال مجموع بروجه معهود و مؤثر طبخ کرده صافی ساخته قند آمیخته نیم گرم بر ناهار اختیار
باید کرد و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه که سابقا در بعضی معالجات مذکور شد باید کرد بمقداری
که در محلش مذکور شده و از اطلیه بارده بر سپرز باید نهاد و آن مثل صندل و اقاقیا و شیاف
مامیثا و برگ گشنیز تر و اما اگر سبب ورم ماده صفراوی باشد علامت آن تب تیز است و تشنگی
بقوت است و زردی رنگ چشم و زبان و زردی رنگ بول و قاروره و براز و علاج او خوردن جلابست

هر صباح

هر صباح از تمر هندی هفت مثقال و تخم کاسنی دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع چنانکه رسم است
اول ادویه در قدری آب طبخ کرده از کرباس گذرانیده صافی ساخته و با آب تمر آمیخته و قند اضافه
کرده باید اختیار کرد و یا جلاب از عنب الثعلب سه و نیم مثقال و تخم کاسنی دو مثقال چنانکه
رسم است ترتیب داده اختیار باید کرد و غذا ماء الشعیر با شیره تخم خشخاش باید داد و تلیین
طبیعت بقرص طباشیر یکمثقال در هفت مثقال سکنجبین و قدری گلاب مجموع با هم خلط کرده باید
اختیار کرد و بر سپرز از ادویه بارده ضماد باید کرد مثل صندل سفید و آب گشنیز تر و یا با برگ
خرفه و آب برگ بید تازه مجموع با یکدیگر کوفته و آب گرفته و صندل سوده با آن آمیخته و گلاب
اجزا برابر و بر سپرز باید نهاد و هر گاه خشک شود دیگر و یا ماده ورم بلغم است و علامت
او قلت تشنگی و زیادتی حجم سپرز است و گلانی آن و سفیدی رنگ رو و نبض لطی در حرکت
و سفیدی رنگ قاروره و علاج او تنقیه بدن است از ماده بلغم و خوردن جلاب هر صباح از
بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه و نیم مثقال و عنب الثعلب که انگور شغالست دو مثقال
و قند سفید هفت مثقال مجموع ادویه چنانکه مکررا تحریر پذیرفت با قدری آب طبخ کرده
صافی ساخته قند آمیخته بر ناهار اختیار باید کرد و غذا نخوداب با شیره مغز تخم معصفر باید داد
و تلیین و اسهال طبیعت باین مطبوخ که مذکور میگردد باید کرد سنا مکی سه و نیم مثقال تربد سفید
مجوف تراشیده بروغن بادام چرب کرده یکمثقال یکمثقال و دو دانگ تخم کشوث و تخم کاسنی
و بادیان از هر یک دو مثقال انجیر خشک پانزده عدد مویز شیرین هفت مثقال شاه تره اگر نو رسیده
باشد یکدسته و بادرنجبویه و گاوزبان کوهی از هر یک دو مثقال پوست هلیله زرد سه و نیم
مثقال میوه رسیده کبر دو مثقال عناب بیست عدد سپستان و آلوی بخاری از هر یک
بیست عدد مجموع در یک و نیم کاسه آب با تش ملایم طبخ باید کرد تا نیم کاسه بیشتر نماند از کرباس
گذرانیده و هفت مثقال فلوس خیارشنبر و هفت مثقال ترنجبین صافی درین مطبوخ مالیده
دیگر صافی ساخته بوقت سحر اختیار کرد و تا سیم روز هم باید کرد تا عمل دارو منقطع شود و بعد از آن
شربت از قند هفت مثقال و عرق کاسنی ده مثقال و تخم ریحان شسته یکمثقال و گلاب شربت
کرده باید خوردن و غذا نخوداب با شیره مغز تخم معصفر و گوشت مرغ و یا کبک باید داد و بعد از دارو ملاحت و

شربت بزوری باید کرد هر بار هفت مثقال با یک مثقال قرص زرک باید اختیار کرد و اگر بسبب ورم
پوست باشد علامت او کثافت جلد است و کذا خشن او و صلابت سپرز و بیرون آمدن او از
موضع بحیثیتی که بحس باصره و لامسه محسوس و مبین است و ضیق نفس که گاه گاه منقطع است
و حدوث این نفس بسبب ضغط و افشردن حجابست و اذیت بلیغ بعد از تناول غذا بسبب
ضغطه افشردن بمقداری که وارد مجاری و منافذ نفس را بواسطه افشردن طحال سپرز از
معده و سواد رنگ رو و بشره و فساد در هضم غذا و حبس طبیعت و سرعت نبض و علاج خوردن
جلابست هر صباح از عناب ده عدد و تخم کاسنی دو مثقال و قند سفید هفت مثقال بجمیع بر
طریق مذکوره و وجوه مقرره سابقه ترتیب داده بر ناشتا باید خوردن و غذا زیرباج با گوشت مرغ
و یا دراج و اگر قوت باشد فصد از باسلیق و یا اسیلم بقدر قوت و طاقت و وقت باید
اخراج کرد و اسهال و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و یا بحب افتیمون بعد از تنقیه هر صباح هفت مثقال
شربت سکنجبین بزوری هفت مثقال و قرص کبر یکمثقال باید کرد و اجزای قرص کبر بر نهجی است که
مذکور میگردد پوست بیخ کبر و فنجنگشت از هر یک هفت مثقال زراوند مدحرج و برگ سداب و تخم
ترا تیزک و سیاه دانه از هر یک دو مثقال اسقولوفندریون چهار مثقال و نیم مجموع ادویه کوفته و بیخته
و اشق در سرکه حل کرده و باقی ادویه با او خمیر کرده قرصها باید ساخت و بوقت حاجت یکمثقال
چنانکه مذکور شد در شربت سکنجبین مذکور باید اختیار کرد ضمادی که نافع از صلابت سپرز باشد
کاغذ سطبر بر مقدار موضع سپرز و صلابت آن باید برند و در عسل غوطه داده بر روی آن
تخم فجل کوفته و بیخته پاشیده بر روی صلابت سپرز باید چسبانید ضماد دیگر خردل که تخم فجل باشد
و بیخ کبر و نطرون و بیخ غافث از هر یک دو مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته و بسرکه خمیر کرده بر روی
کرباس مالیده بر محل صلابت سپرز بکرات طلا و ضماد باید کرد و ضمادی دیگر که صلابت شود را
سپرز را نرم سازد و ورم صلب را تحلیل برد اکلیل الملک چهار مثقال سرگین گوسفند بابز
و بیخ سوسن آسمانجونی از هر یک یکمثقال و دو دانگ حلبه و زعفران و اره جو و آرد باقلی از هر یک یکمثقال
و نیم بوره و بیخ کبر از هر یک دو مثقال و نیم مقل دو مثقال انجیر سیاه ده عدد این دوا را در سرکه
یکشبانه روز تر باید ساخت و جمیع ادویه نیکو کوفته و بیخته و در سرکه و انجیر و مقل آمیخته نیک بهم زده

و بر روی ورم و صلابت سپرز باید نهاد و صاحب صلابت و ورم سپرز را خوردن کبر که در سرکه
پرورده باشند بسیار نافع است و همچنین سکنجبین که از سرکه کبر سازند بسیار نافع است و اگر
صد عدد انجیر اگر در سرکه تیز دو شب و دو روز بنهند هر روز سه عدد انجیر بر ناشتا خورند
سه روز متعاقب چنین کنند موجب خلاصی از صلابت و ورم سپرز است و گاهی حدوث
سده در سپرز بسبب غلظ ماده است که در سپرز است و علامت او ثقل و درد در سپرز است
و علاج او خوردن سکنجبین بزوریست هفت مثقال با یکمثقال قرص کبر و یا خوردن جلابست
هر صباح از تخم سداب و نانخواه از هر یک دو مثقال با سکنجبین مذکور بمقدار مذکور و غذا
زیرباج و باقی تدبیر و علاج سوء المزاج و تعدیل و تبدیل اوست با نخره و اغذیه موافقه بر وفق
مراعات و ملاحظه ضد سبب سفوفی که سده سپرز بگشاید ازین ادویه اختیار باید کرد تخم
کاسنی و کرفس و انیسون از هر یک سه و نیم مثقال و تخم فنجنگشت یکمثقال و چهار دانگ مجموع ادویه کوفته
و بیخته دو مثقال ازین سفوف با شربت سکنجبین بزوری هفت مثقال بر ناشتا اختیار باید کرد
مقاله در بیان علل و امراض کلیه و مثانه که مراد باین دو گرده و محل سکون و قرار بول است
و در عرف عوام مسمی بابدان و بسوء المزاج گرده با گرم است و علامت او تب است و تشنگی
بقوه و شدت و ناریه بول و سرعت در نبض و سوختن محل گرده و بسیاری شهوه باه جماع
و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از آب انار ترش افشرده با تخم خیار سه و نیم
کوبیده و دو و نیم مثقال مقشر و قند سفید و ترنجبین صافی از هر یک هفت مثقال مجموع باهم
خلط کرده بر ناشتا باید اختیار کرد و غذا ماء الشعیر که مراد از کوکنک کرده پوست تمام از او
دور کرده مهرا و رقیق پخته باید خوردن و اگر حرارت گرده با فراط باشد علاج او بخوردن
شیره خرفه و قرص طباشیر ملین است و شیره خرفه و قرص طباشیر ملین است باید سه
وقیه باشد و اگر قرص یکمثقال و اگر حرارت اقوی باشد قرص کافور باید داد و گاهی جلاب
بوقت درد و شربت خشخاش و یا شربت سیب یعنی و یا شربت ریواج و یا شربت غوره از
هر کدام که موجود شود مقدار خوردن هفت مثقال است و ازین قرص که مذکور میگردد مقدار یکمثقال
درین علت نافع است اجزای آن صندل و گلناره و سماق از هر یک یکمثقال و دو دانگ کافور دانگی و طباشیر

دو مثقال تخم خرفه و تخم کاهو از هر یک چهار مثقال و نیم مجموع ادویه کوفته و بیخته و با شیره خرفه و با آب
برگ خرفه خمیر کرده قرصها باید ساخت و ازین قرص مقدار یکمثقال با آب انار ترش که مراد همین ترش
است و یا با آب غوره و با آب ریواج و یا شیره خرفه هر کدام که اینها پیدا شود در مقدار بیست
و دو و نیم مثقال که سه وقیه است باید خوردن و با او ربع بمقدار نود مثقال که یک رطل است با
یکمثقال قرص طباشیر قابض داد و ضماد بر سپرز از صندل و گلاب باید کرد و گلنار و تخم کاهو از
هر یک دو مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته و با آب برگ کاهو آمیخته نیک بهم زده تر کرده ضماد
باید کرد و اگر وقت سال تابستان باشد علیل باید در روزی یکبار در آب غوطه خورد و اگر
سوء المزاج گرده بارد باشد و علامت او قلت تشنگی و سفیدی رنگ بول و قاروره است
و غلظت آن و ضعف شهوه جماع و علاج درین صورت خوردن جلابست هر صباح از بادیان
دو مثقال و گلقند عسلی هفت مثقال است اول او را عسل گلقند با قدری آب طبخ کرده صافی
ساخته و گلقند در او آمیخته نیم گرم بر ناشتا باید اختیار کرد و غذا نخوداب از گوشت کبک
و یا کبوتر صحرایی و یا کلنگ و یا طیهو و یا بلدرچین روغن تخم معصفر بریان و مجاراه کرده و یا روغن
بسته و یا روغن زنبق و خوردن گوارش زیره درین ماده بارد بسیار نافع است و مقدار
آن بوقت حاجت یکمثقال است با گلاب گرم کرده و غذا مطبخه از گوشت مرغ یا کبک و
آنچه مذکور شد بهتر که ازین و درین مطبخه از ادویه حاره قدری باید انداخت و از خوردن
تر و مطلق اشیاء بارده رطبه حذر باید کرد و از جمیع شیرینها و ترشیها پرهیز لازم باید داشت
و خوردن امثال پسته با قند و یا نارجیل با قند و مغز بادام و مغز چهار مغز است و پسته و
مقاله در بیان علة تقطیر البول از امراض ردیه مشوشه مثانه است و سبب در حدوث
او مخالط خلط حاد از صفراست با اخلاط حاده دیگر که با بول آمیخته در مجرای بول مرور
می کند و مجرا را می سوزاند و قوت دافعه میخواهد که بدفعات اذیت از مجرا دور سازد
و علامت او زردی رنگ بول است اگر بسبب صفرا باشد و سوختن بوقت بیرون آمدن
بول و علامات غلبه صفرا در سایر اعضا و بدن و اگر بسبب تناول اغذیه و اشربه حاره حاده
باشد علامت تقدم وقوع سببست و وقوع این علت بیشتر در جوانان می باشد و علاج او خوردن جلابست

هر صباح از شیره خرفه و شیره تخم بادرنگ و یا تره و اگر سوختن قوی تر باشد از همه یک دو اختیار
باید کرد اگر از هر یک باشد هفت مثقال و اگر مجموع مجتمع باشد از مجموع بیست مثقال با دو مثقال
قند آمیخته بر ناشتا اختیار باید کرد و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام مرغ جوجه و یا جلاب
هر صباح از لعاب اسبغول و یا لعاب دانه بهی از هر یک سه و نیم مثقال و قند سفید هفت مثقال
و غذا ماش مقشر مذکوره با شیره مغز دانه کدوی و کدوی تر باید انداخت اگر بوقتش باشد
و یا ازین دوا که مذکور میگردد اختیار باید کرد و تخم مغز خیار و مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو
از هر یک هفت مثقال تخم مجودخرک و تخم خطمی از هر یک دو مثقال مغز بادام شیرین مقشر
نیم مثقال صمغ آلوی بخاری و یا آلوی سیاه و کتیرا از هر یک یکمثقال ربسوس نیم مثقال مجموع
ادویه نرم کوفته و بیخته مقدار دو مثقال بوقت حاجت در شیره خرفه و آب هندوانه از هر یک مقدار
بیست و دو و نیم مثقال خلط کرده بر ناشتا باید آشامید و اگر سبب تقطیر بول ضعف قوة دافعه باشد
که قادر بر دفع یکدفعه نیست و اندک اندک دفع میکند و علامت آن آنست که بول اندک اندک
دفع میشود و با این حرقه و عطش نیست و تدبیر سابق از اغذیه و اشربه بارد بوده است و علاج
درین مقام خوردن اطریفل صغیر یا کبیر است از هر کدام که موجود شود یکمثقال بوقت حاجت
بر ناشتا و بوقت خواب و غذا نخوداب با شیره مغز بادام مقشر و گوشت مرغ و یا گوشت
کبک و یا گوارش کمون هر صباح مقدار یکمثقال و یا ازین ترکیب که مذکور میگردد باید اختیار کرد که
حب الرشاد که تخم ترتیزک است و خردل که تخم فجل است و کندر از هر یک سه و نیم مثقال مغز
چهار مغز هفت مثقال سعد دو مثقال مجموع ادویه نیک نرم کوفته و بعسل صافی آمیخته نیک بهم
زده و عسل بمقداری که کفایت باید که خمیر شود و مقدار خوردن بوقت حاجت بر ناشتا یک
مثقال است و خوردن انجیر خشک درین صورت و مویز منقی و مغز چهار مغز بسیار نافع
است و معجون سورنجان مقدار یکمثقال بر ناشتا بسیار نافع است **مقاله در بیان مرض احتباس
بول** که از امراض مشکله مثانه است و غیر آن و سبب احتباس بول و غیر او و یا ورم است
در مثانه و گرده و یا سبب او وجود بستن خون در مثانه و گرده یا سبب ریگ و سنگ
مکون در مثانه و مجرای اوست و یا سبب خلط غلیظ هست است که در مجرا هست است که راه گذار بول

ازوست باحلیل وقضیب وراه را منسد ساخته است ویا بسبب حدوث لیف واز اجزای لحمی
دعفنا مثل اینچ واین قسم را علاجی نیست واما علاج در قسم اول تقدم بایست از خوردن اطعمه
غلیظ لزج وتقدم ضد ودعه که مراد ادام و قوارست وعدم و حرکه بول بوضع احتباس وبیرون
آمدن همراه بول قلیل بلغم غلیظ خام لزج بسیار وعلاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح
از بادرنجبویه و بادیان رومی از هریک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع ادویه چنانکه
مذکور شد در قدری آب که مناسب دوا باشد یا نرمش ملایم طبخ کرده از کرباس گذرانیده و
قند آمیخته بر نهار باید آشامید و غذا نخود آب بانچه مغز تخم معصفر باید داد و یا جلاب
از دو مثقال بادیان که دو ریک بیا لاب جوشیده باشند وصافی ساخته ودرین هفت مثقال قند
آمیخته شیره تخم خیارین وهفت مثقال شیره تخم خربزه انداخته وهفت مثقال قند آمیخته نیم گرم
باید آشامید و یا جلاب از تخم زردک و تخم ورد کرفس و تخم کرفس از هریک دو مثقال مجموع در
قدری آب که موافق ادویه باشد طبخ کرده به نیم آورده صافی ساخته هفت مثقال قند آمیخته
نیم گرم باید اختیار کرد و غذا همان که مذکور شد از نخود آب وشیره مغز تخم معصفر و در مثانه روغن
مشک و یا روغن زنبق و یا روغن نرگس هرکدام که موجود شود بر محل مثانه باید مالید و یا بسوسن یا
روغن بابونه نیز بسیار مفید است و نشستن علیل در آبی که در رو تمام و برگ و گیاه و
گل ریحان و بابونه و اکلیل الملک و حسک و شبت و مغز تخم معصفر جوشیده باشند بسیار نافع
و موجب فتح و مالیدن روغن سوسن ما مخوذی بر قطن و میان نیز نافع است و این ادویه
ضماد کردن بسیار نافع است اکلیل الملک و بابونه و شبت و مرزنجوش مجموع مساوی یکدیگر
در قدری آب باید و نیم گرم بر مثانه ضماد باید کرد و اما اگر صفرا وی زیتی منزل شود بمحل
مثانه موجب عسر بول است که آن احتباس و علامت او آنست که علیل بوقت بیرون آمدن
بول درد و سوختن بسیار در مجرای بول احساس میکند و درین حین رنگ بول بسیار زرد است
و علاج درین صورت خوردن جلابست هر صباح از لعاب اسبغول هفت مثقال با روغن بادام
و یا روغن مغز بادام اگر موجود شود بهتر باشد و چون سبب عسر البول صفرا باشد حذر از ادویه
مدره اخلاط باید کرد زیرا که تجدد و ادرار که دارد موجب زیادتی و اما اگر بسبب احساس یا عدم بول باشد

امساک بول باشد اختیار مدررات مذکوره سابقه است و علامت او حدوث حبس و عسر علوی است
و خوردن آب هندوانه بسیار بسیار مفید است و خوردن پسته درین علت نفع بلیغ دارد
و خوردن مغز تخم خربزه با قند نفع بلیغ دارد و غذا نخود آب که در و بودینه و کرفس و دارچینی
و زردک و زیره باشد باید انداخت مقاله در بیان مرض سلس البول و بول در فراش
و مراد از سلس البول روانی بول است بی اختیار و مراد از بول در فراش آنست که شخصی
در خواب در فراش خود بول کند و سبب در سلس البول سرد مثانه است و از رخهای علامات
مثانه و سستی آنست که بسبب بسیاری رطوبت و اکثر عروض او کودکان را می باشد که بالغ نشده
باشند و پیران او و اصحاب امزجه بارده رطبه را و کسانی را که شیر و حلوات بسیار میخورند و میوهای
تر مثل خربزه و هندوانه و شفتالو و غیر ذلک از میوه‌ها که رطوبت بسیار داشته باشند و علاج
او خوردن گوارشهای گرم است هر صباح مثل گوارش کمون و یا اطریفل کبیر یا صغیر هر کدام
که موجود باشد مقدار یکمثقال و غذا از قلیه‌ها که در و ابازیر حاره باشد و یا هر صباح از این
ادویه که مذکور میگردد باید اختیار کردن کندر و سعد و خولنجان و زیره و شاه بلوط و حب الاس
از هریک یکمثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته صباح یکمثقال و بیگاه یکمثقال سفوف باید ساخت
و داروی دیگر که بقوه تر باشد ازین ادویه اختیار باید کرد بلوط و سعد که نهاده ... و رونق
نیم مثقال کندر و حب الاس و بلیله کابلی و بلیله و آمله از هریک دو مثقال و سعد سه مثقال
مجموع ادویه کوفته و بیخته و با قدری عسل که کف گرفته شود خلط کرده بوقت حاجت مقدار خوردن در
صباح یکمثقال است و بوقت خواب یکمثقال و اگر مرض شدید باشد از معجون کل کلاج باید داد
و باید که صاحب این علت آب بسیار کم خورد زیرا که هیچ دوا با وجود خوردن آب بسیار نفع نمیرساند
و سبب بول در فراش نیز برودت و رطوبت مثانه است و علاج او علاج سلس البول است
از ادویه و اغذیه و اشربه و بعضی اطبا در خواص طیور چنین گفته اند که خروس را بسوزند
و نیک کوفته و مقدار دانگ و یا دو دانگ با اندک آب گرم بصاحب این علة دهند و این ترکیب که
مذکور میگردد درین علت بسیار نافع است شاه سترهٔ کندر و شاه بلوط و سعد از هریک چهار درم
مجموع ادویه کوفته و بیخته و با عسل صافی قدر کافی آمیخته نیک بهم زده در ظرفی باید نگاه داشت و بوقت

حاجت مقدار یکمثقال بر نهار باید اختیار کرد و بوقت خواب نیز یکمثقال توان خوردن مقاله در بیان
بول الدم که از امراض و علل مهلکه است اگر در علاج اهتمام نکنند و مراد به بول الدم آنست که با بول
خون باشد و این می تواند که اکثر خون و می تواند که اکثر بول باشد و خون باو منضم باشد
و سبب این علة انفتاح و گشوده شدن رگست از گرده و یا شق شدن رگست از و علامت
او آنست که خون صافی می آید و اگر سبب انفتاح باشد کمتر می آید و اگر سبب انشقاق باشد
بیک دفعه بسیار می آید و گاه بسبب حدوث این علت ضربه و سقطه از خارج میباشد و یا بسبب از خوردن
طعام نیز مثل اکثار از اشیاء فلفل و زنجبیل بسیار باشد یا مثل تخم ترتیزک و یا تخم ترب و یا تخم ...
باشد و یا مثل ادویه سمی خورده باشد مثل ذراریح و علاج درین مقام اگر علیل را قوت باشد فصد
از باسلیق و اخراج خون بقدر قوت و طاقت واجب و بخوردن جلابست از شربت‌هایی که این
ادویه که مذکور میگردد و قرص کهربا یکمثقال و گل ارمنی یکمثقال و صمغ عربی تف داده یکمثقال مجموع
ادویه کوفته و بیخته و یا هفت مثقال شربت بهی آمیخته و هفت مثقال عرق زوف بر نهار باید آشامید
و یا هر صباح تخم اسبغول تف داده یکمثقال و صمغ عربی تف داده یکمثقال و تخم ریحان تف داده
یکمثقال مجموع با روغن بادام چرب کرده و در قدری گلاب ترکرده باید خوردن و غذا آش سماق
یا گوشت مرغ باید داد و یا ماش مقشر و شیره مغز بادام تف داده یا سماق و از این ادویه
که مذکور میگردد و قرص ساخته هر روز یکمثقال اختیار باید کرد یا رب حب الآس و یا رب بهی
هفت مثقال هرکدام که موجود شود و اجزای قرص اینست نشاسته و کتیرا و صمغ عربی و عصاره لحیة
التیس که ترکان او را لکه سلای میگویند و بوقت بهار در همه دشت و کوه بسیار است و گلنار
و تخم خرفه از هریک هفت مثقال و شادنج سوخته گوزن سه مثقال و نیم مجموع ادویه کوفته و بیخته
و بآب سماق خمیر کرده قرصها باید ساخت بوقت حاجت یکمثقال در شربتی که مذکور شد مقداری که
تعیین یافته باید نهار اختیار کرد و صاحب این علة باید که حذر از جمیع حرکات کند بتخصیص
از سواری و باید که مثل سیر و پیاز نیز نخورد که خون را بیشتر می آرد و ترب زنهار نخورد و از
حلاوی نیز اجتناب باید از ترشیها که بسیار در ترشی قوی باشند نیز ارتکاب نکند و حمام نرود
و چیزهای گران بر ندارد و گاه بسبب بول الدم خورده شدن عروق است و علامتش درد و سوزاک در آن

محل است و بیرون آمدن از آن اجزا با بول و بوی بد آن و علاج او در علاج قروح واقع کرده خواهد شد
مقاله در بیان حدوث سنگ و ریگ در گرده و مثانه و سبب حدوث ریگ و سنگ
ریزه درین دو محل خلط غلیظ لزج است درین محل بواسطه تخثیف حرارت غریبه ناریه رطوبات
را و تحلیل رقیق آن خلط و رعایت غلظ مانده و مرور منجر میشود بتخصیص که مجاری ضیقه
باشند که در تکون مجربه دایم و او خلاست و اکثر عروض و حدوث این علت کودکان راست
و کسانی را که در مزاج ایشان رطوبت بسیار است و علامت او درد و سوزاک بول است
در محل گرده و ثقل و تمدد است و بیرون آمدن بول بدشواری و عسر و ماده ریگ نیز است
از ماده سنگ ریزه و سبب لزوجه و غلظت بیرا اول است و چون تمام منعقد شده است طبیعت
طبیعه و قوت دافعه او را دفع میکند و بدین سبب در قاروره صاحب رمل بصورت رملی ظاهر
است چنین گفته در فرق و علة رمل و درین مقام میرسد مناقشی را که گوید چرا نتواند
حدوث بعد از تحجر ماده باشد بواسطه شدت حرارت و تفتت حصاة و منجلی شدن او
باجزای صغیره و حصول رمل حاصله از درین مقام توان گفت اینست که تجاوز حرارت در مزاج
بمرتبه که از حال تحجر باز بمرتبه رمل رساند بعید است زیرا که مزاج انسان و قوای بدنی متحمل
این نیست و درین مرتبه حیوة و زندگی مشکل است و علامت او ثقل در قطن است و
احساس تمدد علیل را در گرده و گاه که چیزی ثقیل آویخته و معلق است و صفای بول است
بعد از کدورت و ظاهر شدن رنگ سرخ و یا زرد در قاروره و علاج درین مقام تدبیر و دوای
مقطع ملطف است مر خلط غلیظ را اما باید که بسیار حار نباشد که بدن را از دو حرارت بسیار
در مزاج حاصل شود مثلا جلاب از بادیان دو مثقال و از تخم کاسنی دو مثقال و بیخ کوکنار
تراشیده نیم کوفته دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه در قدری آب چنانچه تقریر
یافت باید طبخ کرد و صافی ساخته قند مذکور در و آمیخته نیم گرم باید آشامید غذا نخود آب با شیره
مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و مغز تخم خربزه از هریک هفت مثقال و یا جلاب از بادیان و بادیان
رومی از هریک دو مثقال چنانکه رسم است اول ادویه در قدری آب طبخ کرده به نیم آورده صافی
ساخته قند سفید هفت مثقال آمیخته بر نهار باید اختیار کرد و یا شیرهای تخمهای مذکوره را درین مطبوخ باید

خلط کرده باید آشامید و اگر درد امتداد یابد و مرض زیاده شود این مطبوخ باید داد که ذکر میکردد
بادیان و تخم کرفس و تخم میوه خترک و تخم خطمی از هر یک ده مثقال تخم کاسنی و بنفشه خشک
از هر یک چهار درم عناب و سپستان و انجیر خشک از هر یک بیست عدد سنای مکی چهار و نیم مثقال
و بیخ سوسن تراشیده و نیم کوفته چهار درم کدو مثقال و چهار دانگ میشود و پرسیاوشان سه مثقال
و نیم و حسک و حماما از هر یک چهار و نیم مثقال مجموع ادویه در سه رطل آب که هر رطلی نود مثقال
می شود باید طبخ کرد تا یک رطل بماند آنگاه پس کذرانیده صافی ساخته و خیارشنبر و ترنجبین صاف
در او حل کرده دیگر صافی ساخته بوقت سحر اختیار باید کرد تا نیم روز صبر باید کرد تا حل وارد و منقطع
شود و بعد از آن شربت از قند و شیره تخم خرفه و تخم خربزه و تخم خیارین و تخم ریحان خسته
یکمثقال و از شیرها از هر یک هفت مثقال اختیار کرده غذای پرهیز را در روز دارد و بوقت عصر
باید اختیار کرد و اگر باین تدبیر خلاص و نجات حاصل شد خود ازین مرض خلاص یافت و الا مداومت
قی باید کرد که از انفع تدبیرات است قی کردن و درین مرض و آن بعد از تناول و اختیار اغذیه
مختلفه بسهولت حاصل می شود مثل ماهی شور و آب ترب و خوردن خربزه بی قند و شبت جوشیده
و در آتش و با سبب و اسفاناخ و تخم ترب و تخم خربزه نیم کوفته و تخم کرفس و برک ترب مجموع در
قدری آب باید جوشید و اگر ابا پس کذرانیده و قدری عسل در او آمیخته و اندک روغن کنجد
با او خلط کرده و اندک نمک نیز ازین مطبوخ خورده قی باید کرد اگر خود بیرون آید بسیار نیک و الا
بپر مرغ بحلق باید فرستاد و قی باید کرد و علیل را در آبزن باید نشاند که در و بابونه و خطمی حلبه
و کرفس جوشیده باشند و اگر مغز تخم معصفر و پرسیاوشان و بنفشه در آن باشد بهتر باشد و
مالیدن قطن و محاذاه آن کرده بروغنهای گرم بسیار مفید است مثل روغن شبت و روغن بابونه
و روغن زنبق و روغن حسک کجا بندان و با روغن ترب بر سوراخ احلیل بسیار منفعت دارد
و صاحب این علت را حذر از اطعمه غلیظ واجب است مثل عصیده که مراد کاچیست و خوردن آن
بسیار مضر است و همچنین خوردن نان فطیر و حلوا که از نشاسته پزند و هر چیز که از آرد میده و
نشاسته پزند از آن مجتنب و محترز باید بود و کوشت شتر و کوشت کاو نباید خوردن و اغذیه
و اطعمه که در هضم زود باشد باید اختیار کرد مثل نخوداب یا کوشت مرغ یا کوشت طیهو و کوشت دراج

و کنجشک و کوشت کبوتر کوهی و قلیها خشک کرده و ابزار ادویه حاره لطیفه باشد مثل زیره و بادیان
رومی و از آن تقویت تر مثل فلفل و اگر بنان میل شود از آرد جو پس دار باید پخت و
مبالغه چنان نباید کرد که میده باشد زیرا که آرد میده هرچه باشد درین علت مضرت بسیار دارد
خصوصا که میده باشد پس اگر نان باید از آرد خشکار باید پخت و مراد از خشکار آرد پست که
نکذرانیده باشند و میده نباشد و بهر تقدیر قلیلی باید اختیار کرد و صاحب این علت باید که شب
چیز نخورد و غذا و طعام را اندک اندک خورد و این قانون و این ترتیب بکمال و غایت رعایت
کند که امید نجاة باین خواهد بود و بعد از هضم غذا حرکت و ریاضت معتدله باید اختیار کند و از
میوها آنچه مفید است خوردن خربزه شیرین است و انکور سفید شیرین نیز فرموده اند و اگر خوردن
انکور مخالف قول اطباست زیرا که در اکثر کتب این صناعت کفته اند که انکور مضر است
بمثانه و خوردن مغز تخم خیارین تازه و خشک و مغز تخم خربزه بسبب ادرار و دفع حصات
که در مثانه است منفعت تمام دارد و باید که علیل را تحریک دهند باین طریق که دو پای او را
بردارند و سر نکون میدارند تا آنچه در مجاری از ریک و سنک محکم شده و چسبیده از مجاری
بر خیزد و بسهولت دفع شود و نهادن محجمه بر موضع آفت و جذب کردن مواد مجتمعه از محل آفت
مفید است اما باید که بی شکافتن باشد زیرا که مراد همین جذب فقط است و اگر وجع و
الم اشتداد یابد و علیل بطاقت و تحمل نشود باید از جمله مخدرات دوا اما از ضعیف تر آنها
باید رجوع کرد مثل آنکه تخم و یا بیخ خشخاش با تخم سفید سوف باید کرد و اگر باین تدبیر
تسکین نیابد از برش عثاوی یا فلونیای رومی از هر کدام که موجود و حاضر باشد بمقدار باقلی
و یا نخودی بر ناهار باید اختیار کرد و فوق این دارو احتیاط باید کرد که هیچ گونه ترشی و اسید
خورده نشود و بزر البنج را در تسکین درد این علت تاثیر بسیار است هرگاه که این علت
استحکام یابد و علاج خوردن ادویه که زیر العده سنک و ریک است اختیار باید کرد و اجتناب
از ادویه بسیار حرارت باید کرد تا لطیف ماده بتحلیل نرود و غلیظ منجمد نشود از ادویه که
مفید است ریزاننده سنک و ریک است و مناسب محرور المزاج است تخم خیارین و تخم خربزه از
هریک هفت مثقال و تخم شلغم سه و نیم مثقال تخم کرفس و بادیان رومی از هر یک دو مثقال مجموع ادویه کوفته

و بیخته مقدار خوردن ازین ترکیب دو مثقال است در شربت سکنجبین ساده یا بزوری از هر کدام که
حاضر باشد هفت مثقال و غذا نخوداب با شیره مغز تخم معصفر و اندک دارچینی و دوائی که در
ریزانیدن سنک و ریک ابلغ باشد اما بوقت عدم حرارت باید داد و حطامای رومی دو مثقال
و عقارب سوخته که مراد کژدم است دو مثقال بیخ کاکنج که برده عروسک است هفت مثقال
جند بیدستر که مایه سک آبیست دو مثقال زنجبیل و دار فلفل از هر یک دو مثقال مجموع ادویه کوفته
و بیخته و با عسل صافی بقدر کفایت آمیخته و خمیر کرده در ظرفی باید نکاه داشت و اگر ظرف
چینی باشد و یا شیشه بهتر باشد و بعد از شش ماه مقدار خوردن ازین معجون دانکی و نیم است
که ربع مثقال میشود و بعضی اطبا در دادن این معجون درین علت توقف و تامل کرده اند از جهة
آنکه موجب حرارت بسیار در مزاج و بدن است و موجب قرحه در مثانه بواسطه حدتی که دارد
اول باید که در مزاج حرارت بسیار کم باشد و مواد لزجی و رملی در محل آفت بسیار باشد و معجون
حجر الیهود که موضوع از برای همین مقصود است گاهی باید اختیار کرد مقدار یکمثقال در شیره
تخم که مغز خیارین و تخم خربزه باشد از هر یک مقدار هفت مثقال و یا گاهی جلاب از بادیان
و تخم زردک و تخم ترب از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول چنانکه مذکور شد اداده
در قدری آب طبخ باید کرد از کرباس کذرانیده و قند مذکور را و معجون مذکور در آن خلط
کرده نیم گرم بر ناهار باید آشامید و بر محاذاه کرده و مثانه روغن عقرب باید مالید و روغن
بابونه و حسک چنانکه مذکور شد مالیدن برین مواضع نفع بلیغ دارد و طریق ساختن روغن عقرب
برین وجه است پوست بیخ کرفس و زراوند مدحرج و سعد و سلیخه از هر یک هفت مثقال مجموع
ادویه درشت ترکوفته و بروغن بادام یا روغن کنجد ریخته بیست روز در آفتاب در شیشه
باید نهاد و بعد از بیست روز روغن را ازین ادویه صاف ساخته ده عقرب زنده همان ساعت
که کرفته شده همچنان درین روغن انداخته غوطه داده در آفتاب بیست روز دیگر باید نهاد
تا بنیک برسد و در شیشه در سنک ریخته باید نکاه داشت و بوقت حاجت نیم گرم بر مثانه و محاذاه
کرده باید مالید و اگر حالیکه سنک ریزه که مراد بحصاة اوست در موضع خود متمکن باشد و از
محل خود حرکت نکند علامت او درد بقوت نی و ار سازنده است بر وجهی که علیل اصلا نمیتواند

خواب کرد درین صورت علاج بادویه قویة الادرار باید کرد مثل تخم زردک و آنچه سابقا مذکور شد
و اگر چنانچه سنک و ریک در محل خود متمکن نیست و حرکت میکند علامت او آنست که وجع و الم
ساعة فساعة زیاده میشود و تسکین می یابد علاج درین صورت خوردن جلاب از پرسیاوشان
دو مثقال و از شبت و اکلیل الملک و بادیان و کرم و زردک از هر دو نیم مثقال و قند سفید
هفت مثقال مجموع ادویه بر ده منزر اول در قدری آب باید طبخ کرد و صافی ساخته قند
آمیخته و شیره تخم خیارین و شیره تخم خربزه از هر یک هفت مثقال آمیخته باید نیم گرم بر ناهار
آشامید و غذا نخوداب با شیره مغز تخم معصفر باید داد و در آن اندک دارچینی و بادیان
رومی باید انداخت و کوشت مرغ و یا طیهو و یا کبک و یا کنجشک باید داد و موضع آفت را سبوس
کندم کرده و حاروس که قوباتی باشد گرم کرده باید مالید و یا اسفنج که ابر دریاست بزبان
عوام و یا نمد بکاو در آب گرم تر ساخته بر محل ماوف باید نهاد و در روغن مناسب این علة
فرو برده بر محل آفت باید نهاد و بسیار مالیدن روغن محلل مثل روغن بابونه و شبت و سذاب
و زنبق و نرکس و حسک و خیری و سوسن اسمانجونی که در هر یک از اینها جند بیدستر اندکی آمیخته
بر محل ماوف باید مالید و خوردن تریاق فاروق و یا مثرودیطوس و یا معجون سیر بیاد از
هر کدام که موجود شود مقدار یکدرم در جلاب از بادیان باید خوردن و مقدار بادیان دو مثقال
و در قدری آب طبخ کرده صافی ساخته هفت مثقال قند سفید آمیخته نیم گرم باید آشامید و اگر
باین علاجات و تدابیر مذکوره نجاة و خلاص حاصل نشود و دوا را در تفتیت سنک تاثیر نباشد
بسبب صلابت سنک علاج آن بعد از تحقیق سنک شق کردن از عنق مثانه است و بیرون آوردن
سنک و بعد از آن ادویه که بر جراحت نهادن تا زخم بزودی مندمل شود و محمود ایلاقی در
کتاب خود حاوی آورده است که جوانی در شیراز باین بلیه مبتلا شد و هر چند اطبای
زمان در معالجه او اهتمام کردند بهیچ وجه دوای علاج نیافتند و عاقبت الامر جراح او را از
پیش کردن مثانه شق کرد و سنکی بیرون آورد املس و بوزن چهل مثقال بود و مقدار زمانی
وضع شق را بمرهم معالجه کرد و در اندک روزی ازین مرض مهلک شفا یافت و علاج ریک کرده
و مثانه مثل علاج سنک و سنکریزه است غایت مافی الباب چون درد او به حاده حذر قویه باید کرد

مقاله در بیان ادرار کرده

ورم کرده حالی ازین جنت کردمست و با صرادی وعلامات او درین تب است و تشنگی بحکم و سوزاک و حدوث درد سر و بیخوابی و گاهی سبب فرة الصفوا و در قطن و در جانب کرده که ورم دارد و گاه حدوث اخلاط عقل کرمراد بریشانی عقل و حواس است و با فتن حرارت در جانب کرده وارم و علاج درین مقام ابتدا بفصد باید کرد از باسلیق بشرط قوت و طاقت و اخراج خون بقدر واجب و بخوردن جلاب هر صباح از عناب ده عدد و عنب الثعلب سه و نیم مثقال و تخم کاسنی دو مثقال و غذا ماء الشعیر بروغن بنفشه و شیره خشخاش و درین ماء الشعیر باید که از عناب و سپستان و نیلوفر کوبیده باشند بقدری کافی و حاجا و یا هر صباح جلاب از شربت بنفشه و یا شربت خشخاش از هر کدام حاضر باشد هفت مثقال با لعاب اسپغول سه و نیم مثقال و لعاب دانه بهی هفت مثقال بر وجهی که عادتست در قدری آب شربت کرده بنوشاند و باید که تخم اسپغول را همان درست در شربت اندازند و تشنگی که در روده می چسبد و بر کرده ضماد و از ارد جو و خطمی و صندل سفید و برگ و شیاف ماچینا و نعناع و آب برگ عنب الثعلب و آب ترا شیده کدوی تر از بنها که مذکور شد هر یک با بنهای مذکوره یا مجموع الرعلیل را علت قوی تر باشد و می باید که در جمیع تدابیر قوت و ضعف علیل منظور و ملحوظ طبیب باشد تا از قوانین علاج بیرون نباشد و با بر محل آفت خرفه تر کرده در گلاب بندد و با لته در موم روغنی که از روغن بنفشه بادام و یا کدو ساخته باشند مقدار روغن اگر ده مثقال باشد باید که موم پاکیزه سه مثقال باشد روغن در پیاله گرم کرده موم در آن روغن انداخته باید گداخت و اگر درین موم روغن اندک آب برگ کاهو و یا آب برگ کاسنی و یا خرفه و یا آب برگ هند بها ریا باشد بهتر باشد از هر کدام که موجود شود یکسان شیء درین موم روغن خلط کرده چنانکه مذکور شد در محل آفت باید نهاد و یا جلاب هر صباح از شیره مغز تخم خیارین و تخم خربزه از هر کدام هفت مثقال که مجموع بیست و یک مثقال میشود در وا آمیخته برنهار باید اختیار کرد و یا از مغز دانه کدو و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیارین از هر یک سه و نیم مثقال و تخم خرفه هفت مثقال مجموع نیک کوفته ازین مجموع دو مثقال و قند هفت مثقال در جلاب بیامیزند بهتر باشد و از اول تا ماده ورم نضج باید کرد که استعمال بعاطه دیگر نماید تا حال نضج ماده مقرر شود و علامات نضج

سکون تب است و تسکین وجع و زیاده شدن بول و قشعریره خفیف و هر گاه ماده نضج یافته باشد واهتمام بنهادن ادویه منضجه مفجره و دم باید کرد مثل این ضماد که مذکور میگردد بنفشه خشک و اکلیل الملک و بابونه شکسته و آرد جو و نشاسته و تخم حلبه سبکه از هر یک هفت مثقال مجموع ادویه در قدری آب و اندک روغن کنجد و یا روغن نارگیل ملایم طبخ کرده باید و نیم گرم بر روی پشم پالیده گرفته بر محل کرده باید نهاد و بر محل کرده آبی که در وا اکلیل الملک و بابونه و بنفشه جوشیده باشند و خطمی و تخم زغیر و حلبه باشند نیم گرم ریختن بسیار مفید است و هر گاه که درد تمام تسکین یافته و تب دور شده و ثقل باقی است درین صورت حمام بحامی نضج است و یا ضمادات درین حین اشیاء مفجره باید آمیخت مثل سرگین کبوتر و آرد کرسنه که بر خلاف است و انغبار اشیاء نیز قدری باین اجزا باید آمیخت و هر گاه که ورم منفجر شود و در قاروره محسوس است از ریم و چرک و درین حین جلاب از شربت بنفشه هفت مثقال و از ترنجبین صافی هفت مثقال در قدری آب آب گرم باید خوردن و یا جلاب از شربت خشخاش هفت مثقال و در شیره تخم خیارین و تخم خربزه از هر یک هفت مثقال مجموع باهم خلط کرده نیم گرم برنهار باید اختیار کرد و یا تخم زغیر و نشاسته و گل ارمنی و حب کاکنج از هر یک دو مثقال مجموع نیک نرم کوفته و بیخته و از دو مقدار در شربت خشخاش هفت مثقال آمیخته با اندک آب گرم کرده حل کرده برنهار باید اختیار کرد و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام و کدوی تر و یا از شیرخشت مقدار بیست و دو و نیم مثقال همان ساعت که دوشیده باشند با هفت مثقال قند باید اختیار کرد و اگر بیرون آمدن مدت ریم و چرک متمادی شود و بطول انجامد از ادویه که مذکور میگردد باید داد و مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و مغز تخم خربزه از هر یک هفت مثقال تخم خشخاش سفید و نشاسته و صمغ عربی از هر یک یک مثقال و دو دانگ و حب کاکنج پنج عدد مجموع ادویه نیک نرم کوفته و بیخته از جمله دو مثقال در هفت مثقال شربت خشخاش آمیخته با اندک گرم برنهار باید اختیار کرد و اما اگر سبب ورم خلط بارد بلغمی یا سوداوی باشد و علامت او عدم تب است و عدم سوختن بقوت و شدت و ثقل محسوس میان حاجره و این مشتبه بوجع والم قولنج است و فرق میان درد گرده و درد قولنج این است که در وجع گرده حقنه کردن در اکثر مفید نیست در بعضی بواسطه مراحمت معاکرده در حین حقنه و با جمله علاج درین ماده

خوردن جلاب است هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته و تخم کاسنی و بادیان نیم کوفته از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال و مجموع ادویه بر وجه مؤثر در قدری آب که مناسب باشد بآتش ملایم طبخ کرده بنیم آورده صافی ساخته قند مذکور آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا ماش مقشر و نخود با شیره مغز بادام شیرین و زرک گوشت هرچه باشد و ملین طبیعت سنا مکی سه و نیم مثقال و بادیان دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه در قدری آب که لایق باشد بآتش ملایم طبخ باید کرد و صافی ساخته بوقت صباح یا سحر بملاحظه فصل سال یعنی اگر تابستان باشد سحر اختیار باید کرد و اگر زمستان باشد بوقت صبح زیرا که در تابستان اگر بوقت صباح یا صبح اختیار کنند تا وقت قطع عمل دارو علیل بسیار تعب می یابد و ضعیف می شود پس در هوای سرد باید اختیار کرد تا در اسهال تعب نباشد و اگر در زمستان در سحر اختیار مسهل کنند هوای سرد در اسهال و اجابت مانع است و امداد نکند پس در وقت ملایم باید اختیار کرد و در خانه که هوایش بحرارت مایل باشد و با ملین طبیعت باین مطبوخ باید کرد سنا مکی سه و نیم مثقال و بادرنجبویه دو مثقال و بادیان و تخم کاسنی از هر یک دو مثقال و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته دو و نیم مثقال مجموع ادویه در سه پیاله آب بآتش ملایم طبخ باید کرد تا یک پیاله آب بماند از کرباس گذرانیده صافی ساخته و در وی پنج مثقال معجون خیارشنبر آمیخته نیک حل کرده سحر یا صبح باید اختیار کرد و تا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود و بعد از آن شربت از تخم ریحان شسته یکمثقال و قند سفید هفت مثقال و آب قدری شربت کرده باید اختیار کرد و روز دارو غذای پرهیز را بوقت عصر باید اختیار کرد این غذا نخوداب با گوشت مرغ و شیره مغز تخم معصوات و ضماد بر کرده این چیزها که مذکور میگردد باید نهاد بنفشه و بابونه از هر یک دو مثقال و نیم زغیر و تخم حلبه از هر یک سه و نیم مثقال تخم مرو دختر ک و خطمی از هر یک هفت مثقال مجموع ادویه نیک کوفته و بیخته و با آب سبز بادیان خمیر کرده بر محل کرده نیم گرم باید نهاد و یا در لعاب صمغ عربی و یا صمغ البوخیر کرده نیم گرم باید نهاد و یا برکرده از مغز استخوان گاو و پیه بط و پیه مرغ یا مقل اندک آمیخته باید بر محل وجع و آنرا نهاد

مقاله در بیان اورام مثانه

و اکثر اورام مثانه دموی و صفراوی است و چون ورم ازین دو ماده باشد علامت او درد بلند است ما خلیون عام و گرانی عارت از محل روییدن موی معین است و تب تیز محرق دایم و خشکی بقوت

وکثرت و سوزاک و گاهی موجب اختلاط و پریشانی عقل نیز هست و سواد رنگ زبان و اسهال عابه و سرعت نبض و ناریه قاروره و سوختن بسیار در مثانه و گاهی باین علة احتباس بول نیز میشود و گاهی احساس براز نیز و علاج ابتدا فصد و از باسلیق اگر قوت باشد و سن و وقت نیز موافق این تدبیر باشد و خوردن جلاب هر صباح از بنفشه دو و نیم مثقال و تخم کاسنی دو مثقال و عناب ده عدد و قند سفید و ترنجبین صافی از هر یک هفت مثقال مجموع ادویه چنانکه رسم است در قدری آب طبخ کرده صافی ساخته و قند و ترنجبین در وا آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا ماء الشعیر با شربت خشخاش و یا شربت بنفشه آمیخته باید خوردن قدر صالح و موضع وجع را بروغن بنفشه باید مالید و بر محل مثانه آب نیم گرم که در و بنفشه و پوست خشخاش جوشیده باشند باید ریخت و علیل را اگر میسر شود در آبی که در و بنفشه جوشیده باشند و خطمی و تخم دختر ک باید نشانید و ضماد بر مثانه از بنفشه و خطمی و صندل سرخ و سفید و آب برگ عنب الثعلب و یا آب برگ کاکنج و آب برگ حی عالم بهار و تراشیده کدوی تر با روغن بنفشه بادام خلط کرده بر مثانه ضماد باید کرد و اگر درین علت احتباس بول شود و شدید باشد علاج آنست که در شیره این سه تخم که خیارین و تخم خربزه باشد از هر یک هفت مثقال و قند سفید هفت مثقال اول از تخمها در قدری آب شیره کشیده چنانکه عادت و رسم است و قند مذکور در و آمیخته باید اختیار کرد و یا از مغز تخم کدو هفت مثقال و تخم مغز خیار هفت مثقال و مغز تخم بادرنگ هفت مثقال و مغز تخم خربزه هفت مثقال و تخم خرفه دو و نیم مثقال و تخم خطمی و تخم مرو دختر ک و پرسیاوشان از هر یک دو مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته دو و نیم مثقال در شربت بنفشه و یا شربت خشخاش هفت مثقال و اندک آب نیم گرم برنهار اختیار باید کرد و بر محل مثانه ضماد ازین ادویه باید کرد برگ کنجد تازه و اگر وقتش نباشد کنجد مقشر با مغز نان میده و نیز نیک حل کرده نیم گرم ضماد کرد و اگر چنانچه ورم شروع در نضج کند و ریم و چرک در ورم حاصل شود و علاج درین حین بخوردن تخم مرو و تخم زغیر است از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع تخم ناکوفته شسته در قدری آب که کافی باشد انداخته و قند آمیخته باید اختیار کند و با جلاب از شربت قند هفت مثقال و لعاب تخم اسپغول دو مثقال در قدری آب که کافی باشد شربت کرده

اختیار باید کرد و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام و گوشت مرغ جوجه باید داد و علیل را در آبزن باید نشاند
که در آب او مثل بنفشه و خطمی و خیاری که مراد مغز خیارک است و پرسیاوشان و اکلیل الملک
و شبت و حلبه و تخم زیغیر جوشیده باشند از هر یک قدری صالح و مساوی یکدیگر و با ضماد بر محل
ورم ازین ادویه کنند بنفشه خشک و آرد کرسنه دار و حسیلم که حب سیاه و از ماش خوردتر
و مدورتر در میان گندم بسیار میباشد و کرم خشک کرده و تخم زیغیر و بابونه و اکلیل الملک و خطمی
و مغز خیارک از هر یک یک کف دست مجموع ادویه نیک نرم کوفته و به پیه مرغ یا بط و یا مغز استخوان
گاو خمیر کرده هر بار قدری بر محل ورم ضماد باید کرد **مقاله در بیان قروح و ریش مثانه** و سبب حدوث
او و سبب حدوث ریش درین عضو یا حدتی و تراشیدن از سنگ و ریگ حاصل در دیت
و یا سبب مرور خلط حاد است در آن مجرا مثل صفرا و یا سبب انفجار بثره و یا خلل حسی که
در آن محل بوده است حادث میشود و علامت او وجع و الم شدید و سوختن مجاری بوقت بیرون
آمدن بول و بوی بد در بول و دشواری آمدن ریم و چرک با بول و بیرون آمدن اجزا و اجسام شبیه
به سبوس همراه بول و گاه مثل صحایف و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از شربت
بنفشه و یا شربت خشخاش از هر کدام که موجود شود هفت مثقال با قرص کاکنج یکمثقال به روشی
که رسم است ترتیب داده شربت کرده بر ناهار باید اختیار کرد و در احلیل شیاف ابیض باید
با شیره دخترک چکانید و اگر در بول ریم و چرک بسیار ظاهر شود ماء العسل با لعاب تخم مرو قدری
کافی باید داد و غذا ماش مقشر و شیره مغز بادام باید داد و گاه اندک دوغ که روغن از او
گرفته باشند باید داد و اگر طبیعت قبض و احتباس باشد و علاج او بخوردن این مطبوخ است
عنب الثعلب سه و نیم مثقال بنفشه خشک دو نیم مثقال لبلاب و نیم مثقال مجموع ادویه در
دو پیاله آب خوردنی با آتش ملایم جوشیده تا یک پیاله کم بماند از کرباس گذرانیده صاف
ساخته و ده مثقال فلوس خیارشنبر در او حل کرده و اگر قوت باشد هفت مثقال ترنجبین
نیز باید در او حل کرده و بوقت صبح باید آشامید و تا نیمروز صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع
شود بعد از آن شربت از قند هفت مثقال و تخم ریحان شسته یکمثقال در ناهار ناشتا شربت
کرده باید خوردن و غذای مقرر را روزدار و بوقت نماز دیگر باید خوردن و اگر قوت باشد و اگر ضعف

باشد

باشد میان پیشین و دیگر باید اختیار کرد دوای دیگر بلیغ النفع درین علت نشاسته دو نیم مثقال
کتیرا و زعفران از هر یک یکمثقال و دو دانگ گل ارمنی نیم مثقال مجموع ادویه نیک کوفته و بیخته بوقت
حاجت خوردن نیم مثقال در شربت خشخاش هفت مثقال باندک آب نیم گرم باید خورد و اطبا
میگویند بهترین علاجها در قرحه و ریش مثانه خوردن قرص کاکنج است یکمثقال در شربت هفت
مثقال آزموده و مجربست اگر درد و سوزاک در قرحه بسیار باشد شربت بنفشه بمقدار مذکور
بهترست و دیگری که در نفع اقویست اینست حب صنوبر کبار که مراد جلغوزه است ده عدد مغز
تخم بادرنگ هفت مثقال نشاسته نیم مثقال و سنبل و تخم کرفس از هر یک دو مثقال مجموع ادویه
کوفته و بیخته هر صباح و بیگاه دو درم که یکمثقال و دو دانگ میشود اختیار باید کرد **مقاله در بیان جرب
مثانه** و سوختن او و سبب جرب در عضو که باشد در اکثر خلط سوداوی ممزوج با خون و
صفراست و علامت جرب مثانه حرقه مجرای بول است بوقت خروج بول و خاریدن بوقت
بیرون آمدن اجزای نخالی یعنی مشابه سبوس همراه بول و لاغری بدن و سواد رنگ بول در
بعضی اوقات و همیشه درد در مثانه و بسیارست که خون نیز با بول ممزوج است و رطوبات
غلیظ نیز و علاج خوردن جلابست از شربت بنفشه و یا شربت خشخاش از هر کدام که حاضر
باشد هفت مثقال در قدری آب گرم که مناسب باشد بحسب مقدار حل کرده باید داد و غذا
ماش مقشر با شیره مغز بادام و یا جلاب از عناب ده عدد بنفشه خشک سه و نیم مثقال مجموع
چنانکه رسم است در قدری آب طبخ کرده صافی ساخته مقدار هفت مثقال قند سفید آمیخته نیم
گرم اختیار باید کرد و در بعضی اوقات لعاب اسبغول و لعاب دانه بهی از هر یک که حاضر باشد
هفت مثقال با هفت مثقال قند سفید و قدری آب نیم گرم باید خوردن و گاهی بوقت سوختن
مجرای احلیل بر سوراخ آن شیر عورات آمیخته با لعاب دانه بهی و یا لعاب اسبغول باید چکانید
و غذا گاهی از آماله که از آرد میده و شیره مغز بادام و با روغن بادام شیرین پخته باشند و اندک
قند در او آمیخته باید خورد و غذا از گوشت باچه مهرا اسفناخ از دوغ باچه نیز بسیار مناسبست
و اگر سبب حرقه مثانه مرور خلط تیز است که بواسطه آفت کرده و جراحت اوست و یا سبب
آفتی در مجرای بول و آن اسباب علامات آن بیشتر که مذکور شده احتیاج بتکرار نیست و اگر سبب سوختن مثانه

تیزی بول بود خلط بورقی و علامت آن حرارت مزاج است و ناریه قاروره و بسیاری تشنگی و علاج
آن خوردن جلابست هر صباح از شربت بنفشه هفت مثقال در قدری بر ناهار و غذا ماء الشعیر با روغن
بنفشه و یا روغن بادام شیرین اگر ماء الشعیر با روغن بادام را علیل مکروه شمارد و طبع او قبول ننماید
و غذا ماش مقشر و شیره مغز بادام باید داد و اگر با حرقه بول ادرار باشد ازین دوا باید داد بلوط
تف داده در سرکه نقع کرده بجنب و روز دو نیم مثقال سعد و کندر از هر یک یک و نیم مثقال مجموع
ادویه کوفته و بیخته دو مثقال از آنجمله در آب آهنگران چهار ده مثقال حل کرده باید داد باب ثالث
در امراض اعضای که بعضی مختص برجال است و بعضی مختص به نسوانست **مقاله در بیان
امراض قضیب و احلیل و انثیین که مختص برجالست** که مراد با بیضات تناسل مردانست و از
جمله امراض ورم انثیین است یعنی ورم خصیه و ورم او یا حار دموی است و یا حار صفراوی است
و علامات او سرخی رنگ و درد و حرارت مزاج و سوزاک محل ورم و تشنگی بود و علاج او
فصد است از باسلیق لاجرم و مقدار ورم و زردی رنگ قاروره و میل بسرخی او اگر دموی
بیش باشد و علاج او فصد است از باسلیق و اخراج خون بحسب قوه و واجب و سن و فصل
و عادت و بخوردن جلابست هر صباح از عناب و آلوی سیاه از هر یک ده دانه و قند سفید
هفت مثقال و ترنجبین صافی هفت مثقال مجموع ادویه از عناب و آلو با آتش ملایم در مقداری
آب طبخ کرده و صاف ساخته و قند و ترنجبین در او آمیخته نیم گرم بر ناهار باید خوردن و غذا ماء
الشعیر و یا ماش مقشر با شیره مغز بادام و علیل را پرهیز از هر گوشتی که باشد و از جمیع ترشیها
واجب است و بر قیف خصیه ضماد از آرد جو و طحلب و اکشنیز تر باید کرد و یا آب برگ
عنب الثعلب و یا از مجموع الرعله بنوه باشد و یا آب عنب الثعلب با آرد عدس و یا با برگ
کاسنی و یا آب برگ کاسنی باید کرد و لته خرقه کتان که در گلاب و اکشنیز تر آلوده کرده باید
بر محل ورم نهاد و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و یا فلوس خیارشنبر و یا شیرخشت و ترنجبین به
مقتضای قلت و کثرت ماده و مرض از هر یک هفت مثقال با شربت بنفشه و ترنجبین و فلوس
خیارشنبر از هر یک هفت مثقال در قدری آب گرم حل کرده صافی ساخته باید داد و هر گاه
که ورم بمرتبه انحطاط رسد بر ورم ضماد از بابونه و اکلیل الملک و شبت از هر یک یک کف نیک کوفته

و بیخ

و بیخته و بر زرده تخم مرغ آمیخته نیک برهم زده بر محل ورم بدفعات ضماد باید کرد و اگر سبب ورم
ماده بلغمی باشد و یا ماده صلب سوداوی باشد علامت در اول سپیدی رنگ بول و قاروره
و عدم تب و عدم تشنگی است و قلت درد و سستی ملمس ورم و سپیدی رنگ او و علاج
درین مقام خوردن جلابست هر صباح از بیخ سوسن دو مثقال و از بادیان نیم کوفته دو
مثقال و از گلقند قندی هفت مثقال و غذا نخوداب با جره مغز بادام و یا مغز تخم معصفر
و تلیین طبیعت بمطبوخی که در او تربد سفید تراشیده و بادیان رومی و بادیان باشد و یا
باید بحبوب از هر یک آنچه معالج صواب داند بر وجهی که عادتست ترتیب داده بوقت صبح
باید داد و علیل را درین علت باین سبب گاهی قی باید فرمود که بسیار مفیداست و باید که
باین ادویه که مذکور میگردد قی کند تخم شبت و تخم شلغم و تخم خربزه نیم کوفته و بیخ سوسن آسمانی
نیم کوفته و روغن کنجد و عسل و نمک اول ادویه را در قدری آب باید جوشید و صاف ساخته
و عسل و نمک و روغن کنجد مذکور درین مطبوخ حل کرده باید بدفعات آشامید و قی کرد
و اگر بخود آید بهتر و اگر بخود اجابت نکند پر مرغ در روغن کنجد چرب کرده بحلق فرستاده
قی باید کرد و بر خصیه و قضیب علیل ضماد و طلا از آرد باقلی و زیره و کندر چنانکه از آرد
باقلی پنج مثقال باشد و کندر و زیره از هر یک دو مثقال و بروغن پیه گداخته خمیر کرده و
در قدری روغن گل با قدری کنجد آمیخته باید طلا کرد و یا از آرد باقلی و بابونه و اکلیل
الملک اجزا برابر یکدیگر بحسب مقدار کوفته و بیخته و بروغن بابونه و یا روغن کنجد آمیخته
نیک برهم زده بر محل آفت طلا باید کرد و یا بروغن شبت هر کدام که حاضر باشد و یا از مقل
و کندر و موم صافی و روغن کنجد مومروغنی باید ساخت و بر محل ورم باید طلا کرد و طریق
ساختن او برین وجه است که از مقل و کندر از هر یک دو مثقال و موم صافی دو نیم مثقال
اول موم را دوازده مثقال روغن کنجد در پیاله چینی باید گداخت و بعد از آن مقل
را نیم کوفته درین روغن موم گرم باید انداخت که حل شود و بر چوبی تحریک باید کرد تا زود
تر گداخته شود و بعد از آن کندر را نرم کوفته در او انداخته نیک برهم زده باید گذاشت تا سرد
شود و بعد از آن مبالغه در صلایه باید کرد و ازین موم روغن بر محل ورم طلا باید کرد و علامت انکه

ماده ورم سوداویست صلابت و محکمی ورم است و کبودی رنگ او و قلت درد و سپیدی رنگ
قاروره و علاج او خوردن جلابست هر صباح از مادر بخویه و بادیان و بیخ سوسن تراشیده
نیم کوفته از هر یک دو مثقال مجموع ادویه اول در قدری آب که مناسب دوا باشد طبخ کرده بر هم
آورده از کرباس گذرانیده صاف ساخته و هفت مثقال گلقند عسلی در وی آمیخته بر نهار
باید اختیار کرد و غذا نخوداب با ثرید مغز تخم معصفر باید داد و تلیین طبیعت بطبوخ افتیمون
و یا حب او بمقداری که در قطور یا حب که مذکور شده است و این تراکیب بتوسیب در بعضی مواضع
امراض سابقه مذکور شده بر موضع ضماد از ادویه ملینه باید نهاد مثل پیه بط و پیه مرغ و مغز استخوان
گاو و روغن بنفشه بادام و مثل مجموع با اینها با یکی از آنها و یا مقل باید گداخت بمقدار
مناسب و بنک خلط کرده بر محل ورم باید نهاد و بر ضماد از آرد باقلی و آرد نخود و اکلیل الملک
و بابونه و شبت از هر یک برابر کوفته و بیخته و با آب گرم جوشیده آمیخته و بنک بهم زده باید
بر محل ورم ضماد کرد و اورام تعصب در جمیع احوال مشابه اورام حصاتست از حار و بارد
و از خون و صفرا و بلغم و سودا پس علاجات و تدابیر هر دو موافق یکدیگر است از اشربه و اغذیه
و ضمادات و اطلیه و ادهان و غیر ذلک از تدابیر یکی است و گاه در تعصب تشنجی حادث میشود
که بجانبی کشیده میشود و اکثر اطبا اعوجاج تعصب میخوانند و علاجها و ترک یافته است و ارام
و قرار و عدم حرکت خصوصا حرکت سواری و از اغذیه سبک و سریع الهضم اختیار باید کرد مثل
نان گندم که بسیار میده نباشد و گوشت مرغ و گوشت بره و توتلی و مالیدن روغن بر تعصب
از روغنهای مذکوره و سیحوم و موم و روغن از روغن بنفشه و کتیرا و موم صافی باید ساخت
و بر عضو ماوف باید مالید مقاله در بیان نقصان باه که مراد عدم شهوت و میل جماع است
و این یکی از امراض اعضای تناسل است و سبب نقصان باه یا استرخا و سستی آلت است
که قضیب و احلیل است و یا بسبب ضعف شهوت است و از اکر سبب ارخای آلت باشد
علاج او علاج و تدبیر فالج است و خوردن جلاب هر صباح از گلقند عسلی هفت مثقال
و بادیان نیم کوفته دو مثقال اول بادیان در قدری آب طبخ باید کرد صافی ساخته گلقند
مذکور در وی حل کرده نیم گرم باید اختیار کرد و غذا نخوداب با ثرید تخم معصفر باید داد و تلیین طبیعت

بعد از ظهور نضج در بول و قاروره بحب صبر و یا حب ایارج باید کرد و یا حب ایارج لوغاذیا باید کرد
و تعصب و احلیل را بروغنهای محلل چرب باید کرد مثل روغن قسط و روغن زنبق و نرگس
و امثال این و علیل باید که از خوردن میوهای سرد و تر پرهیز کند و از جمیع لبنیات و
ترشیها نیز حذر کند و اگر سبب نقصان باه ضعف شهوت باشد و این گاه بسبب استفراغ
است و علاج درین مقام برانگیزانیدن قوت علیل است با غذیه قویه که موجب فربهی باشد
مثل هریسه و امثال آن و اختیار راحت و قرار و آرام و بخوردن جلاب هر صباح از توت
سرخ یا سفید از هر کدام که حاضر باشند دو مثقال و عرق گاوزبان هفت مثقال و قند
سفید هفت مثقال اول توت را در قدری آب باید طبخ کرد صافی ساخته عرق گاوزبان
و قند مذکور با آن آمیخته باید خوردن و یا بقدری نبک کوفته و بیخته و برگ گاوزبان و قند
آمیخته باید خوردن و یا بقدری نیک غذا نخوداب از گوشت بره و یا گوشت طیهو و دراج
و یا هریسه از گوشت بره پخته باشند و یا از گوشت بط فربه و مرغ و خوردن حلواها
که از گوشت شتر پخته باشند با روغن بادام و یا روغن کنجد شیرین و اگر سبب نقصان
در باه ضعف تمام بدن باشد و علامتش غذای او و علامتش لاغری و نحیفی و لاغری و خشکی
بدن است و زردی رنگ رو و رقه در قوام منی صادر از شخص علیل و علاج آن و علاج
درین مقام تقویت بدن است بغذای مقوی بدن و باه و خوردن جلاب هر صباح
از شربت سیب هفت مثقال و قند سفید هفت مثقال و از گلاب هفت مثقال و عرق
گاوزبان هفت مثقال مجموع شربت کرده باید اختیار کرد و غذا ماء اللحم و قلیها که در
پختن آن از او و به جاره اندکی زرده و نخود نیز باید اختیار کرد و گوشت از مثل بره
و بط و مرغ فربه باشد و اندکی دارچینی در آن باشد باید اختیار کرد و مثل پیاز و سیر
نیز درین تدبیر نیک است و بهترین علاجها اصحاب این مرض را ریاضت معتدل است
بعد از خوردن غذا و در آمدن حمام بعد از هضم غذا و خواب بعد از هضم غذا نیز درین
تدبیر دخل تمام دارد و خوردن زنجبیل پرورده و نارگیل که مغز جهار مغز هندوستانست
با قند خوردن درین باب بسیار نافع است و هر روزه از معجون فلاسفه که او را ماده الحیوة

می‌نامند یکمثقال بر نهار باید خوردن و این تدبیر در صورتی که بسبب برودت و رطوبت باشد
بهتر است و صفت فلاسفه در فصل آخر کتاب و در بعضی ادویه مرکبه انشاء الله مذکور
خواهد شد و معجون دیگر که درین علت بسیار نافع است ماش ستنقور و بوزیدان خشک
که مراد بوزیدان باشد و خصیة الثعلب از هر یک دو مثقال شقاقل و باقلی خشک و مغز
پنبه دانه از هر یک چهار و نیم مثقال تخم زردک و تخم شلغم و تخم بلیون از هر یک سه مثقال
و نیم تخم پیاز شش مثقال و نیم مجموع ادویه نیک کوفته و بیخته بسه وزن تمام ادویه
عسل صافی آمیخته نیک خلط کرده در ظرف چینی یا سنگینی باید نگاه داشت و بوقت
حاجت مقدار خوردن بر نهار ازین معجون یکمثقال و نیم و اگر جائی سبب آن ضعف این
علت برودت آلات منی باشد علامت او برودت و سردیست بوقت بیرون
آمدن او و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از گلقند عسلی سیزده مثقال
با شربت بادرنجبویه هفت مثقال مجموع چنانکه رسم است ترتیب داده باید اختیار
کرد و یا هر صباح از زنجبیل پرورده یا شقاقل پرورده از هر کدام که حاضر باشد هفت
مثقال و از آن سکنجبین حلوای زردک که بقند و یا عسل پخته باشند مقدار پانزده مثقال
بر نهار می توان خوردن و غذا نخوداب با ثرید تخم مغز معصفر و بادیان و بسیاری درآن
باید کرد و نخوداب با گوشت مرغ و یا گوشت طیهو و دراج باید پخت و دارچینی نیز
در آن اندکی باید انداخت و زعفران نیز و با غذا مطبخه از گوشتهای مذکور باید داد
و از ادویه حاره مثل دارچینی و زیره و زعفران اندکی از هر یک باید در آن انداخت
ترکیب دیگر که مقوی باه باشد اجزای آن بدین طریق باید ساخت لسان العصافیر که
مراد تخم درخت زبان گنجشک است که در خراسان آنرا بنگشک میخوانند و تخم زردک و تخم شلغم
و تخم جرجیر و تودری سفید از هر یک سه مثقال و نیم و فلفل دو مثقال شقاقل دو و نیم
مثقال مغز پسته یکمثقال و نیم مجموع ادویه کوفته و بیخته و با ده وزن تمام ادویه
عسل صافی آمیخته نیک بر هم زده باید برداشت در ظرف پاک نگاه باید داشت و
مقدار خوردن ازین معجون از یکمثقال تا دو مثقال بر نهار می توان خوردن و اگر سبب نقصان در

باه

واقع شده اند و قوای ایشان ضعیف واقع است ایشانرا قوت و قدرت درین امر کم است
و اگر شهوت کاذب اختیار کنند در بیماری می افتند و درین امر بلایا و حادث بسیار است
و از این جهة است که بسیاری از حکما راه اهل و تزوج نبوده است و اما چون شریعت مقتضی
اینست که تزوج باشد و درین نیز حکمت و مصلحت بسیار است من عند الله و رسول الله
و مراعات نجات و زیر بار تأهل در آمدن موجب درجات عالیه است و از منافع
جماع آنچه اطبا گفته اند اینست که تخفیف در امتلاست و نشاط نفس است و تسکین غضب
و رد افکار ردیه و ازین جهة اصحاب مالیخولیا را بسیار نافع است و همچنین در اکثر امراض
سوداوی که در آن نفس را نشاط موجب تسکین آن میشود این علاج میدانست اگر در بدن
از امراض دیگر باشد و دیگر بجهت دور این فضل بخارات ردیه که مجتمع در منی شده است دور
میشود زیرا که یکی از اسباب صرع بخارات مجتمعه در منی است و بعضی اوقات سبب خفقان
نیز هست پس بدفع او این امراض عارض نمی شود و در بعضی اقسام وجع مفاصل
نیز نافع است پس در بعضی اوقات اگر بر سبیل اعتدال باشد نافع از امراض مذکوره است
و اما اصحاب ابدان ضعیفه را بسیار مضر است زیرا که اگر در آن باب مبالغه کنند
بسل و ذبول و دق منجر میشود و همچنین کسانی که ایشانرا ضعف دل باشد و ضعف عصب
و بعد از عصب و فرح بافراط واقع شود موجب امراض ردیه مهلک است و همچنین
اگر در عقب اسهال یا فصد اگر واقع شود مهلک است و یا قریب بآن و در امتلا نیز بسیار
بد است و بعد از حرکات عنیفه مثل چوگان باختن و اسب تاختن و از سوی سرعت
آمدن و جماع کردن مهلک است یا مثل یا موجب حصول امراضیست که هیچ طبیب از عهده
علاج آن بیرون نمی تواند آمد مقاله در بیان سرعت انزال و سبب سرعت انزال یا ضعف قوه
ماسکه است و یا بسیاری سردی و تری و علامت آنکه از ضعف قوه ماسکه باشد سرعت انزال
است بی ارادی قوی و کثیر و درین صورت آنچه از منی منفصل میشود مقدارش اندک است
و علاج او خوردن اطریفل کبیر یا صغیر است و گلقند عسلی و یا قندی و بزوری که حار باشد
مثل بزور مذکور سابقا و علامت آنکه سببش برودت باشد و رطوبت قلت حرارت و قلت عطش و انزال

منی بسیار رقیق بوقت مجامعت و علاج درین صورت خوردن جلابست هر صباح از بادرنجبویه
و گاوزبان از هریک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع ادویه غیر از قند اول
در قدری آب طبخ کرده صافی ساخته قند مذکور را بر آمیخته بر نهار باید اختیار کرد و غذا
نخوداب با نخبره تخم معصفر و گوشت مرغ کنجشک و گوشت کبوتر بیابانی باید داد و
تنقیه بدن و تلیین طبیعت بحب ایارج فیقرا باید کرد و یا حب صبر و یا حب شفت و یا
بطبیخ کدرو ترید باشد و یا بادیان رومی و یا بادیان از هریک دو مثقال در قدری آب
طبخ کرده صافی ساخته پنج مثقال معجون خیارشنبر در وحل کرده بوقت صبح یا سحر بعد از
ظهور نضج در بول و قاروره باید خوردن و تا وقت نیم روز یا بیشتر صبر باید کرد تا عمل دارو
منقطع شود و تنها نیز مطبوخ تخمت و ترب و عسل و نمک درین مقام مناسبست و روغنهای
حاره مذکوره سابقه بر قطن و محاذاه کرده و حصبه مالیدن نافع است و معجون جنت الوجود
درین مقام نافع است و گاه سبب جدمنی می باشد که طبیعت عاجز از امساک اوست و مکان
انزو منفرست بسبب سلسله لزع او و قوه دافعه سرعت دفع میکند تا محل از مودی خلاص یابد
و علامت درین صورت سرعت انزال است بالمزع مجاری منی و علاج آن بخوردن جلابست
هر صباح از سکنجبین ساده هفت مثقال با نشره تخم خرفه سیزده مثقال و یا جلاب از شربت
سیب و یا شربت بهی و یا شربت الو از هر کدام که حاضر باشد هفت مثقال با قرص طباشیر
ملین و صندل سفید و صندل سرخ از هریک از قرص طباشیر مقدار یک مثقال در یکی از بینهاتها
باید آمیخته بر نهار خورد و هر دو صندل نیز بهمین طریق در شربتها خلط کرده باید خوردن
و آنچه سبب ضعف کبد و دماغ باشد علاج او این اعضاست بانربت و اغذیه و ادویه مذکوره
سابقا **مقاله در بیان معالجه** کسانی که بر ایشان شهوه جماع غالبست و از ایشان این
فعل بافراط صادر می شود و این مرضی است که بالآخره مفضی و منجر بامراض ردیه مهلکه میشود
و سبب بسیاری جماع کردن یا بسیاری ماده اوست که منی است و خون و یا سبب امتلای
جمیع بدن است و علامت او بسیاری او وقوع احتلام است و بسیاری این فعل است و قلت
وقوع ضعف در بیماره و همیشه سرخی رنگ رو و بشره و قوت بدن و عظم نبض و علاج درین مقام

استفراغ
اول حجامت و فصد
بعد از آن نوع دیگر ... [illegible]

باه حرارت آلات و مجاری منی باشد علامت او سهولت دفع اوست بوقت بیرون آمدن
و سرعت نزول اوست و غلظت او و علاج او خوردن جلابست هر صباح از سکنجبین ساده
هفت مثقال و گلاب هفت مثقال و یا از شیر خرفه بیست و دو نیم مثقال با قند سفید هفت
مثقال و اندک گلاب ترتیب داده بر نهار باید اختیار کرد و یا دوغ گاو و مقدار یک
رطل که نود مثقال می شود باید اختیار کردن و غذا درین صورت اش زرکاست
با گوشت بزغاله و گوشت مرغ جوجه از هر کدام که پیدا شود و دو حوج اش ماش مقشر
و نخود باید ساخت و از ادویه حاره نباید انداخت و بر همین قیاس اگر سبب
رطوبت و یا یبوست آلات و مجاری منی باشد در رطوبت مثل اغذیه و اشربه و ادویه
را بجانب یابسات باید داد و در یبوست بجانب رطوبات باید کرد و اما اگر سبب
نقصان ترک بعض مدت مدید از فعل جماع بوده باشد که این نیز سببی از اسباب نقصان
باه است و علامت او قلت التفات نفس است و تقدم سبب موجب و علاج درین
صورت توسع در اغذیه است باین طریق که اگر غذا کم میخورده باشد بیشتر خورده و در
انواع آن نیز توسیع کند اما آنها که در ایشان خوضت بسیار باشد که ترشی بسیار و توت
را درین علت بسیار مضر است مگر بوقت حرارت مزاج و مالیدن روغنهای ملایم این
مقام مثل روغن سوسن و روغن ناردین و روغن نرگس و روغن بلسان و روغن بابونه
و امثال اینها مثل روغن قسط و روغن زنبق باید مالید و در ادویه و اغذیه ماهی مثل
خولنجان و مثل گوشت ماهی و درین علت شیرگاو پخته با قند یا عسل مجربست و خوردن
پسته و حلوا از روغن او نیز غذای مقوی باه است و علی هذا القیاس فندق
و چهار مغز و روغنهای اینها درین علت نفع بلیغ دارد و زرده تخم مرغ نیم برشت
غذای صالح است درین صورت چرب کردن احلیل باین روغن نیز بسیار مفید است روغن
نانخواه سیزده مثقال و در دار فلفل و چلغوزه که انگوزه است جندبیدستر که مایه سگ آبی است
و بزبان ترکی آنرا قندز قیری میخوانند از هریک دو دانگ کوفته و بیخته حل کرده بر قضیب و میان
باید مالید و اگر سبب نقصان در باه ضعف دل باشد و خفقان او درین مقام اول علاج آن

بایدکرد با غذیه و اشربه و ادویه مفوده و مرکبه که علاج آن سابقا مذکور شد و اگر چنانچه سبب
ضعف معده باشد اول معالجه ضعف معده باید کرد و این نیز در معالجه آن مذکور شد
و اگر سبب نقصان ضعف جگر باشد کیفیت کان اول مشروع در جمیع معالجات او
باید کرد و اگر سبب عدم حصول نفخ است که باعث بر شهوة اوست اختیار اغذیه و
حبوب و ادویه باید کرد که مقوی اوست و موجد نفخ است مثل نخود و شلغم پخته و
زردک پخته و پیاز خام و امثال اینها و اگرچه از برای شهوت که مرتبه حیوانیت است
تدبیر اغذیه که موجب آن قوه شود و بواسطه آن امراض دیگر از خوردن این اغذیه
حادث می شود زیرا که پیاز خام بسیار خوردن موجب تلخه بعراست و اختیار اغذیه
نفاخه بر دوام موجب استسقاء طبلی است و از چیزهایی که مضرت به باه دارد از ادویه
حاره سداب است و از ادویه باردة تخم کاهو و نیلوفر و کشنیز خشک و تخم خرفه
مگر کسی را که حرارت در غایت باشد و بکافور که نیز از بطلان دیگران شهوت است و با جمله
باید اختیار اغذیه مایه قدری موافق باشد باید کرد اما نه چندانکه موجب تنویبات
دیگر شود و درین مقام بباید دانست که منی در ایشان فضله است حدوث او از هضم
رابع است و او رطوبت قریب الشبه است با عضا بفعل تام و انعقاد و او افضل رطوبات
بدن است و احض او و از همین جهة و افضل و اخص رطوبات است بسبب استفراغ و بیرون
رفتن قلیلی از وی ضعف تاری میشود که از استفراغ بیشتری از اخلاط حاصل می شود
مثل خون که بفصد اخراج کنند زیرا که در جماع ضعف دو چندان ضعف حاصل می شود
و او بیش اطبا رطوبتی است که از همه بدن و اعضای اصلیه منفصل میشود و جریان میکند
و او را مثل تخم داشته اند که از سایر اعضا بوجود آمده است و سر و حکمه شبه از اینجاست
و نیز باید دانست که شهوه جماع بر چند شخص و طایفه غالب می باشد مثل کسانی
که ایشان را در اول تکوین مزاج و خون قوی و بسیار است و دماغ ایشان بقوت مخلوق
است و در گرده ایشان حرارت و قوت بسیار است و دیگر کسانی که ایشان شراب و گوشت
بسیار میخورند و این اشخاص مذکور را قوت و قدرت برین فعل بسیار است و اما کسانی که نحیف و لاغر

واقع

استفراغ و تنقیه بدن است بطبیخ فواکه و تعدیل غذا تا ماده این مرض مهیا نشود و ضد از باب آن
بقدر قوت و حاجت و خوردن جلابست هر صباح از رب غوره هفت مثقال و یا از شیره خرفه
سی و پنج مثقال یا سکنجبین ساده هفت مثقال در قدری آب ترتیب داده بر نهار باید داد
و یا جلاب از عناب و یا آلوی سیاه و آلوی کوهی از هریک پنجاه عدد و تمر هندی هفت
مثقال و زردآلوی خشک پانزده مثقال و دانه انار ترش بیست مثقال مجموع در یککاسه آب
سردتر باید ساخت یک شب و یکروز از این مجموع سی و پنج مثقال و هفت مثقال آب غوره در آمیخته
باید بر نهار خوردن و غذا اش غوره و یا عدس در سرکه پخته باید داد و خوردن دوغ که
روغنش گرفته باشند نیز بسیار نافع است و از ادویه که ماده کر این کار را کم سازد و
قطع شهوت جماع کند تخم خرفه و تخم کاهو و تخم سداب و کشنیز خشک از هریک ده مثقال
و هم کوفته و بیخته و با آب سداب خمیر کرده قرصها باید ساخت هریک بوزن دو مثقال و بوقت
علاج یکقرص در هفت مثقال آب نخود حل کرده باید خورد و یا با رب ریواج و یا با رب انار
ترش از هر کدام که موجود باشد هفت مثقال و یا با دوغ و یا بزرده آب جواری
که برودت او جمع میشود هفت مثقال خلط کرده باید بر نهار آشامید و حل کرده را
بصندل و گلاب و اندکی کافور طلا باید کرد و خواب بر بالای برگ بید باید کرد و اگر
سبب در کثرت جماع حدت منی باشد و علامت او سرعت نزول اوست با حرقت بول
و حدوث صداع و سوزاک و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از سکنجبین ساده
هفت مثقال و یا از شیره خرفه سیزده مثقال و یا آب زردآلوی خشک تر کرده مقدار بیست مثقال
باید داد و خوردن کاهو و دوغ ترش روغن گرفته گاه گاه نافع است و غذا اش
عدس در روغنهای پخته باید داد و در آب سرد بوقت تابستان غوطه خوردن بسیار نافع
است هر روز بقدر قوت و عدم سفر مناسبت و میباید که بسبب غوطه خوردن نیز
جماع نباشد و بستن قطعه سرب بر محل قطنی که تجربه کرده است بسیار نافع است
زیرا که او را خاصیت عجیبه است در قطع شهوت باه اگر چنانچه سبب شهوه جماع و طغیان او
شهوه دیگر باشد که عارضا داعیه منی نشده است و طبیعت را بجماع یک بزوج موفی بطریق جماع میکند این علت

زیاده می‌شود و شرارت او بیشتر ظاهر می‌شود و گاه جنابت بعد از فراغ از جماع ارد
در مجرا و محل منی احتباس میکند و علاج درین صورت خوردن حلاب هر صباح از عناب
ده عدد و از نیلوفر دو مثقال و نیم و قند سفید هفت مثقال اول دارو در قدری آب
با آتش ملایم طبخ باید کرد و صاف ساخته قند مذکور در ان آمیخته نیم گرم بر ناهار باید اختیار کرد
و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام باید داد و یا غذا از آش غوره و یا از ریواج و انار داد
باید داد و اسهال و تلیین طبیعه با آب فواکه یا ترنجبین صافی و شیرخشت از هر یک هفت مثقال در
هم حل کرده بوقت صبح بعد از حصول و ظهور نضج باید اختیار کرد و یا تلیین طبیعه بمطبوخ هلیله
زرد باید کرد اگر چنانچه علامت خون بیشتر باشد علاج او بفصد از باسلیق است و یا
نهر البدن و تقلیل در غذا و نشستن در آبکنه بارده و خوردن حلاب از شربت نیلوفر و یا
شربت غوره و یا شربت صندل از هر کدام که موجود باشد هفت مثقال و یا سبب از کثرت
وقوع جماع حصول نفخ بسیار است که از سبب قوه این فعل است و سبب حدوث نفخ
خوردن اغذیه و اطعمه نافخه است و یا اطعمه و اغذیه مولده نفخ است و سودا و درین دو صورت
علامت شدت سوطات و تقدم اسباب مذکوره و علاج او خوردن بزور و ادویه که کاسر
ریاح است مثل زیره و بادیان و کرویا و بادیان رومی و اکبر و زنجبیل و مصطکی و کندر و امثال
اینها آنچه باد و نفخ را [illegible] زند و براند مثل تخم سداب از هر کدام که موجود شود و یا از
هر یک دو مثقال با قند سفید هفت مثقال ترتیب داده بخورد و غذا زیرباج اختیار کند
و اگر مبتلا باین تشویش را در بدن ماده سودا بسیار باشد باید که مداومت بخوردن شربت
بادرنجبویه کند هر صباح هفت مثقال در سه قاشق آب شربت کرده بر ناهار اختیار کند و
غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر خورد و اگر ضعیف باشد گوشت مرغ و دراج اختیار کند(?)
و تنقیه بدن از خلط سودا بمطبوخ افتیمون و یا بمعجون نجاح یا سنا مکی از هر یک چهار و نیم مثقال
و قند سفید هفت مثقال اول سنا در قدری آب که مناسب باشد با آتش ملایم طبخ کرده از کرباس
گذرانیده صاف ساخته و قند و معجون نجاح در و حل کرده بوقت صبح یا سحر متصلا فصل اختیار
کند و تا نه روز یا بیشتر صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود بعد از ان شربت از قند هفت مثقال و نیم [illegible]

بنفسه

شربت یکمثقال در چهار قاشق آب شربت کرده باید اختیار کرد و آش پرهیز را روز دارو
بوقت عصر باید اختیار کرد چنانکه قانون علاج است **مقاله در بیان فتق قبل** که
از امراض ردیه اعضای تناسل است که خصیه است و یا ما فوق او از آنچه معدود از اعضا
او میشود و باید دانست که اگر سبب حدوث فتق انفتاح صفاق و انشقاق او باشد
که پرده و پوست ازشکم است علاج او مشکل است و علاج پذیر نیست و مراد بفتق
گشاده شدن مجرایست درین مقام و یا دریدن پرده و آمدن روده و شحم و امثال آن در محل
کیس خصیه اگر در مجرای او باشد و این فتق بر ترا است از آنکه باد در روی فرود آید و یا
رطوبت مزلقه در وی فرود آید و اما آنکه سبب او فرود آمدن رطوبت باشد علاج او خوردن
حلابست هر صباح از زیره و کرویا از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع بوجه
مذکور بر ناهار باید اختیار کرد و یا هر صباح از گوارش کمون و یا گوارش زیره از هر کدام که
حاضر باشد مقدار یکمثقال بر ناهار اختیار باید کرد و غذا از قلیها خشک که در آنها از ادویه
کاسر ریاح و مجفف رطوبت باشد باید انداخت مثل زیره و بادیان و دارچینی و مصطکی
و کندر از اینها یکان یکان یا دو دو و یا اگر رطوبت و باد بسیار باشد از همه بر وفق مثقال
باید انداخت و مطبخها از ریح و گاهی معجون سحر نیز اختیار باید کرد و مقدار یکمثقال
بر ناهار و ضماد بر محل فتق از اسراپش و جوز سرو و مازو و پوست انار و باقلی انار(?)
باید کرد و اگر رخاوت و رطوبت بیش باشد جهت بلوط نیز درین ترکیب زیاده باید کرد
و اجزای ادویه باید برابر باشد مجموع ادویه کوفته و بیخته و با آب برگ مورد تر یا مورد
خشک در آب جوشیده با آن آب خمیر کرده بر محل علت باید ضماد کرد و اگر چنانچه سبب فتق
نزول امعا در کیس خصیتین باشد و این قسم است که اطبا قیله امعا نامیده اند و علامت
او اینست و اگر صاحب علت بجانب قفا بخسبد و پای او را بجانب بالا میل دهند این
امعا رجعت بجانب مکان خود میکند و علاج این قسم نیز خوردن معجون زیرباست و
معجون کندر از هر یک کدام که حاضر باشد یکمثقالست هر صباح بر ناهار و غذا نیز از قلیها
و مطبخات مذکوره است با ادویه مذکوره و ضماد از جهت بلوط و اقماع رمان ترش که در او محل

گل و میوه نارسیده انار است و اسراپش و طلع [illegible] بخاری یا سیاه و [illegible] و مازو و گل
سرخ و مازو اجزا برابر بوزن مجموع ادویه کوفته و بیخته و با آب برگ مورد اگر تازه او باشد
کوفته و افشرده آب باید گرفت و اگر خشک باشد در قدری آب طبخ کرد با این ادویه مذکوره
خلط کرده بر محل فتق باید نهاد و تنگ باید بست و نباید گشاد مگر بعد از یکهفته و اگر علیل را
ازین بستن دشوار آید لا اقل سه روز و شب تمام نباید گشاد و صاحب این علت را باید
که از بقول و اطعمه نفاخه پرهیز و اجتناب نماید و از ترشیها مطلق و شیر و جوانات که هم نفاخ
است و هم مرطب و مرخی و از حمام و از بسیار جماع نیز اجتناب تمام اولیست و از طعام
بسیار خوردن و آب نیز و از دویدن و از بالا نشیب آمدن و از نشیب به بالا رفتن
و چیزهای وزین برداشتن و کشتی گرفتن و سواری بسیار کردن این مجموع موجب زیادتی
مرض است و اما اگر سبب فتق ریح و باد صرف باشد علامت او از قرقر محل فتق است
خصوصا بوقت حرکت مراجعت نفخ ببالا با فشردن و دست برو نهادن و علاج در مقام
حلابست هر صباح از تخم کرفس و یا بادیان رومی و یا بادیان از هر یک دو مثقال و گلقند
عسلی هفت مثقال اول ادویه در قدری آب مناسب طبخ باید کرد و از کرباس گذرانیده در
گلقند مذکور در و آمیخته نیم گرم بر ناهار باید داد و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر
باید داد و گوشت مرغ و دراج و طیهو و کبوتر بیابانی و کنجشک باید داد و عصابه اگر بالا
نباشد بر محل فتق که مانع از فرود آمدن ریح و امعا باشد باید بر فتق بست و صاحب
این علت باید که پرهیز از جمیع اغذیه و اشربه و نواکه نفخه نماید و هر صباح بر ناهار یک
مثقال از گوارش زیره را لازم دارد و یا از گوارش سحر که سابقا مذکور شد و ضماد
بر محل فتق از تخم سداب و اکبر و [illegible] و مرزنجوش و شیح و قیصوم که [illegible]
و ترمس که باقلی شامیست اجزا برابر کوفته و بیخته و با آب برگ سداب آمیخته نیک بر هم
زده بر محل فتق نهاد و بر محل فتق روغنهای حاره محلله باید مالید مثل روغن قسط و روغن
ناردین و روغن زنبق و روغن شبت از هر یک یا از همه مجموع اگر علت قوی باشد و گاهی این
داروها بوجه سفوف باید اختیار کرد تخم کرفس و بادیان رومی و بادیان کوهی کنند از هر یک دو مثقال

وزیره

و زیره از هر یک دو مثقال و نیم مجموع ادویه کوفته و بیخته هر صباح بر ناهار دو مثقال با آب بادیان اختیار
باید کرد و یا با حلاب از قند و گاه سبب در حدوث این علت اجتماع رطوبات در کیس می‌باشد
و این قسم اکثر عارض اطفال میشود و بواسطه بسیاری رطوبات ایشان و علامت او آنست
که ببالا بوقت نهادن دست مراجعت میکند و بسیار کلان میشود و علاج او خوردن حلابست
هر صباح از بیخ سوس تراشیده نیم کوفته دو مثقال و بادیان نیم کوفته و بادیان رومی نیم
کوفته از هر یک دو مثقال و گلقند عسلی هفت مثقال مجموع ادویه اول بوجه مذکوره
طبخ کرده صاف ساخته گلقند آمیخته نیم گرم بر ناهار باید داد و غذا از مطبخها مذکوره و قلیها
که در آنها از ادویه مجفف رطوبات باشد نافع است و اما تدبیر [illegible] که او خطرناک است چنانچه
استسقای زقی و این قسم از فتق از کردن او خطرست و اکثر منقص و منجر بهلاک میشود و
ضماد بر موضع فتق از سرگین و آرد جو و یا از خاکستر چوب شاخهای تاک که در آن قبض
بیشتر است و بلوط اجزا برابر کوفته و بیخته و با آب خمیر کرده بر محل علت باید نهاد و یا روغن زیت
و روغن زنبق قدری و در و جندبیدستر که بزبان ترکی او را قندز قمری می نامند و [illegible]
در و حل کرده بر فتق باید مالید **مقاله در بیان کثرت طمث** که از علل مختصه بزنان است
و مراد بطمث خون حیض است از جمله سیلان و بسیار رفتن اوست و اگر حدوث او از
سبب بسیاری خون در بدن باشد و امتلای و پری خون در عروق علامت او فربهی بدن علیله
است و ظهور اثار خون در روی بشره مثل سرخی و بر خواستن رگها بسبب خون
و عدم ضعف صاحبش عقب سیلان و عدم حدوث زردی در رو و بشره و خفقان در دل
و درین مقام حبس مجوز نیست مگر آنکه بغشی انجامد و افراط و اسراف در خون نمود پس
درین حین باید بست و در اول حدوث علاج فصد است این قسم را از باسلیق و اخراج
خون بقدر قوت و طاقت واجب باید کرد و اگر مبالغه در خون رفتن شود یکی از طرق
حبس وضع محجمه است بالکره و آتش بر اسفل سینه علیل باید نهاد مکرر او جذب کرد اما شرط
باید کرد و مقصود درین جذب فقط بجانب مخالف به اخراج خون و بخوردن قرص کهربا است
و گل ارمنی از هر یک یکمثقال و [illegible] هفت مثقال مجموع با هم آمیخته علیل بلیسد و [illegible] قاشق

حل کرده بخورد و غذا درین مقام آش از کماف است یا گوشت مرغ و یا بخوردن جلاب از تخم لسان الحمل و تخم ریحان و صمغ عربی از هر یک یکمثقال تف داده و بروغن گل چرب کرده امجان بی تخم بی باید فرود برد و دیگر داروها که حبس این علة باشد کلنار و گل ارمنی و کهربا از هر یک دو مثقال و صمغ عربی دو مثقال و نیم و تخم زوف و تخم ریحان از هر یک دو مثقال مجموع ادویه غیر از تخمها کوفته و تخمها و صمغ عربی تف داده مجموع ادویه با هم آمیخته از مجموع دو مثقال در رب بهی هفت مثقال آمیخته باید داد و نهادن محجمه با آتش بر ساق و جذب کردن و صافن و فصد صافن نیز درین علة نافع است و فرزجه که سبب تسکین خون شود ازین ادویه باید ساخت اقاقیا و لحیة التیس که او را دم الاخوین گویند و ترک نمکه سنانی که ماند و صفت او در معالجات بعضی امراض سابقه مذکور شده و کندر و دم الاخوین سیاه نشان و مازو و کاغذ سوخته اجزای ادویه برابر یکدیگر مجموع کوفته و بیخته و در آب برگ مورد تازه و یا آب جوشیده ادویه را خلط کرده و پاره پشم بالته آلوده کرده علیله مبتلا باین مرض بخود بردارد و گاه بسبب حدوث سیلان طمث رقه و حده خون می باشد و علامات او زردی رنگ روی است و رقت خون سایل و بسیاری تشنگی و تلخی دهن و زردی رنگ خون و سرعت ... خون و خبث نفس و بدخلقی و هول و سوزاک و علاج درین صورت خوردن جلاب است هر صباح از رب بهی هفت مثقال و یا رب سیب حبی مقدار مذکور با گل ارمنی و یا گل مختوم و صمغ عربی تف داده از هر یک یکمثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته و با رب بهی و یا رب سیب خلط کرده علیله بلیسد و یا با قدری آب شربت کرده بخورد و غذا آش از زرک و یا سماق و یا از عدس یا از زرشک و گوشت مرغ و تیهو و مغز بادام بریان کرده باید داد و ادویه که قطع نزف و سیلان خون طمث کند و دیم سوخته که مراد کرباس است و گل ارمنی تف داده و صمغ عربی تف داده و اقاقیا و عصاره لحیة التیس از هر یک دو مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته یکمثقال ازین با یک ... آب سماق و یا آب برگ زوف و یا آب برگ عصا الراعی که مراد برنج برداست و او را انجله نیز نامند می خاید و یا در آب برگ و یا بذر خرفه از هر کدام که حاضر باشد بجهت دو دو نیم مثقال مجموع خلط کرده باید آشامید و گاه بسبب سیلان خون انصداع و انشقاق و دریدن عرقی از عروق می باشد و علامت او آنست که بسیار می آید و یاد رد آنکه ... علاج او درین مقام خوردن جلاب است هر صباح از ...

کلنار و گل ارمنی و صمغ عربی تف داده از هر یک یکمثقال با رب بهی هفت مثقال و غذا آش سماق باید داد و یا گوشت مرغ با شوربا مغز بادام در آتش باید کرد و از ادویه بلیلجه که سرکه مصروع را محکم سازد و فرزجه ساخته باید برداشت و آن مثل کندر و صبر و انزروت از هر یک دو مثقال و خون سیاوشان که دم الاخوین خوانند و گل ارمنی با قبرسی از هر یک نیم مثقال لحیة التیس یک مثقال و نیم مجموع ادویه کوفته و بیخته و با آب برگ مورد خمیر کرده یا با آب برگ زوف و فرزجه مذکور باید ساخت برداشت شیافی که حبس خون کند و مجرب است بدین وجه باید ساخت مازوی سوخته و ساذج کوزان سوخته و پوست تخم مرغ سوخته و دانه خرمای سوخته و کاغذ سوخته و ساذج هندی سوخته و ابریشم و کهربا و اقاقیا و دم الاخوین و گل ارمنی یا قبرسی از هر کدام ازین دو گل و هر یک ازین اجزا برابر کوفته و بیخته و با آب برگ عنب الثعلب خمیر کرده شافها ساخته بوقت حاجت مبتلا باین بلیه بخود بردارد و اگر سبب سیلان خون غلبه آب و رطوبت بر خون باشد که موجب انحلال اعضا است و سستی قوت ماسکه و بدین سبب موجب تفتیح مجاری شود و افواه عروق را گشاده می سازد و علامت او بسیاری آب دهن است و قلة شهوة غذا است و قلة عطش و کسل و سستی در افعال و حرکات و سفیدی رنگ رو و بشره و تهیج در رو و پشت چشم و علاج او بخوردن جلاب است هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته دو مثقال و قند سفید هفت مثقال و بادرنجبویه دو مثقال اول ادویه چنانکه مکررا مذکور شد در قدری آب طبخ کرده صافی ساخته قند مذکور در آن آمیخته نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد و غذا نخود آب با شوربا مغز تخم معصفر باید داد و تنقیه بدن از خلط بلغم بحب ایارج یا ایارج جالینوس باید کرد و یا باین مطبوخ باید کرد سنا مکی یک و نیم مثقال و بادیان نیم کوفته دو مثقال بادرنجبویه و قند سفید هفت مثقال اول ادویه در قدری آب طبخ کرده و از کرباس که پالاینده صافی ساخته قند مذکور در او خلط کرده و پنج مثقال معجون خیارشنبر در او حل کرده سه یا پنج باید اختیار کرد و تا وقت نمودار شدن این حالت باید کرد تأمل دارو منقطع نشود و بعد از آن شربت از قند ده مثقال و تخم ریحان نشسته یکمثقال در چهار قاشق آب سه شربت کرده باید خوردن و بعد از دارو دیگر شروع در معالجه باشیاف چاب ...

خون باید کرد مثل قرص کهربا با رب بهی و یا سیب با تخم و تخم زوف از هر یک بمقداری که سابقا مذکور شد باید اختیار کرد و غذا نیز از آش سماق و زرک یا گوشت مرغ با طیهو و شوربا مغز بادام چنانچه در بعضی معالجه گذشت و اگر گل ارمنی یکمثقال در آب بهی و یا رب از هر کدام که باشد هفت مثقال و این قبل از طعام و بعد از خوردن مجوز است و فرزجه نیز از ادویه سابقه درین مقام نافع است و اگر در خوردن اسراف شود علیله را غشی شود ازین ادویه که مذکور میگردد فرزجه ساخته باید برداشت سرمه نیک سائیده و ... و کلنار از هر یک دو مثقال گل مختوم و زیره از هر یک نیم مثقال مجموع ادویه نیک کوفته و بیخته و با آب سماق و یا با آب برگ و شاخ تاک تازه و یا آب برگ عنب الثعلب و یا با برگ مورد تر یا خشک و یا با آب بهی هر کدام که موجود شود خمیر کرده و با دلته یا پشم آلوده کرده باید علیل بخود بردارد و اگر چنانچه سبب این بلیه ماده سودا باشد علامت او خشکی دهن است و جفاف و لاغری اعضا و بسبب خشکی ماده را سودا افواه عروق را جفاف طاری شده و ترکیده است و موجب سیلان طمث شده و علاج او خوردن جلاب است هر صباح از بادرنجبویه دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول بادرنجبویه در قدری آب برو چنانکه متوتر شد طبخ کرده صافی ساخته قند مذکور آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا نخود آب با گوشت مرغ و مرغان مذکور سابق با شوربا مغز بادام باید اختیار کرد و تلیین طبیعت در اخراج ماده سودا بمطبوخ افتیمون و یا حب او بمقدار مذکور بحب قوة و ضعف باید کرد و حاشا ست خون بعد از تنقیه با شیاف مذکوره سابقه **مقاله در بیان احتباس** طمث که مراد بستن خون حیض است که مذکور است مورم رحم باشد علامت است قبل از دفتش و سبب احتباس خون حیض اگر ورم رحم باشد علامت او ثقل است و درد در رحم و تب و علاج درین صورت فصد است از باسلیق بقدر قوت و واجب و خوردن جلاب از عناب ده عدد و پرسیاوشان دو مثقال و تخم کاسنی دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه با آب طبخ کرده صافی ساخته قند مذکور در آن آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا از ماش مقشر و یا ماش لیمو با شوربا مغز بادام باید اختیار کرد

و جلاب از شربت بنفشه و ترنجبین از هر یک هفت مثقال مجموع بروجه مذکور با تربت ... بر نهار اختیار باید کرد و گاه بسبب احتباس قلة خون در بدن می باشد و علامت او ... و لاغری بدن و زردی رو و بشره و تقدم جوع و تهیج و استفراغات سابقه و کشیدن رنج و تعب و علاج درین مقام خوردن جلاب و شربت سیب و قند از هر یک هفت مثقال و گلاب هفت مثقال مجموع ترتیب داده اختیار باید کرد و خوردن مفرحات و معجونات قابضه و بارده دیگر که در قرابادینات و در جمیع علاجات و تدابیر متعین شده است که آنرا در قرابادین قلانسی طلبند و بعضی از مفرحات و معاجین در فصل آخر کتاب ان شاء الله مذکور خواهد شد و مقدار خوردن ازین مفرحات از یک مثقال تا دو مثقال میتوان خوردن و حتی الامکان علیله مبتلا باین مرض را ترک تعب و رنج باید کرد و حرکت نباید کرد و بحمام غناب باید رفت و با جمله از هر چه از اغذیه که مولد خون باشد و از اطعمه و اشربه که موجب ازدیاد خون است اختیار باید کرد و اگر چنانچه سبب احتباس سردی باشد که موجب ضیق مجاریست و عروق ... صورت علامت او سفیدی رنگ رو است و بشره و نبض بطی دیر حرکة و غلظ قاروره و سفیدی آن و سستی اعضا و بدن و بسیاری بول و ثقل در خواب و بعد از خواب بسیاری آب دهن و علاج درین صورت خوردن جلاب است هر صباح از تخم کرفس و بادیان و بادیان رومی و فودنج کوهی که مراد کاکوتیست و آن قسم از روی که برگ آن ریزه است از هر یک یکمثقال و نیم و گلقند عسلی هفت مثقال اول ادویه در قدری آب که لایق ادویه باشد بآتش ملایم طبخ کرده صافی ساخته گلقند مذکور در او حل کرده بر نهار اختیار باید کرد و غذا نخود آب با شوربا و غذا نخود آب با شوربا مغز تخم معصفر باید داد و از گوشت مرغ و طیهو و دراج و امثال باید اختیار کرد و بر محل ناف علیله که دارو ادویه حاره که موجب جریان خون طمث باشد باید نهاد مثل بسباسه و سنبل و قرنفل و هیل که مراد بآن قاقله صغار است که مشهور و معروف بجزبواست و فلفل و جامامه و قماع اذخر و دارچینی و حب بلسان و جوزبوا از هر یک یا بعضی دو از آنها را وبا ایشتر

بمقتضای وقت شده وضعف مرض ملاحظه کرده کوفته وبیخته وبا بابونه ... این بسیار
نرم کوفته نشود در کیسه انداخته بر محل ناف باید نهاد و فرزجه که قوی باشند در ادرار
طمث قوی کوهی وابهل که ثمره سرو کوهی است که اورا ابهل گویند برسی میخوانند اورا در کتب
طبی ثمرة العرعر میخوانند وسداب خشک وپوست حنظل وکندس از هر یک دو مثقال خشک دو
جبه مجموع ادویه یک کوفته وبیخته وبروغن زنبق حل کرده وپنبه ویا پشم بادآلوده کرده
مریض باید بخود بردارد وگاه بسیار گاهی بسبب احتباس طمث میشود زیرا که بهالک
ومجاری را ضغط میکند وعلامت او ظاهر است بسبب آنکه سبب او بسیار ظاهر است
وعلاج او فصد از صافن است واخراج خون بسیار بقدر قوة وطاقت مریضه واستعمال
ریاضت واختیار تعب وگرسنگی وخوردن شربت سکنجبین ساده هفت مثقال هر صباح
در قدری آب وغذا سکباج باید داد واز گوشت نباید داد ومراد سکباج السکباج که
است واز ترشی وانبهای ترشی درین صورت نافع است وحمام رفتن وچندان نشستن
که عرق شود ونشستن در آفتاب بهمین غرض بسیار نافع است وبخوری که ادرار طمث کند
ازین ادویه که مذکور میکرد ترتیب باید داد میعه سایله وزنجبیل وعاقرقرحا واظفار الطیب
که اورا در خوشبوها می اندازند زیرا که بوی خوش دارد وعود وجاوشیر وکندر از هر یک
نیم مثقال مجموع کوفته وبیخته وحبها ساخته ودر مجمره نهاده که در ان آتش میکنند وآنرا در
تحت کارسی که شبیه سوراخ است باید نهاد وعلیله متبلا باین علت را بر بالای او باید نشاند
تا بخار بر جسم واصل شود **مقاله در بیان عقر** ومراد بعقر باز ماندن از آبستن شدن زنان
است وحصول آبستن وحمل بدشواری وسبب عقر یا سوء مزاج رحم است واین بر چهار
قسم منحصر است از اختلاط ماده وصفرا وبلغم وسودا ویا درد برو تکثف مراق ...
که در رحم است واین مانع از وصول نطفه است بمحل تکون فرزند وقرار گرفتن او ودیت
بلوغ وکمال او در رحم وچون برو تکثف باشند هر چند ماده فرزند که نطفه است واصل
شود برو موجب کثافت وجود نطفه شود واین مانع از حصول مطلوب که وجود فرزند
باشند وعلامت این سبب رقة خون طمث است وقلت او وتغیر رنگ خون وتفاوت بودن نبض

وصلابت

وصلابت او وسپیدی رنگ و دو بشره وعلاج وتبدیل مزاج مریضه است وتنقیه بدن او
اگر معالج تشخیص خلطی از اخلاط بلغمی کرده باشند وحلاب درین صورت هر صباح از بادیان
نیم کوفته وبادرنجبویه از هر یک دو مثقال وگلقند عسلی هفت مثقال اول ادویه در قدری
آب که مناسب دوا باشد باید طبخ کرد وبه نیم آورده واز کرباس گذرانیده صافی ساخته
گلقند مذکور درو حل کرده نیم گرم بر نهار باید آشامید غذا نخود آب با تره ومزوره نخود مصفر
باید داد وچند روز بر همین وجه حلاب وغذا باید خورد تا اثر نضج در قاروره ظاهر
شود وبعد از ان تنقیه بحب ایارج فیقرا باید کرد ویا بمطبوخ در روز بعد مجوف ...
وطبخ کرده باشند وماهی زهره وبادیان رومی وتخم کرفس وغیره که آنچه در علاج ماده
بلغمی واخراج آن دخلی دارد بصواب دید طبیب متوجه اختیار باید کرد ودرین علت از فرزجات
نافعه مر آبستن را علیله بخود برگیرد وفرزجه که موجب تسخین رحم وآبستن باشد زعفران
وعود وشب یمانی که مراد از آن بلور است وسماق از هر دو درم است که یک مثقال و دو دانگ
میشود مجموع ادویه کوفته وبیخته وباعسل آمیخته ویک بر هم زده وپنبه ویا پشمی بآن آغشته
کرده بر رحم باید برداشت واین فرزجه بعد از طهر باید برداشت والا اقل سه روز متعاقب
باید برداشت وبعد از برداشتن شوهر با زن باید مجامعت کند تا امتحان درست باشد
دیگری ازین اقوی آنچه خرگوش که مراد بپنیر مایه اوست وزهره ماهی وزهره پشک از هر یک
بوزن برابرای دیگر مجموع باهم خلط کرده پشمی ویا پنبه در ان فرو برده بعد از طهر ویا یکی
از طمث بخود برگیرد اما مجامعت شوهر بعد از برداشتن فرزجه شرط است ودرپنیر
پنیر مایه تنهای خرگوش خاصیت عجیب وغریب درین باب حکما بیان کرده اند وگفته اند
که پنیر مایه نر اورا اگر فرزجه سازند البته پسر آید واگر پنیر مایه او ماده فرزجه سازند البته
دختر آید واین را مجرب نوشته اند والا این خاصیت در پنیر مایه آهو وبز وبزغاله نیز گفته
اند بعضی از حکما گفته اند که انفحه خرگوش پس افکنده او وعسل هم سه برابر اگر فرزجه
سازند البته آبستن شود اگرچه زن عاقره بوده باشد واین دوا را سه روز متوالی
باید برداشت ودر نشاره عاج که مراد ساییده اوست مقدار یکدرم بعد از طهر خوردن مجرب

درنوشته اند وخوردن تریاق اربعه وتریاق فاروق از هر کدام که حاضر باشد مقدار یکدرم در شربت
بادرنجبویه هفت مثقال خوردن درین علت مفید است ویا تریاق مرد وسطرس ویا تریاق
فاروق از هر کدام که موجود باشد از یکدرم در حلاب حار مثل بادرنجبویه وبادیان رومی
از هر یک دو مثقال در مقدار آب آمیخته طبخ کرده صافی ساخته هفت مثقال قند وتریاق را
درو حل کرده نیم گرم باید اختیار کرد وغذا درین مقام نخود آب با تره وتخم معصفر ودارچینی
وفلفل وگوشت مرغ ویا گوشت توقلی باید اختیار کرد وبا قدری زعفران نیز در آش باید انداخت
وبعضی بخورات نافعه درین علت رحم را باید کرد مثل این بخورات که مذکور میکرد مسه بابسه
وحب الغار وزرنیخ وساذج هندی ویارزد وسداب از هم برابر یکدیگر کوفته وبیخته وبآب
برگ سداب خمیر کرده قرصها باید ساخت وبوقت حاجت یکان قرص بر آتش نهاده در
تحت دامن دود باید کرد که بخاران برحم واصل شود واین را مجرب کرده اند ومجرب داشته
اند وگاه سبب در عقر حرارت محنف میباشد که نطفه که ماده طفل است اورا خشک میسازد
وقابلیت تکون فرزند را مسلوب میکرده اند وعلامت این قسم حرارت مزاج است ونحافت
بدن وزردی بو وبشره وقلت خون طمث وغلظت او وسواد او وعلاج درین مقام تبدیل
مزاج مریضه است باغذیه واشربه ملایمه وخوردن حلاب هر صباح از شیره خرفه سی و
پنج مثقال وقند سفید هفت مثقال ویا شربت سیب ویا قند هفت مثقال ویا سکنجبین بجای قند
هفت مثقال در شیره خرفه مذکور خلط کرده بر نهار باید اختیار کرد وغذا ماء اللحم باید اختیار
کرد که بضعف وافزودن از غذا واصل شود ویا زیرباج وگوشت بزغاله اختیار کرد باید
ورجوع در غذا بهر چیزی باید کرد که موجب سمن بدن باشد مثل پالوده وفرنی وهریسه
وآنچه از آشها متانت وقوة دارد واختیار باید کرد وفرزجه که در علاج این سبب نافع
باشد پیه بط وپیه مرغ هر دو گداخته وعلک الانباط مقدار سه مثقال گرفته درین پیه
خلط کرده پیه ویا پشم درو فرو برده بخود علیله برگرد واگر چنانچه سبب عقر
محنف نطفه باشند وعلامت او نحافت ولاغری بدن مریضه است وقلت نطفه علیله و
علاج درین مقام ترتیب مزاج مریضه است باغذیه واشربه مرطبه وبخوردن حلاب هر صباح از شربت

بنفشه

بنفشه یا خشخاش از هر کدام که حاضر باشند هفت مثقال ویا حلاب از قند سفید وگلاب وتخم ریحان
ویا تخم ریحان باید داد وقند بمقدار مذکور وگلاب هفت مثقال وتخم ریحان یکمثقال شسته
مجموع در قدری آب که مناسب باشند شربت کرده بر نهار باید اختیار کرد وغذا ماء اللحم از
گوشت بزغاله یا بره ویا گوشت ماهی باید اختیار کرد ودرین سبب استعمال حمام ومداومت
ومواظبت او باید کرد وروغنهای مرطب مثل روغن نیلوفر وروغن بنفشه بادام بر اعضا
باید مالید واگر چنانچه سبب این علت کثرت رطوبت مزلقه باشند که نطفه ماده فرزند است
حاصل شود وعلامت این سبب سیلان رطوبت است همیشه از رحم وبر تقدیر تکون فرزند
چون دو سه ماه میگذرد بواسطه بسیاری میلغزد وفرود می آید وعلاج درین مقام خوردن
گلقند قندیست ویا عسلی از هر کدام که حاضر باشند مقدار هفت مثقال در مطبوخ از بادرنجبویه
وبادیان از هر یک دو مثقال در قدری آب طبخ کرده از کرباس گذرانیده صافی ساخته گلقند
درو حل کرده نیم گرم بر نهار باید اختیار کرد وغذا نخود آب با تره وتخم مغز معصفر ودارچینی
وزعفران وگوشت مرغ ویا توقلی باید اختیار کرد وتنقیه بدن بحبوب ومسهلات بلغمیات ومسهلات
مذکوره باید کرد واز اغذیه خشک مثل قلیه وکباب وکریخ وامثال اینها اختیار باید کرد وحقنه
که مانع درین علت بسبب رطوبة مزلقه باشند بدین وجه باید ترتیب داد سعد وکندر از هر یک
چهارده مثقال مجموع ادویه در یک ونیم کاسه آب بآتش ملایم طبخ کرده تا نیم بماند از کرباس
گذرانیده وهر روز ازین مطبوخ هفت مثقال ونیم گرم از قبل در رحم حقنه باید کرد وگاه
سبب در عدم حصول فرزند برجستن حامله است از بلندی بنشیب ویا سبب حرکة عنیفه
است کیف کان ویا سبب عوارض نفسانیست مثل غضب مفرط ویا فرح وغم ناگاه اینها
اکثر جنین است که سبب اسقاط فرزند بعد از تکون میشود وگاه سبب آلام واسقام
بدنی میباشد در بار ناگرفتن واسقاط فرزند مثل تب تیز وصرع وفالج ودرد قوی مثل درد
قولنج ووجع مفاصل ویا سبب خوردن مسهل قوی وقوقانه ویا فصد ویا بسیاری جماع ویا
بسیاری حمام علاج در جمیع آنچه مذکور شد منع اسبابست **مقاله در بیان عسر ولادت**
وسبب دردشوار زائیدن فرزند یا ضعیف قوه دافعه است یا سبب تنگی فرج است ویا

ضر رحم است خلفا و اگر سبب ضعف قوه دافعه باشد علاج مالیدن روغنهای ملین لعنت
مثل روغن زنبق و روغن کنجد و روغن زیت و نشانیدن مریضه در آبهای گرم که در وی مثل
بابونه و خطمی و اکلیل الملک و مرزنجوش و تمام برگ کرم و برگ حنظل و برگ صعتر و حلو دو خوشبو
باشند و حرق کتان با این آبها نیز تر کرده بسوراخ بینی باید فرستاد تا موجب عطسه شود که
این علاج در سرعت وضع تجربه یافته است و بوقت آمدن عطسه دهن و بینی را باید محکم گرفت
که در سرعت ولادت دخل تمام دارد زیراکه قوت از عطسه تمام معروف بداخل میشود
و وجه معروف بداخل می شود و وجه معروف بوقوع زجر و طلق که مراد در وحادث عرایضه از ترده
زایندن است باید داشت و با جلاب از مشکطرامشیع که نوعی از قولنج است و بر سیاوشان از
هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع بر وجه مذکور ترتیب داده نیم گرم اختیار باید کرد و با
سم استر در جنب علیله دود باید کرد که بزود خلاص می شود و بادسنج خانه خفاف که فراشتک
است دو مثقال در آب گرم قدری حل کرده باید داد که موجب سهولت ولادت است و جمیع اطبا
قدیم و جدید را اتفاق است و اما دوا آن قسم که بسبب فربهی و زیادتی شحم باشد علاج خوابانیدن
حامله بشکم و هر دو زانوی او را تکلیف باید کرد بسینه ران خود قریب سازد و بر رحم علیله
روغنهای لینه باید مالید مثل روغن کدوه بنفشه و نیلوفر و روغن بیه بط و بیه مرغ و
مغز استخوان گاو با موم گداخته و روغن بنفشه نیز در آن خلط کرده برحم و میان شکم
چرب باید کرد و اگر سبب عسر ولادت هوای سرد باشد که بواسطه آن طرق رحم را کثافت
حاصل شده باشد و مانع از خروج فرزند باشد و علاج درین مقام گرم ساختن هوای مکان و
فعل و فعلی علیله است بخورهای گرم کرده و در آوردن بحمام و آبهای گرم ملایم مرخی اعضا
بر علیله ریختن و در آبهائی که در آن مثل بابونه و اکلیل و خطمی طبخ کرده باید نشانیدن و غذا از
نخوداب چرب باید داد از گوشت مرغ فربه و با توفلی و اگر سبب عسر ولادت هوای گرم
باشد از روغنهای گرم مثل روغن گل و کنجد و زنبق از آنچه حاضر و حاصل باشد بر مواضع
مذکوره باید مالید و حامله را اگر قوتی دارد دو سه قدم حرکت باید فرمود و شربت از آب انار
مشحوم باید داد با قدری ترنجبین صافی مقداری که معالج صواب داند و غذا نیز اسفاناخ و ماش مقشر

وبخود و از گوشتهای مذکوره در آتش باید انداخت **مقاله در بیان احتباس مشیمه و فرزند مرده در رحم**
و علاج آن در بعض الطبا مقرر است که هر گاه که طلق درد بوقت زایندن است متمادی
شود و از سه روز و چهار روز گذرد و فرزند بزمین نیاید علامت هلاک فرزند است
در رحم و سعی و اهتمام معروف باخراج جنین می باید باشد تا بعض از فساد بیرون آید و بلیه
عورات را ازین بدتر نمی باشد و الا بعد از فساد خلاص مشکل است و علاج خوردن جلاب
از مشکطرامشیع و بر سیاوشان و ابهل از هر یک دو مثقال و ترمس و قونج از هر یک یکمثقال
مجموع ادویه در قدری آب طبخ کرده و نیم آورده صافی ساخته هفت مثقال قند آمیخته نیم گرم
برنها را باید اختیار کرد و غذا نخوداب چرب کرده که در و اسفاناخ باشد و عطسه فرمودن
بادویه معطسه مثل کندس و سیاه دانه و مشک عنبر ذلک از ادویه حاره بناحیه درین باید
دمید و بوقت آمدن عطسه دهن را نیک باید بوشید تا قوت دافعه را اعانت قوی باشد
و فرزند زود برون آید و یا ازین داروکه مذکور میگردد حامله را باید داد ابهل کمتر از الوزا
کاو زا برس غنچه فها مند و اسارون و زراوند و مشکطرامشیع و بر سیاوشان و عسل لبنی
از هر یک دو مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته و بعسل صافی قدر که خمیر شود ادویه مذکوره خلط
کرده و مقدار خوردن ازین معجون یکمثقال و نیم است بآب گرم و اگر ابهل و زراوند و زرنیخ از هر
از هر یک دو مثقال کوفته و بزهره گاو خمیر کرده شیافها سازند و حامله بخود بردارد موجب سهولت
زایندن است و اگر جاکه فرزند آید مشیمه برده است که فرزند در آن مکنون میشود
و بماند و فرو باید موجب هلاک علیله است سعی بلیغ از اخراج آن نیز باید کرد و از جمله تدابیر
اینست که مقدار یکمثقال پوست خیارشنبر نیک کوفته و بیخته در دو سه قاشق شوربای نخود
آب چرب آمیخته بخورد و از عقب شوربای و از عقب شوربای چرب نخوداب اختیار
کند و اگر خون نفاس محتبس شود و ساند و این نیز بلیه عظیم است سعی در استفراغ ادویه
کرد بخوردن جلاب از بادیان نیم کوفته و از تخم کرفس و پرسیاوشان و مشکطرامشیع از هر یک
نیم مثقال مجموع ادویه در دو یا دو آب با آتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم بماند تا نیمه بماند از کرباس گذرانیده
و صافی ساخته و هفت مثقال قند سفید آمیخته نیم گرم اختیار باید کرد و غذا نخوداب است از گوشت چرب

بانیره مغز بادام **مقاله در بیان اختناق رحم** که از جمله امراض ردیه ارحام است و مراد برحم محل
تکون و حصول فرزند است و او را امراض بسیار عارض میشود و یکی از امراض او اختناق
است و این شبیه بصرع و غشی است و مبدا او رحم است و سبب او در اکثر اجتماع منی و نطفه
در رحم و فاسد شدن او و انطفای حرارت غریزی که در رحم است و اختناق و در بسته ماندن او
و صعود بخارات ردیه بدماغ و حدوث غشی و صرع ازین ممر و با جمله استحاله نطفه منی است
بسمیت و عفونت و حدوث امراض مذکوره زیراکه رحم عضو شاهین رکی الحس است و ادراک
و آزار و جهت و از اندک اذیت متاذی میشود و از تصاعد بخارات عفنی بدماغ این امراض
حادث می شود و گاه سبب درین علة احتباس خون طمث است در رحم و فساد او و تصاعد
ابخره ردیه بدماغ و این علت با نوایب واقع میباشد و علامت او آنست که هرگاه نوبت
قریب شد رنگ او زرد می شود و اختلاط و پریشانی در عقل علیله بیدا میشود و کسل و ضعف در ساق
و خفقان در دل و صغر نبض حادث می شود و رطوبت منخرین و رطوبت هر دو چشم و علیله
بقرب نوبت احتباس ارتفاع شی از اشتغال بدماغ و دل می کند و درین حین ابطال حس
میکند و احداث غشی و اختلاط عقل و انقطاع صوت و از دهن کف و لعاب ظاهر نمیشود چنانکه
صرع این احوال ظاهر میشود و علاج او بوقت نوبت مالیدن هر دو قدم علیله است و بستن
هر دو ساق او محکم تا هر دو ساق او محکم تا هیچ باید و بستن هر دو منخرین او و ریختن گلاب و آب سرد بر روی علیل
تا بهوش آید و با آواز بلند در گوش علیله صیحه باید کشید و درین حین ادویه عطریه خوش بوی
را بقرب علیله نباید آورد و درین علة بوئیدن چیزها ناخوش داشته باشد باید بویند لمط
و کندس و جند بیدستر و آنچه شبیه باینها باشد بدماغ علیله باید داشت که اینها چرب
انافه و نشورات است و مقصود از بوئیدن اشیاء منتنه آنست که وصول رایحه کریهه برحم
موجب اذیت و هرب رحم است زیراکه مذکور شد که رحم عضو رکی الحس است و بروایح طیبه
مایل است و از روایح کریهه هارب و درین علت میل رحم بجانب اعلی بدن است سبب
این است که روایح طیبه را به بینی و دماغ ندارند تا میل باعلی نکند و منفور شده باسفل رجوع
نماید و از جانب اسفل باید که روغنهای خوش بوی بقرب رحم در آن علیل مالند تا میل رحم بجانب

اسفل مثل روغن زنبق و روغن نرگس مالید درین روغنها حل کرده مالیدن منفعت تمام دارد
و جلاب هر صباح از بادرنجبویه و بادیان از هر یک دو مثقال و گلقند عسلی هفت مثقال مجموع
ادویه بر وجوه مذکوره سابقه با آتش ملایم در قدری آب طبخ کرده صافی ساخته عسل مذکور
در آن حل کرده نیم گرم برنهار باید اختیار کرد و غذا نخوداب از گوشت مرغ با شیره مغز بادام و
با شیره تخم معصفر باید داد و طبیعه علیله را نباید گذاشت که محتبس شود بواسطه احتقان
کند امعا رحم را و بوقت حاجت ملین طبیعه سنا مکی و شکر باید کرد باین طریق که اول سنا
در قدری آب باید جوشید تا نیم بماند و مقدار سنا اتکش سه مثقال باشد و الا که علیل قوی
باشد پنج مثقال خواهد بود و اگر با سی گذرانیده و صاف ساخته و شکر را در آمیخته و یکر باشد
ساخته بوقت سحر یا صبح اختیار باید کرد و تا وقت نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد
از آن شربت از قند هفت مثقال و تخم ریحان نا شسته یکمثقال با قدری آب و گلاب شربت کرده
باید اختیار کرد و یا ازین حب که نوشته می شود و بعد از ظهور نضج در قاروره اختیار باید کرد
ایارج فیقرا نیم مثقال و حب النیل دو دانگ و غاریقون و شحم حنظل دانگی و مقل دانگی و حجر
دانگی و تربد سفید مجوف تراشیده و بروغن بادام چرب کرده نیم مثقال و بادیان رومی دو
دانگ صبر سقوطری یکدانگ مجموع ادویه کوفته و بیخته و با آب بادیان حبها ساخته هر یک
بمقداری که فرو بردن آسان باشد و مجموع ادویه یک شربت تام است و بوقت صبح باید
اختیار باید کرد و تا وقت نیم روز و بعضی صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن
شربت از قند و تخم ریحان بر وجه مذکور اختیار باید کرد و غذای پرهیز را در دارد و بوقت
عصر باید اختیار کرد و اگر باین تدابیر علت دور شد فبها و الا دیگر اعاده مسهل باید کرد
و تنقیه بدن از فضول با یار جات کبیره مثل ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا باید کرد و
فرزجه که درین علت نافع باشد ازین ادویه که مذکور میگردد باید ساخت بوره و زرنیخ هر دو
برابر یکدیگر کوفته و بعسل خمیر کرده پنبه و یا پشمی در آن آغشته کرده مریض بخود بردارد و
گاهی تریاق مسما بمیونی و حب ثنا مقدار یکمثقال اختیار باید کرد که درین علت قوی نافع است و گاه
سبب حدوث این علت قلت مجامعت می باشد و اگر زن را شوهر نداشته باشد باید که شوهر کند و اگر حبای شوهر

وارد و از جمله علاجات درین مقام وقوع جماع است و خوردن جلاب هر صباح از بادیان
و تخم سداب از هر یک دو مثقال از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع ادویه
اول بر وجوه مقرر سابق در قدری آب طبخ کرده از کرباس گذرانیده صافی ساخته قند
مذکور اضافه کرده نیم گرم باید اختیار کرد و علیله را در آبی که در و مثل بابونه و خطمی و اکلیل
الملک و امثال اینها جوشیده باشند باید نشانید تا میان و حوالی ناف مرتجف و فرزجه
او را بروغنهای معتدله چرب باید کرد مثل روغن خیری و حب و نرگس و غذا درین
مقام نخوداب با گوشت مرغ و یا گوشت بیابانی که تذرو است با نیمبره تخم مرغ مقشر و دارچینی
و زیره و گاه مقدار هفت مثقال برنهار از ماء الاصول مذکور سابقا اختیار باید کرد و اگر
ماء الاصول را در شدت مرض با تریاق فاروق و یا مثرودیطوس مقدار نیم مثقال آمیخته بعلیله دهند
صواب باشد و قی نیز در بعضی اوقات درین علة بسیار مفید است با شیافی که سابقا در
تدبیرها مذکور شد باید کرد و بعد از قی میل باغذیه یا آب باید کرد مثل قلیهای خشک که در و
از ادویه حاره مثل زیره و دارچینی و امثال اینها باشد اختیار کرد و یا مطبخه که در و
گویا که تخم از زیره بزرگ است و بشکل و طعم و رایحه او قریب است و معانا که از جنس و نوع
زیره است و قولنجان درین مطبخه باید انداخت و صاحب این علة از خوردن فواکه
رطبه می باید حذر کند مثل هندوانه و شفتالو و امثال الی. و همچنین از دوغ و شیر و مطلق
حموضات و اغذیه بارده غلیظ حذر باید کرد خصوصا از آب بسیار خوردن و اگر چنانچه
سبب حدوث این علة احتباس خون طمث باشد سعی معالج می باید مصروف بجریان خون
طمث باشد سعی معالج می باید مصروف بجریان خون طمث باشد مثل جلاب هر صباح از بر
سیاوشان و شکوفه شبدر و بادیان و تخم سداب از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال
اول مجموع ادویه چنانکه مکررا مذکور شد طبخ کرده و صافی ساخته و قند مذکور اضافه کرده
نیم گرم برنهار باید داد و اگر چنانچه علیله را درین علت و برین سبب که احتباس است قوی
باشد فصد از صافن باید مقداری که واجب باشد خون اخراج باید کرد و یا از باسلیق و حقنه
نیز درین علة باین سبب که مفید است اگر چنانچه علة قوی و دراز مدت باشد و حقنه این اجزا

اختیار باید کرد تخم کرفس و بادیان رومی و بادیان از هر یک دو مثقال تخم خام و تخم بنفشه از هر یک
هفت مثقال مجموع ادویه در مقدار یک و نیم کاسه آب با آتش ملایم طبخ کرده تا نیمه بماند از
کرباس گذرانیده از مجموع این مطبوخ بعد از سی و پنج مثقال یا هفت مثقال روغن بابونه
و یا روغن شبت آمیخته نیم گرم از جانب قبل در رحم حقنه باید کرد و اگر چنانچه علیله بکر باشد
علاج او درین شوهر گردد و بعد از آن اگر از علة باقی باشد علاجات مذکوره باید کرد
و اطبا درین متفق اند که اگر این علة بکر را عارض شود علاج منحصر درین است **مقاله در بیان**
اورام رحم و اسباب و علاج آن و باید دانست که اکثر اورام رحم حار و صلب می باشد
و سبب اورام رحم ضربه و سقطه که رحم را عارض می شود یا احتباس خون طمث است و یا
احتباس نفاس و یا عسر و دشواری زائیدن و یا کثرت جماع است و علامت ورم
حار تب تیز است و ضربان در موضع ورم و تشنگی بقوت و تلخی دهن و سواد رنگ زبان و
دردسر و گفتن هذیان در بعضی اوقات و اختلاط و پریشانی عقل و سرعت
نبض و تواتر آن و درد در قطن و میان و هرد و خاصره و عسر و دشواری بول و خشکی
طبیعه و براز و علاج درین مقام فصد از باسلیق است و اخراج خون بقدر قوت و طاقت
و حسب واجب و خوردن جلاب هر صباح از عناب ده عدد و بنفشه خشک دو مثقال و قند
سفید هفت مثقال بر وجهی که رسم است اول ادویه در قدری آب طبخ کرده صاف ساخته
قند مذکور را اضافه ساخته نیم گرم باید آشامید و یا جلاب از شربت بنفشه سی مثقال
و ترنجبین هفت مثقال صافی ساخته در قدری آب گرم برنهار اختیار باید کرد و غذا ماء
الشعیر مطبوخ با بنفشه و خشخاش اختیار باید کرد و یا ماش مقشر با شیره مغز بادام و
اسفاناخ اختیار باید کرد و یا شربت از شیره خرفه بیست و دو مثقال و قند سفید هفت مثقال
اختیار باید کرد و ضماد بر ناف علیله از آرد جو و آرد باقلی و عدس و خطمی و بنفشه
از هر یک دو مثقال و گاو زبان و اکلیل مجموع ادویه کوفته و بیخته و با آب برگ عنب الثعلب
خمیر کرده و یا با آب برگ کشنیز ضماد باید کرد و در رحم حقنه از لعاب و روغنهای بارده باید
مثل روغن بنفشه و روغن نیلوفر و لعاب مثل لعاب دانه بهی از هر یک هفت مثقال باهم آمیخته

گرم حقنه باید کرد و اگر درین حقنه بابونه و خطمی و لعاب تخم زعفران و آب برگ عنب الثعلب باشد
صواب بود از هر یک هفت مثقال و اگر در محل ورم سوزاک باشد روغن گل با سفیده تخم مرغ
برهم زده باید چکانید و اگر بتدابیر مذکوره وجع تسکین نیابد باید دانست که ورم
در طریق جمع مده است و علاج بلعابات حاره باید کرد که مفید نضج باشند و اعانت
طبیعه در نضج باید کرد بمثل لعاب زعفران و لعاب تخم مرو و روغن زنبق و روغن خیری و
هر جا که نضج تمام یابد و منفجر شود بعد از آن سعی در نقا از ریم و چرک ورم باید کرد مثل
ماء العسل که در و زعفران جوشیده باشند و جلاب هر صباح از شیره مغز تخم خیارین و تخم خربزه
از هر یک هفت مثقال و قند سفید هفت مثقال ترتیب داده باهم آمیخته باید برنهار اختیار کرد
و اگر ورم و اصلابی باشد و این دلیل ماده سوداویست و علامت او ثقل در ساقین
و صلابت در موضع ورم است و علاج درین مقام خوردن جلاب است هر صباح از بیخ سوسن
دو مثقال و بادیان دو مثقال و قند سفید هفت مثقال ادویه در مقدار آب که کافی باشد
طبخ کرده صافی ساخته قند مذکور آمیخته نیم گرم برنهار باید اختیار کرد و غذا نخوداب با شیره
مغز تخم معصفر باید داد و اگر قوت باشد در خوردن گوشت تاخیر کرد باید تا نضج در ورم
پیش حاصل نشود و اگر چنانچه ضعف غالب باشد مرغ جوجه در آش باید پخت تا قوه ساقط
نشود و تنقیه بدن از ماده سوداوی بمطبوخ افتیمون و یا حب افتیمون و یا معجون نجاح
باید کرد بعد از ظهور نضج در بول و قاروره در رحم روغن گل که در او مرهم باسلیقون حل
کرده باشند باید چکانید و با مرهم داخلیون و میان و قطن و ناف را بروغن قسط و شبت
و امثال این نیم گرم باید مالید و چرب کرده و در روزی چند نوبت در آبی باید نشست
که در و بابونه و اکلیل الملک و شبت طبخ کرده باشند و گاهی موم روغن که با شحم بط و شحم
بز و مغز ساق گاو و موم صافی و روغن یاسمین و روغن بید انجیر و اندکی مثل ساخته باشند
بر موضع ورم نیم گرم باید مالید و علاج سرطان رحم که از ماده سوداویست و غیر از اورام
و خلاص و نجات از و مشکل است و ارحام را بسیار عارض می شود و نشستن در آبهای که
اشیای مذکوره است مثل خطمی و اکلیل الملک و بابونه و حلبه و زعفران و تخم و شبت و چغندر و برگ

کرم و برگ چغندر و امثال اینها طبخ کرده علیله را در آن تا میان باید نشانید و روغنهای محلل
مثل روغن بابونه و زنبق و نرگس و روغن قسط و امثال این باید بر محل ورم مالید و اگر
چنانچه درد علیله را بی قرار و بی آرام سازد تلیین طبیعه علیله باین مطبوخ باید کرد سنای مکی
چهار مثقال و نیم و پرسیاوشان چهار مثقال و نیم تخم خطمی و تخم کاسنی از هر یک دو مثقال
بنفشه خشک و نیلوفر از هر یک دو مثقال و نیم و عناب و سپستان و انجیر خشک از هر یک بیست عدد
مجموع ادویه در یک و نیم کاسه آب با آتش ملایم طبخ باید کرد تا نیمه کاسه بماند از کرباس گذرانیده
و هفت مثقال فلوس خیار شنبر در و حل کرده و از ترنجبین صافی ده مثقال صافی ساخته
نیم گرم بوقت سحر اختیار باید کرد و تا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود و بعد از آن
شربت از قند ده مثقال و تخم ریحان شسته یک مثقال در قدر آب که کافی باشد اختیار باید
کرد و غذا پرهیزی روز دارو بوقت عصر اختیار باید کرد و غذا نخوداب با شیره مغز بادام
و یا با شیره مغز تخم معصفر باید داد **مقاله در بیان امراض مقعد** و او جمله امراض ردیه و بواسیر است
و بواسیر عبارت از زیادتی حادث در افواه عروق مقعد است و او سه نوع است ثولولیه
و عنبی و توتی و این انواع مذکوره را اسما بواسطه مشابهت است بآن سه چیز که ثولول
صلب می باشد و در وضع و شکل مثل ارزن است و آن عنبی است بشکل انگور است و آنکه
و آنکه توتیست بشکل و وضع توت است و هر یک از اینها برنگ نیز مختلف می باشند سرخ و سیاه و
ارغوانی و دامی و غیر دامی می باشند که اعمی می مانند آنکه دامی است سیال می مانند و این
زیادتی مختلف نصفه دیگر نیز می شوند باین طریق خارج مقعد است یا داخل مقعد و علاج در
جمیع اینها تقدیم فصد است اگر سیال نباشند و اخراج خون بقدر قوت و طاقت و
واجب و خوردن جلاب هر صباح از عناب ده عدد و قند سفید هفت مثقال اول عناب
در قدری آب با آتش ملایم طبخ کرده از کرباس گذرانیده صافی ساخته و قند در وی آمیخته
نیم گرم برنهار اختیار باید کرد و غذا درین صورت ماش مقشر با شیره مغز بادام باید داد و
تلیین طبیعه بمطبوخ فواکه و یا بمطبوخ هلیله زرد باید کرد و این تدبیر در حین احتباس طبیعه
و احتباس خون بواسیر باید کرد و اما اگر طبیعت را لین باشد خون بواسیر سیال باشد تدبیر و علاج

درین مقام نخوردن کهربا بست یکمثقال وگل ارمنی ورب بهی هفت مثقال مجموع در قدری آب حل کرده
بر نهار اختیار باید کرد و غذا درین مقام اشش سماق است با گوشت مرغ و یا طیهو و دراج و
دوایی که از بواسیر سیال نافع است ازین ادویه که مذکور میگردد اختیار باید کرد هند و کهربا
و دوع سوخته که مراد کربا به است و گل ارمنی از هر یک یک و نیم مثقال بلیله هندی و بلیله و امله از هر یک
سه مثقال و نیم تخم گندنا ده مثقال و مقل ازرق هفت مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته و مقل را جدا
کوفته در عصاره گندنای ناشسته حل کرده بقیه ادویه را در او خمیر کرده حبها باید ساخت
و مقدار خوردن ازین ترکیب دو مثقال است در آب آهنگران هفت مثقال و مراد به آب
آهنگران آبیست که آهنگر آهن تافته را فرو می برد در آن و درین خاصیت حبس خون است
و دوایی دیگر نافع است درین علت طراطیث و گلنار و مقل و حفت بلوط و بلیله هندی
و بلیله و امله از هر یک دو مثقال و نیم حب الآس یکمثقال و نیم مجموع ادویه نیک نرم کوفته
و بیخته و مقل را جدا در عصاره سداب یا مطبوخ او حل کرده و باقی ادویه در او خمیر کرده حبها
باید ساخت و خشک کرده مقدار خوردن ازین ترکیب از یکمثقال تا یک و نیم مثقال در هفت
مثقال آب آهنگران و یا آب گندنا باید خوردن و صاحب این علت را خوردن آب برگ گندنا
مقدار سه مثقال و نیم و روغن چهار مغز هفت مثقال بر نهار بسیار مفید است و بخور از برگ
مورد و اقماع بادنجان و تخم مرو و شحم حنظل و پوست مار و مقل و بباز دامثال اینها موجب
ازاله اوست به مرور ایام و استاطا او و اگر بواسیر باورد و الم بسیار باشد بواسطه امتلا
و احتباس خون شود از روی علاج درین مقام تفتیح دهنهای عروق مقعد است تا خون
سیلان کند و تخفیف درد حاصل شود و اگر خواهند که آنها از حواشی مقعد بیرون آمده باشند و جای
در مقعد نباشند بر آن فلدفیون می توان نهاد زیرا که مسقط دهنهای بواسیر است و خوردن
اطریفل مقل و اطریفل صغیر مقدار یکمثقال بر نهار صاحب این علت را بسیار نافع است و اگر درد
و الم درین علت بسیار شود تسکین بضماد از ادویه مسکنه باید کرد و اکلیل الملک و بنفشه و
خطمی و خباری که میوه خرنگ است و شبت از هر یک مقدار هفت مثقال مجموع ادویه کوفته و
بیخته با روغن گل آمیخته بر موضع درد ضماد باید کرد و یا برگ کرم یک مشت در قدری آب باید جوشانید

تا مهرا شود و بعد از آن در هاون انداخته نیک کوفته و قدری روغن گل و زرده تخم مرغ خام
مقدار طسوجی افیون در آن آمیخته نیک صلایه باید کرد تا همچو مرهمی شود و نیم گرم در روی پنبه
در او نهاده بر موضع بواسیر باید نهاد و ضمادی که درین علت نافع است ازین ادویه اختیار
باید کرد و تخم زعفر و تخم گندنا و مقل از هر یک سه مثقال و نیم مجموع ادویه کوفته در روغن زرد
گاو طبخ کرده در هاون انداخته بدسته هاون نیک صلایه باید کرد تا مثل مرهمی شود و نیم
گرم در محل بواسیر و درد باید نهاد و سفوفی که نافع بواسیر است ازین ادویه که مذکور میگردد اختیار
باید کرد بابونه و اکلیل الملک و حسک و مغز بادام تلخ و نانخواه و تخم گندنا از هر یک برابر آن
دیگر کوفته و بیخته و با آب برگ گندنا خمیر کرده در دیگچه یا تغار انداخته بر روی آتش باید
نهاد تا پخته شود و بروغن دانه زردالوی چرب کرده مقدار خوردن ازین ترکیب دو نیم مثقال است
بر نهار و دوایی که خشک سازنده دهنهای بواسیر باشد ازین ادویه که مذکور میگردد اختیار باید
کرد پوست انار و عصاره لحیة التیس که آن را نکه سغالی میخوانند مردم ترک و جفت بلوط و جوز سرو
و از هر یک دو مثقال مجموع کوفته و بیخته در آب برگ عنب الثعلب آنها باید خوابانید تا خشک شود و بکوبند
و بعد از آن بسیار صلایه باید کرد تا مجو مرهم شود و بر لته ارغوانی مالیده بر دهنهای بواسیر باید
چسبانید و بعد از دیری باید کشاد و بخوری که نافع از علت بواسیر باشد و دهنهای آن را خشک
گرداند مقل و کندر و رانج و تخم هرازا سفید و پوست بیخ کبر جمیع ادویه برابر یکدیگر کوفته
و بیخته و با عسل و یا آب گندنا خمیر کرده حبها ساخته در آن شب کاسه سوراخ دار از آن بخور
دود باید کرد که بخاران به مقعد رسد و اما علاج ناجح درین علت اگر جابجا دهنها از مقعد بیرون
و بلند باشد قطع است و نهادن داروها مثل فلدفیون و سم الفار و مقل تا دهنها را بالکلیه
اسقاط کند اما در قطع حجام استاد دانا باید و الا محل خطر است و همچنین در نهادن مثل
فلدفیون و سم الفار نیز خطر است زیرا که اگر جابجا دانه عمیق باشد موثر که تاثیر سم الفار و فلدفیون
تا آن موضع است که فساد پذیرفته است و آن منتهی پرورده میشود که اثر امعای مستقیم
نامند و سر آن مقعد سر آن روده است و هر گاه که آن سوراخ شد هلاک و دفع خواهد بود
و ازین جهت است که اطبا درین نوع علاج دلیری نمیکنند و اگر اینچنین علاج واقع شود و دانها که بخبر

و سلامت ساقط شود و سوزش و درد در محل دانه بسیار شود تسکین بمرهم از موم و شحم بط و شحم مرغ
باید ساخت و بران محل باید نهاد و یا از موم و روغن کوهان شتر و مغز ساق گاو باید ساخت
و بران محل باید نهاد مقاله در بیان نواصیر و مراد به نواصیر عند الاطبا قروح خبیثه و بثره
چند است که در درون مقعد میشود و این قروح یا نافذ و غایر است و یا غیر آن خبث و بهر تقدیر
علاج قطع است و نهادن ادویه حاده که موجب سقوط قروح و دانهها باشد و علاج نواصیر
اصعب از علاج بواسیر است زیرا که قروح داخل مقعد و روده است و رسانیدن دوا و مرهم بر آن
محل مشکل مرهمی که درین علت نافع باشد اینست که مذکور میگردد کبریت نیم مثقال و حجر قیسور
که مراد سنگ سیاه است که زرگران برای امتحان نقره و طلا بران میمالند و آن را سنگ محک مینامند
نیم مثقال و پوست مار یکمثقال و نیم و زفت رومی هفت مثقال و روغن چهار مغز هفت مثقال
اول زفت در روغن بر سر آتش نهاده باید گداخت و باقی ادویه کوفته و بیخته در و خلط
کرده بر روی پنبه و یا فتیله مالیده بر محل قروح باید نهاد اما علاج آنکه غایر و نافذ نیست و علامت
او آنست که ریح و براز از وی بدر نمی آید و یا بدشواری بدر می آید علاج عصر و افشردن او است
تا آنچه در وست از قیح و چرک بیرون آید و بعد از آن ازین مرهم که مذکور میگردد بران باید نهاد
و دم الاخوین که خون سیاوشان است و سرو و شب یمانی که مراد زاک بلور است و زنگار
او را حق نانش میخوانند و گلنار از هر یک دو و نیم مثقال جمر و کندر و عنزروت از هر یک دو
مثقال زنگار و نیم دانگ مجموع ادویه کوفته و بیخته و بروغن بنفشه بادام خلط کرده بران موضع
باید نهاد و اکثر اطبا برآنند که نواصیر علاج پذیر نیست و سعی بسیار در علاج او نمودن بی فایده
است زیرا که محل تشویش از تاثیر دوا دور است و دیگر جمیع امراضی که در مقعد و حواشی
او می شود از علاج بعید است زیرا که ادویه را هیئت بعد احتیاج است و طریق دخول غذا
دهن است و طریق خروج او مقعد است و هر چه خورده شود تا بدان از راه مقعد بیرون رود
و بدین سبب آن محل را همیشه رطوبت ناچار است و مقصود از علاج قروح اندمال و خشک
شدن و صلاح آنها اوست و این غرض بواسطه رطوبت علی الدوام حاصل نمی شود پس بدین سبب
سعی در علاج آن غیر از صحیح اوقات نیست پس صاحبش را تحمل از مدت حبوه خود بهتر است و بسیاری را

طبیعة اعانه کرده امثال این امراض دفع شده است مقاله در بیان اورام مقعد و شقاق
باید دانست که مقعد را گاه ورمی حادث میشود حار که آن غیر ورم بواسیر است و از بواسیر
معدود نیست و شقاق نیز عارض می شود و علامت او تب تیز است و درد قوی و سوزش
در محل ورم و علاج درین صورت مقام فصد است و اخراج خون بحسب قوه و طاقت و
واجب و خوردن جلاب هر صباح از عناب ده عدد و انگور بخارای یا سیاه ده عدد اول
عناب را در قدری آب باید طبخ کرد و از کرباس گذرانیده صافی ساخته هفت مثقال قند
و هفت مثقال ترنجبین صافی با آن آمیخته نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد و غذا ماء الشعیر که مراد
کشک جو است و یا ماش مقشر با شیره مغز بادام باید داد و ضماد بر موضع درد از بنفشه خشک
و برگ خطمی و عنب الثعلب و خبار از هر یک برابر آن دیگر مجموع ادویه در قدری آب که کافی باشد
طبخ کرده ضماد ساخته و اندک روغن گل یا روغن بنفشه با آن آمیخته نیک صلایه باید کرد تا همچو
مرهم شود و نیم گرم بر موضع ورم باید نهاد و یا ضماد ازین ترکیب باید نهاد روغن گل و سفیده
تخم مرغ و بوزن طسوجی افیون در آن انداخته نیک صلایه کرده نیم گرم بران ورم باید نهاد
اگر این ترکیب صلابه در هاون اسرب که دسته او از سرب باشد کنند نفع بلیغ دارد و یا مرهم
اسفیداج بران باید نهاد و مرهم اسفیداج بر انواع میباشد اما درین مقام باین اجزا باید ساخت
کندر یکمثقال و اسفیداج قلعی سه و نیم مثقال و عنزروت یکمثقال و روغن گل پانزده مثقال
و موم چهار مثقال اول موم را در روغن باید گداخت و اسفیداج و کندر و عنزروت نیک کوفته
و بیخته در وانداخته نیم سرد ساخته سفیده تخم مرغ در و انداخته نیک صلایه باید کرد تا نیک
خلط شود و مرهمی شود ازین مرهم نیم گرم بر ورم بوقت وجع والم باید نهاد و اما شقاق
مقعد را سبب یا یبوست مفرط است و حرارت کثیره و یا بر در اخلاط تیز بر مقعد و یا مرور
براز و ثفل خشک بر مقعد و علاج خوردن جلابست هر صباح از شربت بنفشه هفت مثقال
و ترنجبین صافی هفت مثقال در قدری آب گرم حل کرده باید بر نهار اختیار کرد و غذا ماش
مقشر و کدوی تر اگر بوقتش باشد و بر محل شقاق ازین تخمها مرهم ساخته باید نهاد شحم بط و شحم
مرغ و شحم بز و مغز ساق گاو مجموع این پیه ها را بروغن باید گداخت و بر موضع شقاق باید مالید

و اگر با شقاق درد و سوزاک باشد این طلا بران باید نهاد سفیدهٔ قلعی نیم مثقال سفیده تخم مرغ
هفت مثقال کافور دانگی مجموع بیک صلایه کرده بر موضع شقاق باید طلا کرد و یا آب برگ عنب
الثعلب و آب برگ کاسنی و آب برگ کشنیز تر و آب برگ خرفه و آب برگ حبازی و آب برگ
خطمی از هر یک سیزده مثقال و روغن بنفشه هفت مثقال و موم صافی هفت مثقال اول موم
در روغن مذکور باید گداخت و کتیرا کوفته و بیخته و نیم مثقال در این موم و روغن انداخته و مجموع
آبهای مذکوره در این مقام و روغن خلط کرده بیک باید بر هم زد و صلایه کرده باید برداشت
و از این موم و روغن بر محل شقاق نیم گرم باید مالید و اگر از شقاق خون سیلان کند قرص کهربا
یا قرص کلنار یکمثقال در هفت مثقال رب آبی خلط کرده باید بر نهار و بوقت خواب اختیار
کرده و غذا اشش لحاق و در وارفوابض که جریان خون بواسیر استعمال میکنند باید بخت

مقاله در بیان برون شدن مقعد و بباید دانست که سبب خروج مقعد از محل خود اگر سبب
ورم است علاج او در ورم مقعد مذکور شد اگر بیرون آمدن مقعد بسبب سستی عضلهٔ مقعد
که حوالی قریبست باشد علامت او دخول او است بمحل خود بانوک بدون علاج او شستن
علیل است در آبی که در وی جوز سرو که جوه است و جفت بلوط و اقاقیا و عصارهٔ لحیة
التیس و مازو کوفته طبخ کرده باشند و با گلنار و مازو و سرو از هر یک برابر آن دیگر مجموع ادویه
کوفته و بیخته باید بر مقعد بیرون آمده پاشید و بچند باید برداشت و حلاب هر صباح از سفوف
حب الرمان باید اختیار کرد مقدار سه و نیم مثقال با رب آبی هفت مثقال و غذا اشش لحاق مانیز
نخود بادام و گوشت مرغ باید داد و از فواکه رطبه و شیر و حبوبات حذر باید کرد و حمام نیز باید رفت

مقاله در بیان حدبه و ریاح ارسیه و مراد بحدبه زوال فقرات است بجانب پیش و یا جانب
قفا و مقصود از فقرات مهره های پشت است اگر محاذات سینه اگر جانب
قفا زایل میشود موجب تحدب در قفاست و تقعیر در سینه و اگر زوال فقره بجانب پیش
تحدب در سینه است و تقعیر در جانب قفاست و گاه زوال فقره یکی از جانبین یمین
و یسار میباشد و درین حین تحدب در جانب خروج است و تقعیر در جانب مقابل آن
و این قسم را التواء میخوانند و اسباب این علة یا بادیست مثل سقوط و ضربه و یا بسبب ورم حار

که در عضلات فقرات واقع شده است و سبب ورم ضغط کرده و فقره زایل شده و علاج این قسم
که سبب او سقوط و یا ضربه است اول فصد است و اخراج خون بقدر قوت واجب بملاحظه
آنکه وجع جذابست و طبیعت از برای اصلاح عضو ماوف خون بسیاری فرستد و این سبب
زیادتی وجع و الم میشود پس تقلیل خون واجبست و علامت او آنکه بسبب ورم حار باشد
تب تیز دایم شبیه بمطبقه و درد قوی و سوزاک در محل درد و عطش و تشنگی غالب و عظم نبض
و نارنجیت بول و قاروره و زردی آن و ثقل در جانب قفا و علاج درین مقام نیز اول فصد
است از باسلیق و اخراج خون بمقدار قوت واجب و خوردن حلاب هر صباح از عناب
ده عدد و عنب الثعلب انگور شغال نیست و دو مثقال و قند سفید و ترنجبین از هر یک هفت مثقال
اول عناب و عنب الثعلب را در قدری آب کاسنی طبخ کرده از کرباس گذرانیده و قند و ترنجبین
مذکور در و آمیخته نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد و غذا ماء الشعیر مراد آنست جو است رقیق پخته باید
داد و تلیین طبیعت بمطبوخ نرمی باید کرد که قوی نباشد مثل سنا مکی و بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی
و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته از هر یک دو مثقال و عنب الثعلب درین مطبوخ پنج و نیم مثقال
باید انداخت و ترید سفید تراشیده و بروغن بادام چرب کرده نیم مثقال مجموع ادویه
در یک و نیم کاسه آب با آتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم کاسه بماند از کرباس گذرانیده و ده مثقال
فلوس خیارشنبر و ده مثقال ترنجبین در وحل کرده و دیگر از پرویزن موی گذرانیده در تابستان
بوقت سحر و در زمستان بوقت صباح اختیار باید کرد و تا وقت نیمروز و بعد از بیشین صبر
باید کرد تا عمل دارو منقطع شود و بعد از آن شربت از قند دو مثقال و تخم اسپغول شسته
یکمثقال در چهار قاشق آب شربت کرده باید اختیار کرد و غذای پرهیز را در روز دارو بوقت
عصر اختیار باید کرد و هر گاه که درد و الم تسکین یابد ضماد که موجب لین ورم باشد
باید بر ورم نهاد و آن کنجد مقشر سیزده مثقال بیک کوفته و برگ مرزنجوش تازه نیک
کوفته و زن سه و نیم مثقال و مجموع باهم خلط کرده و دیگر مبالغه در کوفتن باید کرد تا همچو مرهم
شود و بر ورم از این بگرات ضماد باید کرد دیگر اجزای او اینست مقل هفت مثقال به مرغ و سه
بط و مغز ساق استخوان گاو و از هر یک هفت مثقال که مجموع سه بیست یکمثقال باشد اول مقل را در آب

گرم حل کرده بقدر آبی که کافی باشد بعد از آن پیه ها را باید گداخت و با این مقل محلول آمیخته در هاون
بسیار صلایه کرده بر روی لته نیم گرم بر محل ورم باید نهاد فقرات را بروغنهای گرم مثل روغن بابونه
و روغن قسط چرب باید کرد و روغن قسط از جهة این علت باین اجزا باید ساخت قسط هفت
مثقال سلیخه چهار مثقال مرمکی جوز هفت مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته و در دو کاسه آب باید
یکشب و روز خوابانیده و بعد از آن سه حصه ازین آب با دارو مخلوط و یک حصه روغن کنجد
مجموع باهم خلط کرده در پاتیل بلاعوی پاک انداخته با آتش آهسته باید جوشید چندانی که آب فانی شود
و روغن بماند و علامت خلاص روغن از آب آنست که چوبی در تیب روغن فرو باید برد و بر آتش
عرض کرد و اگر جا بجا در آتش آواز میکند علامت آنست که هنوز از آب در روغن باقی مانده است
و دیگر باید جوشید تا تمام آب فانی شود اگر جا بجا آواز میکند علامت آنست که آب تمام
فانی شده است بالفعل باید فرود آورد و روغن را باید گرفت که میسوزد و این روغن علی
الدوام نیم گرم بر فقراتی که زایل شده است باید مالید و گاه بسبب تحدب و تقعیر ریح غلیظ
میباشد که بواسطه آن فقرات از یکدیگر جدا جدا میسازد و این قسم را اطبا ریاح افرسه مینامند
و علامت او آنست که با وجع پشت و تشنگی نیز کم است و سوزاک و تب ازین اعراض
کم است و اکثر چنانست که حدوث این علة باین سبب خاص که بعد قرار داشت که حادث میشود
و علاج او خوردن حلابست هر صباح از بادیان و بادیان رومی و بیخ سوسن تراشیده از هر یک
ده مثقال گلقند عسلی هفت مثقال اول ادویه بر وجه مذکور در قدری آب طبخ کرده صاف
ساخته و گلقند در و آمیخته نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد و غذا نخود آب با شیرهٔ مغز بادام باید
داد و هر صباح از ماء الاصول که باین اجزاست باید اختیار کرد و بیخ سوسن و پوست بیخ بادیان
و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ کبر و پوست بیخ عاقف از هر یک سیزده مثقال تخم بادیان و تخم کرفس
و بادیان رومی و شبت از هر یک سه و نیم مثقال مجموع ادویه در دو و سه کاسه آب با آتش آهسته طبخ
باید کرد تا نیمه بماند از کرباس گذرانیده صافی ساخته پنجاه مثقال عسل در و آمیخته بیک جوش
داده در ظرفی باید نگاه داشت و هر صباح هفت مثقال در دو سه قاشق آب گرم باید خورد
و بر قفا دایم از روغن بید انجیر باید مالید و یا روغنی که درین اجزا ترتیب داده باشند ترنجبیل

دو نیم مثقال حسک نیم کوفته هفت مثقال مجموع در یک و نیم کاسه آب با آتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم کاسه
بماند صافی ساخته نیم کاسه روغن کنجد با او آمیخته دیگر باید طبخ کرد تا آب برود و روغن بماند
و از این روغن بوقت حاجت نیم گرم باید مالید و تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان باید کرد و یا
بحب سورنجان که باین اجزاست سورنجان یکمثقال ترید سفید مجوف یکمثقال حب النیل
غاریقون از هر یک دو دانگ از مثقال بادیان رومی دو دانگ صبر سقوطری چهار دانگ مقل و صمغ
از هر یک دانگی مجموع ادویه کوفته و بیخته و با یک قدری خمیر کرده حبها باید ساخت هر یکی بقدری
که توان فرو برد و مجموع یک شربت است و بوقت سحر اختیار باید کرد و صبر باید کرد تا وقت
نیمروز و یا بیشین تا عمل دارو منقطع شود و بعد از آن شربت از قند دو مثقال و تخم ریحان شسته
یکمثقال در چهار قاشق آب شربت اختیار باید کرد و غذای پرهیز را روز دارو آخر روز بوقت
عصر اختیار باید کرد و آن غذا نخود آبست با شیرهٔ تخم معصفر و گوشت مرغ و اگر چیزی از علة
باقی مانده بمطولات که موجب کثرت ریاح باشد باید کرد مثل بابونه و اکلیل الملک و شبت و نمام
و مرزنجوش و برگ کرم و برگ بید انجیر و برگ ریحان و برگ خطمی از هر یک یک کف مجموع ادویه در
قدری آب طبخ باید کرد تا مهرا شود و نیم گرم بر فقرات نطول باید کرد و وجع محجمه که در و آتش
باشد بر فقرات زایله نهاد و بمجرد جذب اکتفا کردن بسیار نافع است و مقصود از مجرد جذب
آنست که اخراج خون واقع نشود و اما در آنکه بسبب سقوط و ضربه باشد بعد از فصد و یا
پیش از فصد تسویه آن فقره عظیم که در بیرون است برفق و تامل باید کرد در آن عضو
بمحل خود و خلا بر آن عضو از اطلیهٔ حادیه باید کرد مثل این ادویه که مذکور میگردد
قسط و کبر و سنبل و کرم و سلیخه از هر یک متساوی مجموع ادویه کوفته و بیخته با قدری سرکه آمیخته
باید طلا کرد و گاه هست که سبب حدوث این علة تشنج میباشد و سبب تشنج حرشتیه موذی
میباشد و یا سبب برد قوی که موجب تشنج است و این قسم قلیل الوقوع میباشد و اگر واقع
شود نیز بسیار قلیل النفع و بی ثبات است و بسیار کریه التقل و علاج ندارد مقاله در بیان وجع الورک
و مراد بدوالی اتساع عروق بیک ساق و یا هر دو ساق و قدم بواسطه نزول مواد باین
مواضع و اکثر عروض این علة بکسانی و حمالان و دروگران اوان کسانی که احمال ثقیله بر میدارند میشود

وآن کسانرا که در خدمت سلاطین همیشه برپای ایستند و علامات حدوث این مرض ظهور عروق و رگهای کبود بر ساق است و علاج او فصد است و اخراج خون بقدر قوت و طاقت و دوا خوردن حلاب هر صباح از عناب ده عدد و عنب الثعلب دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع بروجهی که مکرر مذکور شد ترتیب داده نیم گرم برنهار اختیار باید کرد و غذا ماش مقشر و نخود مقشر با شیره مغز بادام و تلیین طبع بعد از ظهور نضج در قاروره و تنقیه از اخلاط سوداوی بمطبوخ افتیمون و با حب افتیمون و هر گاه که تنقیه ازین اخلاط مذکور شد عروق مذکوره را بعد از تنقیه فصد باید کرد و منقوع و از عروق مذکوره همین رگهاست که بر ساق ظاهر شده است ممتلی از خلط است و بر فوق باید مالید و دست بر آن باید کشید تا آن عروق جا از بول و صحوری شود باید تنگ محکم و استوار محل ظهور آن عروق را بست و صاحب این علت را از خوردن اغذیه والطعمه غلیظ حذر باید کرد خصوصا اغذیه که مولد سودا باشد مثل گوشت گاو و گوشتیکه خصوصا که نمکسود باشد و باید که صاحب این علة راه کمتر رود و چیزهای گران برندارد مقاله در

بیان مرض داء الفیل و مراد بداء الفیل عظم ساق و قدم است بروجهی قبیح و وجه تسمیه ظاهر است زیراکه ساق صاحبش مشابه بساق و پای فیل میشود و سبب او انصباب ماده سوداوی است بساق و قدم و علامت او کمودت و کبودی ساق است و قدم و دایم اندک جراحتی و دردی ظاهر است و حرارت در بعضی احسان می باشد و علاج درین مقام فصد باسلیق است و اخراج خون بقدر قوت و طاقت پس صاحب علة وقت فصد و استفراغ خلط سوداوی بعد از فصد بمهلت و مدة قریب بمطبوخ افتیمون و حب او و قی را درین علت منفعت بلیغ است اگر در هر هفته دو نوبت واقع شود اما خلط در و حاجت نیست باین طریق که کسی ملاحظه آن کند که یکبار قی در اول هفته واقع شد بار دیگر در آخر هفته واقع شود این نمی باید کیفیت با التقی مینوع می باید کرد و خوردن این حب که مذکور میگردد درین علت نافع است و اجزاء او افسنتین قنطوریون دقیق حنظل از هر یک دانگی و نیم تربد سفید مجوف تراشیده و بروغن بادام چرب کرده یکمثقال مقل و کتیرا و مصطکی از هر یک دانگی مجموع ادویه کوفته و بیخته و بآب بادیان عجین کرده حبها باید ساخت و این یک شربت است و بوقت سحر بعد از ظهور نضج در قاروره

اختیار

اختیار باید کرد تا وقت نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود و بعد از آن شربت از قند و تخم ریحان و آب بمقداری که مکرر مذکور شد باید خورد و غذا را روز دارو بآخر روز اختیار باید کرد و بعد از تنقیه بدن از خلط فاسد فصد ارماض زانو باید کرد و اخراج خون بقدر قوه و واجب باید کرد و اول از جانب قدم بطرف بالا بعصابه پارا محکم باید بست و مراد بمابض زانو آنست که محل اتصال ساق بالای است و در آن محل رگ بعد از استوار بستن ظاهر میشود و حجام دانا را باید فرمود که بگشاید و هر گاه که بدن استفراغ یافت بطریق حبل و فصد ضماد مناسب بر محل عظم ساق باید نهاد و از مثل خاکستر چوب کرم و نمک و اردشیلم که حبهای سیاه هست که در میان گندم حاصل می شود و با آب چوب تاک اگر بوقتش باشد و یا با آب سداب و یا با آب برگ انجیر خمیر کرده بر محل علت باید نهاد و طلا باید کرد و بست و تا دو سه روز نباید گشود و بعد از گشودن دیگر از همین اشیا باید طلا کرد و اصحاب این علة را نیز بسیار نباید راه رفت و بسیار برپا نباید ایستاد و اغذیه غلیظ مثل هریسه و گوشت گاو و آنچه غلیظ باشد پرهیز باید کرد خصوصا غذا که مولد سودا یا بلغم باشد اگر چنانچه سبب این علت انصباب خلط بلغم باشد بعدم و ساق و علامات او غلظ ساق و قدم است بی احتباس رنگ سرخ و حرارت محل و رم است و آنچه بارداست و انچه ریاضت و منجر بتورم شده است علاج او خوردن حلاب است هر صباح از بیخ سوسن و بادیان از هر یک دو مثقال و گلقند عسلی هفت مثقال مجموع ادویه بروجه مزبور و مذکور طبخ کرده و صاف ساخته گلقند در آن آمیخته نیم گرم برنهار اختیار باید کرد و غذا نخوداب با شیره مغز تخم معصفر باید داد و گوشت سبک مثل گوشت مرغ و در بسیار خوردن غذا تامل باید کرد و کم باید خورد و در شب نباید خورد و بعد از ظهور نضج در بول تنقیه بدن از خلط موجب علت بحب صبر و یا بحب سورنجان باید کرد و یا بمعجون سورنجان و همیشه ملازمت و مداومت بقی باید کرد که درین علت قوی نافع است و می باید که در هر هفته کم از سه بار نباشد حقنا قوی درین باب بیخ خربزه و تخم نیم کوفته خربزه دشتی و تخم ترب و برگ اداک بوقتش باشد و بادیان و کنگر زد که مراد صمغ خوشنف است و مراد بلخ شوره آب التی است و هر یک ازین ادویه سه مثقال و نیم مجموع ادویه

نیم کوفته در مقداری آب که کافی باشد طبخ کرده بنیم آورده از کرباس گذرانیده صافی ساخته و اندکی نمک در آن انداخته و هفت مثقال عسل در آن خلط کرده اگر بر بالای غذا و اقوات بر آن خورده لحظه صبر باید کرد اگر بخود اجابت کند بهتر و الا بر مرغ در روغن کنجد چرب کرده بحلق باید فرستاد تا قی باید کرد و بعد از قی گرسنگی بهتر است و خوردن اطریفل صغیر یکمثقال هر روز باید که صاحب این علة زیاده بر یکبار غذا نخورد و صاحب این علة را حذر کردن از اغذیه غلیظ هم ضرورت خصوصا که مولد بلغم و سودا باشد و از خواکه رطبه مثل خربزه و شفتالو و هندوانه و غیر ذلک آنچه تر و آبدار باشد البته حذر باید کرد و از بقول تره و بادرنگ تراشیده حذر واجبست و ازین سفوف که مذکور میگردد اختیار باید کرد که بسیار نافع است فلفل و زنجبیل و کندر از هر یک دو مثقال فو و بابادکر و با از هر یک دو نیم مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته مقدار خوردن ازین سفوف برنهار یکمثقال است و زیاده برین تجویز نیست زیراکه حرارت بسیار وارد و مزاج را متغیر میسازد و بر پا صبر و کندر و مر و اقاقیا و تخم گشنیز که او را رطبه می نامند ادویه برابر کوفته و بقدر آب عنب الثعلب خمیر کرده بر پا طلا باید کرد و در بسد چنانکه مذکور شد نباید رفت و از دویدن حذر باید کرد مقاله در بیان عرق النساء که

عوام الناس آنرا رگ تیغی می نامند و مراد باین مرض درد و المی است بزرگی که از سرین تا بکعب فرو دآمده منتهی میشود عارض میگردد و اگر امتداد می یابد البته بلوچ می انجامد و علامت او وجع شدیداست و احتباس الم در جانب وحشی و اشتداد وجع در هوای سرد و خوردن اشیاء بارده و علاج خوردن حلاب است هر صباح از بادیان و بادیان رومی و تخم کرفس از هر یک دو مثقال و گلقند عسلی هفت مثقال مجموع بدستور سابق ترتیب داده نیم گرم برنهار باید اختیار کرد و غذا نخوداب با شیره مغز بادام و با خود تخم معصفر باید داد و صاحب این علت را از اغذیه و اطعمه غلیظ و بسیار خوردن غذا حذر باید کرد خصوصا در شب و از جمیع فواکه و بقول رطبه پرهیز واجبست و خوردن آب سرد و بسیار مضرت میرساند از آن نیز اجتناب باید کرد و باید که عضو دردمند را بعضی دواها قبل التحلیل ضماد نکند و با چیزی که بارد باشد زیراکه این عضو بسیار گوشت است و با آنکه قوه دوا تا آن عرق رسد قوه دوا باطل میشود و درین باب اشیاء

بارده

بارده ظاهر است زیراکه دوای بارد به برودت خود تکثیف عضو می کند و مرض را تقویت میکند و همچنین سبب باید نهادن چیزهای بارد و علاج فصد نباشد و خلاف قانون علاج باشد و هر گاه که در بول و قاروره اثر نضج ظاهر شود ملینی طبیعه بمطبوخ سورنجان و یا بحب سورنجان مذکور باید کرد و یا بحب صبر باید کرد و با شیخ صبر باید کرد و باید که معالج استعمال ایارجات و مسهلات و حبوب که موجب اخراج خلط بلغمیست تا نضج در اخلاط حاصل نشود نکند زیراکه اگر این قانون مرعی نشود رقیق اخلاط دفع شود و غلیظ بماند و منجر شود و مرض باشد از ساق شود و بعد از تنقیه تمام ضماد ازین ادویه بر محل وجع باید کرد و اجزای ادویه وجع است مرزنجوش و ورق الغار و گل بابونه و اکلیل الملک از هر یک هفت مثقال تخم هزار اسفند که آنرا در کتب طبی حرمل می نامند دو و نیم مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته و عسل محلول در آب گرم خلط کرده نیک برهم زده بر محل وجع ضماد باید کرد و هر گاه که ضماد را از محل دور سازند باید که بآب گرم بشویند و بآن ادویه که مذکور میگردد نطول باید کرد اکلیل الملک و بابونه و شبت و قنطوریون دقیق و پوست بیخ کرفس و حاشا و صعتر و حند قوقی مجموع در مقداری آب طبخ کرده صافی ساخته نیم گرم بر عضو نطول باید کرد و درین علت نیز قی ساعاید بسیار است و در هر هفته سه بار قی باید کرد که موجب فلاح و نجاة است و ضماد ازین ادویه باید کرد پوست بیخ کبر و قونیج و عاقرقرحا از هر یک هفت مثقال و عصاره قثاء الحمار و حب الغار از هر یک دو نیم مثقال سکبینج و قسط و مر مکی از هر یک نیم مثقال حب الرشاد که مراد بآن تخم تره تیزک است نیم مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته و یکمثقال از زفت رومی در دو مثقال روغن زنبق و با روغن زیت و یا روغن کنجد گداخته ادویه در آن خلط کرده ضماد بر موضع درد والم باید کرد و اگر چنانچه علت باین تدابیر علاجات شفا یافت نیک و الا رنج بسیار در معالجه این علة نمی باید برد زیراکه محل تمکن ماده این علة عمیق است و اثر دوا از دور نمیرسد و اخراج نمی باید و حقنه را نیز درین علة منفعت عظیم است و باید که این اجزا واقع شود حسک و خطمی نیم کوفته از هر یک نیم کف شبت و بابونه و سداب از هر یک چهار مثقال و نیم قنطوریون رقیق و پوست بیخ کبر از هر یک سه مثقال حلبه و تخم زغیر از هر یک دو مثقال سنا مکی سه مثقال سوس کف و کنگر

زیره دو مثقال مجموع ادویه در سه کاسه آب باید جوشیده باتش ملایم طبخ باید کرد تا یک کاسه بماند
اثر کرباس کور اسنده ا لکامه و روغن قسط و روغن بابونه و روغن سوسن از هر یک هفت
مثقال بوره ارمنی دو دانگ و فلوس خیارشنبر دو مثقال در این مطبوخ حل کرده دیگر
از پرویزن موی گذرانیده نیم گرم در خانه معتدل الهوا بنشیند و در یک روز عمل باید کرد
و در تابستان بوقت صباح و در زمستان بوقت نیمروز باید که اول پیش از عمل
شوربای نخوداب خورده باشد و اگر علت مزمن شود باید که صاحب علت در تنقیه اهمال نکند
و حقنه نیز بتکرار که بسیار مفید است و در مسهلات قنطوریون دقیق و سورنجان بقدر مذکور
سابق زیاده باید کرد زیرا که این ادویه را در قطع این ماده تاثیر عظیم و اگر اندکی از
بوزیدان نیز زیاده کنند صواب باشد و اگر در معالجه این حتی الامکان تبخیر بدان اوایل باید
کرد مگر آنکه در هیچ دوایی و تاثیری بوجود نیابد و اگر چنانچه درد و الم اشتداد یابد اختیار
مخدرات باید کرد و درین چاره نیست مگر آنکه موانع قویه باشند و از جمله مخدرات نافعه
فلونیا ست و بر نفخا مقدار دو نخودی و باید که علیل بر بالای این معاجین اختیار خودداری
نکند که مهلک است و در استعمال مخدرات با حتیاج شدید شود از تکاب و اختیار نباید کرد
و سبب در تجویز مخدرات است که علیل را زمانی از الم و وجع راحتی حاصل شود و تا قوه ساقط
شود تا باز مراجعت باصل علاج توان کرد و از ادویه که صاحب این علة را نافع است خوردن
این سفوف است که مذکور میکرد د سورنجان سه مثقال مرحم بادیان و مغز بادام مقشر از
هر یک دو مثقال زعفران دو دانگ سنا یکی هفت مثقال قند سفید برابر جمیع ادویه
کوفته و بیخته و مقدار خوردن ازین ترکیب دو مثقال است با آب سرد و موضع الم و وجع
را بروغنی که از قثا الحمار و قسط و روغن زنبق و خیری که در مواضع آن الی العالم تخمیر
کرده اند که همیشه بهار است و صاحب این علت را در آبهای و چشمهای کبریتی غوطه خوردن
بسیار نافع است و آنچه بدینها ماند از انهانیز بلیغ وارد و اگر این معالجات موجب شفا
و نجات وی نشود بر حق و رگ مجه باید کرد یا آتش و جذب بلیغ و اخراج خون کرد و یا علق که
زالو است بر حق باید نهاد یا جذب بلیغ کند زیرا که جذب علق از محجه اقوی است و مواد غلیظ را

از

از محلها که جذب نمیکند و بعضی از حذاق اطبا گفته اند که مقدار یک مثقال فقط سفید درین علت
با هفت مثقال شربت بادرنجبویه و یا ماء العسل و ما بنیه باید خورد و اگر باین نیز نشود
بمقتضای اجرای دوا اکی عمل نموده داغ باید کرد تا رطوبت فاسد مجتمع که موجب
این علت شده است فانی شود مقاله در بیان وجع المفاصل و نقرس و مراد بوجع
المفاصل درد و المی است که مفاصل اعضا را عارض میشود و اگر چنانچه این وجع در مفاصل
قدمین و انگشتان پا است و آنرا نقرس مینامند و سبب این وجع ضیق و محل
ورم است و ورم نمیگذارد که خون لطیف باین موضع نفوذ کند و موجب نموید عضو
شود و بواسطه کثرت اعصاب متصله باعضای بواسطه رباطاتی که اعصاب و اعضا را
احاطه کرده است و کثافت جلد این مواضع ماده این علة بتحلیل نمیرود و ماده این علة
را اطبا بعید از نضج داشته اند زیرا که ماده این مرض اعضای عصبانیست و در غایت
برودت و کثافت و علقه است بسبب برودت عصب و در اکثر سبب حدوث این علة
ضعف مفاصل است و در انصباب مواد باین مفاصل ضعیفه و مواد موجب علة یا خون
است و صفرا و بلغم و یا سودا و یا مرکب از اینها و این بدو طریق میتواند بود که مرکب از جمیع
اخلاط اربعه باشد و یا مرکب از دوی از اینها ترکیب خون با صفرا و ترکیب بلغم با سودا
یا ترکیب خون و صفرا و بلغم و بسوداء یا ترکیب از خون و بلغم و یا ترکیب خون و سودا و
این احتمال رابع است و بسیار کم است که این علة از انصباب یک خلط پیدا شود پس
تدبیر نظر معالج می باید در آن باشد که از کدام حادث شده است بر آن وفق در علاج اهتمام
نماید و اگر چنانچه مرکب باشد در تدبیر حسب الغذیه و ادویه و اشربه و ضمادات و آنچه از
ادویه موضعیه است بروفق ترتیب آن ماده بر مریض ایراد کند و باید دانست که اطبا
برین متفق اند که علت وجع المفاصل عورات و خواجه سرایان را و اطفال را بسیار کم میشود
و سبب این گفته اند که در ایشان صفرا کم است و این علت اکثر در اشخاص که دموی و بلغمی اند
حادث و صفراوی مزاجان را بسیار بتوت میشود و کسانی که دنیا نزاد رکوخوابی و مباشرت حریص
است نیز بسیار میشود خصوصا که مباشرت بر امتلا واقع شود و اگر چنانچه سبب حدوث این علة خون باشد

علامت او غلبه خون است و شدت وجع ضربانی و حرارت ملمس آن عضو و مفصل که این وجع در وست
و علاج درین مقام فصد است اگر چنانچه این درد در دست راست باشد فصد از دست چپ
باید کرد و اگر چنانچه در دست چپ باشد از جانب راست باید کرد و اگر چنانچه این علت در
پای چپ باشد فصد از دست راست باید کرد و اگر چنانچه در پای راست باشد فصد از
دست چپ باید کرد و خون بمقدار قوت و اجب و سن و وقت اخراج باید کرد و با سلیقی باید کرد
و بر موضع وجع خرقه کتان که تر کرده به برف و یا یخ سرد کرده باشند باید نهاد و طلا برای
عضو از صندل سفید و شاف مامیثا و فوفل و سفیده قلعی گل ارمنی و پوست در بندی که او را
پوست ترکی نیز می نامند و گل سرخ ادویه برابر یکدیگر کوفته و بیخته و بگلاب خلط کرده باید طلا
کرد و از شرط طلا و ضماد آنست که بعد از طلا کردن آن مقدار صبر باید کرد که دارو بر آن عضو
خشک شود و دیگر باید نهاد و بر همین وجه هم طلا و ضماد را کمتر از سه چهار نوبت نباید نهاد
تا منفعت و مضرت معلوم شود و نهادن طحلب که او را در سر کریم و ز گذاشته باشند در مفصل
بدرد نیز بسیار نافع است و مراد بطحلب جامه جولست که سبز بر روی آب ایستاده باشد
و برگ نی کوفته و با سرکه آمیخته بر عضو ماوف مالیدن نیز بسیار نافع است و مسکن درد است
و بوقت شدت و درد اگر ماده مرض خون و صفرا باشد و باشیدن آب سرد و یا یخ و یا برف
بر محل درد بسیار نافع است و بخوردن جلاب هر صباح از عناب ده عدد و از عنب الثعلب
و تخم کاسنی از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع ادویه بروجه مقرر طبخ کرده
صافی ساخته قند مذکور آمیخته نیم گرم اختیار باید کرد و غذا ماش مقشر با شوربای مغز بادام و اگر چنانچه
او درد باشد غذا ماش مقشر با شوربای مغز بادام کدو و تخم کاسنی جوشیده باشند و جلاب
درین صورت آب انارین که با شحم افشرده باشند مقدار بیست و دو نیم مثقال و قند
سفید هفت مثقال مجموع ترتیب داده بر نهار اختیار باید کرد و غذا بر عضو و مفصل که وجع
دارد از صندل سفید و عصاره حی العالم که مراد افشرده برگ همیشه بهار است و یا آب برگ
کاهو آمیخته و یا آب هر یک از اینها و با مقدار نیم نخود افیون در و حل کرده بوقت درد بقوه مذکور
طلا باید کرد و با ضماد بر محل درد از آب کشنیز تر و آب برگ حی العالم و پوست خشخاش کوفته و بیخته

و یا این

و یا این آبهای مذکور آمیخته ضماد باید کرد و یا تخم اسپغول با قدری آب سرد که یک بر هم زده بر محل درد
باید ضماد کرد و این طلا و ضماد و تقویت که سبب صفرا و یا خون باشد و بلین طبیعت
بعد از ظهور نضج در بول و قاروره باین مطبوخ که مذکور میگردد باید کرد سنا مکی سه مثقال و نیم
عنب الثعلب و بنفشه خشک باتره و نیلوفر و تخم کاسنی و تخم خیار که مراد مغز تخم خیار است
و تخم خطمی از هر یک دو مثقال سورنجان سفید یکمثقال و دو دانگ و پوست هلیله زرد و هلیله سیاه
از هر یک چهار مثقال و نیم گل سرخ سه مثقال و دو دانگ مجموع ادویه در یک و نیم کاسه
کلان از آب طبخ باید کرد تا نیم کاسه بماند از کرباس گذرانیده و صافی ساخته و ده مثقال
فلوس خیار شنبر در و حل کرده و ترنجبین صافی هشت مثقال آمیخته بوقت سحر اختیار باید کرد
و تا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود و بعد از آن شربت از اسپغول نشسته یکمثقال و
قند ده مثقال در چهار قاشق آب شربت کرده باید خوردن و غذا در آخر روز بوقت عصر
ماش مقشر و شوربای مغز بادام باید داد و اگر چنانچه وجع بسیار شدید باشد در طلا و ضماد مخدرات
البته باید کرد مثل خشخاش سیاه و بیخ مهاج از هر یک یکمثقال و دو دانگ و افیون دو دانگ و
زعفران دو دانگ و تخم اسپغول دو مثقال مجموع ادویه نیک کوفته و با آب برگ کاهو و آب برگ
حی العالم آمیخته بر آن عضو درد مند ضماد باید کرد و اگر سبب علة صفرا باشد علامت او زردی رو
و زبان و حرارت ملمس عضو دردمند و شدت عطش و سوزاکی در وجع و تشنگی قوی و سرعت نبض
و زردی رنگ قاروره و یا تنتن راحت و سکون با شیا سرده است و علاج او با علاجهای دموی
قریب الاجابت تبرید و ترطیب با مساده صفراوی تقویت بیشتر باید کرد در اشربه و اغذیه
و ادویه موضعیه از ضماد و طلا و غیر ذلک این قانون و قاعده مرعی باید داشت و بالجمله علاج تنقیه
بدن است بمطبوخ از سنامکی سه و نیم مثقال و عناب سپستان و آلو از هر یک بیست عدد و بنفشه
و شاهتره و تخم کاسنی از هر یک سه مثقال و نیم هلیله زرد و تمر هندی و تخم کشوث از هر یک چهار و نیم
مثقال مجموع ادویه در دو کاسه آب باید طبخ کرد تا نیم کاسه بیشتر بماند و از کرباس گذرانیده و هفت
مثقال فلوس خیار شنبر و هفت مثقال ترنجبین در و حل کرده و از پرویزن گذرانیده صافی ساخته
بوقت سحر یا صبح باید اختیار کرد و یا ملین طبیعت مطبوخ و یا مطبوخ خواکه و یا مطبوخ هلیله باید کرد و طلا

درین مقام تخم کاسنی و بنفشه هریک دو مثقال و عناب ده عدد و قند سفید ده مثقال اول ادویه
در قدری آب طبخ کرده صاف ساخته قند در او آمیخته نیم گرم بر ناهار اختیار باید کرد و یا جلاب
از تمر هندی و قند و ترنجبین از هریک هفت مثقال مجموع ترتیب داده بر ناهار اختیار باید کرد و یا
جلاب از آب انار ین افشرده با پیه و تخمس از هریک سه وقیه که هر وقیه هفت مثقال و نیم
می شود و قند سفید و ترنجبین از هریک هفت مثقال مجموع ادویه ترتیب داده بر ناهار اختیار
باید کرد و یا جلاب از آب انار ترش و غذا درین مقام ماش مقشر و نخود با مغز بادام و اسفاناخ و
کوشت نرک باید کرد مگر بوقت ضعف و خوف سقوط قوه و آن نیز مرغ جوجه نه بباید اختیار کرد
بلکه لاغر باید و ضماد بر مفصل دردمند از ادویه بارد باید و اگر بارد رطب باشند یا مطابق بر
خلاف تعیین کیفیت صفرا باشد در علاج اتم است و آن ضماد مثل اسپغول و آرد جو و زرده تخم
مرغ خام و روغن گل و روغن بنفشه و بادام اجزا برابر نیک بر هم زده ضماد باید کرد ضمادی دیگر
بنفشه و مخلت و خطمی از هریک چهار مثقال و نیم و عدس مقشر دو مثقال و حنا یکمثقال و نیم
و زعفران و کافور از هریک دو دانگ از مثقال آرد جو هفت مثقال گل سرخ و نیلوفر و بیخ سوسن
از هریک سه مثقال و نیم ماش با پوست خشخاش با تخم کوفته هفت مثقال مجموع ادویه نیک نرم کوفته
و با هفت زرده تخم مرغ خام خلط کرده و روغن بنفشه بادام و یا روغن تخم کدو و یا روغن [illegible]
تر گرفته ده مثقال با این ضماد خلط کرده بر مفصل دردمند ضماد باید کرد و معالج باید که از افراط
در استعمال اضمده مبرده نکند زیرا که موجب تغلیظ و تبرید خلطات و این موجب صعوبت تحلیل
و تنقیه خلط موجب مرض و اما اگر وجع و الم بقوه باشد و تحلیل قوه کند البته باید تبرید و تخدیر
عضو دردمند کرد درین باب جهد [illegible] زیرا که وجع قوی اگر بطول انجامد موجب جمود در بعض و
نحافت بدن و سقوط قوه است و بوقت قوه درد ضماد ازین نوع مخدرات باید کرد تخم اسپغول
با سرکه بر هم زده و تراشیده کدوی تر و آب خیار و برگ حی العالم و یا خوردن فلونیا مقدار [illegible]
درم که چهار دانگ از مثقال است و یا بر نشا و خوردن مخدرات تا ضرورت قوی نشود باید خورد
خصوصا کسی را که اکثر اوقات و یا سرد می شده باشد و در بعض اشخاص [illegible] موجب هلاک است
و حذر باید کرد و افیون نباید و بباید دانست که فلونیای رومی و فاروق هیچ از آنها بی افیون نمی باشند

اگرچه درین تراکیب از ادویه حاره که سر قوه افیون هست اما قوه افیون در بدن هم غالب است
و اکثر اطبا را گمان آنست که استخوان پوشیده سوخته و سورنجان خوردن موجب خلاص و نجات
ازین مرض است و مالیدن و ضماد کردن او نیز همین خاصیت دارد و ضماد بعدس و خشخاش
و برگ کاهو اینها در تبرید ضعیف تر و سلیم تر است از اینها باید کرد و اگر چنانچه حرارت و درد
درین تسکین باید ادویه بارده مقویه خلط کرد باید مثل بنفشه و خطمی و آرد جو و اکلیل الملک
و آرد جو با گشنیز تر نیز ضماد کردن نافعست و اگر چنانچه وجع بالکلیه دور شود حرارت مرتفع
شود نشود استعمال این ضماد که مذکور میگردد باید کرد آرد جو و آرد باقلی و خطمی و بنفشه خشک
و شبت و اکلیل الملک و صندل سفید از هریک هفت مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته و با گشنیز تر خمیر کرده
بر عضو دردمند ضماد باید کرد و اگر بعد از زوال حرارت و درد اگر غلظی در مفاصل دردمند ان
محسوس باشد ضماد از اکلیل و شبت و بابونه و خطمی بروجه مذکور باید کرد و اگر چنانچه در
ابتدا علت بواسطه حرارت مزاج علیل محتاج تبرید قوی باشد آب هندوانه و شیره مغز
و شیره مغز تخم بادرنگ و تره و سکنجبین ساده با گلاب از هریک مقداری مناسب باهم
آمیخته داد و غذا ماء الشعیر باید داد و چون حدوث این علت از صفرای صرف بسیار کم است
مبالغه در تبرید قوی نباید کرد الا بعد از احتیاط حدوث نایب و اما اگر سبب علت ماده بلغمی
باشد علامت او قلت عطش است و این وقتی باشد که بلغم شور نباشد و الا اگر چنانچه علت
بلغم شور باشد این علامت عدم بلغم مطلق نیست زیرا که بلغمی بوده و بلغم شور و هر قسم از
اقسام بلغم غیر طبیعی در بلغم داخل است و قلت عطش علامت علت عدم بلغم مطلق نیست و دیگر
از علامه سفیدی رنگ بول و قاروره است و غلظ آن و بطوء نبض و اختلاف آن و یکی
التهاب و سوزاکی در محل درد و ورم و نفع یافتن از اغذیه و اشربه حاره و تدبیر سابق که از
اغذیه و اشربه و غیر آن از چیزهای که مولد بلغم بوده است و علاج درین مقام خوردن
جلابست هر صباح از بادیان و بادیان رومی و بیخ سوسن تراشیده از هریک دو مثقال
و گلقند عسلی هفت مثقال مجموع ادویه در قدری آب که مناسب دوا باشد طبخ کرده [illegible]
صاف ساخته گلقند مذکور در او آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا نخوداب و شیره تخم معصفر

باندک فلفل و دارچینی و زعفران و این شیاف را نگاه باید داشت تا روز ششم و یا هفتم و هر گاه که
نضج در قاروره ظاهر شود تنقیه بدن بحبی باید کرد که این صفت باشد صبر سقوطری و سورنجان
و تربد سفید تراشیده بروغن بادام چرب کرده از هریک نیم مثقال بوزیدان و بسفایج و [illegible]
از هریک دو دانگ غاریقون دو دانگ شحم حنظل دو دانگ نمک هندی دانگی و نیم مقل و مصطکی
از هریکی دانگی و نیم مجموع ادویه نرم کوفته و بیخته و با آب برگ کرفس خمیر کرده حبها باید ساخت
هر یک بمقداری که فرو بردن آسان باشد و سحر باید اختیار کرد و تا وقت نیمروز یا چاشت صبر باید
کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت از قند ده مثقال و تخم ریحان شسته یکمثقال و در چهار
قاشق آب شربت کرده باید اختیار کرد و غذا را تا وقت عصر تاخیر باید کرد و غذا نخوداب
از گوشت مرغ و یا طیهو و یا دراج اختیار باید کرد و بعد از استراحت دو سه روزی باید کرد دو
مثل تخم ترب و برگ و بیخ او و شبت و بیخ خربزه مجموع اینها را یکان یکان جوشیده و صاف
ساخته و اندک عسل و نمک در او آمیخته ساعتی صبر باید کرد و اگر بخود اجابت کرد نیک و الا
بپر مرغ بروغن کنجد چرب کرده باید حلق فرستاده قی باید کرد اما پیش از قی باید که نخوداب
شوربای خورده باشد و بعد از فراغ از قی از ادویه حاره مقداری گلقند عسلی بخورد [illegible]
مثل زیره و بادیان و مصطکی و امثال این باید قدری مناسب و گلقند مقدار شش
مثقال درین ترکیب کافیست و از ادویه از هریک نیم مثقال خلط کرده باید اختیار کرد و
حذر از میوه های تر و طعام خوردن و آب سرد و امثال اینها باید کرد و غذا نخوداب با شیره
مغز تخم معصفر باید داد و معالج باید که در ابتدای این مسهلات قویه و حبوب قویه [illegible]
زیرا که رقیق اخلاط را تحلیل میکند و کثیف و غلیظ باقی می ماند و شرارت مرض زیاده می شود و درین
صورت از ادویه حاره لطیفه اختیار باید کرد مثل زراوند طویل و حب الغار و [illegible]
از هریک شش مثقال و نیم اشق صبر و زیره از هریک سه مثقال و دو دانگ مجموع ادویه کوفته و
بیخته و با آب بادیان خلط کرده بر موضع وجع طلا باید کرد و ضمادی دیگر لعاب تخم [illegible] و لعاب
تخم مرو و لعاب تخم ریحان از هریک شش مثقال و نیم و موم تخم معصفر و پوست بلیلج و نعناع از
هریک نیم مثقال زنجبیل دو دانگ زعفران دو دانگ مجموع ادویه نرم کوفته در روغن سوسن و ناردین و قسط

جامع و نسبه

خلط کرده بر موضع درد ضماد باید کرد و این ضماد در اورام و مواد بلغمی بسیار نافع و مجرب یافته اند و
بطول درد محلی و ورم آبی که در او مثل بابونه و خطمی و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش
و قیصوم و حاشا و صعتر و [illegible] و قوتنج و امثال این طبخ کرده باشند باید کرد و خوردن
تریاق فاروق و تریاق مثرودیطوس مقدار یکمثقال از هر کدام که موجود شود بسیار نافع است
و حب سورنجان درین باب بسیار منفعت دارد و این حب درین مقام باین اجزا باید ساخت
سورنجان یکمثقال و هلیله سیاه و بلیله و آمله و زنجبیل و شیطرج هندی از هریک دو مثقال مجموع
ادویه کوفته و بیخته و با آب برگ کرم و یا آب برگ کرفس خمیر کرده حبها باید ساخت هریک
بمقداری که توان فرو بردن مقدار خوردن ازین دارو یکمثقال و دو دانگ است و اما اگر سبب
علت ماده سوداوی باشد علامت صلابت ورم و خشکی جلد بدن [illegible] و کبودی محل
وجع قله درد و نفع یافتن از چیزهای که گرم و تر باشد و صلابت نبض و بطوء او و دوام
او و علاج درین ماده خوردن جلابست هر صباح از بیخ سوسن تراشیده و بادرنجبویه و بادیان
از هریک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع ادویه چنانچه مذکور شد طبخ کرده و صاف
ساخته و قند با او آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا نخوداب و شیره تخم معصفر و گوشت
طیهو و کبک و مرغ و دراج و امثال اینها باید داد و بعد از ظهور نضج در بول و قاروره و تنقیه
بدن از خلط سودا بحب سورنجان و مطبوخ او باید کرد و یا بحب شیطرج باید کرد و یا باین
که مذکور میگردد پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و صبر سقوطری از هریک چهار دانگ از
مثقال فلفل و دار فلفل و زنجبیل و خردل از هریک دو دانگ شیطرج و نمک هندی و مقل از هریک
دانگی و بادیان نیم مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته و با آب برگ کرفس خمیر کرده و با آب
برگ کرم حبها ساخته از مجموع نیم این ترکیب بوقت سحر باید اختیار کرد و تا وقت نیمروز
یا چاشت صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود بعد از آن شربت از قند ده مثقال و تخم ریحان
شسته یکمثقال در چهار قاشق آب شربت کرده اختیار باید کرد و یا تنقیه از خلط سودا باین
مطبوخ که مذکور میگردد باید کرد سنای مکی چهار مثقال و نیم و پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و
پوست هلیله کابلی از هریک سه مثقال و دو دانگ و مویز سرخ بی دانه هفت مثقال شاهتره چهار مثقال

مکررا

ونیم بلیله آمله پاک از دانه واسطوخودوس از هر یک دو مثقال ونیم غاریقون نوده دانگ سورنجان
نیم کوفته یکمثقال قنطوریون یکمثقال قنطوریون وبیخ سوسن وبادرنجبویه وگاوزبان از هر یک دو مثقال
مجموع ادویه را درده وزن کاسه آب باتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم کاسه بیشتر نماند وبوقت خوردن
آورده ویک مقدار یک مثقال افتیمون در لته بسته باید انداخت درو جوش داده واز کرباس
گذرانیده صافی ساخته ودر و فلوس خیار شنبر وترنجبین از هر یک شش ونیم مثقال حل کرده
از پرویزن موی گذرانیده نیم مثقال ایارج فیقرا درو آمیخته بوقت سحر اختیار باید کرد وتا
وقت [illegible] ویا نماز پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود وبعد از آن شربت انار [illegible] و
تخم ریحان [illegible] بمقدار مذکور باید اختیار کرد وغذا از روز دارو بوقت عصر اختیار باید کرد
وغذا نیز مذکور شد ومفاصل درد مسند دارو روغنهای حاره مذکور چرب باید کرد مقاله در بیان
معقد مفاصل ومعقد مفاصل بجب علامة ظاهر نیست زیرا که احساس احتباس میکند واظهر
از همه حس باصره زیرا که هر جگاه که عقد در مفاصل پیدا شده همه کس می بیند وعلاج او خوردن
جلاب هر صباح از بادیان وبیخ سوسن تراشیده از هر یک دو مثقال وگلقند عسلی هفت
مثقال اول ادویه در قدری آب چنانکه مذکور شد طبخ کرده صافی ساخته گلقند درو آمیخته نیم گرم
بر ناهار باید اختیار کرد وغذا نخود آب شوربا [illegible] تخم معصفر باید داد وتلیین طبیعت وتنقیه
بدن بحبها ومطبوخهای مذکوره باید کرد [illegible] مذکوره در باب وجع مفاصل [illegible] موضع
معقد را بروغن کنجد وروغن پیه مرغ وبط ولعاب تخم حلبه ولعاب تخم زنجیر ولعاب خطمی
باید مالید وکنجد نیک کوفته [illegible] آمیخته وضماد کرده بر محل معقد باید نهاد ویا
روباه زنده ویا گرگ وکفتار زنده را در آن آب طبخ باید کرد تا مهرا شود وآن آب [illegible]
نابوده با روغن کنجد [illegible] در طشتی ویا ظرفی کلان باید ریخت وعلیل را در آن آب نیم
گرم باید نشاند و[illegible] در این باب مبالغه بسیار است که وجع مفاصل این تدبیر تمام از علیل
زایل میشود ومعقدی که از این علت حادث میشود وپیوندها سبز میشود تمام دور میشود واین
تدبیر [illegible] است ویا ضماد در محل معقد به تخم زنجیر وکنجد از هر یک هفت مثقال [illegible] ونیک
[illegible] ویا روغن [illegible] خلط کرده ونیک بهم زده بر آن بنهند وچنین کنند که وجع المفاصل را خوردن

گوشت

گوشت حمار وحشی که مراد گورخر است بسیار نافع است وآنرا بنخود سیاه گفته اند که باید پخت
واگر نخود سیاه موجود نشود هر نخود که باشد باید پخت ویا هر دو دست وهر دو پا که درد مند
است در آبی که بابونه وشبت واکلیل الملک وبادیان در آن طبخ کرده باشند ونیم گرم باشد
در آن باید غوطه داد مدتی در آن باید گذاشت واگر جابجا توت ترباید مثل [illegible]
وبرگ غار ونمام [illegible] که مراد [illegible] است در آن مطبوخ زیاده باید کرد وموضع معقود را
دایم بروغن پیه بط ومغز استخوان ساق گاو که در روغن کنجد او را گداخته باشند چرب باید
کرد وصاحب این علت از چیزهای ترش ودوغ وحبوبات وشیر ومیوه های تر وجماع واز
امتلای طعام در آب سرد در آمدن وشب طعام خوردن حذر کند واجب ست [illegible]
کردن را بر خود لازم داند ودر پی ملازمت ومداومت را ترک کند والله اعلم باب رابع
در امراض عامه ومراد بامراض عامه امراضی است که خصوصیت بعضوی دون عضوی ندارد
واین عموم دو اعتبار دارد یکی آنکه در حین واحد جمیع اعضا را شامل باشند مثل حمیات
واستسقا ودیگری آنکه در هر عضوی که خواهد حادث شود مثل بثرات ودمامیل وحصبه
وجدری ودر عموم نیز هر دو شق مذکور معتبر ست واین باب نیز مشتمل بر مقالات است
مقاله در بیان حمی در تعریف حقیقت حمی چنین کرده اند که الحمی حرارة غریبة حارة بالاشتعال
تنبعث من القلب الی الاعضاء یعنی تب حرارتیست غریبه [illegible] بافعالی صادر از شخص که
حین صحت این افعال از و بر وجه کمال صادر میشد وحدوث او از صدور فعل بر وجه
کمال مانع است وقید غریبه احتراز از حرارت غریزیست زیرا که حرارت غریزی سبب مرض
نمیشود ومضر بافعال نیست زیرا که افعال صادر از شخص [illegible] سلامت است
وتب حمی اگر مرضی است از امراض او را حمی عرض خوانند واگر اولا وبالذات خود حادث
شده نه سابقه مرض او را حمی مرض میخوانند پس در عرض ومرض تبعیه وعدم تبعیه لازم
در وجود وعدم است یعنی وجود او بوجود مرض است وعدم او بعدم مرض است وحمی
منقسم بچهار قسم میشود زیرا که تعلق حرارت اولا خالی نیست که با ارواح است یا با اخلاط بدن است
ویا با اعضا است پس اگر تعلق او اولا بالارواح است او را حمی یوم میخوانند زیرا که در اکثر مدت

اخذ وترک او یکروز بیش نمی باشد واو را بعبارت یونانی [illegible] میخوانند زیرا که مراد از [illegible]
روس پیش ایشان حیوانیست که از زمان تولد تا زمان قطع حیوة او یکروز بیش نیست وثانی
که تعلق با خلاط بدن دارد واین دو قسم میشود زیرا که حرارت موجب [illegible] اخلاط میشود ویا
موجب تعفن اوست پس اول را حمی سونوخس میخوانند وثانی را حمی عفن ورابع را حمی دق
میخوانند وباید دانست که حدوث حمی یوم از اسباب بادیست ومراد باسباب بادی اسبابست
که از اخلاط بدن نباشد واین اسباب بسیار است غمی وغضبی وفرحی که سبب احتقان ابخره
حاره [illegible] نیز میباشد که بواسطه اشتعال روح میباشد وغمی وهمی وفزعی وتعبی واستغراقی
وامتلایی وجوعی وعطشی وسددی که [illegible] بدنی میرسانند وگاه هست که
حمی یوم مدت بسه روز می دارد وگاه بچهار روز می دارد و[illegible] تا هفت روز میکشد واعتبار با
[illegible] خشکی جلد است وبرودت واستحصاف وحرارت میباشد مقاله در بیان حمی [illegible]
واین حمی وتب یا بسیط میباشد وبسیط آنست که حدوث او از عفونت یک خلط باشد
ویا مرکب میباشد ومراد بمرکب آنست که از دو ومافوق دو باشد وتب بسیط را انواع چهار است
زیرا که اخلاط [illegible] در بدن چهار است خون وبلغم وصفرا وسودا وتب دموی یا متزاید
است واین [illegible] اقسام تب دموی است ویا متناقص است واین اسلم اقسام اوست
ویا متشابه است واین در بدن [illegible] است ومراد بمتزاید آنست که جزو متعفن از خون
بیش از جزو متحلل باشد ومراد بمتناقص آنست که جزو متعفن از خون کمتر از متحلل باشد
ومراد بمتساوی آنست که اجزای متعفنه با اجزای متحلله برابر باشد واین تب دموی را اطبا
مطبقه میخوانند وقسم ثانی تب صفراویست وتعفن صفرا یا در داخل عروق است ویا در خارج
عروق وآنکه داخل عروق است او را غب لازم میخوانند واگر چنانچه این صفرای متعفنه بقرب
دل ویا جگر باشد آنرا محرقه میخوانند واگر چنانچه بلغم مالح نیز بقرب دل ویا جگر باشد وتب
حادث او را نیز محرقه میخوانند وآنکه تعفن صفرا در خارج عروق باشد آن تب را غب
دایره میخوانند ودر هر دو صورت اگر چنانچه صفرا با رقیق [illegible] خالصه میخوانند واگر
چنانچه ممزوج ومختلط بالبلغم است امتزاجی که موجب غلظ است این تب را غیر خالصه میخوانند

وثالث

وثالث تب بلغمی است واو نیز خالی از این نیست که تعفن او در داخل عروق است این تب را
ولینه لازمه نیز میخوانند وآنکه خارج عروق است واین را نایبه دایره میخوانند ورابع تب سوداوی
این نیز خالی از این نیست که تعفن سودا یا در داخل عروق است ویا در خارج عروق وآنکه در
داخل عروق است او را ربع لازم میخوانند واین قسم قلیل الوجود ونادر میباشد وآنکه در
خارج عروق متعفن است او را ربع دایر میخوانند وهر یک از این حمیات منقسم [illegible] اصناف
[illegible] خلط میشود وحمی تب دقی آنست که تشبث حرارت در و اولا با اصلیه در اعضاست و[illegible]
نیست که این حرارت متشبث افناء رطوبت اصلیه میکند که در کیب حرارت غریزیست ودر
بدن [illegible] رطوبت [illegible] در این تب زیرا که این تب از اسباب خارجی حادث میشود و[illegible]
در تب بواسطه خلط صفراویست ویا بلغمی مراد باسباب خارجی آنست که اخلاط [illegible] نباشد
وجمیع اعراض حادثه در حمی یوم خفیف میباشد گویا که حرارت او حرارت حمام است که درد
[illegible] نیست بلکه ساکن است واحوال نبض نیز قریب به نبض اصحاب [illegible]
هم سلیم وموافق نبض است وبول نیز قریب بحال صحت است وعرق [illegible] قلیل است
وقریب بحال صحت است واگر چنانچه صاحب این علت طول مقام در حمام کند وبعد از آن
قشعریره حادث شود باید دانست که این تب حمی یوم نبوده است وعلاج در این مقام
ایراد ضد سبب [illegible] معالجه بضد باشد مثل [illegible] درانچه سبب او غضب وحزن
باشد [illegible] فرح درانچه سبب او فرح بوده باشد [illegible] ملایم درانکه سبب او جوع باشد ویا
باستفراغ درانکه سبب امتلا باشد و[illegible] درانکه سبب [illegible] وبر هم نشستن جلد [illegible]
بوده باشد ومانند آن نیز نافع است واز اشربه شربت سکنجبین را در غایت [illegible] است
واگر چنانچه با این عطش وحرارت بیشتر باشند شیره خرفه با سکنجبین آمیخته باید داد ومقدار
سکنجبین هفت مثقال ومقدار شیره خرفه بیست مثقال بر ناهار اختیار باید کرد واگر چنانچه
خوف سده باشد شیره تخم خیارین باید داد بمقدار مذکور وباید که معالج در این علت تبرید
وترتیب [illegible] ودر شربه بر وجه اعتدال کند وتجاوز از حد ضرورت ننماید [illegible]
[illegible] معتدل باید [illegible] حمام معتدل الهوا نیز از جمله تدابیر [illegible] مقاله در بیان حمی [illegible]

[illegible marginal note]

و باید دانست که حدوث این تب از غلیان خون است و اعراض او از صداع و عطش و حرارت
ملمس اقوی از حمی یوم است و خفیف تر از حمیات عفنه و بر صاحب علت علامات و موت
ظاهر است و علاج او فصد است و گاهی همین فصد فقط در علاج او کافی و باید که معالج نظر
در حال مریض کند اگر جایکه قوی و بقوه باشد باید خون مقداری اخراج کند که نقش ایجا مدوان
بقدر واجب و قوه گاه چنانست که فصد فقط در علاج کافی نیست بلکه از شربت و تلطیف نیز میباید
کرد شربت سکنجبین ساده اگر بانی از سرد نباشد و الا شربت نیلوفر و پرهیز از گوشت و شیرینی
و از اغذیه اقتصار بر اغذیه حامضه باید کرد مثل ماش از تمر هندی و ماش مقشر حصرم و گاه طبیعت
قبض باشد و گاه باشد که احتیاج بلین طبیعت نیز باشد بلکه احتیاج باسهال نیز باشد و صفرای رقیق
را مثل نقوع فواکه مثل زرد آلو و خشت و یا آب انار با هلیله زرد و نقوع و نقوع فواکه در آخر این
کتاب مذکور خواهد شد و مقدار هلیله در نقوع از پوست او ده مثقال است و مقدار نقوع باید که
از چهل مثقال کمتر نباشد مجموع ترتیب داده اختیار باید کرد **مقاله در بیان حمی دموی عفنی**
و جالینوس از حکما اطبا این تب را منکر است و میگوید که او را وجودی نیست و اگر در این اعتقاد
و دعوی دلیل او اینست که خون هر جایگاه که متعفن شود لطیف او صفرا شود پس این صفراوی
باشد نه دموی و در این معنی حکما و اطبا را مخالفت بسیار است و ایراد آن مباحث موجب
املال است و موثر چنین است که هر جایگاه که خون در داخل عروق باشد که عفونت خون
نیز در داخل عروق خواهد بود پس این موجب تب است بر اقسام ثلثه و سبب عفونت
از اخلاط از چند وجه میباشد زیراکه یا بسبب اغذیه سریع الفساد است بجوهر خود مثل گوشت
ماهی و یا فساد بسبب سرعت استحاله غذاست باو مثل شیر و یا بسبب فساد بسبب عدم
مراعات ترتیب در خوردن و یا بواسطه آنکه غذا مایه کثیره دارد مثل خربزه و زردآلو
و شفتالو و یا فساد و تعفن بسبب غلظت غذاست که حرارت غریزی از تصرف در و عاجز
و قاصر است و حرارت غریبه در و متصرف مثل خیار و بادرنگ و گاه بسبب فساد و عفونت
خلط سده است که مانع از هوا و ترویح است که مانع عفونت است زیراکه یکی از اسباب
عفونت عدم وصول هوا و ریح است و بسبب سده واقع گشته اخلاط باز از جهت غلظ مانع از وصول

ریح است پس بسبب عفونت باشد و گاه بسبب سده حرکت عنیفه بر امتلای غذاست و گاه عفونت
و فساد در اخلاط بسبب خارجی از بدن میباشد مثل استنشاق هوای وبایی و وصول
اثر او با خلاط در رواح و اهویه که از جیف مراد ابدان حیوانات مرده است زیراکه هوای
ملاصق با ایشان اگر ملاصق اجسام رطبه مثل اخلاط و غیرها شود موجب تعفن و فساد است
و چیزی که دال بر حمای عفنی است حرارت گزنده است که شخص مبتلا به تب آنرا در خود
می‌یابد و نوع ازو و حرارت دموی اقل است از صفراوی و پیش از حدوث حمی دموی حالتی
میباشد که آنرا قبلیا می‌نامند که مراد بآن بی آرامی است که علیل در فراش خود قرار نمی‌تواند
گرفت و بهر جانب لحظه بلحظه در فراش میگردد و این حالت را میانب و اعتدال المزاج
داشته اند و حمی عفنی دموی مبتدی بتکسر که مراد درد و در هم شکستن استخوانها و کسل
که سستی است نه اختلاف در نبض که بیشتر از اختلاف از نبض که در غب است زیراکه
ماده غب که صفراست و او اخف از خونست و بسیار است که در نوبت اول دور شود
و گاه است که بعد از دور شدن تب تیز سوز از ماده تب باقی در بدن است و لوازم
حمی دموی باشد از حمی یوم و سونوخس است از صداع و عطش و طعم دهن و رنگ زبان
و ثقل بدن و سرد و جمیع اعراض مذکوره در تب دموی با تمدد و انتفاخ عروق و اوداج
و امتلای نبض از خلط دموی و سرخی روی و جمیع بشره جلد میباشد و ناقص و لرزه در حمی
دموی کم میباشد و دیگر عرق در حمی اکثر در ایام بحران میباشد و تب او لازم پس حمی دموی
عفنی از سونوخس و حمی یوم باین علامات مذکوره ممتاز می‌شود علاج اولا فصد
است و تطفیه و بست نشاندن کیفیه حرارت و تلطیف در غذا و پرهیز از گوشت
و چیزها که خون ازو حاصل شود زیراکه این چیزها خون را زیاده میسازد و اگر جائکه قوه باشد
اولی ترک غذاست یکروزه و دو روز و اسهال لطیف از صفرا باید کرد تا نقصان در کمیت
خون نیز شود که در علاج ادخل است مثل نقوع مسهل و یا مطبوخ فواکه و یا آب انار با
هلیله و اما شربت از نیلوفر و عناب باید داد عناب ده عدد و نیلوفر ده مثقال و غذا
ماش مقشر و اگر طبیعت بسته باشد با شیره مغز بادام و شربت بر وجه مذکور ترتیب داده و قند سفید

هشت مثقال آمیخته نیم گرم بر ناهار باید داد **مقاله در بیان حمی صفراوی** و از جمله حمی صفراوی غب است
و از غب مراد تب صفراویست که بسبب او تعفن صفراست در خارج عروق و این تب
یکروز میگیرد و یکروز نمی‌گیرد و از جمله علامات او عطش و صداع و بیخوابی و کرب است
که مراد اندوه است و این اعراض در این تب کم از غب لازم است که تعفن صفراست
در داخل عروق و هر روز میگیرد و این اعراض مذکوره در تب محرقه اشد لازم و دورست
و نوبت غب بقشعریره که سرمای اندک است می آید و بعد از آن نافض که لرزه است
و نافض و سرما در اوایل غب قویست و بعد از آن ضعیف میشود زیراکه بواسطه
روز بروز ماده نضج میابد و حال ربع که تب سوداویست و مراد ربع دایر است بعکس است
زیراکه ربع هر چند در ماده نضج حاصل می‌شود سرما و لرزه شدید تر است زیراکه نضج موجب رقه
آن ماده است و هر چند ماده سوداوی رقیق تر میشود حدت و شرارت او زیاده
میشود و اما آنجا که ماده صفراویست نضج او بتغلیظ اوست و هر چند ماده صفرا غلیظ تر شود
حدت و شرارت او کمتر می‌شود و در غب برد اناف مرض در اوج کمتر می‌باشد و برد در تب
بواسطه لذع ماده است و کرفتن حرارت غریزی از محل خود و خود را در تحت جانب قلب
کشانیدن و بوق بسیار از شخص مفارقت میکند و گاه چنانست که غب لازم شند میشود
مثل اشتداد غب دایر و چون حمی محرقه دایم است اگرچه صفراویست فترات سکون تب
ظاهر نمیشود و باید دانست که هر جایگاه که غب دایر یا غب لازم ترکیب یابد بدیگری
و مقصود از ترکیب یا فتن همراه تب اینست که ماده غب دایر که صفراست چون در خارج
عروق متعفن شود و در این حین ماده غب لازم که آن صفرای در عروق است آن نیز متعفن
شده هر دو اشتداد یابد و در اخذ موافقت نماید بر طبیب تمیز هر یک از دیگری مشکل
باشد پس بر معالج است که در تشخیص مراجعت باعراض هر یک کرده اوقات اخذ و ترک
هر یک و نوبت و دوران بشناسد تا در علاج از طریق صورت نگذرد و بغلط نیفتد و مؤثر است
که بر نوبت اعتماد نیست در دلالت بر نوع مرض و در این مرض اکثر طبیعت بسته می‌شود زیراکه توجه
صفرا بجانب اعالی بدن است و اعانت در تلیین طبیعه از و نیست زیراکه تا از و بر فضله ثفلی بریزد برانه از محل

خود با سفل که محل دفع اوست نمی‌شود و با حرکت صفرا در حین بناحیه جلد است بهر تقدیر
مانع از تلیین طبیعه است پس در اکثر اوقات این مرض طبیعه بسته باشد و حال بول در
لون ناریست یعنی برنگ آتش است و این لون دلالت بر حدت و غلبه حرارت میکند مگر آنکه توجه
و حرکت صفرا بجانب دماغ باشد در این حین بول مائیت میشود باید فرزنده زیراکه تصاعد و تزاید
صفرا بدماغ موجب سرسام است که از امراض مهلکه دماغ است زیراکه مراد از سرسام ورم دماغ
است و او گاه مرکب از صفرا و خون میباشد و گاه از صفرای صرف و این قسم بدترین اقسام
سرسام است و مخلص ازین ورطه وقوع رعافست و علامت غب خالصه آنست که در وقوع اخذ تب
آید و نوبت که مراد معتبر ازو مجموع زمان اخذ و ترک است از چهار ساعت تا دوازده
ساعت میباشد حد اقلش اول است و اکثرش ثانی و بمقدار زیادتی نوبت بعد او از خلوص
معلوم می‌شود هر چند نوبت زیاده از خالص بودن دورتر و اطبا میگویند که اطول
زمان و انقضای این زیاده بر هفت دور نیست و مراد بهر دوری مجموع زمان اخذ تب و
ترک نوبت مگر آنکه خطا از مریض واقع شود بواسطه ترک پرهیز و خبط و خلط و یا از طبیب والا
بعضی بر آنند که اگر تدبیر صواب باشد و مریض در پرهیز با طبیب موافق اکثر چنانست که از
سه دور یا چهار دور نمی‌گذرد که از این بلیه خلاص می‌شود و ابدانشانی و المعاینه و اگر اتمام
دور غب لازم مقام نوبت کرده شود پس در هفت روز این تب منقضی شود و اما غب
غیر خالص بطول می انجامد شش ماه و بسیار آن یکسال در این تب مانده اند و اگر چنانچه در این
تب مواظبت بر ضمیر نکنند و در اشربه و اطعمه خبط و خلط کنند موجب حدوث امراض ردیه
دیگر است مثل استسقا و ورداه احوال جگر و معده و غیر ذلک از امراض ردیه و بول در
خالصه رقیق میباشد و در غیر خالصه گاه رقیق و گاه غلیظ و اگر صداعی در این علت حادث
شود در اول حدوث این علت در روز چهارم قوی میشود و در روز هفتم مفارقت میکند
و اگر صداع در روز سیم از مرض حادث شود و در روز پنجم قوی میشود و در نهم این صداع مفارقت
میکند و یا در روز یازدهم معالج باو جود آنکه سبب صفراست اگر جائکه در خون کثرت و غلبه
داند فصد است زیراکه تقلیل خون موجب تقلیل حرارت و کیفیه صفرا نیز هست و این علاج اگر در غب

لازم اختیار کنند بهتر باشد زیراکه در غب دایر تعفن صفرا در خارج عروق است و در غب لازم تعفن
صفرا در داخل عروق است پس باین مقام انسب است و اگر فصد واقع شود قلیلی باید و بهلت
و شربت در علاج در روزهای اول سکنجبین ساده اگر برفه باشند اختیار باید کرد و با شربت نیلوفر
و اگر چنانچه عطش غالب باشد شیره مغز تخم بادرنگ و شیره مقدار بیست و دو مثقال و این وقت
خوف شده است و الا شیره خرفه با سکنجبین بمقدار مذکور مجوز است و یا شربت بنفشه و نیلوفر
و یا یکی ازین دو بمقدار مذکورات باید داد و یا شربت آلو مقدار هفت مثقال بروجه مذکور باید داد
و اگر حرارت بیش باشد تخم اسبغول شسته نیز بمقدار یک مثقال در شربت مذکور مجوز است یا شربت
لیمو یا شربت نیلوفر مخلوط از هر یک مقدار هفت مثقال در قدری آب که کافی باشد شربت
کرده بر نهار باید خورد و بوقت گذشتن طعام از معده نیز مجوز است و یا مربع با شربت بنفشه
و امثال اینها از اشربه که بارد رطب شود مسکن و منقطع صفرا اما بوقت سرفه از ترشیها و
ازین اشربه حذر باید کرد و آنچه بارد و شیرین است مثل شربت نیلوفر و شربت سیب و شربت بنفشه
هر کدام ازینها را اختیار می توان کرد و هر جگاه آب تمر هندی با قند سفید در آب گرم و یا در
آب هندوانه صاحب این علة را مناسب است تا آخر نضوعات و سه روز اول اولیست و تا آخر
آبهای میوه تا بعد از شش هفت روز اولیست و آب کدوی تر که او را بخته باشند بای طریق
او را در خمیر گرفته در زیر خاکستر و آتش نرم بنهند و آبی در او مجتمع شده ازو مقدار بیست و پنج
مثقال با هفت مثقال قند سفید آمیخته باید خوردن اما این تدبیر در غیر تابستان مفید نیست و
سعی در تلیین طبیعه روزی یکبار یا دو بار باید کرد هر چه میسر باشد خواه شیاف و خواه حقنه
لینه و بوقت خواب با اشربه مذکور از مزاوات باید آمیخته داد مثل شیره تخم خیارین و شیره
تخم کاسنی مخصوصا که صاحب علة را عطش باشد و اگر چنانچه عطش بقوة باشد شیره خرفه باید
داد مقدار قریب بچهل مثقال با قدری قند سفید و با شربت سکنجبین مقدار ده مثقال و یا شربت
آلو و گاه چنانست که حرارت درین علة غالب میشود و اگر چنانچه مریض را ضعف معده از برد
باشد ایراد اندکی انگور نیز باید کرد و مقداری که درین نوع از تب دهند دانگی و یا نیم دانگی است
در شربتی از اشربه مذکور و اگر چنانچه این تب غشیان و یا قی باشد هیچ شربت بهتر از نوع تمر هندی با قند

او

که آب صافی او را گرفته مقدار سه قاشق و ده مثقال قند سفید با او ضم کرده بر نهار خورد و بوقت
خواب نیز تا آنکه غذا از معده تمام گذشته باشد و یا شربت نیلوفر با آب تمر هندی و شربت
غوره و شیرخشت که مراد شربت آلو بالو و گیلاس است زیراکه فرانسای احمر آلو بالو است و اما بسیار
اصل گیلاس است و هر دو را یک مزاج است که بارد یابس است و اگر چنانچه در طبیعه قبض
نباشند و لین باشد شربت حماض اترج و یا شربت انار ترش باید داد و اگر شربت انار
منقوع باشد بهتر و مقصود از شربت انار منقع شربت انار بوده است و یا شربت سکنجبین را باید
باید داد و گاهی استعمال تمابخات کرده شود در حین قی و غثیان تلیین طبیعه بحقنه لینه
باید کرد و اگر چنانچه قی و غثیان منقطع نشود باید ازین ترکیب که مذکور میگردد اختیار کرد و سماق
و نبات شیرین و گشنیز خشک و زرد آلو اجزا برابر کوفته و بیخته مقدار دو مثقال در ده مثقال شربت
در چهار قاشق آب سرد باید اختیار کرد و اگر چنانچه عطش و حرارت با غثیان و قی باشد
نیم دانگ کافور درین شربت اضافه باید کرد و اسهال و تلیین درین مقام بمنقوع متعول هلیله زرد
و یا آب انارین با هلیله زرد و مقداری که معالج مناسب داند و یا شربت گل مکرر سی مثقال
با سکنجبین ساده سیزده مثقال و یا از فلوس خیار شنبر هفت مثقال و در شربت بنفشه ده مثقال
و روغن بادام شیرین مقدار نیم مثقال مجموع در قدری آب گرم حل کرده صافی ساخته بوقت
صبح بعد از ظهور نضج در بول باید اختیار کرد و تا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود
و بعد از آن شربت از قند ده مثقال و لعاب اسبغول قدری آمیخته باید داشت باید و یا تمر هندی
منقوع صافی ساخته و فلوس خیار شنبر هفت مثقال در او حل کرده و صافی ساخته و هفت مثقال
قند و دو سه مثقال روغن بادام شیرین آمیخته نیم گرم بوقت صبح باید اختیار کرد و یا شربت
بنفشه در عوض قند و در ایراد مسهل البته تا ظهور زمان حصول نضج باید کرد مگر آنکه مرض مهلت
ندهد و این وقت حدوث امراض حاده میباشد مثل قولنج و غیر ذلک و درین علة اگر چنانچه
صفرا متحرک و در هیجان باشد که بی ملاحظه نضج می توان ایراد مسهل خفیف کرد تا آنکه خطا در
استفراغ قبل از حصول نضج در غب اهل ازغیر نیست و باید که معالج ایراد مسهل در روز نوبت
و یا روز بحران نکند که بسیار خطرات است و بهترین روزها از برای استفراغ این تب روز هشتم و دهم و دوازدهم

ونسانزدهم است و اما در روز ششم خطر عظیم است زیراکه در روز ششم بحرانی اعتبار کرده و این بجهت
اینست که روز ششم نیز ایراد مسهل نکنند زیراکه روز ششم نیز بحران گفته اند و این هر دو بحران
بیش اطبا ردیست و بیک جهت اما بحران ششم بد تر است و گفته اند که اگر معالج خطا
کنند و بد غالب درانست که علیل هلاک می شود و غذا درین مقام اولی آنست که در اول
دو سه روز تا خیر باید و بعد از آن ماء الشعیر است و یا نان در آب سرد فرو برده باید
خوردن و یا شوربای که مراد قالقانت و خصوصا که با او غثیان باشد هر کدام ازینها با قند و یا
شربت نیلوفر مگر آنکه ضعیف در بعض علیل باشد درین صورت شوربای مرغ جوجه مجوز
است و اگر چنانچه ضعف غالب باشد و انتهای مرض باشد و یا قریب نهایت باشد غذا
شوربای مرغ جوجه اگر داده شود در معده فاسد میشود و بسبب اشتعال طبیعه بلوغ مرض
و عدم التفات او بغذا موجب کثرت مده است و تشویش ذهن و درین غذا تقویت قوت
علیل که معتد بها باشد حاصل نمی شود هرجگاه که علیل را تخفیف از تب حاصل شده و شهوة غذا
در خود می یابد غذا امروره جب الرمان باید داد و یا آش آلو و یا زیرباج که آش با سرکه
یا آش از لیمو و اسفاناخ و یا رجله که مراد بر کشوفه و یا برگ کدو و خرفه و یا بقله یمانیه که مراد از
مرواست و اینها را بطریق مطبخه باید داد و مطبخه با روغن بادام شیرین باید پخت و مراد
از مطبخه بیش اطبا هر چیزیست که از گوشت و یا علفهای مذکوره که اشیا را اول در آب طبخ
کنند و از آب بیرون آورده در روغن بریان کنند همچو اسفاناخ که از برای سنبوسه ترتیب
میکنند و مقصود از ادای امثال این اغذیه بی طعم تعلل است و حرف مریض با این غذا
از گوشت است و چون مرض صفراوی باشد از ترشیها در و باید آمیخت مثل سرکه و آب
لیمو و یا آب نارنج و یا زرک از هر کدام بمقتضای مقام اندکی تا طعم ترشی باشد و آمیختن
ترشیها بوقت عدم سرفه است و اگر چنانچه از اصحاب این مرض بخیف و ضعیف باشند
و قوه در ایشان کم باشد در اول اوایل ناشورباهای مرغ جوجه بلکه گوشت او نیز خوردن ضرورت
تا قوة ساقط نشود بلکه در روز نوبت اگر ضعیف غالب باشد گوشت مرغ جوجه باید داد
و اگر چنانچه صداع باشد از ادویه موضعیه که مراد ضمادات و طلاهاست و آن چیزها که در صداع حار

مذکور شد

مذکور شد و اگر در زبان خشکی باشد و در دماغ تشویش و بیخوابی و هذیان او دیه چیزها که در گلشن
مذکور شد باید نهاد و تبرید جگر اصحاب این مرض بخرقهای آغشته در گلاب و عرق کاسنی
و یا آب افشرده خیار و یا در تمر با ادرک سرکه باید بر جگر نهاد و گاه حرارت در جگر بسیار
بشدت میباشد که سوزاک میشود و در حین اندکی از کافور نیز باید آمیخت و دست و پای
مریض را بآب گرم و سبوس باید شست و مراد به پای شویه اینست و این نافع است در صداع
و موجب سکون وجع است زیراکه درین توجه ماده بجانب اسفل است و باید که علیل را در
ابتدای نوبت معالج میفرماید و این آب گرم و سکنجبین باید و بوقت قوة و شدت
و حرارت از بزور بارده مثل تخم خرفه و یا تخم خیارین با شیره کشیده با شربت سکنجبین و یا شربت
آلو مثقال و شیره خیارین با خرفه سی مثقال بوقت احتیاج بتعریق ادرار و عرق با آب
هندوانه و سکنجبین باید کرد و بوقت سیلان عرق از بشره و مواضع بخرقه پاک باید کرد تا ادرار
عرق بیشتر شود بر تکیه علیل آب باید پاشید و اگر میسر باشد استعمال حرارت درین مکان
باید کرد و مراد بخارات او از آبست که از حرارت میبرد زیراکه بکی از فواید حرارت آنست
که اگر علیل بیخواب باشد خواب می آید و بواسطه آنکه حرارت بتوسط علیلات تبرید و ترطیب
بوی او که مطلوبست نیز میکند و در پیش علیل از فواکه مثل سیب و بهی وارد و باید نهاد
و تا از رایحه و شقل اندکی از او محظوظ شود و از ریاحین نیز مثل برگ مورد و گل سیب و گل
بهی و برگ بید که آب بر او پاشیده باشند پیش او باید نهاد طلخه که موجب ترطیب دماغ شود
و بوهای خوش بر بینی او باید داشت تا در دماغ علیل قوتی و رطوبتی حاصل شود و این
طلخه از گلاب و آب سیب و آب گشنیز تر و صندل و امثال این باید ساخت از ترکیب
قدری که معالج مناسب داند و اگر چنانچه بیخوابی باشد سر که درین طلخه باید آمیخت و حقنه درین
علة با آب هندوانه و یا آب خیار باید کرد مقاله در بیان حمی بلغمی و باید دانست که تب بلغمی
را نخارت کمتر است و وجع دگر بیرون دست و اما من واضح دست معالج او را معلوم نشود
مگر بحکمت طویل اما برد حادث او را طویل است و هر روز میگردد و گرفتن او بکسل است و فترات
بسیار و ثقل و بردی که باسانی ازاله آن نمی توان و گاه سکونتی حادث می شود و مشابه از برد

واگر چنانچه این حمی لازم شود مشابه دق است اگر چنانچه در نبض نیز پنهان باشد و گاه نبض صاحب
تب بلغمی مسلب میشود همچنانکه در عرق امثال واین بسبب تمدید خلط است که در عروق آن طبیعه دفع
کرده و بتابعیت آن در عروق نابض صلابت حادث شده است و در این اکثر رنگ کمتر
میباشد و مایل بفجاحت و عدم نضج و بیاض و گاه سرخ نیز میباشد بواسطه شدت عفونت
و رنگ تیره گاه رصاصی میباشد و در نبض صغر و بسیاری و شدت اختلاف در تراز وقت و بلغم لزج
و علت تشنگی بزرگ آنکه بلغم شور باشد و در این حین علیل خالی از ضعف فم معده نمی باشد بواسطه
بسیاری بلغم و حدوث آنچه تابع بلغم متعفن است از اعراض مثل غشی در ابتدای نوبت
و خفقان و سقوط شهوه غذا و قلت عرق که عام هست مرجع بود نارا و علاج این مقام نضج
بلغم و استفراغ اوست و تقویت فم معده و قی است و این نیز باقی در هر نوبت نباید در اکثر
اوقات شربتی که در این مقام نافع شربت بسوت و یا نیلوفر و یا بنفشه و یا سکنجبین و نیلوفر
و یا سکنجبین بزوری و عنصلی عنصلی از هر کدام که موجود شود هفت مثقال بمقتضای وقت
و مقام با آب گرم در وقتی و با آب سرد در وقتی مقداری که گشنگی کند باید داد و یا منقی و مطبوخی
باید داد که از تخم خیارین و تخم کاسنی و زرک از هر یک پنج مثقال مجموع در مقداری آب که کافی
باشد طبخ کرده صاف ساخته هفت مثقال سکنجبین ساده یا بزوری هر کدام که باشد آمیخته
و اگر حرارت کمتر باشد بجای سکنجبین قند بمقدار مذکور باید انداخته صاف ساخته باید اختیار
کرد و این شربت مذکور با وجود آنکه مسکن حرارت است منضج خلط و مفتح سده نیز هست
و در حمیات بلغمی خوردن ماء العسل در بعضی اوقات مفید است و یا جلابی که در او بیخ سوس
تراشیده جوشیده باشد این در وقتی باید که حرارت قوی نباشد و گاهی اختیار گلقند با شربت
لیمو و یا سکنجبین بزوری و یا عنصلی منقی و مطبوخی که از بادیان و بیخ سوس تراشیده و تخم کرفس
و بیخ رازیانه از هر یک دو مثقال در مقداری گلاب که مناسب دوا باشد طبخ کرده و صاف ساخته
هفت مثقال قند آمیخته نیم گرم باید خوردن و غذا نخود آب ماش مقشر و یا شربت کلیه یا شربت اسفناج
اگر در فم معده بواسطه بلغم ضعف باشد بمقداری که مذکور شد و اگر چنانچه مرض بامتداد انجامد قرص
زرک جلیل باید داد و یا قرص گل و یا قرص غافث و یا داد اورد و سکنجبین و شاهتره که کاسنی است و کشوث

و خطمی از هر کدام مقداری مناسب از صواب دانند طبخ کرده از کرباس گذرانیده صاف ساخته هفت مثقال
هفت مثقال سکنجبین و یا قند در او آمیخته و یا سکنجبین و یا گلقند هر کدام مقتضای وقت باشد
و گاه باشد که احتیاج بتلیین طبیعه و اسهال بلغم شود پس این ادویه مذکوره را با ملینی خلط
باید کرد مثل تمر هندی و آلوی بخارا و سپستان و از پخته تمر هندی ساخته از ادویه مسهله درو
خلط کرده مثل سنای مطبوخ و غیر ذلک تا اسهال حقیقی که موجب خفت باشد و ضعف نشود
و از ادویه مسهله که درین علت نافع است مطبوخ از سپستان سی عدد تخم بادرنگ و تخم
کاسنی و غاریقون از پرسیاوشان گذرانیده و بیخ سوس تراشیده و زرک از هر یک یکمثقال
و نیم بسفایج قنطوریون و سنا و هلیله کابلی و هلیله زرد از هر یک مثقال و دو دانگ مجموع ادویه
در مقداری آب طبخ کرده از کرباس گذرانیده و هفت مثقال خیارشنبر و دو مثقال ترنجبین
صافی در او حل کرده و یا ترنجبین بمقدار مذکور و ریوند و تربد از هر یک دو دانگ مقل ازرق و کتیرا
از هر یک ربع درم که دانگی باشد و با ملین طبیعه حب ایارج فیقرا و حب ریوند و هلیله کابلی و
غاریقون و مقل ازرق و تربد از هر یک دو دانگ مجموع ادویه کوفته و بیخته و با شیره خیارشنبر
که او را از عسل او ست خمیر کرده و یا بالعوق خیارشنبر با اندک غاریقون یا ملین طبیعت
ریوند و سکنجبین و بفتیله مسهله و یا بحقنه ملینه و از دفع علت و ماده منضج تخم معصفر و بسفایج
و قنطوریون رقیق نافع است و در ادرار بول اصحاب این علت شیره تخم خیارین و
یا تخم خربزه یا سکنجبین مخلوط از شیره مذکور سی مثقال و از سکنجبین هفت مثقال و غذا در این مقام
اگر ماده مرض بلغمی است و غلیظ اما مرض بطول و امتداد است پس از غذا احتیاج به
غذا بیشتر از ماده و تب صفراویت نسبت باب در ایام اول نخود آب صرف و اندک قند
با او آمیخته است و یا ماء الشعیر با قند و یا عسل اگر چنانچه بلغم بیش و غلیظ و لزج باشد
و گاه چنانست که در این شب احتیاج بزیادتی تسخین است مثل اندک فلفل و بادیان و یا
مصطکی و دارچینی و [illegible] و یا مغز تخم معصفر و یا آب لیمو و اندک قند و ادویه که در این مقام
بر فم معده بجهة تقویت باید [illegible] و یا روغن گل نیم گرم که در او سنبل و مصطکی طبخ کرده باشند
و ضماد بر معده از زرد آلو که مراد آنکه گل است و افسنتین طبخ کرده قرنفل باید کرد مقاله در بیان تب سوداوی

باید دانست که تب سوداوی در ابتدا بنبض مانند و لرزیدن و سرما ضعیف میباشد و بتدریج قوی
میشود زیرا که بتدریج ماده سوداوی نضج میباشد و در استخوانها درد میباشد و سرمای تنوره
که دندانهای صاحبش بر هم میسازد و حرارتش او کمتر از تب صفراویت و نداوت و عرق
او در مرتبه بلغمی نیست بواسطه یبوست ماده او و حدوث سوداوی اکثر بعد از حمیات
مواد مختلط که در آن حمیات مواد از طبیعه بتحلیل میباشد رفته است در ماده تب باقی مانده
میباشد و طول دوران تب بیست و چهار ساعت میباشد و مفارقت این تب بعرق بسیار
میباشد و اگر چنانچه ماده سوداوی در این تب از احتراق بلغم باشد ادرار او اطول و
بول اغلظ و حصول عرق بطی تر و نبض عظیم تر میباشد و اگر چنانچه ماده از احتراق صفرا باشد
نبض اشد بحسب سرعت و تواتر میباشد و ناخوش که لرزه است قلیل میباشد بخلاف قشعریره
و عطش و التهاب باشد و اگر چنانچه ماده تب از احتراق اخلاط مختلفه باشد باید که بعلاج
رجوع بتقدم اسباب او کند و باید دانست که از جمله چیزها که دلالت بر ماده مرض میکند سن
و بلد و فصل و مزاج است و عادت و تدبیر متقدم است و سبب در سرعت نوبتها اینست
که ماده رطب زود تر قبول عفونت میکند و اگر چنانچه ماده یبس باشد اسرع در تعفن است و اگر
با این نیز حرارت بیشتر داشته باشد عفونت بر دوام خواهد بود و از همین جهة است که حمی
دموی مطبقه است یعنی لازم است و بدوام و اگر چنانچه بعضی اوصاف مذکور باشد یعنی ماده
قلیله و بارده باشد عفونت بزودی نمی پذیرد و همچنانکه در ربع نوبت در این یکروز است و آنکه
راحت دو روز و گاه چنانست که ماده قلیل میشود و در هر پنج روز یکی و گاه در شش یکی و
اول را خمس می خوانند و ثانی را سدس و این بتفصیل حمیات مذکور میگردد و اگر چنانچه ماده بارد
باشد و رطوبت بیش داشته باشد موجب برد بلی است یعنی سرما با آهستگی می آید
همچنانکه در تب بلغمی و زود مفارقت میکند اما هر روز میگیرد و اگر چنانچه تب بسیار حار
و یابس باشد بطور سرماست و اما حدوث ربع در تابستان در اکثر مدت موقع میباشد زیرا که
حرارت هوای تابستان ضد مزاج سوداست و در علاج این مرض معاونست و حدوث
ربع در بهار ماده بطول می انجامد خصوصا که منتقل بزمستانی شود و در اکثر چنین است که بهتری و وجعی در

در طحال که سپرز است حادث می شود البته تغیر در حال جگر نیز میباشد و تب ربع بواسطه آنکه در
عرق بسیار می شود و دفع مواد کثیره میکند از بسیاره از امراض امان میبخشد مثل صرع و نقرس
و دوالی و اوجاع مفاصل و تشنج و حکاک و بهق و جرب و علاج ربع اگر چنانچه معالج
در علیل بسیار خون تشخیص کند و یا داند که دمویت فصد در علاج تقدیم کند و اگر چنانچه
در شخص دمویت نباشد و ضعیف و نحیف باشد و فصد مخاطره و زنهار در این باب اقدام
ننماید و خون مصلح سودا را اخراج نباید کرد و بقول جمله اطبا عمل نباید نمود و سعی در اخراج
ماده سودا باید کرد بعد از ظهور نضج و شربتی که اصحاب تب ربع را موافق است اختیار ماء
الشعیر ساده است با قدری قند و این تدبیر را از جمله مجربات داشته اند و یا شربت نیلوفر
و یا جلابی که مایه باشد مثل شیره خرفه با سکنجبین و یا سکنجبین در بعضی اوقات و یا شربت حماض
و یا سیب و تخم ریحان چنانچه از شربتها هر کدام که موجود شود ده مثقال و تخم ریحان
شسته یکمثقال و یا منقی و مطبوخ از تخم خیارین و تخم کاسنی و کشوث از هر یک دو مثقال بیخ
سوس تراشیده و زرک از هر یک یکمثقال و [illegible] گاو زبان سه مثقال مجموع ادویه در قدری آب
که معالج مناسب داند طبخ کرده صاف ساخته هفت مثقال قند و یا سکنجبین در او آمیخته بخورد
و اگر تریاق فاروق میسر باشد بعد از نضج ماده مرض و استفراغ خلط موجب مرض و تنقیه بدن
از خلط باید کرد و گاه چنانست که احتیاج بمثل شربت آلو و یا نقوع آلو نیز میشود و هر گاه که
سودا صفراوی باشد و مسهلات درین تب باید کرد که در ثانی روز راحت واقع شود و روز
اول راحت دخول حمام باید و مراعات سودا بر ترتیب با آبهای ملایم حمام باید کرد و اگر سودا
حاصل از احتراق صفرا او را جب است که در مسهل او شاهتره و پوست هلیله زرد و محموده
باید کرد مقداری که معالج صاحب التدبیر لایق داند و در سودایی که حصول او از احتراق
بلغم باشد و در مسهل و هلیله کابلی و تربد و بسفایج و غاریقون بلکه شحم حنظل بصواب دید
طبیب باید انداخت مطبوخی که نافع درین مقام است عناب و سپستان و آلوی بخارا
از هر یک ده عدد تمر هندی از دانه پاک کرده هفت مثقال سنای مکی و بسفایج و سکاعی و یا
دوازده و تخم ریحان و شاهتره و هلیله سیاه و هلیله کابلی و بنفشه و گاو زبان از هر یک سه مثقال

ونیم تخم بادرنگ و تخم کاسنی وزرک و افتیمون از هر یکی ده مثقال مجموع ادویه در قدری آب با آتش ملایم طبخ کرده و از کرباس گذرانیده و ده مثقال فلوس خیارشنبر در و مالیده و دیگر از پرویزن موی گذرانیده و روغن بادام شیرین یکدرم ریوند مجوارمنی و لاجورد و نمک ازرق و کثیرا مجموع از هر یک دانک مثقال درین شربت حل کرده در روز غیر نوبت بعد از ملاحظه حصول نضج بوقت سحر در تابستان و بوقت صباح در زمستان اختیار باید کرد و تا وقت بیشین و تا نیمروز صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود بعد از آن شربت از قند ده مثقال و تخم ریحان نشسته در چهار قاشق آب شربت کرده چنانکه عادت و رسم است باید اختیار کرد و مطبوخ افتیمون و حب آن درین علت و تنقیه خلط سودا و بلغم موافق است و خوردن ماءالجبن که در او افتیمون باشد مناسب است و ایارج لوغاذیا نیز درین علت بسیار موافق است که ماده از احتراق بلغم باشد و درین علة تکرار تنقیه ازین خلط باید کرد تا بدن از ماده مرض نقای تمام یابد و از سنوف مذکور در اخراج ماده این مرض با ماءالجبن بسیار مفید است و قی کردن در ابتدای نوبت بسیار مفید است و این میباید که سکنجبین عسلی واقع شود و تخم فرشف کرده و تخم کنگر است و بیخ سوسن نیز در و باید کرد و ادرار بول اصحاب این علة بتره تخم خیارین باید و تخم خربزه و البته در ثانی روز را جهة دخول حمام را لازم باید داشت و در حمام استعمال آب بیش از هوا باید کرد یعنی در هوای گرم و در گرم خانه نباید نشست و آب بسیار ملایم ریخته زود باید بیرون آید و غذا درین مقام اگر قوت باشد روز نوبت اصلا غذا نباید داد مگر آنکه نوبت ملی آخر نهار واقع شود و علیل را گرسنگی بسیار باشد درین صورت ماءالشعیر با قدری قند و یا شربت نیلوفر آمیخته باید داد و با اسفاناخ و کاسنی و یا برگ خرفه بروغن بادام مطبخه ساخته باید داد و اما در روز راحت که روز نوبت نیست غذا از گوشت مرغ جوجه و یا اگر قوت باشد مرغ فربه و یا گوشت لوفلی شوربای ساده که در و ماش مقشر و نخود و اندک برنج باشد میتوان داد و اگر در ان شوربا ترشی خواهد آب انارین و یا لیمو سازند مجوز است اما این نوع تدابیر در امراض سوداوی و بلغمی تجویز کرده اند اما در امراض دموی و صفراوی ایلام کردن موجب خطاست و اگر درین تب صلاح تدبیر از معالج و موافقت مریض با طبیب باشد در اکثر کم از شش ماه این علت منقطع

نمیشود

نمی شود و گاه چنانست که با صواب تدبیر یکساله میکشد و اگر درین علة اهتمام و پرهیز واقع نشود و به پنج شش سال میکشد و بعضی اطبا گفته اند که تا دوازده سال کشیده است و درین علة ورم در طحال بسیار واقع میشود و بدترین تب ربع آنست که با او ورم طحال باشد و بواسطه این طحال و استسقای انجامد **مقاله در بیان حمی سدس و سبع** و زیاده برین که عقل از وجود این تب ابا نمیکند بلکه بیش اطبا متحقق الوقوع است و بسیار برا باین علت مبتلا یافته اند و سعی در علاج آن کرده و جالینوس منکر این تبهاست و اطبا میگویند که اکثر حدوث این تب از احراق بلغم غلیظ است و علاج او علاج ربع است که مذکور شد **مقاله در بیان حمی دق** و بباید دانست که در اکثر تب دقی اشتعال میباشد و گاهی مفرد میباشد و گاه مرکب از تب عفنی و بدترین دق آنست که با او تب خمس جمع شود و نبض در تب دقی صلب و متواتر میباشد و بعد از خوردن غذا در نبض قوة و غلظ زیاده محسوس میشود و ملمس بدن در اول حدوث بسیار گرم میباشد و هر چگاه که کف معالج بر ملمس علیل مکث طویل باید از زمان احساس بحرارت و لذع میکند و درین مرض مواضع شرایین اسخن از مواضع دیگر میباشد و حرارت بعد از خوردن غذا میباید طبق غلظ میکند و منع غذا میکند و علیل را بهلاک میکشد و ازین واین تدبیر نمیکند مگر از حال و هر چگاه که ازین درجه منتج و رشود ر نول و نبض زیاده میشود بجهت صلابت و صغر و چشمهای علیل بفرو میرود و رمص که مراد بان خلم است مجتمع در کنج چشم میشود و شریانها که در عصاوب میباشد ظاهر میشود از هر عضوی که او را عحم دقیست مثل بر شانه و بینی و گوشت و پوست میرود و صدغ بر استخوان می چسبد و پوست پیشانی کشیده میشود و در وقت الاجلد و بشره تمام میرود و برودت و بشره و جلد مثل غبار چرک می نماید و دفع حاجت بر صاحب علت ثقیل است و در قاروره و بول و روغن ظاهر است و صنایع نیز و در بینی و قت و موی ها دراز میشود و از جمله علامات تبهای دق حدوث بسیار اسهال است و چسبیدن پوست شکم به پشت و اتیدا تا ختها و بعد از ان حدوث اسهال ذوبانی و ریختن موی اعضا و بعده بهلاک و باین مرتبه که نهایت اوست و قریب نیست از هزار مرد یکی باین نمیرسد که درین مرتبه زنده بوده باشد و علاج او در مرتبه اول اسهل است و اما تشخیص

ازین دو روز اقوی میباشند زیراکه دو نوبت جمع میشوند و علاج این تب متوسط بجسب تدبیر و ترتیب میباید میان صفرا و بلغم که هر کدام موذی باشد و درین تب اعتقاد بر استفراغ خلط است بطریق اسهال و تلیین و هر چگاه که مرکب شوند هر دو تب بترکیب مبادله بر ایشان نا هر روز را باشد و اگر چنانچه دو ربع را ترکیب یابند دو روز نوبت و یکروز ترک و راحت و اگر دو خمس باهم ترکیب یابند دو روز نوبت باشند و دو روز ترک و هر دو خمس گویا که غب باشند و هر چگاه که دو سدس ترکیب یابند دو روز نوبت باشند و سه روز ترک و راحت و ضابطه در معرفة این اینست که ایام نوبت تا ایام ترک باید کرد و یکی بر و هیئت زیاده باید کرد و آنچه حاصل است از وا اسم هر یک ازین حمیات مذکوره مشتق است و عدد او بعدد نوبتها و مثالش اینست که حمی است که پنج روز نوبت دارد و سه روز ایام ترک و اگر رجوع بضابطه موضوعه کنیم این پنج تب باشند که او را بمدت زمان اخلاد ترک تبع کو بهم و ملیه درین آنست که ربع تب را میمانند که امروز نوبت آید و روز چهارم نیز بوقت باشند و خمس آنست که امروز نوبت باشد و روز پنجم نیز نوبت باشد پس خمس آنست که او را سه روز راحت باشد و یکروز نوبت و چون یکروز ضابطه موزر بر و زیاده سازیم خمس باشد که عدد پنج است و را خمس بکسر خا نام نهاده اند تا فرقی باشند میان او و علاج و را اسم چون بحران و امورات در آن ایام و علامات محموده و ردیه در کتب مبسوط انزلی و فارسی بر وجهی چنین شده است و چون ایرادا و موجب تطویل بلیغ در کلام بود درین مقام ایراد نکرد **مقاله در بیان اورام و بثور و خدام و دمار و حذر از اینها** و بباید دانست که اورام را برین وجه تقسیم کرده اند که ورمی که هست او را ماده میباشد و ماده او خالی ازین نیست که ذو قوام و یا غیر ذو قوام است که آن مایه و ریح است و اول که ذو قوام است اخلاط ادبعه است و از جمله اورام که از ماده ذو قوام است یکی ورم دموی است و او را فلغمونی میمانند این ورم از خلط صفرا نیز میباشد و او را حمره میمانند و گاه مرکب از خون و صفرا میباشد و در اسم جانب غالب از خلط را تقدیم میکند اگر چنانچه خون غالب بر صفراست درین ورم فلغمونا حمره میگویند و اگر چنانچه جانب صفرا حمره فلغمونی میمانند و اما ورم

بلغمی

بلغمی اگر چنانچه مخالط و مداخل عضو است و او ورم رخو است و بتمیز او را سلع بیضه میمانند و ورم سوداوی خالی ازین نیست که مداخل عضو است یانی و آنکه مداخل است خالی ازین نیست که متألم و یا وجع است و اصلی که چنگ در عمق عضو زده دارد و این قسم را سرطان میگویند و از جمله اورام مهلکه است و قلیل العلاج است و با ورم سالک و بی درد است و این قسم را صلابت میمانند و آنکه مداخل نیست خالی ازین نیست که متشبث بظاهر عضو است و این را بلیغ میمانند از قسم سودا و اگر چنانچه تشبث بظاهر عضو نکرده است او را غدد میمانند و آنکه ماده غیر ذو قوام است اگر مایی باشد این دو قسم است زیراکه اگر عام است یعنی در حین واحد جمیع اعضا را شامل است استسقای زقی است اگر خاص است یعنی یک عضو است این قید مابثت و اما این قسم از ماده غیر ذو قوام که ریح است خالی ازین نیست که مخالط عضو و لیست نزد ملمس یانی اول را نفخ میمانند و ثانی که مجتمع در مقام لا سه است از انفخه میمانند و بثور اورام صغاریست که منقسم است مثل اورام بدموی و صفراویت و بلغمیت و سوداویت و اما بر قسم دموی از و آنچه دلالت میکند تمدد و سرخی رنگ بشره و انتفاخ محل او و ضربان او و اگر در اعضای حساس واقع شود و در مواقع شرایین باشد و ورم قوه رفته و غایر باشد و ما آل او با جمع مده و قیح است و یا آنکه بتحلیل رفتن است و یا مستحیل بصلابت شدن و یا منتهی بفساد عضو شدن و بباید دانست که هر چگاه که بثره یا ورم در مقام جمع مده باشد وجع در از دیاد میباشد و تمدد و ضربان با شدت او و حرارت بدین سبب بشدت و هر چگاه که ورم متفجر شود درد و حرارت و ضربان و تمدد ساکن میشود و اما آنچه از بثره صفراویست علامت او بجسب رنگ رحیت با وضع که بواسطه رنگ شیع چنین سرخ میباید و الا در حقیقت زرد است چون قسم صفراست و تمدد در او از خون کمتر است زیراکه ماده علة خفیف است و بجهة وجع و درد او قریب است و سبب او بسیاری ماده است و حده او و ضعف عضو است و در اکثر اورام و بثور صفراوی ماده قریب بجلد میباشد و یا سبب در حدوث ورم ضربه و سقطه است از اسباب بادیه است و بباید دانست که بسیاری حدوث بثره و قرحه منذر بر ناصل است و بسیاری حدوث

و معروف آن صعبست اما در مرتبه ثانی تشخیص و معرفت آن سهل است و علاج مشکل و وجه سهولت
علاج اینست که طبیب را در علاج او احتیاج بنضج ماده نیست و باستفراغ خلطی از اخلاط نیست
زیرا که سبب حدوث اخلاط اربعه و تعفن آن نیست بخلاف حمیات عفنی با آن ترکیب باید و در
اختیار و تقدیر و تعیین غذا نیز هیئت بحسب آنچه بر معده ثقیل نباشد و معده آنرا تواند
هضم کرد زیرا که غذای مدقوق در اکثر بارد و رطب است و اشربه نیز بر وفق غذاست و بدین
سبب در معده سستی و ضعف حاصل میشود و مدار کار در علاج نگاه داشت معده است
از موجبات ضعف و در علاج این تب تبرید و ترطیب کافی است با ادویه و اشربه و اغذیه
و همچنانکه سبیل علاج غب لازم است و میباید که معالج در علاج از موجبات ارخای معده ملاحظه
کند زیرا که ضعف معده عظیم است و چون چنین نباشد که معالج درین مرض به بسیاری بدل
ما یتحلل زیرا که تحلیل رطوبات مطلوبه روز بروز میشود و طبیب را ایراد بدل ما یتحلل زیرا که تحلیل
رطوبات مطلوبه می باید کرد و هرگاه که با تب دق عفنی جمع شود باید که معالج علاج بانچه‌ای
کند که تعفن ترک باشد میان هردو و اگر احتیاج باخراج خلط متعفن شود باید که استعمال
مسهل و تلیین خفیف کند تا تب حادث از عفونت منکسر شود و بعد از آن اگر تب و تب
در درجه اول است آسان در علاج باشد و اما هرگاه که بذبول انجامد درین صورت
احتیاج بعلاج نیست و در علاج طریقه اطبا تعیین کرده اند که در ربیع شیر خر با تخم خرفه با سکنجبین
میدهند اگر جا که بسرفه باشد و یا با قند اگر بسرفه باشد و مقدار سکنجبین با قند هفت
مثقال و مقدار شیر و خرفه سی مثقال با چهل مثقال و مقدار یک جو کافور و هرگاه که آفتاب
برون آید غذا مار انچه کم در واندک باشد باید داد و بعد از ساعتی از غذا با آبزن باید نشست
و آن آبزن باید که از طبخ کدوی تر و بادرنگ تره و برگ خرفه باید باشد و اگر برگ کاهو
نیلوفر و بنفشه و قدری کاکنج جو در و جو مقشر در تبرید و ترطیب بدن اقوی خواهد بود و علیل
را درین آبزن ساعتی باید خوابانید اما سر او باید که بیرون باشد تا استنشاق تواند کرد
و بعد از بیرون آمدن آبزن بدن علیل را بروغن بنفشه و یا روغن کدوی تر چرب باید کرد و مقصود
ازین تدبیر تبرید و ترطیب بدن علیل است و ازین روغن در گوشت مدقوق باید حکانید و بعد ازین

تدبیر باید که ساعتی استراحت کند و غذا پرهیز بعد از استراحت گوشت بزغاله و یا بره و یا مرغ
فربه شوربا پخته باید خوردن و باید که صاحب این علة را غذا به فقات و قلیل قلیل دهند و
در اثناش اصحاب این مرض اکثر از شیره و کشک گندم که رقیق پخته باشد دهند و گوشت
های کوچک و گاه خوردن شیر تازه نا پخته نیز تجویز کرده اند و مقصود از همه این معالجات
ترطیب است و زرده تخم مرغ نیمبرشت نیز گاهی ملایم است و باید که نمک در طعام صاحب دق
کمتر باشد زیرا که موجب خناق و تشنگی میشود و اگر بحلوا میل کند حلوای نشاسته از قند
و روغن باید پخته باید قلیل داد اگر بجای آب در حلوا که از برای علیل می پزند آب کدوی
تر و یا آب بادرنگ و تره اندازند بهتر باشد و این مذکورات بوقتش میسر است و الا در
زمستان و خصوصا سرد میسر نیست و تخم خشخاش نیز از برای حصول خواب درین
حلوا انداختن و باید که پرهیز که از اسباب غم و حزن باشد از پیش صاحب علة بردارند
و اسباب فرح و نشاط پیش مهیا سازند مثل آوازهای نرم ملایم از آدمی و از سازها
و از فواکه بارده رطبه و ریاحین طیبه مقویه مر دل و دماغ را و اینها با آب و گلاب باید
مرشوش باشد و گاهی که این مرض بوقت شتا بوده باشد از و مقداری که معده را ثقیل
نسازد می توان خوردن گاه رزد آلو را نیز تجویز کرده اند و هندوانه نیز بسیار نافع است
زیرا که مرطب بدن است و صاحب این علة از هرچه شور و تیز باشد باید پرهیز کند
و اگر بیخوابی باشد حیله در حصول خواب صاحب این علة باید کرد زیرا که بسیار مفید است
مقاله در بیان حمیات مرکب و ترکیب درینجا مداخلت است باین معنی که یکی داخل یکی میشود
یعنی یکی هنوز نگذاشته که دیگر می آید و یا ترکیب بر سبیل مبادلت است یعنی اخذ یکی
بعد از ترک آن دیگر است و یا ترکیب بر سبیل مشارکت است یعنی دو تب ترکیب یافته
بر وجهی اخذ و ترکیبات آن نامتناهی است و از جمله تبهای مرکب آنست که اسامی مخصوص
دارند و ازین جمله شطر الغب است و این مرکب از صفرا و بلغم است که هردو دایره اند و
هردو لازمه اند و یا صفراوی دایره است و هریکی را نوبه و خلط که بر یکدیگر غالب شوند علامات
ظاهر معلوم میشوند و گاه چنانست که خلطین صفرا و بلغم برابر می‌باشند در قوة و گاه این تب در یکی

نبره و قرحه منفجر شده میل است و بسیاری حدوث دمامیل منفجر بخراج نبود با بعد من شره و مثل
کل شرها خلق و علاج درین مقام هر چیز ازین بثرات که بسبب دفع طبیعه از عضو رئیس است
مثل دل و دماغ و کبد که هریک ازینها منبع و منشی دارند بسبب بغل و پس گوش و حرارت است
و هرگاه که ورم و یا بثره درین مواضع واقع شود نهادن رادع از ادویه مجوز نیست زیرا که
آفات مدفوعه رجوع باعضاء رئیسه مذکوره میکنند و این موجب هلاک است پس در علاج
درین محال اختیار مرضیات باید کرد تا جذب بتحلیل بسهولت باشد و این اشیا مرضیه
مثل روغن بزرک است و هرگاه که از دو روغن تمام گرفته باشد و بسیار است که در بعضی اورام مجرد
تنطیل با آب گرم در محل ورم در تحلیل کافی است و هرگاه باین تدبیر تحلیل نرود و در مقام
جمع شده باشد و بعد از تمام جمع و حصول نضج چون بخود منفجر نشود تدبیر در حصول انفجار
باید کرد اول با ادویه مناسبه برای نضج قوی منفجر شود و الا باید شکافت و میباید که عامل
درین امر از مراعات قانون این عمل غافل و ذاهل نشود و ناتوان باید که استعمال آلات
حدیده بنظ و شق درین محال مخصوصه نکنند الا عند الضروره و از اورام آنچه بسبب سقطه و ضربه
باشد اگر چنانچه شخص مبتلا بورم و بثره ممتلی از اخلاط باشد اول باید معالج اقدام باستفراغ
آن اخلاط کند و بعد از آن استعمال محللات کند در مواضع مخصوصه چنانچه مذکور
شد جایز نیست زیرا که از شان رادع حداث وجع است و حدوث وجع موجب ورم
و آنکه وجع چون موجب ورم است آنست که وجع جذاب خون است بجانب عضو و الم
و این موجب ازدیاد حجم عضو و ورم همین معنی وارد مگر آنکه شخص ضعیف باشد پس در رادع
چیزی که مسکن وجع باشد بیامیزد و مثل موم روغن از روغن گل و آب گشنیز و موم از
هریک مقداری که معالج مصلحت داند ترطیب داده بر محل وجع باید نهاد و اگر بوقت
شدت وجع اندک زعفران آمیزند و گاه آب گشنیز فقط کافی است در ربیع و یا آب برگ عنب
الثعلب و یا آب برگ زوف و یا آب برگ خرفه و اندک گلاب و بعد از آن باز رادع خلط نضج
ملینه محلل باید کرد مثل لعاب حلبه و بابونه و اکلیل الملک و خطمی و تخم زغیر و اینها ضماد و تنطیل
بعد از آنکه جوشانند بر وجهی که عادت است باید کرد و درین اورام در ابتدا مرهم داخلیون تنها کافی

و اگر چنانچه در بدن صاحب علة امتلای دموی باشد او را فصد باید کرد و علامات خون
مذکور شد و اسهال ماده صفراوی بعد از انحطاط ورم اقتصار بر مرخیات باید کرد و اگر
چنانچه خوف استحاله ورم بصلابت باشد اقتصار بر مرضیات ملینه باید کرد مثل روغنها
مذکوره سابقا و اگر چنانچه خوف سیاه شدن و یا کبود شدن ورم و بثره باشد چون این
الوان از علامات ردیه درین صورت شکافتن آن ضرورست و شستن باب نمک
و باید که این قاعده مقرر مرعی باشد که در ماده صفراوی جانب تبرید قوی باید و در ماده
دموی جانب تخفیف مقاله در بیان اورام بلغم و باید دانست که ورم رخو بلغمی هرچند
رخاوت او بیشترست و سستی او ماده او رقیق است و ازین جهة است که نفوذ
اصابع درین ورم و فرو رفتن آن در ورم اسرع و اسهل است و اما هر ورمی که از ماده بلغمی
است و نفوذ اصبع ورد اسرع و اسهل نیست بسبب آنکه ماده او بلغم غلیظ است
و لون عضو و ارم مثل سایر اعضاست و وجع ندارد و علاج درین مقام استفراغ بدن
است از بلغم و پرهیز از جمیع آنچه مولد بلغم است و رادع درین ورم با شیای قلیل الرد
باید کرد و تخفیف باشد مثل اسفنج در سرکه فرو برده که ممزوج باب ورد باشد و یا عصاره
برگ مورد و یا آب برگ عنب الثعلب هرکدام حاضر باشد در و قدری نمک نیز و نطولات
مرضیات مثل اخثا و سرگین گاو و استعمال مرهم باسلیقون باید کرد مقاله در
بیان ورم سوداوی و ورم سوداوی منقسم میشود بسرطان و سرطان و ورم سوداوی
صلب است که اصابع را نشود در وییت و حس لمسی ادراک صلابت عضو میکند و سرطان
بحسب قرحه و عدم قرحه دو قسم است و بدترین اورام و خروج سوداوی سرطان
است و تا زمانی که سرطان متقرح نشده است امید نجاتی هست و هرگاه متقرح شد
امید خلاصی و نجاة از و کم است و بدترین آنست که عورات را در رحم حادث میشود
و علاج سرطان تنقیه بدن است از خلط سودا و ضماد عضو و ارم بحلیات و مرخیات
مثل شحوم و روغن حنا و روغن زیتون کهنه و مرهمی که محلل صلابت باشد در یک هفته و کم ...
اجزای او برین وجه است حوفل و تخم انجره و کبریت و زبد البحر هریک از اینها ... و مقل ازرق دیموم

سرخ و روغن کنجد چنانچه از ادویه از هر یک ده مثقال و موم پنج مثقال و روغن گل ده مثقال
مجموع چنانچه رسم است ترکیب باید کرد و ازین روزی دو نوبت بر سر طلا باید بر
روی پنبه نهاده بست **مقاله در بیان دبیله و خراج** و بباید دانست که دبیله نیز ورمی است
که در داخل او موضع و محلی باشد که ماده در ان منصب شود و او را جمع گویند کلان تر از دمل است
و اما خراج با وجود اوصاف مذکوره او را حرارت بسیار است و هر گاه علل در ورم
سوختن سبیله احتباس کند و محل نهادن اصبع فرو رود و این ورم خراج است و شناختن
محل مده درین ورم آنست که هر گاه که ورم را با اصبع می‌افشرند احتباس تحرک جب
اصبع میکند و استدلال رنگ و عدم آن با بنست که انچه از جلد بظهور می آید در رنگ
سفید است یا زرد یا کبود است و بهترین مده که ریم است و دلالت بر صلاح میکند آنست
که سفید و ملسا و مستوی الاجزا باشد زیرا که هر یک از اوصاف مذکوره دلالت بر نضج حاصل
و نیکی ماده میکند و علاج درین مقام استفراغ بدن است و پرهیز و نوبت عضو و ارام در
شخص با وجع و انتشار موجب ضعف نشود و بعد ازان استعمال منضجات حیلوه باید کرد
مثل لعاب بطول کرم و ضماد از انجیر و جو کنک کرده پخته و یا گندم بهمین طریق و ما حاکی
بر محل جراحت باید نهاد و بوقت نضج مای احتیاج شکافتن نشود با موم و روغن زیت
و یا روغن کنجد که بدل اوست و کندر از مجموع ادویه مذکور مرهمی باید ساخت و بر محل
ورم باید نهاد و اگر در ورم صلابتی بیشتر باشد زعفران و خطمی و زنجبیل مجموع را بقدری
که معالج مناسب و صواب داند طبخ باید کرد تا غلیظ شود و بر روی پنبه نهاده بر محل ورم
باید نهاد و هر گاه که ورم نضج یابد و اگر با دویه منضجه شکافته شود بهتر باشد و الا جراح
صاحب التدبیر بمراعات قانون بسیط و شق شکافته و باید که مواد منضج را بفعل واحد
اخراج نکند که خوف هلاک است و گفته اند که ضماد بر ورم منضج از بیخ نرگس ساختن است
موجب انفجار است بی حاجت و اگر این ضماد با عسل باشد بهتر است و مرهم داخلیون بلعاب
خردل مجرب است و لازم است که بعد از اخراج ماده محل جراحت را بماء العسل بشویند که ماده
وسخ پاک شود و موجب فساد در اجزای صالحه ورم نشود و بعد ازان اقدام بباقی علاج کرده استعمال

باید نمود از تخفیف و اندمال و التحام و بباید دانست که هر ورم که او را ضربان هست در
اکثر منفتح میشود و این بیشتر اطبا متواتر است که ورم حادث از ماده موذی باشد **مقاله
در بیان دمامیل** و بباید دانست که بدترین دمامیل عارض اوست یعنی انکه ماده عمیق
و تحت جلد باشد و دمامیل بیشتر اکثر اطبا از جمله جراحات و حدوث و اکثر از بسیار
در آمدن حمام است در امتلای معده و برای آن و علاج در اول حدوث تبرید اورام حار است
و بعد ازان اقتصاد در انضاج و از منضجات حشه انجیر خشک جوشیده است و عسل یا تمر
و یا عسل و گندم خاییده و یا انجیر و خردل و روغن سوسن و اگر چنانچه نضج یافت و خود
منفجر شد نیک و الا با دویه مذکوره سابقه و اگر باین تدبیر نشود باید شکافت و اگر چنین
که ادویه منفجره در دمامیل کافی است و احتیاج شق و شکافتن **مقاله در بیان بثور**
و بباید دانست که بثور نیز از عداد اورام و از بثور بعضی دمویست و بعضی مثل سرای بعض
صفراویست مثل نمله و حمره و نار فارسی و بعضی سوداویست مثل حمر سوداوی و ارواح مثل
می نامند و سایر و بعضی بلغمی می باشند مثل سرای بلغمی و بعضی مائی می باشند مثل حاجات
و بعضی ریحی میباشند مثل حاجات **مقاله در بیان شری** و بباید دانست که شری بثور صغیره حمرا است
و حکاک بقوه دارد چنانچه صاحبش را بسبب بخارات و خاریدن خفقان و غشی میشود
کرب و غشی و عدم او در تب واقع میشود و سبب او بخارات حاده دمویست در اکثر
وگاه بلغمی نیز میباشد و این قسم را اشتداد در تب اکثرست و شرای دموی را از
بلغمی حده بیشتر است و رنگ بشره او سرخ است و علاج فصد باسلیق است و اخراج
خون بقدر قوه و اسهال صفراوی رقیق بادویه بارده مخفف باد مثل نقوع صمغ و یا رب
انارین با هلیله کابلی و در قسم بلغمی اسهال بلغم باید کرد و بسیاری خلط هلیله کابلی با
نقوعات و اگر چنانچه ماده بلغم بیشتر باشد اندکی از ترمد درین ادویه باید امیخت و اگر
چنانچه با شراب تیز باشد در تبرید و ترک گوشت باید کوشید و غذا از عدس مقشر و فاتق
سرکه باید ساخت و یا غذا از آب انارین و یا سماق باید ساخت و کشنیز خشک و تمر در
نقوعات و غذا باید انداخت **مقاله در بیان نمله** و بباید دانست که نمله بثوریست که حدوث او

بسبب صفرای رقیق لطیف است و اگر چنانچه صفرای ردی و حاده است احداث علت ساعیه
اکاله میکند و الا احداث ساعیه میکند و بس اگر چنانچه ماده غلیظ است در تحت جلد
محتبس میشود و احداث نمله درسیه میکند و این قسم را التهاب و سوزش کمتر
میباشد و تحلیل دیر ترقی رود و علاج او استفراغ صفراست با دویه مختصه بصفرا و مقعد
و درین مواضع بهتر آنست که فصد از باسلیق کنند زیرا که ماده مرض مختصه بعضوی دون
عضوی نیست اما درین علت چون ماده صفراویست اگر در علیل دمویت غالب نباشد فصد
مجوز نیست زیرا که قصد در فصد درین مقام اینست که با خراج خون کیفیت صفرا بر شود
که حارست و بعد از فصد و اسهال تعدیل مزاج علیل باشربه موافقه باید کرد و ضماد
بر علت از مثل پوست انار و عدس و تا ثقال جو و برگ زوف کوفته باید نهاد و هر گاه
که در بثرات تأکل و تقرح ظاهر شود قرص طباشیر خوردن با آب برگ عنب الثعلب آمیخته و طلا
نیک کرده بر علت باید نهاد و در قسم حار در مسهل او اندک تربد و اندک افتیمون
باید آمیخت مقداری که معالج صواب داند و گفته اند که خوردن شیر درین مرض نافعست اما
این قول از راه عقل اندکی دور تر است زیرا که اگر با پوست صفرا خلاصست اما احتمال
در شود و قروح موجب تعفن است و از جمله ضمادات پوست انار و گل ارمنی با سرکه
و گلاب بمقداری مناسب ترتیب داده چنانکه رسم است باید نهاد **مقاله در بیان حمره
و نار فارسی** و بباید دانست که حمره بثر نیز آنگاه که موجب تنفط و قرحه در و باشد
بر آن اطلاق میکنند و این بثره در اکثر با خشکریشه میباشد و گاه نار فارسی را تخصیص
میکنند بان بثره که از جنس نمله است که در و سعی و تنفط باشد و ماده صفرا قلیل التعفن
است و سودا و حمره را تخصیص به بثره میکنند که موجب احراق جلد میباشد و بی رطوبت
باشد و سودای غلیظ در و بسیار و عارض باشد و بثره الشی بحسب عدد قلیل باشد
و علاج او اولا فصد است و اخراج خون بقدر قوه و طاقت و استفراغ صفرا و سودا
خصوصا در حمره و گاه چنانست که درین اخراج ماده با لات موضوعه از برای همین غرض از
نفس عضو میکنند و خصوصا در حمره و ادویه موضعه از اصحاب و اطلیه باید که شدید التبرید باشند

تا ماده محتبس نشود و مدفوع را بدین سبب طبیعه بجانب باطن دفع نکند زیرا که این مادیست
وخیمه است و باید که شدید القبض نیز نباشد تا اعانت بر رجوع ماده بجانب داخل نکند
و این نیز موجب تأثیر سمیت در باطن و قوی التحلیل نیز می باید نباشد که موجب زیادتی
کیفیت ماده باشد و این نیز نیک نیست و از چیزهای نیک درین تدبیر آنست که انار ترش
با پوست در سرکه طبخ کرده مرهم ساخته بر عضو ماوف باید نهاد و مازو با سرکه طبخ
کرده نیز برین بثرات ضماد کردن نافع است و برگ زوف و عدس و نای که در حبس باشد
و مراد ونای انبار سوس است مجموع کوفته و طبخ کرده و برین بثرات باید نهاد و مقادیر ادویه
مذکور امر تخمینی است و وابسته عدس معالج است از هر یک قدری صواب داند
اختیار کند و ترتیب داده استعمال نماید **مقاله در بیان نفاطات** و نفاخات بباید دانست
که حدوث نفاطات و نفاخات بواسطه غلیانیست که مایه در ان غلیان صعود بجانب
جلد میکند تحت جلد محتبس شد بسبب کثافت و یا بسبب خون رقیق است و علاجها و تنقیه
بدن است و تعدیل مزاج و ترک گوشت و در اول حدوث ضماد از عدس کوفته و سرکه
خلط کرده بر محل این علت باید نهاد و هر گاه ظاهر شود کنز انجم باشد باید شکافت
تا رطوبات ازو کم شود و بعد ازان مجففات برو باید ضماد کرد و درین مقام مرهم
اسفیداج که معروف و مشهور است باید نهاد **مقاله در بیان حصبه و جدری** و مراد بجدری
آبله است که کودکان را میشود بدترین حصبه و جدری آنست که بجنب رنگ سیاه و بنفش
باشد و بعد ازان سرخ و بعد ازان زرد و بعد ازان سبز بعد ازان سفید و اسلم اسفید
که جنس کلان و بحسب عدد قلیل باشد و سهل الخروج و بیکرب و اندوه بظهور آید
و تب در وتسکین یابد بعد ازان کثیر العدد با باقی صفات و از جدری آنچه مختلط
باشد که یمن شود و اختلاط داشته باشد ردیست و دیگر آنچه بدانست از جدری آنست
که مضاعف باشد و مراد بمضاعف آنست که یکی در تحت باشد و کلان کلان باشد و هر یک
از حصبه و جدری که مانع تب باشد بهتر از عکس آنست و مراد بتبعیت که اول تب باشد
و بعد ازان حصبه و یا جدری بیرون آید و عکس آنکه اول آنها بیرون آید و بعد ازان تب شود

و از علامات جیده درین دو علة سلامت نفس است و صفای صوت زیرا که اگر چنانچه در نفس و صوت غلظ و کوتهی باشد دلالت بر ورم باطنی و حجابها میکند و سقوط قوه نیز دلالت برین چیزها میکند و هر جگاه که درین دو علة عطش قوی شود و رنگ انچه بر او آمده از حصبه و جدری بکبودی مایل شود و اطراف کردست و پاست سرد شود دست ازان مریض باید شست که هلاک قریب است و اکثر چنین است که حصبه و جدری بوقت بهار حادث میشود زیرا که وقت ثوران اخلاط ان فصل است و در بلاد حاره و رطبه و فرق میان حصبه و جدری آنست که حصبه صفراویست و حب حم کوچک تراست از جدری و از سطح عضو متجاوز نیست و او را عمق در تناهی نیست حدوث جدری اکثر در اطفال میباشد و حدوث حصبه اکثر جوانان و پیران را حصبه نادر میباشد و علاج هر دو متقارب با یکدیگر است و علاج او مبادرت باخراج خون میباید کرد و در طفلان بحجامه و در کلانان بالغ زن و مرد بفصد از باسلیق و رگ عرق انف قایم مقام رعاف و عام النفع در اعضای عالیه را و از جملة مشروبات شربت عناب و نیلوفر است که گاو زبان مراد بان گل کیست و ان در ولایت هندوستان میباشد گلیست برنگ زرد و خوشبو در وضع بگل نرگس زرد که در نهرهای حوضهای در سمرقند و در اکثر بلاد میباشد و دیگر شربت طلع است که آن نیز گلیست و چون این گلها در اکثر بلاد نیست جلاب شربت سلامت تر در علاج حصبه و جدری از عناب و نیلوفر نیست و غیر از این تا روز هفت بیاید داد و اگر چنانچه در حصبه علیل را سوزاک درون بسته باشد با این دو شربت تخم کاسنی نیز باید انداخت و اگر عطش و هول و سوزاک نیست و حصبه و جدری در خروج بطیست بجای تخم کاسنی قدری بادیان باید انداخت و اگر قبض قوی باشد سه چهار عدد انجیر نیز درین شربت باید طبخ کرد و مقدار شربت عناب پانزده عدد و گل نیلوفر اگر حرارت بسیار و سوزاک قوی باشد ده مثقال و هر یک از بادیان و تخم کاسنی مشروط بمذکور یک مثقال و انجیر عدد مجموع در دو پیاله آب با آتش ملایم باید طبخ کرد تا نیمه کم بماند و از آن کاسنی کوزاینده هفت مثقال قند سفید آمیخته نیم گرم باید داد و گاه چنانست که صاحب حصبه را حرارت و هول و عطش

بکمال میباشد و درین صورت اطبای عراق و خراسان شیره خرفه دهند و تمر هندی و شربت لیمو و نارنج و امثال اینها میدهند و در کتب نیز ازین گونه تدبیرات بسیار است اما این تدبیر مزاج اهل سمرقند و بخارا و جمیع ما وراء النهر موافق نیامده است و با این تدبیر اکثر هلاک میشوند پس ازین تدبیر حذر باید کرد و همان تدبیر اول که شربت عناب و نیلوفر است ازان تجاوز نباید کرد و اگر چنانچه علیل را در حصبه نزله باشد که مراد زکام است و سرفه چند عدد سپستان در شربت مذکور باید جوشید و اگر چنانچه اسهال درین علة حادث شود بالفعل نباید در مقام قبض و حبس شد زیرا که اسهالی که در حصبه میشود اکثر بحرانیست و آن از دفع طبیعت است ماده مرض را و حبس او جایز نیست مگر که با فراط انجامد و خوف هلاک باشد و آن زمان شربت حب الآس منقش و ازان تجاوز نباید کرد و اگر عطش با اسهال غالب باشد چنانچه قرص در آب در آله بسته باید انداخت و ازان آب باید خورد و غذا درین مقام ماش مقشر و عدس مقشر است اما ماش بحصبه و عدس بجدری مناسب است مقاله در بیان حکه و جرب
و باید دانست که جرب دو قسم است خشک و تر و انکه خشک است از صفرای محترقه است که آن صفرا است که مخالط خون شده است و این سودا متعفن است و دیگر بر دو قسم است یا بلغم است با خون و حکه حادث در اعضای مثل جرب است اما در حکه بثور نیست و حدوث حکه اکثر با لحمه مالحه حریفه است و یا خوردن شربتها و توابل و یا از برخاره در آتش و طعام و علاج درین دو علة استفراغ ماده موجب مرض است که بمطبوخ افتیمون و یا سفوف مسهل ماء الجبن و یا شیره حرمل با افتیمون و اندک قند در آب شاهتره که در و هلیله زرد و هلیله سیاه و هلیله کابلی از هر یک دو مثقال و نیم کوفته درین آب خوابانیده باشند یک صافی ساخته بعد از ظهور نضج در بول و قاروره بوقت صبح باید اختیار کرد و هر روز ماء الشعیر با قند و یا ماء الجبن با سفوف مهره که مسهل و معتدل مزاج است با اندک سفید باید اختیار کرد و یا آب شاهتره با سکنجبین مقداری که معالج مناسب داند و یا نقوع با قند و غذا هر چیز که رقیق و تر باشد چون ماده شور بوده باشد موافق است مثل برگ کاسنی و بقله یمانی که مراد از خرفه است و گوشت بزغاله که با آب انار ترش باشد و اگر پیر باشد درین دو علة خوردن گوشت بهتر است

و ادویه که بر حکه و جرب بمالند اینهاست که مذکور میکردد زیبق مقتول و گندش و گوگرد زرد و تنکار و زنگار و نوشادر هر یکی ازینها را با نصف آن مردار سنگ و نصف آن اسفیداج قلعی و مثل آن نمک و برای هر دانه انار ترش مجمع ادویه نیک کوفته و باهم خلط کرده و اندک روغن گل آمیخته و اندک سرکه در و حل کرده در حمام باید مالید و زمانی باید نشست و بعد ازان سر او آب گرم ریخته باید بیرون آمد و گاه چنانست که بواسطه سوختن اعضا درین ترکیب اگر دو ده انگ کافور آمیزند صواب باشد از اشربه قوی نافع درین دو علة خوردن شش مثقال روغن کنجد پاکیزه است با نصف شربت سکنجبین هر صباح و ازین زیاده بر سه روز تکرار نباید کرد و این شربت چون مضعف معده است و معده بقوه میباید که این تدبیر را تاخیر کرده اند و از معالجات نافع درین علة خوردن حب سقوطریست و مجربست و ملازمت و مداومت حمام نیز از انفع اشیا است درین علة مقاله در بیان جذام
بشود باید شروع بمنشی که با خلق و باید دانست که سودا هر جگاه در بدن منتشر میشود و اگر عفونت دارد موجب حمی ربع است که تب سرهای سه یکیست بعرف عوام و اگر چنانچه مندفع بجانب جلد میشود احداث علة برقان اسود میکند و هر جگاه که از آن کم میشود احداث جذام میکند و او موجب تغیر و تغیر اشکال اعضا شده بالآخره موجب تفرق اتصال اعضاست و سبب فاعلی در وی باشد حرارت جگر است که موجب سوختن خون شده است و یا برودتیست که موجب جمود سودا و یا شده است و یا سبب ماده اغذیه مولد سودا است مثل گوشت گاو و بادنجان و امثال آن از اغذیه انچه مولد سودا باشد و درین اسباب ابتدا و سائر نیز اعانت میکند و حرارت غریزی محقق شده بتغلیظ خون میکند و فساد مزاج طحال که سپرز است نیز موثر است پس سودا از خون جدا نشود بجذب و خون مخلوط با سودا با عروق بی تفاوت خون از سودای غیر طبیعی رود و یا فساد مزاج هوا و حدوث تخمه و فساد غذا نیز در تغلیظ سودا و فساد اعانت تام میکند و از جذام بعضی متقرح میباشد و بعضی غیر متقرح و جذام از امراض موروثه و متعدی است و تغیر میکند و آن متکلم شده است ازان نگاه و شما نیست و ازانکه ابتدای این مرض باشد از بیاری اندکی را نگاه کم است و بهتری بجذام را رنگ

اولا سرخ میشود و چشمها نیز سرخ میشود و بعد ازان رنگ رو و چشم بکبودی مایل میشود و بینی و سینه تیره میشود و پیها غلیظ و موی ابروان و مژگان میریزد و در صاحب جذام اخلاط روی سودا وی مثل حقد و جسه و در نفس ضیق بدامی شود و در صوت غلظ در عرق حادث و ازو بوی بد حاصل می شود و موی او رقیق و دقیق شده ساقط میشود و مجال موی متوزع متفرق میشود و گاه بینی تمام خورده میشود و ازو چرک بدبو ترشح میکند و ناخنها شق پیدا میکند و علاج در ابتدای این علت اگر در خون معالج علیه داند مبادرت باخراج بفصد کند و اگر جراح ازدیاد باشد فصد ازدواجین درین علة بسیار نافع است و اما چون شخص انار که را نشناسد بیش بر شریان آمد موجب هلاک است و اسهال سودا درین علة ماء الجبن و غار باید کرد و طبخ افتیمون و حب افتیمون و حب ایارج با حجر ارمنی که مخرج سوداست و درین مرض اطبا او را مفید داشته تخصیص کرده اند و از سفوفات مسهل سودا با ماء الجبن از انچه در قرابادین تعیین کرده بسیار مفید است و سفوفات مسهله مزاج با ماء الجبن نیز بسیار مفید است و مراد سفوف مسهله آنست که در و مقصود اخراج اخلاط و مسهل نیست بلکه مقصود تقویت است و اصلاح مزاج شخص و خلط موجب مرض داشته درین مقام هم صباح ماء الشعیر ساده است و یا با قند و یا شربت نیلوفر با عرق گاوزبان و یا عرق گاوزبان و قند و مقدار شربتهای مذکور از هفت مثقال کم نباید و تا ده مثقال مجوز است و مقدار عرق مذکور دو قاشق و اندکی آب ماء الشعیر مذکور شد که امثال این تدبیرات خرفه نزد اطبا از امور رکینه و حواله بحدس معالج است و احتیاج بتعیین نیست و چون مشربی بر سبیل عادت در میان ناس معلوم است اقتدار جزئیات همان میتوان کرد در مقدار و غذای مجذوم گوشت بزغاله فربه و یا مرغ فربه و یا گوشت تیهو فربه شوربای صرفه پخته باید داد و تنقیه دماغ مجذوم بسعوطات باید کرد و ملازمت حمام و بعد از بیرون آمدن حمام مثل روغن بنفشه بادام و روغن کدو و روغن نیلوفر بر سر و جمیع اعضا باید مالید و علیل را در آبزن مناسب مزاج او باید نشانیده و در ان آبزن روغن زرد نیز باید انداخت و مذکور شده که مراد آبزن اب بسیار است که در واز حشایش مواخیقه بحجهة تدبیر علیل جوشیده نیم گرم علیل را در ان می نشانند و مجذوم را ریاضت معتدله

که محرق ضرور نیست و از ادویه فاضله شربته در علاج مجذوم معجون برزجلی و نشئی است و فصل
ازین دوای مذکور شوربای گوشت افعی است و اشکنه با نان میده و چندان از گوشت افعی
و اشکنه او باید داد که شکم ممتلی شود و حقنی از دنبال بود زیرا که بواسطه سمیت این حیوان
این حال دست میدهد و غیر از مجذوم هر کس ازین شوربا و اشکنه خورد بالفعل هلاک شود و اما
مجذوم را موجب خلاصی ازین بلیه عظیم است و حکما گفته اند که اسود صالح از افعی را بگیرند و از
سر و دم او چهار انگشت یک دفعه بیک ضربت تیشه تیز ببرند و در جایی دفن کنند تا در و کرم
افتد و بعد از آن از آن کرمها صاحب جذام هر روز دو درم که بکشد [illegible] بخورد
در مدة العمل البته ازین علة شفا یابد و باید دانست که هرگاه جذام مستحکم شود فصد جایز
نیست زیرا که موجب تحریک مواد خبیثه است و عدم قدرت قوة طبیعه بر دفع آن پس
موجب هلاک باشد **مقاله در بیان وبا** و احتراز از و وبا عبارت از فساد جوهر هوا است
و سبب او اسباب سماوی و اسباب ارضی و آنچه اسباب ارضی است مثل آبهای گندیده
بسیار که بهوا متصاعد شود و جیف بسیار در ملاح او مقبول و مراد جیف جمع جیفه است و بیان
مراد ازان کشتهاست که دفن نکرده باشند و مراد از ملاح مواضعی که دران کشتها افتاده اند و او
جنگاهست و مواضعی که بر روی آن زمین بیرون آید و حرکت نکند و آنرا تنها مانند و مراد از نهالها
او [illegible] است که آب بر روی آن ایستاده است و هوای ملاصق آن نیز متعفن می باشد
و اسباب سماوی آنست که در سالی فساد در هوا شود و متعفن می شود در آسمان شهب بسیار
مثل باران می افتد و مراد از شهب آنست که از آسمان که مانند ستاره متوجه زمین شده واقع و آن
اگرچه معینه ستاره می نماید و در حقیقت ستاره نیست و بخاری است مشتعل شده و این در آخر
صیف بیشتر می باشد از بهار و زمستان و هرگاه بسیار شود علامت حدوث وبا است و این
وبا مرض خبیث بلکه سبب مرض است که آن مرض طاعون است و همچنین است هرگاه بسیار
باران بسیار شود از برای غیر ذلک و باران نباید و این نیز منذر و هم دهنده وبا است و هرگاه
که در زمستان بارندگی نشود و فصل بمقتضای خود نگردد و در اشجار و اسماء تغیر حاصل شود و نیست
بیره ماه نیازک و ثبت ظاهر شود منذر وبا است و از اسباب ارضی آنست که در آن سالی در بلده از

بلاد

از بلاد فساد هوا وبای شود یعنی حیوانات مثل ضفادع و حشرات بسیار میشوند و حیوانات
زکی الحس مثل لکلک و موش میگریزند و دران سال کم ظاهر میشوند و اگر چنانست که
موش از خانه خود بیرون می آید مبهوط شده می افتند و این احوال منذر وبا است **مقاله**
در بیان تدبیر احتراز ازین بلیه آنست که اولا تنقیه بدن و تعدیل مزاج باید کرد و ترک فواکه
از اسباب فریبه بعضاست باید کرد و شراب که مراد خمرات نیز احتیاط باید کرد و اقتصار
بر مجففات و صحنای شامیه باید کرد و مراد بصحنا ماهی است که مردم گیلان و شیروان
و لاریجان بسیار می سازند و بسیار میخورند و نان خورش ایشان اکثر اوقات آنست
و هم اینها در ایام وبا نافع است و محققی مراد بصحنا آنست که بسیاری از ماهی مرده را
در خم آب و نمک و آفتاب میگذارند که متعفن میشود و در ادویه حاره می اندازند و چوب
بسیار میزنند تا ماهیهای متعفن همه در میان آب حل می شود و او را از کرباس گذرانیده دیگر
در آفتاب می نهند تا برسد و ازین ماهی میخورند و ازین آب در خمیر نان می اندازند و این آب
با سرکه مخلوط کرده بنان میخورند و مطلق ترشیها در ایام وبا و درین علت نافع است
و بخور به بخورات عطره مثل کافور و صندل و صعد و مشک و غیره از ترنج و سک و ظرفها و برگ
غار و پاشیدن گلاب و عرق بید و از فواکه عطره مثل سیب و بهی و امثال اینها در منزل
داشتن موجب اصلاح و تغیر تعفن هوا است **مقاله در بیان کمر و دنی و ظلوع و جرب و سقط**
و صدیع و باید دانست که علاج مشترک میان امراض مذکوره اولا فصد است و گرفتن خون
بقدر قوه و طاقت و در بعضی ازین امراض حجامت نیز نیک است از جهة مخالف و اگر حاجت
کثرت خون باشد اخراج خون بطریقی مذکور ضرور است و اگر حاجت کرب و بسیاری
در خون باشد درین صورت نیز اندک خون اخراج باید کرد بجهة خوف از حدوث ورم
و تلیین طبیعه بغلط و حقنه باید کرد و درین باب که و درین مواضع و نیز تدارک لمسات و مسهلات
مناسب است و نعوق خیار شنبر با ربوند و خیار شنبر و با کاسنی از مذکورات هر داری که مصلحت
داند باید بروجهی که عادت و رسم است باید داد و غذای اصحاب این مرض مذکوره هر چیز که
تقویت بدن کند خون لطیف قلیل الکیموس ازو حاصل شود و در نزیب نیز بهمین طریق و از اغذیه [illegible]

تخم مرغ نیمبرشت و از شربت مطبوخ از عنب الثعلب با قند نیم گرم حسوها بوقت وجع مناسب است
دعوق رئوف با شربت سیب نیز نافع است و یا قند و عرق گاوزبان باید داد اولی آنکه گوشت
است مگر آنکه ضعف غالب آید و درین صورت غذا ماش مقشر و گوشت است نیم جوجه
و از شوربای او اختیار باید کرد و اگر بواسطه ضربه و سقوط وجع در باطن حادث شود اختیار حقنه
نرم تری باید کرد و اگر ظرف خون حادث ازین قول که مذکور میگردد باید اختیار کرد زردالو
و کهربا و اکلیل الملک برابر بوزن سنبل و مصطکی و کندر و زعفران و جوز سرو از هر یک نصف
جزو هر یک از ادویه سابقه مجموع ادویه کوفته و با آب برگ رئوف که مراد لسان الحمل است
قرصها باید ساخت هر یک بمقداری یکمثقال و خشک ساخته مقدار خوردن ازین در شربت سیب
ده مثقال باید اختیار کرد و اگر چنانچه صاحب علة را عطش نباشد گلقند پنج مثقال و نیم مثقال باید
و دو دانگ کهربا را بعد از گلاب آمیخته باید داد و ادویه که بر موضع سحج و شجاج که مراد تفرق
اتصال در جلد و شکسته شدن است از عدس و زرد زرد و برگ مورد باید اختیار کرد چنانچه
از ادویه مذکوره ده مثقال و از عدس هفت مثقال مجموع در اندکی آب باید پخت تا غلیظ شود
و نیم گرم بر موضع ماوف باید بتکرار نهاد و اما در ضربه و سقوط اگر چنانچه با او وجع باشد محل ضربه
و سقوط را بروغن گل نیم گرم غرق باید کرد و اگر چنانچه وجع و الم بسیار باشد ضماد ادویه مذکوره که
در سحج و شجاج مذکور شده و اندکی ماش زیاده و اندکی گل ارمنی و اندکی سک و اندکی زعفران
مجموع با گلاب خلط کرده نیم گرم باید بر محل سقوط و ضربه باید نهاد و اگر با وی حرارت بیشتر
باشد ضماد مناسب صندل است و زرد و درد بنفشه خشک و جو مقشر و اندکی زعفران و اندک
کافور و مقدار زعفران و کافور متجاوز از دانگی نباید باشد و این مجموع کوفته و بیخته و بگلاب
و اندکی روغن بنفشه بادام زرد آمیخته نیم گرم بر محل ماوف باید نهاد و بعصابه لینه نرم باید بست
و اما خلع که مراد بآن بیرون عضوی از مفصل و جای خود و در علاج و احتیاج بمدارا و رفق است
و رد کردن آن بمحل خود تا بشکل و هیئت طبیعی باز آید و بستن آن برفق باید زیرا که اگر محکم
بندد موجب وجع است و وجع جذابست و خون را بجهة اصلاح بمحل وجع جذب میکند و این
سبب زیادتی ورم میشود چنانچه سابقا تحریر شده ازین مذکور شد و همچنین است کسر که مراد شکستن

الخوان

استخوان است که محتاج است بجبر و تعصیب و مراد بتعصیب بستن آن عضو شکسته است و درست
ساختن استخوانهای شکسته و برهم نشاندن آن برفق و فوق جبیرها هموار علاج نهادن و بعصابه
نیک بستن است و بعد از آن از ادویه که در علاج وثی مذکور شد و در علاج اغذیه و از جهة مثل
هریسه و پاچه همراه قلیه برنج و سیرابه و شکنبه گاو و گوسفند و هر چه لزج باشد باید اختیار
کرد و همچنین گوشت بره و بزغاله فربه یکمه کرده باشند درین مقام بسیار موافق است و اگر
چنانچه تحت عصابه مجبور خارش کند آهسته باید خارید و آب گرم قدری بر عضو باید ریخت
و عضو ماوف را ساکن باید کرد و بر عصابه گلاب و آب سرد باید پاشید و بعد از آن باید بست
و اگر چنانچه از محکم بستن خوف ورم باشد سست باید بست و ضمادات درین حادثه
ضمادات وثی است **مقاله در بیان داء الحیه و داء الثعلب** که بعضی اطبا او را از امراض
دمویه شمرده اند و باید دانست که درین دو علة نوع خلطی که موجب علة است و معرفتش
شعر از لون و جلد که علت بر او طاری شده است شناخته می شود زیرا که اگر چنانچه
رنگ جلد سرخ است دلالت بر دمویت میکند و اگر چنانچه سفید است بر بلغم و اگر چنانچه
کبود است بر سودا و اگر زرد است بر صفرا و خصوصا خشکی بجا ماند و در ان صورت ظهور
علامات سوداله اظهر است و سرعت قبول این دو علة علاج را باین می توان معلوم کرد و اگر
چنانچه عرقه بمالند و زود سرخ شود زود علاج می یابد و الا بعد از آن بطول علاج خواهد
یافت و فرق میان داء الحیه و داء الثعلب آنست با وجود آنکه در هر دو موی بریزد اما
داء اللحیه محل موی نیز منتشر میشود مثل مار که پوست از او متجرد سبز باده داء الحیه نیز است
و در معالجه ادویه او بقوه می باید و علاج مشترک اولا فصد و استعمال ادویه موجه بر محل
ریختن مو تا ابد ربندار و ماده ردیه سیلان نماید و این مثل سیر و پیاز کوفته و در نخهای
اینها نیز همین خاصیت است و خردل نیز از اقوای موجهاتست و در ازاله این علت موثر
و همچنین است طلا کردن فلفل با سرکه و از ادویه که موجب انبات موی میشود مخلوط با روغن
زرده تخم مرغ بر محل علت **مقاله در بیان تشقق و تقصف شعر و مراد** باین دو علة که عارض
موی می شود آنست که موی دو شاخه و سه شاخه شود از میان و نوک شکسته و کسر شود و سبب این علة

چون کال پوست سوداست یا طوحت بلغم که آن نیز حکم سودا و صفرا دارد و در علاج او جمیع
مسهلات نافع است و تنقیه بدن از خلط سودای بلغم و مالج باید کرد و پوست فراخ فندقی
واحتیار اغذیه یابس این علة را امداد میکند و جمیع ادویه رطبه که از نمو غذا میکرد نافع اینست
ترکیبی نافع جو مقشر سی درم که بیست مثقال است املج درم سه مثقال و نیم است تقریبا در قدری
آب طبخ کرده باید تا مجموع جو و املج مهرا شود و از کرباس گذرانند نصف این آب روغن کنجد
بادام و دو مثقال لادن و از ورق خطمی و ورق کهنجد و ورق کدو از مجموع هفت مثقال اینها
نیم کوفته در پغلاغوی پاک بآتش ملایم طبخ باید کرد تا آب فانی شود و روغن بماند و از این
روغن بوقت حاجت بر خضاب موی باید مالید و یک شب صبر باید کرد و بعد از آن باید شست
و روغن آسی که مراد روغن ازبرد مورد است او را در تقویت مو و درازی و سیاهی او تاثیر
عظیم است **مقاله در بیان شیب** و مراد شیب سفید شدن موست بزودی و قبل از وقت
و این علة کسانی را که بجوانی گرفتار و نمی خوانند موهای ایشان زود سفید شود از زن و مرد
موجب غم و اندوه و بسیار اند که سال ایشان بهفتاد رسیده است و هنوز ریش و موی را
رنگ میکنند و از آن غافلند که در حدیث قدسی آمده است بعدد هر موی که در بنده سفید میشود
حضرت حق سبحانه را رحم میشود و مضمون آن حدیث اینست که حضرت حق سبحانه فرموده که بعزت
وجلال من هرگاه که موی بنده من سفید شود من او را عذاب نکنم و گرفتاران بزینت آنرا
میخواهند که بسیاهی بپوشند هیهات هیهات سر سیه کردن مو بپوشیدن حقا که بود
بریش خود خندیدن و بالجمله حدوث سفیدی در موی طبیعی میباشد و غیر طبیعی و آنکه طبیعی است
از تکرج غذایی حاصل میشود که آن غذا ماده موست و این رای جالینوس است از
حکما اطبا و یا بسبب استحاله برگ موی و این رای و مذهب ارسطوست از حکماء مشائی و غیر
طبیعی را بسبب افراط یبوست پس بواسطه یبوست سفید میشود همچنانکه حال انواع نباتات
اینست بعد از سیری و طراوت بسبب عطش حاصل ریع را و از پس اکثر عصب اعراض حادث
محترقه حادث میشود و پس شبیه نیک باشد و باید دانست که چیزهای که موجب تا خیر
شدن موی سفید شدن است استعمال ات اطریفلات است از صغیر و کبیر و بخوردن و ملازمت بطلبد [?]

پرورده

پرورده هر روز یکعدد و ترک شورباها و اشکنه‌ها که در سفید شدن موی تقویت یبوست میکنند و ترک
فواکه و جماع و در آمدن حمام که اینها موجب سفید شدن موست و در علاج بکی التزام قی است
بعد از خوردن طعام بخوردن آب ترب جوشیده با سکنجبین و دیگر تنقیه بدن از خلط
بلغم بادویه مخصه آن خلط مثل تربد مجوف تراشیده چوب کرده است و مثل او
آنچه مخرج بلغم است و استعمال مخففات از ماکول و مشروب و آلوده کردن مو بقطران
و چهار ساعت صبر باید کرد و بعد از آن بحمام باید در آمد و خود را و موی را باید شست و مثل
روغن قسط و روغن سیاه دانه و روغن حنظل و امثال اینها مالیدن موجب آنست که موی
زود سفید نشود **مقاله در بیان صلع** که مراد باین علة ریختن موی سر است و سبب او
یا افراط یبوست که بسبب آن موی غذای خود نمی‌یابد و یا تحلل مسام است بسبب
ماده موی محتبس نمیشود تا موی متکون شود و یا بسبب انسداد مسام است که از خروج
مانع است و آنچه سبب او یبوست است او را علاج و خلاص از او مشکل است و آنکه
انسداد است علاج او سعی در تحلیل است و دخول حمام و استعمال اشیاء منبته و رویاننده
مویست **مقاله در بیان کلف** و نمش و برش و وشم مستکه آن از امراض جلد است و باید
دانست که وجود علل مذکوره بسبب اجتماع دمهای عرقی است پس محتقن میشود
و تحت جلد میماند بر وجهی که لون و شکل جلد از حال خود میگردد و آنچه تغیر بجانب حمرت
دارد آنرا نمش میخوانند و آنچه بجانب سودا مایل است آنرا برش میخوانند و آنچه آمیخته
از سودا و حمرت بر سطح جلد آنرا کلف میخوانند و اصحاب نمش را در اکثر اوقات لبها
ترکند بسبب یبوست مزاج و معالج باید که در علاج پیش از آنکه در رفع علیل و خروج
خون از عضو مزاج علیل و استعمال ادویه جالیه که در تحسین لون استعمال میکنند از
جمله تدبیراتیست که قابل شانی است **مقاله در بیان بهق** و برص ابیض و ابسود و باید دانست
که فرق میان بهق ابیض و برص ابیض آنست که بهق ابیض بر ظاهر جلد است و او را غوری
در جلد نیست بخلاف برص که او را غور است و فرق دیگر آنکه بهق ابیض از سطح عضو به
بلندی و پستی متمیز نیست و اگر سوزنی بخلند خون بیرون می‌آید و برص این اوصاف ندارد و قوه

داحس ورا قوبست که ماده را تمام بظاهر جلد دفع کرده است دیگر آنکه محل بهق ظاهر جلد است و محل
که از گوشت و پیه سپاهست و برص بخلاف و مولد این هر دو علة ضعف قوة هاضمه و این
دو علة هر گاه متحکم و مستحکم شوند غذای صالح را مبدل بلون خود میکردانند و اما
برص اسود یا بهق اسود مثل برص ابیض و بهق ابیض نیست زیرا که در برص اسود
تفلیس لازم است و او را قوبای گویند و اگر او در جمیع یا اکثر اعضا شود مقدم جذام است
نفوذ باید من شره و ماده هر دو ابیض از بلغم است و ماده هر دو اسود از سودا و علاج
استفراغ و تنقیه بدن است از ماده موجب علة مانند [illegible] و استعمال ادویه جالیه
که آن نیز مذکور است در تحسین لون و تعدیل مزاج و اصلاح هضم درین علت ضرور است و از
جمله چیزهای تغیر رنگ برص میکنند و مدت یکسال میمالند روغن بادنجان است و این منقول
از زق الطبا از خواص غریبه است نموده اند و اما در علاج برص اسود استعمال ادویه حاره
قویه باید کرد تا نفط و آبله زند و آنرا در آب روده و چند روز باید گذاشت تا محل آبله
نیکو شود و دیگر بتکرار بر وجه مذکور این عمل باید کرد و ادویه مثل تخم ترتیزک و خردل و بهار ارسلند
و تخم ترب و درد استخوان پوسیده خاصیت ازاله این امراض بطریق طلا گفته اند مقاله در بیان
صنان و مراد بصنان بوی بد بغل است و سبب حدوث او خلط متعفن است
و یا عرق متعفن و تاخیر غسل حمام نیز گفته اند که از موجبات حدوث اوست و علاج او
استفراغ و تنقیه بدن است از خلط متعفن و تعدیل مزاج و اصلاح اغذیه و ترک اکل
آنچه بوی بد حادث میشود و در علاج این علة خوردن آب زرد آلوی خشک بسیار نافع است
و مالیدن سعد و برگ مورد و ورق سوسن آسمانجونی و بیخ او در زیر بغل بسیار نافع است
هر یک یا مجموع و ترکیبی از توتیا و مرداسنگ و شب یمانی و صبر سقوطری و مرمکی مجموع کوفته
و بیخته و بگلاب خمیر کرده حبها باید ساخت و در سایه خشک کرده از وقت حاجت در
گلاب حل کرده باید مالید و اگر درین ترکیب اندکی مشک و اندکی کافور بیامیزند بهتر باشد
و همچنین از مشک و سنبل و کلاسنج و برگ سیب تازه هر یک ازینها و یا هر دو یا مجموع
بغل رقوة و ضعف علة مقاله در بیان حدوث قمل که مراد اسپش است و این نیز اگر بسیار شود
موجب

موجب امراض ردیه است و باید دانست که تولد و تکون این حیوان در انسان بسبب رطوبة
فضلیه است که در او حرارت قلیله است که مستعد قبض انحیوة است بر دوان
محروم از واهب حیوة نیست چون استعداد هست و نخل در مبدا نیست علاج او
اگر با فراط باشد تنقیه بدن است و همیشه تجدید لباس کردن و خود را پاک نگاه
داشتن و بحمام رفتن و آب شور بر خود ریختن و اگر آب شور نباشد باید نمک در
آب کردن و بر خود ریختن و از جمله چیزها که اسپش را دور میسازند پوشیدن پیراهن ابریشم
است و خوردن سیر با آب توتیع قاتل قمل است و از ادویه مالیدنیست هر یک حنظل و بیخ
خطمی و نمام و بادیان رومی و زراوند و برگ سعتر و روغن [illegible] که جوهر کرم از روغن تخم مغز
است و ازین مذکورات هر یک و یا مجموع با روغن زیت و با روغن کنجد که بول او بست
باید مالید و دیگر از اشیائی که بمالیدن درین مقام استعمال میکنند زیبق کشته است و اکثر
اطبا گفته اند که این علاج بیک اشد [illegible] ساییدن با عصای رئیسه موجب آفات عظیمه
مقاله در بیان قوبا وسبب تولد این مرض ماده رقیقه و موسیت با خلط مخلوط
و علاج او اصلاح مزاج است اگر در بدن بسیار باشد و ادویه که بمالیدن و طلا
و ضماد کردن درین مقام مستعمل میشود از جمله زرنیخ است و روغن گندم و آن
سوختن گندم حاصل میشود بوجه مخصوص و بسیار است که این علة اگر در بدن بیشتر
شود منجر بجذام میشود مقاله در بیان هزال معطره و خشکی و لاغری بدن و این نیز مرضی است
امراض هر چند صحیح المزاج باشد اما چون ترکیب چنین باشد مریض از ترکیب است
سبب درین علة قلة خونست و یا کم ابه از طبیعت که استحال خون در صحایف [illegible] نکند
خون نیز و یا از جهة ضعف قوی متوقد است که آن ناهضه و یا جاذبه و این ضعف
سبب الم و وجع در نفس او و یا بسبب بسیاری خونست که قادر نیست قوه متصرفه بر تصرف
او و با این هزال و نحافت بر اسهام [illegible] است دغضب کردن او خون بسیار را
و هر گاه چنین باشد بدن بی بهره ماند از غذا و یا بسبب حدوث کرمهاست در معده که
آنچه از کیلوس حاصل میشود همه را صرف خود میکنند و چیزی باقی نمی ماند که در وصله بدن [illegible] و یا بسبب

حدوث ضیق است در طریق غذا هم آنکه شخصی را شهوة کاذبی پیدا شده که فضل کلوخ و سفال
وگل میخورد باین سبب غذای بهره ور از انست واصل نمی شود وبالجمله علاج تعدیل
مزاج است وتنقیه استفراغ واختیار ضد اسباب مذکوره و تقویه معده و قوتها هم
چنانکه عقب خواب و خصوصا بر وغذای ملایم مثل روغن بنفشه و بادام و نیلوفر و امثال
اینها و همه را بتوت طلا کردن بسیار مفید است واختیار اغذیه و اشربه رطبه میل باید
کرد مقاله دربیان تخم و فربهی مفرط که قید و بیماری بدن است و مبتلایان و چند آن باین
علة در معرض آفات مهلکه وبلیات عظیمه اند زیرا که بسیاری از اعمال مطلوبه ایشانی
کما ینبغی صادر نمی شود پس این قیدی باشد و ایشانرا خطر عظیم از انصداع عروق هست
وانصباب خون در تجاویف از دل و دماغ وایشانرا بلاهای عظیمه اند و در هر یک ازین دو
عضو شریف که انصباب از خون و یا اخلاط حاده واقع شود مردن ناگهان فجاه است و
مهلت نیست واقل حدوث امراضی که ایشانرا واقع میشود ضیق النفس و خفقان است
وقولنج واستسقا وعلاج این طایفه تقلیل غذاست و ریاضت معتدله و خواب بر
زمینهای خشن کردن و ترک بالین کردن و از امتلا و فواکه کم اختیار کردن و خواب کم
رفتن و گوشتها بسیار خوردن این علة را زیاده می سازد و اختیار حمامات حاره باید کرد
تا باد را ر رطوبات بدنی کمتر شود و در بعضی اوقات تلیین طبیعه برفق باید کرد با دویه
خفیفه واما استعمال ادویه قویه درین مواد و اشخاص مخاطره است فصل
دربیان بعضی ادویه مفرده و مرکبه و راندن بعضی حیوانات ذوسم و حیوانی که ضرر
ازیشان میگریزند حرف الالف اسطوخودوس گرم و خشک است در مرتبه دوم و ملطف اخلاط
غلیظ است و مقوی جمیع اعضای باطنی و پاک کننده دماغ و مسهل سودا و بلغم و نافع از علة
صرع و مالیخولیا ابریشم بهترین آن پاکیزه است که او را کار نفرموده باشند و از جمله مفرحات
قویه است مر دل را و او معتدل است میان حرارت و برودت و اگر او را بسوزند و در چشم
کشند چشم را قوت دهد اترج ترنج است و پوست او گرم است در مرتبه اول و خشک در مرتبه
دوم و گوشت میانه پوست و ترشی آن گرم و تر است در مرتبه اول و ترشی او سرد و خشک است

و ازتخم

و از تخم او نافع از فساد هواست و شربت او در ایام وبا خوردن بسیار نافع است و بنشاننده
صفراست حرف الباء بادرنجبویه گرم و خشک است در مرتبه سوم و نافع است از جمیع امراض
بلغمی و سوداوی و خشک و خوش کننده بوی دهن است و مقوی دل و مفرح او و نافع از
خفقانیکه بر مزاج دل است بابونج گرم و خشک است در مرتبه اول محلل مواد و مقوی
دل است و مدر بول و اگر او را بجوشانند و زنبور و عقرب بجهد درد را ساکن کند و اگر او
را بکحل ساخته در چشم کشند تیرگی را زایل کند برسیاوشان گرم و خشک در مرتبه اول محلل
غذا زیر او سیلانست و ریزاننده سنگ و ریگ گرده است و موجب سهولت و بیرون آمدن
بلغمها غلیظ لزجاست از حلق و سینه و مفتح سده و نافع از علة یرقانست و درد سپرز
و مقطع نزف بزر ریحان که تخم اوست گرم و خشک و نافع از اسهال صفراوی است از دوار
و رعاف و مقوی دلست و مفرح او حرف التاء تربد سفید گرم خشک است در مرتبه
سیم و نافع از امراض اعصابست و مسهل بلغم بسیار است و اندکی از سودا تمر هندی
سرد و خشک است در مرتبه سیم و مسهل صفراست و نافع از قی و تشنگی و نافع از تبها
و غشی حرف الجیم جاوشیر گرم و خشک است در مرتبه سیم نافع از علة عرق النساست
بکمر و درد رگ ضیق است و از وجع مفاصل بلغمی نیز بجهت طلا در خورده شدن دندانها
نیز بسیار مفید است و از صداع و صرع نیز نافع است خصوصا صرع اطفال و در علة
قولنج نیز مفید است جندبیدستر گرم و خشک است در مرتبه سیم و او مایه حیوانیست
که او را سگ آبی مینامند و او نافع اعصاب بارده و رعشه و فالج و لقوه و صداع و
نسیانست و محلل نفخ و مدر طمث و اسقاط کننده جنین است جوز هندی گرم است
و در آخر درجه دوم و خشک است در مرتبه اول مقوی دماغ است و مقوی قوه حافظه است
و آنچه از وی کهنه است کشنده کرمهای معده است و امعاست و آنچه مطلوب ازین جوز
مغز اوست که او را نارجیل مینامند حطایا گرم و خشک است در مرتبه سوم و خشک در مرتبه
دوم مدر طمث است و مفتح سده جگر و سپرز و نافع از جمیع سموم حرف الحاء حب الآس سرد و خشک است
در مرتبه سیم و قابض است و طبع بندد و منع نفث الدم میکند و مقوی معده است و نافع از صداع

واسهال صفرا دهد حب النیل گرم و خشک است در مرتبه سیم و نافع از برص و بهق ابیض است
و مسهل اخلاط غلیظ بلغم و سودا است و مسقط کرمهای دراز و حب القرع است که کرم کدو
دانه باشد حنظل گرم و خشک است در مرتبه سیم و او نافع اوجاع عصب و مفاصل و
نسیان و نقرس و مراد بانافع آنست که مسهل مقوه است و اخلاط غلیظ بلغمی که سبب
این اوجاع است آنرا دور میکند در مسهل بسیار بتوه از دو دانگی و یا دانگ و نیم بیش
نمی دهند اگر بیش واقع شود مهلک است و او منقی و پاک کننده و نافع است مسهل بلغم
غلیظ لزج ممحج است و صفرا و سودا و نافع از قولنج ریحی حی العالم را اختلاف اقوال بعضی
همیشه بهار کنند و بعضی بستان افروز سرد است در مرتبه دوم و خشک در اول نافع
است التهاب صفرا و از صداع و پیش و بثلاک عقده است و بطلا کردن حرف الخاء
خبه که استونک میخوانند و هما ناکه او را در سمرقند طبیلک فرنشی میخوانند و او گرم در اول بست
و او نافع از نزله است و مراد شرای بلغمی خواهد بود خردل دا و تخم تی است و او گرم و خشک است
در مرتبه چهارم و او مقطع بلغم است و نافع داء الثعلب و محلل اورام قدیمه و خنازیر خس
و مراد تخم کاهوست و در و منافع بسیار است و او سرد و تر است در مرتبه دوم و خونی که از او
حاصل میشود بهترست از خونی که از سایر بقول حاصل میشود و او نافع اورام حاده است
بسبب طلا کردن و نافع از بیخوابی است خشخاش سرد و خشک است در مرتبه دوم و خوابآور
است بحب خوردن و ضماد و طلا کردن و اگر خورند مغلظ است و منع نزله میکند خیار
شنبر معتدل در حرارت و برودت و تر است و نافع اورام است که در امعا و حلق هست
هو و باب عنب الثعلب بجهة ورم حلق نافع است و طلا کردن نافع اوجاع مفاصل و نقرس را
نافع است و یرقان و درد جگر نافع است و مسهل صفرا و اخلاط محترقه است بی غائله و اودنی
حرف الدال دم الاخوین که خون سیاوشان است و او سرد و خشک است منع رفتن خون میکند
و جراحات را خشک میسازد دهنه فرنگی سرد و خشک است و در علة چشم نافع است و درونج
عقربی گرم و خشک است در دوم و مقوی دل نافع از خفقان است و از جمله مفرحات و به
و نافع از سموم دارچینی گرم و خشک است در مرتبه سیوم و نافع از ظلمة چشم و مقوی معده و دل است و ابتلا

سوطار

مفرحات خوب معتبر است معجون ماده الحیوة نافع از حصول و مواد بلغمی است و مقوی
و محکم سازنده کمر و میان اجزای او برین طریق است فلفل و زنجبیل و بلیله و آمله منقی و شب
هندی و دراونه و جوج و بیخ بابونه و حب صنوبر که جلغوزه میخوانند و مغز جوز هندی که مراد نارجیل
است و خصیة الثعلب از هر یک شش مثقال و نیم تخم بابونه سه مثقال و نیم مویز منقه شیرین دانه
بیرون کرده بیست مثقال مجموع ادویه کوفته و بیخته با سه وزن تمام ادویه عسل صافی نیم گرم خمیر
باید کرد و در ظرف چینی باید برداشت و در وقت ترکیب اول مویز را نیک کوفته با عسل آمیخته نیک
برهم زده بعد از آن باقی ادویه را خلط باید کرد و مقدار خوردن ازین معجون یکمثقال است و معجون
عنبر که نافع از سردی معده باشد و خفقان را زایل کند و دیر گوار بدن طعام و زود از معده نا گذشتن
طعام را نافع رساند اجزای او و طریق ترکیب او برین وجه است فاقله صغار و قاقله کبار و کبابه
از هر یک دو نیم مثقال زنجبیل و دار فلفل از هر یک شش مثقال و نیم دارچینی دو مثقال و نیم اشنه یک
مثقال و دو دانگ قرفه و قرنفل و زعفران از هر یک شش و نیم مثقال و جوز بوا سه مثقال و نیم
عنبر و سنبل و مصطکی از هر یک یکمثقال و نیم مشک چهار دانگ مجموع ادویه کوفته و بیخته و بدو وزن
تمام ادویه عسل صافی نیم گرم خلط کرده بر هم زده در ظرف چینی باید برداشت و بوقت حاجت
مقدار خوردن یکمثقال است بر نهار و ترکیب معجون اطریفل صغیر که نافع بواسیر است و از سستی
معده و ضعف او و موجب صفای ذهن است اجزای آن و پوست هلیله زرد و هلیله سیاه
و هلیله کابلی و بلیله و آمله منقی از هر یک پنج مثقال مثلا و اگر خواهد بیشتر سازند یعنی ادویه برابر
یکدیگر باید مجموع ادویه کوفته و بیخته و بروغن بادام شیرین چرب کرده باده وزن تمام ادویه
عسل صافی نیم گرم خلط کرده نیک برهم زده در ظرف باید برداشت و مقدار خوردن اطریفل
اطریفل بر نهار یکمثقال تریاق اربعه که منافع بسیار در و دفع سم بعضی حشرات و حیوانات میکند
مثل غنده و عقرب و از جهة درد معده بسیار نافع است اجزای آن و طریق ترکیب اینست جنطیانای
رومی و زراوند طویل و حب الغار و مرمکی از هر یکی ده مثقال ادویه نیک کوفته و بیخته و بدو وزن
تمام ادویه عسل نیم گرم خلط کرده نیک برهم زده در ظرف چینی باید برداشت و مقدار خوردن
این تریاق کلانان را یکمثقال است بوقت حاجت مقاله در بیان حیواناتی که حرکات

مار بر رند مثل مغز و مار مقرر چنین است که نگاه داشتن طاوس و لکلک در خانه امانت
از مار و غیره گزنده و گفته اند که اگر در مسکن کیک بسیار پیدا شود حنظل کوفته و انزار
آب انداخته و ازان آب دران خانه که کیک است بپاشند هر کیک که دران خانه است بمیرد و در
جایی که پشه بسیار باشد چوب صنوبر دود کردن موجب فرار اوست و همچنین دود برگ مورد و
سیاه دانه و خردل هر یک یا مجموع دود کردن موجب هلاک اوست و گفته اند در جایی که مورچه بسیار
باشد اگر چندی ازان را بسوزند هیچ مورچه از سوراخ خود بیرون نیاید باید دانست که از جمله
حیوانانی که سمیت ایشان مهلک است غنده و مار است و اگر علاج نکنند ملسوع را در لحظه هلاک
میکنند و هر جایگاه که واقع شود سعی و مبادرت بخوردن تریاقات باید کرد و بهترین تریاقات تریاق کبیر است
که او را تریاق فاروق مینامند و چون درین دیار ماوراء النهر تریاق موجود نمی شود و اکثر اطباء جدوار را
که مراد ازین بربیت و سوفت که در و بعضی حکما صد و بیست خاصیت بیان کرده اند و اثر او را در تعفن
قایم مقام تریاق کبیر که تریاق فاروق است داشته اند پس بوقت حدوث این آفات ازین تعفن
بمقداری که از تریاق معجون دارند باید خوردن و دیگر واقعه سگ و گرگ و روباه دیوانه است و در
ولایتی که درین واقعه نیست خدا الطاف و رحمت بخلق آن ولایت و از جمله سگ دیوانه
آنست که بعد از چهل روز از گزیدن شخص گزیده شده از آب میترسد و گاه آوازی میکند مثل
آواز سگ و ابتداء ظهور جنون و این آنست که صورت خود را در آیینه نمی تواند دید و میگویند هر جایگاه
آیینه پیش روی او میدارند در نظر او صورت او و چهره او مثل صورت روی سگ می نماید و در
آب نیز همین شکل می نماید و از تشنگی میمیرد و آب نمی تواند خورد و علاج او پیش اطباء
علاج ماده سوداست از منضج و مسهل و تا چهل روز بگذاشتن و زخم
دهان سگ به نشود و دایم بمحجمه جذب خون ازان محل کردن
و جالینوس که در کتب مبسوطه متعین شده است
باید داد تم الکتاب بعون الملک
الوهاب محمد شعبان سنه ۹۰۷



